

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مَقاصِدِ عَلِيّه

دربیان مراد چهارآیه از قرآن کریم

نویسنده:

علامه امینی «صاحب الغدير» رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ

مترجم:

بشری طباطبائی یزدی

ویراستار:

عبدالحسین طالعی



سرشناسه	امینی، عبدالحسین، ۱۲۸۱ - ۱۳۴۹. Amini, Abdul Hosein
عنوان و نام پدیدآور	مقاصد علیّه: در بیان مراد چهار آیه از قرآن کریم / نویسنده علامه امینی رحمته الله علیه ؛ مترجم بشری طباطبائی یزدی؛ ویراستار عبدالحسین طالعی.
مشخصات نشر	تهران: موسسه فرهنگی نبأ، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری	۵۸۷ ص.
شابک	۷-۱۴۲-۱۴۴-۲۶۴-۶۰۰-۹۷۸: ۲۰۰/۰۰۰ تومان
وضعیت فهرست نویسی	فیا
یادداشت	قرآن. برگزیده ها -- ترجمه ها؛ خدا -- نام ها -- جنبه های قرآنی؛ میشاق -- جنبه های قرآنی؛ مرگ -- جنبه های قرآنی؛ طباطبائی یزدی، بشری، ۱۳۴۴-، مترجم طالعی، عبدالحسین، ۱۳۴۰-، ویراستار
شناسه افزوده	BP ۵۹/۹
شناسه افزوده	۲۹۷/۱۴۱
رده بندی کنگره	۸۶۹۵۱۶۰
رده بندی دیویی	
شماره کتابشناسی ملی	



بنیاد محقق طباطبائی



انتشارات نبأ

مَقاصِدِ عَلَیَّه:

در بیان چهار آیه از قرآن کریم

تألیف: علامه امینی (صاحب الغدیر) رحمته الله علیه

مترجم: بشری طباطبائی یزدی

ویراستار: عبدالحسین طالعی

صفحه آرائی: نادر برقی؛ قاسم فرهنگد

ناشر: انتشارات نبأ، بنیاد محقق طباطبائی

چاپ اول: بهار ۱۴۰۱ شمسی، شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه، قیمت: ۲۰۰/۰۰۰ تومان

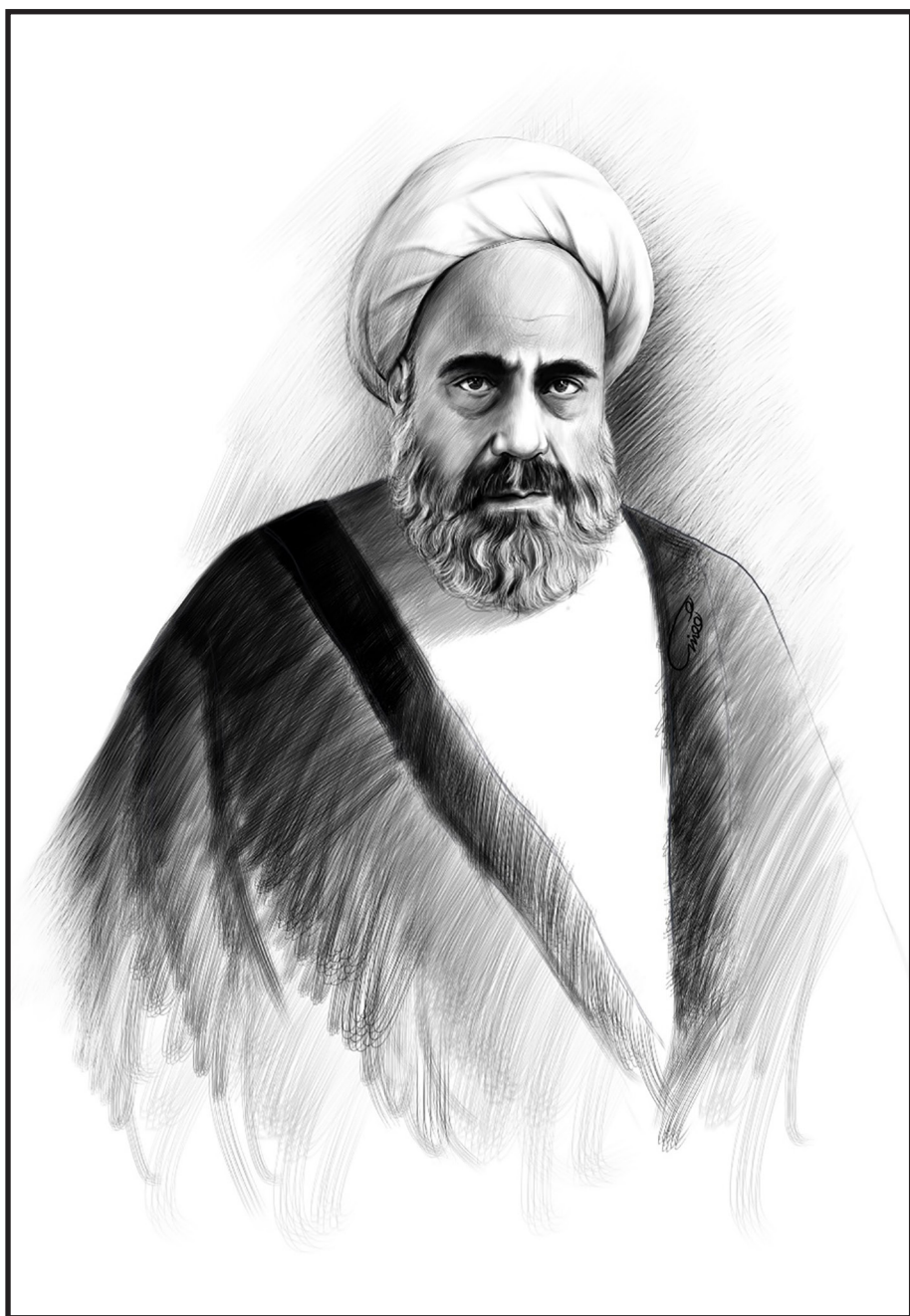
ISBN: 978-600-264-142-7

تهران: خیابان شریعتی، بالاتراز خیابان بهار شیراز، کوچه مقدم، نبش خیابان ادیبی، شماره ۲۶، طبقه سوم
تلفن: ۷۷۵۰۶۶۰۲، فاکس: ۷۷۵۰۴۶۸۲، صندوق پستی: ۳۷۷/۵۶۵۵، نشانی وب: www.nabacultural.org

قم، میدان رسالت، ابتدای خیابان سمیه، شماره ۱۵. بنیاد محقق طباطبائی

تلفن: ۳۷۷۳۲۰۵۵ (۲۵) نشانی وب: www.mtif.org

این کتاب با کاغذ حمایتی منتشر شده است



الشيخ عبد الله بن محمد
٢٩ رجب المرجب ١٤٣٨

تقديم به روح ملكوتى پدرم،

علامه محقق سيد عبدالعزيز طباطبائى يزدى

وروح آسمانى همسر

مرحوم ميرزا باقر باعى يزدى

- مترجم -

فهرست مطالب

مقدمه مترجم ۱۳

مطلب اول/ ۱۷

در تفسیر آیه کریمه «قَالُوا رَبَّنَا آمَنَّا اِنتَنِيْنِ وَاَحْيَيْتَنَا اِنتَنِيْنِ» (الغافر: ۱۱)
و بیان دوزندگی و دوزمرگ

تعریف حیات و موت.....	۱۷
جَدَلی با فخر رازی.....	۲۰
حقیقتِ حیات و موت در احادیث معصومین علیهم السلام	۲۰
توضیح حدیث و بیان مراتب نهی از منکر.....	۲۱
مراد از «قلب» در احادیث.....	۳۰
حقیقتِ «موت قلب».....	۳۶
نتیجه مطالب پیش گفته.....	۳۹
تأویل احیاء و اِماتّه در احادیث معصومین علیهم السلام	۴۱
چهل حدیث از امیرالمؤمنین علیه السلام در احوال قلب.....	۴۵
چهل حدیث دیگر از معصومین علیهم السلام در احوال قلب.....	۵۱
خلاصه کلام.....	۶۱
توضیح معنی.....	۶۴
مراحل سفر انسان از مبدأ به مقصد و بیان معنی دوزنده کردن و دو میراندن.....	۶۶
گذرگاه بودن دنیا و چند حدیث درباره آن.....	۶۸
مراحل شش گانه سیرانسان و بیان وجوه تفسیر آنها.....	۷۱
سخن حق در این مورد.....	۷۲
چکیده سخن در معنی آیه شریفه.....	۷۵

مطلب دوم / ۷۷

در بیان آیه شریفه «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (اعراف: ۱۸۰)

- ۷۷..... اسم در لغت و معنی
- ۷۸..... اَسْمَاءِ حُسْنای الهی
- ۸۰..... مراتب در اَسْمَاءِ حُسْنای الهی
- ۸۲..... نظربه عالم، راه شناختِ پروردگار
- ۸۳..... دلیل اختفای خداوند، با وجود ظهورش جلّ و علا
- ۸۵..... لفظِ «الله» جامع اوّل و «علی» جامع دوم اسماء الهی هستند
- ۸۶..... ذکرنام علی بن ابی طالب (علیه السلام) در آّم کتاب و قرآن کریم
- ۹۲..... مراد از صراط مستقیم در آیات، امیرالمؤمنین است.
- ۹۶..... سبیل الله و تأویل آن به امیرالمؤمنین (علیه السلام)
- ۹۷..... خداوند، آن گرامی را «علی» نامید.
- ۱۰۳..... صاحب این اسم جامع، به صفاتِ قُدسیّه الهیه متّصف است.
- ۱۰۶..... اسم جامع «الله» و ویژگی های آن
- ۱۰۷..... انسان کامل همان عالم کبیر است
- ۱۰۹..... انسان کامل، کتابی جامع برای کلّ
- ۱۱۰..... نتیجه کلام
- ۱۱۷..... حجت خدا، روح عالم است که اگر نباشد، زمین اهلش را در خود فرو می برد
- ۱۲۲..... کوتاهی فهم ها از شناخت امام
- ۱۲۵..... دفع توهم: مجالی برای توهم تفویض نیست
- ۱۳۴..... نسبت دادن امور بشری و اضافه آن به خداوند، موجب جبر نمی شود
- ۱۳۷..... صاحب اسماء الحُسْنی، همان صاحب نبوت و ولایت مطلقه است
- ۱۴۰..... امام همان کلمه الله است
- ۱۴۳..... وجه نامگذاری انسان کامل، به «کلمه تامّه الهیه»
- ۱۴۶..... حجت های خدا، «علامات» هستند
- ۱۴۷..... یادکرد حجت های خدا به عنوان «آیات»
- ۱۵۰..... فائده
- ۱۵۰..... تحقیق نیکوی دیگری در معنای آیه «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا»

.....	معرفت، هدف غائی خلقت	۱۵۴
.....	معرف ذاتی، آینه اسماءِ حسِنای الهی است	۱۵۶
.....	معرفِ اول همان نبی مطلق است	۱۵۸
.....	دفعِ توهم	۱۵۹
.....	دو نوری که در حقیقت نورِ واحدند و اصلِ آن «نبوت» و فرعش «امامت» است	۱۶۱
.....	احادیثی در بیان برخی شؤونِ منصبِ ولایت و مقامِ والای آن	۱۶۴

مطلب سوم / ۱۸۷

در بیان آیه کریمه: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» (الاعراف: ۱۷۲)

.....	نامهای روز میثاق	۱۹۱
.....	وجه ضرورت روز میثاق	۱۹۱
.....	توضیحِ مطلب	۱۹۲
.....	ذکر نه حدیث مسند در این مورد	۱۹۴
.....	توضیحِ مطلب	۲۰۰
.....	مدار تفضیل و تفاضل نزد خداوند متعال	۲۰۹
.....	هفت حدیث در علتِ سبقتِ پیامبر ما ﷺ بر سایر انبیاء	۲۱۶
.....	اولویت و سبقت در لسان آیات و روایاتی که آن را تفسیر کرده اند	۲۲۰
.....	ذکر موارد اولویتِ نبی مطلق	۲۲۹
.....	شان و منزلت صاحب حقیقتِ علویه، علیه السلام	۲۳۴
.....	روایات دالّ بر اینکه علی نخستین ایمان آورنده نبی در بعثت اول بود	۲۳۷
.....	ذکر چهارده حدیث که ما را اینجا راهنمایی می کند	۲۴۸
.....	ده حدیث در باره اخذ میثاقِ ولایت در خلقتِ اول، از جانب خداوند	۲۵۴
.....	روز جمعه روز جمع خلاق	۲۵۹
.....	احادیث روز جمعه و منزلت آن	۲۶۱
.....	تجدید عهد و میثاق در روز غدیر خم	۲۶۶
.....	صاحب ولایت تقسیم کننده بهشت و دوزخ است	۲۷۴
.....	بازگشت به اصل بحث	۲۸۰
.....	ادله نقلیه بر عالمِ ذر، از کتاب و سنت	۲۸۱

- آیه اول ۲۸۱
- روایات دیگری در باب خلقت اول و پیمان گرفته شده از انسانها ۳۴۲
- بیان حال سند چهل حدیث از احادیث نقل شده ۴۰۵
- نتیجه بحث سندی ۴۲۳
- دفع توهم ۴۲۵
- عمده ادله منکران و پاسخ به آنها به شکل کامل ۴۲۷
- فراموشی میثاق مقتضای حکمت الهی است ۴۳۱
- ذکر کلماتی از علمای امامیه رضوان الله علیهم در باب عالم ذر به نشرو نظم ۴۳۳
۱. کلام شیخ صدوق ۴۳۳
۲. کلام شیخ مفید ۴۳۴
۳. کلام ابن جوزی ۴۳۷
۴. بیان محدث عاملی ۴۳۸
۵. کلام شیخ فخرالدین طریحی ۴۳۹
۶. کلام محقق مولی محمد صالح مازندرانی ۴۴۱
۷. بیان صاحب کفایة الموحّدين در توجیه اخبار متشابه ۴۴۳
۸. کلام سید نعمة الله جزایری ۴۴۸
۹. کلام علامه میرزا حبیب الله خویی ۴۵۲
۱۰. کلام سید شرف الدین نجفی ۴۵۷
۱۱. کلام شیخ حسن بن سلیمان حلی ۴۵۷
۱۲. کلام میرزا محمد قاسم اردوبادی ۴۵۹
۱۳. کلام علامه قطب الدین اشکوری ۴۶۴
- استفتائات از علما در خصوص عالم ذر ۴۶۶
۱. میرزا محمد حسین نایینی ۴۶۶
۲. شیخ محمد حسین اصفهانی ۴۶۷
۳. میرزا علی شیرازی ۴۶۷
۴. شیخ محمد حسین کاشف الغطاء ۴۶۸
- کلام برخی علما درباره عالم ذر به نظم ۴۶۸
۱. سید صدرالدین عاملی ۴۶۹
۲. میرزا حبیب خراسانی ۴۶۹
۳. شیخ جابر کاظمی ۴۷۰

۴۷۲.....	۴. میرزا محمد علی اردوبادی
۴۷۲.....	۵. شیخ صالح تمیمی
۴۷۳.....	۶. عبدالباقی موصلی
۴۷۴.....	۷. صالح بن قاسم حویزی
۴۷۵.....	۸. سید محمد موسوی
۴۷۵.....	۹. سید جمیری
۴۷۵.....	۱۰. ابن حمّاد
۴۷۵.....	۱۱. شیخ حر عاملی
۴۷۶.....	۱۲. مظفر کرمانی
۴۷۶.....	۱۳. شیخ جواد شبیبی
۴۷۶.....	۱۴. سید محمد بن فلاح کاظمی
۴۷۷.....	۱۵. سید حسین بحر العلوم
۴۷۹.....	۱۶. سید حیدر حلّی
۴۷۹.....	۱۷. شیخ حسین نجف
۴۸۰.....	۱۸. سید مفتی عباس شوشتی
۴۸۱.....	۱۹. محمد باقر لاری
۴۸۲.....	۲۰. ابن عَرَنَدَس
۴۸۳.....	۲۱. کاظم کویتی
۴۸۳.....	۲۲. ابوالقاسم زاهی
۴۸۴.....	۲۳. معتوق بن شهاب موسوی
۴۸۴.....	۲۴. ابن فارض
۴۸۵.....	۲۵. ابن عربی
۴۸۵.....	۲۶. ابوالمحاسن حائری
۴۸۶.....	۲۷. شرع الاسلام

مطلب چهارم / ۴۸۷

در بیان آیه شریفه «وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً، فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ، وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ، وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» (واقعہ: ۷-۱۱)

۴۹۰..... بیان تقسیم سه گانه در بعضی از روایات

۴۹۲.....	تفصیل کلام در وجه این تقسیم
۴۹۹.....	دلیل عقلی و نقلی بر این مطلب
۵۰۰.....	یازده وجه در بیان مراد از یمین و شمال
۵۱۱.....	اشاره به دو قوه موجود در انسان، در اخبار وارده
۵۱۴.....	توضیح حدیث
۵۱۶.....	تقابل بین دو قوه و نیروهای آنها در انسان
۵۱۸.....	نتیجه کلام
۵۲۰.....	دفع توهم
۵۴۳.....	نتیجه کلام
۵۴۴.....	بیان روایات دیگری در این باره
۵۴۸.....	نقدی بر کلام علامه مجلسی
۵۴۹.....	بازگشت به بحث پیشین
۵۵۰.....	برخی از احادیث اهل بیت علیهم السلام که این مطلب را می‌رساند
۵۵۷.....	معنای حدیث در بیان علامه طریحی
۵۶۰.....	نقدی بر کلام طریحی در معنای حدیث: استعمال، حقیقی است نه مجاز
۵۶۲.....	نتیجه بحث
۵۶۳.....	چهار وجه در توضیح و معنای حدیث
۵۶۴.....	بیان علامه مجلسی

پیوست‌ها / ۵۷۱

۵۷۳.....	پیوست اول: معانی رؤیت خداوند
۵۸۳.....	پیوست دوم: توضیحی در مورد حدیث کتاب الیقین
۵۸۵.....	بیان عالمان شیعی در این زمینه

مقدمه مترجم

منت خدای را، عزوجل، که توفیق آن را یافتم که کتاب شریف المقاصد العلیه را از عربی به فارسی برگردانم تا فارسی زبانان نیز بتوانند از مضامین ارزشمند آن بهره برند. این کتاب را صاحب کتاب گرانسنگ الغدیر، علامه امینی، رضوان الله تعالی علیه، ظاهراً پیش از کتاب الغدیر تألیف کرده است و برخلاف الغدیر که کتابی است احتجاجی و در اثبات ولایت امیر المؤمنین صلوات الله علیه، این کتاب، تبیینی است و برای مخاطبی نوشته شده است که ولایت آن حضرت را پذیرفته است. علامه این کتاب را در چهار «مطلب» نگاشته و در هر مطلب، به بیان یکی از آیات شریف قرآن کریم پرداخته است. در مطلب اول بحث بر مدار معنی حیات است و مراحل حیات و ممات انسان را از آغاز تا انجام بررسیده است. در مطلب دوم، مدار بحث، اسماء و صفات خداوند است و تجلی آنها در اولیاء خدا. مطلب سوم درباره آغاز خلقت انسان و عالم ذر است و مطلب چهارم درباره آیه ای از سوره واقعه است و تبیین معنی اصحاب یمین و اصحاب شمال. در هر چهار فصل کتاب، علامه با تکیه بر آیات قرآن و احادیث معصومین علیهم السلام و ارائه ادله و نقل آراء متقدمین و استفاده از شواهد لغوی و ادبی، مضمون و مدلول چهار آیه را کاویده است و معصومین علیهم السلام را مظهر صفات الهی معرفی کرده است که از طریق ایشان می توان به شناخت خداوند و طاعت او راه یافت.

اصل دستنوشته این کتاب در زمان حیات علامه امینی رحمه الله علیه مفقود شد و تا سالها پس از حیات ایشان منتشر نشد. آخر کار در سال ۱۴۳۴ قمری برابر ۱۳۹۱ شمسی، فرزند ایشان جناب حاج شیخ احمد امینی با همت خویش از روی نسخه ای که محدث فرزانه مرحوم حاج شیخ محمد رضا کریمی از دستخط علامه استنساخ کرده بود و نسخه ای از آن در بنیاد محقق طباطبائی نگهداری می شد، متن آن را آماده کردند و برادر ارجمند جناب سید محمد طباطبائی یزدی با تصحیح و تحقیق متن و افزودن برخی منابع، آن را در ضمن انتشارات بنیاد محقق طباطبائی منتشر کردند و در برنامه بزرگداشتی که از سوی این بنیاد

برای علامه امینی رضوان الله تعالى عليه برگزار شده بود رونمایی کردند. این کتاب مورد استقبال محققان قرار گرفت و به عنوان متنی درسی نیز در برخی حلقات درسی استفاده شد. ویژه نامه رونمایی این اثر نیز کتابی بود با عنوان «امین شریعت» شامل مقالاتی درباره علامه امینی و درباره این کتاب، که همزمان با رونمایی کتاب منتشر شد. برای شناختن ابعاد مختلف این اثر، می توان به مقالاتی که در امین شریعت منتشر شده است مراجعه کرد.

ترجمه فارسی این اثر را به پیشنهاد برادر ارجمندم سید علی طباطبائی یزدی آغاز کردم. ترجمه این اثر از همان کارهایی بود که آسان می نمود اول ولی افتاد مشکلیها. از سویی متن این کتاب به خاطریان مطالب ژرف معرفتی متنی سنگین و پیچیده بود و از سویی ترجمه متون معارفی اساساً کار سختی است چون این متون مشتمل اصطلاحاتی است که اکثر قریب به اتفاق آنها از زبان عربی وارد زبان فارسی شده است و مترجم را برای معادل یابی سردرگم می کند و گویا جز شکستن ساختار نحوی و ریختن همان کلمات در یک نظام دستوری جدید، کاری از مترجم کم بضاعت، ساخته نیست. به هر روی، نتیجه تلاش من، همچنان که از نظر شما خواهد گذشت، متنی است دشوار و به دور از روانی. امیدوارم این ترجمه گامی باشد برای انتشار فارسی این اثر و حق کتاب تا حدودی ادا شده باشد. از ساحت مقدس امام عصر علیه السلام عاجزانه می خواهم آنچه را که در توانم بوده است و به انجام رسانده ام از من قبول کنند. **يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الصُّرُوجُنَا بِيَضَاعَةِ مُرْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ.**

پاورقی های مندرج در این کتاب، جز موارد معدودی که در این ترجمه افزوده شده است، همگی از محقق متن عربی است. ترجمه آیات قرآن نیز از ترجمه های موجود نقل شده است.

از استاد ارجمند جناب دکتر عبدالحسین طالعی که این ترجمه را از اول تا آخر از نظر گذراندند و برخی عبارات را اصلاح کردند و در گزینش و نقل ترجمه احادیث کتاب از ترجمه های موجود و ویراستاری آنها همت کردند سپاسگزاری می کنم. و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

بشری طباطبائی یزدی

۱۷ مهر ۱۴۰۰ هـ.ش.



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلوة على النبي المصطفى الامين وآله الطيبين
واللعنة على اعدائهم اجمعين

مطلب اول

در تفسیر آیه کریمه «قَالُوا رَبَّنَا آمَنَّا اِثْنَيْنِ وَاَحْيَيْنَا اِثْنَيْنِ» (الغافر: ۱۱)
و بیان دوزندگی و دوزمرگ

تعریف حیات و موت

بدان و آگاه باش - خداوند به نور تأییداتش تو را راه نماید و به نیروی بازدارنده اش مدد فرماید - که «حیات» چنان که میان علما مشهور است، حقیقتی است در قوه ادراکات و آنچه مقتضی آن است. به همین سبب، حیوان را حیوان نامیده اند. به عبارت دیگر، «حی» کسی است که شایستگی دانایی و توانایی داشته باشد، یعنی همان درک کننده فعال است. پس به طور مجاز بر قوه نامیه، حیات اطلاق می شود، چون از مقدمات حیات است. همچنین فضایی مانند عقل و علم و ایمان که مختص انسان است نیز حیات نامیده می شوند، زیرا غایت و کمال حیات هستند. در برابر آن، به هر چیزی که مقابل آن و در هر مرتبه ای که باشد، موت اطلاق می شود.^۱

گروهی در برابر این نظر می گویند که «حی» در لغت به معنای هر چیزی که این صفت را داشته باشد نیست، تا فقط به درک کننده فعال اختصاص یابد؛ بلکه به هر چیزی که در جنس خود کامل باشد «حی»، و در غیر این صورت «میت» گفته می شود. بدین روی به آباد کردن زمین بایر، «احیاء موات» گفته می شود. خداوند تعالی هم در

۱. برای تعریف حیات و موت در نظر متکلمان و حکیمان، بنگرید:

تمهید الأصول شیخ طوسی ص ۴۱؛ إرشاد الطالبین مقداد سیوری ص ۹۲ تا ۹۴، الأسفار الأربعة صدرالدین شیرازی ج ۶ ص ۴۱۳-۴۲۱.

این آیه کریمه می‌فرماید:

«فَانْظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»^۱.

پس نیک بنگر به آثار رحمت خدای، که چگونه زمین را - بعد از مرگ آن - حیات می‌بخشد.

پس کمال هر زمینی در آن است که آباد باشد و به همین سبب به آن «حیات» می‌گویند. همچنین، کمال هر درختی در آن است که پربرگ و بار و تازه و شاداب باشد که آن را نیز «حیات» می‌نامند.

صفت «حیات» در عُرفِ متکلمان، کمالی برای جسم است، زیرا کمالِ جسم آن است که احساس و حرکت داشته باشد و برای همین، این حالت حیات نامیده می‌شود. پس از آنجا که مفهوم از کلمه «حیّ» همان است که در جنس خود کامل باشد؛ و کامل در وجود هم باید واجب الوجود بالذات باشد؛ پس در حقیقت «حیّ» کسی نیست مگر واجب الوجود بالذات.

این اختلاف در معنای حی، اختلافی میان مفسران برانگیخته است که آیا اطلاق اسم «حیّ» و «میت» بر جماد، چنان که در بسیاری از آیات نیز آمده، حقیقت است یا مجاز؟ بیشتر مفسران آن را مجاز دانسته‌اند، ولی در حقیقت چنین نیست. زیرا «حیات» و «موت»، کمال شیء در جنس یا نوعش نیست، زیرا اگر چنین بود، باید به هر چیزی که در نوع خود کامل باشد، «حیّ» گفته شود؛ در حالی که به طلایی که عیار کاملی داشته باشد یا به لباسی که دوخت آن کامل باشد و همچنین به گوهری که صاف و درخشنده باشد، «حیّ» گفته نمی‌شود. حتی آنچه را که حقیقت آن، به قوه حساس موجود در حیوانات اختصاص دارد نیز حقیقتاً شامل نمی‌شود. بر مبادی و مقدمات آن در گیاهان و غیر آن، یا بر غایات آن همچون علم و ایمان نیز مجازاً نمی‌توان اطلاق حیات کرد. بلکه هر چیزی که اثری از آثار در آن دیده شود، دارای «حیات» است که فقدان آن موت است.

توضیح اینکه: هر چیزی از حیوانات و نباتات و جمادات و غیر آن از جسمانیات و نورانیات مجزّد و روحانیات محض و هر چه آثار وجودی دارد و شؤونی برای آن جعل شده است که انتظار می‌رود تأثیری داشته باشند، و سزاوار است که هر کدام بر همان شأن خود باشد و بر آثار وجودی که وابسته به حیات آن است، اثر گذارد، اینها همه «حیات» و «موت» دارند. پس هر آن چیزی که آثار ذاتی حیات بر او مترتب باشد و آن آثار را برساند و بدان سبب آنها را افاضه کند، و بدان گونه باشد که سزاوار اوست، ذاتی است که قائم به حیات است، و گرنه میت است، پس هر چیزی حیاتی و موتی دارد.

این حقیقت را در کلمات بسیاری از ائمه معصومین علیهم‌السلام می‌بینیم، مانند این جمله در دعای جوشن کبیر که آمده است:

«يَا مُحْيِي كُلِّ شَيْءٍ وَمُمِيتُهُ يَا خَالِقَ كُلِّ شَيْءٍ وَوَارِثَهُ»^۱.

ای حیات بخش هر چیز و میراننده آن! ای آفریننده هر چیز و وارث آن!

پس حقیقت «حیات» و «موت» فقط از خاصیت قوه حسّاسه - در ذات خود - نیست، بلکه هر چیزی که آثار دارد، به اعتبار مترتب شدن آثار وجودی بر آن آثار، یا عدم آن، دارای حیات و موت است. این معنی در تمام موارد استعمال، جاری و ساری است و این خود، سبب صحت اطلاق آن در بعضی موارد است. به همین دلیل نمی‌توانیم صفت «حیات» را به طلای دارای عیار کامل و لباس کامل و گوهر صاف و امثال اینها، که اثری از آثار وجودی در آنها دیده نمی‌شود و اثری بر وجود آن مترتب نیست، اضافه کرد.

از آنچه گفتیم اینگونه فهمیده می‌شود که:

کلمه «حی» به تنهایی و انفرادش - همچنان که در بسیاری از ادعیه شریفه آمده است - در مقام مدح بلیغ و ثنای جمیل ذکر می‌شود، بدون اینکه نیاز به داشتن قرینه‌ای مثل «قیوم» داشته باشد. مدح و ستایش، فقط با کار بست این کلمه حاصل می‌شود، نه با آن

۱. دعای جوشن کبیر را گروهی از محدثان متأخر از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت کرده‌اند، از جمله کفعمی در البلد الامین ص ۴۰۲ تا ۴۱۱، و محدث قمی در مفاتیح الجنان ص ۸۶ تا ۱۰۰. کفعمی گوید: «این دعا از پیامبر روایت شده و آن را جبرئیل برای حضرتش فرود آورده است».

دو. «حَی» خود کلمهٔ جامعی است که تمام اَسْماء الهی از آن فهمیده می‌شود.

جَدَلِی با فخر رازی

آنچه فخر رازی در مجلد اوّل تفسیر خود آورده، نادرست است. وی می‌گوید:

«اگر گفته شود که «حَی» یعنی درک‌کنندهٔ فعال، یا کسی که دانایی و توانایی برای او غیر ممکن نباشد. این مقدار سبب مدح عظیم نمی‌گردد. پس به چه دلیل این کلمه را خداوند در مورد مدح عظیم آورده است؟».

در جواب گفته می‌شود که: این مدح و ستایش، به مجرّد اینکه خداوند «حَی» است حاصل نمی‌شود؛ بلکه از جمع این دو نکته که خداوند حَی و قیوم است، به دست می‌آید؛ بدان روی که قیوم یعنی کسی که قائم به اصلاح هر چیزی غیر از خود است. و این سامان نمی‌گیرد مگر با علم تامّ و قدرت تامّه. و «حَی» یعنی درک‌کنندهٔ فَعَال. پس در مورد خداوند، «حَی» یعنی بسیار درک‌کننده و فعال، و «قیوم» یعنی درک‌کنندهٔ جمیع ممکنات و فَعَال برای جمیع مُحدّثات و ممکنات. پس مدح از این راه حاصل می‌شود.^۱

سقراط نیکو گفته است:

«مهمترین وصفی که می‌شود باری تعالی را به آن وصف کرد، حَی و قیوم بودن اوست؛ زیرا علم و قدرت و جود و حکمت، همگی مندرج تحت «حَی» بودن اوست، و کلمهٔ «حیات» صفتِ جامعی برای کل آنها است. همچنین بقاء و ازلیّت و دوام، تحتِ «قیوم» بودن او جای دارد و قیومیّت صفتی جامع برای کل آنها است»^۲.

حَقِیْقَتِ حِیَات و مَوْت در احادیث معصومین علیهم‌السلام

اکنون احادیث معصومین علیهم‌السلام را بررسی می‌کنیم که ما را برای یافتن حقّ و صواب و ایضاح مطلب راهنمایی می‌کنند.

نخستین حدیثی که ما را به حقیقت معنای حیات و موت راهنمایی می‌کند، حدیثی

۱. التفسیر الکبیر فخر رازی ج ۱ ص ۴۷، تفسیر سورة فاتحه، المسألة الرابعة.

۲. الملل والنحل شهرستانی ج ۲ ص ۸۴.

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که می فرماید:

«مَنْ لَمْ يَنْفَعَكَ حَيَاتُهُ فَعَدَّهُ فِي الْمَوْتَى»^۱.

کسی که حیاتش سودت نرساند، او را در شمار مردگان بدان.

این روایت شریفه معنای حیات را آشکارا به ما می رساند. توضیح این که: از آثار خاص وجودی بشر، سودرسانی و خیررسانی به دیگران است و از شأن وجودی بشری این است که دیگران از او بهره ببرند. پس هر کس چنین اثر وجودی بر او مترتب نباشد، در حقیقت نسبت به عدم ترتب این اثر خاص وجودی، مرده ای بیش نیست، هر چند که نسبت به دیگر آثار وجودی، زنده باشد.

دومین حدیث همچنان از امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (علیه السلام) است که می فرماید:

«مَنْ تَرَكَ اِنْكَارَ الْمُنْكَرِ بَقْلِهِ وَيَدِهِ وَلِسَانِهِ فَهُوَ مَيِّتٌ بَيْنَ الْاَحْيَاءِ»^۲.

کسی که زشت شمردن امر منکر به قلب و دست و زبانش را رها کند، مرده ای است میان زندگان.

توضیح حدیث و بیان مراتب نهی از منکر

از جمله آثار وجودی بشر و شؤون انسانی او که باید داشته باشد، انکار منکر، با قلب و دست و زبان است. هر کس این انکار را و آثار بشری خاصی را که بر این انکار مترتب است، رها کند، در حقیقت - نسبت به این اثر خاص - مرده ای بیش نیست. روایت نیز ناظر بر این مطلب است که کسی که نهی از منکر را با قلب خود - که از آخرین مراتب و مدارج نهی است - ترک کند، مرده است و مانند تارک نهی از منکر، در دو مرتبه دیگر آن نیست.

زیرا نهی از منکر سه مرتبه دارد: نهی با دست، که نخستین مرتبه انکار است، سپس نهی با زبان، و در مرتبه سوم نهی با قلب، که از آثار وجودی اسلامی بشر است و باید این اثر بر وجود یک انسان متدین مترتب شود، هر چند در آخرین مراتب یعنی انکار با قلب

۱. عیون الحکم والمواعظ لیثی ص ۴۲۵؛ مشکاة الأنوار ج ۱ ص ۱۰۵؛ تصنیف غرر الحکم ح ۹۶۰۶.

۲. وسائل الشیعة ج ۱۶ ص ۱۲۳؛ تهذیب الأحکام ج ۶ ص ۱۸۲ حدیث ۲۳.

باشد. در هر حال این مرتبه آخرین، باید در زندگی دینی انسان حضور داشته باشد و انسان مکلف، در تمام احوال، باید از آن بهره گیرد، و در ترک آن بر هیچ احدی عذری وجود ندارد، برخلاف دو مرتبه دیگر، یعنی انکار با دست و زبان، که شاید بتوان برای آنها عذری آورد. پس اگر کسی این آخرین و پایین ترین مرتبه انکار را ترک کند و چیزی از این اثر ولوبه نازلترین مراتبش بر وجود او مترتب نشود، به سبب انقطاع این اثر وجودی حیاتی از او، آن هم در تمام درجات و مراتبش، مرده ای بیش نیست.

در این زمینه این کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) ما را راهنمایی می کند که می فرماید:

«فَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ لِلْمُنْكَرِ بِيَدِهِ وَلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ فَذَلِكَ الْمُشْتَكَمُلُ لِخِصَالِ الْخَيْرِ وَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَالتَّارِكُ بِيَدِهِ فَذَلِكَ مُتَمَسِّكٌ بِخَصْلَتَيْنِ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ وَمُضَيِّعٌ خَصْلَةً، وَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ بَقَلْبِهِ وَالتَّارِكُ بِيَدِهِ وَلِسَانِهِ، فَذَلِكَ الَّذِي صَبَّحَ أَشْرَفَ الْخَصْلَتَيْنِ مِنَ الثَّلَاثِ وَتَمَسَّكَ بِوَاحِدَةٍ، وَمِنْهُمْ تَارِكٌ لِانْكَارِ الْمُنْكَرِ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَيَدِهِ فَذَلِكَ مَيِّتٌ الْأَحْيَاءِ»^۱.

از مردمان، کسی است که کار زشت را ناپسند می شمارد و به دست و زبان و دل خود آن را خوش نمی دارد؛ چنین کسی خصلتهای نیک را به کمال رسانیده است. و از آنان کسی است که به زبان و دل خود انکار کند و دست به کار نبرد؛ چنین کسی دو خصلت از خصلتهای نیک را گرفته و خصلتی را تباه ساخته، و از آنان کسی است که منکرا را به دل زشت می دارد و به دست و زبان خود بر آن انکار نیارد؛ چنین کس دو خصلت را که شریف تر است ضایع ساخته و به یک خصلت پرداخته، و از آنان کسی است که منکرا را باز ندارد به دست و دل و زبان، چنین کس مرده ای است میان زندگان.

در این حدیث آمده است: «اشرف الخصلتين»، که اضافه صفت بر موصوف است. یعنی این دو خصلت، در شرف، بر سومی برتری دارند، و مانند اضافه اسم تفضیل بر متعدد نیست.

در جای دیگر فرموده اند:

۱. نهج البلاغة، حکمت ۳۷۴؛ به نقل از آن: وسائل الشیعة حرعاملی ج ۱۶ ص ۱۳۴؛ نیز به این مضمون: بحار الأنوار مجلسی ج ۱۰۰ ص ۸۲ حدیث ۴۳.

«إِنَّ أَوَّلَ مَا تَعْلَبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْجِهَادِ، الْجِهَادُ بِأَيْدِيكُمْ، ثُمَّ بِاللِّسَتِ كُمْ، ثُمَّ يَقُولُوكُمْ. فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ بِقَلْبِهِ مَعْرُوفاً وَلَمْ يُنْكِرْ مُنْكَرًا، قَلْبٌ فَجَعَلَ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ وَأَسْفَلَهُ أَعْلَاهُ»^۱.

نخست درجه از جهاد که از آن بازمی مانید، جهاد با دوستانتان است، پس جهاد با زبان، سپس جهاد با دلها. و آن کسی که به دل، کار نیکی را نستانید و کار زشت او را ناخوش نیاید، طبیعتش دگرگون شود؛ چنانکه پستی وی بلند شود و بلندیش سرنگون (زشتی هایش آشکار شود و نیکویی هایش ناپدیدار).

همچنین در این باره امام علیه السلام می فرماید:

«أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ! إِنَّهُ مَنْ رَأَى عُذْوَانًا يُعْمَلُ بِهِ، وَمُنْكَرًا يُدْعَى إِلَيْهِ فَأَنْكَرَهُ بِقَلْبِهِ، فَقَدْ سَلِمَ وَبَرَّ. وَمَنْ أَنْكَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ، وَهُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ. وَمَنْ أَنْكَرَهُ بِالسِّيفِ لِيَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَكَلِمَةُ الظَّالِمِينَ هِيَ السُّفْلَى، فَذَلِكَ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَى وَقَامَ عَلَى الطَّرِيقِ وَنَوَّرَ فِي قَلْبِهِ الْيَقِينَ»^۲.

ای مؤمنان! کسی که بیند ستمی می رانند یا مردم را به منکری می خوانند و او به دل خود آن را نپسندد، سالم مانده و گناه نوزیده است. و کسی که آن را به زبان انکار کرد، مزد یافت و از کسی که به دل انکار کرد برتر است. و آن که با شمشیر به انکار برخاست تا کلام خدا بلند و گفتار ستمگران پست گردد، او کسی است که راه رستگاری را یافت و بر آن ایستاد، و نور یقین در دلش تافت.

گفتیم که انکار قلبی، آخرین مراتب نهی از منکر و پایین ترین درجات انکار منکر است. این سخن منافاتی با امر پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد که می فرماید:

«إِنَّ أَدْنَى الْإِنْكَارِ أَنْ تَلْقَى أَهْلَ الْمَعَاصِي يُوجُوهُ مُكَفِّهَةً»^۳

پایین ترین مرحله انکار، آن است که با گناهکاران با چهره دژم و خشن روبرو شویم.

۱. نهج البلاغة، حکمت ۳۷۵؛ عیون الحکم ص ۱۵۳؛ شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ج ۱۹ ص ۳۱۲؛ متقی هندی نیز در کنز العمال ج ۳ ص ۶۸۳ رقم ۸۴۵۲ با اختلاف اندک از ابن ابی شیبہ و ابونعیم روایت کرده است.

۲. نهج البلاغة حکمت ۳۷۳؛ وسائل الشیعة ج ۱۶ ص ۱۳۳.

۳. الکافی ج ۵ ص ۵۸. به نقل از آن: وسائل الشیعة ج ۱۶ ص ۱۴۳، تهذیب الأحکام ج ۷ ص ۱۷۶.

از آن روی که این حالت از آثار انکار قلبی است، و این تعبیر از اثر آن است.

حدیث سوم: امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«الْمُحْسِنُ حَيٌّ وَإِنْ نُقِلَ إِلَى مَنَازِلِ الْأَمْوَاتِ»^۱.

نیکوکار، زنده است؛ گرچه به جایگاه مردگان منتقل شود.

پس در حقیقت، محسن «حی» است و حیات حقیقی دارد، نسبت به احسانش و آثار وجودی که از این جهت به او مترتب می شود، هرچند نسبت به ترتب آثار دیگر از آثار وجودی، مرده باشد.

در این مورد کلام امام صادق علیه السلام ما را بیشتر راهنمایی می کند که فرموده اند:

«مَنْ يَعِيشُ بِالْإِحْسَانِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَعِيشُ بِالْأَعْمَارِ»^۲.

کسانی که به نیکی زنده اند، بیش از آنانند که به عمر طبیعی زندگی می کنند.

پس همانطور که زندگی با گذران عمر، نوعی از حیات است، زندگی با احسان نیز نوع دیگری از آن است. و در حقیقت هر دو زندگی بر یک شیوه اند.

حدیث چهارم: امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«الْعَالِمُ حَيٌّ بَيْنَ الْمَوْتَى» و «الْجَاهِلُ مَيِّتٌ بَيْنَ الْأَحْيَاءِ»^۳.

عالم، زنده ای بین مردگان است و جاهل، مرده ای بین زندگان.

یعنی این که عالم، «حی» است بین مردگان که همان جُهاَلند. و جاهل، «میت» است بین عالمان که همان زندگانند. پس اطلاقِ حیّ به عالم، از جهت ترتبِ آثار علمی است براو، که مبدأ آن علم است؛ و همچنین است اطلاقِ میت بر جاهل، از جهت عدم ترتبِ آن آثار وجودی براو، که بروجّه حقیقت است نه مجاز.

۱. عیون الحکم والمواظع لیشی ص ۲۷؛ غرر الحکم حدیث ۸۸۱۹.

۲. بخشی از حدیثی که آغاز آن چنین است: «من يموت بالذنوب اكثر ممن يموت بالآجال». بنگرید: بحار الأنوار ج ۵ ص ۱۴۰ حدیث ۶؛ الأمالی طوسی ص ۳۰۵ حدیث ۸۵۸؛ مستدرک الوسائل ج ۱۱ ص ۳۲۶ حدیث ۸.

۳. عیون الحکم والمواظع ص ۴۵ و ۶۵؛ تصنیف نهج البلاغه ص ۷۵۷؛ غرر الحکم حدیث ۱۱۶۳. در آن آمده است: «الجاهل ميت وإن كان حيا».

به عبارت دیگر، از آثار وجودی انسان و خاصیت بشری و جهات ممیزه اش علم است و این شایستگی را دارد که عالم باشد. علم، پایه و اساس آثار زیاد و ثمربخش خیرات فراوانی است که این اثر بر وجود انسانی او مترتب می شود.

پس در حقیقت بر مبنای ویژگی علم، او حی است و کسی که این اثر بر او مترتب نشود، حقیقتاً - نه مجازاً - مرده ای بیش نیست.

در این مورد بعضی از ادبا چنین گفته اند:

هَذَّبَ النَّفْسَ بِالْعُلُومِ لِيَتَرَقَّى وَتَرَى الْكُلَّ فَهِيَ لِلْكَلِّ بَيْتٌ
إِنَّمَا النَّفْسُ كَالزُّجَاجَةِ وَالْعَقْدِ لُ سِرَاجٌ وَحِكْمَةُ اللَّهِ زَيْتٌ
فَإِذَا أَشْرَقَتْ فَإِنَّكَ حَيٌّ وَإِذَا أَظْلَمَتْ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ^۲

نفس خود را با علوم تزکیه کن، تا برتری یابی همه چیز را ببینی، چرا که علم خانه همه چیز است.

براستی که نفس شیشه ای است و عقل چراغی و حکمت خداوند روغن آن است. پس اگر تابان شود براستی زنده ای و اگر تاریک گردد همانا مرده ای.

و در موضوع این روایت علوی علیه السلام، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«طَالِبُ الْعِلْمِ بَيْنَ الْجُهَالِ كَالْحَيِّ بَيْنَ الْمَوَاتِ»^۳.

جوینده دانش در میان نادانان، مانند زنده ای میان مردگان است.

امیرالمؤمنین علیه السلام به این آثار علمی اشاره می کند که ثمره درخت علم است و از آثار وجودی بشر و شؤون انسانی اوست که همان «حیات» است، و سزاوار است که انسان دارای این شأن باشد. همانگونه که امیرمؤمنان در سخنان نشان اشاره می فرمایند که:

«اَكْتَسَبُوا الْعِلْمَ يَكْسِبْكُمْ الْحَيَاةَ»^۴.

۱. در برخی از منابع، «العلم» آمده است.

۲. این بیتها منسوب به ابن سینا است که ابن خلکان در وفیات الأعیان ج ۲ ص ۱۶۱؛ ابن ابی اُصیبغه در عیون الأنباء ص ۴۵۲ و صفدی در الوافی بالوفیات ج ۱۲ ص ۳۵۳ ضمن شرح حال او آورده اند.

۳. بحار الأنوار ج ۱ ص ۱۸۱ ح ۷۱؛ الأمالی طوسی ص ۵۷۷ ح ۵؛ کنز العمال ج ۱۰ ص ۱۴۳ ح ۲۸۷۲۶.

۴. غرر الحکم ح ۷۵۵؛ شرح غرر خوانساری ج ۲ ص ۲۴۰.

دانش را بجوید تا زندگانی شما را بجوید.

«الْعِلْمُ حَيَاةٌ وَشِفَاءٌ»^۱.

علم، زندگانی و شفا است.

«الْجَاهِلُ مَيِّتٌ»^۲.

نادان مرده است.

«الْعِلْمُ حَيَاةُ الْقُلُوبِ»^۳.

علم، زندگانی دلها است.

پس معلوم شد کسی که آثار علمی بر وجودش مترتب شود، در حقیقت «حی» است و تا زمانی که این آثار بر او مترتب باشد در حقیقت زنده است، هرچند نسبت به آثار دیگر که ترتیب آثار آنها قطع شده است، مرده باشد. همچنین جاهل تا زمانی که آثار علمی بر او مترتب نباشد، در حقیقت مرده است، هرچند نسبت به آثار وجودی دیگری که بر او مترتب است زنده باشد. این است معنای کلام امیرالمؤمنین علی علیه السلام که می فرماید:

«الْعَالِمُ حَيٌّ وَإِنْ كَانَ مَيِّتاً» و «الْجَاهِلُ مَيِّتٌ وَإِنْ كَانَ حَيّاً»^۴.

عالم، (در واقع) زنده است، گرچه (در ظاهر) مرده باشد. و نادان (در واقع) مرده است، گرچه (در ظاهر) زنده باشد.

و همچنین منسوب است به آن امام همام علیه السلام که فرموده اند:

فَقَزَّ بَعْلِمٍ تَعِشَ حَيّاً بِهِ أَبَداً النَّاسُ مَوْتَى وَأَهْلُ الْعِلْمِ أَحْيَاءُ

پس به دانش زندگی کن تا بدان سبب همواره زنده باشی، زیرا مردم مردگانند و دانشوران، زندگانند.

۱. عیون الحکم والمواعظ ص ۳۰؛ غرر الحکم ح ۷۵۲؛ شرح غرر خوانساری ج ۱ ص ۱۸۲.

۲. عیون الحکم ص ۴۵. ملاهادی سبزواری به کسی که با جاهل همنشین شده بود، حکم کرد که غسل توبه کند. از آن روی که جاهل مرده است و مصاحبت او دل را می میراند. (شرح نبراس الهدی ص ۱۱۵)

۳. الأمالی صدوق ص ۱۷۳؛ بحار الأنوار ج ۱ ص ۱۶۶ و ۱۷۱؛ نهج السعادة ج ۶ ص ۴۲.

۴. بحار الأنوار ج ۱ ص ۱۶۶ ح ۷؛ غرر الحکم ح ۲۰۶ و ۱۱۶۳.

در معنای این روایت شریفه، ابو محمد عبدالله بن محمد بطلیوسی^۱ ازلی نحوی گفته است:

أَخُو الْعِلْمِ حَيٌّ خَالِدٌ بَعْدَ مَوْتِهِ وَأَوْصَالُهُ تَحْتَ الثَّرَابِ رَمِيمٌ
وَذُو الْجَهْلِ مَيِّتٌ وَهُوَ مَا شِ عَلَى الثَّرَى يُظَنُّ مِنَ الْأَحْيَاءِ وَهُوَ عَدِيمٌ^۲

صاحب علم زنده است و پس از مرگ جاویدان است، هرچند استخوانهایش در زیر خاک پوسیده باشد. و جاهل مرده است در حالی که روی زمین راه می‌رود. از زندگان شمرده می‌شود در حالیکه مرده است.

همچنین امام علی علیه السلام در خطبه‌ای طولانی فرموده‌اند:

«وَأَخْرَجْتُكَ تَسْمَى عَالِمًا وَلَيْسَ بِهِ؛ فَافْتَبَسَ جَهَائِلَ مِنْ جُهَالٍ وَأَصَالِيلَ مِنْ ضَلَالٍ، وَنَصَبَ لِلنَّاسِ أَشْرَاكَ مِنْ حَبَائِلِ غُرُورٍ وَقَوْلٍ زُورٍ. قَدْ حَمَلَ الْكِتَابَ عَلَى آرَائِهِ وَعَظَفَ الْحَقَّ عَلَى أَهْوَائِهِ، يُؤْمِنُ النَّاسُ مِنَ الْعَظَائِمِ وَيَهْوُونَ كَبِيرَ الْجَرَائِمِ. يَقُولُ أَقْفُ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ وَفِيهَا وَقَعَ، وَيَقُولُ أَعْتَزِلُ الْبَدْعَ وَبَيْنَهَا اضْطَجَعَ. فَالْصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ، لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعُهُ، وَلَا بَابَ الْعَمَى فَيَضُدُّ عَنْهُ. وَذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ. فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ» تا آخر خطبه^۳.

و دیگری که دانشمندش دانند، در حالی که بهره‌ای از دانش نبرده؛ تزهاتی چند از نادانان و مایه‌های جهلی از گمراهان به دست آورده، دامهایی از فریب و دروغ گسترده. کتاب خدا را به رأی خویش تفسیر کند، و حق را چنان که دلخواه اوست تعبیر کند. مردم را از بلاهای سخت ایمن دارد، و گناهان بزرگ را آسان شمارد. در کارهای شبهه‌ناک افتاده است و گوید: چون شبهه‌ای باشد بازایستم. در بدعتها آرمیده است، حال آنکه گوید: اهل بدعت نیستم. صورت او صورت انسان است، و دل او دل حیوان. نه راه رستگاری را می‌شناسد، تا در آن راه رود، و نه راه گمراهی

۱. بطلیوسی، منسوب به بطلیوس، که شهری است در اندلس، از منطقه مارد، در ساحل نهر آند در غرب قرطبه. شرح حال او را ذهبی در سیر اعلام النبلاء ج ۱۹ ص ۵۳۲ آورده و او را به عنوان علامه نحوی لغوی صاحب تصانیف یاد می‌کند که به سال ۵۲۱ درگذشت.

۲. وفيات الأعيان ج ۳ ص ۹۶؛ البداية والنهاية ج ۱۲ ص ۲۴۵؛ تفسیر آلوسی ج ۱ ص ۲۶۳.

۳. نهج البلاغة خطبه ۸۷؛ شرح نهج البلاغة ابن ابی الحديد ج ۶ ص ۳۷۲. این خطبه در وصف اهل تقوا و فاسقان است و به جایگاه والای عترت تذکر می‌دهد.

راتا از آن بازگردد، چنین کس، مرده‌ای است میان زندگان. پس، کجا می‌روید؟

شاعر در پرتو این کلام آسمانی، گفته است:

لَيْسَ مَنْ مَاتَ فَاسْتَرَحَ بِمَيِّتٍ إِنَّمَا الْمَيِّتُ مَيِّتٌ الْأَحْيَاءُ
 إِنَّمَا الْمَيِّتُ مَنْ يَعْيشُ كَيْبَاءَ عَلَى الثَّرَى كَاسِفًا بَالَهُ قَلِيلَ الرَّجَاءِ^۲

آنکه مرد و راحت شد مرده نیست، برآستی که مرده، مرده زندگان است.

همانا مرده کسی است که با اندوه و غم و ناامیدی زندگی می‌کند.

دیگری گفته است:

وَفِي الْجَهْلِ قَبْلَ الْمَوْتِ مَوْتُ لِأَهْلِهِ وَأَجْسَادُهُمْ دُونَ الْقُبُورِ قُبُورُ
 وَإِنْ امْرَأٌ لَمْ يَحْيَ بِالْعِلْمِ قَلْبُهُ الثَّرَى فَلَيْسَ لَهُ حَتَّى الثُّسُورِ نُشُورُ^۳

و در جهل برای جاهلان مرگی است پیش از مرگ. و بدنهای ایشان قبرهایی غیر از این قبرها.

و کسی که قلبش با علم زنده نباشد، تا هنگام قیامت برانگیخته نخواهد شد.

همچنین عیسی بن علی وزیر، معروف به ابن الجراح برای خود سروده است:

رُبَّ مَيِّتٍ قَدْ صَارَ بِالْعِلْمِ حَيًّا وَمُبْقَى قَدْ حَارَ جَهْلًا وَغَيًّا

۱. ابوهلال عسکری گوید: «فرق بین مَیِّت (با تشدید) و مَیِّت (به سکون یاء) اکثر اهل لغت گویند: دوم صورت دیگری است از اول. این دورا شاعر در یک بیت کنار هم آورده است: لیس من مات فاستراح بمیت... و برخی نیز بین این دو فرق قائل شدند و گفتند: مَیِّت (با تشدید) بر کسی اطلاق می‌شود که مرده است، و بر زنده‌ای که خواهد مرد، خداوند فرموده است: إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ (زمر: ۳۹)، و به سکون یاء فقط بر کسی که مرده است اطلاق می‌شود» الفروق اللغویة ص ۵۲۵. رک: الصحاح جوهری ج ۱ ص ۲۶۷؛ لسان العرب ج ۲ ص ۹۱؛ تاج العروس ج ۳ ص ۱۳۷.

۲. دو بیت سرودهٔ عدی بن رعاء غسانی است که ساکن بادیة دمشق بود و «رعاء» نام مادرش بود. ابن عساکر در تاریخ دمشق ج ۴ ص ۱۳۰ در باره اش سخن گفته است.

۳. منسوب به قاضی ماوردی شافعی (۳۶۴-۴۵۰) صاحب التفسیر و أدب الدین والدنیا. چنان که در کتاب سزالسرور محمود نیشابوری آمده و صفدی در الوافی بالوفیات ج ۲ ص ۲۹۸ نقل کرده است. سمعانی ج ۲ ص ۱۴۱؛ قُرطبی ج ۷ ص ۷۸ و رازی ج ۲ ص ۱۹۳ بدون اشاره به نام شاعر، دو بیت را آورده‌اند. نیز بنگرید: فتح القدر شوکانی ج ۲ ص ۱۵۹.

فَاقْتَنُوا الْعِلْمَ كَيْ تَنَالُوا خُلُودًا عَلَى الثَّرَى لَا تُعَدُّوا الْحَيَاةَ فِي الْجَهْلِ شَيْئًا^۱
چه بسا مرده‌ای که به علم زنده گشت، و چه بسا زنده‌ای که به جهل و نگونساری
رسید.

علم به دست آرید تا جاودان شوید. زندگانی در جهل را هیچ بشمارید.
در تفسیر آیه کریمه «وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ»^۲ گفته‌اند که مراد، علما و جهال
است.

پس هنگامی که علم و جهل، دو صفت متقابل هستند که با تحققِ هریک، اثری بر
آنها مترتب می‌شود، پس سزاوار است بر انسان، که متّصف به علم شود، و از آثار وجودی
بشری اوست که عالم باشد، و از شأنِ انسانی و خاصیتِ او، اتّصاف به علم است که
در وادی گمراهی نماند، بلکه شایسته است که از تاریکی‌های جهالت خارج شود و به
سمت نور علم حرکت کند. روشن است که هنگام دستیابی به علم و متّصف شدن
انسان به آن...^۳ و دیگر، آثاری بر آن مترتب نمی‌شود و آن چیزی جز مرگ نیست.

این است معنای کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) که می‌فرماید:

«الْعِلْمُ يُمِيتُ الْجَهْلَ».

علم، جهل را می‌میراند.

پس این میراندن، میراندنِ حقیقی است، و مَوْتِ جهل، موتی است بروجهِ حقیقت،
نه مَجَاز.

حدیث پنجم: مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرمایند:

«مَنْ قَلَّ حَيَاتُهُ قَلَّ وَرَعُهُ، وَمَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ، وَمَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ»^۴.

۱. تاریخ بغداد خطیب بغدادی ج ۱۱ ص ۱۷۹. ابیات سروده ابوالقاسم فرزند وزیر ابوالحسن علی بن عیسی
است که فیلسوف بود. وصیت کرد که برقرار این ابیات را بنویسند. چنان که ابن ابی اُصیبعه در
عیون الأبناء ص ۳۱۸ و ۵۵۸ آورده است.

۲. الفاطر: ۲۲.

۳. در متن کتاب، در اینجا جمله ناتمام مانده است.

۴. نهج البلاغة، حکمت ۳۴۹.

هر که حیایش اندک باشد، ورع او اندک شود. هر که ورعش کم شود، دلش می میرد. و هر که دلش بمیرد، در دوزخ وارد شود.

و از جناب لقمان عليه السلام روایت شده که گفت:

«جَالِسِ الْعُلَمَاءَ وَزَاوَاهُمْ يُرْكَبْتِيكَ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُخَيِّي الْقُلُوبَ بِنُورِ الْحِكْمَةِ كَمَا يُخَيِّي الْأَرْضَ بِوَابِلِ السَّمَاءِ»^۱.

با دانشوران نشین، و در برابرشان زانو بزن. زیرا خدای عزوجل دلها را به نور حکمت زنده می دارد، چنانکه زمین را به بارانی که از آسمان می فرستد، زنده می دارد.

مراد از «قلب» در احادیث

مخفی نماند که مراد از قلب در این احادیث و مانند آنها، این تکه گوشتِ صنوبری شکل نیست که در قسمت چپ سینه قرار دارد و منبع روح مجازی طبی و معدن آن است. پس گوشتی مخصوص، که استخوانهای سینه، آن را در برمی گیرند، مورد نظر نیست. این قلبِ گوشتی در عالمِ خلق و جسم و شهود است که نظیر آن در تمام حیوانات وجود دارد. بلکه مراد از قلب در احادیث، آن [شیء] لطیف ربانی نورانی روحانی است که از آن به قلب، نفس، انسان و روح تعبیر می شود. مراد از روح نیز، آن روح بخاری طبی نیست، بلکه آن لطیفِ عالمِ مُدرِّک است که مراد در این آیه نیز همان است:

«قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي»^۲

بگو: روح از امر خداوندگارم است.

این قلب، سرّی از اسرار الهی و امری است از عالمِ ربّانی!^۳

۱. روضة الواعظین فتال نیشابوری ص ۱۱؛ نقل از آن: بحار الأنوار ج ۱ ص ۲۰۴. در منابع اهل تسنن، مالک در الموطأ ج ۲ ص ۱۰۰۲، و به نقل از آن، ابن عبد البر در جامع بیان العلم ج ۱ ص ۱۰۶ آورده است.

۲. الإسراء: ۸۵.

۳. انس بن مالک روایت کرد از پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: داوود با خدای خویش مناجات کرد و گفت: خدایا! برای هر پادشاهی گنجینه ای است، پس گنجینه تو کجاست؟ پس خداوند جل جلاله فرمود: گنجینه ای دارم بزرگتر از عرش و وسیع تر از کرسی و خوشایندتر از بهشت و زیباتر از ملکوت: زمینش معرفت است و آسمانش ایمان، خورشیدش شوق است و ماهش محبت، ستارگانش خواطرند و ابرهایش عقل، بارانش رحمت است و درختانش طاعت، میوه هایش حکمت است. دارای چهار باغ است: علم و حلم

عَرَشِ این قلبِ جسمانی، از عالمِ خلق است، و سینه جایگاهِ اوست. سایرِ اعضاء، عالم و مملکتِ اویند. در آن عالمِ انسانی، او امیر و پادشاه است و تمام اعضاء و جوارح - حتی قلبِ صنوبری - رعیت و تحتِ حکمِ اویند، و او حاکم آنهاست؛ همچنان که در روایتی از امام جعفر صادق علیه السلام در بیان «الفروض علی الجوارح» آمده است:

«فَمِنْهَا قَلْبُهُ الَّذِي بِهِ يَعْقِلُ وَيَفْقَهُ وَيَفْهَمُ، وَهُوَ أَمِيرُ بَدَنِهِ، الَّذِي لَا تَرِدُ الْجَوَارِحُ وَلَا تَصُدُّ إِلَّا عَنْ رَأْيِهِ وَأَمْرِهِ» تا آخر حدیث.^۱

در شمار اعضاءِ بدن، قلب اوست که بدان عقل خود را به کار می‌گیرد، به وسیله آن ژرف می‌نگرد و نیک می‌فهمد. اوست امیر بدن؛ او که تمام کارهای اعضاءِ بدنش تنها بر اساس رأی و امر او انجام می‌گیرد.

در دعا نیز آمده است:

«اللهم أصلح الزاعي وَالرَّعِيَّةَ».^۲

خدایا! کار حاکم و مردم را به سامان آور.

سلامتی این قلب باعث سلامتی تمامی اعضاء می‌شود، چنانکه فسادِ او منجر به فاسد شدنِ تمامی جسد می‌شود، تغییر حالش موجبِ تغییر حالِ تمام اعضاء می‌شود. زیرا او رئیسی است که صلاحش دارای اثری شامل و فسادش موجبِ ضررِ کامل می‌گردد. البته با تمام شرافت و فضلی که دارد، در معرض آفات و عُیوب است. روشن است که هرچه شیئی عزیزتر و منفعتش بیشتر باشد، آفات و دشمنانش نیز بیشتر می‌شوند. اقبالِ او مطلوبِ حقیقی در تمام عبادات است و خضوع و خشوع با آن مطلوب است. تذلل و تعبد به وسیله او محبوب است و شرفِ هر عبادتی به اندازه حضورِ اوست. او روحِ طاعت است، که عبودیتِ بدونِ قلب، مانند جسدی بدون روح است، و خیری در عبادت بدون

و صبر و رضا. همانا آن «قلب» است. (عوالی اللالی ابن ابی جمهور احسائی ج ۱ ص ۲۴۹، و در پاورقی آن شرح مفصلی برای این حدیث است که خوب است مراجعه شود).

۱. الکافی کلینی ج ۲ ص ۳۴؛ شرح الکافی ملا صالح مازندرانی ج ۸ ص ۱۱۶؛ مستدرک الوسائل محدث نوری ج ۱۱ ص ۱۴۳، نقل از تفسیر نعمانی.

۲. رسائل الشهدی الثانی ص ۱۲۴؛ کشف الخفاء عجلونی ج ۱ ص ۱۸۲؛ جامع السعادات نراقی ج ۳ ص ۲۷۵. نراقی افزوده: «وهو القلب والجوارح».

مشارکت قلب نیست. بدین روی، ابن عباس رضی الله عنه، گفته است:

«رُكْعَتَانِ مُقْتَصِدَتَانِ فِي تَفَكُّرٍ، خَيْرٌ مِنْ قِيَامٍ لَيْلَةٍ بِلاَ قَلْبٍ».^۱

دو رکعت نماز متوسط که با تفکر و تدبر خوانده شود، از شب زنده داری ای که قلب در آن مشارکت نداشته باشد، نیکوتر است.

این قلب در این نشأه دنیا که مزرعه آخرت است، مانند زمینی است که ایمان، بذر آن است و طاعات به منزله آبی است که زمین را سیراب می کند و پاکسازی آن از گناهان و اخلاق مذموم، به منزله درو کردن زمین و پاکیزه کردن آن است از سنگ های بیهوده و علف های هرز و گیاهان خبیثی که مانع رشد گیاه و فاسد شدن آن می شوند. و روز قیامت، همان روز درو کردن محصول است.

این قلب، «حیات و موت» و «اقبال و ادبار» دارد. اقبال آن، نور است و ادبارش ظلمت. انسان همراه آن تغییر می کند، همان گونه که سایه، همراه با آفتاب به این سوی و آن سوی می گردد، گاهی نیز بر آن غلبه می کند و جایش را روشن می کند. البته گاهی این امر بر عکس می شود! و آن هنگامی است که به وسیله گناهان و طاعات متأثر شود، که تأثیری متضاد است.

می توان یکی از این دو حالت را نور و دیگری را ظلمت و تاریکی نامید؛ به گونه ای که گاهی سفیدی قلب به نور حسنات و طاعات است و از نور علم و معرفت و حکمت و ایمان و توحید و صدق و اخلاص و حب حق و توجه به آخرت بهره مند می شود، و به مرتبه عالی می رسد که اشراق و نورانیت آن، تا آنجا می رود که ... به حق ... در آن عوالم ملکوتی ...^۲ و در این هنگام به وظایف مولای خویش اقدام می کند و ملتزم به اوامر او می شود. آنگاه به تعبّد خویش ادامه می دهد در حالی که متخلّق به اخلاق الله است و آراسته به اوصاف او، از ناپاکی هایی که مانع رؤیت عالم ملکوت

۱. ابن ابی الدنیا آن را روایت کرده، چنانکه در کنز العمال ج ۸ ص ۲۰۱ آورده است. در منابع امامیه، در وسائل الشیعه ج ۴ ص ۷۵ و بحار الأنوار ج ۷۴ ص ۸۲، در ضمن وصایای رسول خدا به جناب ابوذر آمده است.

۲. در این بخشها که سه نقطه نهاده شده، در اصل کتاب افتادگی هست.

است، پاک است و از کدورات اخلاقی منزّه، از تاریکی‌هایی که حجاب عالم علوی است، دور است و قوای شهوانیه و دژنده خویی و اوهام شیطانی را به زانو درآورده است. کسی را جز خداوند متعالی دوست نمی‌دارد و به غیر او آرامش نمی‌یابد. فقط از یاد خدا لذت می‌برد و به ملکوتیت او چنگ می‌زند. از جنبهٔ مُلکی او دست کشیده و از عالم شهودش مجرّد گشته؛ ماهیت بشری مُلکی خود را در جانبِ ملکوتی او فانی کرده و در فضای طاعت او، نفس خود را محو کرده است؛ بلکه او «جنب الله» است، متعین به تعینات حقّانی و متّصف به صفات ربّانی است. و متجلی است به اسماء حسّناى الهی، بلکه خود، اسماء حسنی است، در نزد خداوند، سلیم و مقبول است، و در جوار او در جنت وصالش و عدنِ لِقایش متنعم است؛ با دیده ماندگارش به وجه الله می‌نگرد، بلکه خود «وجه الله» ماندگار است. او زنده‌ای است که نه می‌میرد و نه فنا می‌شود، با گوش شنوایش نجوای مولای خویش را می‌شنود، بلکه اوست، گوش شنوای خدا و چشم بینای او، و دست گیرندهٔ او. او خدا را دوست می‌دارد و خدا او را محبوب خود می‌داند.

پس این اقبال است برای قلب، و حیات و نورانیت و ترقّی و تأثیرش از طاعات و حسنات است. این مقامی است که باید قلب بدان برسد و شایسته است که این آثار بر او مترتب شود، و در حقیقت باید اینگونه باشد. پس هرکسی که این آثار وجودی بر قلبش مترتب شود، هم خود و هم قلبش حقیقتاً زنده‌اند، نه مجازاً.

پس بدین جهت، حیات مؤمن فقط از روی حقیقت است و قلب، حیات حقیقی دارد، ولی هر قلبی را حیاتی نیست و قلب هر انسانی زنده نیست، که اگر چنین می‌بود، خداوند نمی‌فرمود:

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِّمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ»^۱.

بی‌گمان در آن برای کسی که قلب داشته باشد پند است.

یعنی قلب حی و زنده. چنان که در حدیث بدان تصریح شده است. امیرالمؤمنین (علیه السلام)

به این قلب زنده اینگونه اشاره می‌فرمایند:

«أَنَا ذُو الْقَلْبِ، فَيَقُولُ اللَّهُ: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ»^۱

منم صاحب قلب، که خداوند می‌فرماید: در این کلام، یادآوری ای است برای کسی که او را قلب باشد.

در روایتی از امام جعفر صادق عليه السلام نیز آمده است:

«لَوْ أَنَّ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّهُمْ اجْتَمَعُوا، يَتَضَرَّعُونَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُنْجِيَهُمْ... إِلَى أَنْ قَالَ: ثُمَّ كَانَ لَكَ قَلْبٌ حَيٌّ، لَكُنْتَ أَخَوَفَ النَّاسِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي تِلْكَ الْحَالِ»^۲.

اگر تمام آسمانیان و زمینیان گرد آیند و به درگاه خدا عَزَّ وَجَلَّ تضرع کنند تا تو را نجات دهند،... آنگاه تو را قلبی زنده باشد، خوف تواز خداوند، در آن حال، بیش از تمام مردم باشد.

در این روایت اشاره شده است به اینکه: زهد یعنی اینکه با مشاهده احوال آخرت و عدم غفلت از آن قلب را زنده نگه داریم، و آن را از دلبستگی به دنیا و زیبایی‌های آن بمیرانیم.

امام جعفر صادق عليه السلام در کلامی هشدار می‌دهد که بیشترین خوف نسبت به خداوند، از آن کسی است که دارای قلبی زنده باشد.

گویا پیامبر صلی الله علیه و آله قلب خود را زنده تر از دیگران می‌داند یا معرفت خود را از همگان برتر بداند. این حقیقتی مسلم است که مضمون آن در حدیث علوی آمده است:

«أَكْثَرُ النَّاسِ مَعْرِفَةً لِنَفْسِهِ أَخَوْفُهُمْ لِرَبِّهِ»^۳.

کسی که بیشترین معرفت نسبت به خود را دارد، بالاترین خوف را نسبت به خداوندگارش دارد.

۱. معانی الأخبار صدوق ص ۵۸ ح ۹؛ بشارة المصطفی عمادالدین طبری ص ۳۴؛ بحار الأنوار ج ۳۳ ص ۲۸۴.

۲. فروع الکافی ج ۸ ص ۱۲۸.

۳. غرر الحکم ح ۴۶۴۴.

پس پیامبر ما ﷺ بیشترین معرفت را نسبت به خداوند تعالی داشت، زیرا:
«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ»^۱.

هر که خود را شناخت، خدایش را شناخته است.

و این به منزله گفتار پیامبر است که فرموده اند «أَنَا أَعْلَمُ النَّاسِ» (من داناترین مردم هستم)، که در حدیث علوی آمده است:
«أَعْلَمُكُمْ أَخَوْفُكُمْ»^۲.

داناترین فرد شما کسی است که خوف او بیش از دیگران باشد.

و در آیه کریمه آمده است:

«إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»^۳.

از میان بندگان فقط عالمان از او خوف و خشیت دارند.

این نیز همانند آن است که پیامبر بفرماید: «أَنَا أَتَمُّ النَّاسِ عَقْلاً» (من تمام ترین عقل را در میان مردم دارم)، چنان که در حدیث نبوی ﷺ و سلم آمده است:
«أَتَمُّكُمْ عَقْلاً أَشَدُّكُمْ لَهَّ خَوْفاً»^۴.

تمام ترین عقل را کسی دارد که شدیدترین خوف را نسبت به خداوند دارد.

این نیز به منزله آن است که پیامبر بفرماید: «أَنَا أَعْرَفُ النَّاسِ بِإِلَهِ تَعَالَى» (من عارف ترین مردم به خدای تعالی هستم) که در روایت امام صادق علیه السلام آمده است:

«مَنْ عَرَفَ اللَّهَ خَافَ اللَّهَ»^۵.

هر که خدا را می شناسد، نسبت به او خوف دارد.

۱. غرر الحکم ح ۴۶۳۷؛ شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۲۹۲.

۲. غرر الحکم ح ۷۸۵؛ الغدیر ج ۷ ص ۲۲۰.

۳. الفاطر: ۲۸.

۴. شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۴۶.

۵. الکافی ج ۲ ص ۶۸ ح ۴؛ به نقل از آن: بحار الأنوار ج ۶ ص ۳۵۶ و ج ۷ ص ۲۴۴ ح ۵۳؛ أصل زید النرسی (در مجموعه: الأصول الستة عشر) ص ۵۰.

پس این گفتار که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود:

«أنا أخوف الناس»

خوف من نسبت به خداوند، بیش از همه مردم است،

کلمه ای است جامع و تمام، که ما را از اتّصافِ رسول الله به تمام فضایل و کمالات خبر می دهد، چنان که پوشیده نیست.

حقیقتِ «موت قلب»

آنچه تا کنون گفتیم دربارهٔ «حیات قلب» بود. گاهی امر به عکس می شود و تاریکی زشتکاری، نقطهٔ نور و روشنایی قلب را محو می کند؛ تاریکی های گناهان، یکی بر روی دیگری، بر روی قلب نمایان می شود که مانع اشراق و نورافشانی آن نقطهٔ سفید قلب می شود؛ مانند دود سیاهی که به سوی آئینه بالا می رود. پس هر گناه و معصیت، یک نقطهٔ تاریکی است که مانع روشنایی قلب می شود؛ چنان که امام باقر علیه السلام فرموده اند: «مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ بَيَضَاءُ. فَإِذَا أَذْنَبَ ذَنْبًا خَرَجَ فِي النُّكْتَةِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءُ. فَإِنْ تَابَ، ذَهَبَ ذَلِكَ السَّوَادُ؛ وَإِنْ تَمَادَى فِي الذُّنُوبِ، زَادَ ذَلِكَ السَّوَادُ حَتَّى يُغْطِيَ الْبَيَاضَ. فَإِذَا غَطَّى الْبَيَاضَ، لَمْ يَزَجَعْ صَاحِبُهُ إِلَى خَيْرٍ أَبَدًا. وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^۱.

هیچ بنده ای نیست جز آنکه در دلش نقطه سفیدی است. هرگاه گناهی کند، در آن، نقطه سیاهی برآید. اگر توبه کند، آن سیاهی برود و اگر دنبال گناه رود، سیاهی بیفزاید؛ تا آنجا که همه سفیدی دل را فرو گیرد. و چون آن سفیدی از سیاهی گناهان پوشیده شد، دیگر صاحب آن دل سیاه، هرگز به خوبی و صلاح برنگردد. و این است فرموده خدا عزّوجلّ: «نه، هرگز، بلکه رنگ سیاه بردل آنها نقش کرده؛ و آن کرداری که به دست خود کرده اند (سوره مطففین: ۱۴)».

هنگامی که گناهان انباشته شوند و تاریکی های گناه، یکی پس از دیگری، صفحهٔ قلب را بپوشانند، قلب را می میرانند و دین را فاسد می کنند. آنگاه به سبب آن، برای نفس آدمی ملکات مهلکی حاصل می شود که انسان را به زیان آشکار می کشاند، روی

۱. الکافی ج ۲ ص ۲۷۳؛ به نقل از آن: بحار الأنوار ج ۶ ص ۳۳۲ ح ۱۷؛ آیه یاد شده: مطففین: ۱۴.

قلب را نقش می‌بندد و آینه آن را تاریک و سیاه می‌گرداند. بدین گونه به کلی از خدا و معرفت به خدا، دور می‌ماند و این آیات اشاره به همین مطلب دارد:

«أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاَهُمْ بِدُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ»^۱.

اگر ما بخواهیم، به کیفر گناهانشان می‌رسانیم و بر دل‌هایشان مهر می‌نهم که دیگر (به گوش دل) چیزی نشنوند.

«وَكَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ»^۲.

این چنین ما هم بر دل‌های سرکشان مهر می‌نهم.

«وَكَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ»^۳.

اینچنین خداوند بر دل‌های کافران مهر می‌نهد.

«كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»^۴.

اینچنین خداوند بر دل‌های جاهلان مهر می‌نهد.

«كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٌ»^۵.

اینگونه خداوند بر قلب هر متکبر خودکامه‌ای مهر می‌نهد.

و دیگر آیات.

از انباشته شدن گناهان و ورود تاریکی‌ها، قلب مانند سنگ می‌شود و در نهایت تاریکی و قساوت قرار می‌گیرد. پس کسانی که قلب‌های قساوت‌پیشه و دور از حق دارند، هیچ بهره‌ای از گوش و چشم و دل خود نمی‌گیرند و مانند

«صُمٌّ بُكْمٌ عُمْى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»^۶.

کران و لالان و کورانند، پس تعقل نمی‌کنند.

۱. الأعراف: ۱۰۰.

۲. یونس: ۷۴.

۳. الأعراف: ۱۰۱.

۴. الروم: ۵۹.

۵. الغافر: ۳۵.

۶. البقرة: ۱۷۱.

می شوند، که در حقیقت چیزی جز مرگِ قلب نیست. این قلب، قلبی است که در حقیقت مرده است، زیرا آثارِ وجودی که باید بر آن مترتب شود و سزاوار آن است، وجود ندارد. بدین روی پیامبر اکرم فرمود:

«لَا تُمِيتُوا الْقُلُوبَ بِكَثْرَةِ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ؛ فَإِنَّ الْقُلُوبَ تَمُوتُ كَالزَّرْعِ إِذَا كَثُرَ عَلَيْهِ الْمَاءُ»^۱

دلها را با زیاده روی در خوردن و نوشیدن نمیرانید، زیرا دلها مانند زراعت است که وقتی آب زیاد بر آن رسد، می میرد.

و نیز می فرماید:

«الدَّنْبُ عَلَى الدَّنْبِ يُمِيتُ الْقَلْبَ»^۲.

انباشتن گناه روی گناه، دل را می میراند.

همچنین امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره کسی که او را سرزنش کرده بود، فرمودند:

«قَدْ خَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ، وَأَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ؛ وَلَهَتْ عَلَيْهَا نَفْسُهُ، فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا»^۳.

شهوته ها عقل او را دریده اند و دنیا قلب او را میرانده است. و در درون او نسبت به آن شوق نشان داده اند؛ بدین روی او بنده دنیا شده است.

و امام جعفر صادق علیه السلام فرموده اند:

«مَنْ يَمُوتُ بِالدُّنُوبِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَمُوتُ بِالْأَجَالِ»^۴

کسانی که به سبب گناهان می میرند، بیش از آنانند که به مرگ طبیعی می میرند.

از امام صادق علیه السلام در شمار مواعظ خداوند تعالی به حضرت عیسی علیه السلام روایت شده

۱. مشکاة الأنوار ص ۱۶۲؛ بحار الأنوار ج ۶۳ ص ۳۳۱ ح ۷؛ مستدرک الوسائل ج ۱۶ ص ۲۰۹ ح ۴؛ تنبيه الخواطر

ج ۱ ص ۴۶؛ شرح نهج البلاغة ابن ابی الحديد ج ۱۹ ص ۱۸۷.

۲. الخصال صدوق ج ۱ ص ۲۲۸ (مضمون حدیث).

۳. عیون الحکم والمواعظ ص ۳۳۶؛ نهج البلاغة ص ۱۶۰ خطبه ۱۰۹.

۴. مستدرک الوسائل ج ۱۱ ص ۳۲۷، نقل از الأمالی ابوعلی طوسی؛ الأمالی طوسی ص ۳۰۵؛ بحار الأنوار ج ۵ ص ۱۴۰.

است که فرمود:

«يَا عِيسَى كُنْ رَاغِبًا رَاهِبًا وَأَمِثْ قَلْبَكَ بِالْخَشْيَةِ»^۱

ای عیسی! با رغبت و زهبت باش، و قلب خود را به خشیت بمیران.

نتیجه مطالب پیش گفته

از آنچه گفته شد، نتیجه می گیریم که اطلاق حیات و موت و آنچه که به آنها تعلق می گیرد بر روی قلب، از روی حقیقت است نه مجاز. و اطلاق حی بر مؤمن و اطلاق میت بر کافر نیز، از این جهت حقیقت است. از آیات نیز همین مطلب حاصل می شود. از جمله این آیات:

«لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا»^۲.

تا زندگان (مؤمنان) را بیم دهد.

در این آیه، حی یعنی مؤمن.

«إِنَّمَا تُنْذِرُ مَنْ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخِشِيَ الرَّحْمَنَ الْعَلِيمَ»^۳.

تو تنها کسی را بیم می دهی که از قرآن تبعیت کند و از خدای رحمن در نهان بترسد.

«وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ»^۴.

و زندگان و مردگان برابر نیستند.

یعنی مؤمن و کافر برابر نیستند. و گفته اند یعنی عالمان و جاهلان برابر نیستند. و

اطلاق - بر مبنای هر دو تأویل - محمول بر حقیقت است. در آیه

«إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى»^۵.

تو نمی توانی مردگان را شنوا سازی

۱. الکافی ج ۸ ص ۱۳۲؛ الأمالی صدوق ص ۶۰۷؛ بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۲۸۹ به نقل از آن دو کتاب.

۲. بیس: ۷۰؛ بنگرید: احادیث ذیل آیه در: الکافی ج ۲ ص ۵؛ بحار الأنوار ج ۶۴ ص ۸۷ نقل از آن؛ تفسیر قمی ج ۲ ص ۲۱۷.

۳. بیس: ۱۱.

۴. الفاطر: ۲۲.

۵. النمل: ۸۰. بنگرید: شرح اصول الکافی مازندرانی ج ۱ ص ۲۸۷؛ در المیزان، مراد از إسماع را هدایت می داند (المیزان ج ۱۵ ص ۳۹۰). نیز بنگرید: التفسیر الکبیر فخر رازی ج ۱۳ ص ۱۷۰.

و «أَوَمَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأُحْيَيْنَاهُ»^۱.

آیا آن کس که مرده بود و ما زنده اش ساختیم.

یعنی: کافری که او را به سوی ایمان هدایت کردیم.

«يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ»^۲.

زنده را از مرده بیرون آرد و مرده را از زنده.

به اخراج مؤمن از صلب کافرو بالعکس تفسیر شده است.^۳

«مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا»^۴.

هر کس کس دیگر را نه به قصاص قتل کسی یا ارتکاب فساد بر روی زمین بکشد،

چنان است که همه مردم را کشته باشد. و هر کس که به او حیات بخشد چون

کسی است که همه مردم را حیات بخشیده باشد.

مراد از قتل اول، همان میراندن با گمراهی و فریب به سوی راه شیطان است، که

ترتّب آثار وجودی دینی را از آنها قطع و دور می کند. احیاء اول، همان نجات گمراه از

ضلالت و گمراهی و سرگردانی و کوری، رهایی او از گمراهی ها، و هدایتش به سوی

طریق حق مستقیم و صراط برتر استوار است. این تأویل اعظم و یکی از بطون آیه

است که مراد ما همین است، چه بالخصوص و چه از جهت فردیت. این تأویل در

بسیاری از روایات ائمه اطهار علیهم السلام آمده است.

۱. الأنعام: ۱۲۲.

۲. الروم: ۱۹.

۳. الکافی ج ۲ ص ۵ ح ۶، از امام صادق علیه السلام؛ تفسیر قمی ج ۱ ص ۲۱۱ و ج ۲ ص ۱۵۴؛ نور الثقلین ج ۱ ص ۷۶۴

ح ۲۷۱؛ معانی الأخبار ص ۲۹۰؛ (در معانی الأخبار به این صورت: «عن الصادق علیه السلام قال: إن المؤمن إذا

مات لم يكن ميتاً فإن الميت هو الكافر، إن الله عز وجل يقول: يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ

مِنَ الْحَيِّ. يعني المؤمن من الكافر والكافر من المؤمن»)، بحار الأنوار ج ۶ ص ۹۳؛ الميزان ج ۳ ص ۱۴۳

و ج ۷ ص ۳۸.

۴. المائدة: ۳۲.

تأویل احیاء و اماتّه در احادیث معصومین علیهم السلام

الف. ابی بصیر، از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» پرسید. امام علیه السلام فرمود:

«مَنْ اسْتَخْرَجَهَا مِنَ الْكُفْرِ إِلَى الْإِيمَانِ»^۱.

کسی که فردی را از کفر بیرون برد و به ایمان در آورد، (همان است که همه مردم را حیات بخشیده است).

ب. محمد بن مسلم گوید: امام باقر علیه السلام در تفسیر همین آیه فرمود:

«لَمْ يُقْتَلْهَا أَوْ أَنْجَاهَا مِنْ غَرَقٍ أَوْ حَرَقٍ، أَوْ أَعْظَمَ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ يُخْرِجُهَا مِنْ ضَلَالَةٍ إِلَى هُدًى»^۲.

کسی که فردی را از غرق شدن یا سوختن نجات دهد، یا بزرگتر از تمام اینها، از ضلالت به هدایت در آورد.

ج. فضیل بن یسار می گوید:

«قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام: قَوْلُ اللَّهِ فِي كِتَابِهِ: وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا. قَالَ: مَنْ حَرَقٍ أَوْ غَرَقٍ. قُلْتُ: فَمَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدًى؟ فَقَالَ: ذَلِكَ تَأْوِيلُهَا الْأَعْظَمُ»^۳.

فضیل بن یسار گوید: از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «ومن أحياها...» پرسیدم. فرمود: فردی را از سوختن یا غرق شدن نجات دهد. گفتم: کسی که فردی را از گمراهی به هدایت بکشانند (چه جایگاهی در این آیه دارد؟) فرمود: این تأویل بزرگتر آن است.

د. سماعه، از امام صادق علیه السلام روایت می کند:

«قُلْتُ لَهُ: قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا

۱. مستدرک الوسائل ج ۱۲ ص ۲۴۰ ح ۵؛ تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۲۱۳ ح ۸۸؛ بحار الأنوار ج ۲ ص ۲۱ ح ۶۱؛ البرهان ج ۱ ص ۴۶۴؛ در روایت اهل تسنن نیز آمده است. بنگرید: المیزان ج ۵ ص ۳۲۳.

۲. مستدرک الوسائل ج ۱۲ ص ۲۳۹ ح ۴؛ تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۳۱۳ ح ۸۷؛ بحار الأنوار ج ۲ ص ۲۱ ح ۶۰.

۳. المحاسن بقی ج ۱ ص ۳۳۲ ح ۱۸۲؛ الکافی ج ۱ ص ۲۱۰؛ بحار الأنوار ج ۷ ص ۴۰۳ ح ۴۹؛ مجلسی می گوید: «ذاک تأویلها الأعظم» یعنی اینکه آیه این معنی را در بر می گیرد و این یکی از بطون آن است.

قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً. فَقَالَ: مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدًى فَقَدْ أَحْيَاهَا، وَمَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ هُدًى إِلَى ضَلَالٍ فَقَدْ قَتَلَهَا^۱.
 سَماعه گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «وَمَنْ أَحْيَاهَا...» پرسیدم. فرمود: کسی که فردی را از ضلالت به هدایت بکشاند، گویی او را حیات بخشیده است. و هر که فردی را از هدایت به ضلالت ببرد، او را کشته است.

هـ. حمران گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

«قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَسْأَلُكَ أَصْلَحَكَ اللَّهُ. فَقَالَ عليه السلام: نَعَمْ. قَالَ: كُنْتُ عَلَى حَالٍ وَأَنَا الْيَوْمَ عَلَى حَالٍ أُخْرَى، كُنْتُ أَذْخُلُ الْأَرْضَ فَأَدْعُو الرِّجَالَ وَالْإِثْنَيْنِ وَالْمَرْأَةَ فَيَتَّقِدُ اللَّهُ مِنْ يَشَاءُ، وَأَنَا الْيَوْمَ لَا أَدْعُو أَحَدًا. فَقَالَ عليه السلام: وَمَا عَلَيْكَ أَنْ تُخْلِيَ بَيْنَ النَّاسِ وَبَيْنَ رَبِّهِمْ، فَمَنْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُخْرِجَهُ مِنْ ظُلْمَةٍ إِلَى نُورٍ أَخْرَجَهُ.

ثُمَّ قَالَ عليه السلام: وَلَا عَلَيْكَ إِنْ أَنْسَتْ مِنْ أَحَدٍ خَيْرًا أَنْ تَبْذِلَ إِلَيْهِ [الشَّيْءَ] تَبْذًا. قُلْتُ: أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً. قَالَ عليه السلام: مِنْ حَرْقٍ أَوْ غَرَقٍ [أَوْ غَدْرٍ فِي بَعْضِ النِّسَخِ]. ثُمَّ سَكَتَ، فَقَالَ: تَأْوِيلُهَا الْأَعْظَمُ أَنْ دَعَاها فَاسْتَجَابَتْ لَهُ^۲.

حمران گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: اصلحک الله، از شما سؤال کنم؟ فرمود: آری. عرض کردم: من در گذشته حالی داشتم و امروز حال دیگری دارم، من در گذشته در زمین می‌گشتم و یک مرد و دو مرد یا زنی را به مذهب حق دعوت می‌کردم، و خدا هر که را می‌خواست (به وسیله دعوت من) نجات می‌داد، ولی امروز کسی را دعوت نمی‌کنم. فرمود: چه زیانی بر تو است که مردم را با پروردگارشان واگذاری، تا هر که را خدا خواهد از تاریکی به سوی نور برد، سپس فرمود: باکی بر تو نیست که اگر از کسی احساس خیر نمودی، سخنی با نرمی و احتیاط به او القا کنی.

عرض کردم: معنی این قول خدا عزوجل را به من خبر ده: «و هر که او را زنده کند،

۱. الکافی ج ۲ ص ۲۱۰ ح ۱؛ المحاسن ج ۱ ص ۳۳۲؛ الأمالی طوسی ص ۲۲۶.

۲. الکافی ج ۲ ص ۲۱۱ ح ۳؛ المحاسن ج ۱ ص ۳۳۲؛ بحار الأنوار ج ۲ ص ۲۰ و ج ۷ ص ۴۰۴. مجلسی حدیث را از الکافی همراه با شرحی گسترده آورده است.

گویا همه مردم را زنده کرده». فرمود: یعنی او را از سوختن و غرق شدن برهاند، آنگاه سکوت نمود و سپس فرمود: تأویل اعظم آیه این است که او را دعوت کند و او هم بپذیرد.

و. امام حسن عسکری علیه السلام فرمود:

«قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام لِرَجُلٍ: أَيُّهُمَا أَحَبُّ إِلَيْكَ، رَجُلٌ يَزُومُ قَتْلَ مُسْكِينٍ قَدْ ضَعُفَ، تُنْقِذُهُ مِنْ يَدِهِ، أَوْ نَاصِبٌ يُرِيدُ إِضْلَالَ مُسْكِينٍ [مُؤْمِنٍ] مِنْ ضُعْفَاءِ شِيعَتِنَا، تَفْتَحُ عَلَيْهِ مَا يَمْتَنِعُ [الْمُسْكِينُ] بِهِ مِنْهُ وَيُفْجِمُهُ وَيَكْسِرُهُ بِحُجَجِ اللَّهِ تَعَالَى؟ قَالَ: بَلَى إِنَّقَاذُ هَذَا الْمُسْكِينِ الْمُؤْمِنِ مِنْ يَدِ هَذَا النَّاصِبِ. إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً؛ أَيْ: وَمَنْ أَحْيَاهَا وَأَرْشَدَهَا مِنْ كُفْرٍ إِلَى إِيْمَانٍ، فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً، مِنْ قَبْلِ أَنْ يَقْتُلَهُمْ بِسُيُوفِ الْحَدِيدِ»^۱.

امام حسین علیه السلام به شخصی فرمود: کدام کار را بهتر دوست می داری؟ اینکه فردی ناتوان را از دست کسی که قصد قتل او را دارد، نجات دهی؟ یا اینکه فردی از شیعیان ناتوان ما را از دست ناصبی ای که می خواهد گمراهش کند، نجات دهی؟ یعنی درهای برهان های الهی را بررویش بگشایی به گونه ای که آن شیعه ما بتواند بر آن ناصبی غلبه علمی کند؟

گفت: رهانیدن آن فرد مؤمن ناتوان را از دست ناصبی؛ زیرا خدای تعالی می فرماید: «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً»، یعنی: هر کس او را احیا کند و ارشاد کند و از کفر به ایمان آورد، گویی تمام مردم را زندگی بخشیده، پیش از آنکه با شمشیر کشته شوند.

البته در بعضی از این احادیث اشاره شده که مراد از احیاء و قتل اول در آیه کریمه، مطلق زنده کردن و میراندن است، نه فقط مصداق خاص یاد شده از آنها، بلکه اراده کردن آنها از جهت فردی و داخل شدن آن تحت آن معنای مطلق احیاء و اماتة، به دلالت حقیقی است، که از اکمل و اعظم مصداق آنهاست. به هر حال در هر دو فرض، اطلاق آن از روی حقیقت است نه مجاز.

۱. تفسیر منسوب امام عسکری علیه السلام ص ۳۴۸؛ بحار الأنوار ج ۲ ص ۹ ح ۱۷.

ترتّب آثار حیاتی دینی و قلبی در نشأ دنیا، با مرگ از انسان جدا نمی شود، بلکه با بقای او ادامه می یابد و حیات او از جهت این آثار باقیه دینی از بین نمی رود، حتی اگر به منازل مردگان منتقل شود. پس مؤمن از جهت این حیات باقیه، در حقیقت همواره زنده است؛ حیات از او جدا نمی شود و هیچ گاه از بین نمی رود، چنان که در دو آیه کریمه به آن اشاره شده است:

«وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ»^۱.

آنان را که در راه خدا کشته می شوند، مرده مخوانید. آنها زنده اند و شما در نمی یابید.

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»^۲.

کسانی را که در راه خدا کشته شده اند مرده مپندار، بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.

پس هر کس که در راه خدا عزوجل کشته شود، در حقیقت زنده است، هر چند به منازل مردگان منتقل شود؛ چه این کشته شدن با جهاد اصغر و بذل نفس در راه خدا باشد، یا با جهاد اکبر و شکستنِ هوای نفس و کندن هوی و هوس به وسیله ریاضت باشد.

از آنچه درباره حیات و موت قلب سِرّی ملکوتی ذکر شد، روشن می شود که حیات و موت هر عضوی از اعضاء و جوارح، نسبت به آثار وجودی خود آن عضو سنجیده می شود، و هر آنچه از حیات و موت به هر عضوی از اعضای بشری جسمانی، حتی قلب صنوبری، - با وجود بقای نفس و حیاتش - نسبت داده می شود، از روی حقیقت است نه مجاز.

مثلاً گفته می شود: «دست فلانی مُرده است» یا «قلب مریض مرده است» و «سمت راست فلانی مرده و سمت چپ او زنده است». این اطلاقات و نظایر آنها همگی حقیقتند نه مجاز. پس هر عضوی که آثاری براو مترتب باشد زنده است، و گرنه مرده است.

نکته دیگر: به این قلب سِرّی و امر الهی که حیات و موتش و اقبال و ادبارش، و نور و

۱. البقرة: ۱۵۴.

۲. آل عمران: ۱۶۹. در بحار الأنوار ج ۶ ص ۲۰۳ اقوال را در تفسیر آیه نقل کرده، از جمله اینکه طبرسی در مجمع البیان ج ۱ ص ۴۳۷ حیات حقیقی را بدین سان تفسیر می کند.

ظلمتش را شناختید، در احادیث مأثوره از معصومین علیهم السلام، اضافه بر آنچه ذکر شد، اشاره شده است. بعضی از روایات، بیان حیات و موت قلب را عهده دار شده اند. اینک در اینجا سخن را کوتاه می کنیم و به ذکر چهل حدیث روایت شده از ابی الاثمه امیرالمؤمنین علیه السلام و چهل حدیث دیگر مأثور از رسول گرامی صلی الله علیه و آله و دیگر ائمه صلوات الله علیهم اجمعین با ذکر مستندات آنها می پردازیم.

چهل حدیث از امیرالمؤمنین علیه السلام در احوال قلب

۱. «مَنْ سَكَنَ قَلْبُهُ الْعِلْمُ بِاللَّهِ، أَشْكَنَهُ الْغِنَى عَنْ خَلْقِ اللَّهِ»^۱.

هر که قلب خود را از علم به خدا پر کند، خداوند دلش را از ب نیازی نسبت به آفریدگان خدا می آکند.

۲. «مَنْ عَظَمَتِ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ وَكَبُرَ مَوْقِعُهَا فِي قَلْبِهِ، آثَرَهَا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى، وَانْقَطَعَ إِلَيْهَا وَصَارَ عَبْدًا لَهَا»^۲.

هر که دنیا در نظرش بزرگ آید و جایگاهش را در دل بزرگ بدارد، دنیا را به جای خدا برمیگزیند و به دنیا دل بندد و برده آن شود.

۳. «غَيْرُ مُنْتَفِعٍ بِالْعِظَاتِ، قَلْبٌ تَعَلَّقَ بِالشَّهَوَاتِ»^۳.

دلی که از شهوتها سود گیرد، از موعظه ها پند نپذیرد.

۴. «فَمِنْ الْإِيمَانِ مَا يَكُونُ ثَابِتًا مُسْتَقَرًّا فِي الْقُلُوبِ، وَمِنْهُ مَا يَكُونُ عَوَارِي بَيْنَ الْقُلُوبِ وَالصُّدُورِ»^۴.

نوعی از ایمان، استوار و ثابت در دلها است. و گونه ای دیگر، عاریتی میان دلها و سینه ها.

۱. عیون الحکم والمواعظ ص ۴۶۳؛ غرر الحکم ح ۱۲۸۸.

۲. نهج البلاغه خطبه ۱۶۰؛ کنز العمال ج ۳ ص ۷۱۹ رقم ۸۵۶۳.

۳. غرر الحکم ح ۸۴۱؛ عیون الحکم والمواعظ ص ۳۴۷.

۴. نهج البلاغه خطبه ۱۸۹؛ عیون الحکم والمواعظ ص ۳۶۰. رجوع شود به بیان ملا صالح مازندرانی در شرح الکافی ج ۸ ص ۱۰۵ و بیان ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۱۳ ص ۱۰۱ و بیان علامه مجلسی در بحار الأنوار ج ۶۶ ص ۲۲۷.

۵. «قَدْ قَادَتْكُمْ أَرْزَمَةُ الْحَيْنِ، وَاسْتَغْلَقَتْ عَلَى قُلُوبِكُمْ أَقْفَالُ الرَّيْنِ»^۱.

زمام امورِ موقت، شما را در پی خود کشانده و قفل های آلودگی بردلهاتان بسته شده است.

۶. «قُلُوبُ الْعِبَادِ الظَّاهِرَةِ، مَوَاضِعُ نَظَرِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ فَمَنْ طَهَّرَ قَلْبَهُ نَظَرَ إِلَيْهِ»^۲.

دل های پاک بندگان، جایگاهِ نظرِ خدای سبحان است؛ پس هر کس دلش را پاک کند، بدو می نگرد.

۷. «إِيَّاكُمْ وَالْبِطْنَةَ، فَإِنَّهَا مَقْصَاةٌ لِلْقَلْبِ»^۳.

از شکم بارگی بپرهیزید، زیرا دل را به قساوت می کشاند.

۸. «أَيُّنَ الَّذِينَ أَخْلَصُوا أَعْمَالَهُمْ لِلَّهِ، وَطَهَّرُوا قُلُوبَهُمْ لِمَوَاضِعِ نَظَرِ اللَّهِ»^۴.

کجایند آنان که کارهای خود را برای خدا خالص کردند، و دل های خود را برای جایگاهِ نظرِ لطف الهی پاک ساختند؟

۹. «أَفْضَلُ الْقُلُوبِ، قَلْبٌ حُشِيَ بِالْفَهْمِ»^۵.

برترین دل، آن است که سرشار از فهم شود.

۱۰. «أَصْلُ صَلاحِ الْقَلْبِ، اسْتِغَالُهُ بِذِكْرِ اللَّهِ»^۶.

ریشه صلاحِ قلب، اشتغال آن به یاد خدا است.

۱۱. «أَصْلُ قُوَّةِ الْقَلْبِ، التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ»^۷.

ریشه نیروی قلب، توکل بر خدا است.

۱. نهج البلاغة خطبة ۲۳۷؛ شرح نهج البلاغة ابن ابی الحديد ج ۱۳ ص ۱۱۵؛ عیون الحکم ص ۳۶۸؛ غرر الحکم ۶۶۸۹.

۲. عیون الحکم ص ۳۷۲؛ غرر الحکم ح ۹۰۶.

۳. غرر الحکم ح ۸۱۷۲، و به این مضمون: ح ۸۱۵۱.

۴. عیون الحکم ص ۱۲۹؛ تمام نهج البلاغة ص ۸۸؛ ترجمه غرر الحکم انصاری ج ۱ ص ۱۷۲.

۵. غرر الحکم ح ۳۰۷۸ (از شرح خوانساری).

۶. عیون الحکم ص ۱۲۰؛ غرر الحکم ح ۳۶۰۸.

۷. عیون الحکم ص ۱۲۹؛ غرر الحکم ح ۳۸۷۹.

۱۲. «فِي الذِّكْرِ حَيَاةُ الْقُلُوبِ»^۱.

در یاد (خدا) حیات دلها است.

۱۳. «مَنْ كَثُرَ ضَحْكُهُ، مَاتَ قَلْبُهُ»^۲.

هر که زیاد خندد، دلش می میرد.

۱۴. «حَرَامٌ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَوَلِّهِ بِالدُّنْيَا أَنْ يَسْكُنَهُ التَّقْوَى»^۳.

بر دلی که شیفته دنیا شود، حرام است که جایگاه تقوی گردد.

۱۵. «حُبُّ الدُّنْيَا يُفْسِدُ الْعَقْلَ وَيُصِمُّ الْقَلْبَ عَنْ سَمَاعِ الْحِكْمَةِ»^۴.

دنیا دوستی عقل را تباه می سازد و دل را از شنودن حکمت، ناشنوا می گرداند.

۱۶. «حُزْنُ الْقُلُوبِ يُمَخِّصُ الذُّنُوبَ»^۵.

غصه دلها، گناهان را پاک می گرداند.

۱۷. «عَلَيْكَ بِذِكْرِ اللَّهِ، فَإِنَّهُ نُورُ الْقُلُوبِ»^۶.

بر تو باد یاد خدا، که نور دلها است.

۱۸. «خَيْرُ الدُّعَاءِ مَا صَدَرَ عَنْ صَدْرِ تَقِيٍّ وَقَلْبِ نَقِيٍّ»^۷.

بهترین دعا، آن است که از سینه ای پاک و دلی پاکیزه برخیزد.

۱۹. «اٰحْذَرُوا اَهْلَ التَّفَاقِي فَإِنَّهُمْ الصَّالُونَ الْمُضِلُّونَ الزَّالُونَ الْمُزِلُّونَ؛ قُلُوبُهُمْ رَدِيَّةٌ وَصِفَا حُهُمْ

نَقِيَّةٌ»^۸.

۱. غرر الحکم ح ۳۶۴۳.

۲. عیون الحکم ص ۴۳؛ غرر الحکم ح ۴۴۷۳.

۳. غرر الحکم ح ۲۵۲۱.

۴. مستدرک الوسائل ج ۱۲ ص ۴۱؛ غرر الحکم ح ۸۵۷؛ عیون الحکم ص ۲۳۱.

۵. عیون الحکم ص ۲۳۳؛ غرر الحکم ح ۹۰۲.

۶. عیون الحکم ص ۳۳۵؛ غرر الحکم ح ۳۶۴۲.

۷. تنبیه الخواطر ج ۲ ص ۱۵۴؛ بحار الأنوار ج ۹ ص ۳۴۱؛ بهج الصباغة ج ۷ ص ۳۴، نقل از الکافی.

۸. عیون الحکم ص ۱۰۵؛ غرر الحکم ح ۱۰۴۹۴؛ شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۶۳؛ شرح نهج البلاغة ابن میثم ج ۳ ص ۴۲۵؛ حدائق الحقائق ج ۲ ص ۱۳۷.

از دورویان بهره‌یزید؛ که آنان گمراهند و گمراه‌گر. خود لغزیده‌اند و به لغزش می‌کشانند. دل‌هاشان آلوده است و ظاهرشان پاکیزه.

۲۰. «أَخِي قَلْبِكَ بِالْمَوْعِظَةِ، وَأَمْتُهُ بِالرَّهَادَةِ»^۱.

دل خود را به موعظه زنده بدار، و به زهد بمیران.

۲۱. «إِنَّ الرَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا لَتَبْكِي قُلُوبُهُمْ وَإِنْ صَحَّحُوا»^۲.

آنها که به دنیا دل نبسته‌اند، دل‌هاشان می‌گرید، گرچه در ظاهر بخندند.

۲۲. «إِنَّ النَّاطِرَ بِالْقَلْبِ الْعَامِلِ بِالنَّظَرِ، يَكُونُ مُبْتَدَأَ عَمَلِهِ أَنْ يَنْظُرَ عَمَلَهُ لَهُ أَمْ عَلَيْهِ»^۳.

کسی که به دل می‌نگرد و با تأمل عمل می‌کند، در آغاز هر کار، ژرف می‌نگرد که آیا به سود اوست یا به زیانش.

۲۳. «إِذَا مَلِئَ الْبَطْنُ مِنَ الْمُبَاحِ، عَمِيَ الْقَلْبُ عَنِ الصَّلَاحِ»^۴.

وقتی شکم از مباح پُر شود، دل صلاح را نمی‌بیند.

۲۴. «ثَمَرَةُ الذِّكْرِ اسْتِنَارَةُ الْقُلُوبِ»^۵.

نتیجه یاد (خدا)، روشنی دل‌ها است.

۲۵. «دَوَامُ الذِّكْرِ يُنِيرُ الْقَلْبَ وَالْفِكَرَ»^۶.

مداومت بر یاد (خدا)، به دل و اندیشه نور می‌بخشد.

۲۶. «ذَكَرُ اللَّهِ جَلَاءُ الصُّدُورِ وَطَمَائِنَةُ الْقُلُوبِ»^۷.

یاد خدا، جلادهندهٔ سینه‌ها و مایه آرامش دل‌ها است.

۱. نهج البلاغة نامهٔ ۳۱ ص ۳۹۲؛ عیون الحکم ص ۸۵.

۲. عیون الحکم ص ۱۵۲.

۳. عیون الحکم ص ۱۵۵؛ نهج البلاغة خطبه ۱۵۴.

۴. غرر الحکم ح ۸۱۵۴.

۵. غرر الحکم ح ۳۶۳۷.

۶. غرر الحکم ح ۳۶۵۶.

۷. عیون الحکم ص ۲۵۶؛ غرر الحکم ح ۳۶۳۹.

۲۷. «ذَلَّلَ قَلْبَكَ بِالْيَقِينِ، وَفَرَّزَهُ بِالْفَنَاءِ، وَبَصَّرَهُ بِفَجَائِعِ الدُّنْيَا»^۱.

دل خود را به یقین رام کن، به فنا (تمام شدن همه نعمتها) استوار ساز، و آن را با (تأمل در) فجایع دنیا، بینا کن.

۲۸. «زِينَةُ الْقُلُوبِ إِخْلَاصُ الْإِيمَانِ»^۲.

آرایش دلها، اخلاص ایمان است.

۲۹. «صَوْمُ الْقَلْبِ خَيْرٌ مِنْ صِيَامِ اللِّسَانِ»^۳.

روزه دل؛ بهتر از روزه زبان است.

۳۰. «طُوبَى لِلْمُنْكَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ أَجْلِ اللَّهِ»^۴.

خوشا دلهایی که به یاد خدا شکسته شوند!

۳۱. «طُوبَى لِمَنْ أَشْعَرَ التَّقْوَى قَلْبَهُ»^۵.

خوشا کسی که دلش را به تقوا آشنا کند.

۳۲. «طَهِّرُوا قُلُوبَكُمْ مِنْ دَرَنِ السَّيِّئَاتِ، تَتَّضَاعَفَ لَكُمْ الْحَسَنَاتِ»^۶.

دلهای خود را از پلیدی گناهان پاک سازید تا حسنات شما چند برابر شود.

۳۳. «مَنْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْغَفْلَةُ مَاتَ قَلْبُهُ»^۷.

کسی که غفلت بر او غلبه کند، دلش می میرد.

۳۴. «مَنْ أَشْعَرَ قَلْبَهُ التَّقْوَى فَازَ عَمَلُهُ»^۸.

۱. عیون الحکم ص ۲۵۶؛ غرر الحکم ح ۹۰۳.

۲. عیون الحکم ص ۲۷۶؛ غرر الحکم ح ۱۳۴۲.

۳. عیون الحکم ص ۳۰۵؛ غرر الحکم ح ۳۳۶۳.

۴. عیون الحکم ص ۳۱۳؛ غرر الحکم ح ۳۷۱۵.

۵. عیون الحکم ص ۳۱۴؛ غرر الحکم ح ۵۸۶۴؛ همین مضمون: تحف العقول ص ۳۰۵. طوبی نام درختی است در بهشت. شرح الکافی مازندرانی ج ۱ ص ۳۱؛ لسان العرب ج ۱ ص ۵۶۴.

۶. عیون الحکم ص ۳۱۸؛ غرر الحکم ح ۹۰۵.

۷. عیون الحکم ص ۴۴۸؛ غرر الحکم ح ۵۷۶۵.

۸. عیون الحکم ص ۴۵۹؛ غرر الحکم ح ۵۹۳۲.

کسی که دلش را با تقوا آشنا سازد، کارش به رستگاری رسد.

۳۵. «مَنْ نَسِيَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ، أَنْسَاهُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَأَعْمَى قَلْبَهُ. مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ، أَحْيَا قَلْبَهُ وَنَوَّرَ عَقْلَهُ وَلُبَّهُ»^۱.

کسی که خدای سبحان را از یاد برد، خداوند او را از یاد خودش می‌برد و دلش را نابینا می‌سازد. کسی که خدای سبحان را یاد آرد، خداوند قلبش را حیات بخشد و عقل و خردش را نورانی کند.

۳۶. «مَا أَكْثَرَ سَعَادَةَ مَنْ بُشِّرَ قَلْبُهُ بِبَرِّ الْيَقِينِ»^۲.

بسا بزرگ است سعادت کسی که دلش به خنکای یقین همراه گردد.

۳۷. «لَا خَيْرَ فِي قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ وَعَيْنٍ لَا تَدْمَعُ وَعَمَلٍ لَا يَنْفَعُ»^۳.

خیری نیست در قلبی که خشوع نیارد، و دیده‌ای که نبارد، و کاری که سود نرساند.

۳۸. «الْعِلْمُ حَيَاةُ الْقُلُوبِ وَنُورُ الْأَبْصَارِ مِنَ الْعَمَى»^۴.

علم، زندگانی دلها و نور دیدگان از نابینایی است.

۳۹. «لَا وَجَعَ أَوْجَعَ لِلْقُلُوبِ مِنَ الذُّنُوبِ»^۵.

دردی برای دلها، بدتر از گناهان نیست.

۴۰. «الْمَوَاعِظُ حَيَاةُ الْقُلُوبِ»^۶.

موعظه‌ها زندگانی دلها است.

این چهل حدیث همه از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است. برای تکمیل مطلب، چهل حدیث دیگر می‌آوریم.

۱. غرر الحکم ح ۳۶۶۶ و ۳۶۴۵.

۲. غرر الحکم ح ۷۱۵؛ عیون الحکم ص ۳۱۵.

۳. غرر الحکم ح ۳۷۲۱؛ عیون الحکم ص ۵۳۴.

۴. تحف العقول ص ۲۸؛ بحار الأنوار ج ۱ ص ۱۶۶، نقل از الأمالی صدوق.

۵. غرر الحکم ح ۳۲۱ (از شرح خوانساری)؛ بحار الأنوار ج ۷۳ ص ۳۴۲.

۶. غرر الحکم ح ۴۵۲۳؛ عیون الحکم ص ۱۷ و ۶۲.

چهل حدیث دیگر از معصومین علیهم السلام در احوال قلب

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «مَا مِنْ عَبْدٍ يُخْلِصُ الْعَمَلَ لِلَّهِ تَعَالَى أَزْبَعِينَ يَوْمًا، إِلَّا ظَهَرَتْ يَتَابِعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ»^۱.

بنده ای نیست که چهل روز عمل را برای خدا خالص گرداند، مگر آنکه چشمه های حکمت، از دلش برزبانش ظاهر شود.

۲. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا، جَعَلَ لَهُ وَاعِظًا مِنْ قَلْبِهِ»^۲.

اگر خداوند برای بنده ای خیر بخواهد، برایش واعظی از قلبش قرار می دهد.

۳. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «مَنْ كَانَ لَهُ مِنْ قَلْبِهِ وَاعِظٌ، كَانَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ»^۳.

کسی که او را از درون دلش واعظ باشد، او را از جانب خداوند، حافظ باشد.

۴. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «اعْظُوا اللَّهَ الرِّضَا مِنْ قُلُوبِكُمْ، تَغْفِرُوا بِبَوَابِ اللَّهِ تَعَالَى يَوْمَ فَرَقَكُمْ وَالْإِفْلَاسِ»^۴.

به خداوند، از دلها تان رضا دهید تا در روز نیازمندی و بیچارگی تان به پاداش الهی برسید.

۵. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «إِيَّاكُمْ وَالظُّلْمَ، فَإِنَّهُ يُخَرِّبُ قُلُوبَكُمْ، كَمَا يَخْرِبُ الدُّورُ»^۵.

از ستم پرهیزید، که دلها تان را ویران می سازد، همان گونه که خانه ها ویران می شوند.

۶. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «شَرُّ الْعَمَى عَمَى الْقَلْبِ»^۶.

بدترین نابینایی، نابینایی دل است.

۱. الجامع الصغير سیوطی ج ۲ ص ۵۶۰؛ بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۳۲۶؛ المصنّف ابن ابی شیبہ ج ۸ ص ۱۳۱ ح ۴۳؛ المیزان ج ۵ ص ۱۲۲.

۲. بحار الأنوار ج ۷۳ ص ۳۲۷ باب ۱۳۷؛ كنز العمال ج ۳۰۷۶۲.

۳. بحار الأنوار ج ۷۳ ص ۳۲۷ باب ۱۳۷.

۴. بحار الأنوار ج ۷۹ ص ۱۴۳ باب ۱۸؛ همین مضمون: كنز العمال ج ۶ ص ۴۸۵.

۵. بحار الأنوار ج ۷۲ ص ۳۱۵ ح ۳۴.

۶. بحار الأنوار ج ۶۷ ص ۵۱، نقل از الأمالي صدوق؛ همین مضمون: نهج البلاغة خطبه ۱۰۸.

۷. پیامبر اکرم ﷺ: «قال الله تعالى: الْإِخْلَاصُ سِرٌّ مِنْ أَسْرَارِي، أَسْتَوْدِعُهُ قَلْبَ مَنْ أُحِبُّتُ مِنْ عِبَادِي»^۱.

خداوند تعالی می فرماید: اخلاص، سری است از اسرارم. آن را در دلِ هریک از بندگانم که دوستش می دارم، به امانت می سپارم.

۸. پیامبر اکرم ﷺ: «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ أَجْرَدُ، فِيهِ سِرَاجٌ يَزْهَرُ. وَقَلْبُ الْكَافِرِ أَسْوَدُ مِنْكُوسٍ»^۲.

دل مؤمن شفاف است و در آن چراغی می تابد، و دل کافر سیاه و وارونه است.

۹. پیامبر اکرم ﷺ: «إِنَّ الْقُلُوبَ أَرْبَعَةٌ: قَلْبٌ فِيهِ نِفَاقٌ وَإِيمَانٌ، وَقَلْبٌ مِنْكُوسٌ، وَقَلْبٌ مَظْبُوعٌ، وَقَلْبٌ أَزْهَرُ أَجْرَدُ. فَقُلْتُ: مَا الْأَزْهَرُ؟ قَالَ: فِيهِ كَهَيْئَةِ السِّرَاجِ. فَأَمَّا الْمَظْبُوعُ، فَقَلْبُ الْمُنَافِقِ. وَأَمَّا الْأَزْهَرُ فَقَلْبُ الْمُؤْمِنِ، إِنْ أَعْطَاهُ شَكَرَ وَإِنْ ابْتَلَاهُ صَبَرَ. وَأَمَّا الْمَنْكُوسُ فَقَلْبُ الْمُشْرِكِ. ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ: أَفَمَنْ يَمْسِي مَكْبًا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْسِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۳.

فَأَمَّا الْقَلْبُ الَّذِي فِيهِ إِيمَانٌ وَنِفَاقٌ، فَهُمْ قَوْمٌ كَانُوا بِالطَّائِفِ، فَإِنْ أَدْرَكَ أَحَدَهُمْ أَجَلُهُ عَلَى نِفَاقِهِ هَلَكَ وَإِنْ أَدْرَكَهُ عَلَى إِيْمَانِهِ نَجَا»^۴.

دلها چهار گونه اند: ۱. دلی که نفاق و ایمان در آن است. ۲. دلی وارون شده. ۳. دلی مُهرزده شده. ۴. دلی روشن و شفاف.

راوی پرسید: دل روشن چیست؟ فرمود: به شکل چراغ. اما دل مُهرزده شده، دل منافق است. دل روشن، دل مؤمن است؛ وقتی خدا به او عطا کند، سپاس می گزارد و زمانی که او را بیازماید، صبر کند. دل وارون، دل مشرک است. سپس این آیه را خواند: «أَفَمَنْ يَمْسِي مَكْبًا عَلَى وَجْهِهِ...». دلی که در آن هم ایمان است و هم نفاق، دل گروهی است که در

۱. بحار الأنوار ج ۷ ص ۲۴۹؛ الجواهر السننية ص ۱۶۷ (به عنوان حدیث قدسی). همین مضمون: الكشف والبيان ثعلبی ج ۲ ص ۶.

۲. بحار الأنوار ج ۷ ص ۵۹ ح ۳۹، نقل از أسرار الصلاة شهید ثانی.

۳. الملك: ۲۲.

۴. معانی الأخبار ص ۳۹۵ ح ۵۱؛ بحار الأنوار ج ۷ ص ۵۱ ح ۱۰؛ مجمع البحرين ج ۳ ص ۵۳۷.

طائف بودند؛ اگر اجل اوزمانی سررسد که در حالت نفاق است، هلاک شده و اگر زمانی سررسد که در حالت ایمان است، نجات یافته است.

۱۰. پیامبر اکرم ﷺ: «لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ مُّؤْمِنٍ يُقْبَلُ بِقَلْبِهِ عَلَى اللَّهِ إِلَّا أَقْبَلَ اللَّهُ بِقُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ»^۱.

هیچ بنده مؤمنی نیست که به دل خود به سوی خداوند روی آرد، مگر اینکه خداوند با دل‌های مؤمنان، به سوی او روی آرد.

۱۱- «رَوِيَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَرَأَ: أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ، فَقَالَ: إِنَّ التُّورَ إِذَا وَقَعَ فِي الْقَلْبِ، انْفَسَحَ لَهُ وَانْشَرَحَ»^۲.

زمانی که پیامبر خدا این آیه را خواند: «أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ...». آنگاه فرمود: نور، زمانی که در دل جای می‌گیرد، دل برای آن گشاده و باز می‌شود.

۱۲. پیامبر اکرم ﷺ: «إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا تَخَلَّى بِسَيِّدِهِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ وَنَاجَاهُ، أَثَبَّتَ اللَّهُ التُّورَ فِي قَلْبِهِ»^۳.

وقتی بنده در نیمه شب تاریک با سرور خود خلوت کند و با او سخن گوید، خداوند نور را در دلش استوار گرداند.

۱۳. پیامبر اکرم ﷺ: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا أَذْنَبَ، كَانَ الذَّنْبُ نُكْتَةً سَوْدَاءَ فِي قَلْبِهِ؛ فَإِنْ تَابَ وَنَزَعَ وَاسْتَعْفَرَ صُقِلَ قَلْبُهُ مِنْهُ...»^۴.

۱. رسائل شهید ثانی ص ۱۰۷؛ وسائل الشیعة ج ۵ ص ۴۷۷؛ همین مضمون به روایت از امام صادق علیه السلام: بحار الأنوار ج ۸۱ ص ۲۶۰.

۲. روضة الواعظین ص ۲۶۴؛ تفسیر الصافی ج ۶ ص ۲۶۴؛ المیزان ج ۱۷ ص ۲۶۲؛ ذیل آیه ۲۲ سوره زمر (أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ...) در منابع اهل تسنن: المصنّف ابن ابی شیبہ ج ۸ ص ۱۲۶؛ تفسیر ابن ابی حاتم رازی ج ۴ ص ۱۳۸؛ تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۱۸۱؛ ذیل آیه ۱۲۵ أنعام (فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ...) .

۳. روضة الواعظین فتال ص ۴۴۶؛ مشکاة الأنوار ص ۴۵۰؛ الأمالي صدوق ص ۲۳۰ ح ۹؛ بحار الأنوار ج ۳۸ ص ۹۹.

۴. روضة الواعظین ص ۴۱۴؛ كنز العمال ج ۱ رقم ۱۰۲۸۸؛ همین مضمون از امام باقر علیه السلام: الكافي ج ۲ ص ۲۷۳.

مؤمن وقتی گناه کند، این گناه نقطه‌ای سیاه در دلش می‌شود. حال اگر توبه کند و گناه را از خود دور کند و آمرزش از خدا خواهد، دلش صیقل یابد.

۱۴. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَزْبَعُ يُمْنَنَ الْقَلْبِ: الذَّنْبُ عَلَى الذَّنْبِ، وَكَثْرَةُ مُنَاقَشَةِ النِّسَاءِ يَغْنِي مُحَادَثَتَهُنَّ، وَمُمَارَاةُ الْأَحْمَقِ، تَقُولُ وَيَقُولُ وَلَا يَرْجِعُ إِلَى خَيْرٍ أَبَدًا، وَمُجَالَسَةُ الْمُؤْتَى. فَقِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَا الْمُؤْتَى؟ قَالَ: كُلُّ غَنِيٍّ مُتْرَفٍ»^۱.

چهار چیز دل را می‌میراند: گناه روی گناه، مناقشه با زنان یعنی همصحبتی بسیار با آنان، مجادله با احمق که هر چه گفتگو کنی حق را نپذیرد، و هم نشینی با مردگان. پرسیدند: یا رسول الله! مقصود از مردگان چیست؟ فرمود: هر آنکه ثروتمند باشد و نازپرورد.

۱۵. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مِنْ عَلَامَاتِ الشَّقَاءِ، جُمُودُ الْعَيْنِ وَقَسْوَةُ الْقَلْبِ»^۲.

از نشانه‌های شقاوت، خشکی چشم و قساوت دل است.

۱۶. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: تَذَكَّرُ الْعِلْمَ بَيْنَ عِبَادِي مِمَّا تَحْيَا عَلَيْهِ الْقُلُوبُ الْمَيِّتَةُ، إِذَا هُمْ انْتَهَوْا فِيهِ إِلَى أَمْرِي»^۳.

خدای عزوجل می‌فرماید: مذاکره علم بین بندگانم، از عواملی است که دلهای مرده بدان زنده شوند؛ (البته) زمانی که سخن آنان به امر من پایان گیرد.

۱۷. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «تَذَاكُرُوا وَتَلَاقُوا وَتَحَدَّثُوا؛ فَإِنَّ الْحَدِيثَ جَلَاءَ الْقُلُوبِ؛ إِنَّ الْقُلُوبَ لَتَرَيْنَ كَمَا يَرَيْنُ السَّيْفُ، جَلَاؤَهَا الْحَدِيثُ»^۴.

با هم مذاکره کنید، ملاقات کنید و حدیث بگویید، زیرا حدیث جلای دلهاست. دلهای زنگار می‌گیرد، همان گونه که شمشیر زنگار می‌گیرد، و جلای آن به حدیث است.

۱۸. امام محمد باقر عَلَيْهِ السَّلَام: «مَا أَخْلَصَ الْعَبْدُ الْإِيمَانَ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَزْبَعِينَ يَوْمًا، إِلَّا زَهَّدَهُ

۱. الخصال ص ۲۲۸؛ بحار الأنوار ج ۲ ص ۱۲۸ و ج ۷ ص ۳۴۹.

۲. الکافی ج ۲ ص ۲۹۰؛ الخصال ص ۲۴۲.

۳. الکافی ج ۱ ص ۴۰؛ منية المرید شهید ثانی ص ۱۶۹؛ بحار الأنوار ج ۱ ص ۲۰۳ ح ۱۷؛ الفصول المهمة ج ۱ ص ۴۷۷.

۴. المحاسن برقی ج ۲ ص ۳۴۱؛ الکافی ج ۱ ص ۴۱ ح ۸؛ عوالي اللئالی ج ۴ ص ۷۸؛ بحار الأنوار ج ۱ ص ۲۰۲.

اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَبَصَرُهُ دَاءُهَا وَدَوَاءُهَا، فَأَثْبَتَ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَأَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ»^۱.

هیچ بنده‌ای در ایمان به خدای عزوجل، اخلاص نداشته باشد، مگر اینکه خدا تمایل او را از دنیا بگیرد و او را نسبت به بیماری و داروی (واقعی) اش بینا گرداند، آنگاه حکمت را در دلش استوار گرداند و زبانش را بدان گویا سازد.

۱۹. امام محمد باقر علیه السلام: «الْقُلُوبُ ثَلَاثَةٌ: قَلْبٌ مَنكُوسٌ لَا يَعِي شَيْئاً مِنَ الْخَيْرِ، وَهُوَ قَلْبُ الْكَافِرِ. وَقَلْبٌ فِيهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ، فَالْخَيْرُ وَالشَّرُّ فِيهِ يَخْتَلِجَانِ، فَأَيُّهُمَا كَانَتْ مِنْهُ غَلْبَةٌ غَلَبَ عَلَيْهِ. وَقَلْبٌ مَفْتُوحٌ، فِيهِ مَصَابِيحُ تَزْهَرُ، وَلَا يُطْفَأُ نُورُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَهُوَ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ»^۲.

دلها سه دسته‌اند: دل وارونه که هیچ خیر و خوبی در آن جا نکند و آن دل کافراست؛ و دلی که در آن نقطه سیاهی است، و خوبی و بدی در آن با هم در کشمکش باشند، پس هر کدام از ایشان غلبه کند بر قلب چیره گردد؛ و دلی است بازو گشاده که در آن چراغ‌هایی است تابناک، و نورش تا روز رستاخیز خاموش نگردد، و آن دل مؤمن است.

۲۰. «عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ، قَالَ: هُوَ الْإِيمَانُ»^۳.

ابو حمزه گوید از امام باقر علیه السلام در باره آیه «أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ» پرسیدم. فرمود: این آرامش، همان ایمان است.

۲۱. «عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابَلِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا^۴. فَقَالَ: يَا أَبَا خَالِدٍ! النُّورُ، وَاللَّهُ الْأَيْمَةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَهُمْ وَاللَّهُ نُورُ اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ، وَهُمْ وَاللَّهُ نُورُ اللَّهِ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ.

وَاللَّهُ يَا أَبَا خَالِدٍ! لِنُورِ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ، وَهُمْ

۱. الکافی ج ۲ ص ۱۴ ح ۶؛ مستدرک الوسائل ج ۵ ص ۲۹۵ ح ۱۷؛ نور الثقلین ج ۲ ص ۷۴ ح ۲۷۸.

۲. الکافی ج ۲ ص ۴۲۳ ح ۳؛ معانی الأخبار ص ۳۹۵؛ بحار الأنوار ج ۶۷ ص ۵۱ ح ۹.

۳. الکافی ج ۲ ص ۱۵ ح ۱، ذیل آیه ۴ سوره فتح (أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ)

۴. النغبین: ۸.

وَاللّٰهُ يُنَوِّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ، وَيَحْجُبُ اللَّهُ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ، فَتُظْلِمُ قُلُوبُهُمْ.

وَاللّٰهُ يَا أَبَا خَالِدٍ! لَا يَحِبُّنَا عَبْدٌ وَيَتَوَلَّانَا حَتَّى يُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ، وَلَا يُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ لَنَا!.

ابو خالد کابلی گوید: از امام محمد باقر علیه السلام درباره تفسیر قول خدا عزوجل پرسیدم که می فرماید: «به خدا و رسولش ونوری که فرستاده ایم ایمان آورید». فرمود: ای ابا خالد! به خدا سوگند که مقصود از نور، ائمه از آل محمد صلی الله علیه و آله باشند تا روز قیامت. به خدا که ایشان همان نور خداوند که فرو فرستاده است. به خدا که ایشانند نور خدا در آسمانها و زمین. به خدا ای ابا خالد، نور امام در دلِ مؤمنان، از نور خورشید تابان در روز، روشن تر است. به خدا که ائمه دلهای مؤمنان را منور سازند، و خدا از هر کس خواهد نور ایشان را پنهان دارد، پس دل آنها تاریک گردد. به خدا ای ابا خالد! بنده ای ما را دوست ندارد و از ما پیروی نکند، مگر آنکه خدا قلبش را پاکیزه کرده باشد. و خدا قلب بنده ای را پاکیزه نکند تا اینکه با ما خالص شده و یکرنگ و سازگار باشد.

۲۲. امام باقر علیه السلام: «مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْسَدَ لِلْقَلْبِ مِنْ خَطِيئَةٍ؛ إِنَّ الْقَلْبَ لَيُوقِعُ الْخَطِيئَةَ، فَمَا تَزَالُ بِهِ حَتَّى تَغْلِبَ عَلَيْهِ، فَيَصِيرُ أَسْفَلَهُ أَعْلَاهُ وَأَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ»^۱.

چیزی دل را بیشتر از گناه فاسد نکند. دل که آلوده به گناه شد، مغلوب آن گردد تا وارونه شود.

۲۳. امام باقر علیه السلام: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ أَعْلَى عِلِّيَّينَ، وَخَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِنَا مِمَّا خَلَقْنَا مِنْهُ، وَخَلَقَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ؛ فَقُلُوبُهُمْ تَهْوِي إِلَيْنَا، لِأَنَّهَا خُلِقَتْ مِمَّا خَلَقْنَا مِنْهُ»^۲.

۱. الکافی ج ۱ ض ۱۹۴ ح ۱؛ تفسیر قمی ج ۲ ص ۳۷۱؛ بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۳۰۸ ح ۵؛ نور الثقلین ج ۵ ص ۳۴۱ ح ۱۴؛ البرهان ج ۴ ص ۳۴۱ ح ۲؛ تأویل الآيات ج ۲ ص ۶۹۶ ح ۲؛ شرح الکافی مازندرانی ج ۵ ص ۱۷۷.

۲. الأمالی صدوق ص ۴۸۱ ح ۹؛ بحار الأنوار ج ۶۷ ص ۵۴ ح ۲۲؛ الأمالی طوسی ص ۴۳۸ ح ۳۶؛ مستدرک الوسائل ج ۱۱ ص ۳۲۸ ح ۱۱؛ نور الثقلین ج ۵ ص ۵۳۱؛ المیزان ج ۲۰ ص ۲۳۷ نقل از روضة الواعظین.

۳. الکافی ج ۲ ص ۴ ح ۴.

به راستی خدای ما را از اعلیٰ علّیین آفرید، و دل شیعیان ما را از همان آفرید که ما را آفرید، و تن آنها را از درجه نازل تر آفرید. لذا دل در هوای ما دارند، زیرا دل آنها با ما، هم سرشت است.

۲۴. امام باقر علیه السلام: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ مُّؤْمِنٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ نُورَانِ: نُورٌ خَافِقٌ وَنُورٌ رَجَاءٌ»^۱.

هیچ بنده مؤمنی نیست که در دلش دو نور نباشد: نور ترس و نور امید.

۲۵. امام جعفر صادق علیه السلام: «بَيْنَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عليه السلام يَعْظُ أَصْحَابَهُ، إِذَا قَامَ رَجُلٌ فَشَقَّ قَمِيصَهُ؛ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ: يَا مُوسَى! قُلْ لَهُ: لَا تَشَقَّ قَمِيصَكَ، وَلَكِنْ اشْرَحْ لِي عَنْ قَلْبِكَ»^۲.

در حالی که موسی بن عمران علیه السلام یاران خود را پند می داد، به ناگاه مردی برخاست و پیراهنش را چاک زد. خدای تعالی وحی فرستاد: ای موسی! به او بگو: جامه خود را چاک مزین، بلکه دلت را برایم بگشا.

۲۶. امام جعفر صادق علیه السلام: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا، جَعَلَ لَهُ وَاعِظًا مِنْ نَفْسِهِ وَزَاجِرًا مِنْ قَلْبِهِ، يَا مُرَّةً وَيَنْهَاهُ»^۳.

وقتی خداوند بنده ای را دوست بدارد، برایش اندرزگویی از درونش و هشداردهنده ای از دلش قرار می دهد که به او امر و نهی کند.

۲۷. «عَنْ فَضِيلٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَوَّلِيكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ. ۴ هَلْ لَهُمْ فِي مَا كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمْ صُنْعٌ؟ قَالَ: لَا»^۵.

فضیل (بن یسار) از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «أَوَّلِيكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ»

۱. الکافی ج ۲ ص ۶۷؛ تحف العقول ص ۳۷۵.

۲. الکافی ج ۸ ص ۱۲۸؛ بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۳۵۲ و ج ۷۱ ص ۹۵؛ الجواهر السنية ص ۵۲.

۳. کنز العمال ج ۱۱ ص ۹۵ رقم ۳۰۷۶۲؛ الجامع الصغير سیوطی ج ۱ ص ۶۱؛ جامع السعادات ج ۳ ص ۱۴۵.

۴. المجادلة: ۲۲.

۵. بحار الأنوار ج ۶ ص ۲۰۰ ح ۲۲، نقل از الکافی، ذیل آیه ۲۲ سوره مجادله (أَوَّلِيكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ).

پرسید که آیا در مورد آنچه خداوند در دلهاشان می نویسد، نقشی دارند؟ فرمود: نه.

۲۸. امام صادق علیه السلام در ضمن حدیثی که فریضه های اعضای بدن را بیان می دارد فرمود: «فَأَمَّا مَا فَرَضَ عَلَى الْقَلْبِ، فَأَلْقَارُ وَالْمَعْرِفَةُ وَالْعَقْدُ وَالرِّضَا وَالتَّسْلِيمُ.... إِلَى أَنْ قَالَ: فَذَلِكَ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْقَلْبِ مِنَ الْإِقْرَارِ وَالْمَعْرِفَةِ، وَهُوَ عَمَلُهُ»^۱.

آنچه بردل واجب شده، اقرار و معرفت و پیوند و رضا و تسلیم است... تا آنجا که فرمود: این اقرار و معرفت که بر قلب واجب شده، عمل دل است.

۲۹. امام جعفر صادق علیه السلام: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْرًا، نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةً مِنْ نُورٍ، وَفَتَحَ مَسَامِعَ قَلْبِهِ وَوَكَّلَ بِهِ مَلَكًا يُسَدِّدُهُ. وَإِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ شَوْءًا، نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةً سَوْدَاءَ، وَسَدَّ مَسَامِعَ قَلْبِهِ»^۲.

هرگاه خدا خیربنده ای را خواهد، در دلش نقطه سفیدی اندازد و گوش های دلش را بگشاید و براو فرشته ای گمارد که استوارش دارد. و هرگاه بد بنده ای را خواهد، در دلش نقطه سیاهی افکند و گوش های دلش را ببندد.

۳۰. امام جعفر صادق علیه السلام: «الْإِيمَانُ الْهُدَى وَمَا يَثْبُتُ فِي الْقُلُوبِ مِنْ صِفَةِ الْإِسْلَامِ، وَمَا ظَهَرَ مِنَ الْعَمَلِ بِهِ»^۳.

ایمان، هدایت است و آنچه در دلها از صفت اسلام پا بر جا می شود و عمل به آن آشکار می گردد.

۳۱. امام جعفر صادق علیه السلام: «مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا، أَثْبَتَ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ»^۴.

کسی که به دنیا دل نبندد، خداوند حکمت را در دلش استوار می دارد.

۱. الکافی ج ۲ ص ۳۲ تا ۳۷؛ بحار الأنوار ج ۶۶ ص ۲۴ ح ۶؛ شرح الکافی مازندرانی ج ۸ ص ۱۰۶ (ضمن حدیث بیان الفروض علی الجوارح).

۲. الکافی ج ۲ ص ۲۱۵ و ۴۲۳؛ التوحید صدوق ص ۴۱۵ ح ۱۴.

۳. الکافی ج ۲ ص ۲۵؛ بحار الأنوار ج ۶۵ ص ۲۴۸؛ همین مضمون: تحف العقول ص ۳۲۹؛ بحار الأنوار ج ۶۵ ص ۲۷۸.

۴. الکافی ج ۲ ص ۱۲۸؛ الأمالی طوسی ج ۲ ص ۳۳۲؛ ثواب الأعمال ص ۱۵۱؛ بحار الأنوار ج ۲ ص ۳۳ ح ۲۷.

۳۲. امام جعفر صادق علیه السلام: «إِذَا أَذْنَبَ الرَّجُلُ، خَرَجَ مِنْ قَلْبِهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءُ. فَإِنْ تَابَ اِنْمَحَتْ وَإِنْ زَادَ زَادَتْ، حَتَّى تَغْلِبَ عَلَى قَلْبِهِ فَلَا يُفْلِحُ بَعْدَهَا أَبَدًا»^۱.

چون مرد گناه کند، در دلش نقطه سیاهی برآید. اگر توبه کند، آن نقطه سیاه نابود شود. و اگر برگناه افزایش دهد، بر آن سیاهی افزوده گردد، تا سیاهی بردلش چیره شود، و پس از آن هرگز رستگار نگردد.

۳۳. امام جعفر صادق علیه السلام: «إِذَا اتَّهَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ، اِنْمَاتَ الْإِيمَانُ مِنْ قَلْبِهِ، كَمَا يَنْمَاتُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ»^۲.

اگر مؤمن برادر (دینی) خود را تهمت زند، ایمان از دلش محو شود، همچون نمک در آب.

۳۴. امام جعفر صادق علیه السلام: «إِنَّ الْقَلْبَ لَيَتَرَجَّحُ فِي مَا بَيْنَ الصَّدْرِ وَالْحَنْجَرَةِ، حَتَّى يُعْقَدَ عَلَى الْإِيمَانِ، وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ»^۳.

دل میان سینه و گلوگاه، در آمد و رفت است، تا آنکه به ایمان بسته شود، و این است گفتار خدای عز و جل: «و آنکه ایمان به خدا آرد، خداوند دلش را رام نماید.» (التغابن: ۱۱).

۳۵. امام جعفر صادق علیه السلام: «إِنَّ الْقَلْبَ لَيَتَجَلَّجَلُ فِي الْجَوْفِ، يَطْلُبُ الْحَقَّ. فَإِذَا أَصَابَهُ اِظْمَانٌ وَقَرَّ، ثُمَّ تَلَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام هَذِهِ الْآيَةَ: فَمَنْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ...»^۴.

براستی دل در درون انسان مضطرب و لرزان است و حق را جستجو کند. و چون بدان رسد، آرامش پیدا کند و قرار گیرد. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «آن کس را که خداوند

۱. الکافی ج ۲ ص ۲۷۱؛ بحار الأنوار ج ۷ ص ۳۲۷ ح ۱۰. بنگرید: بیان علامه مجلسی ذیل حدیث.

۲. الکافی ج ۲ ص ۳۶۱؛ مشکاة الأنوار ص ۵۵۱.

۳. التغابن: ۱۱.

۴. الکافی ج ۲ ص ۴۲۱؛ المحاسن برقی ج ۱ ص ۲۴۹ ح ۲۶۱، ذیل آیه ۱۱ سوره تغابن (وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ).

۵. الأنعام: ۱۲۵.

۶. الکافی ج ۲ ص ۲۲۱؛ ذیل آیه ۱۲۵ سوره أنعام (فمن يرد الله...) .

بخواهد رهنماییش کند، سینه‌اش را برای (پذیرفتن) اسلام بگشاید» (سوره انعام آیه ۱۲۵).

۳۶. امام جعفر صادق علیه السلام: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَا يَسْتَجِيبُ دُعَاءَ بَظْهَرِ قَلْبٍ قَاسٍ»^۱.

خدای عزوجل، دعایی را که از قلبِ قساوت‌گرفته برخیزد، مستجاب نمی‌کند.

۳۷. امام جعفر صادق علیه السلام: «أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى مُوسَى عليه السلام: يَا مُوسَى! لَا تَفْرَحْ بِكَثْرَةِ الْمَالِ، وَلَا تَدْعُ ذِكْرِي عَلَى كُلِّ حَالٍ؛ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْمَالِ تُنْسِي الذُّنُوبَ، وَإِنَّ تَرْكَ ذِكْرِي يُنْسِي الْقُلُوبَ»^۲.

خدا عزوجل، به موسی وحی کرد: ای موسی! به زیادی مال شاد مشو، و یاد مرا در هر حالی و امگذار؛ زیرا زیادی مال، گناهان را فراموش سازد، و واگذاردن یاد من، دلها را سخت کند.

۳۸. امام جعفر صادق علیه السلام از پدران علیهم السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله: «ثَلَاثَةٌ مُجَالَسَتُهُمْ تُمِيتُ الْقَلْبَ: مُجَالَسَةُ الْأَنْذَالِ، وَالْحَدِيثُ مَعَ النِّسَاءِ، وَمُجَالَسَةُ الْأَغْنِيَاءِ»^۳.

سه دسته‌اند که همنشینی با آنها دل را بمیراند: هم‌نشینی با اراذل و فرومایگان، و گفت و شنود با زنها، و نشستن با توانگران.

۳۹. در مناجات موسی علیه السلام و خداوند عزوجل آمده است: «يَا مُوسَى! لَا تُطَوِّلْ فِي الدُّنْيَا أَمْلَكَ، فَيَقْسُو قَلْبُكَ، وَالْقَاسِي الْقَلْبَ مِنِّي بَعِيدٌ»^۴.

ای موسی! آرزوی خود در دنیا را به درازا مکشان که دلت به قساوت می‌افتد، و دل قساوت‌گرفته از من دور است.

۴۰. خداوند به حضرت داود علیه السلام وحی فرمود: یا داود! إلى كم تذكر الجنة ولا تسألني الشوق إلي؟ قال: يا رب من المشتاقون إليك؟ قال: إن المشتاقين إلي، الذين صفيتهم من

۱. الکافی ج ۲ ص ۲۷۴؛ بحار الأنوار ج ۹ ص ۳۰۵ ح ۱.

۲. الکافی ج ۲ ص ۴۹۷؛ الخصال ص ۳۹؛ علل الشرائع ج ۱ ص ۷۷.

۳. الکافی ج ۲ ص ۶۴۱؛ الخصال ص ۸۷؛ من لا يحضره الفقيه ج ۴ ص ۳۹۵.

۴. الکافی ج ۸ ص ۴۲ تا ۴۹؛ بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۳۳۲ ح ۱۳.

کل کدر و اُنْبهتْهم بالحذر، و خرفت من قلوبهم إلیّ خرقاً ينظرون إلیّ، و اِنّی لأحمل قلوبهم بیّدي فأضعها على سمائي ثمّ أدعونجباء ملائکتی، فإذا اجتمعوا سجدوا. فأقول: اِنّی لم أجمعکم لتسجدوا لی، ولكن دعوتکم لأعرض علیکم قلوب المشتاقین إلیّ و أباهی بکم أهل الشوق إلیّ، و اِنّ قلوبهم لتضیء سمائي لملائکتی كما تضیء الشمس لأهل الأرض. یا داوود! اِنّی خلقت قلوب المشتاقین من رضواني و نَعَمْتُها بنور وجهی و اتّخذتهم لنفسی محدّثین و جعلتْ أبدانهم موضع نظري إلی الأرض، و قطعت من قلوبهم طریقاً ينظرون به إلیّ» تا آخر حدیث^۱.

ای داوود! چقدر به یاد بهشت هستی و شوق به مرا، از من درخواست نمی کنی؟ گفت: خدایا! مشتاقان به تو کیانند؟ فرمود: مشتاقان به من کسانی هستند که آنها را از هر آلودگی پاکیزه داشته ام و به هشدارها بیدار کرده ام. از دل‌های آنها حجاب را دریده ام تا به سویم بنگرند. و من دل‌هایشان را به دست خود می گیرم، آنگاه بر آسمانم می نهم، سپس نجبای ملائکه ام را فرامی خوانم. وقتی گرد آمدند سجده می کنند. آنگاه می گویم: من شما را گرد نیاوردم تا سجده ام کنید، بلکه شما را فرا خواندم تا دل‌های افرادی را که به من مشتاقند به شما عرضه کنم، و به اهل شوق، بر شما مباحث کنم، و به راستی دل‌های آنها آسمانهایم را برای فرشتگانم روشن می سازد، چنان که خورشید بر اهل زمین می تابد. ای داوود! من دل‌های مشتاقان را از رضوانم آفریده ام، و آنها را به نور روی خودم نعمت بخشیده ام و به عنوان سخنگو برای خودم برگرفته ام. بدن‌های آنها را جایگاه نظر خودم به زمین قرار داده ام و از دل‌هایشان راهی کشیده ام تا به سبب آن به من بنگرند.

خلاصه کلام

از مطالبی که در مورد معنای حیات و موت تحقیق کردیم و آوردیم، در مورد کلامی که از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده، اشکال و تأملی باقی نمی ماند که فرمودند:

«خَيْرُ الْمُلُوكِ مَنْ أَمَاتَ الْجَوْرَ وَأَحْيَا الْعَدْلَ»^۲.

بهترین پادشاه، آن است که ستم را بمیراند و داد را زنده سازد.

۱. المحجة البيضاء ج ۸ ص ۵۹؛ جامع السعادات نراقی ج ۳ ص ۱۰۳.

۲. عیون الحکم ص ۲۳۹؛ غر الحکم ح ۷۸۰۱.

در این مضامین، هشت حدیث دیگر نیز می‌آوریم که پنج حدیث اول از امام امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است:

«الذِّكْرُ نُورُ الْعُقُولِ وَحَيَاةُ النَّفْسِ، وَتَرَكَ الْعِتَابُ حَيَاةَ الْمَوَدَّةِ»^۱.

ذکر، نور دلها و حیات درون است. و ترک ملامت، سبب زنده ماندن دوستی است.

۲. «الكاظمُ مَنْ أَمَاتَ أَضْغَانَهُ»^۲.

فروخورنده خشم، کسی است که کینه‌های خود را بمیراند.

۳. «الْعَاقِلُ مَنْ أَمَاتَ شَهْوَتَهُ، وَأَفْضَلُ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ مَنْ أَحْيَا عَقْلَهُ وَأَمَاتَ شَهْوَتَهُ»^۳.

عاقل کسی است که شهوتش را بمیراند. و برترین مردم نزد خدا، کسی است که عقلش را زنده بدارد و شهوتش را بمیراند.

۴. «الْعَدْلُ حَيَاةٌ»^۴.

عدالت، زندگی است.

۵. «رَجِمَ اللَّهُ امْرَأً أَحْيَى حَقًّا وَأَمَاتَ بَاطِلًا»^۵.

خداوند رحمت کند بر کسی که حقی را زنده دارد و باطلی را بمیراند.

۶. خثیمه از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که حضرتش در وصایای خود به موالیشان

می‌فرماید: «أَنْ يَتَلَقَّوْا فِي بُيُوتِهِمْ، فَإِنَّ لِقْيَا بَعْضِهِمْ بَعْضًا حَيَاةٌ لِمَرْنَا. رَجِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا»^۶.

در خانه‌ها با هم ملاقات کنند. زیرا این ملاقاتهای متقابل، سبب حیات امر ما

۱. غرر الحکم ح ۱۹۹۹.

۲. غرر الحکم ح ۵۰۶۰؛ عیون الحکم ص ۴۴.

۳. نیمه اول حدیث، دز: غرر الحکم ح ۳۰۸؛ نیمه دوم دز: مستدرک الوسائل ج ۱۱ ص ۲۱۱؛ همین مضمون: نهج البلاغة، خطبه ۲۱۴؛ شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ج ۱۱ ص ۱۲۷.

۴. مستدرک الوسائل ج ۱۱ ص ۳۱۸؛ غرر الحکم ح ۱۶۹۹.

۵. غرر الحکم ح ۹۸۰.

۶. الکافی ج ۲ ص ۱۷۵، باب زیارة الإخوان، ح ۲؛ الأملی طوسی ص ۱۳۵؛ قرب الإسناد حمیری ص ۳۲ ح ۱۰۵؛ به نقل از این منابع: وسائل الشیعة ج ۱۴ ص ۵۸۷.

می‌شود. خداوند رحمت آرد بر کسی که امر ما را زنده بدارد.

۷. امام صادق علیه السلام: «رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً أَحْيَا أَمْرَنَا»^۱.

خداوند رحمت آرد بر کسی که امر ما را زنده بدارد.

۸. امام رضا علیه السلام: «مَنْ جَلَسَ مَجْلِسًا يُحْيَا فِيهِ أَمْرُنَا لَمْ يَمُتْ قَلْبُهُ يَوْمَ تَمُوتُ الْقُلُوبُ»^۲

هر که در مجلسی بنشیند که در آن امر ما را زنده می‌دارند، دلش نمی‌میرد در روزی که دلها می‌میرند (قیامت).

اطلاق حیات و موت و اماته و احیاء، در تمامی این احادیث شریفه و مانند آنها که قابل شمارش نیستند، همه حقیقتند نه مجاز. هدف در تمامی آنها کاملاً آشکار است، بدون آنکه شرح تک تک آنها ضرورت داشته باشد.

این نکته را در روایت امام صادق علیه السلام می‌بینیم که فرموده‌اند:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ قَالَ: اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ أَحْيَا وَبِاسْمِكَ أَمُوتُ. فَإِذَا قَامَ مِنْ نَوْمِهِ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَخْيَانِي بَعْدَ مَا أَمَاتَنِي وَإِلَيْهِ النُّشُورُ»^۳.

وقتی رسول خدا به بستر می‌رفت، می‌گفت: خدایا! به اسم تو زنده می‌شوم و به اسم تومی‌میرم. وقتی هم از خواب برمی‌خاست، می‌گفت: حمد، خدای را که مرا - بعد از آنکه میراند - زندگی بخشید. و نشور، تنها به سوی اوست.

خواب در حقیقت مرگ است، زیرا آثار وجودی از شخصی که در حال خواب است، منقطع می‌شود و ترتب این آثار بر او نیز قطع می‌گردد، زیرا نفس عاقله ممیزه، از انسان جدایی می‌گیرد. خداوند متعال در این آیه کریمه بدان تصریح کرده است: «وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ»^۴.

۱. الکافی ج ۱ ص ۱۴۱.

۲. الأمالی صدوق ج ۱ ص ۱۳۱؛ وسائل الشیعة ج ۱۴ ص ۵۰۲؛ الدعوات قطب راوندی ص ۲۷۸، به روایت از امام صادق علیه السلام. مرگ قلب در قیامت، کنایه از شدت دشواری آن روز است و احیای امراهل بیت، به ذکر فضائل و نشر اخبار و حفظ آثار آن گرامیان به دست می‌آید.

۳. الکافی ج ۲ ص ۵۳۹ ح ۱۶. ادامه حدیث را در این منبع ببینید.

۴. الأنعام: ۶۰.

و اوست که شما را شب هنگام، می میراند.

و نیز فرمود:

«وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ. أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَتَىٰ أَنْ يُبْعَثُونَ»^۱.

آنهايي را که به جای الله فرامي خوانند، نمی توانند چیزی بیافرینند، و خود مخلوقند. مردگانند، نه زندگان، و ندانند که چه وقت آنها را دوباره زنده می کنند.

توضیح معنی

پروردگار کسی است که آثاری چون آفرینش و علم به احوال بندگان، اطلاع از آینده آنان، رساندن خیر به آنها و دفع شر از آنها و دیگر آثار لازم بر وجود او مترتب است. بُت ها قدرت بر خلق چیزی و آگاهی از رستاخیز ندارند و این گونه آثار بر آنها مترتب نمی شود، همچنانکه در این آیه هم به آن اشاره شده است:

«وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا»^۲.

غیر از او خدایانی دیگر گرفتند که هیچ چیز نمی آفرینند و خود مخلوقند. نه مالک زیان خود هستند و نه سود خود، و مالک مرگ و زندگی و رستاخیز نیستند.

پس آنها در حقیقت مردگانند.

این در صورتی است که مقصود از آیه (أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَتَىٰ أَنْ يُبْعَثُونَ) وصفِ بتها باشد. اگر بر اساس بعضی تفاسیر در مورد کفار باشد، باز هم این اطلاق بر آنها از روی حقیقت است، چنان که بررسی شد.

همین گونه است در آیات دیگر، مانند:

۱. «فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»^۳.

۱. النحل: ۲۰ و ۲۱.

۲. الفرقان: ۳.

۳. البقره: ۱۶۴؛ النحل: ۶۵؛ الجاثیه: ۵.

و زمینِ مرده را بدان زنده ساخت.

در این آیه، صفت حیات و موت به «ارض» اضافه شده و حی و میت بر زمین اطلاق شده است.

۲. «فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا»^۱.

و زمینِ مرده را بدان زنده ساخت.

۳. «وَأَخْيَيْنَا بِهِ بَلَدَةً مَّيِّتًا»^۲.

سرزمین مرده را با آن زنده کردیم.

۴. «وَايَةً لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا»^۳.

نشانه عبرتی است برایشان زمین مرده که زنده اش ساختیم.

۵. «الْمُ مَجْعَلِ الْأَرْضِ كِفَاتًا. أَحْيَاءً وَأَمْوَاتًا»^۴.

ایا زمین را جایگاهی نساختیم، برای زندگان و مردگان.

۶. «فَانْظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»^۵.

پس به آثار رحمت خدا بنگر که چگونه زمین را پس از مُردنش زنده می کند.

۷. «اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»^۶.

دانید که خدا زمین را پس از مردنش زنده می کند.

۸. «لِنُحْيِي بِهِ بَلَدَةً مَّيِّتًا»^۷.

تا سرزمین مرده را بدان زندگی بخشیم.

۱. عنکبوت: ۶۳.

۲. ق: ۱۱.

۳. یس: ۳۳.

۴. المرسلات: ۲۵-۲۶.

۵. الروم: ۵۰.

۶. الحديد: ۱۷.

۷. الفرقان: ۴۹.

تمامی آنچه در این آیات شریفه بیان شده، حمل بر حقیقت می شود. زیرا در شمار آثار وجودی زمین، رویش گیاهان و سرسبزی و آبادی و پرباری درختان است. هرزمینی که این آثار بر او مترتب می شود، در حقیقت حی است و در غیر این صورت مرده ای بیش نیست. بدین روی در این آیات با ذکر این آثار، به حیات آن تعبیر شده است:

«وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّن نَّبَاتٍ شَتَّى»^۱.

و از آسمان باران فرستاد، تا بدان انواعی گوناگون از نباتات برویانیم.

و فرمود:

«وَوَسَّی الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ»^۲.

توزمین را فسرده می بینی. چون باران بر آن بفرستیم، در اهتزاز آید و نمو کند و از هر گونه گیاه بهجت انگیز برویاند.

و دیگر آیات فراوانی که در این مورد وجود دارد^۳.

بازگشت به اصل کلام:

مراحل سفر انسان از مبدأ به مقصد و بیان معنی دوزنده کردن و دو میراندن

اکنون که حقیقت معنای حیات و موت دانسته شد، پس بدان - خداوند متعال تو را در دو عالم تأیید و به نوریقین هدایت گرداند - که سالک، مراتب سیر عوالم بشری و مراحل سفر خود به دار آخرت را از وقتی که نطفه ای بیش نبود تا هنگام بازگشت به سوی مولای خویش و حلول قیامت کبری، و حضورش در محضر پروردگار خویش برای پاسخگویی، و رسیدنش به آخرین منازل و مراحل سیرو سفر، می پیماید.

در این سیرو سفر، افزون بر آثار وجود جسمی و شهودی و اجزاء ملکی غنصریش،

۱. طه: ۵۳.

۲. الحج: ۵.

۳. مانند: الفاطر: ۲۷؛ النمل: ۶۰؛ الأنعام: ۹۹.

سه حالت و مرحله وجود دارد که هیچ آثار وجودی بر آن مترتب نمی‌شود و عمده آنها «گفتار» اوست. و همین، سرّقسیم شدن گفتار با عمل است وقتی می‌گوییم: «قول و فعل او، چنین است و چنان». در حالی که خود «گفتار»، یک «عمل» است. اینکه گفتار قسیم عمل شده است فقط به خاطر این است که گفتار مهم‌ترین آثار است. برای همین گفتار به تنهایی نیمی از تمامی آثار وجودی انسان است.

ضمناً برای او سه حالت دیگر وجود دارد که به اِزاء آنها، آثار وجودی بشری بر آنها مترتب می‌شود. پس تمامی حالات او در ایام سیرش، از نخستین مرحله تا واپسین آنها، شش مرحله پیاپی می‌شود که سه مرحله موتی و سه مرحله حیاتی است. نخستین مرحله از مراحل شش گانه آنها موت، و واپسین آنها حیات است. و در میان آنها، دو موت و دو حیات وجود دارد.

نخستین مرحله از مراحل شش گانه، دوره نطفه بودن او است، تا هنگامی که روح در او دمیده شود. در این مرحله هیچ اثری مترتب نمی‌شود، و در حقیقت در این حالت مرده‌ای بیش نیست. به همین سبب خداوند متعال در آیه کریمه «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللّٰهِ وَكُنْتُمْ اَمْوَاتًا فَاَحْيَاكُمْ...»^۱.

چگونه خدا را انکار می‌کنید، در حالی که مرده بودید و او شما را زنده ساخت.

آن را در بیان، مقدّم دانسته و در این حالت، لفظ «میت» را به او اطلاق می‌کند.

دومین مرحله، روزهای مترتب شدن آثار وجودی بر او در این دنیای پست است، که نخستین حالت از حالت‌های سه گانه حیاتی است.

سومین مرحله، مرحله قبض حیات از او، و انقطاع آثار وجودی او است، به سبب اعراض روح از حکومت و مملکت جسمانی، که دومین حالت موتی است.

چهارمین مرحله، برانگیختن از قبر برای پاسخگویی است که حیات ثانویه است.

پنجمین مرحله، گذراندن برزخ تا روز رستاخیز است، که سومین مرحله موت اوست.

ششمین مرحله، که واپسین حالت و مرحله و «سومین حیات» اوست، برانگیخته شدن در دار آخرت است که دار بقاء و قرار است.

به جزاین مرحله، تمام مراحل پنج گانه، مراحل سیرو نزول و غربت در سفر به سوی آخرت است و انسان در آن پنج مرحله مانند رهگذر است و هرچه در این مراحل می‌گذرد، به مثابه منازلی است که برای این عابر تدارک دیده شده.

گذرگاه بودن دنیا و چند حدیث درباره آن

اقامت ما در این نشأه و منزلی که اکنون در آن هستیم، نسبت به منازل قبلی طولانی‌تر است و فضای آن وسیع‌تر. بدین روی، جاهل می‌پندارد که به آخرین مرحله رسیده است، آن را منزل نهایی می‌داند و فکر می‌کند به مقصد و وطنش رسیده و در آن آرام گرفته است. برای نجات این جماعت از گمراهی جهالت و بیداری آنها از خواب غفلت، و برای بیان حقیقت این مرحله، پیامبر گرامی ﷺ در کلام خود با ابن عمر چنین فرموده‌اند:

«كُنْ فِي الدُّنْيَا كَأَنَّكَ غَرِيبٌ أَوْ عَابِرُ سَبِيلٍ وَاعْدُدْ نَفْسَكَ مَعَ الْمَوْتَى»^۱.

در دنیا چنان باش که گویی غریب یا رهگذری هستی. و خود را همراه با مردگان به شمار آور.

در این مورد شاعر هم اینچنین سروده است:

كُنْ غَرِيباً وَاجْعَلِ الدُّنْيَا سَبِيلاً لِلْعُبُورِ
وَاعْدُدِ النَّفْسَ طَوَالَ الدَّهْرِ مِنْ أَهْلِ الْقُبُورِ
وَارْفُضِ الدُّنْيَا وَلَا تَرَنَّ إِلَى دَارِ الْغُرُورِ^۲

غریب باش و دنیا را راهی برای عبور قرار ده. و در طول زمان خویشتن را از اهل قبور بشمار. و از دنیا روی گردان و به دار الغرور تکیه مکن.

۱. مسند احمد ج ۲ ص ۲۴؛ سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۱۳۷۸؛ الأمالی طوسی ص ۴۰۲.

۲. این بیتها را قتال نیشابوری در روضة الواعظین ص ۴۴۸ ذیل روایت نبوی آورده است. محمد بن حسین آجری متوفای ۳۶۰ نیز این سه بیت را در کتاب الغرباء آورده و پس از آن یک بیت افزوده است: أُنْهَى الْغَافِلُ فِي ظِلِّ لَيْلٍ نَعِيمٍ وَتُرُورِ.

در این زمینه، هشت حدیث از رئیس الموحدین امیرالمؤمنین (علیه السلام) می آوریم:

۱. «إِنَّمَا مَثَلُ مَنْ خَبَرَ الدُّنْيَا كَمَثَلِ قَوْمٍ سَفَرُوا بِهَمٍّ مَنَزَلٌ جَدِيدٌ، فَأَمُّوا مَنَزِلًا خَصِيْبًا وَجَنَابًا مَرِيْعًا؛ فَاحْتَمَلُوا وَعَثَاءَ الطَّرِيقِ وَخُسُونَةَ السَّفَرِ وَجُسُوبَةَ الْمَطْعَمِ، لِيَأْتُوا سَعَةً دَارِهِمْ وَمَحَلًّا قَرَارِهِمْ»^۱.

داستان آنان که دنیا را آزموده اند، داستان مسافرانی است که در جایی خراب و همراه با قحطی و تنگی، منزل گرفته اند. آنان عزم رفتن به منطقه ای پراز نعمت و لذت و محلی سرسبز و خرم نموده اند؛ رنج راه و سختی سفر و ناگواری طعام را تحمل کرده اند، تا به خانه فراخ و منزلگاه امنشان درآیند.

۲. «الْإِنْسَانُ فِيهَا (يعني في الدنيا) غَرِيبٌ وَلَيْسَ وَطَنُهُ»^۲.

انسان در دنیا غریب است و دنیا وطنش نیست.

۳. «إِنَّ الدُّنْيَا مَنَزِلٌ قُلْعَةٌ وَلَيْسَتْ بِدَارِ نَجْعَةٍ»^۳.

براستی که دنیا منزل کوچ است نه جای اقامت.

۴. «إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ شُحُوصٍ وَمَحَلَّةٌ تَنْغِيصٍ، سَاكِنُهَا طَاعِنٌ وَقَاطِنُهَا بَائِسٌ»^۴.

همانا دنیا سرای کوچ و محلّ سختی و رنج است. ساکنش مسافر، و مقیمش جدا شونده از آن است.

۵. «إِنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَخْلُقْ لَكُمْ دَارَ مُقَامٍ [وَلَا مَحَلًّا قَرَارًا] وَإِنَّمَا جُعِلَتْ لَكُمْ مَجَازًا، لِيَتَزَوَّدُوا مِنْهَا الْأَعْمَالُ الصَّالِحَةُ لِدَارِ الْقَرَارِ»^۵.

دنیا برای اقامت دائم شما آفریده نشده، بلکه گذرگاهی ساخته شده تا از آن برای خانه ابدی زاد و توشه ای فراهم آورید.

۱. نهج البلاغة نامه ۳۱، خطاب به امام مجتبی (علیه السلام). همین مضمون: تحف العقول ص ۷۳.

۲. این مضمون در تحف العقول ص ۳۷۰ از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است.

۳. نهج البلاغة خطبه ۱۱۳؛ غرر الحکم ح ۲۲۷۴.

۴. نهج البلاغة خطبه ۱۹۶؛ غرر الحکم ح ۲۱۶۲.

۵. نهج البلاغة خطبه ۱۳۲؛ غرر الحکم ح ۲۷۱۵.

۶. «إِنَّمَا خُلِقْتُمْ لِلْبَقَاءِ لَا لِلْفَنَاءِ، وَإِنَّكُمْ فِي دَارِ بُلْعَةٍ وَمَنْزِلٍ قُلْعَةٍ»^۱.

شما تنها برای بقا آفریده شده‌اید، نه برای فنا. و شما در خانه‌ای عاریتی هستید که نتوان آن را وطن برگرفت.

۷. «إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ مَمَرٍ وَالْآخِرَةُ دَارُ مَقَرٍّ؛ فَخُذُوا مِنْ مَمَرِكُمْ لِمَقَرِّكُمْ. وَلَا تَهْتِكُوا أَسْتَارَكُمْ عِنْدَ مَنْ يَعْلَمُ أَسْرَارَكُمْ»^۲.

دنیا محل گذر و آخرت خانه پایندگی است. از گذرگاه خود برای آسایشگاه خود توشه گیرید، و پرده را نزد کسی که از اسرار شما آگاه است ندرید.

۸. «أَهْلُ الدُّنْيَا كَرَكِبٍ يُسَارُ بِهِمْ وَهُمْ نِيَامٌ»^۳.

اهل دنیا مانند کاروانی هستند که آنها را به حرکت می‌برند، در حالی که آنان خوابند.

در این مورد، محمد بن ولید طرطوشی^۴ چنین سروده است:

إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا فُطِنًا طَلَّقُوا الدُّنْيَا وَخَافُوا الْفِتْنَا
نَظَرُوا فِيهَا فَلَمَّا عَلِمُوا أَنَّهَا لَيْسَتْ لِحَيٍّ وَطَنًا
جَعَلُوهَا لُجَّةً وَاتَّخَذُوا صَالِحَ الْأَعْمَالِ فِيهَا سُنَّةً

همانا خداوند بندگان زیرکی دارد که دنیا را طلاق گفته و از فتنه‌ها کناره گرفتند.

در دنیا نظر کردند و دانستند که دنیا جای ماندن زندگان نیست.

دنیا را غرقابی دانسته که اعمال صالح در آن مانند کشتی‌هایی هستند.

و چه نیکو سروده است کاتبی ترشیزی^۵:

۱. غرر الحکم ح ۲۲۹۱؛ نهج البلاغة نامه ۳۱؛ شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۸۹.

۲. الأمالی صدوق ص ۲۸۹ ح ۵؛ غرر الحکم ح ۲۷۱۸.

۳. نهج البلاغة حکمت ۶۴، ج ۴ ص ۱۵؛ بنگرید به کلام ابن ابی الحدید در باره آن در شرح نهج البلاغة ج ۱۸ ص ۲۰۹.

۴. ابوبکر محمد بن ولید قرشی فهری اندلسی طرطوشی دانشمند مالکی مشهور به ابی زندقه متوفای سال ۵۲۰. ابن خلکان در وفيات الأعیان ج ۴ ص ۲۶۲، از او یاد کرده و این ابیات را از او آورده است. طرطوش (به ضم دو طاء) شهری در ساحل دریایی در شرق اندلس است.

۵. مولی محمد بن عبدالله کاتبی ترشیزی نیشابوری متوفای سال ۸۸۹ در استرآباد، شاعر مشهوری

ما کاروانیان و جهان کاروانسرا در کاروانسرا، نکند کاروان، سرا
یک شب به سریریم در این منزل و به صبح بندیم بار چون که برآرد فغان و را
باشد برای کهنه رباط جهان دو در از این درش درون رو و از آن درش درآ

مراحل شش گانه سیرانسان و بیان وجوه تفسیر آنها

دانستیم که مراحل سیرانسان، شش مرحله موتیه و حیاتیه است؛ و اطلاق موت در سه مرحله موتیه، و حیات در سه مرحله حیاتیه، در تمام موارد در حالات شش گانه، به یک شیوه و آیین، بر سبیل حقیقت است نه مجاز، که در این جنبه اطلاق، هیچکدام مزیتی بر دیگری ندارند. و خداوند متعال هم در آیه شریفه ای که عنوان شد، از هر سه مورد، دو مورد را یاد کرده است. اما اختلافی بین مفسران در معنی کردن آن پیش آمده که بر چهار وجه است:

وجه تفسیر اول:

موت اول: هنگامی است که انسان در اصلاّب پدران و رحم مادران بوده.
موت دوم: بعد از این زندگی دنیوی است.
حیات اول: زندگی همین دنیا است.
حیات دوم: حیات آنها هنگام برانگیخته شدن و قیامت کبری است.

وجه تفسیر دوم:

موت اول: مرگ آنها بعد از زندگی در این دنیا است.
موت دوم: بعد از سؤال و جواب در قبر است.
حیات اول: زندگی در در قبر برای سؤال و جواب است.
حیات دوم: برانگیخته شدن روز قیامت است.

که شهید قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین، او را در شمار شاعران شیعه بر شمرده و برخی از قصاید او در مدح امیر المؤمنین (علیه السلام) را آورده است. محدث قمی نیز در الکافی و الألقاب ج ۳ ص ۱۰۰، از او یاد کرده است. مصنف این کتاب در الغدير ج ۶ ص ۲۸، از او در شمار شاعران بزرگ شیعی یاد کرده و بیتهایی از او آورده که رویداد ولادت امیر المؤمنین (علیه السلام) در کعبه را به نظم کشیده.

وجه تفسیر سوم:

موت اول: همان مرگ در دنیا است.

موت دوم: در قبر است.

حیات اول: زندگی در دنیا است.

حیات دوم: در قبر است.

وجه تفسیر چهارم:

موت اول: مرگ بعد از احیاء در عالم ذر است.

موت دوم: مرگ در دنیا بعد از حیات دنیوی است.

حیات اول: در آن عالم [عالم ذر].

حیات دوم: زندگی در این دنیا است.

این وجوه مختلف تفسیر در معنی آیه بود، و خاستگاه آنها همان است که بیان کردیم.

سخن حق در این مورد

ولی حق برخلاف این چهار تفسیر است. مخفی نماند که هر کدام از آنها به نوعی دارای اشتباه است. سخن درست این است که: دو مرگ، عبارت است از آنچه که در وجه دوم ذکر شد و دو حیات آنچه در وجه اول آمده صحیح است. پس بخشی از وجه اول و بخشی را از وجه دوم می‌گیریم که از مجموع آنها وجه پنجمی به دست می‌آید:

موت اول: مرگ در این دنیا است.

موت دوم: مرگ در قبر است.

حیات اول: زندگی در این دنیا است.

حیات دوم: روز قیامت و برانگیخته شدن است.

در توضیح آن می‌گوییم: موتی که در کلام الهی و لسان شارع به موت اولیه یاد شده، همان مرگی است که در این دنیا روی می‌دهد، به دلیل صراحتی که در این آیات آمده است:

«إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ إِنَّ هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنشَرِينَ»^۱.

هرآینه اینان می‌گویند پایان کار جز همین مرگ نخستین نیست و ما دیگر بار زنده نمی‌شویم.

«لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى»^۱.

در آنجا طعم مرگ را نمی‌چشند، مگر همان مرگ نخستین.

«أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَى»^۲.

یا ما را مرگی نیست، جز آن مرگ نخستین؟

پس اگر موت اول همان است که در این دنیا روی می‌دهد، نه مرگی که قبل از این حیات بوده است؛ پس باید موت دوم در قبر و بعد از پاس‌خگویی در قبر باشد. زیرا دیگر موتی جز آن وجود ندارد. با ملاحظه اینکه مرگ دوم نمی‌تواند قبل از مرگ اول باشد.

مرگی که مورد قبول کافران است مرگ در همین دنیاست. و [حیات] و مرگی که انکار می‌کنند - بنا بر آیات متعدد قرآن کریم - بعد از زندگانی در دنیاست.

پس مقصود از دو حیات و دو موت در آیه کریمه:

«قَالُوا رَبَّنَا آمَنَّا اِنتَتَيْنِ وَآخِیَّتِنَا اِنتَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا»^۳.

می‌گویند: ای پروردگار ما، ما را دو بار میراندی و دو بار زنده کردی و ما به گناهانمان اعتراف کردیم».

این است که کافران که حیات دوم و مرگ دوم را انکار می‌کردند و فقط حیات در این دنیا و مرگ در این دنیا را باور داشتند، در روز قیامت و با مشاهده آنچه بر آنان گذشت، به دو حیات و دو موت، یکجا اقرار می‌کنند.

همچنان که کسی که از دو چیز، فقط به یکی معتقد بوده، بعد از مشاهده مورد دوم، یکجا به هر دو - با یک لفظ تشبیه - اقرار می‌کند. همچنین است اقرار آنها به دو حیات، که در آغاز فقط حیات اول را قبول داشتند، طبق این آیات:

۱. الدخان: ۵۶.

۲. الصافات: ۵۸ و ۵۹.

۳. الغافر: ۱۱.

«وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا»^۱.

و گفتند: جز این زندگی دنیوی ما هیچ نیست.

«مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا»^۲.

و گفتند: جز زندگی دنیوی ما هیچ نیست.

همچنین حیات دوم را که مورد انکار آنها بوده در این آیات آمده است:

«وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ»^۳.

و ما دیگر بار زنده نخواهیم شد.

«وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ»^۴.

و ما دیگر بار زنده نمی شویم.

پس مراد از آیه مورد بحث، این است که آنها مورد انکار خویش را بعد از مورد تصدیقشان قرار می دهند و به هردو مورد یکجا اعتراف می کنند، همانگونه که در این آیه هم می بینیم:

«وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ وَلَوْ تَرَى إِذْ وَقَفُوا عَلَى رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبَّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ»^۵.

و گفتند: جز این زندگی دنیوی ما، هیچ نیست. و ما دیگر بار زنده نخواهیم شد. و اگر ببینی آن هنگام را که در برابر پروردگارشان ایستاده اند، خدا می گوید: آیا این به حق نبود؟ گویند: آری، سوگند به پروردگارمان. گوید: به کیفر آنکه کافر بوده اید عذاب خدا را بچشید.

و همچنین است در هر آیه ای که در آن حیات دوبار ذکر شده است که یکی از آنها بر حیات دنیوی حمل شده و دومی بر حیات بعث و حشر. و هر حیاتی که بعد از ذکر موت در دنیا،

۱. الأنعام: ۲۹.

۲. البجائیة: ۲۴.

۳. الأنعام: ۲۹.

۴. الدخان: ۳۵.

۵. الأنعام: ۲۹ و ۳۰.

بی فاصله ذکر شود، منظور همان حیات قیامت است. همان گونه که در این دو آیه نیز آمده:

«وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ»^۱.

اوست آن که شما را زندگی بخشید و سپس بمیراند و باز زنده می سازد.

«اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ»^۲.

خداست آن که شما را بیافرید، سپس روزی داد، سپس می میراند، سپس زنده می کند.

این آیه نیز به آن تصریح کرده است:

«قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۳.

بگو: خداست که شما را زنده می کند، پس می میراند و سپس همه را در روز قیامت گرد می آورد.

چکیده سخن در معنی آیه شریفه

بر هر که درنگ کند، پوشیده نیست که اقرار آنان که گفتند «أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ»، تصدیق و اعترافی است بر حیاتی که در قبر، برای سؤال و جواب، روی می دهد. زیرا اقرار به دو موت، چنین اقتضا می کند. چرا که دو موت، تحقق نمی یابد مگر با حیات واقعی بین دو موت. پس لازمه اقرار آنها بر موت دوم و اول - که در دنیا هم مورد قبول آنها بود -، این است که به حیاتی که میان آن دو مرگ روی می دهد نیز اقرار کنند.

لذا آیه شریفه عنوان شده، بر این مطلب دلالت دارد که کفار در روز قیامت به دو موت و سه حیات^۴ اقرار می کنند. خداوند، ما را از دشواری های آن روز باز دارد و در آن روز سرور و شادمانی نصیب ما فرماید.

این تمام سخن در مطلب اول است. والحمد لله رب العالمین.

۱. الحج: ۶۶.

۲. الروم: ۴۰.

۳. الجاثیه: ۲۶.

۴. محصل بحث در مورد دو مرگ و دو زندگی که در آیه ذکر شده بود این است که: در واقع مراحل زندگی و مرگ انسان در دنیا و بعد از آن چنین است: اول. زندگی در دنیا، دوم. مردن در دنیا، سوم. زنده شدن در قبر، چهارم. مرگ در قبر، پنجم. زنده شدن در روز قیامت. (مترجم)

مطلب دوم

در بیان آیه شریفه «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (اعراف: ۱۸۰)

اسم در لغت و معنی

بدان که - خداوند در فهم اسرار قرآن توفیقت دهداد، و ما را از اسارت عالم حوادث رها گرداناد - «اسم» مشتق است از «سِمَة» به معنای نشانه. این لفظ بر معنای عام وضع شده، و آن مطلق علامت است که بر مسمی دلالت دارد، چه از قبیل الفاظ یا ذوات و یا غیر آنها باشد.

گویا «اسم»، منقول لغوی بوده است، که از مطلق «علامت بر چیزی» به علامت خاصی منتقل شده است. مقصود من، لفظی است که بر مسمی دلالت کند. آنچه در حدیث امام رضا (علیه السلام) وارد شده، ما را به این مطلب راهنمایی می کند که می فرماید:

«مَعْنَى قَوْلِ الْقَائِلِ بِسْمِ اللَّهِ أَي أَسْمُ عَلَى نَفْسِي بِسْمَةٍ مِنْ سِمَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهِيَ الْعِبَادَةُ. قَالَ فَقُلْتُ لَهُ مَا السِّمَةُ قَالَ الْعَلَامَةُ»^۱.

«وقتی کسی ﴿بسم الله﴾ می گوید، یعنی اینکه: برخود، نشانه ای از نشانه های خداوند عز و جل می گذارم، که همان عبادت است. (ابن فضال که راوی حدیث است) گوید: به حضرتش گفتم: نشانه (سمه) چیست؟ فرمود: علامت».

۱. صدوق در سه کتاب خود این حدیث را روایت کرده است: عیون أخبار الرضا (ج ۱ ص ۲ ح ۱۹؛ معانی الأخبار ص ۳ ح ۱؛ توحید ص ۲۲۹؛ و به نقل از این مصادر: بحار الأنوار ج ۹۲ ص ۲۳۰)

پس اسم چیزی است که مسمّی را نشان دهد. بدین روی، عالم با تمام کلیات و جزئیاتش، مادیات و مجرداتش، بلندی‌ها و پستی‌هایش، مُلک و ملکوتش، غیب و شُهودش، عقلها و نُفوسش، نورانیت و ظلمانیتش، روحانیات و جسمانیاتش، جمادات و نباتاتش، جانوران و وحوشش، و انس و جنّش، کلمه‌ای تامّ و حقیقتی واحد و کلی است با اجزاء و جزئیاتِ خود.

هر جزئی از اجزاء این کلمه تامّه و هریک از مصادیق این حقیقتِ کلیّه، و هر شاخه‌ای از شاخه‌های این درخت، مظهرِ اسمی از اسماء او است، بلکه هریک از آنها - در حدّ ذات خود - اسمی برای صفتی از صفات او و نشانه و علامتی بر فعلی از افعال او است.

اسماءِ حُسْنای الهی

اسماءِ حُسْنای الهی لفظی، که دارای معنای نیک هستند، بعضی به صفاتِ ذاتِ او برمیگردند، مانند عالم و قادر و حیّ؛ و بعضی به صفاتِ فعلِ او برمی‌گردند، مانند خالق و رازق و باری و مصوّر. و برخی دیگر مانند قُدّوس و واحد و غنی، تمجید و تقدیس را می‌رسانند. در مورد تعداد آنها اختلاف شده، که مشهور، نود و نه اسم است و اخبار فراوانی هم درباره‌ی آن وارد شده است.^۱ اینها همه مقتضای ظهور حق در مظاهر ذاتیه است، یعنی هریک از آنها اقتضا دارد که مظهری در خارج داشته باشد که بوسیله‌ی آن، اثرش ظهور پیدا کند.

مسمّی که همان ذات باری تعالی است، در نگاه موحّد به صفتی از صفات او متجلّی شده و به آن مظهر ظاهر شده است. مثلاً خالق، رازق، رحمن، قهار. هر کدام از این الفاظ، اسمی از اسماءِ خداوند عزّوجلّ هستند که در مخلوق و مرزوق و مرحوم و مقهور، اثرشان ظاهر می‌شود؛ که اگر این موجودات خارجیّه و مظاهر وجودیه نبودند، این صفاتِ خالق و رازق و دیگر صفاتِ باری تعالی تجلّی پیدا نمی‌کردند.

۱. در میزان ج ۸ ص ۳۵۹، به این روایات اشاره کرده و می‌گوید که این دلیل بر توقیفی بودن آنها نیست. البته احتیاط فقهی حکم می‌کند که به هر آنچه از طریق شرع رسیده، اکتفا شود.

خداوند با صفات و افعالش در هر چیزی ظاهر است. چیزی وجود ندارد که این خصوصیت را نداشته باشد. و او در تمام ساخته های الهی و آیات و مخلوقات و تکوین یافته هایش با اسماء و صفات و افعالش جلوه می کند، و تمامی ذوات، مظهر صفات و آینه افعال و کتاب آیات و اسمی از اسماء او و نشان شانی از شؤون اویند که جمال صنایع و کمال بدایع او را ظاهر می سازند.

در شعری از جامی چنین آمده است:

مجموعه گونین به آیین سبق کردیم تفحص ورقاً بعد ورق
حقا که نخواندیم و ندیدیم در او جز ذات حق و شئون ذاتیه حق^۱
امام الموحّدين امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:
«ما رأیت شیئاً إلّا ورأیت الله فیهِ»^۲.

هیچ چیزی ندیدم جز آنکه خدا را در آن دیدم.

نیز می فرماید:

«داخل فی الأشياء لا بالممازجة وخارج عنها لا بالمزائلة»^۳.

درون هر چیز است ولی بی پیوستگی، و برون هر چیزی است اما بی دوری از آن.

در کلامی از امام همام حسین بن علی علیه السلام در دعای روز عرفه آمده است:

«إِلَهِي عَلِمْتُ بِاخْتِلَافِ الْأَنْوَارِ وَتَنَقُّلِ الْأَطْوَارِ أَنَّ مُرَادَكَ مِنِّي أَنْ تَتَعَرَّفَ إِلَيَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى لَا أَجْهَلَكَ فِي شَيْءٍ»^۴.

خدایا! از اختلاف انوار (قدرت) و تحول اطوار (خلقت) دانستم که مراد تواز من آن است که خود را در هر چیز به من بشناسانی تا آنجا که در هیچ چیز نسبت به تو جاهل نباشم.

۱. در کشکول شیخ بهایی آمده است.

۲. شرح الکافی مازندرانی ج ۳ ص ۸۳ و ۹۸ و ج ۵ ص ۸۳.

۳. نهج البلاغة، خطبه اول.

۴. بحار الأنوار ج ۶۴ ص ۱۴۲.

نیز فرموده‌اند:

«أَنْتَ الَّذِي تَعَرَّفْتَ إِلَيَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ فَرَأَيْتُكَ ظَاهِرًا فِي كُلِّ شَيْءٍ وَأَنْتَ الظَّاهِرُ لِكُلِّ شَيْءٍ»^۱.

خدایا! تو خود را در هر چیز به من شناساندی، به گونه‌ای که حضرتت را آشکار در هر چیز دیدم، و تو در هر چیز آشکاری.

شاعر گوید:

مقصود وجودِ انس و جان آینه است منظورِ نظر در دو جهان آینه است
دل آینه جمالِ شاهنشاهی است وین هر دو جهان غلاف آن آینه است^۲

مراتب در اسماءِ حُسنای الهی

همچنین باید دانست که موجودات و ذوات در مظهریت، مراتبِ مختلفی دارند؛ بعضی از آنها تنها یک صفت از صفاتِ الهی را آشکار می‌سازند و خداوند در یک صفتِ خاص و در یک فعل از افعالش در آنها متجلی می‌شود. اما برخی دیگر، نشانه‌ای از دو صفتِ اویند و گاه بر سه صفت از صفاتش دلالت می‌کنند و مظهر سه اسم از اسامی اویند. و همینطور...

بدین سان، اسماءِ حُسنای الهی لفظی، در توصیفِ صفاتِ باری تعالی درجات و مراتبِ مختلفی دارند؛ بعضی از آنها وصف را فقط با دلالتِ مُطابقت توصیف می‌کنند و بعضی دیگر، یک صفت را با مطابقت و دیگری را با التزام نشان می‌دهند، و گروه سوم بر یک صفت با مطابقت دلالت می‌کند و بر دو صفت با التزام...

از اینجاست که مفهوم بعضی از اسماءِ لفظی، تحت بعضی دیگر جای می‌گیرند و در همدیگر جمع می‌شوند. همچنین بعضی از اسماء و صفات، وجود دارند که تمام موجودات در دلالت به آن مشترکند و هر چه در عالم هست، نشانه‌ای از او با رویکردی واحد است.

۱. بحار الأنوار ج ۹۵ ص ۲۲۷.

۲. شعر در مرصاد العباد آمده است. (ویراستار)

مثلاً اسم «خالق» که تمامی موجودات از آن خبر می دهند. خداوند متعال با صفات خود، در تمامی اشیاء، متجلی است، و با این فعل خود در تمامی اشیاء، از حَجَر و مَدَر، نبات و شجر، و حیوان و بَر و بحر، آسمان و زمین و آب و جوهر و عَرَض و نور و ظلمت، جلوه می کند. هر ذره ای از موجودات با تمام وجود، به زبان حالش ندا می دهد که وجودش و حرکتش وابسته به خود و مربوط به ذات خود نیست، بلکه وجودش، صُنعی از موجود به وجود اصلی، و اثری از آثار اوست، و در حقیقت، بدون او هرگز وجود ندارد.

هر آنچه در عالم علوی و سُفلی، مُلکی و مُلکوتی است، شاهی از صُنیع او است و گویای این است که مُکُون و باری و فاطِر و صانع و مُحیی و مُمیت اوست. این امر چنان آشکار است و نزد هر انسانِ عاقل چنان ظاهراًست که هیچ گاه نمی توان آن را عقلاً انکار کرد، همچنان که در روایات ائمه معصومین (علیهم السلام) آمده است.^۱

در قرآن می فرماید:

«وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»^۲.

قطعاً اگر از ایشان بپرسی که چه کسی آنها را آفریده است، می گویند: الله.

«وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»^۳.

اگر از آنها بپرسی: چه کسی آسمانها و زمین را آفریده و آفتاب و ماه را رام کرده است؟ همانا خواهند گفت: خدای یکتا.

«وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ»^۴.

گزار آنها بپرسی: چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ همانا می گویند: آنها را آن پیروزمند دانا آفریده است.

برخی صفات و اسم ها در مظهریت، فقط به بعضی از موجودات و ذوات اختصاص

۱. به طور مثال این مضمون در خطبه امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده است. به این لفظ: «لا تستطيع عقول المتفكرين جحده» (الكافي ج ۱ ص ۱۴۱).

۲. زخرف: ۸۷.

۳. عنکبوت: ۶۱.

۴. زخرف: ۹.

دارد. مانند مظهریتِ «عالم»، به سببِ داشتنِ صفتِ علم، و صفتِ «حَلیم» به سببِ داشتنِ صفتِ حلم، و «جواد» به سببِ داشتنِ صفتِ جود. در اینجا است که هرکسی که بصیرتش قوی گردد و تواناییش اندک نباشد و در اعتدال باشد، کسی را به جز «الله» نمی‌بیند و غیر او کسی را نمی‌شناسد، و می‌داند که وجودی جز الله نیست و تمامی ذوات تابع اویند، و وجود حقیقی ندارند، و وجود، مختصّ واحدِ حقّ است، که وجودِ کلِّ افعال و اشیاء وابسته به اوست^۱.

در کون و مکان، فاعلی مختاریکی است آرنده و دارنده اَطرار یکی است
از روزنِ عقل اگر برون آری سر روشن شودت کاین همه اَنوار یکی است

نظر به عالم، راه شناختِ پروردگار

کسی که چنین بصیرتی یافته، در هیچ چیزِ عالم از آسمان و زمین و حیوان و درخت و... نمی‌نگرد مگر به عنوان صُنْع خداوند.

همچنانکه کسی که شعریا خط یا نگارشی را از فردی می‌بیند، به دیده یک اثر به آن نگاه می‌کند، نه اینکه بطور مجرد محض به آن بنگرد. یعنی در آنها، شاعر و کاتب و مصنّف را آشکارا می‌بیند.

همه عالم تصنیفِ خدای متعال است. هر کس به آن بنگرد از این حیث که فعل خدا است و آن را صنع خدا بداند، چیزی جز الله نمی‌بیند و به سمتی جز او نمی‌رود و احسان نمی‌کند مگر برای خدا. پس آشکارترین و بارزترین موجود - به سبب آشکار بودن صفات و شیوع آثار و تجلّی افعالش - خداوند عزّوجلّ است.

این راه شناخت او در جمیع اشیاء و ذوات است، همچنان که اگر انسانی را ببینیم که می‌نویسد یا دوزندگی می‌کند، قدرت نویسندگی و دوزندگی او برای ما، از دیگر صفات

۱. از این جملات نباید عقیده باطل وحدت وجود را نتیجه گرفت، چنان که مصنف بزرگوار هرگز آن را قصد نکرده است. عقل انسان گواه است بر اینکه بنده گرچه قدرتش را از خدای خود دارد، ولی در فعل خود اختیار دارد و نمی‌تواند کارهای خود مخصوصاً کارهای زشت خود را به خدایش نسبت دهد. بخشهای دیگر همین کتاب، به ویژه احادیثی که در ضمن آن آمده، بر این مدعا، گواه است. (ویراستار).

ظاهری و باطنی او، مانند شهوت و غضب و علم و سلامتی و بیماریش، آشکارتر است. چون آثار علمی و اراده و قدرتش در آن ظهور دارد. پس اگر آثار صفتی از صفات را ببینیم، همان صفت نزد ما بارز و آشکار و متجلی می‌شود.

پس اگر هر چه را که مشاهده می‌کنیم و آن را با حواسِ ظاهری مُلکی و یا باطنی مُلکوتی درک می‌کنیم، اثری از آثار وجود خداوند متعال و فیضی از فیوضات او را می‌بینیم، و هر کدام از آنها ضرورتاً شاهی بر وجود او و مظهر صفتی از صفاتِ اویند؛ پس وجود و قدرت و علم و اراده و حیات و حکمت و لطف و عفو و کرم و سایر صفاتش در آثارشان ظاهرند و در مظاهرشان متجلی هستند. و هر یک از این مُدرکات، مدرک واحدی بر یکی از صفات اویند و نشانه و علامتی که بر ذات او دلالت دارند. و هر چه در عوالم است، گواه ناطق و دلیل شاهی بر وجود خالق و مدبر و گرداننده و محرک و سازنده‌اش می‌باشد، و اوست نورِ آسمانها و زمین.

خلق را چون آب دان صاف و زلال اندر آن تابان، صفاتِ ذوالجلال
پادشاهان مظهر شاهی حق عالمان مرآت آگاهی حق^۱

دلیل اختفای خداوند، با وجود ظهورش جلّ و علا

اقتضای این ظهور، آن است که معرفتِ خداوند متعال، اول معارف، و پیشگام در افهام، آسان‌ترین در عقول، بارزترین آن برای اولی‌الالباب و ظاهرترین آن نزد دارندگان بصیرت باشد. لکن می‌بینیم که امر، خلافِ آن است، تنها به دلیل شدت ظهور او و ضعفِ دیدِ بینندگان. مثلاً خفاش در شب بینا و در روز نابینا است. ولی نه به این سبب که روز، پنهان و فاقد روشنی باشد؛ بلکه به خاطر شدتِ نورانیت و ظهورِ آن است، چرا که دیده خفاش ضعیف است و نور خورشید بسیار تابنده، و شدت ظهور نور و ضعف بینایی خفاش، سبب نابینایی او می‌شود. در اینجا هم اینگونه است. یعنی ضعفِ عقل‌های ما و کمی دیدِ بینندگان و نهایتِ اشراقِ جمال حضرت الهی و منتهای نورانیتش در هر ذره‌ای از ملکوتِ آسمان‌ها و زمین، سبب اختفای او شده است. منزه است خدایی که به اشراق نورش مُحْتَجِب شده و به فرط ظهورش از دیده‌ها پنهان گشته است. پس اوست ظاهر و باطن.

۱. شعراز جلال الدین بلخی در دفتر ششم مثنوی.

ای با همه در کمالِ نزدیکی، دور حُسنِت به نقابِ «لنِ تَرانی» مستور
نور تو چو آفتاب، خاکم به دهن در پردهٔ اختفاست از فرط ظهور^۱

پنهان بودنِ خداوند در عینِ ظهورش سببِ دیگری هم دارد و آن این که هر چیزی بوسیلهٔ ضدِّ خود شناخته می‌شود و در برابر اضداد خود آشکار می‌گردد. و به اختلاف اشیاء و تضاد و تباینشان از یکدیگر، شناخت حاصل می‌شود و هر چیز از دیگری تمایز می‌یابند. ولی اگر همه چیز در یک صفت واحد مشترک باشند، امر مشکل می‌شود. مثلاً خورشید، اگر همیشه - بدون غروب - در حال نور افشانی و اشراق می‌بود، ما می‌پنداشتیم که شب و روزی وجود ندارد؛ و همین سان در مورد سیاهی و سفیدی و غیره. ولی هنگامی که خورشید غروب می‌کند و تاریکی همه جا را در بر می‌گیرد، آنگاه ما متوجه نور و تاریکی می‌شویم. پس نور، به وسیلهٔ عدمش که تاریکی است شناخته می‌شود...^۲ ولی آنچه وجودش عام باشد به طوری که ضدی نداشته باشد، [ادراکش آسان نیست].

نور خدا نه تنها به خودی خود ظاهر است، بلکه اشیاء را ظاهر می‌سازد...^۳ و اگر برای او عدم و تغییر و غیبتی می‌بود، آن هنگام بود که آسمان‌ها و زمین منهدم می‌گشت و مُلک و ملکوت تباه می‌شد...^۴ بوسیلهٔ اوست که این دو حالت، از هم جدا می‌شود. و اگر بعضی از اشیاء وابسته به وجود او بودند، و بعضی دیگر وابسته به وجود غیر او، آنگاه جدایی آشکار و همه چیز معلوم می‌شد.

ولی حال که ذوات رویکردی واحد [در دلالت بر خداوند] دارند و وجود او در همه احوال، ابدی است و هر ذره‌ای اثری از آثار وجودی او و آثار جود و کرم اوست، شدت ظهورش موجب خفای او شده است.

گرایانه‌ات روشن و صافی است ببینی ذرات جهان آینهٔ حسن الهی

۱. میرزا حبیب الله خویی این دو بیت را در شرح خود بر نهج البلاغه، منهاج البراعة، ج ۱ ص ۳۵۰، بدون اشاره به نام سرایندهٔ آن آورده است.

۲. در اصل کتاب افتادگی هست. (مترجم)

۳. در اصل کتاب افتادگی هست. (مترجم)

۴. در اصل کتاب افتادگی هست. (مترجم)

لفظ «الله» جامع اول و «علی» جامع دوم اسماء الهی هستند

دانستیم که اسماءِ حُسنای لفظی الهی، مانند نشانه‌های غیر لفظی، در دلالت، درجات و مراتب مختلفی دارند، گرچه همه از او خبر می‌دهند و بعضی، جامع بعضی دیگرند. اینک باید دانست که: جامع تمام اسماءِ لفظی الهی، در درجهٔ دوم، لفظ «علی» است و تمامی اسماء، در معنی، تحت این اسم مندرج است، و این اسم است که ذات باری تعالی را به داشتنِ جمیع صفاتِ کمالیه خبر می‌دهد.

و جامع کبیر اسماءِ الهی، یعنی کلمه «الله»، معنای همان کلمهٔ جامع دوم است، زیرا علو حقیقی از تمام جهات، انصافِ او را به جمیع کمالات ذاتیه و صفات جلالیه اقتضا می‌کند. به همین این دلیل، خداوند «علی» را به عنوان نخستین اسم از اسماءِ حُسنای خود برگزید.

در حدیث امام رضا علیه السلام به صراحت آمده است که امام علی علیه السلام فرموده‌اند: «فَأَوَّلُ مَا اخْتَارَهُ لِنَفْسِهِ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ، لِأَنَّهُ أَعْلَى الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا، فَمَعْنَاهُ اللَّهُ، وَاسْمُهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ هُوَ أَوَّلُ أَسْمَائِهِ لِأَنَّهُ عَلَا عَلَى كُلِّ شَيْءٍ» - تا آخر حدیث^۱.

نخستین نامی که برای خود برگزید، «علی عظیم» بود، چون او برتر از همه چیزها است. بنا بر این معنای آن «الله» است و نام «علی عظیم» اولین اسم‌های اوست، زیرا بر هر چیزی برتری یافت.

از اینجا است که وجه اشتقاقِ اسمِ اکملِ مخلوقاتش را از اسمِ اومی فهمیم. تسمیهٔ او به «علی»، تسمیه‌ای است که جامع تمامی مظاهر و آیات و جامع اسماء است.

هُوَ الْمَثَلُ الْأَعْلَى كَفَاكَ بِاسْمِهِ «عَلِيٌّ» عَلَا فِي الْإِسْمِ وَالْبَاسُ وَالْحَسَبُ^۲

او برترین نمونه است، نام او تورا بسنده است، که «علی» است و در اسم و قوت و حسب بالاترین است.

۱. حدیث را شیخ صدوق در سه کتاب خود آورده است: توحید ص ۱۹۲ ح ۴؛ عیون أخبار الرضا ج ۱ ص ۱۲۹؛ معانی الأخبار ص ۲ ح ۲. مجلسی حدیث را به نقل از این سه کتاب با توضیح و تبیین آورده است. بحار الأنوار ج ۴ ص ۸۸.

۲. بیت سرودهٔ عونی شاعر بلند پایهٔ شیعی است. مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۳۰۳.

ذکرنام علی بن ابی طالب علیه السلام در أم الكتاب و قرآن کریم

خداوند، اسم جامع «علی عظیم» را براونهاد و در کتاب محکم خود به پیامبرش صلی الله علیه و آله خبرداد و فرمود:

«وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ»^۱.

و همانا او در أم کتاب، نزد ما، علی حکیم است.

شعری که بردیوار پیشین صحن شریف مرتضوی نوشته شده بود، برگرفته از همین آیه کریمه است:

خواننده رواق توبه عرش عظیم «إِنَّ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ»

در اینجا ضمیر «إنّه» به علی علیه السلام برمی گردد که در این زمینه، نصوص فراوانی در اخبار معصومین علیهم السلام آمده است.

از دیلمی به اسنادش از حماد سندی روایت شده است هنگامی که سائلی از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ» می پرسد، ایشان می فرماید:

«هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام»^۲.

مراد آیه، امیرالمؤمنین علیه السلام است.

از امام رضا علیه السلام رسیده است که هنگامی که آیه شریفه «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ» را تلاوت می کردند، می فرمودند: «علیُّ بنُ ابی طالبٍ»^۳.

در تفسیر البرهان از ابن ماهیار از اصْبَغ بن نُباته آمده است که می گوید:

«خَرَجْنَا مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى صَعْصَعَةَ بْنِ صُوحَانَ، فَإِذَا هُوَ عَلَى فِرَاشِهِ. فَلَمَّا رَأَى عَلِيًّا علیه السلام خَفَّ لَهُ، فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ علیه السلام: لَا تَتَّخِذَنَّ زِيَارَتَنَا إِيَّاكَ

۱. زخرف: ۴.

۲. الغارات ثقفی ج ۲ ص ۸۴۹؛ معانی الأخبار صدوق ص ۳۲ ح ۳؛ شرح الأخبار قاضی نعمان ج ۱ ص ۲۴۲؛ بحار الأنوار ج ۲۶ ص ۳۳۹ نقل از تأویل الآیات؛ ابراهیم بن محمد ثقفی گوید: ضمیر در کلمه «انه» به علی علیه السلام برمی گردد. این گونه تأویل که التفات نام دارد، در قرآن بسیار است. آنگاه نمونه هایی از التفات یاد می کند.

۳. بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۲۱۰ ح ۱۶، و تفسیر البرهان ج ۴ ص ۱۳۵ ح ۳، نقل از تأویل الآیات.

فَخَرَّ عَلَى قَوْمِكَ . قَالَ: لَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَلَكِنْ ذُخْرًا وَأَجْرًا. فَقَالَ لَهُ: وَاللَّهِ مَا كُنْتُ إِلَّا خَفِيفَ الْمُثُونَةِ كَثِيرِ الْمَعُونَةِ. فَقَالَ صَعْصَعَةُ: وَأَنْتَ وَاللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا عَلِمْتُكَ إِلَّا أَنَّكَ بِاللَّهِ الْعَلِيمِ لَعَلِيمٌ وَإِنَّ اللَّهَ فِي عَيْنِكَ لَعَظِيمٌ، وَإِنَّكَ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَعَلِّي حَكِيمٌ، وَإِنَّكَ بِالْمُؤْمِنِينَ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ^۱.

ابن طریف از ابن نُباته نقل می‌کند که گفت: با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون رفتیم تا به خانه صعصعه بن صوحان رسیدیم. او در رختخواب خوابیده بود. همین که چشمش به علی علیه السلام افتاد، احترام کرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: مبدا این دیدار ما را، مایه فخر خود بر قوم و خویشان قرار دهی. عرض کرد: نه مولای من، ولی ذخیره‌ای برای آخرت و اجر و پاداشی محسوب می‌کنم. علی علیه السلام فرمود: صعصعه! من خدا را شاهد می‌گیرم که تورا مردی کم‌هزینه و بسیار کم‌کننده یافته‌ام.

صعصعه در جواب عرض کرد: تونیز- یا امیرالمؤمنین - به خدا قسم علیم و دانا به خداوند هستی، و خداوند در نظرت بزرگ است. و در قرآن کریم به نام علی عظیم یادشده‌ای و نسبت به مؤمنین رؤوف و مهربانی.

همچنین به اسنادش از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود:

«لَمَّا صَرَ زَيْدُ بْنُ صُوحَانَ يَوْمَ الْجَمَلِ، جَاءَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام حَتَّى جَلَسَ عِنْدَ رَأْسِهِ. فَقَالَ: رَحِمَكَ اللَّهُ يَا زَيْدُ! كُنْتَ خَفِيفَ الْمُثُونَةِ عَظِيمَ الْمَعُونَةِ. فَرَفَعَ زَيْدُ رَأْسَهُ إِلَيْهِ، فَقَالَ: وَأَنْتَ، جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْتُكَ إِلَّا بِاللَّهِ عَلِيمًا، وَفِي أَمِّ الْكِتَابِ عَلِيًّا حَكِيمًا، وَإِنَّ اللَّهَ فِي صَدْرِكَ لَعَظِيمٌ»^۲.

وقتی زید بن صوحان در جنگ جمل روی زمین افتاد، امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و بالای سرش نشست. فرمود: خدا تورا رحمت کند، زید! مردی کم‌هزینه ولی بسیار کم‌کننده بودی. زید سر برداشت و نگاهی به او نموده، گفت: خدا

۱. تفسیر برهان ج ۴ ص ۱۳۵؛ بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۲۱۱؛ شاذان بن جبرئیل قمی در کتاب الفضائل ص ۱۷۴ گوید: راویان راست گفتار سیصد نام برای امام امیرالمؤمنین علیه السلام در قرآن یافته‌اند، از جمله روایت صحیح از ابن مسعود که «علی حکیم» و ادرایه «وإنه في أم الكتاب لدينا علي حكيم» به حضرتش تفسیر کرد. نیز بنگرید: الهداية الكبرى خضیعی ص ۹۱ تحت عنوان «لعلی علیه السلام ثلاثمائة اسم في القرآن».

۲. بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۲۱۱ ح ۲۰؛ البرهان ج ۴ ص ۱۳۵ ح ۶.

به شما نیز جزای خیر دهد یا امیرالمؤمنین. به خدا قسم شما را علیم و دانا به خدا می دانم و در قرآن به نام «علی حکیم» یادشده ای و خداوند در دل تو بسیار بزرگ است.

در زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام که از امام صادق علیه السلام نقل شده و در بسیاری از کتب بزرگان علمای ما به اسنادشان آمده است، مانند کتاب «المزار» نوشته شیخ بزرگوار متقدم محمد بن المشهدی - خداوند قبر او را خوش گرداند - که نسخه ای از آن در نزد ما موجود است^۱، آمده است:

«السَّلَامُ عَلَى صَاحِبِ الدَّلَالَةِ وَالْآيَاتِ الْبَاهِرَاتِ».

سلام بر صاحب دلالتها و نشانه های روشن.

تا جایی که می گوید:

«الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي مُحْكَمِ الْآيَاتِ، فَقَالَ تَعَالَى: وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ».

کسی که خداوند در آیات محکم خود، او را یاد کرده و می گوید: و آنه فی أم الكتاب لدينا لعليّ حکیم^۲.

در زیارت دیگری از امام علیه السلام که سید بزرگوار در مصباح الزائر خود آن را ذکر کرده، آمده است:

«السَّلَامُ عَلَى مَنْ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ: وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ»^۳.

سلام بر کسی که خداوند در باره اش (این آیه را) فرو فرستاد: و آنه فی أم الكتاب لدينا لعليّ حکیم.

در دعای روز غدیر که مأثور است و در کتب حدیثی مانند تهذیب الأحکام و المزار

۱. این نسخه ای ارزشمند است به خط ابونصر شریف بن ابی سعید که به سال ۹۵۶ نوشته است. این نسخه تصحیح و مقابله شده و اکنون ضمن نسخه های خطی کتابخانه امام امیرالمؤمنین علیه السلام در نجف به شماره ۳۹ موجود است.

۲. المزار ابن مشهدی ص ۲۱۸؛ بحار الأنوار ج ۹۷ ص ۳۰۶ ح ۲۳. نقل از مصباح الزائر.

۳. مصباح الزائر ص ۱۴۷؛ بحار الأنوار ج ۹۷ ص ۳۰۳ ح ۲۲. با عنوان «زيارة رابعة...».

مشهدی و منابع دیگر به سند کامل، از امام صادق علیه السلام روایت شده، آمده است:

«فَأَشْهَدُ يَا إِلَهِي أَنَّهُ الْإِمَامُ الْهَادِي الْمُرْشِدُ الرَّشِيدُ، عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، الَّذِي ذَكَرْتُهُ فِي كِتَابِكَ فَقُلْتُ: وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ»^۱.

من گواهی می‌دهم - خدایا - که اوست امام هدایت‌گر راهنمای رشید، علی امیر مؤمنان، که در کتاب خود (قرآن) او را یاد کردی و فرمودی: و آنه فی ام الكتاب لدینا لعلی حکیم.

در جای دیگر از همان دعا آمده است:

«عَلِيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِي أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ، وَجَعَلْتَهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْكَ عَلِيًّا حَكِيمًا».

علی بن ابی طالب، امیر مؤمنان، همان که بر او نعمت بخشیدی، و او را در ام الكتاب، نزد خود علی حکیم قرار دادی.

در دعای ندبه^۲ [خطاب به حضرت بقیة الله ارواحنا فداء] آمده است:

«يَا بَنَ مَنْ هُوَ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَى اللَّهِ عَلِيٌّ حَكِيمٌ»^۳.

ای فرزند کسی که در ام الكتاب - که نزد خدا است - علی حکیم است.

و چه نیکو سروده است عونى:

هَذَا وَتَسْمِيَّةٌ جَاءَتْ مُصَرَّحَةً	لِصَاحِبِ الْأَمْرِ لِلْأَبَابِ تَكْشِفُهُ
إِنَّا جَعَلْنَا لَهُمْ مِنْ فَوْزِ رَحْمَتِنَا	لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا ثُمَّ يُرَدُّهُ
بِقَوْلِهِ هُوَ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَى اللَّهِ	بَارِي عَلِيٌّ حَكِيمٌ لَا يُعْنِفُهُ
إِلَّا ضَعِيفُ أَسَاسِ الْعَقْلِ بَاطِلُهُ	عِنْدَ احْتِمَالِ صَرِيحِ الْحَقِّ مُضَعَّفُهُ

۱. تهذیب الاحکام ج ۳ ص ۱۴۵ ح ۱ (باب ۷: باب صلاة الغدير)؛ المزار ابن مشهدی ص ۲۸۷؛ مصباح المتعبد ص ۷۴۷ - ۷۴۸ (صلاة يوم الغدير والدعاء فيه)؛ مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۳۰۲ نقل از تهذیب و مصباح.

۲. دعایی مروی از حضرت صاحب الزمان علیه السلام که مستحب است در چهار عید (فطر، اضحی، غدیر، جمعه) خوانده شود.

۳. إقبال الأعمال ج ۱ ص ۵۰۱؛ بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۰۸.

و نام‌گذاری صریح برای صاحب امر آمد تا آن را برای ارباب خرد آشکار کند. همانا از ظهور رحمت خود برای آنان لسان صدق علی را قرار دادیم، سپس در دنبال آن فرمود: و اوست در ام الكتاب نزد خداوند علی حکیم است. انکار نمی‌کند آن را، مگر کسی که اساس عقلش ضعیف و باطل باشد، آنجا که حق صریح را دوبار دریافته باشد.

شاید بپرسند که چگونه ضمیر «الیه» به او [علی عليه السلام] برمی‌گردد، در حالی که قبل از آن ذکری از او به میان نیامده است؟ در جواب می‌گوییم که نظیر آن در قرآن و غیر آن فراوان است که به اصطلاح فصحا و ادبای بلاغت، به آن «التفات» گفته می‌شود، مانند آیه کریمه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^۱. خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

و آیه

«وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ»^۲.

و بی‌گمان، ابراهیم از پیروان اوست.

که در بسیاری از روایات، به ائمه اطهار عليهم السلام تاویل شده است^۳.

[نمونه التفتات در قرآن، این آیه است:] در تاویل آیه

«تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ»^۴.

پس در حجاب شد.

گفته‌اند: یعنی خورشید غروب کرده است^۵، همچنانکه لبید گفته است:

۱. الأحزاب: ۳۳.

۲. الصافات: ۸۳.

۳. التبیان ج ۸ ص ۵۰۸؛ شرح الأخبار قاضی نعمان ج ۳ ص ۴۶۹. بنگرید: تاویل الآیات ج ۲ ص ۴۹۶ که اخبار فراوان در این زمینه آورده است.

۴. ص: ۳۲.

۵. ابن جوزی در زاد المسیر ج ۶ ص ۳۳۵ و قرطبی در الجامع لأحكام القرآن ج ۱۵ ص ۱۹۵، ضمیر را در آیه به خورشید برگردانده‌اند، بدون اینکه در آیه یاد شده باشد.

حَتَّىٰ إِذَا أَلَقَتْ يَدًا فِي كَافِرٍ وَأَجَنَّ عَوْرَاتِ الثُّغُورِ ظَلُمُهَا^۱

تا آنکه [خورشید] دستی در حجاب کرد (پشت حجاب پنهان شد)
و تاریکی زشتی های دره ها را پوشاند.

نمونه دیگر اینکه: مراد از «أُمُّ الْكِتَابِ» در آیه شریفه همان «لوح محفوظ» است، به قرینه لفظ «لَدِينَا» اگر صفت گرفته شود، چنان که در آیه کریمه آمده است:
«يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»^۲.

خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می کند، و ام الكتاب نزد اوست.

در سوره فاتحه نیز ضمیر به امیرالمؤمنین عليه السلام برمی گردد که در آن ذکر شده است:
«إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»^۳.

ما را به راه راست هدایت فرما.

چنان که در آیات دیگر نیز همین معنی مورد نظر است:

«فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۴.

پس در آنچه به تو وحی شده است چنگ بزن که تو بر راه راست هستی.

«هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ»^۵.

این راه راستی است که بر من می رسد.

«وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ»^۶.

و این است راه راست من. از آن پیروی کنید.

«أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۷.

۱. بیت را طبرسی در مجمع البیان ج ۳ ص ۳۷۵ با توضیح آورده است.

۲. الرعد: ۳۹.

۳. الحمد: ۶.

۴. الزخرف: ۴۳.

۵. الحجر: ۴۱. بنگرید: الکافی ج ۱ ص ۴۲۴؛ بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۲۲ ح ۴۹.

۶. الأنعام: ۱۵۳.

۷. الملک: ۲۲.

یا آن کس که نگویند بر روی افتاده راه می رود، هدایت یافته تر است یا آن که بر پای ایستاده و بر راه راست می رود؟

«وَاللّٰهُ يَدْعُوْا اِلٰى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِيْ مَنْ يَّشَاءُ اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ»^۱.

خداوند به سرای سلامت فرا می خواند و هر که را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

«وَإِنَّكَ لَتَهْدِيْ اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ»^۲.

و توبه راه راست راه می نمایی.

مراد از صراط مستقیم در آیات، امیرالمؤمنین است.

روایات بسیاری از معصومین، دلالت بر این دارند که مراد از آیات یاد شده، علی بن ابی طالب علیه السلام است. نمونه را بنگرید:

۱. علی بن ابراهیم در تفسیرش به اسنادش از امام صادق علیه السلام که درباره آیه «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» فرموده است:

«الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَمَعْرِفَتُهُ»^۳.

صراط مستقیم، امیر مؤمنان و معرفت اوست.

۲. شیخ اجل صدوق رحمه الله، از امام صادق علیه السلام که درباره آیه کریمه «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» می فرماید:

«عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ، قَالَ: هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَمَعْرِفَتُهُ. وَالِدَّلِيلُ عَلَى أَنَّهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام، قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَإِنَّهُ فِي أَمْرِ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ»^۴. وَهُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فِي أَمْرِ

۱. یونس: ۲۵.

۲. الشوری: ۵۲. همچنین ذیل آیه ۷۶ سوره النحل (هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ) امام باقر علیه السلام فرمود: «هو امیرالمؤمنین، یا ممر بالعدل وهو علی صراط مستقیم» (کنز الفوائد کراچی ص ۱۲۹؛ بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۲۴ ح ۵۱).

۳. تفسیر قمی ج ۱ ص ۲۹.

۴. الزخرف: ۴.

الْكِتَابِ، فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»^۱.

حمّاد بن عیسی در تأویل آیه «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که مراد، امیرالمؤمنین و شناختن او است. و دلیل براین، قول خداوند است: «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ» (الزخرف: ۵۰). و منظور آن امیرالمؤمنین است که در اُمّ الکتاب (یعنی سوره حمد) آمده است: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ».

۳. نیز از امام صادق علیه السلام می‌آورد:

«الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام»^۲.

صراط مستقیم، امیرمؤمنان است.

۴. در تفسیر علی بن ابراهیم به اسناد از امام باقر علیه السلام:

«قَالَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ: وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، يَعْنِي أَنَّكَ لَتَأْمُرُ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ وَتَدْعُو إِلَيْهَا. وَعَلِيٌّ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ. صِرَاطُ اللَّهِ يَعْنِي عَلِيًّا أَنَّهُ جَعَلَهُ خَازِنَهُ عَلَى مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَيْءٍ وَائْتَمَنَهُ عَلَيْهِ» تا آخر حدیث^۳.
خداوند تعالی به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرمود: و به راستی تو (مردم را) به صراط مستقیم هدایت می‌کنی. یعنی: تو مردم را به ولایت علی امر می‌کنی و بدان فرامی‌خوانی. و علی همان صراط مستقیم است. (در ادامه آیه آمده:) صراط الله، یعنی علی، که خداوند، او را خزانه دار و امین بر تمام آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، قرار داد.

۵. در همان کتاب، ذیل آیه ۴ سوره الزخرف آمده:

«قَوْلُهُ تَعَالَى: وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ، يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مَكْتُوبٌ فِي سُورَةِ الْحَمْدِ فِي قَوْلِهِ: اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام»^۴.

۱. معانی الأخبار، باب معنی الصراط، ص ۳۲؛ تفسیر الصافی ج ۴ ص ۳۸۴ ح ۴.

۲. معانی الأخبار ص ۳۲ ح ۲.

۳. تفسیر قمی ج ۲ ص ۲۸۰، ذیل آیه ۵۲ و ۵۳ سوره الشوری.

۴. تفسیر قمی ج ۲ ص ۲۸۰، ذیل سوره الزخرف.

در قول خداوند «وهمانا او در ام الكتاب نزد ما علی حکیم است»، یعنی امیر المؤمنین علیه السلام که در سوره حمد (سوره ام الكتاب) فرموده است: اهدنا الصراط المستقیم. امام صادق علیه السلام فرمود: او امیر المؤمنین علیه السلام است.

۶. صفار در کتاب بصائر الدرجات، باب النوادر فی الأئمة علیهم السلام به اسناد خویش از ابو حمزه ثمالی از امام صادق علیه السلام ذیل آیه «هذا صراط علی مستقیم»^۱ می فرماید: «هُوَ وَاللَّهُ عَلِيٌّ، هُوَ وَاللَّهُ عَلِيٌّ الْمِيزَانُ وَالصِّرَاطُ»^۲.

او، به خدا سوگند، علی است. به خدا قسم، علی است که میزان و صراط است.

۷. همچنین با سند مُعَنَّن از امام صادق علیه السلام روایت شده است که می فرماید: «أَوْحَى اللَّهُ إِلَى نَبِيِّهِ: فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۳ قَالَ: إِنَّكَ عَلَى وَلَايَةِ عَلِيٍّ، وَعَلِيٌّ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ»^۴.

خداوند به پیامبرش وحی فرستاد: «پس چنگ بزن به آنچه بر تو وحی شده، تو بر صراط مستقیم هستی». فرمود: تو بر ولایت علی هستی، و علی همان صراط مستقیم است.

۸. کلینی رحمه الله در حدیثی طولانی آورده: امام صادق علیه السلام می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ ضَرَبَ مَثَلَ مَنْ خَادَ عَنْ وَلَايَةِ عَلِيٍّ كَمَنْ يَمْشِي عَلَى وَجْهِهِ لَا يَهْتَدِي لِأَمْرِهِ، وَجَعَلَ مَنْ تَبِعَهُ سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، وَالصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام»^۵.

خدا برای کسانی که از ولایت علی منحرف شدند، مثل زده که مانند کسانی هستند که به رو در افتاده راه می پیمایند و راه بدو نبرده اند. و کسانی را که پیرو اویند، به کسانی مثل زده که درست بر راه راست می روند. و صراط مستقیم، امیر المؤمنین علیه السلام است.

۱. الحج: ۴۱.

۲. بصائر الدرجات ص ۹۹؛ به نقل از آن: تفسیر ابی حمزه ص ۱۶۶ رقم ۹۵.

۳. الزخرف، ۴۳.

۴. بصائر الدرجات ص ۹۱؛ الکافی ج ۱ ص ۴۱۶ ح ۲۴؛ شرح الکافی مازندرانی ج ۷ ص ۶۵.

۵. الکافی ج ۱ ص ۴۳۳ ح ۹۱؛ بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۳۳۶ ح ۵۹. حدیث ناظر است به آیه ۲۲ سوره الملک.

۹. در زیارتِ مطلقه حضرتش آمده است:

«السَّلامُ عَلَى صِرَاطِ اللَّهِ الْمُسْتَقِيمِ»^۱.

سلام بر صراط مستقیم خدا.

۱۰. در همان زیارت آمده است:

«يَا حِجَّةَ اللَّهِ، يَا وَلِيَّ اللَّهِ، يَا صِرَاطَ اللَّهِ»^۲.

ای حجت خدا، ای ولی خدا، ای صراط خدا.

۱۱. در زیارت مخصوص غدیریه که به آسانید معتبر، از امام علی بن محمد نقی علیه السلام

مأثور است، آمده است:

«السَّلامُ عَلَيْكَ يَا دِينَ اللَّهِ الْقَوِيمَ وَصِرَاطَهُ الْمُسْتَقِيمَ».

سلام بر تو، ای دین استوار خدا و صراط مستقیم او.

همچنین آمده است:

«وَأَشْهَدُ أَنَّكَ الْمَعْنِيُّ بِقَوْلِ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ: وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ. صَلَّى اللَّهُ وَأَصْلَ مَنْ اتَّبَعَ سَوَاكَ، وَعِنْدَ عَنِ الْحَقِّ مَنْ عَاذَكَ. اللَّهُمَّ سَمِعْنَا لِأَمْرِكَ وَأَطَعْنَا، وَاتَّبَعْنَا صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ»^۳.

شهادت می‌دهم که تویی مورد نظر کلام الهی که فرمود: «این است صراط مستقیم من، پس پیروی از آن کنید و از راههای دیگر پیروی نکنید که شما را از راهش متفرق کنند». به خدا سوگند، گمراه شد و گمراه کرد هر آن کس که فردی دیگر غیرتورا پیروی کرد، و با راه حق، عناد ورزید هر که با حضرتت دشمنی کرد. خدایا! امرت را شنیدیم و اطاعت کردیم، و صراط مستقیمت را پیروی کردیم.

۱۲. در زیارت مخصوص مولودیه، که شیخ مفید و سید ابن طاووس و شهید اول طیب

الله مضاجعهم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرموده است:

۱. مصباح الزائر ص ۱۴۷ (زیارت چهارم).

۲. مصباح الزائر ص ۱۴۷؛ المزار الكبير ص ۲۵۸ و ۲۵۹ ح ۱۰؛ بحار الأنوار ج ۱۰ ص ۳۰۱ ح ۲۲.

۳. المزار ابن مشهدی ص ۲۶۴ و ۲۶۶ ح ۱۲؛ بحار الأنوار ج ۹۷ ص ۳۶۰.

«السَّلَامُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ الرَّضِيِّ... وَصِرَاطِهِ السَّوِيِّ»^۱.

سلام بر اسم پسندیده خدا... و صراط استوار او.

۱۳. در زیارت مخصوص حضرت امیر علیه السلام در روز مبعث، آمده است:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ»^۲.

سلام بر تو، ای صراط مستقیم.

نتیجه آنکه مراد از صراط مستقیم که در عده‌ای از آیات الهی وارد شده است، همان امیر مؤمنان علیه السلام است.

سَبِيلُ اللَّهِ وَتَأْوِيلُ آن به امیرالمؤمنین علیه السلام

روایات می‌رساند که مراد از سبیل الله در این آیات، امیرالمؤمنین علیه السلام است:

۱. «يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا»^۳.

ای کاش با پیامبراهی برمی‌گرفتم.

۲. «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ...»^۴.

همانا کسانی که کفر ورزیدند و [مردم را] از راه خدا باز داشتند...

۳. «فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ»^۵.

کسانی را که توبه کرده و راه تو را دنبال کرده‌اند ببخش.

۴. «وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»^۶.

و خدا گواهی می‌دهد که مردم دوچهره سخت دروغگویند. سوگندهای خود را [همچون] سپری بر خود گرفته و [مردم را] از راه خدا باز داشته‌اند.

۱. بحار الأنوار ج ۹۷ ص ۳۷۳؛ نقل از مفید؛ إقبال الأعمال ج ۳ ص ۱۳۳؛ المزار شهید اول ص ۹۴.

۲. مصباح الزائر ص ۱۷۶.

۳. الفرقان: ۲۷. بنگرید: کنز الفوائد ص ۱۹۱؛ بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۱۷ ح ۲۸.

۴. نساء: ۱۶۷. بنگرید: بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۳۶۴ ح ۴.

۵. الغافر: ۷. بنگرید: المناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۲۰۷.

۶. المنافقون: ۱ و ۲. بنگرید: بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۳۶۴.

۵. «وَلَيْنَ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ...»^۱.

و اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید...

در روایات بسیاری که محدثان از ائمه معصومین علیهم السلام در تفسیر این آیات روایت کرده‌اند، تصریح شده است که معنای «سبیل» در این آیات، همان علی بن ابی طالب است؛ که نقل تمام این احادیث موجب طولانی شدن کلام و خروج از گفتار می‌شود.^۲

خداوند، آن گرامی را «علی» نامید.

اخباری که می‌رساند که خدای متعال اسم علی را بر او نهاد و این نام را مخصوص او قرار داد و آن را برای او برگزید، بسیار فراوان است که به برخی از آنها اشاره می‌شود.

۱. در کمال الدین از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمودند:

«لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ، أَوْحَى إِلَيَّ رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! إِنِّي أَطَّلَعْتُ إِلَى الْأَرْضِ أَطْلَاعَةً فَاخْتَرْتُكَ مِنْهَا، فَجَعَلْتُكَ نَبِيًّا وَشَقَقْتُ لَكَ مِنْ أَسْمِي اسْمًا، فَأَنَا الْمُحَمَّدُ وَأَنْتَ مُحَمَّدٌ. ثُمَّ أَطَّلَعْتُ الثَّانِيَةَ، فَاخْتَرْتُ مِنْهَا عَلِيًّا، وَجَعَلْتُهُ وَصِيَّكَ وَخَلِيفَتَكَ وَزَوْجَ ابْنَتِكَ وَأَبَا ذُرِّيَّتِكَ، وَشَقَقْتُ لَهُ اسْمًا مِنْ أَسْمَائِي، فَأَنَا الْعَلِيُّ الْأَعْلَى وَهُوَ عَلِيٌّ» تا آخر حدیث^۳.

چون مرا به آسمانها بردند، خدایم به من وحی کرد که: ای محمد! من بر زمین نظری افکندم و تورا از آن میان برگزیدم و تورا پیامبر ساختم، و از اسم خود برای تو اسمی برگرفتم، که من محمودم و تو محمدی. سپس دوم بار بر زمین نظری افکندم و از آن میان علی را برگزیدم و او را وصی و خلیفه تو همسر دختر و پدر فرزندان قرار دادم، و برای او اسمی از اسماء خود برگرفتم که من علی اعلی هستم و او علی است.

۱. آل عمران: ۱۵۷. بنگرید: بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۳۷۱ ح ۱۵، نقل از تفسیر عیاشی.

۲. بنگرید: المراجعات ص ۸۸؛ تأویل الایات ج ۱ ص ۱۶۷ ح ۹ و ۱۰؛ الغدير ج ۲ ص ۳۱۱ و ۳۱۲.

۳. کمال الدین ص ۲۵۲؛ عیون أخبار الرضا ج ۲ ص ۶۱؛ کفایة الأثر ص ۱۵۲.

ابن حمّاد^۱ سروده است:

اللَّهُ سَمَاءَهُ عَلِيًّا بِاسْمِهِ فَسَمَا عَلُوًّا فِي الْعُلَى وَسُمُوقًا
وَاخْتَارَهُ دُونَ الْوَرَى وَأَقَامَهُ عَلَمًا إِلَى سُبُلِ الْهُدَى وَطَرِيقًا
أَخَذَ إِلَهُهُ عَلَى الْبَرِّيَّةِ كُلِّهَا عَهْدًا لَهُ يَوْمَ الْغَدِيرِ وَثِيقًا
وَعَدَاةً وَآخَى الْمُصْطَفَى أَصْحَابَهُ جَعَلَ الْوَصِيَّ لَهُ أَخًا وَشَقِيقًا^۲

خداوند او را به نام خودش «علی» نامید. پس در بلندی و رفعت، برتری یافت. و او را از میان خلق، برگزید، و همچون پرچمی برای راهنمایی، در جاده‌های هدایت برافراشت. خدا از همه مردم برای او در روز غدیر پیمانی محکم گرفت. و وقتی حضرت مصطفی اصحاب خویش را پیمان برادری داد، وصی خود را برادر خویش قرار داد.

۲. در کتاب المناقب المأثرة اثر شیخ اجل ثقه، ابوالحسن محمد بن احمد بن علی بن الحسن بن شاذان قدس الله سره^۳ - که نسخه کتاب نزد ما موجود است - ابی سلمی چوپان رسول الله ﷺ گفته است:

«سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: لَيْلَةَ أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ قَالَ لِي الْجَلِيلُ جَلَّ جَلَالُهُ... إِلَى أَنْ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ! مَنْ خَلَقْتَ فِي أُمَّتِكَ؟ قُلْتُ: خَيْرُهَا. قَالَ: عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. قُلْتُ: نَعَمْ يَا رَبِّ. قَالَ: يَا مُحَمَّدُ! إِنِّي أَطَّلَعْتُ إِلَى الْأَرْضِ فَاخْتَرْتُكَ مِنْهَا، فَشَقَقْتُ لَكَ اسْمًا مِنْ أَسْمَائِي، فَلَا أَذْكَرُ فِي مَوْضِعٍ إِلَّا ذُكِرْتُ مَعِي، فَأَنَا الْمَحْمُودُ وَأَنْتَ مُحَمَّدٌ؛ ثُمَّ أَطَّلَعْتُ الثَّانِيَةَ، فَاخْتَرْتُ مِنْهَا عَلِيًّا، فَشَقَقْتُ لَهُ اسْمًا مِنْ أَسْمَائِي، فَأَنَا الْعَلِيُّ الْأَعْلَى وَهُوَ عَلِيٌّ»
تا آخر حدیث^۴.

۱. ابوالحسن علی بن حمّاد بن عبیدالله بن حماد عبدی بصری، از محدثان نامدار و شاعران برجسته شیعه در سده چهارم که نویسنده نمونه‌ای از شعرهایش را همراه با شرح حالش در الغدیر ج ۴ ص ۱۴۱ به بعد، آورده است.

۲. مناقب ج ۳ ص ۱۰۹؛ الغدیر ج ۴ ص ۱۵۰.

۳. مشهور به ابن شاذان قمی (حدود ۳۳۵-۴۲۰) از بزرگان شیعه که کتابش مأة منقبة موجود است.

۴. مأة منقبة ص ۳۷ ح ۱۷. ذیل حدیث منابع متعدد برایش یاد شده است.

شبی که مرا به آسمانها سیر دادند، خداوند جلیل جلّ جلاله فرمود: ... ای محمد! چه کسی را به جای خود برای امت گذاشتی؟ گفتم: بهترین آنان را. فرمود: علی بن ابی طالب؟ گفتم: بلی، پروردگارا! فرمود: ای محمد! من نظری به زمین افکندم و تورا از آن برگزیدم، و برای تو نامی از نامهای خود جدا کرده و برگرفتم، من در جایی یاد نشوم مگر اینکه تو هم یاد شوی، من محمودم و تو محمد. سپس دوباره به زمین نظر افکندم و علی را از آن برگزیدم، و برای او نامی از نامهای خود برگرفتم، من اعلایم و او علی است.

علامه ابن عیاش در مقتَضَب الأثر نیز آن را روایت کرده است.^۱

۱. در تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی رحمه الله - که نسخه اش نزد ما موجود است^۲ - در تفسیر سوره بقره (ذیل آیه ۲۸۵)، به اسناد خود از امام باقر (ع) روایت کرده است که امام فرمودند:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ قَالَ لِي الْعَزِيزُ: آمَنْ الرَّسُولُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ. قُلْتُ: وَالْمُؤْمِنُونَ. قَالَ: صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ، عَلَيْكَ السَّلَامُ، مَنْ خَلَفْتَ لِأُمَّتِكَ مِنْ بَعْدِكَ؟...».

رسول خدا ﷺ فرمود: هنگامی که مرا به آسمان بردند خداوند عزیز به من فرمود: «پیامبر به آنچه از پروردگارش به او نازل شده است ایمان آورد» (البقرة ۲۸۵)، گفتم: و همچنین مؤمنان. گفت: درست گفتی ای محمد. سلام بر تو. چه کسی را برای امت خود بعد از خودت جانشین کردی؟...

۱. مقتَضَب الأثر ص ۱۱.

۲. دو نسخه از کتاب در اختیار مؤلف بوده است: یکی نسخه به خط عبدالحسین بن محمد امین عاملی براساس نسخه ابراهیم بن علی بن عبد الله أحسانی که به سال ۱۰۸۳ در مکه نوشته است. دیگری به خط علامه محمدعلی بن ابی القاسم اردوبادی متوفای سال ۱۳۸۰. این دو نسخه اکنون به شماره های ۹۷۸ و ۱۸۹۰ در کتابخانه امام امیرالمؤمنین (ع) در نجف اشرف موجود است. بنگرید: فهرس مخطوطات مكتبة الإمام أمير المؤمنين (ع) نوشته علامه محقق سید عبدالعزیز طباطبایی.

تا آخر حدیث مانند حدیث ابن شاذان است که یاد شد. و در موضع دیگر از کتابش نیز به سند دیگر آورده است.^۱

۲. فرات کوفی در تفسیرش از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَانَ وَلَا شَيْءَ، فَخَلَقَ خَمْسَةً مِنْ نُورِ جَلَالِهِ وَجَعَلَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ اسْمًا مِنْ أَسْمَائِهِ الْمُنْزَلَةِ؛ فَهُوَ الْحَمِيدُ وَسَمَّى النَّبِيَّ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله. وَهُوَ الْأَعْلَى وَسَمَّى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا. وَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى، فَاشْتَقَّ مِنْهَا حَسَنًا وَحُسَيْنًا. وَهُوَ فَاطِرٌ، فَاشْتَقَّ لِفَاطِمَةَ مِنْ أَسْمَائِهِ اسْمًا» تا آخر حدیث.^۲

خدا تبارک و تعالی، بود در حالی که هیچ شیئی نبود. پس پنج تن را از نور جلالش آفرید. و بر هر یک از آنها اسمی از اسماء فرو فرستاده خود نهاد. او حمید است و پیامبرش را محمد نامید، صلی الله علیه و آله. او اعلی است و امیر المؤمنین را علی نامید. او را اسماء حسنی است که از آنها اسم حسن و حسین را مشتق کرد. او فاطر است و برای فاطمه اسمی از اسماء خود را مشتق فرمود.

۳. شیخ اجل محمد بن جریر طبری، در کتاب دلائل الإمامة - که نسخه اش نزد ما موجود است - از سلمان روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا وَلَا رَسُولًا إِلَّا جَعَلَ لَهُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَقَدْ عَرَفْتُ هَذَا مِنْ أَهْلِ الْكِنَائِسِ. فَقَالَ: يَا سَلْمَانُ: هَلْ عَلِمْتُ مِنْ نَقَبَائِي وَمَنْ الْإِثْنَيْ عَشَرَ الَّذِينَ اخْتَارَهُمُ اللَّهُ لِلْأُمَّةِ مِنْ بَعْدِي؟ فَقُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. فَقَالَ: يَا سَلْمَانُ، خَلَقَنِي اللَّهُ مِنْ صَفْوَةِ نُورِهِ،... إِلَى أَنْ قَالَ: ثُمَّ سَمَانَا بِخَمْسَةِ أَسْمَاءٍ مِنْ أَسْمَائِهِ، فَاللَّهُ الْمَحْمُودُ وَأَنَا مُحَمَّدٌ، وَاللَّهُ الْعَلِيُّ وَهَذَا عَلِيٌّ، وَاللَّهُ الْفَاطِرُ وَهَذِهِ فَاطِمَةُ، وَاللَّهُ ذُو الْإِحْسَانِ وَهَذَا الْحَسَنُ، وَاللَّهُ الْمُحْسِنُ وَهَذَا الْحُسَيْنُ» تا آخر حدیث.^۳

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند تبارک و تعالی هیچ پیامبر و یا رسولی را نفرستاد،

۱. تفسیر الفرات الکوفی ص ۷۳.

۲. تفسیر الفرات الکوفی ص ۵۶؛ بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۶۲.

۳. دلائل الإمامة طبری شیعی ص ۴۴۷ ح ۲۸؛ خصیصی در الهدایة الکبری ص ۳۷۵، و بیاضی در الصراط المستقیم ج ۲ ص ۱۴۲، نزدیک به این لفظ روایت کرده اند.

مگر اینکه برای او دوازده نقیب قرار داد. عرض کردم: من این مطلب را نزد اهل کنیسه‌ها دیده‌ام. فرمود: ای سلمان! آیا نقیبان دوازده‌گانه مرا که خداوند آنان را بعد از من برای امت برگزیده است، می‌شناسی؟ عرض کردم: خدا و پیامبرش بهتری دانند. فرمود: ای سلمان! خداوند مرا از صفای نور خود آفرید... تا آنجا که فرمود: ما را به پنج اسم از اسمهای خود نامید. خداوند محمود است و من محمدم. او علی است و این هم علی. او فاطر است و این فاطمه. خداوند صاحب احسان است و این حسن. او محسن است و این حسین.

علامه ابن عیاش نیز در کتاب خود مقتضب الاثر فی النص علی الائمة الاثني عشر، آن را روایت کرده است.^۱

۴. شیخ شهید قتال رحمه الله در روضة الواعظین، و صدوق در دو کتابش معانی الأخبار و علل الشرائع به اسناد خود روایت کرده‌اند که پیامبر خدا ﷺ، ضمن حدیثی طولانی فرمود که ما به اندکی از آن اقتصار می‌کنیم:

«...وَسَقَّ لَنَا اَسْمَئِينَ مِنْ اَسْمَائِهِ؛ فَذُو الْعَرْشِ مُحَمَّدٌ وَأَنَا مُحَمَّدٌ، وَاللَّهُ الْأَعْلَى وَهَذَا عَلِيٌّ»^۲.

دو اسم از اسماء خود را برای ما برگزید. خدای صاحب عرش محمود است و من محمدم. خداوند، اعلی است و این علی است.

۵. صدوق به اسناد خود از رسول خدا ﷺ، روایت کرده است که می‌فرماید:

«وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بِشِيرًا مَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ خَلَقَ أَحَبَّ إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَلَا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مَنَّا. إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى شَقَّ لِي اِسْمًا مِنْ اَسْمَائِهِ، فَهُوَ مُحَمَّدٌ وَأَنَا مُحَمَّدٌ. وَسَقَّ لَكَ يَا عَلِيُّ اِسْمًا مِنْ اَسْمَائِهِ، فَهُوَ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى وَأَنْتَ عَلِيٌّ...» تا آخر حدیث^۳.

سوگند به خدایی که مرا نوید دهنده برانگیخت، که هیچ مخلوقی بر روی زمین

۱. مقتضب الاثر ص ۶؛ بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۶.

۲. روضة الواعظین ص ۱۳۹؛ معانی الأخبار ص ۵۶ ح ۶؛ علل الشرائع ج ۱ ص ۱۳۴ باب ۱۱۶؛ بحار الأنوار ج ۱۶ ص ۳۱۴ ح ۲ و ۳، ج ۳۵ ص ۳۴ ح ۳۱.

۳. معانی الأخبار ص ۵۵ ح ۳؛ علل الشرائع ص ۹۱.

نزد او محبوب‌تر و گرامی‌تر از ما نیست، زیرا خداوند، تبارک و تعالی، برای من از اسماء خود نامی اقتباس کرده است. نام او «محمود» و نام من «محمد» است، برای تونیزای علی، نامی از نامهای خود گرفت، یعنی او «علیّ اعلی» است و تو را «علی» نامید.

۶. صدوق در علل الشرایع به اسناد خود، و دیلمی در ارشاد القلوب، از یزید بن قعنب آورده‌اند که گوید:

«كُنْتُ جَالِسًا مَعَ الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَفَرِيقٍ مِنْ عَبْدِ الْعَزَى بِإِزَاءِ الْبَيْتِ الْحَرَامِ، إِذْ أَقْبَلَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدٍ أُمِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، وَكَانَتْ حَامِلَةً بِهِ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ، وَقَدْ أَخَذَهَا الظُّلُّ - أَلَى أَنْ قَالَ: - ثُمَّ خَرَجَتْ بَعْدَ الرَّابِعِ وَيَدَاهَا عَلَيَّ بَنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام. ثُمَّ قَالَتْ: إِنِّي فَضِّلْتُ عَلَى مَنْ تَقَدَّمَني مِنَ النِّسَاءِ... إِلَى أَنْ قَالَتْ: ... أَنِّي دَخَلْتُ بَيْتَ اللَّهِ الْحَرَامِ وَأَكَلْتُ مِنْ ثَمَارِ الْجَنَّةِ وَأَرْزَاقَهَا؛ فَلَمَّا أَرَدْتُ أَنْ أَخْرُجَ هَتَفَ بِي هَاتِفٌ: يَا فَاطِمَةُ! سَمِيهِ عَلِيًّا فَهُوَ عَلِيٌّ. وَاللَّهِ الْأَعْلَى يَقُولُ: إِنِّي شَفَقْتُ اسْمَهُ مِنْ اسْمِي وَأَدْبَيْتُهُ بِأَدْبِي...» تا آخر حدیث^۱.

با عباس بن عبد المطلب و گروهی از طایفه عبد العزی، در مقابل بیت الله الحرام نشسته بودیم که در این هنگام، فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین عليه السلام که باردار و نه ماهه بود جلو آمد، در حالی که درد وضع حمل بر او چیره شده بود... سپس بعد از گذشت چهار روز - در حالی که علی بن ابی طالب عليه السلام در دستش بود - از بیت خارج شد، پس فرمود: من بر تمام زنان پیش از خودم برتری یافته‌ام... من به داخل بیت الله الحرام وارد شده و از میوه‌های بهشتی و ارزاق و طعام‌های آن خوردم و هنگامی که خواستم خارج شوم، سروشی مرا بانگ زد و گفت: ای فاطمه! این مولود را علی نام کن، که او علی است. خداوند اعلی می‌فرماید: اسم او را از اسم خود مشتق کرده و به آداب و روش خود تأدیش نموده‌ام...

۷. حافظ محمد بن یوسف گنجی در کفایة الطالب - که نسخه‌اش نزد ما موجود

۱. الأمالی صدوق ص ۱۹۴؛ علل الشرائع ج ۱ ص ۱۳۵؛ معانی الأخبار ص ۶۲؛ بحار الأنوار ج ۳ ص ۸ به نقل از این سه کتاب و الغیبة نعمانی؛ روضة الواعظین ص ۷۶ (بدون ذکر سند)؛ تفسیر البرهان ج ۳ ص ۱۰۷، ذیل سوره مؤمنون از الأمالی طوسی.

است - به اسناد خود از پیامبر ﷺ حدیثی طولانی روایت کرده است که بخشی از آن در اینجا ذکر می شود. فرمودند:

«لَمَّا كَانَ اللَّيْلَةُ الَّتِي وُلِدَ فِيهَا عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ، فَخَرَجَ أَبُو طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَقُولُ: أَيُّهَا النَّاسُ! وُلِدَ فِي الْكَعْبَةِ وَلِيُّ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ. فَلَمَّا أَصْبَحَ دَخَلَ الْكَعْبَةَ وَهُوَ يَقُولُ:

يَا رَبِّ هَذَا الْعَسْقِي الدَّجِي وَالْقَمَرِ الْمُنْبَلِجِ الْمُضِيِّ
بَيْنَ لَنَا مِنْ أَمْرِكَ الْخَفِيِّ مَاذَا تَرَى فِي إِسْمِ ذَا الصَّبِيِّ
فَسَمِعَ صَوْتَ هَاتِفٍ وَهُوَ يَقُولُ:

يَا أَهْلَ بَيْتِ الْمُصْطَفَى النَّبِيِّ خُصِّصْتُمْ بِالْوَلَدِ الزَّكِيِّ
إِنَّ اسْمَهُ مِنْ شَايِخِ الْعَلِيِّ عَلِيُّ اشْتَقَّ مِنَ الْعَلِيِّ

چون شبی فرارسید که در آن علی علیه السلام زاده شد، زمین تابان شد. ابوطالب علیه السلام پیش آمد، در حالی که می گفت: مردمان! ولی خدا عزوجل در کعبه زاده شد. صبح که فرارسید، وارد کعبه شد، در حالی که می گفت:

ای خدا! ای صاحب تاریکی فراگیر، و ماه روشن تابان! از امر پنهان خود برایمان بیان کن که در مورد اسم این نوزاد چه رأیی داری؟
در آن حال، صدای هاتفی شنید که می گفت:

ای خاندان پیامبر برگزیده! شما را به فرزند پاک اختصاص دادند، اسم او از جایگاه بلند برگزیده شد؛ نام «علی» از اسم «علی» خدا مشتق شده است.

صاحب این اسم جامع، به صفاتِ قُدسیّه الهیه متّصف است.

امام علی علیه السلام خود به این شرف والا افتخار می کرد، همچنان که در حدیث امام باقر از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است:

«أَنَا الَّذِي أَنْحَلَنِي رَبِّي اسْمَهُ»^۱.

من آنم که خدایم اسم خود را به من بخشید.

۱. مختصر بصائر الدرجات حسن بن سلیمان حلی ص ۳۴ و ۱۵۰؛ بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۴۹.

اینکه خداوند، تبارک و تعالی، خود، این نام را بر او نهاد، دلالت می‌کند بر اینکه حضرتش به صفات کمالیه متّصف است و نام نهادن خداوند بر او، از تخلُّقش به اخلاق الهی خبر می‌دهد و ما را به تطابقِ اسم، با مُسمّی می‌رساند. از این نامگذاری نتیجه می‌گیریم که اوست که جامع مظاهر و مستجمعِ مفاخر و بزرگترین آیت و آشکارترین نشانه خداوند است.

هُوَ خَدْنُ الْعُلَى وَلِلْعَلِمِ مَأْوَى كُلُّ فَضْلٍ عَنْهُ مَدَى الدَّهْرِ يُرَوِّى
مُذْ سِوَاهُ الْعَلِيَاءِ لَمْ تَرَ كُنُفُوا أَلِفَتُهُ بِكُرِّ الْعُلَى فَهِيَ تَهْوِى
حُسْنَ أَخْلَاقِهِ كَمَا يَهْوَاهَا

طَبَقَ اسْمَ الْعَلِيِّ بِفَضْلِ مُسَمًّى مِنْهُ أَعْيَا ظَنًّا وَأَنْعَبَ وَهَمًا
هُوَ نَفْسُ الْعَلِيِّ الْقَدِيمِ وَقَدْ مَا شَقَّ مِنْ ذِكْرِ الْعَلِيِّ لَهُ اسْمَا
فَهَوِّذَا الْعَلِيَاءِ جَلَّ ثَنَاهَا^۱

او صاحب بلندی و مأوای علم است. در همه دهر، هر فضیلتی از او حکایت می‌شود. اگر او نبود، بلندی همتایی نمی‌یافت. رفعت دست‌نیافته، به او پیوست، چراکه اخلاق نیکویش را پسندید، همچنان که او نیز خواهان آن رفعت است.

نام «علی» با فضیلت صاحب نام، مطابق است. فضلی که گمان از آن عاجز ماند و وهم درمانده شد. او خود والای قدیم است و خداوند علی، در قدّم نام او را از نام خویش برگرفت. پس او، ذاتِ رفعت است - جلیل باد ثنای او.

و چه نیکو سروده است عالم ادیب شیخ عبدالصمد خامنه‌ای^۲ در شعر زیبایش:

۱. قصیده‌ی اُزریّه سروده‌ی شاعر سترگ شیعی، شیخ محمدکاظم اُزری بغدادی (۱۱۴۳-۱۲۱۱) قصیده‌ی جاودانه‌ی اوست مشهور به چکامه‌ی اُزریّه که إعجابِ اهل نظر را برانگیخته است و شاعرانی آن را تخمیس کرده‌اند.

مصنّف بیت‌های دیگری از قصیده‌ی اُزریّه را در همین کتاب نقل کرده است

۲. میرزا عبدالصمد بن محمد باقر خامنّجی از عالمان خامنه، در گذشته به سال ۱۳۱۱، که علاوه بر فنون علمی در ادب عرب نیز دستی چیره داشت. بنگرید: مستدرکات اعیان الشیعه ج ۳ ص ۱۳۲؛ تکملة أمل الأمل ج ۳ ص ۲۷۰. گزیده‌ای از اشعارش تحت عنوان «مقتطفات من دیوان عبد الصمد الخامنّجی» توسط مؤسسه‌ی امام صادق (علیه السلام) در قم به سال ۱۴۱۴ هـ.ق. منتشر شده است.

اللَّهُ أَبَدَهُ خَلَقًا وَفَضَّلَهُ خُلُقًا وَأَحْسَنَ فِي الْإِيجَادِ هَيْكَلَهُ
 إِنْ عُدَّ خَلْقُ وُجُودٍ كَانَ أَوَّلَهُ لَوْلَا حُدُوثٌ عَلَيَّ دَحِيثٌ لَهُ
 قَدَمًا وَقُلْتُ هُوَ الْبَارِي بِالسَّبَبِ
 سَمَاءُ وَالِدُهُ «زَيْدًا» وَبَعْضُ تَلَا «عَمَرُوا» وَفِيهِ اخْتِلَافٌ بَيْنَهُمْ حَصَلَا
 فَأَلَمَرُّ فِيهِ إِلَى رَبِّ السَّمَاءِ وَكَلَا شَقَّ الْإِلَهُ اسْمُهُ مِنْ إِسْمِهِ فَكَلَا
 هُمَا عَلَيَّ حَكِيمٌ شَامِخُ الرَّبِّ

خداوند خلقت او را ابداع نمود و خویش را برتری داد و تن او را به نیکویی در وجود آورد. اگر آفرینش موجودات به شمار آید، او اولین آنهاست. و اگر علی حادث نبود، برای او قائل به قدم بودم و او را آفریننده بی علت می دانستم. پدرش او را زید نامید، و بعضی گویند که او را عمرو نامید. و در این مسأله بینشان اختلاف افتاد. پس این امر را به به خداوند آسمان، واگذار کردند. خداوند نام او را از نام خود مشتق نمود چرا که هر دو علی و حکیم و بلند مرتبه هستند.

عالم ادیب میرزا ابراهیم متخلص به ساغر^۱ اینگونه سروده است:

یا علی آن که تور نام نکوایزد پاک کرده از نام خود از فرط بزرگی مشتق
 خاکِ درگاهِ تو صد مرتبه به از تسنیم خارِ دربارِ تو صد بار به از استبرق

تمام مفاخر و مزایا تحت این اسم جامع، گرد آمده اند و متّصف نمودن صاحب این اسم به صفاتِ قدسی الهی، از این نامگذاری مشخص می شود. همه این مناقب نورانی و شکوهمند، تحت این چند حرف ثبت شده است. و این اسم برای هر عاقل بصیر، همان اسم اعظم است که بوسیله آن، آرزوها برآورده و مشکلات حلّ، و سختی ها آسان و دعاها مستجاب و حاجات برآورده می شود.

بنگرید به حدیثی که شیخ المحدثین صدوق رحمه الله روایت کرده است:

۱. میرزا محمد ابراهیم بن محمد اسماعیل معروف به ساغر اصفهانی (۱۲۲۵-۱۳۰۰ ق.) کتابی در سیره نبوی و رویدادهای عاشورا به نظم و نثر دارد که به سال ۱۲۷۴ ق. در هند منتشر شده است. شرح حالش در المآثر والاکثار ص ۲۱۶ و مجله وحید شماره ۱۳۰ ص ۵۷۷ آمده و علامه شیخ آقابزرگ طهرانی درباره دیوان شعرش در الذریعة ج ۹ ص ۴۶۵، توضیح داده است.

«عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) أَنَّهُ مَرَّ فِي طَرِيقٍ، فَسَايَرُهُ خَيْبَرِيٌّ، فَمَرَّ بِوَادٍ قَدْ سَالَ، فَكَبَبَ الْخَيْبَرِيُّ مِرْطَهُ وَعَبَّرَ عَلَى الْمَاءِ. ثُمَّ نَادَى إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع): يَا هَذَا لَوْ عَرَفْتَ كَمَا عَرَفْتُ لَجُزْتَ كَمَا جُزْتُ. فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: مَكَانُكَ، ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى الْمَاءِ فَجَمَدَ وَمَرَّ عَلَيْهِ. فَلَمَّا رَأَى الْخَيْبَرِيُّ ذَلِكَ، انْكَبَّ عَلَى قَدَمَيْهِ وَقَالَ: يَا فَتَى مَا قُلْتَ حَتَّى حَوَّلْتَ الْمَاءَ حَجَرًا؟ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): فَمَا قُلْتَ أَنْتَ حَتَّى عَبَّرْتَ عَلَى الْمَاءِ؟ فَقَالَ الْخَيْبَرِيُّ: دَعَوْتُ اللَّهَ بِاسْمِهِ الْأَعْظَمِ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): وَمَا هُوَ؟ قَالَ: سَأَلْتُهُ بِاسْمِ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ. فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: أَنَا وَصِيِّ مُحَمَّدٍ، فَقَالَ الْخَيْبَرِيُّ: إِنَّهُ الْحَقُّ. ثُمَّ أَسْلَمَ...» تا آخر حدیث^۱.

امیرالمؤمنین (ع) در راهی می‌گذشت. با مردی خیبری همسفر شد. به یک وادی پراز آب رسیدند. مرد خیبری، سوار بر عباى خود شد و از آب گذشت. سپس امیرالمؤمنین را فراخواند و گفت: اگر آنچه را که من می‌دانم تو هم می‌دانستی، مانند من از آب می‌گذشتی. امیرالمؤمنین فرمود: اینک بر جای خود باش. سپس با دست خود به آب اشاره کرد، جامد شد و از آن گذشت. خیبری که این صحنه را دید، برپاهای حضرت افتاد و گفت: جوان! چه گفتی که آب تبدیل به سنگ شد؟ حضرتش پرسید: توجه گفتی که از آب گذشتی؟ خیبری گفت: خدا را به حق اسم اعظمش خواندم. امیرالمؤمنین پرسید: اسم اعظم خدا چیست؟ گفت: او را به اسم وصی بزرگ محمد خواندم. فرمود: منم وصی محمد. خیبری گفت: این حق است و اسلام آورد.

از «عین» علی دیده امت بیناست در «لام» علی لوای دولت برپاست
گر چشمه رحمت طلبی، ای نادم دریای علی طلب که دریا در «یا» ست

اسم جامع «الله» و ویژگی های آن

مراتب و درجات اسماءِ حُسنای الهی لفظی، در دلالت روشن شد. اینک باید دانست که جامعِ جمیع آنها و شریف‌ترین و بزرگ‌ترین و مشهورترین و والاترین آنها، و آنچه از دیگر اسم‌های ویژه خدا، تبارک و تعالی، متمایز شده، همان لفظ «الله» است. این اسم در

۱. مشارق أنوار الیقین ص ۲۷۱؛ مدینه المعاجز ص ۴۳.

مرتبه‌ای است که از ذات خبر می‌دهد و بر ذات، بما هو ذات، دلالت دارد و بر خلاف سایر اَسْمَاء، جامعِ جمیع کمالات است. زیرا هر کدام از آنها بر یک معنی دلالت می‌کند، مثلاً قادر بر قدرت و عالم بر علم و رازق بر رزق و... دلالت می‌کند. لذا در میان تمامی اسامی، این اسم به این سه امر اختصاص داده شد:

۱. این اسم بر هیچ کس جز خداوند متعال - نه حقیقتاً و نه مجازاً - اطلاق نشده است، بلکه خداوند متعال آن را به خود اختصاص داده است؛ همان طور که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده است:

«اللَّهُ أَعْظَمُ اسْمٍ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، لَا يَنْبَغِي أَنْ يَتَسَمَّى بِهِ غَيْرُهُ»^۱.

«الله» بزرگترین اسم در میان نام‌های خدا عزوجل است، که سزاوار نیست هیچ کسی جز او بدان نامگذاری شود.

۲. کلمه «الله» به تمامی صفات وصف داده می‌شود، در حالی که نام‌های دیگر این گونه نیستند. مثلاً می‌گوییم: «هو الله الرحمن الرحيم»، «هو الله الخالق البارئ المصور». ولی نمی‌گوییم: «هو الرحمن الله»، «هو الرحيم الله»، «هو البارئ الله» و غیره.

۳. خداوند به سایر اَسْمَاء نامیده می‌شود و هر کدام از آنها نشانه‌ای برای اوست که به یکی از آنها نامیده می‌شود. مثلاً می‌گوییم: «کریم» نامی از نام‌های الله است، و «علیم» از نام‌های الله است. ولی نمی‌گوییم: «الله» نامی از نام‌های کریم یا علیم یا غفور است. این خصوصیت به سبب همان نکته‌ای است که قبلاً یاد شد که این اسم (الله) بر ذات، بما هو ذات، دلالت دارد؛ یا جامع تمام صفات است، بر خلاف دیگر نام‌های خداوند.

انسان کامل همان عالم کبیر است

مراتب اَسْمَاء را در دلالت دانستیم و دیدیم که یک مفهوم بزرگ جامعی آنها را در بر می‌گیرد که همان لفظ جلاله است. نیز دانستیم که هر جزیی از اجزاء عالم کبیر، مظهر اسم خاصی از اَسْمَاء الله و نشانه‌ای از یکی از صفات او است، و مراتب موجودات عالم، مانند اختلاف مراتب اَسْمَاء حُسْنای الهی، در مظهر بودن مختلف هستند. اینک باید

۱. تفسیر الصافی ج ۱ ص ۸۱؛ مصباح البلاغة مستدرک نهج البلاغة میرجهانی ج ۳ ص ۸۰، نقل از التوحید.

دانست که: تمامی اسماء - با همان معانی تفصیلی آنها - همگی در معنی اسمِ الله، آمیخته‌اند، و در آن جای دارند و «الله» جامع همه آنهاست. همچنین است حقیقتِ مظاهرِ اسماءِ خداوند، که خود اجزاءِ عالمِ کبیرِ آفاقیه است. و تمامی افراد ذوات کون در کتابی کریم و عالمی صغیر و کلمه‌ای تامه گرد آمده، و همگی در کتابِ رحمانی و هیکلی قدسی پیچیده شده است؛ یعنی همان انسانِ کامل و عالمِ کبیر، بلکه عالمِ اکبر. به اعتبارِ احاطهٔ علمی آن، که از معدنِ علمِ الهی به جمیع موجودات، و مبادی و اسباب و صور و غایاتِ آن، سرچشمه گرفته است. همچنان که امام الموحّدين امیرالمؤمنین علیه السلام در این اشعار به آن اشاره نموده است:

أَنْزَعَمْ أَتَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ وَفِيكَ انْظُورَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ
وَأَنْتَ الْكِتَابُ الْمُبِينُ الَّذِي بِأَحْرَفِهِ يَظْهَرُ الْمُضْمَرُ^۱

آیا می‌پنداری که جرم کوچکی هستی؟ در حالی که عالم اکبر در تو در پیچیده است. و تویی آن کتاب آشکاری که با حروفِ آن، پوشیده آشکار می‌گردد.

پس هر ممکنِ جزئی، از میان دیگر ممکنات، مظهرِ اسمِ خاصی از اسماءِ الله است که از ذاتِ باری تعالی خبر می‌دهد و برگرفته از صفتِ خاصی از صفاتِ کمالیه یا اضافیه یا سلبیه، مانند حی و قادر و قدّوس است. و جامعِ عالمِ کبیر و کتابِ حقّ مبین، که خدایش آن را با دستِ خود نگاشته است - یعنی انسانِ کامل - مظهري برای جامعِ اسماء است، مانند مظهریت افراد برای افراد و اجزاء برای آحاد.

پس عالم با تمام اجزای آن، همان تصویرِ حقیقتِ انسان است و تفصیلِ هیاکلِ بشری است، که اسرارِ الهی در آن گنجانده شده است، و تمامی حقایقِ عالم، مظاهرِ حقیقتِ انسانی هستند، و ارواحِ آنها، جزئیاتِ روحِ اعظمِ انسانی است، چه آن روحِ عالی باشد چه عنصری چه حیوانی. به همین روی، عالمِ برتر را «عالمِ کبیر» نامیدند، یعنی به سببِ ظهورِ حقیقتِ انسانی که در آن موجود است.

۱. دیوان اشعار منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام ص ۱۷۵. در مورد صحت انتساب این اشعار به حضرتش بنگرید: مقدمهٔ دیوان فجنگردی نیشابوری (سلوة الشیعة) نوشته جویا جهانبخش.

و آن را در عالم کبیر، ظهوراتی است تفصیلی، همچنانکه آن را در عالم انسانی، ظهوراتی است اجمالی. و نخستین ظهورش همان صورت روح مجرد است که مطابق با صورت عقلی اوست. سپس صورت قلبی او که مطابق با صورت نَفْسِ کلی و نفسِ صورت یافته فلکی است. سپس صورت دخانیه لطیفی که روح حیوانی طبی نامیده شده و مطابق است با هیولی کلی. بعد از آن صورت دَمَویه است که مطابق با صورت جسمی کلی است. سپس صورت اَعْضائیه که مطابق است با اجسام در عالم کبیر. و با این تنزلاتی که در مظاهر انسانی دیدیم، تطابق بین دو نسخه پدید آمد و به همین سبب، عالم صغیر نامیده شد. شاعر گوید:

هر چه در عالم کبیر بُود همه شرح کتابِ اکبرِ توست
شاعر دیگر گوید:

گرتو آدم زاده‌ای چون او نشین جمله ذرات را در خود بین
چیست اندر خُم که اندر نهر نیست چیست اندر خانه کاندرشهر نیست
این جهان خُم است، دل چون جوی آب این جهان خانه است، دل شهر عجب^۱

انسان کامل، کتابی جامع برای کل

انسان کامل، کتاب الهی جامعی است که کتب و صُحُف را در بر دارد. زیرا او از حیث روح جزئی و عقلی مجردش، کتابی است عقلی، که «أُمُّ الْکِتَاب» نامیده شده است، بدان روی که شامل مُعْظَمِ حقایقِ عقلیِ کلی، بروجِه مقدّس عقلی است. همچنین، از جهت اینکه نمونه‌ای از عالم کبیر و اصل آن است نیز «أُمُّ الْکِتَاب» نامیده می‌شود.

از جهت قلب سرّی حقیقی و ملکوتی او، که از عالمِ اَمَر است، همان «لوح محفوظ» و «کتاب مبین» و «امام مبین» است، به سبب اینکه نقوش و آثارش - به حفظ قلم نگارنده این نقوش و کسی که این نقش‌ها را بر آن لوح ثبت کرده است - تا ابد محفوظ است. او از حیث نفسِ منطبعة خیالیه، «کتاب محو و اثبات» است، و از جهت جسد و بدن، همان «کتاب مسطور» است، و از جهت مجموعیتش «نسخه کل» و «جامع کل» است.

۱. مثنوی جلال الدین بلخی، دفتر چهارم.

پس او کتابی است جامع کُلّ، که به تنهایی و انفرادش، برای مطالعه کفایت می‌کند، و مظهری است برای آنچه کُلّ اظهار می‌کنند، و خالقش در آن جلوه‌گر می‌شود، به آنچه خود او، در همه چیز متجلی است.

شگفت نیست که کُلّ، در درونِ اوست، و او جامعی است برای کُلّ، و به منزلهٔ امامی است که تمامی خلائق از بسیط و مرکب و کائنات عنصریه و آثار سماویه، در او جمع می‌شوند، و کتابی است جامع، برای آیات پروردگارِ قُدّوسش، و نسخه‌ای است مکتوب از کُن فیکون. زیرا که مَظْهَرِ اسْمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ، و جامعِ تمامی اَسْمَاءِ حُسْنای الهی است. بلکه شگفت آن است که همه به خاطر او آفریده شده‌اند، و همه خادم اویند، و او مخدوم همه. و تمامی آسمانها و زمین به دست اویند و همگی در تسخیر او و معلول وجود او. و همه در سجدهٔ اویند و او مَسْجود همه. او مظهری است برای ذات مقدسی که جامع صفاتِ حُسْنای کمالی است و از تمام زشتی‌ها و عیوب منزّه است.

نتیجه کلام

نتیجه این که اَشْرَفِ اَسْمَاءِ لَفْظِي الهی و جامع آنها، همان لَفْظِ جلاله است، و اَشْرَفِ مَظَاهِرِ اَعْظَمِ و جامع آنها، همان انسانِ کامل است. و این جامعِ مظهری، مَظْهَر و نشانه است برای آن جامعِ اِسْمی. و تصویری است در خارج که حقیقت او را نشان می‌دهد، و در عالمِ شُهود آشکار می‌سازد. او مَخْلُوقی است به صورتِ جامع، همانطور که سایر مظاهرِ جزئی، برای دیگر اَسْمَاءِ الهی، تصاویری خارجیه هستند که حقیقت آنها را آشکار می‌نمایند.

و اَسْمَاءِ آشکار در هر موجودی، خود، اصل و حقیقتِ آن موجود هستند و او وقائم به آنهاست. و مَظْهَرِ هر اسمی، تصویری است از او، که حقیقتش را آشکار می‌کند و به صورتِ اسمی خلق شده است که در آن ظاهر شده است.

این است حقیقت معنای قول پیامبر ﷺ که می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ» یا «... عَلَى صُورَةِ الرَّحْمَنِ»^۱.

۱. التوحید صدوق ص ۱۵۲ و ۱۵۳؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۲ ص ۱۱۰؛ الإيضاح فضل بن شاذان ص ۲۰. منابع

خدا آدم را بر صورت او آفرید، یا بر صورت رحمان آفرید.

از آنجا که نوع انسان، در مجموع، قابلیتِ این را دارد که بالقوه، مظهری برای این اسم جامع باشد، پس باید دانست که شرف و عظمت و فرهنگ، شایسته کسی نیست جز مظهر بالفعل آن، که همان پیامبر ما ﷺ و وصی او علیّ است، که در درجه نخستِ انبیاء و اولیاء قرار دارند، و سایر انبیاء و اوصیاء بعد از آنها - به ترتیب مقامات خود - قرار می گیرند.

شمس ازل، چراغ ابد، سرممکنات آیینۀ دار[...]. قَدَم، مظهر صفات

پس مظهر بالفعل، برای جامع اسماء حُسنای الهی، در مرتبه اول، اشرف مخلوقات و جامع آیات و کتابِ دلالات و اعظمِ علامات، و جامعِ مظاهر و مجمعِ عوالمِ آفاقی و انفسی، اوست. و اوست نسخه کل و روح کل و حقیقت کل و آینه کل و نشانه یگانه ای که جمیع آیات در او گرد آمده اند و تمامِ عوالمِ اجسام و ارواح - به جهت حقیقتش، نه بشری بودنش - مربوط اویند. او از جهت بشری، عبدی مربوط است؛ ولی به سبب داشتنِ دو جهتِ الهی و بندگی، متعین به خلافت [الهی] است، و واجدِ منصبِ نبوت و ولایتِ مُطلّقه است. پس اوست مَجْمَعِ بَحْرین و مَظْهَرِ عَالَمین.

به سبب همین اتصافش به صفات جلالیه کمالیه قدسیه الهیه، و تأدب او به تأدیب الهی است، که پیامبر ﷺ خود فرموده است:

«أَدْبَنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي»^۱.

خداوندگارم تربیتم فرمود، و نیکوترینم فرمود.

در کافی به اسنادش از فضیل بن یسار، آورده که امام صادق علیّه السلام با اشاره به آیه «إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» (القلم: ۴) فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَدَّبَ نَبِيَّهٖ فَأَحْسَنَ أَدْبَهُ. فَلَمَّا أَكْمَلَ لَهُ الْأَدَبَ قَالَ: إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ

اهل سنت: صحیح بخاری ج ۷ ص ۱۲۵؛ صحیح مسلم ج ۸ ص ۳۲؛ مسند احمد ج ۲ ص ۲۴۴ و ۲۵۱.

همگی از ابوهریره از پیامبر روایت کرده اند. طبرانی در المعجم الكبير و خطیب از ابن عمر روایت کرده اند.

چنانکه در کنز العمال ج ۱ ص ۲۲۷ آمده. بنگرید به توضیح نووی در شرح صحیح مسلم ج ۱۶ ص ۱۶۵.

۱. بحار الأنوار ج ۱۶ ص ۲۱۰، نقل از مکارم الاخلاق.

عَظِيم...» تا آخر حدیث^۱.

خدا عزوجل پیامبرش را تربیت فرمود و نیکو ادب آموخت. چون ادب را در او به کمال رساند، فرمود: تو بر خلق عظیم هستی.

در بصائر الدرجات است که امام صادق علیه السلام با اشاره به همان آیه فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ أَدَّبَ نَبِيَّهُ عَلَى أَدَبِهِ. فَلَمَّا انْتَهَى بِهِ إِلَى مَا أَرَادَ، قَالَ لَهُ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيم...» تا آخر حدیث^۲.

خداوند، پیامبرش را به ادب خود، تربیت کرد. وقتی رسید به بالاترین درجه ای که اراده فرموده بود، فرمود: توبه راستی که بر خلق عظیم هستی.

همچنین در بصائر، از امیرالمؤمنین علیه السلام است که با اشاره به آیه ۴ سوره قلم و آیه ۱۹۹ سوره اعراف:

وَأْمُرَ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ.

و به [کار] پسندیده فرمان ده، و از نادانان روی بگردان.

می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ أَدَّبَ نَبِيَّهُ، حَتَّى إِذَا أَقَامَهُ عَلَى مَا أَرَادَ، قَالَ لَهُ: وَأْمُرَ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ. فَلَمَّا فَعَلَ ذَلِكَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، زَكَاهُ اللَّهُ، فَقَالَ: إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيم...» تا آخر^۳.

به راستی خداوند پیامبرش را ادب آموخت تا آنجا که او را بر آنچه اراده فرموده بود واداشت. فرمود: «به نیکی امر کن و از نادانان روی گردان». پیامبر چنین کرد. پس از آن تزکیه اش کرد و فرمود: بر راستی تو بر خلق عظیم هستی.

در صفحات پیشین در باب ولادت علی علیه السلام و نامگذاری او، حدیثی از فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین علیه السلام یاد شد که ضمن آن می گوید:

«فَلَمَّا أَرَدْتُ أَنْ أُخْرِجَ، هَتَفَ بِي هَاتِفٌ: يَا فَاطِمَةُ سَمِيهِ عَلِيًّا فَهُوَ عَلِيٌّ. وَاللَّهُ الْعَلِيُّ

۱. الکافی ج ۱ ص ۲۶۶؛ بحار الأنوار ج ۱۷ ص ۴.

۲. بصائر الدرجات ص ۳۹۹ ح ۴.

۳. بصائر الدرجات ص ۳۹۹ ح ۵.

الْأَعْلَى يَقُولُ: إِنِّي شَقَقْتُ اسْمَهُ مِنْ اسْمِي وَأَدَّبْتُهُ بِأَدْبِي...» تا آخر حدیث^۱.
چون خواستم بیرون آیم، هاتفی ندا داد: ای فاطمه! او را «علی» نام گذار، که او
علی است. خدای علیِ اَعْلَى می فرماید: من اسمی از اسماءِ خودم را برای او
مشتق کردم و او را به تأدیب خود ادب آموختم.

چون آن حضرت، متخلّق به اخلاقِ الهی و مظهرِ جامعِ اسماءِ اوست؛ بدین سبب
مرَبّیِ عوالم است و در آن خلافت دارد و صاحبِ امر و نهی است.

شاعر در تخمیسِ بیتهای چکامه اُزریه گوید:

مَلِكٌ دُونَ فَخْرِهِ كُلُّ فَخْرِ أَمْرُهُ نَافِذٌ بِحَشْرِ وَنَشْرِ
كَمْ بَنَهِيَ مِنْهُ انْتَهَى صَرْفُ دَهْرٍ ذَاكَ دُوْ أَمْرَةٍ عَلَى كُلِّ أَمْرِ
رُبَّةٌ لَيْسَ غَيْرُهُ يُؤْتَاهَا

بِحِمَاهُ يَحْمِي الْوُجُودَ وَيَسْلِفُ وَالسَّمَاوَاتُ فِيهِ كَالذَّرِّ فِي الْكَفِّ
كَمْ لَهُ وَهَوٍ فِي الْوُجُودِ تَصَرَّفَ هِمٌّ لَا تَرَى بِهَا فَلَكُ الْأَفْ
لَاكَ إِلَّا كَحَبَّةٍ فِي فَلَاهَا^۲

پادشاهی که فخرش از هر فخری برتر است و فرمانش در حشر و نشر نافذ است.
چه بسا که گردش روزگار (شدائد و حوادث زمانه) با نهی او از میان رفته و
اوست که بر هر فرمانی، صاحب فرمان است. مرتبتی که به کسی جز او داده
نشود.

با حمایت خود وجود را حمایت می کند و آسمانها در کف او چون ذره ای هستند

حقیقت این انسان کامل بالفعل، نزد خداوند، مخزون و مکنون است و هیچ احدی
جز او و آفریدگارش، از آن آگاه نیست. چنان که حقیقتِ اسمِ جامعی را که در او ظاهر
است، هیچ کس نمی تواند بفهمد. این همان حقیقت است که پیامبر گرامی ﷺ این

۱. پیش از این منابع حدیث نقل شد، از جمله کتابهای سه گانه صدوق: الأمالی ص ۱۹۴؛ علل الشرائع
ج ۱ ص ۱۹۴؛ معانی الأخبار ص ۶۲.

۲. تخمیس دوبیت از چکامه اُزریه که در صفحات ۳۱ و ۷۴ این قصیده آمده است.

چنین به آن اشاره می‌فرمایند:

«يَا عَلِيُّ مَا عَرَفَ اللَّهُ إِلَّا أَنَا وَأَنْتَ، وَمَا عَرَفَنِي إِلَّا اللَّهُ وَأَنْتَ، وَمَا عَرَفَكَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَا»^۱.
ای علی! کسی خدا را نشناخت جز من و تو. کسی مرا نشناخت مگر خدا و تو.
کسی تو را نشناخت مگر خدا و من.

شاعربا اقتباس از این حدیث نبوی می‌گوید:

سِوَى اللَّهِ لَمْ يَعْرِفْكُمْ يَا نَبِيَّ الْهُدَى وَمَا عَرَفَ اللَّهُ الْعَلِيَّ سِوَاكُمْ
وَمَا عَرَفَ الْأَمْلَاقُ مِنْ عِظَمِ قَدْرِكُمْ وَجِبْرِيلُ يَعْلُو رَفْعَةً لِّغَلَاكُمْ
فَمَنْ فُؤُهُ مِثْلِي أَنْ يَفُوهَ بِفَضْلِكُمْ وَمَنْ لِّلسَانِي أَنْ يُعَدَّ عَلَاكُمْ؟^۲

ای پیامبر هدایت، جز خداوند کسی شما را نشناخت و خدای بلندمرتبه را جز شما کسی نشناخت. و فرشتگان، بزرگی مرتبت شما را نشناختند، در حالی که جبرئیل به خاطر والایی شما، رفعت یافته است. پس چه کسی زبان مرا دارد تا فضل شما را بیان کند، و مراتب والای شما را بشمارد.

۱. مصنف (علامه امینی) در حاشیه این صفحه در مورد این حدیث می‌نویسد: «این حدیث را محدثان چندی در کتابهایشان آورده‌اند. از جمله: علامه سید شرف الدین نجفی در کتاب تأویل الآیات. شیخ قطب الدین اشکوری در کتاب محبوب القلوب گوید: ابوذر رضی الله عنه نیکو انصاف داده در آنجا که اعتراف کرد امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نمی‌شناسد، چنان که در کتاب البشائر آمده که روزی عمر وارد مسجد، یعنی مسجد رسول الله شد در حالی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حضور حضرتش ایستاده بود. گفت: یا رسول الله! من از ابوذر در باره ات پرسیدم. به من خبر داد که در مسجدی. به او گفتم: چه کسی نزد اوست؟ گفت: او را نمی‌شناسم، در حالی که علی نزد توست. پیامبر فرمود: ابوذر راست گفته است. این مردی است که کسی او را نمی‌شناسد جز خدا و رسولش.

همچنین سید الفقهاء جمال الملة والدین فقیه و جیه عز الشریعة و فخر الطائفة المحقة سید جواد بن محمد صاحب مفتاح الکرامه و دیگران به این حدیث شریف اشاره کرده‌اند. وی می‌گوید:

بِالله ما عرف الإله من الوری غیر النبی محمد و وصیه
کلاً ولا عرف النبی محمداً غیر الإله بکنه و ولیه
وکذاک ما عرف الوصی بکنهه أحد سوی رب السما و نبیه

۲. شاعرش را نیافتیم.

چه نیکو سروده است مولی عبدالرزاق لاهیجی^۱:

علی را قدر، پیغمبر شناسد که هرکس خویش را بهتر شناسد
و چه زیبا سروده شده است این شعر:

گفتا به وصی خود نبی مطلق شناخت تورا کسی به غیر من و حق
حق را شناخت کس به غیر من و تو من را شناخت کس به غیر تو و حق

این حقیقت، حقیقتی است که از درون هویت الهی و شمس حقیقت واجب سرچشمه گرفته است، که نور آن در تمام هیاکل ممکنات نافذ، و فیض بر همه ماهیات، گسترده شده است. او حقیقتی است که در کل، ساری و جاری است، و ذاتش را، فقط ذات او، یا لوازم ذات او، به صورت ادراکی عینی و اجمالی، درک می‌کند.

و او نخستین کسی است که در طلب نور الهی را کوفت، و اول کسی است که به عالم وجود پا نهاد، و اول کسی است که کلمه لا اله الا الله را بر زبان آورد.

سَبَقَ الْكَوْنُ جَمِيعاً فِي الْوُجُودِ وَطَوَى عَالَمَ غَيْبٍ وَشُهُودِ
كُلُّ مَا فِي الْكَوْنِ مِنْ يُمْنَاهُ جُودِ إِذْ هُوَ الْكَائِنُ لِلَّهِ يَدَا
وَيَدُ اللَّهِ مَدَرُ الْأَنْعُمِ^۲

از همه عالم، در وجود یافتن، پیشی گرفت و عالم غیب و شهود را پیمود. هر چه در عالم هست از جود دست اوست، چرا که او دست خداست و از دست خداوند است که نعمتها سرزیر می‌شود.

او اشرف ممکنات است و مخاطب به خطاب

«لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ»^۳.

اگر تو نبودی، افلاک را نمی‌آفریدم.

۱. حکیم متأله صاحب شوارق الالهام متوفی ۱۰۵۱ و متخلص به فیاض .

۲. از میرزا اسماعیل شیرازی فقیه نامدار درگذشته به سال ۱۳۰۵. آنچه در اینجا آمده، بخشی از قصیده اوست که نویسنده در کتاب دیگرش الغدیر ج ۶ ص ۲۹ و ۳۰ آورده است.

۳. حدیث قدسی مشهور بین فریقین. درباره آن بنگرید: المیزان ج ۱ ص ۱۵۲.

و مورد ندای پروردگار به کلام:

«خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لِأَجْلِكَ وَخَلَقْتُكَ لِأَجْلِي»^۱.

همه اشیا را برای تو آفریدم و تو را برای خودم آفریدم.

غرض تویی ز وجود همه جهان، ورنه

لَمَا تَكُونُ فِي الْكَوْنِ كَأَنْ لَوْلَاكَ

اوست مصباح نور خداوند که به واسطه نورش جمیع ماهیات موجود در فضا و کائنات عالم غیب و شهود، قابلیت نورپذیری را دارا می شوند. اوست علّة العلل و غایت موجودات و عقل اول و روح الأرواح و سرکائنات و واسطه فیض وجود در اشباح و وصول حق به سوی خلق. این است که از پیامبر خاتم ﷺ روایت شده است که می فرماید:

«لَوْ لَا أَنَا وَانْتَ يَا عَلِيُّ لَمَا خَلَقَ اللَّهُ الْخَلْقَ».

اگر من و تو نبودیم، خداوند آفریدگانش را نمی آفرید.

لَهُمْ خَلَقَ اللَّهُ الْعَوَالِمَ كُلَّهَا وَحَكَّمَهُمْ فِيهَا بِهَا مِنْ خَلِيقَةٍ
فَهُمْ عَلَّةُ الْإِيجَادِ وَاللَّهُ مُوجِدٌ بِهِمْ قَالَ لِلْأَشْيَاءِ: «كُونِي» فَكَانَتْ

خداوند همه عوالم را برای آنان آفرید و آنان را در آن عوالم حاکم و جانشین کرد. پس ایشان علت ایجادند و خداوند برای آنان به اشیا فرمود: «باشید» پس به وجود آمدند. اوست آب حیات در دو عالم، و سبب رستگاری در دنیا و آخرت، و چشمه رحمت در هر دو عالم، که بندگان خدا از آن می نوشند. و مرجع نجات (راه رستگاری دنیا و راه رستگاری آخرت) است و مآل و انجام و آغاز هر دو راه.

دیلمی در ارشاد القلوب به اسناد خود از پیامبر اکرم ﷺ، روایت کرده است که با اشاره به آیه ۲۴ سوره نور، به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«يَا عَلِيُّ! إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَنِي وَإِيَّاكَ مِنْ نُورِهِ الْأَعْظَمِ، ثُمَّ رَشَّ مِنْ نُورِنَا عَلَى جَمِيعِ الْأَنْوَارِ مِنْ بَعْدِ خَلْقِهِ لَهَا. فَمَنْ أَصَابَهُ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ، اهْتَدَى إِلَيْنَا».

۱. حدیث قدسی مشهور که به این لفظ در منابع متقدم یافته نشده است. برخی آن را به وحی نازل شده به حضرت موسی علیه السلام نسبت داده اند. بنگرید: شرح فصوص قیصری ص ۹۷۷.

وَمَنْ أَخْطَأَهُ ذَلِكَ النُّورُ، صَلَّى عَنَّا. ثُمَّ قَرَأَ: وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ، يَهْتَدِي إِلَيْهِ نُورُهُ» تا آخر حدیث^۱

ای علی خدا من و تو را از نور اعظم خودش آفریده، آنگاه از نور ما بر تمام نورها پاشید، بعد از آنکه آنها را آفرید. هر آفریده‌ای که از این نور به اورسیده، هدایت ما را پذیرفت. و این نور به هر کس نرسیده، از در خانه ما گمراه شده است. بعد این آیه را خواند که: وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ^۲. (هر که خداوند برایش نوری قرار ندهد، هرگز نوری برایش نیست).

اوست نوری که انوار از او اشراق شد، و واحدی است که احاد از او ظاهر گشت، سَرّی که اسرار از او نشأت گرفت، عقلی که عقول از آن برآمد، نفسی که نفوس از آن صادر شد، لوحی که حاوی اسرار الغیوب است، جایگاهی که آسمانها و زمین را در بر گرفته و عرش عظیمی که به لحاظ عظمت و علم بر همه چیز احاطه دارد، چشمه‌ای که همه چشمه‌ها از او ظاهر شد، و به اسم او کائنات تکوّن گرفت.

این معنای همان روایتی است که عَمّار از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل کرده است که می‌فرماید:

«یا عَمّار باسمي تكوّنت الكائنات والأشياء، وباسمي دعا سائر الأنبياء، وأنا اللوح والقلم، وأنا العرش والكرسي، وأنا السماوات السبع» تا آخر حدیث^۳.

ای عَمّار! کائنات و اشیاء به اسم من تکوین یافتند. دیگر پیامبران به اسم من فراخواندند. منم لوح و قلم، منم عرش و کرسی، منم آسمانهای هفتگانه.

البته در این مورد، اخبار دیگری نیز وجود دارد.

حجت خدا، روح عالم است که اگر نباشد، زمین اهلش را در خود فرو می‌برد

او به منزله روح عالم است که عالم جسد اوست. روح، جسد را تدبیر می‌کند و در آن بدان‌گونه که می‌خواهد - با قوای روحانی و جسمانی - تصرف می‌کند. حجت نیز همان

۱. إرشاد القلوب ج ۲ ص ۴۰۴؛ بحار الأنوار ج ۶ ص ۴۴ ح ۹۰.

۲. نور ۴۰.

۳. مستدرک سفينة البحار ج ۵ ص ۱۹۶ و ج ۶ ص ۳۸. نقل از کتاب سلسبیل.

گونه عالم را تدبیر کرده و به واسطهٔ آسماء الهی که در او ودیعه نهاده شده است، در جهان تصرف می‌کند. اعیان عالم رعایای اویند و او خلیفهٔ خدا بر آنهاست. بر خلیفه است که رعایای خود را بدان سان که شایسته است، سرپرستی کند.

اوست سرِّ عالمین و مَجْمَعِ بَحْرین و علتِ نورین. تنها به سبب وجودش زمین و آسمان استوار گشت و به یمن اوست که مردم روزی می‌خورند و بوسیله او آسمانهای بلند و زمین‌های پست، قائم گشته است.

کَراجَکی از نبیِّ اکرم ﷺ، روایت می‌کند که می‌فرماید:

«وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا، مَا اسْتَفَرَّ الْكُرْسِيُّ وَالْعَرْشُ وَلَا دَارَ الْفَلَکِ وَلَا قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُونَ إِلَّا بَعْدَ أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهَا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ»^۱.

سوگند به خدایی که مرا بحق نویددهنده و هشداردهنده فرستاد، کرسی و عرش در جای خود آرام نگرفت و فلک به چرخش نیفتاد و آسمانها و زمین برپا نشد، مگر پس از آنکه خداوند بر آن نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی امیرالمؤمنین.

در این باب اخبار فراوانی رسیده است که از حد تواتر می‌گذرد و فقط کوتاه نظران در آنها تردید می‌کنند.

كُلُّ جُودٍ لَدَى الْوُجُودَاتِ مِنْهُ وَلَكِنَّهُ النَّدَى أَيْدِيهِ كُنْهُ
سَلْ دُهوراً حَيَاتُهَا مِنْ لَدُنْهُ وَاسْأَلِ الْأَعْصَرَ الْقَدِيمَةَ عَنْهُ
كَيْفَ كَانَتْ يَدَاهُ رُوحُ غَدَاهَا^۲

هر جود و عطایی در موجودات از اوست، و دستانش ذاتِ ذاتِ بخششند.
از دهرها که حیاتشان از جانب اوست، و از روزگاران کهن، دربارهٔ او پرس که چگونه دستانِ او، آغازگر حرکتشان بوده است.

۱. مائة منقبة ابن شاذان ص ۴۹؛ التحصين ابن طاووس ص ۵۶۷؛ اليقين ص ۲۳۹؛ بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۳۳۸ نقل از كنز الفوائد كراجكى.

۲. تخميس دوييت از شيخ كاظم آزري كه در قصيدهٔ او ص ۷۸ آمده است.

تنها به برکت اوست که از زمین گیاه می‌روید و زمین بار می‌دهد و آسمان رزقش را فرو می‌فرستد و کوهها بر روی زمین استوار می‌گردند. ارادهٔ پروردگار در مقادیر امورش بر او نازل می‌شود و از حضرتش صادر می‌شود.^۱

او روح عالم و سبب ایجاد و بقای آن است که اگر نمی‌بود، تمام عوالم - همانند بدنی که با مفارقت نفس ناطقه، پوسیده و فانی می‌شود - از بین می‌رفت. بدین روی، زمین لحظه‌ای از وجود او خالی نمی‌ماند و بی او باقی نمی‌ماند. این بیانات، توضیحی است بر آنچه شیخ اجل کلینی و دیگر محدثان به اسنادشان از امام سجاد علیه السلام روایت کرده‌اند که می‌فرماید:

«لولا ما في الأرض من الساخت بأهلها»^۲.

اگر ما در زمین نبودیم، زمین اهلش را فرو می‌برد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ بَعْدَ إِمَامٍ سَاعَةً لَسَاخَتْ»^۳.

اگر زمین ساعتی بدون امام بماند فرو خواهد ریخت.

امام رضا علیه السلام فرمود:

«لَوْ خَلَّتِ الْأَرْضُ طَرْفَةَ عَيْنٍ مِنْ حُجَّةٍ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا»^۴.

اگر زمین چشم برهم زدن از حجت خالی شود اهلش را فرو می‌برد.

در این زمینه از ائمه معصومین علیهم السلام بیشتر از بیست حدیث رسیده است.^۵ پس وجود

۱. این جمله برگرفته از جمله‌ای بس بلند است که در ضمن زیارت امام حسین علیه السلام آمده است. بنگرید:

الکافی ج ۴ ص ۵۷۷؛ تهذیب الأحکام ج ۶ ص ۵۵؛ کامل الزیارات ص ۲۰۰. (ویراستار)

۲. الکافی ج ۱ ص ۱۷۷ تا ۱۷۹.

۳. الکافی ج ۱ ص ۱۷۹ ح ۱۰؛ علل الشرائع ج ۱ ص ۱۹۶ ح ۵؛ کمال الدین ص ۲۰۱ باب ۲۱ ح ۱.

۴. عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۲ ص ۲۴۷؛ علل الشرائع ج ۱ ص ۱۹۹ ح ۲۱؛ مسند الإمام الرضا علیه السلام عطار دی ج ۱ ص ۸۸ و ۸۹ ح ۳ و ۱۰.

۵. بنگرید: علل الشرائع ص ۱۹۶؛ الغیبة نعمانی ص ۱۳۸؛ الغیبة طوسی ص ۲۲۰؛ المناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۲۱۱؛ الصراط المستقیم ج ۲ ص ۱۱۴؛ بصائر الدرجات ص ۴۸۷؛ تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۳۶۹ ح ۳۷۰ تا ۱۱۴. این مضمون تواتر دارد.

اُئمه معصومین علیهم السلام نعمت تام و کاملی است که خداوند در این آیات اینگونه به آن اشاره فرموده است:

«وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً»^۱.

و نعمتهای ظاهر و باطن خود را بر شما تمام کرده است.

«ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ»^۲.

سپس در همان روز است که از نعمت پرسیده خواهید شد.

«أَلَمْ تَرِ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا»^۳.

هیچ ندیدی حال مردمی را که نعمت خدا را به کفر مبدل ساختند.

«يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا»^۴.

نعمت خدا را دانسته و شناخته باز انکار می کنند.

در این موضوع، آیات شریفه بیش از این است.

آنان - که سلام خدا برایشان باد - واسطه فیضهایی هستند که فرود می آید، و اولیای نعمتهای جزئی و کلی و آشکار و پنهانی هستند که به دست ما می رسد، همچنان که در فقرات زیارت جامعه معروف آمده است:

«قادة الأمم وأولياء النعم»^۵.

پیشوایان امتها و اولیای نعمتها.

۱. لقمان: ۲۰.

۲. تکوین: ۸.

۳. ابراهیم: ۲۸. الکافی ج ۱ ص ۲۱۷ ح ۱ و ۴ و ج ۸ ص ۱۰۲ ح ۷۷؛ المناقب ج ۳ ص ۴۰۴؛ بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۵۱.

۴. نحل: ۸۳. الکافی ج ۱ ص ۴۲۷ ح ۷۷؛ المناقب ج ۲ ص ۲۱۰ و ج ۳ ص ۵۴؛ بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۵۱ ح ۳؛ در بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۶۶ ح ۴۲ از امام صادق علیه السلام روایت کرده: «يعرفون يوم الغدير وينكرونها يوم السقيفة».

۵. تهذیب الأحکام ج ۶ ص ۹۶؛ من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۶۱۰. درباره اعتبار سند و قوت مضامین این زیارت بنگرید: کلام مولی محمد تقی مجلسی در روضة المتقین ج ۵ ص ۴۵۱ و شیخ عباس قمی در مفاتیح الجنان ص ۹۹۸.

وَمَا نِعْمَةٌ إِلَّا وَهُمْ أَوْلِيَاؤُهَا فَهُمْ نِعْمَةٌ مِنْهَا أَتَتْ كُلَّ نِعْمَةٍ

هیچ نعمتی نیست مگر آنکه آنان اولیایش باشند. پس ایشان نعمتی هستند که همه نعمتها از آن آمده است.

امکان شناخت حقیقت مظهر فعلی جامع اسماء در مرتبه اولی - یعنی صاحبان نبوت و ولایت مطلقه - را نداریم. بدین روی، اندیشه‌ها در میدان این معرفت، وامانده و عقلها سرگردان شده‌اند. و صفاتش موجب حیرت اندیشمندان و گمراهی آرزومندان شده است، همچنان که امام علی علیه السلام خطاب به طارق بن شهاب، امام را اینگونه وصف نموده است:

«الْإِمَامُ - يَا طَارِقُ - بَشَرٌ مَلَكَئِي وَجَسَدٌ سَمَوِيٌّ وَأَمْرٌ إلهِيٌّ وَرُوحٌ قُدْسِيٌّ وَمَقَامٌ عَلِيٌّ وَنُورٌ جَلِيٌّ وَسِرٌّ خَفِيٌّ؛ فَهُوَ مَلَكَئِي الذَّاتِ، إلهِيٌّ الصِّفَاتِ، زَائِدٌ الْحَسَنَاتِ، عَالِمٌ بِالْمُغَيَّبَاتِ، خَصًّا مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَنَصًّا مِنَ الصَّادِقِ الْأَمِينِ» تا آخر حدیث^۱.
طارق! امام انسانی ملکوتی و پیکری آسمانی و امری الهی و روحی قدسی و مقامی والا و نوری تابان و سری نهان است. او ذاتش ملکوتی و صفاتش خدایی و حسناتش فراوان است و به غیب آگاه است، برگزیده پروردگار جهانیان و مورد اعلان از جانب صادق امین (پیامبر) است.

هُوَ رُوحُ الْعُلُومِ أَجْهَلُ كُنْهِهِ مِنْهُ وَالرُّوحُ عَلِمَ الْعِلْمَ مِنْهُ
ذَلِكَ الذِّكْرُ عَنْهُ إِنْ تَسَأَلْنَهُ فَتَأْمَلْ بِ(عَم) تُنَبِّئُكَ عَنْهُ
نَبَأٌ كُلُّ فِرْقَةٍ أَعْيَاهَا

تَجِدُ الْأَرْضَ وَالسَّمَاءَ فِي التَّخَيُّرِ وَالْبَرَايَا عَنْ دَرْكِ مَعْنَاهُ تَقْصُرُ
فَهِيَ عَرَقِي بِكُنْهِهِ فِي التَّفَكُّرِ وَبِمَعْنَى «أَحَبِّ خَلْقِكَ» فَانْظُرْ
تَجِدُ الشَّمْسَ قَدْ أَزَاحَتْ دُجَاهَا

او روح علوم است که ذاتش دانسته نمی‌شود. و روح، علم را از او فرا گرفته است. این قرآن درباره اوست اگر از او پرسى. پس در سوره عم يتسائلون تأمل كن تا تو را از او باخبر سازد. خبری که هر فرقه‌ای آن را دریافت.

۱. بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۱۶۹ ح ۳۸، نقل از مشارق أنوار اليقين پُرسى.

آسمان و زمین را در حیرت می‌یابی و مردم از درک معنای آن قاصرند. پس غرق تفکر در ذات اویند. و در معنای «محبوبترین خلقت» بنگر تا ببینی که خورشید تاریکی‌اش را از میان برداشته.

کوتاهی فهم‌ها از شناخت امام

در باب معرفت به مقام امام، روایت شیخ اجل ثقه کلینی - طیب الله رمسه - که از امام رضا علیه السلام به اسناد خود روایت کرده، ما را بسنده است. این حدیث طولانی است و ما تنها به ذکر بخشهایی از آن می‌پردازیم. امام می‌فرماید:

«هَلْ يَعْرِفُونَ قَدْرَ الْإِمَامَةِ وَمَحَلَّهَا مِنَ الْأُمَّةِ، فَيَجُوزُ فِيهَا اخْتِيَارُهُمْ؟ إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدْرًا وَأَعْظَمُ شَأْنًا وَأَعْلَى مَكَانًا وَأَمْنَعُ جَانِبًا وَأَبْعَدُ غَوْرًا، مِنْ أَنْ يَبْلُغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ أَوْ يَنَالُوهَا بِأَرْثِهِمْ أَوْ يُقِيمُوا إِمَامًا بِاخْتِيَارِهِمْ. إِنَّ الْإِمَامَةَ خَصَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ النَّبُوَّةِ وَالْخُلَّةِ، مَرْتَبَةً ثَالِثَةً؛ وَفَضِيلَةً شَرَفَتْ بِهَا وَأَشَادَ بِهَا ذِكْرَهُ، فَقَالَ: إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا (إِلَى أَنْ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ): فَمَنْ ذَا الَّذِي يَبْلُغُ مَعْرِفَةَ الْإِمَامِ أَوْ يُمَكِّنُهُ اخْتِيَارَهُ؟ هَيْهَاتَ، هَيْهَاتَ! ضَلَّتِ الْعُقُولُ وَتَاهَتْ الْحُلُومُ وَحَارَتِ الْأَلْبَابُ وَخَسَّاتِ الْعُيُونُ وَتَصَاغَرَتِ الْعُلَمَاءُ وَتَحَيَّرَتِ الْحُكَمَاءُ وَتَقَاصَرَتِ الْعُلَمَاءُ وَخَصِرَتِ الْخُطَبَاءُ وَجَهَلَتِ الْأَلْبَاءُ وَكَلَّتِ الشُّعْرَاءُ وَعَجَزَتِ الْأَدْبَاءُ وَعَيِيبَتِ الْبُلَغَاءُ، عَنْ وَصْفِ شَأْنٍ مِنْ شَأْنِهِ أَوْ فَضِيلَةٍ مِنْ فَضَائِلِهِ؛ وَأَقَرَّتْ بِالْعَجْزِ وَالْتَقَصِيرِ. وَكَيْفَ يُوصَفُ بِكُلِّهِ وَيُنْعَتُ بِكُنْهِهِ وَيُفْهَمُ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِهِ» تا آخر حدیث^۱.

آیا می‌دانند قدر و موقعیت امامت را در میان امت، تا اختیار و انتخاب آنان در آن روا باشد؟ به راستی امامت اندازه‌ای فراتر و مقامی بالاتر و موقعی بالاتر و آستانی منیع‌تر و عمقی فراتر از آن دارد که مردم با عقل خود بدان رسند یا با رأی و نظر خود، آن را درک کنند یا به انتخاب خود امامی بگمارند. امامت مقامی است که خداوند به حضرت ابراهیم علیه السلام پس از مقام نبوت و خلقت عطا کرد، این امامت، سومین درجه و فضیلتی بود که خدایش بدان مشرف کرد و نامش را بوسیله آن بلند نمود و فرمود: بدرستی که من تو را برای مردم امام نمودم (۱۲۴)

۱. الکافی ج ۱ ص ۱۹۹، باب نادر جامع فی فضل الامام وصفاته.

سوره بقره)... کیست که به حق شناسائی امام برسد یا تواند او را انتخاب کند؟ هیئات هیئات، خردها در باره اش گمراهند و خاطرها در گمگاه، عقلها سرگردان و چشمها بی دید، عالمان در اینجا کوچکند و حکیمان در حیرت و بزرگان کوتاه نظر و هوشمندان گیج و نادان و شعراء لال و گنگ و ادباء درمانده و سخندانان بی زبان، شرح يك مقامش نتوانند و وصف یکی از فضائلش ندانند، همه به عجز معترفند، چگونه می توان تمام کنهش را وصف کرد و چیزی اسرارش فهمید؟

جَرَدَ اللَّهُ لِلْمَعَالِي ذَوَاتَا مِنْهُ عَادَتِ لَوْصِفِهِ مِرَاتَا
وَهُوَ لِلْحَقِّ إِذْ غَدَا مِشْكَاتَا جَاَزَ مِنْ جَوْهَرِ التَّقْدُسِ ذَاتَا
تَاهَتِ الْأَنْبِيَاءُ فِي مَعْنَاهَا
إِنَّ آيَاتِهِ الْعَظِيمَةَ ذَكَرَا بَعْضُهَا أَعْجَزَ النَّبِيِّينَ طُرَا
دَعَ مَزَايَا أَبْتَ مَدَى الدَّهْرِ حَصْرَا لَا تُجَلُّ فِي صِفَاتِ أَحْمَدَ فِكْرَا
فَهِىَ الصُّورَةُ الَّتِي لَنْ تَرَاهَا

خداوند برای والایی ذات هایی از خود جدا نمود که آیینہ وصفش شدند. و او برای حق چراغی شد که در ذات، از جوهر تقدس گذشت و انبیاء در معنای آن سردرگم شدند.

برخی از آیات بزرگ او همه انبیاء را عاجز نمود. آن مزایایی را که در طول دهر قابل حصر نبودند را واگذار. در صفات احمد فکر خود را جولان مده، که او همان صورتی است که آن را نخواهی دید.

به همین مضمون، حدیثی طولانی از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده است که می فرماید:

«فَمَنْ ذَا يَنَالُ مَعْرِفَتَنَا أَوْ يَعْرِفُ دَرَجَتَنَا أَوْ يَشْهَدُ كَرَامَتَنَا أَوْ يُدْرِكُ مَنْزِلَتَنَا؟ حَارَتْ الْأَلْبَابُ وَالْعُقُولُ وَتَاهَتِ الْأَفْهَامُ فِي مَا أَقُولُ. تَصَاغَرَتِ الْعُظَمَاءُ وَتَقَاصَرَتِ الْعُلَمَاءُ

وَكَلَّتِ الشُّعْرَاءُ وَخَرِسَتِ الْبُلَغَاءُ وَالْكَتَبِ الْخُطَبَاءُ وَعَجَزَتِ الْفُصَحَاءُ وَتَوَاضَعَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ عَنْ وَصْفِ شَأْنِ الْأَوْلِيَاءِ. وَهَلْ يُعْرَفُ أَوْ يُوصَفُ أَوْ يُعْلَمُ أَوْ يُفْهَمُ أَوْ يُدْرِكُ أَوْ يُمْلَكُ شَأْنُ مَنْ هُوَ نَقْطَةُ الْكَائِنَاتِ وَقُطْبُ الدَّائِرَاتِ وَسِرُّ الْمُمَكِّنَاتِ وَشُعَاعُ جَلَالِ الْكِبَرِيَاءِ وَشَرَفُ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ؟ جَلَّ مَقَامُ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ عَنْ وَصْفِ الْوَاصِفِينَ وَنَعْتِ النَّاعَتِينَ، وَأَنْ يُقَاسَ بِهِمْ أَحَدٌ مِنَ الْعَالَمِينَ. كَيْفَ وَهُمْ النُّورُ الْأَوَّلُ وَالْكَلِمَةُ الْعَلِيَاءُ وَالْتَّسْمِيَةُ الْبَيْضَاءُ وَالْوَحْدَانِيَّةُ الْكُبْرَى، الَّتِي أَعْرَضَ عَنْهَا مَنْ أَذْبَرَ وَتَوَلَّى، وَحَجَابُ اللَّهِ الْأَعْظَمُ الْأَعْلَى. فَأَيْنَ الْإِخْتِيَارُ مِنْ هَذَا وَأَيْنَ الْعُقُولُ مِنْ هَذَا؟» تا آخر حدیث^۱.

چه کسی می تواند عارف به مقام ما شود یا به درجات ما آگاهی یابد و شاهد عظمت ما باشد و منزلت ما را دریابد؟ عقل و خردها درباره آنچه می گویم حیران است و اندیشه سرگردان. بزرگان کوچکند و دانشمندان ناتوان و شاعران گنگ و بلیغان لال و سخنوران الکن و فصیحان عاجز، آسمان و زمین در مقام توصیف مقام اولیاء اظهار کوچکی می نمایند. آیا می توان شناخت یا ستایش نمود و یا فهمید و یا درک کرد یا احاطه یافت بر مقام کسی که نقطه کائنات است و قطب دایره ها و سرممکنات و پرتو جلال کبریا و افتخار زمین و آسمان؟ مقام آل محمد بزرگتر است از وصف ستایشگران و توصیف وصف کنندگان و اینکه احدی را با آنها مقایسه نمود. چگونه می توان چنین مقایسه ای کرد، در حالی که آنها نور اولند و کلمه والا و نام درخشان و وحدانیت بزرگ هستند، که هر کس به آنها پشت کند یا از آنان کناره گیرد از توحید فاصله گرفته است. و حجاب اعظم خداوند هستند، پس چگونه می توان چنین شخصیت ها را با انتخاب تعیین نمود و کجا عقل ها می توانند آنها را درک کنند؟

ذَاتُ قُدْسٍ لَيْسَ الثَّنَا يَكْفِيهَا لَا وَلَا الْعَالَمُونَ مَدْحًا تَفِيهَا
بَلْ وَلَا الْأَنْبِيَاءُ مَعَ مَنْ يَلِيهَا وَصَفُوا ذَاتَهُ بِمَا كَانَ فِيهَا
مِنْ صِفَاتٍ كَمَنْ رَأَى مَرَاها
كَلَّ عَنْ كُنْهِ ذَاتِهِ كُلُّ نَبَلٍ وَتَحَامَى عَنْ دَرَكِهِ كُلُّ عَقْلٍ

۱. بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۱۷۱ ح ۳۸. نقل از أنوار اليقين برسی.

مَلَكَتْ كَفُّهُ الْوُجُودَ بِبَذْلِ مَلِكُ يَحْتَوِي مَمَالِكَ فَضْلِ
غَيْرِ مَحْدُودَةٍ جِهَاتٍ عُلَاهَا^۱

ذاتِ مقدّسی که ثنا کفایتش نمی‌کند و مدح جهانیان از عهدهٔ ثنایش بر نمی‌آید. بلکه حتی انبیاء و دنبالۀ آنان نیز، نتوانستند ذات او را آن گونه که هست وصف کنند، آنچنان که کسی او را دیده باشد.

هر با فضیلتی از فهم کنه ذاتش عاجز است و هر عقلی از درک آن طفره رفته. دستانش با بخشش تمام عالم وجود را گرفته. پادشاهی که بر ممالک فضلی فرمان می‌راند که جهات بزرگی آن نامحدودند.

دفع توهم: مجالی برای توهم تفویض نیست

اکنون که گفتار به اینجا رسید و پاره‌ای از شؤون منصب نبوت و ولایتِ مطلقه را دانستیم، دیگر جای تأمل نمی‌ماند که نسبتِ اشیاء و اضافهٔ امور تکوینی به معرّف (یعنی نبی و ولیّ مطلق)، چه در ایجاد و چه در بقاء، به لحاظ علیت و غایت و اعتبار وساطت و سببیت و حکومت و ولایت و خلافت، صحیح و خالی از اشکال است؛ مانند نسبت امور تشریعی به نبی و ولیّ مطلق. و این هرگز ما را به تفویض نمی‌رساند.

ولی برخی پنداشته‌اند که این موجب تفویضی است که باطل است و فاسد. اما فساد این پندار، آشکار است و کوتاه فکری آنان را نشان می‌دهد؛ زیرا این اضافه و نسبت، به اعتبارات و وجوه قاصر از علیت و غائیت، صحیح می‌باشد.

این اضافات و نسبت‌ها را در کتاب و سنت می‌توانیم ببینیم، همانند نسبت توقی و اِماته (میراندن) که گاهی به خداوند عزّوجلّ نسبت داده می‌شود، مانند این آیات:

«اللَّهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا»^۲.

خداست آن که وقت مرگ، ارواح را می‌گیرد.

۱. تخمیس دویبت از چکامۀ اُزریه ص ۳۸ و ۳۰.

۲. زمر: ۴۲.

«وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ»^۱.

خدا شما را آفریده و سپس می میراند.

و گاهی هم به ملک الموت نسبت داده می شود، مانند این آیه:

«قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ»^۲.

بگوفرشته مرگ که مأمور قبض روح شماست جان شما را خواهد گرفت.

و گاهی به ملائکه نسبت داده می شود، مانند این آیات:

«الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ»^۳.

آنان که در حال پاکیزگی (از شرک) فرشتگان قبض روحشان کنند.

«الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ»^۴.

آنها که فرشتگان در حالی جانشان را می گیرند که به نفس خود ستم کرده اند.

و گاهی هم به فرستادگان الهی نسبت داده می شود، مانند این آیه:

«تَوَفَّاهُ رُسُلُنَا»^۵.

رسولان ما او را می میرانند.

پس نسبت دادن قبض و توفی (گرفتن روح) به ملک الموت و ملائکه و رسل، با وجود اینکه خدای متعال خود مُمیت و متوفی ارواح است، کاملاً صحیح است. این صحیح بودن و تام بودن فقط به اعتبار آلیت و تولیت است. و تعارض و اختلاف ظاهر آیات، رفع نمی شود مگر با آنچه ذکر شد.

پس با توجه به اضافه نمودن این امر الهی و نسبت دادن آن به غیر خداوند متعال، جای آن نیست که گفته شود: ملک الموت و دیگر ملائکه در هنگام مرگ، ارواح را قبض

۱. نحل: ۷۰.

۲. سجده: ۱۱.

۳. نحل: ۳۲.

۴. نحل: ۲۸.

۵. انعام: ۶۱.

می‌کنند، همانطور که در زبان عرف هم جاری است. آیا این سبب می‌شود که تفویض محض باطل، تحقق یابد؟ و آیا به عبودیت ملک الموت و سایر ملائکه موکلین در این امر کشیده می‌شود؟ و آنها را شریکی برای خداوند قرار می‌دهد؟ و برای گوینده آن کفر و کونه فکری را ثابت کرده و او را از توحید خداوند در افعالش خارج می‌سازد؟! پناه می‌بریم به خداوند، از گمراهی و جهالت و جمود فهم.

اکنون نیک بنگریم به حدیثی که رئیس المحدثین شیخ صدوق قدس سره در این مورد روایت کرده است. ایشان در کتاب «من لا یحضره الفقیه» گوید:

«سُئِلَ الصَّادِقُ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا، وَعَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ، وَعَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ وَالَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ، وَعَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: تَوَفَّيْتُهُمْ رُسُلَنَا، وَعَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: وَلَوْ تَرَى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ؟ وَقَدْ يَمُوتُ فِي السَّاعَةِ الْوَاحِدَةِ فِي جَمِيعِ الْأَفَاقِ مَا لَا يُحْصِيهِ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، فَكَيْفَ هَذَا؟

فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَ لِمَلَكِ الْمَوْتِ أَعْوَانًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ، يَقْبِضُونَ الْأَرْوَاحَ بِمَنْزِلَةِ صَاحِبِ الشُّرْطَةِ لَهُ أَعْوَانٌ مِنَ الْإِنْسِ، يَبْعَثُهُمْ فِي حَوَائِجِهِ، فَتَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ وَيَتَوَفَّاهُم مَلَكُ الْمَوْتِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، مَعَ مَا يَقْبِضُ هُوَ، وَيَتَوَفَّاهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ مَلَكِ الْمَوْتِ»^۱.

از امام صادق عليه السلام سؤال شد در مورد این فرمایش خداوند عز و جل: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا (الزمر: ۴۲) یعنی: خداوند جانها را به هنگام مرگشان می‌گیرد. و اینکه خداوند عز و جل می‌فرماید: قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ (الم سجده:) یعنی: ای پیامبر بگو که فرشته‌ای به نام ملک الموت که بر شما گمارده شده شما را قبض روح می‌کند. و اینکه می‌فرماید: الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ (النحل ۳۲) یعنی: آنان که فرشتگان جانشان را می‌ستانند در حالی که طیب و پاکیزه‌اند از همه بدیها و زشتیها. و اینکه می‌فرماید: الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ (النحل: ۲۸) یعنی: آنان که فرشتگان جانشان را می‌گیرند در حالی که

۱. من لا یحضره الفقیه ج ۱ ص ۱۳۶ ح ۳۶۸؛ بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۴۴ ح ۱۵ و ج ۵۹ ص ۲۳۳.

بر خویشتن ستم‌کنندگانند. و اینکه می‌فرماید: تَوَفَّيْتُهُ رُسُلَنَا (انعام: ۶۱) یعنی: رسولان و فرستادگان ما او را قبض روح می‌کنند. و اینکه در جای دیگر می‌فرماید: وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ (انفال: ۵۲) و اگر ببینی که فرشتگان چگونه کسانی را که کافرند قبض روح می‌کنند حتما تعجب خواهی کرد. حال با توجه به اینکه در يك زمان آنقدر نفوس در اطراف جهان از دنیا می‌روند که شمارش آنها را جز خدا نتواند، اگر تنها ملك الموت قبض روح می‌کند، با توجه به مضمون آیات یاد شده چگونه چنین چیزی ممکن است؟

آن حضرت پاسخ فرمود: خداوند تبارك و تعالی برای ملك الموت، دستیاران و کمک‌کارانی از فرشتگان قرار داده است که آنها جانها را می‌ستانند، به سان رئیس نظمیه (پلیس) که دارای مددکاران و دستیارانی از میان انسانهاست و برای انجام کارها و نیازهای خود به ایشان مأموریت می‌دهد و آنان را به نقاط مختلف گسیل می‌دارد. ملائکه نیز به همین ترتیب، از طرف ملك الموت اعزام می‌شوند و انسانها را قبض روح می‌کنند. ملك الموت نیز جانهای قبض شده را از فرشتگان می‌ستاند، علاوه بر آنچه که خود قبض کرده است و همه آنها را خداوند عزوجل، از ملك الموت می‌ستاند.

این روایت ما را راهنمایی می‌کند به اینکه نسبت فعل و اضافه نمودن آن به دستیاران مأمور، نیز کاملاً صحیح است و آنچه در مورد نسبت تَوَفَّى (گرفتن جان) به ملائکه و رسل آمده، از این قبیل و به همین شکل است. پس نسبت دادن افعال به دستیاران مأمور، صحیح است، همچون اضافه نمودن آن به خود مأمور و حاکم.

حدیث دیگر نیز ما را به حقیقت این امر راهنمایی می‌کند. این روایت را محدث ثقة وجهه شیخ المحدثین طبرسی در کتاب «الاحتجاج» آورده، از حدیث احتجاج امیر المومنین (علیه السلام) بر زندقی که به آیات متشابه قرآن استدلال می‌کرد و می‌گفت که آیات دارای تناقض و اختلاف هستند. این حدیث طولانی است، ولی ما فقط به آنچه مربوط به آیات ذکر شده است، می‌پردازیم.

وَمِنْ سُؤَالِ هَذَا الزَّنْدِيقِ أَنْ قَالَ: أَحَدُ اللَّهِ يَقُولُ: قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي

وَكُلَّ بِكْمُ، وَفِي مَوْضِعٍ آخَرَ يَقُولُ اللَّهُ: يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا^۲، وَالَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ^۳ وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ؛ فَمَرَّةً يَجْعَلُ الْفِعْلُ لِنَفْسِهِ وَمَرَّةً لِمَلِكِ الْمَوْتِ وَمَرَّةً لِلْمَلَائِكَةِ... إِلَى أَنْ قَالَ: سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا سَأَلْتَ، وَمَا تَوَفِّقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ. فَأَمَّا قَوْلُهُ: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا، وَقَوْلُهُ: يَتَوَفَّاكُم مَلِكُ الْمَوْتِ وَتَوَفَّهُ رُسُلُنَا، وَالَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ، وَالَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ، فَهُوَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَجَلُ وَأَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَتَوَلَّى ذَلِكَ بِنَفْسِهِ، وَفَعَلَ رُسُلُهُ وَمَلَائِكَتُهُ فِعْلَهُ، لِأَنَّهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ.

فَاضْطَفَى جَلَّ ذِكْرُهُ، مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَسَفَرَةً بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ، وَهُمْ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ فِيهِمْ: اللَّهُ يَضْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ. فَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الطَّاعَةِ تَوَلَّتْ قَبْضُ رُوحِهِ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ؛ وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْمَعْصِيَةِ تَوَلَّتْ قَبْضُ رُوحِهِ مَلَائِكَةُ النَّقِمَةِ.

وَلِمَلِكِ الْمَوْتِ أَعْوَانٌ مِنَ مَلَائِكَةِ الرَّحْمَةِ وَالنَّقِمَةِ يَصْدُرُونَ عَنْ أَمْرِهِ، وَفَعَلُهُمْ فِعْلَهُ. وَكُلُّ مَا يَأْتُونَ مَنْسُوبٌ إِلَيْهِ. وَإِذَا كَانَ فِعْلُهُمْ فَعَلَ مَلِكُ الْمَوْتِ وَفَعَلَ مَلِكُ الْمَوْتِ فِعْلَ اللَّهِ، لِأَنَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ عَلَى يَدِ مَنْ يَشَاءُ وَيُعْطِي وَيَمْنَعُ وَيُثِيبُ وَيُعَاقِبُ عَلَى يَدِ مَنْ يَشَاءُ وَإِنْ فَعَلَ أَمْنَائِهِ فِعْلَهُ، فَمَا يَشَاءُ وَنِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ... تَا آخِرُ حَدِيثِ^۴

و از جمله سؤالات فرد زندیق، تضاد در این آیات بود که: قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلِكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ؛ وَآيَةُ: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا؛ وَآيَةُ: الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ، در آیه ای فعل ستاندن جان را به فرشته مرگ، و در جای دیگر به خود، و در جای دیگر به ملائکه نسبت داده است. تا آنجا که می فرماید: حضرت فرمود: تأویل آیتانی را که سؤال نمودی برای بیان خواهم کرد، و هیچ توفیقی جز در پرتو خداوند میسر نگردد، براو توکل نموده و به سوی او باز می گردم، و متوکلان باید براو توکل می کنند.

۱. السجدة: ۱۱.

۲. الزمر: ۴۲.

۳. النحل: ۳۲.

۴. الاحتجاج ج ۱ ص ۳۵۸ به بعد؛ بحار الأنوار ج ۹ ص ۹۸ به بعد، باب ۱۲۹.

أَمَّا آيَات: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا، وَقُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ، وَتَوَفَّنَهُ رُسُلُنَا، وَالَّذِينَ تَتَوَفَّاهُم الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ، وَالَّذِينَ تَتَوَفَّاهُم الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ، خداوند تبارک و تعالیٰ اجل و اعظم از آن است که خود متولی این امور شود. و اما فعل رسولان و ملائکه او همان فعل خداوند است، زیرا اینان عمل به امر او می‌کنند، بنا بر این خداوند جلیل گروهی از ملائکه را به عنوان فرستاده و سفیر میان خود و خلق برگزیده است، و ایشان همان کسانی هستند که می‌فرماید: اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ، بنا بر این مباشرت قبض روح اهل طاعت را ملائکه رحمت بعهده دارند، و قبض روح اهل معصیت را ملائکه عذاب انجام می‌دهند، و ملک الموت؛ یارانی از فرشتگان رحمت و عذاب دارد، که تحت فرمان او بوده و فعل ایشان همان فعل اوست، و سراغ هر که می‌روند کارشان منسوب به ملک الموت است، و به همین صورت فعل ملک الموت نیز همان فعل خداوند است، زیرا پروردگار، قبض روح را به دست هر که خواهد جاری می‌سازد، عطا می‌کند و منع می‌فرماید، پاداش و عقوبت را در دست هر که خواهد روان می‌کند، چرا که فعل افراد امین او، فعل خود اوست، وَمَا يَشَأُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ.

احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام در این روایت شریفه، برای کسی که طالب حق و حقیقت باشد، کفایت می‌کند؛ زیرا در آن آشکارا اعلام می‌کند که اولیای خدا اُمَنَاءِ او در بلاد و اجراکنندگان فرمان او و کارگزاران به اراده اش هستند که چیزی نمی‌خواهند جز آنچه خدا می‌خواهد. آنان بجز آنچه به آن مأمور می‌شوند را انجام نمی‌دهند و جمیع امور تکوینی به اعتبار آلیت و تولیت به آنها، نسبت داده می‌شود. پس نسبت دادن و اضافه نمودن جمیع افعال الهی، از قبض و عطاء و منع و پاداش و کیفر و خلق و تصویر و احیاء و غیر آن، به کسی که قائم به امر اوست و به اراده او آن را انجام می‌دهد و به مشیت او آن را متولی می‌شود و به حکم او آن را بدست می‌آورد، صحیح است. فعل او همان فعل خداوند است، و منصب آلیت و تولیت در امور برای اوست، چه ملائکه باشند و چه رسل.

شیخ اجل ثقه صدوق قدس سره، در کتاب «التوحید» خود به اسنادش از ابی معمر

سعدانی روایت کرده است:

«عَنْ أَبِي مَعْمَرٍ السَّعْدَانِيِّ أَنَّ رَجُلًا أَتَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! إِنِّي قَدْ شَكَّكْتُ فِي كِتَابِ اللَّهِ الْمُنَزَّلِ.

قَالَ لَهُ عليه السلام: تَكَلَّمْتَ أَثْمَكَ، وَكَيْفَ شَكَّكْتُ فِي كِتَابِ اللَّهِ الْمُنَزَّلِ؟
قَالَ: لِإِنِّي وَجَدْتُ الْكِتَابَ يُكَذِّبُ بَعْضُهُ بَعْضًا، فَكَيْفَ لَا أَشْكُ فِيهِ؟

فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام: إِنَّ كِتَابَ اللَّهِ لَيُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا وَلَا يُكَذِّبُ بَعْضُهُ بَعْضًا وَلَكِنَّكَ لَمْ تُزَوِّقْ عَقْلًا تَنْتَفِعُ بِهِ، فَهَاتِ مَا شَكَّكْتُ فِيهِ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. قَالَ لَهُ الرَّجُلُ.... إِلَى أَنْ قَالَ: وَاجِدُ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ،^۱ وَقَالَ: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا،^۲ وَقَالَ: تَوَفَّاهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ،^۳ وَقَالَ: الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ،^۴ وَقَالَ: الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ،^۵ فَأَنْتَى ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟...

مردی به خدمت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه آمد و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین من در کتاب منزل خدا شک کرده‌ام. علی عليه السلام به آن مرد فرمود: مادرت به مرگت نشیند، چگونه در کتاب منزل خدا شک کرده‌ای؟ گفت: برای آنکه من کتاب خدا را چنان یافتم که بخشی از آن بخشی دیگر را تکذیب می‌کند، پس چگونه در آن شک نکنم؟ علی بن ابی طالب عليه السلام فرمود که کتاب خدا بخشی از آن، بخشی را تصدیق می‌کند و تکذیب نمی‌کند. و تورا چنان می‌پندارم که عقلی به توروزی نشده که به آن بهرمند شوی، پس آنچه را که در آن شک کرده‌ای از کتاب خدای عزوجل بیاور... تا آنجا که آن مرد گفت:

و خدای تعالی را می‌یابم که می‌گوید: قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ یعنی: بگو که تمام فراگیرد یا بمیراند شما را فرشته مرگ یعنی عزرائیل

۱. السجدة: ۱۱.

۲. الزمر: ۴۲.

۳. الأنعام: ۶۱.

۴. النحل: ۳۲.

۵. النحل: ۲۸.

که گماشته شده است بر شما سپس به سوی پروردگار خویش باز گردانیده می شوید. و گفته است: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا يَعْنِي خُدا قَبْضَ می کند و می میراند جانها را در هنگام مردن آنها. و گفته است: تَوَفَّيْتُهُ رُسُلَنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ يَعْنِي می میراند او را فرستادگان ما و ایشان تفریط و کوتاهی نمی کنند. و گفته است: الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمْ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ يَعْنِي آنان که می میراند ایشان را فرشتگان در حالتی که آن کسان ستمکارانند بر خویش؛ پس این یا امیرالمؤمنین چگونه می شود؟

حدیث ادامه می یابد تا آنجا که امام علی (علیه السلام) ضمن پاسخ به پرسش های او می فرماید: فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يُدَبِّرُ الْأُمُورَ كَيْفَ يَشَاءُ، وَيُؤَكِّلُ مِنْ خَلْقِهِ مَنْ يَشَاءُ بِمَا يَشَاءُ. أَمَّا مَلِكُ الْمَوْتِ، فَإِنَّ اللَّهَ يُؤَكِّلُهُ بِخَاصَّةٍ مَنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ، وَيُؤَكِّلُ رُسُلَهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ خَاصَّةً بِمَنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ، وَالْمَلَائِكَةُ الَّذِينَ سَمَّاهُمْ اللَّهُ عَزَّ ذِكْرُهُ وَكَلَّاهُمْ بِخَاصَّةٍ مَنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ، إِنَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يُدَبِّرُ الْأُمُورَ كَيْفَ يَشَاءُ... تا آخر حدیث^۱.

پس بدرستی که خدای تبارک و تعالی کارها را تدبیر کند به هر وضعی که خواهد و می گمارد از خلق خویش هر که را خواهد به آنچه خواهد. خداوند ملک الموت را بر خاصه و مخصوصان کسانی که می خواهد از خلق خویش می گمارد، فرستادگان خود را از فرشتگان به خصوص بر کسانی که می خواهد از خلق خویش، می گمارد، فرشتگانی که خدای عز ذکره ایشان را نامیده، ایشان را بر جماعت خاصی از کسانی که می خواهد از خلق خویش تبارک و تعالی گماشته، و امور را به هر وضع که خواهد تدبیر می کند.

در اینجاست که باید در باب آنچه خداوند در کتابش به نبی خود عیسی - علی نبینا وآله وعلیهم السلام - از أفعالِ الهی و امور تکوینی مانند خلق و احیاء و أمثال آن نسبت داده، تأمل کنیم، آنجا که فرمود:

«وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي»^۲.

۱. التوحید ص ۲۵۵؛ بحار الأنوار ج ۹ ص ۱۲۷؛ مستدرک الوسائل ج ۱۷ ص ۳۲۶.

۲. مائده: ۱۱۰.

و هنگامی که از گل، شکل مرغی به امر من ساخته و در آن می دمیدی تا به امر من مرغی می گردید، و کور مادرزاد و پیس را به امر من شفا می دادی، و آن گاه که مردگان را به امر من (از قبر) بیرون می آوردی.

روشن تر از آن، این است که حضرت عیسی علیه السلام خلق و احیاء و شفا دادن را به خود نسبت داده، چنانکه خدای تعالی از حضرتش نقل می کند:

«أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ»^۱.

من از گل مجسمه مرغی ساخته و بر آن بدمم تا به امر خدا مرغی گردد، و کور مادرزاد و مبتلای به پیسی را به امر خدا شفا دهم، و مردگان را به امر خدا زنده کنم.

آیا این نسبت ها و اضافه ها که در کتاب خدا آمده، موجب می شود که ما ادعای تفویض و عدم توحید افعالی را داشته باشیم؟

آیا کسی که بگوید عیسی علیه السلام پرندگان را می آفرید و مردگان را زنده می کرد و بیماران را شفا می داد، چنین کسی قائل به تفویض و شرک است و توحید افعالی را منکر می شود؟ شایسته است که در مورد اضافه خلق و تصویر به ملک معروف، که در لسان ائمه علیهم السلام و احادیث آنها در بسیاری از کتب وارد شده، و متصف به «ملک مصور و خلاق» است، تدبر شود.

در قرب الإسناد و کافی و مانند آنها، روایات استوار و متعددی آمده است مانند:

«يَبْعَثُ اللَّهُ مَلَكَ يَخْلُقَانِ فِي الْأَرْحَامِ مَا يَشَاءُ»^۲.

خدا دو فرشته خلاق برمی انگیزد که درون رحم، هر آنچه را که خدا بخواهد، خلق کنند.

اضافه خلق و تصویر به فرشته مأمور به این موارد، کاملاً صحیح است، در حالی که

۱. آل عمران: ۴۹.

۲. قرب الإسناد ص ۳۵۲؛ الکافی ج ۶ ص ۱۳ ح ۶ و ۷؛ بحار الأنوار ج ۶۷ ص ۳۴۴ ح ۳۱؛ الحقائق الناضرة ج ۲۵ ص ۳۶۶.

خود خداوند، خالق و باری و مصوّر است. و خود خداوند است که هر آنچه بخواهد در رحم‌ها شکل می‌دهد. و اوست که تمام موجودات را آفریده و در جایگاه خود نشانده و به هر چیزی صورتی خاص و شکلی جدا بخشیده، که می‌توان با وجود کثرت و اختلاف، آنها را از یکدیگر تمییز داد.

پس این نسبت مسلّم صحیح و اضافه تامّ ثابت، که جز فرد نادان کسی نمی‌تواند منکر آن شود، به معنای تفویض آفرینش و صورت بخشی، به دو فرشته خلاق نمی‌شود و به چنین نتیجه‌ای نمی‌رسد، بلکه در معنی تولیت و آلّیت، صحیح و تامّ است، همانطور که پیش از این یاد شد.

نسبت دادن امور بشری و اضافه آن به خداوند، موجب جبر نمی‌شود

در این جا باید انسان به این امر بدیهی نیک بنگرد که اضافه امور و تمام کارها، چه جزئی و چه کلی، به جوارح و اعضاء، اضافه‌ای تامّ و صحیح است که در نظر هر شخصی امری مسلّم و غیر قابل انکار است. در حالی که افعال به جوارح و اراده آنها تفویض نشده‌اند، بلکه هیچ فعلی از هیچ عضوی صادر نمی‌شود مگر با اراده و دستور قلب، و اعضاء تنها واسطه تحویل فعل‌اند، و اسباب تحقق فعل و قوای مجریه‌اند برای آنچه که قلب سرّی و روح ملکوتی خواهان است. بیشتر دانستیم که تمام اعضاء و جوارح - حتی قلب صنوبری - رعایای قلب درونی ملکوتی هستند و هر چیزی که تحت حکومت اوست، محکوم به اراده اوست. اوست امیر و پادشاه و مدبّر در عالم انسانی یا همان اجزاء عالم کوچک، در حالی که اعضا و جوارح هیچ اختیار و اراده مستقلی در مقابل اراده و اختیار قلب درونی ندارند و هیچ فعلی از افعال به هیچ یک از اعضاء، به طور مطلق تفویض نشده است. از مطالب پیشین روشن شد که امر بر عکس این است، یعنی نسبت امور بشری به خداوند متعال، مانند نسبت هدایت و ضلالت، و همچنین اضافه صفات قلبی مانند صرف و ختم و طبع به خداوند متعال در جاهای بسیاری از قرآن کریم آمده است که به بیش از چهل مورد می‌رسد. پس مجرد این نسبت و اضافه، موجب جبر باطل نمی‌شود و با اختیار بندگان منافاتی ندارد و با آنچه در آیات به آن اشاره شده که کارهای بندگان از ناحیه نفس انسان و آثار فعل اختیاری اوست، تناقضی ندارد؛ و هیچ تعارضی

هم بین آنها نیست و همدیگر را تکذیب نمی‌کنند؛ زیرا نسبت دادن امور یاد شده و اضافه آنها به خداوند متعال، به سبب تحقق آن افعال است از جهت پیروی و عصیانِ فاعل نسبت به خداوند متعال، و پدید آمدن آن افعال، در پی اوامروناهی خداوند و اینکه آن افعال آثار طاعت و معصیت اویند. مثلاً اگر مردی زنی را دوست بدارد در حالی که آن زن هیچ فعلی انجام نداده باشد، گفته می‌شود که «آن زن هلاکش کرد»، زیرا به سبب عاشق شدن و دنبال او رفتن، هلاک شده است.

توضیح مطلب ان شاء الله در آینده خواهد آمد.

بالجمله می‌گوییم که اضافه امور تکوینی و افعال الهی به اولیای خداوند متعال و اجرای اوامروناهی او از سوی فرشتگان و انسانها، موجب قول به تفویض باطل نمی‌شود، به سبب وجوهی که این نسبت و اضافه را تصحیح می‌کند؛ همانگونه که نسبت و اضافه آنچه به بندگان برمی‌گردد - مانند هدایت و ضلالت و غیر آن - به خداوند متعال، موجب جبر باطل نمی‌شود، همانگونه که قبلاً هم ذکر شد. پس تردیدی باقی نمی‌ماند که اضافه امور تکوینی به معرّف و امام که امیر مؤمنان علیه السلام آن را در کلامش شناسانده، اشکالی ندارد. امام علیه السلام می‌فرماید:

«فَالْإِمَامُ هُوَ السِّرَاجُ الْوَهَّاجُ وَالسَّبِيلُ وَالْمَنْهَاجُ وَالْمَاءُ الشَّجَاجُ وَالْبَحْرُ الْعَجَاجُ، وَالْبَذْرُ الْمُشْرِقُ وَالْغَدِيرُ الْمُغْدِقُ،... وَالْأَبُّ الشَّفِيقُ، مَفْعَرُ الْعِبَادِ فِي الدَّوَاهِي وَالْحَاكِمُ وَالْأَمْرُ وَالنَّاهِي، مُهَيِّمٌ اللَّهُ عَلَى الْخَلَائِقِ وَأَمِينُهُ عَلَى الْحَقَائِقِ»^۱.

امام چراغ فروزان و راه و روش و آب سرشار و دریای زخار و ماه تابان و آب‌گیری گوارا... و پدر مهربان است و پناه بندگان در گرفتاریها و حاکم آمر و ناهی و مراقب از جانب خدا بر خلائق و امین پروردگار بر حقایق است.

کسی که در صحت اضافه وجودش به خداوند متعال بیندیشد و نیک بنگرد که او برای خدا خلق شده است و خدا خلق را برای او آفرید، و تدبّر کند به اینکه او دست و زبان و چشم و گوش شنوا و روح خدا است، و حقیقت منصب خود را تصوّر کند، امر بر او

۱. بخشی از حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام که در بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۱۶۹ رقم ۳۹ به نقل از مشارق انوار الیقین بررسی آمده است.

آشکار خواهد شد و احتیاجی به اقامه هیچ بینه و برهانی ندارد، بلکه آن را از مقتضیات منصب و شؤون خلافت و لوازم ولایتش می بیند.

اکنون بنگریم به این کلام امیرالمؤمنین علی علیه السلام که می فرماید:

«أنا مسبب الأسباب، أنا منشئ السحاب، أنا موزع الأشجار، أنا مخرج الثمار، أنا مُجرى العيون، أنا داحي الأرضين، أنا سَمَاك السماوات»^۱.

منم مسبب الأسباب، منم فرستنده ابرها، منم برگ دهنده درختان، منم ثمر دهنده میوه ها، منم جاری کننده چشمه ها، منم گستراننده زمینها، منم برپادارنده آسمانها.

وامثال این احادیث که در اخبار آمده است و به حد تواتر رسیده است. تردید در این مضامین، برخاسته از جهالت نسبت به حقیقت امر است.

برخی اشکال گرفته اند که این عبارتها و نسبت ها و اضافات، موجب تفویض می شود. چنین برخوردی فقط کاشف از کوتاهی فکری و جمود در معانی الفاظ، و غفلت از موارد نسبت و اضافات و اعتبارات مصحّحه در نسبت ها و اضافات، و ندانستن معنای حقیقی تفویض است، وگرنه این گونه تعبیرها هرگز جای تأمل ندارد. پناه می بریم به خدا از نفهمیدن و ابهامات و لغزش در چنین احادیث آسانی که معانی آشکار دارند. شاید بتوان اشکال کرد که حدیث سند ندارد. این امر دیگری است که البته ضرری به بحث ما وارد نمی کند، زیرا متن حدیث را دچار ایراد نمی سازد و در معنی آن فساد وارد نمی کند. ولی اگر بین خود و وجدان خود باشیم و درست در مورد منصب شخصیت مورد شناسایی بیندیشیم، آن را همان گونه تعبیر می کردیم که در این حدیث و امثال آن آمده است؛ همان گونه که دانستیم که این موارد، از شؤون منصب و مقتضیات خلافت و ولایت شخصیت اوست.

۱. مشارق أنوار الیقین برسی ص ۲۶۹؛ در مورد این گونه عبارات و مضامین بنگرید به رساله گرانقدر میرزا ابوالقاسم قمی در باب خطبة البیان که متن کامل آن در فصلنامه سفینه شماره ۱۶ آمده است. (ویراستار).

صاحب اسماء الحسنی، همان صاحب نبوت و ولایت مطلقه است

معنای اسم و مراتب اسماء روشن شد و حالِ مظاهر آنها و مراتبشان را در مظهریت دانستیم. اینک باید دانست که: مراد از الأسماء الحسنی در آیه شریفه:

«وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا»^۱.

و خدا را نیکوترین نامهاست، بدانها خدا را بخوانید.

همان کتابی است که محتوی اسماء الهی است. کلمات هم نشانه‌ها و علامات حسنای الهی مطلقه هستند، چه لفظی باشند و چه ذاتی.

پس کتاب مبین، محتوی اسماء الهی و کلمه تامه جامعه برای آیات است و پرونده پیچیده‌ای است که در آن حقایق مظاهر وجود دارد، مظهر جامعی برای اسماء الحسنی است که سایر مظاهر نوریه و جلوه‌گاه‌های ظلی را در بر دارد، تمام حقایق نهان و آشکار را شامل می‌شود، و محتوی تمام نکات باطنی و ظاهری است. این کتاب مبین، همان انسان کامل و معرف اول، یعنی صاحب نبوت و ولایت مطلقه است که همانا مراد آیه شریفه اوست؛ به سبب اینکه روشن‌ترین و کامل‌ترین مصداق اسماء الهی و در حقیقت بارزترین مصادیق آن است.

به عبارتی آشکار، مراد از اسماء در آیه شریفه، همان معنای لغوی آن است، یعنی مطلق نشانه‌ای که خداوند با آن شناخته می‌شود و او را به آن می‌خوانیم و بر او دلالت دارد، خواه از الفاظ باشد و خواه از ذوات.

الفاظ، همان است که در احادیث شریفه آمده است. و ذوات، انسان کامل است که واجد حقایق این اسماء لفظی و دارای معانی حقیقی آنها است.

این حقیقت در چندین حدیث آمده است، از جمله:

۱. عیاشی رحمه الله در تفسیرش از محمد بن ابی زید رازی روایت کرده است که امام

رضا عليه السلام می فرماید:

«إِذَا نَزَلَتْ بِكُمْ شِدَّةٌ فَاسْتَعِينُوا بِنَا عَلَى اللَّهِ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ: وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا». قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: نَحْنُ وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّذِي لَا يَقْبَلُ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا، قَالَ: فَادْعُوهُ بِهَا»^۲.

هنگامی که دشواری به شما فرود آید، به سبب ما از خداوند کمک جویید. و این است کلام الهی: «خدا را اسماء حسنی است، پس او را بدان اسماء بخوانید». امام صادق عليه السلام فرموده اند: ماییم آن اسماء حسنی که خداوند هیچ عملی را از هیچ فردی نمی پذیرد مگر به معرفت ما. که فرمود: خدا را بدان اسماء بخوانید.

۲. شیخ ثقة فقیه وجیه کلینی طیب الله تعالی رسمه به اسناد خود از معاویه بن عمار آورده که امام صادق عليه السلام روایت کرده است که ذیل آیه شریفه «وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا» فرمودند:

«نَحْنُ وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا»^۳.
به خدا قسم، ماییم اسماء حسنی که خداوند هیچ عملی را از بندگان جز با معرفت ما نمی پذیرد.

۳. ضمن حدیثی طولانی که شیخ اجل حسن بن سلیمان حلّی قدس سرّه در «المحتضر» نقل کرده، از کلام امیرالمؤمنین عليه السلام آورده است:

«نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْمَحْزُونُ الْمَكُونُ، نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي إِذَا سُئِلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهَا أَجَابَ»^۴.

ماییم اسم مخزون مکنون. ماییم اسماء حسنی که وقتی خدا عز و جل را بدان بخوانند، پاسخ می دهد.

۴. در روایت طولانی دیگری در همان کتاب، که با ذکر سند، از کتاب الواحدة نقل

۱. الأعراف: ۱۸۰.

۲. تفسیر العیاشی ج ۲ ص ۴۲؛ بحار الأنوار ج ۹۴ ص ۵ و ۲۲ نقل از عیاشی والاختصاص.

۳. الکافی ج ۱ ص ۱۱۱؛ شرح الکافی مازندرانی ج ۴ ص ۲۱۷؛ بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۴ و ج ۹۴ ص ۵ ح ۲۱.

۴. المحتضر ص ۱۳۶؛ بحار الأنوار ج ۲۷ ص ۳۸.

کرده، امام علیه السلام می فرماید:

«وَأَنَا أَسْمَاءُ اللَّهِ الْحُسْنَى وَأَمْثَالُهُ الْعُلَيَّا وَآيَاتُهُ الْكُبْرَى»^۱.

منم اسماء حسناى خدا و امثالِ برتر او و آیاتِ بزرگش.

۵. از امیرمؤمنان علیه السلام است که می فرماید:

«أَنَا الْأَسْمَاءُ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يُدْعَى بِهَا»^۲.

منم اسمائى که خداوند امر فرموده بدان خوانده شود.

۶. عمّار از امیرمؤمنان علیه السلام روایت کرده است:

«وَأَنَا الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَالْكَلِمَاتُ الْعُلَيَّا».

منم اسماء حسنى و كلمات برتر.

۷. در زیارت امیرمؤمنان علیه السلام در روز ولادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که از امام صادق علیه السلام

روایت شده است (وآن را سید ابن طاووس و مفید و شهید و دیگران در کتابهایشان نقل

کرده اند) آمده است:

«السلام على اسم الله الرضوي ووجهه المضيء»^۳.

سلام بر اسم پسندیده و چهره تابناک خداوند.

۸. در زیارت مطلقه امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است:

«السلام على اسم الله الرضوي، السلام على وجه الله المضيء، السلام على حبيب

الله العلي»^۴.

سلام بر اسم پسندیده خدا، سلام بر چهره تابناک خدا، سلام بر محبوب

برتر خدا.

۱. بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۴۷، نقل از منتخب البصائر که از کتاب الواحدة ذیل آیه ۶۰ سوره نحل آورده است.

کتاب الواحدة نوشته محمد بن حسن بن جمهور عمی بصری متوفای سال ۲۱۰ از محدثان متقدم و از خواص اصحاب امام رضا علیه السلام است که در بحار الأنوار نزدیک به بیست مورد از او نقل شده است.

۲. مشارق أنوار اليقين ص ۲۶۹.

۳. إقبال الأعمال ج ۳ ص ۱۳۳؛ المزار شهید اول ص ۹۴؛ المزار ابن مشهدی ص ۲۰۹؛ الغارات ج ۲ ص ۸۴۹.

۴. بحار الأنوار ج ۹۷ ص ۳۰۲؛ المزار ابن مشهدی ص ۲۵۴ ح ۵؛ مصباح الزائر ص ۱۵۰.

پس انسان کامل بالفعل آیتی است از لفظ «الله» که تمامی اَسْمَاء الحسنی تحت آن مندرج است، و حقیقتی است که تمامی حقایقِ اسماء را در بردارد. به این اعتبار و به لحاظ حقیقت و جامعیتش نسبت به معانی تمامی اَسْمَاء، در حقیقت همان اَسْمَاء الحسنی است. پس به همان میزان که همه اَسْمَاء لفظی و غیر لفظی، روی هم رفته بر معرفت خداوند دلالت می‌کنند، انسان کامل به تنهایی نشانه‌ای بر آن است.

بدین روی، از معصومان علیهم‌السلام این مضمون بسیار روایت شده است:

«بِنَا عُبِدَ اللهُ، وَبِنَا عُرِفَ اللهُ، وَبِنَا وُحِّدَ اللهُ، وَلَوْلَا نَحْنُ مَا عُبِدَ اللهُ»^۱.

تنها از طریق ما خدا عبادت شد. تنها از طریق ما خدا شناخته شد. تنها به وسیله ما بود که خدا مورد توحید قرار گرفت. و اگر ما نبودیم، عبادت خدا انجام نمی‌شد.

امام همان کلمه الله است

انسان کامل، در حقیقت به منزله اَسْمَاء الحسنای لفظی است که مردم، خداوند را به آن می‌خوانند، می‌شناسند و به توحید، می‌پرستند. بدین روی در روایات، گاهی از آن بزرگواران به اَلْأَسْمَاء الحسنی تعبیر می‌شود و گاهی به «کلمات». اینک به چند حدیث در این زمینه توجه فرمایید:

۱. در روایت علوی علیه‌السلام آمده است:

«الإِمَامُ كَلِمَةُ اللهِ»^۲.

امام، کلمه الله است.

۲. در کلام دیگری فرمودند:

«نَزَّلُونَا عَنْ الرُّبُوبِيَّةِ ثُمَّ قَوْلُوا فِي فَضْلِنَا مَا اسْتَطَعْتُمْ، فَإِنَّ الْبَحْرَ لَا يُنَزِّفُ وَسِرُّ الْغَيْبِ لَا يُعْرِفُ وَكَلِمَةُ اللهِ لَا تُوصَفُ»^۳.

۱. الکافی ج ۱ ص ۱۴۵ ح ۱۰؛ شرح الکافی مازندرانی ج ۴ ص ۲۲۷؛ بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۱۰۲ و ج ۱۰۸ ص ۳۷۲.

۲. بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۱۶۹ نقل از مشارق أنوار اليقين به روایت از طارق بن شهاب.

۳. بحار الأنوار ج ۱۰ ص ۹۲، ج ۲۵ ص ۲۷۰ و ۲۷۹ و ۲۸۳ و ۲۸۹. و به همین مضمون: «إِنَّا كُمْ وَالْغُلُوفِينَا، قُولُوا إِنَّا مَرْبُوبُونَ وَاعْتَقِدُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ». مبادا در باره ما غلو کنید، ما را بنده تحت ربوبیت خداوند بدانید، آنگاه در فضیلت ما هر چه می‌خواهید بگویید.

ما را از مقام ربوبیت پایین بیاورید، سپس در فضل ما هرچه توانستید بگویید، که آب دریا تمام نمی شود و راز نهان دانسته نمی شود و کلمه الله وصف نمی گردد.

۳. حضرتش در خطبه ای طولانی می فرماید:

«وَفِيكُمْ مَنْ يَعْلَمُ أَنِّي الْآيَةُ الْبَاقِيَّةُ وَالْكَلِمَةُ النَّامَةُ وَالْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ»^۱.

در میان شما کسانی هستند که می دانند من نشانه باقی و کلمه تام و حجت رسای خداوندم.

۴. در زیارت آن حضرت آمده است:

«السَّلَامُ عَلَى يَعْسُوبِ الدِّينِ وَالْإِيمَانِ وَكَلِمَةِ الرَّحْمَنِ»^۲.

سلام بر پادشاه دین و ایمان، و کلمه خدای رحمان.

۵. در زیارت دیگران حضرت:

«وَصَلِّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَبْدِكَ الْمُتَضَيِّ... وَكَلِمَتِكَ الْحُسْنَى»^۳.

درود فرست بر امیرالمؤمنین بنده برگزیده ات... و نیکوترین کلمه ات.

۶. در زیارت دیگری از آن جناب که در روز مبعث خوانده می شود، آمده است:

«وَصَلِّ عَلَى عَبْدِكَ وَأَمِينِكَ الْأَوْفَى وَعُزْوَتِكَ الْوُثْقَى وَيدِكَ الْعُلْيَا وَكَلِمَتِكَ الْحُسْنَى»^۴.

درود فرست بر بنده ات، وفادارترین امینت، رشته محکمت، و دست برترت، نیکوترین کلمه ات.

۷. در زیارت امام محمد بن علی الجواد علیه السلام آمده است:

«السلام عليك يا كلمة الله»^۵.

سلام بر توای کلمه الله.

۱. بحار الأنوار ج ۵۷ ص ۳۴۵.

۲. بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۲۷۸.

۳. بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۳۰۷.

۴. بحار الأنوار ج ۱۰۰ ص ۳۰۷.

۵. بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۲۰.

۸. در صلواتی که بعد از زیارت حضرتش نقل شده، آمده است:

«وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ الزَّكِيِّ التَّقِيِّ... وَكَلِمَتِكَ الْحُسْنَى الدَّاعِي إِلَيْكَ
وَالدَّلَالِ عَلَيْكَ»^۱.

درود فرست بر محمد بن علی، زکی تقی... و نیکوترین کلمات، دعوت کننده
به سوی حضرتت و راهنما به سویت.

۹. در زیارت امام صاحب الزمان علیه السلام آمده است:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ حُجَّتِكَ فِي أَرْضِكَ... وَكَلِمَتِكَ الثَّامَّةَ فِي أَرْضِكَ»^۲.
خدایا! درود فرست بر حجتت در زمینت... و کلمه تامت در زمینت.

۱۰. در زیارت دیگری از آن جناب چنین آمده است:

«وَأُظْهِرْ كَلِمَتَكَ الثَّامَّةَ وَمُعَيَّبَكَ^۳ فِي أَرْضِكَ»^۴.

و کلمه تام خود و غایب شده ات در زمینت را آشکار گردان.

۱۱. در دعای شب نیمه شعبان می خوانیم:

«اللَّهُمَّ بِحَقِّ لَيْلَتِنَا هَذِهِ وَمَوْلُودِهَا وَحُجَّتِكَ وَمَوْعُودِهَا الَّتِي قَرَنْتَ إِلَيْهَا فَضْلَهَا
فَضْلاً، فَتَمَّتْ كَلِمَتُكَ صِدْقاً وَعَدْلاً، لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِكَ وَلَا مُعَقِّبَ لِآيَاتِكَ»^۵.

خدایا! به حق این شب ما و مولود آن، و حجتت و موعود آن، که به فضیلت
این شب، فضیلتی همراه کرده ای؛ پس کلمات به صدق و عدل تمام شده
است، نه کلمات تو را تبدیل کننده ای است و نه چیزی پس از آیاتت می آید.

این کلمه تامه کامله - که بوسیله آن کلمات الهی تمام می شود، و اسماء تحت آن
مندرج می شود، و کلمات از عهده بیان آن بر نمی آیند - هنگامی که در رجم تغییرات
نطفه به پایان می رسد و روح بشری در آن دمیده می شود، خداوند فرشته ای به نام «حیوان»

۱. بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۲۱.

۲. بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۸۲ ح ۱، ج ۹۴ ص ۴، ج ۹۷ ص ۱۷۱ ح ۵.

۳. در اصل عربی: ونقیبک. (مترجم)

۴. بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۱۸.

۵. إقبال الأعمال ج ۳ ص ۳۳.

را می فرستد که بر بازوی راست او می نویسد:

«وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»^۱.

کلام خدای تراز روی راستی و عدالت به حد کمال رسید و هیچ کس تبدیل و تغییر آن کلمات نتواند کرد و او خدای شنوا و داناست.

زمانی که پرده‌ها از چهره او برداشته شد، و مراحل سیر عالم درونی به عالم بشری پایان یافت و هنگام رهایی او از تاریکی رَحِم نزدیک شد، و وقت آن رسید که جهان به وسیله او نورانی شود و تمامیت این کلمه با ولادتش کامل گردید، و مادرش او را به دنیا آورد، با قلم الهی و به خط کاتبی قدسی، بین چشمها و بازوانش نوشته می شود:

«وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا...».

و سخن پروردگارت به راستی و داد، سرانجام یافته است.

در بیان اینکه این آیه بر روی بازوی او در هنگام دمیدن روح بشری و بین چشمها و کتفش هنگام ولادت نوشته شده است، و اینکه در سه موضع از جمله لوح محفوظ و کتاب مسطور نگاشته شده است اخبار عدیده‌ای از ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده است که شیخ ثقه وجیه کلینی و دیگر راویان حدیث به آسانید معتمده آنها را روایت کرده‌اند که مجال برای ذکر آنها نیست^۲.

وجه نامگذاری انسان کامل، به «کلمه تامه الهیه»

این کلام نورانی شایسته اشاره است که: تسمیه انسان کامل یعنی مالک زمام نبوت مطلقه و ولایت مطلقه به «کلمه تامه الهی»، شاید به اعتبار دیگری باشد، و آن اینکه حقیقت اصل و کُنه ذات او الهی است، زیرا ماده خلقت او، خمیر طینت او، و اصل اولیه او، کلمه‌ای است که خداوند با آن تکلم نمود؛ آنگاه خداوند به وسیله این کلمه، نوری آفرید و سپس از این نور، او را آفرید.

۱. الأنعام: ۱۱۵.

۲. المحاسن برقی ج ۲ ص ۳۱۵ ح ۳۲؛ بصائر الدرجات ص ۴۵۱ باب ۷: في الأئمة أنهم تعرض عليهم... الكافي ج ۱ ص ۳۸۵ باب مواليد الأئمة عليهم السلام. بنگرید: المیزان ج ۷ ص ۳۳۴ بیان وجه جمع بین گروههای مختلف این احادیث.

برای توضیح این مطلب سه حدیث نقل می‌شود:

۱. در حدیث شریف نبوی ﷺ می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنِي وَخَلَقَ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ، قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ، حِينَ لَا سَمَاءَ مَبْنِيَّةً وَلَا أَرْضَ مَدْحِيَّةً وَلَا ظِلْمَةَ وَلَا نُورَ وَلَا شَمْسَ وَلَا قَمَرًا وَلَا جَنَّةَ وَلَا نَارًا. فَقَالَ الْعَبَّاسُ: كَيْفَ كَانَ بَدْءُ خَلْقِكُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: يَا عَمُّ! لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَخْلُقَنَا، تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَخَلَقَ مِنْهَا نُورًا. ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ أُخْرَى فَخَلَقَ مِنْهَا رُوحًا. ثُمَّ خَلَطَ النُّورَ بِالرُّوحِ، فَخَلَقَنِي وَخَلَقَ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ...»^۱

خداوند، مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین را پیش از خلقت آدم آفرید، زمانی که نه آسمان بلندی بود، نه زمین گسترده‌ای، نه ظلمت، نه نور، نه خورشید، نه ماه، نه بهشت و نه دوزخ. عباس پرسید: آغاز آفرینش شما چگونه بود، ای رسول خدا؟ پیامبر پاسخ داد: عمو! چون خدا اراده فرمود که ما را خلق کند، کلمه‌ای فرمود که از آن نوری آفرید. آنگاه کلمه‌ای دیگر که از آن روحی آفرید. آنگاه نور را با روح درآمیخت، پس مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین را آفرید.

۲. در ارشاد القلوب دیلمی به روایت سلمان فارسی است که می‌گوید:

«كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ النَّبِيِّ الْمُكَرَّمِ ﷺ، إِذْ دَخَلَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَسَلَّمَ فَرَدَّ النَّبِيُّ ﷺ عَلَيْهِ وَرَحَّبَ بِهِ. فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! بِمَ فَضَّلَ عَلَيْنَا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَهْلَ الْبَيْتِ، وَالْمَعَادِينُ وَاحِدَةً؟ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ الْمُكَرَّمُ: إِذَا أُخِيرَكَ يَا عَمُّ. أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَنِي وَخَلَقَ عَلِيًّا، وَلَا سَمَاءَ وَلَا أَرْضَ وَلَا جَنَّةَ وَلَا نَارَ وَلَا لُوحَ وَلَا قَلَمَ. وَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى بَدْءَ خَلْقِنَا فَتَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَكَانَتْ نُورًا، ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ ثَانِيَةٍ فَكَانَتْ رُوحًا، فَمَزَجَ فِيمَا بَيْنَهُمَا فَأَعْتَدَلَا، فَخَلَقَنِي وَعَلِيًّا مِنْهُمَا...»^۲

روایت به سلمان فارسی می‌رسد که گفت: در محضر رسول گرامی نشسته بودم که عباس بن عبد المطلب بر او وارد شد و سلام کرد. پیامبر جواب سلامش را داد

۱. بحار الأنوار ج ۵۷ ص ۱۹۲.

۲. بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۱۷ ح ۱۶ نقل از دیلمی.

وبه او خوش آمد گفت. عباس پرسید: ای رسول خدا! چرا علی بن ابی طالب بر ما اهل بیت برتری دارد، با اینکه سرچشمه یکی است؟ سلمان گفت: پیامبر گرامی به عباس فرمود: هم اکنون تو را خبر دهم ای عمو. خدای تعالی، من و علی را آفرید، و حال اینکه نه آسمانی بود و نه زمینی، نه بهشتی نه دوزخی نه لوحی نه قلمی. چون خدا اراده آفریدن ما را کرد، کلامی گفت که نور بود؛ بعد کلامی دیگر فرمود که روح بود؛ سپس نور و روح را با هم درآمیخت، مساوی شدند. سپس من و علی را از آن دو آفرید.

۳. در تأویل الآیات الظاهرة از کتاب الواحدة از ابو حمزه ثمالی آورده که امام باقر علیه السلام

فرمود:

«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَحَدٌ وَاحِدٌ وَتَفَرَّدَ فِي وَحْدَانِيَّتِهِ، ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَصَارَتْ نُورًا، ثُمَّ خَلَقَ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ مُحَمَّدًا عليه السلام، وَخَلَقَنِي وَذُرِّيَّتِي، ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَصَارَتْ رُوحًا، فَأَسْكَنَهَا اللَّهُ فِي ذَلِكَ النُّورِ وَأَسْكَنَهُ فِي أَبْدَانِنَا؛ فَنَحْنُ رُوحُ اللَّهِ وَكَلِمَاتُهُ وَبِنَا اخْتَجَّ عَلَى خَلْقِهِ...»^۱.

خداوند تبارک و تعالی، یگانه و واحد و یکتا بود در وحدانیت خویش، آنگاه تکلم به کلمه ای کرد که نوری شد. از آن نور، محمد و علی و عترتش را آفرید. بعد تکلم به کلمه دیگری کرد که به صورت روحی درآمد. آن روح را در آن نور قرار داد و ساکن بدنهای ما گردانید. به همین جهت ما روح الله و کلمه او هستیم، و به وسیله ما بر خلق خود احتجاج می کند.

به مدد این احادیث، برای ما معنی آنچه در زیارت صاحب الامر و الزمان علیه السلام می خوانیم،

روشن می شود:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ نَبِيِّ رَحْمَتِكَ وَكَلِمَةِ نُورِكَ»^۲.

خدایا! از تو می خواهم که بر محمد درود فرستی که پیامبر رحمت و کلمه نور توست.

۱. تأویل الآیات الظاهرة ص ۱۱۶؛ بحار الأنوار ج ۱۵ ص ۹؛ مختصر بصائر الدرجات ص ۳۳؛ مشارق برسی از کتاب الواحدة آن را نقل می کند.

۲. زیارت آل یاسین، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۸۱ ح ۱.

حجت‌های خدا، «علامات» هستند

از انسان کامل به علامت تعبیر می‌شود که حقیقت معنی اسماء است، زیرا اسم - همان گونه که به تفصیل دانستیم - از «سمه» به معنی «علامت» مشتق می‌شود. پس مراد از علامات در آیه

«وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ»^۱.

و نشانه‌ها؛ و به ستاره راه می‌یابند.

همان انسان کامل بالفعل و معرّف مطلق است. در این زمینه به این روایات توجه شود:

۱. شیخ کلینی رحمه الله و دیگر ائمه حدیث به اسنادشان از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که در تفسیر آیه شریفه فرمودند:

«الْعَلَامَاتُ هُمُ الْأَئِمَّةُ عليهم السلام»^۲.

آن نشانه‌ها همان امامان اند، سلام بر آنها باد.

۲. نیز از آن جناب آورده است:

«الْعَلَامَاتُ، الْأَئِمَّةُ عليهم السلام»^۳.

آن نشانه‌ها امامان هستند، سلام بر آنها باد.

۳. همچنین شیخ کلینی از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که می‌فرماید:

«نَحْنُ الْعَلَامَاتُ»^۴.

ما آن نشانه‌هاییم.

۴. استاد محدثان در زمان خود، فرات بن ابراهیم کوفی رحمه الله، در تفسیر خود - که نسخه‌اش نزد ما موجود است - ذیل همین آیه شریفه از امام صادق علیه السلام آورده

۱. نحل: ۱۶

۲. الکافی ج ۱ ص ۲۰۶ ح ۱؛ بحار الأنوار ج ۱۶ ص ۳۵۹ و ج ۸ ص ۲۲۵. تأویل الآیات ج ۲ ص ۶۳۳ ح ۷؛ تفسیر قمی ص ۶۵۸؛ البرهان ج ۴ ص ۲۶۳؛ الصافی ج ۲ ص ۳۶۱.

۳. الکافی ج ۱ ص ۲۰۷ ح ۲؛ بحار الأنوار ج ۱۶ ص ۹۱ و ج ۲۴ ص ۸۰.

۴. الکافی ج ۱ ص ۲۰۷ ح ۳؛ بحار الأنوار ج ۱۶ ص ۹۱ و ج ۲۴ ص ۶۷ و ۸۱؛ تأویل الآیات ج ۱ ص ۲۵۳ ح ۳.

است که فرمودند:

«النَّجْمُ رَسُولُ اللَّهِ، وَالْعَلَامَاتُ الْوَصِيُّ، بِهِ يَهْتَدُونَ»^۱.

نجم، یعنی رسول خدا، و نشانه‌ها یعنی جانشین او، که تنها به سبب او هدایت می‌پذیرند.

شیخ الطائفة طوسی در الأمالی خود به اسنادش همانند حدیث کلینی رحمه الله را روایت کرده است.^۲

یادکرد حجت‌های خدا به عنوان «آیات»

به همین روی، از آن گرامیان در قرآن و حدیث به عنوان «آیات» یاد شده است.^۳ در قرآن:

«وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ»^۴.

و آیات و بیم دادن‌های الهی هرگز سودمند نمی‌افتد.

«كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُفَّاهَا»^۵.

همه آیات ما را تکذیب کردند.

«وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمُّوا وَكُمُّوا فِي الظُّلُمَاتِ»^۶.

و آنان که تکذیب آیات ما کردند کرو گنگ در تاریکی‌ها به سر برند.

«وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ»^۷.

۱. تفسیر فرات ج ۱ ص ۲۳۳؛ شواهد التنزیل حسکانی ج ۱ ص ۴۲۵ ح ۴۵۴.

۲. الأمالی طوسی ص ۱۶۳. این مضمون در احادیث اهل سنت نیز آمده است، از جمله: ذخائر العقبی محب طبری ص ۱۷؛ استجلاب ارتقاء الغرف ج ۲ ص ۴۷۷؛ جواهر العقدين سَمهودی ص ۲۵۹؛ الصواعق المحرقة ابن حجر ص ۱۴۰؛ المرقاة ملا علی قاری ج ۵ ص ۶۱۰، که همگی از فضائل علی عليه السلام نوشته ابن حنبل نقل کرده‌اند. نیز: فرائد السمطين ج ۲ ص ۲۵۲؛ مسند الفردوس ج ۵ ص ۶۵ رقم ۷۱۶۶.

۳. بنگرید: الکافی ج ۱ ص ۲۰۷ باب أَنَّ الْآيَاتِ الَّتِي ذَكَرَهَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي كِتَابِهِ هُمُ الْأُتَمَّةُ عليه السلام.

۴. یونس: ۱۰۱.

۵. قمر: ۴۲.

۶. الأنعام: ۳۹.

۷. یونس: ۷. بنگرید: بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۲۰۶.

و آنهایی که از آیات ما غافلند.

در احادیث:

۱. از امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر نخستین آیه آمده است:

«الآيَاتُ هُمُ الْأَئِمَّةُ عليهم السلام»^۱.

آیات، همان امامان اند.

۲. از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه دوم روایت شده است که فرمودند:

«يعني الأوصياء كُلُّهُمْ»^۲.

آیات یعنی همه جانشینان.

۳. در تفسیر صافی ذیل آیه سوم از قمی رحمه الله است که می فرماید:

«الآيَاتُ أُمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَئِمَّةُ عليهم السلام»^۳.

آیات، امیرالمؤمنین و امامان اند، عليهم السلام.

۴. در تفسیر علی بن ابراهیم مُسَنِّدًا از ابو حمزه آورده که امام باقر علیه السلام در مورد آیه چهارم

فرمودند:

«نَزَلَتْ فِي الدِّينِ كَذَبُوا فِي أَوْصِيائِهِمْ صُمْ وَبُكْم...»^۴.

این آیه درباره کسانی نازل شده که [مانند افراد] کرو لال، جانشینان پیامبران را

دروغ شمرند.

۵. در همان کتاب، درباره آیه پنجم، امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید:

«الآيَاتُ أُمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَئِمَّةُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ»^۵

آیات، یعنی امیرالمؤمنین و امامان صلوات الله عليهم.

۱. الکافی ج ۱ ص ۲۰۷؛ بحار الأنوار ج ۵۱ ص ۵۱، ج ۵۳ ص ۵۳، ج ۶۷ ص ۳۳، ج ۶۹ ص ۲۵۸ و ج ۱۰۲ ص ۱۴۰.

۲. الکافی ج ۱ ص ۲۰۷؛ الصافی ج ۵ ص ۱۰۴.

۳. تفسیر القمی ج ۱ ص ۱۴۰؛ الصافی ج ۱ ص ۴۶۰؛ بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۵۳ ح ۳۰.

۴. تفسیر قمی ج ۱ ص ۱۹۹؛ بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۲۰۶؛ نور الثقلین ج ۱ ص ۷۱۶ ح ۷۵.

۵. تفسیر قمی ج ۱ ص ۳۰۹؛ بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۱۰ ح ۲؛ نور الثقلین ج ۲ ص ۲۹۴ ح ۱۸.

۶. از امیرمؤمنان (علیه السلام) است که می فرماید:

«أَنَا عَبْدٌ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ تَعَالَى. أَنَا آيَاتُ اللَّهِ وَدَلَائِلُهُ وَحُجَجُ اللَّهِ وَخَلِيفَتُهُ»^۱.

من بنده ای هستم از بندگان خدای تعالی. منم آیات و دلایل الهی، و حجت های خدا و جانشین او.

۷. نیز فرمود:

«مَا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ آيَةٌ هِيَ أَكْبَرُ مِنِّي»^۲.

خدا را - عَزَّ وَجَلَّ - نشانه ای بزرگتر از من نیست.

۸. و فرمود:

«وَاللَّهُ، مَا لِلَّهِ آيَةٌ أَعْظَمُ مِنِّي»^۳.

به خدا سوگند، خدا را نشانه ای بزرگتر از من نیست.

۹. در دعای ندبه است:

«يَا بَنَ الْآيَاتِ وَالْبَيِّنَاتِ»^۴.

ای فرزند آیات و بینات.

در کتابهای «تأویل الآيات» و «بصائر الدرجات» اخبار دیگری در همین معنا وارد شده است.

شاعر گوید:

فَمَا آيَةُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْهُمْ فَهُمْ آيَةٌ مِنْ دُونِهِمْ كُلُّ آيَةٍ

سَرَى سِرِّهِمْ فِي الْكَائِنَاتِ جَمِيعِهَا فَمِنْ سِرِّهِمْ لَمْ يَخُلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ

نشانه ای از آنان بزرگتر نیست. پس ایشان نشانه ای هستند که همه نشانه ها از آن

۱. بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۲۰۶.

۲. الکافی ج ۱ ص ۲۰۷ ح ۳؛ بحار الأنوار ج ۱۰۲ ص ۱۴۰.

۳. الکافی ج ۱ ص ۲۰۷ ح ۳؛ بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۵۴ ح ۳۱، ذیل آیه ۹۳ سوره نمل: «سِرِّكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا».

۴. إقبال الأعمال ج ۱ ص ۵۱۰؛ المزار ابن مشهدی ص ۵۸۰؛ المصباح کفعمی ص ۴۹۵.

پایینترند. راز آنان در همه کائنات جریان دارد و کائنات از راز ایشان به اندازه ذره‌ای خالی نیست.
 اخبار دیگری نیز در این زمینه داریم که مجالِی برای گفتن آنها نیست.

فائده

از مطالب پیشین روشن شد که حملِ تعبیرات ذکر شده و نظایر آنها به صورت جمع و مفرد بر روی هریک از افرادِ انسان کامل صحیح است؛ گاهی به اعتبار انفراد و وحدت و شخصیتش، اسم و کلمه و آیه و علامت و دلیل و حجت برای خداوند متعال است.

و به اعتبار جامعیتش و از حیث اینکه جامع مظاهر و اسماء و دربرگیرنده آیات و بینات است، و کتابی است که در آن تمام حجتها و دلایل خارجی گرد آمده است و هیکلی است قدسی که علامات و نشانه‌های الهی در آن ثبت شده است، به این لحاظ و اعتبار، به تنهایی خود، اسماء و کلمات و آیات و علامات و دلایل و حجج است.
 فالحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.

تحقیق نیکوی دیگری در معنای آیه «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا»

بدان - خداوند تورا به مسیر هدایت راه نماید - که اتّصاف خداوند به صفات کمالیه و قدسیه و جلالیه، مقتضی وجود آثار و تابش انوار و تحقّق مظاهر آن در خارج است، و مستدعی آن است که ذاتش، معروف به صفاتش، و مشهور و متّصف به کمالاتش باشد، تا از صفات او بهره مند و از آن منتفع گردند. بعلاوه باید آثار وجودی بر آنها مترتب گردد، زیرا هر صفتی از صفات که آثاری بر آن مترتب نشود، بیهوده خواهد بود و عقل سلیم، وجود و عدم آن را یکسان می‌بیند؛ به گونه‌ای که هراسانی اثر آن را مشاهده نکند، آن را انکار می‌کند. زیرا تبعیت اشیاء به آثار آنهاست، مانند عالم و طبیب و غنی؛ که اگر از علم و طبابت و ثروت آنها چیزی در عالم خارج مشاهده نشود و اثر و ظهوری از آثار آنها وجود نداشته باشد، صفاتی محکوم به عدم و نیستی هستند.

امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید:

«مَنْ كَتَمَ عِلْمًا فَكَأَنَّهُ جَاهِلٌ»^۱.

کسی که علمی را بپوشاند، گویی جاهل است.

و همچنین می فرمایند:

«مَنْ لَمْ يَنْفَعَكَ حَيَاتُهُ فَعَدُّهُ فِي الْمَوْتَى»^۲.

کسی که حیاتش سودت نرساند، او را در شمار مردگان شمار.

به عبارتی دیگر: زمانی صفاتِ حسنه و سیئه صدق می کند که در خارج تحقق و فعلیت یابند، نه به مجرد فرض وجود آنها، گرچه بالقوه باشد. شکی نیست که فعلیتشان به سبب ترتب آثار ظهور آنها در خارج است؛ مثلاً «جواد» بر کسی صدق می کند که در فعل، متصف به این اسم باشد و وجود اثر این فعل در خارج متحقق شده باشد، ولی اگر در خارج اثری از او تحقق پیدا نکند، نمی توان او را چنین نامید.

به بیان دیگر: هر صفتی از صفات - حسنه باشد یا سیئه - به نسبت وجود آثار خارجی و مظاهر وجودی و نشانه هایی که بر آن دلالت می کنند و اثری که از خود برجای می گذارد، شناخته می شود. در این زمینه امیرمؤمنان علیه السلام فرموده اند:

«يُسْتَدَلُّ عَلَى خَيْرِ كُلِّ امْرٍءٍ وَشَرِّهِ وَظَهَارَةِ أَصْلِهِ وَخُبْنِهِ بِمَا يَظْهَرُ مِنْ أَعْمَالِهِ»^۳.

برخیر و شر هر کسی و پاکی و ناپاکی اصلش آنچه از افعال او آشکار است دلالت می کند.

«يُسْتَدَلُّ عَلَى فَضْلِكَ بِعَمَلِكَ وَعَلَى كَرَمِكَ بِبَذْلِكَ»^۴.

علم تو بر فضلت دلیل است و بذل تو بر کرم.

«يُسْتَدَلُّ عَلَى دِينِ الرَّجُلِ بِحُسْنِ تَقْوَاهُ وَصِدْقِ وَرَعِهِ»^۵.

نیکویی تقوای انسان و صدق و رعیش دلیلی بر دین اوست.

۱. کنز الفوائد ص ۱۶۲؛ عیون الحکم ص ۴۴۶؛ بحار الأنوار ج ۲ ص ۶۷ ح ۱۲.

۲. عیون الحکم والمواظب ص ۴۲۵؛ مشکاة الأنوار ج ۱ ص ۱۰۵؛ غرر الحکم ح ۹۱۷۸.

۳. غرر الحکم ح ۱۰۹۷۲؛ عیون الحکم ص ۵۵۴.

۴. غرر الحکم ح ۱۰۹۶۹؛ عیون الحکم ص ۵۵۴.

۵. غرر الحکم ح ۱۰۹۵۹؛ عیون الحکم ص ۵۵۴.

«يُسْتَدَلُّ عَلَى الْمُحْسِنِينَ بِمَا يَجْرِي لَهُمْ عَلَى أَلْسِنِ الْأَخْيَارِ مِنْ حُسْنِ الْأَفْعَالِ وَجَمِيلِ السَّيَرَةِ»^۱.

ذکر خیر انسان که بر زبان نیکان جریان یابد و نیکویی کارها و سیره زیبای انسان، دلیل بر احسان اوست.

نیز فرموده اند:

«يُسْتَدَلُّ عَلَى اللَّيِّيمِ بِسُوءِ الْفِعْلِ وَقُبْحِ الْخُلُقِ وَذَمِّمِ الْبُخْلِ [و] يُسْتَدَلُّ عَلَى الْيَقِينِ بِقُصْرِ الْأَمَلِ وَإِخْلَاصِ الْعَمَلِ وَالزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا وَيُسْتَدَلُّ عَلَى مُرُوءَةِ الرَّجُلِ بِسِتِّ الْمَعْرُوفِ وَبَذْلِ الْإِحْسَانِ وَتَرْكِ الْإِمْتِنَانِ»^۲.

نشان لئیم، بدکرداری و زشتی اخلاق و بخل نکوهیده است. نشان یقین، کوتاهی آرزو و اخلاص عمل و دل نبستن به دنیا است. نشان مرورت انسان، گستراندن نیکی و بذل احسان و منت ننهادهن بر کار خیر است.

به این مضمون اخبار فراوانی است که ما را به این مفهوم می‌رساند.

پس بر هر کسی که متّصف به صفت نیکویی می‌شود که آثار و نشانه‌هایی داشته باشد، لازم می‌شود که به حکم عقل بدیهی - که هر کسی با اندک مایه‌ای می‌شناسد - آن صفات را اظهار کند و آثار آن را ابراز کند، و خود را به داشتن این صفات بشناساند.

متّصف نمودن خداوند متعال به جمیع صفات حسنه، و اینکه همانند گنجی برای هر زیباروی و معدنی برای هر نیکویی است - گنج علم و مهربانی، گنج فضل و نعمت، گنج قدرت و حکمت و گنج لطف و رحمت - همانا اقتضا می‌کند که آثار آن در خارج تحقق یابد و مقتضیات آن در عالم وجود ظهور کند و از خفا بیرون آید و مظاهرش تمام عالم کون را دربرگیرد و پرده از روی آن برداشته شود.

سزاوار است که خداوند، معروف در صفات و مشهور در آنها باشد؛ به این معنی که مثلاً متّصف نمودنش به علم، مقتضی آن است که خود را به داشتن آن علم بشناساند تا جاهلان از آن بهره گیرند. نیز متّصف نمودنش به بی‌نیازی هم مُستدعی آن است که خود

۱. غرر الحکم ح ۱۰۹۶۴؛ عیون الحکم ص ۵۵۳.

۲. غرر الحکم ح ۱۰۹۶۷؛ عیون الحکم ص ۵۵۵.

را به آن بشناساند تا فقرا راه خانه او را در پیش گیرند و ائصاف او به شفا هم مقتضی آن است که خود را به این صفت معرفی سازد، تا بیماران به سوی او آیند. و همچنین است صفات دیگر.

پس به حکم عقل، باید برای آن ذات مقدسی که واجد جمیع صفات قدسیه حسنه است، مخلوق و صنعی باشد تا نزد آنها شناخته شود و آثار صفاتش برای آنها جلوه کند که از برکات وجودش بهره مند شوند و از آثار صفاتش سود برند و از گنجهای اوصافش منفعتی به دست آرند و به وادی الطافش وارد شوند، از آبشخور نعمتهایش سیراب شوند و به بهشت اورسند و به بوستان رحمتش در آیند.

این است معنای قول خداوند که به حضرت داوود (علی نبینا وآله وعلیه السلام) می فرماید:

«كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أَعْرَفَ»^۱.

من گنجی پنهان بودم، دوست داشتم شناخته شوم، پس آفریدگان را آفریدم تا شناخته شوم.

شاعر گوید:

ز ربّ العزّه اندرخواست داوود	که حکمت چیست کآمد خلق، موجود
جواب آمد که تا آن گنج پنهان	که آن ماییم، بشناسند ایشان
تو از بهر شناسایی گنجی	به گلخن سرفروذ آری به رنجی

۱. این حدیث قدسی مشهور و بر سر زبانها است، ولی در منابع روایی نیافتم، بلکه برخی از دانشمندان بدون سند در کتابهایشان نقل کرده اند، مانند: ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۵ ص ۱۶۳؛ بُرسی در مشارق أنوار الیقین ص ۳۹؛ الفتوحات المکیه ج ۳ ص ۲۶۷ همراه با شرحی بر آن. از سوی دیگر برخی از دانشمندان آن را جعلی دانسته اند، مانند قاضی نورالله شوشتری در إحقاق الحق ج ۱ ص ۴۳۱؛ هندی فتنی متوفای سال ۹۸۶ در تذکرة الموضوعات ص ۱۱؛ عجلونی در کشف الخفاء ج ۲ ص ۱۳۲، که این نظر را به چند تن دیگر مانند ابن تیمیه، زرکشی، ابن حجر، سیوطی و دیگران نسبت داده است. البته برخی از مشایخ صوفیه به عدم ثبوت آن از طریق روایت اعتراف کرده اند، اما ثبوت آن را از طریق کشف دانسته اند، مانند ابن عربی در الفتوحات المکیه باب ۱۹۸. صدرالدین شیرازی گفتاری درباره آن دارد که ضمن رساله الفوائد آورده و ضمن نقل کلام ابن عربی درباره آن سخن گفته است. (مجموعه رسائل فلسفی صدر المتألهین شیرازی ص ۳۵۶).

از اینجا وجه تأویل «لِيعْبُدُونِي» به «لِيعْرِفُونِي» در آیه
 «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۱.
 جنّ و انس را نیافریدم مگر برای آنکه عبادتم کنند.
 دانسته می شود.

معرفت، هدف غائی خلقت

اکنون که ضرورت وجود خلقت و معنای معرفت را دانستیم، می فهمیم که هدف غائی
 اِتِّصافِ خداوند به هر صفتِ زیبایی، می باید که در ورای آن یک معرّف (شناساننده)
 باشد که او را به آن صفات به مخلوقاتش بشناساند، و راهنمایی باشد که آنها را به او راه
 نماید و نشانه ای باشد که آنها را به او برساند.

شناخت صفات او ممکن نمی شود مگر به وجود یک معرّف که غیر از خود وجود او
 باشد، زیرا به سبب عدم سنخیت ذاتِ باری تعالی با مخلوقات، و نداشتن اشتراک با
 آنها، ممکن نیست که خود ذاتِ وجود او، معرّفِ شئون و صفاتش به تک تک صاحبان
 عقل باشد. آحادِ انسانها نسبت به ساحتِ جلالِ الهی، قابلیت و استعداد ندارند تا با
 خدایشان بدون وساطتِ معرّف، مخاطبه کنند. بشرِ مُلکیِ شهودی که ملکوتیت خود
 را با درنده صفتی و قوای حیوانی و شیطانی از بین برده و در دریای شهوات غرق شده، و
 عقل او در برابر هوای نفس مغلوب شده است، چنین لیاقتی را ندارد.

آیا نمی بینید که معرّف بین خداوند متعال و بشر، حتی نمی تواند فرشته باشد،
 همچنانکه خداوند می فرماید:

«وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلِيسُونَ»^۲.

و چنانچه رسول را فرشته ای قرار می دادیم باز هم او را به صورت مردی در می آوردیم
 و بی شک امر را همچنان بر آنان مشتبه می ساختیم.

علتِ آن عدم سنخیت و ناهماهنگی بین فرشته و انسان است.

۱. الذاریات: ۵۶.

۲. الأنعام: ۹.

و ناگزیر باید معرف قبل از آغاز خلقت و شکل‌گیری آفریدگان، موجود باشد. عقل حکم می‌کند که معرف، نخستین مخلوق باشد و هنگامی که نخستین در عالم وجود کوییده شد، ابتدا معرف به دنیا بیاید. این جایگاه اقتضا می‌کند که ذات او، اول ذوات و پیشتر آنها باشد، چنانکه می‌بینیم که شروع خلقت آفریدگان در عالم خلق با معرف، یعنی پیامبرش آدم علیه السلام است.

پس هم‌چنان که عالم ملک و شهود به وسیله معرف آغاز شد، بایستی عالم آمو و غیب و ملکوت نیز با معرف آغاز شود؛ که اگر وجود او نمی‌بود، هیچ کائناتی در عالم گون، تکوین نمی‌یافت. و اگر او نمی‌بود، خداوند شناخته و عبادت و تقدیس و توحید نمی‌شد. و وجود خلق، قبل از معرف، کاری عبث و بیهوده می‌بود. و از اینجا آنچه در روایات فراوان ائمه معصومین علیهم السلام آمده است، دانسته می‌شود:

«لَوْلَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ»^۱.

اگر بر روی زمین فقط دو تن باقی بمانند، یکی از آنها حجت است.

و هیچگاه ممکن نیست که زمین بدون معرف باقی بماند، و حجت خداوند بدون او تمام نمی‌شود. هم‌چنان که امر خلقت، با آفرینش معرف آغاز می‌شود، به حکم عقل به وسیله او هم پایان می‌یابد. امام جعفر صادق علیه السلام به این حکمت خردپسند اشاره فرموده است:

«إِنَّ آخِرَ مَنْ يَمُوتُ الْإِمَامُ، لِئَلَّا يَحْتَجَّ أَحَدٌ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَنَّهُ تَرَكَهُ بِغَيْرِ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَيْهِ»^۲.

آخرین کسی که می‌میرد، امام است؛ برای اینکه کسی بر خدا - عز و جل - احتجاج نکند که او را بدون حجت رها کرده است.

وجود معرف، از آغاز خلقت تا انجام آن، امری ضروری است. چنان که امام جعفر صادق علیه السلام فرموده‌اند:

«الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ وَمَعَ الْخَلْقِ وَبَعْدَ الْخَلْقِ»^۳.

۱. الکافی ج ۱ ص ۶۱؛ بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۳۶ و ۵۲.

۲. الکافی ج ۱ ص ۱۸۰؛ الإمامة والتبصرة ص ۳۰؛ الغيبة نعمانی ص ۱۴۲؛ علل الشرائع ج ۱ ص ۱۹۶.

۳. الکافی ج ۱ ص ۱۷۷؛ کمال الدین ص ۲۲۱؛ الاختصاص ص ۲۳ از آبان بن تغلب از امام صادق علیه السلام.

حجت، پیش از خلقت است و با آن و پس از آن.

معرف برای خدا خلق شده است، و سایر موجودات، همگی برای معرف خلق شده‌اند. این همان معنای کلام آفریدگار متعال است به برترین آفریده‌اش صاحب نبوت مطلقه، یعنی پیامبر خاتم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که فرمود:

«خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لَكَ وَخَلَقْتُكَ لِأَجْلِي»^۱.

اشیاء را برای تو آفریدم و تو را برای خودم.

و مراد از گفتار رسول گرامی هم همین است که فرموده‌اند:

«نَحْنُ صَنَائِعُ اللَّهِ وَالْخَلْقُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا»^۲.

ما ساخته خدایمان هستیم و خلق پس از ما، ساخته مايند.

معرف ذاتی، آینه اسماء حسناى الهی است

اکنون که دانستیم غایت خلقت، معرفت و وجود معرف است، اینک باید بدانیم که: معرف الهی یا از قبیل الفاظ است و یا از قبیل ذوات. از قبیل الفاظ یعنی همان اسماء حسناى الهی لفظی که خداوند متعال خود را به آن نامیده و آن را سبب معرفى صفات و نشانه‌های خود دانسته است و اخبار بسیاری آن را نود و نه اسم می‌داند^۳. و از قبیل ذوات یعنی انبیاء و اوصیاء، به حسب اختلاف مراتبشان در معرف بودن.

روشن است که اگر معرف ذاتی (انبیاء و اوصیاء) نمی‌بود، معرف‌های لفظی هیچ فایده‌ای نداشتند، بلکه مهمل و بیهوده می‌بودند. زیرا حقیقت و مفاد این الفاظ، شناخته و فهمیده نمی‌شود، مگر به وجود معرف و معلّم و مدرّس و مترجمی که آنها را تبیین و

۱. پیش از این اشاره شد که برای این حدیث قدسی سند معتبری پیدا نشده است. ولی مضمون آن با دیگر آموزه‌های دینی سازگار است. مثلاً در قرآن، خداوند متعال خطاب به حضرت موسی علی نبینا وآله وعلیهم السلام می‌فرماید: «وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي» (طه: ۴۱). ویراستار.

۲. نهج البلاغة نامه ۲۸: بحار الأنوار ج ۳۳ ص ۵۸. بنگرید به شرح و توضیح مجلسی در بحار ج ۳۳ ص ۶۸. [نیز: همین بیان در ضمن توقیع گرامی حضرت بقیه الله ارواحنا فداه، در: الاحتجاج، ج ۲ ص ۴۶۷. ویراستار].

۳. به عنوان نمونه بنگرید: الکافی ج ۱ ص ۱۱۴ باب معانی الاسماء...؛ توحید صدوق باب ۲۹: اسماء الله تعالى... ص ۱۹۵ به بعد که شرح مبسوط صدوق بر این اسماء را آورده است. (ویراستار).

معانی‌شان را روشن کند و توضیح دهد. پس همچنان که اَسْمَاء لفظی به وسیله مواد و هیئت خود، از مفادش خبر می‌دهد، اَسْمَاء ذاتی و معرف ذاتی هم، باید معرف حقیقت خود باشند و دلالت کنند بر آنچه به سبب آن آفریده شده‌اند.

همچنین لازم است که معرف، کتاب جامعی از صفات الهی و آینه‌ای شفاف باشد برای بازتاب معانی اَسْمَاء لفظی او در خارج، و هیکلی قدسی باشد که دارای حقیقت جامع اَسْمَاء باشد، و وجودش، حقیقت اَسْمَاء لفظی و مفاد آن را نشان دهد، و به ذات خود، صفاتی را که برای خدایش ادعا می‌کند، اثبات کند، و در خارج شؤون الهی را نزد مُنْکِران و جاحدین اظهار می‌نماید. مثلاً ادعا می‌کند که خداوند متعال، مُحیی و مُمیت و شافی و عَلام الغیوب است و آگاه است بر هر آنچه که در درون بندگانش هست. پس در مقام اثبات، بایستی به اذن و مشیت خدا و امر او و با اتمام حجت و اقتضای حاجت و اقامه یبینه، قادر بر زنده کردن مردگان و میراندن زندگان و شفای بیماران و آگاهی دادن از غیب و امور نهان در سینه‌ها باشد.

این امر در مورد هر آنچه معرف نسبت به صفات پروردگارش مدعی می‌شود، جریان دارد. پس بر او لازم می‌شود که در خارج، به منکران و جاحدین آن را ارائه کند، زیرا اقتضای منصبش آن است که خداوند او را در این کار تأیید فرماید. بنگرید آیه‌ای را که خداوند در آن می‌فرماید:

«إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي»^۱.

خلاصه اینکه آیه مورد بحث: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»، با تمام اطلاقش، شامل است بر اَسْمَاء لفظی و ذاتی؛ ذوات مقدسه که راهنمای آفریدگان به سوی خداوندند، در حقیقت نشانه‌ها و نام‌های اویند. و اطلاق اَسْمَاء الْحُسْنَى بر آنها، سزاوارتر و مناسب‌تر از اطلاق آن بر اَسْمَاء لفظی است، همچنان که مفصل گفته شد.

معرفِ اوّل همان نبیّ مطلق است

باید دانست همچنان که اَسْمَاء لفظی در مراتب مختلفند، معرفِ ها و اَسْمَاء ذاتی نیز در مراتب اختلاف دارند. مثلاً بعضی از معرفِ ها مخصوصِ جمعی خاصّ و بعضی مختصّ به عصر و زمانی خاصّ هستند. گاهی معرفِ ویژه زمان و همعصرانش، و گاهی فقط مختصّ همعصرانش، و شاید فقط مختصّ قوم و عشیره خود و یا مختصّ خانواده خود باشد. در میان این معرفِ ها، یک معرفِ وجود دارد که مقید به زمان و عصر و قوم خاصی نیست، بلکه یک معرفِ برای جمیع خلائقِ عالمِ امروز و خلق، از روحانیات و جسمانیات است. این همان نبوّتِ مطلقِ غیرمقید است که از ابتدای خلقت آغاز شده و تا ابد باقی است.

این منصب نیست مگر آگاهی دارنده آن، از استعدادِ جمیع موجودات، به حَسَبِ ذوات و ماهیّات آنها، دادنِ حقِ هر دارنده حقی که آن را با استعداد و قایلیت خود بیان می کند.

صاحبِ این منصب، اَشْرَفِ مخلوقات است، از نخستین و آخرین، و گرامی ترین برگزیده خداست. اوست خلیفه اعظم، آدم حقیقی، قَلَمِ اَعْلَى، عَقْلِ اوّل، رُوحِ اَعْظَم، معرفِ اوّل و مبدأ فیض وجود. او بزرگ مردی است که به شرفِ داشتنِ این خطاب، اختصاص یافته که: «لَوْلَاكَ لَمَّا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ» که به حکمِ عقل، نخستین آفریده خداست و اگر این اولویت نبود، این خطاب صحت نمی داشت، و این والایی به اتمام نمی رسید، زیرا این فقط به اعتبارِ معرفِ بودن است و لا غیر.

نبیّ مطلق و کسی که به این منصب آراسته شده و مخاطب به خطاب «لَوْلَاكَ» است، کسی نیست جز پیامبرِ گرامی ما ﷺ، که با داشتنِ این منصبِ والا و جایگاه رفیع، بر سایر انبیاء و مرسلین شرف و برتری دارد. و اوست دارنده مقامِ محمود و جاهِ عظیم، بین نخستین و آخرین. و اوست که در آن دریای فضیلت و منزلتِ جلیله و درجه رفیعه و مرتبه والا و خطیر، غوطه خورده است.

به حکمِ عقل، داشتنِ این منصبِ اقتضا می کند که او باید نخستین مخلوق و نخستین عارف بالله و نخستین معرفِ خدای بزرگ و نخستین گیرنده میثاقِ الله باشد،

که خود حضرتش ﷺ فرموده‌اند:

«أَنَا أَوَّلُ الْأَنْبِيَاءِ خَلَقًا وَآخِرُهُمْ بَعَثًا»^۱.

منم نخستین پیامبر در خلقت، و آخرین پیامبر در بعثت.

در زیارت حضرتش ﷺ آمده است:

«أَوَّلُ الْأَنْبِيَاءِ مِيثَاقًا وَآخِرُهُمْ مَبْعَثًا»^۲.

نخستین پیامبر در مقام میثاق و آخرین پیامبر در بعثت.

که ما را به این معنا می‌رساند. پیامبر، خود در این حدیث به منصب والای خویش تصریح کرده است:

«كُنْتُ نَبِيًّا وَآدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ»^۳.

من زمانی پیامبر بودم که آدم هنوز بین آب و گل بود.

دفع توهم

مراد از این سخن آن نیست که رسول خاتم، نبی بالقوه در علم الهی باشد مانند سایر انبیاء، چنان که بعضی افراد بی بهره از علم حدیث پنداشته‌اند؛ بلکه مراد، نبی بودن بالفعل اوست، زیرا کلام حضرتش که نقل شد، چیزی جز بیان افتخار و شرف بردیگران نبود. و هیچ پیامبری از پیامبران رانرسد که این گونه سخن بگوید.

در توضیح مطلب می‌گوییم: پیامبر اکرم ﷺ، به مقتضای این منصب خود، تمامی عقول و نفوس و روحانیات را از ملائکه و غیره، خبر می‌داد و آگاه می‌کرد بر آنچه باید خبر دهد، از معرفت خداوند متعال و معرفی صفات و اسماء و افعال او. بدین روی، تمام ارواح، حتی روح آدم عليه السلام، از علوم و معارف او بهره‌مند می‌شدند و او مرجع تمام ارواح نبیین و مرسلین عليهم السلام در عالم ارواح و اجساد بود.

۱. عوالي اللثالی ج ۴ ص ۱۲۲ ح ۲۰۲؛ تفسیر آلوسی ج ۱۴ ص ۴۱.

۲. بحار الأنوار ج ۹۷ ص ۱۷۵ ح ۴۴ و ص ۱۸۵؛ إقبال الأعمال ج ۳ ص ۱۲۶؛ المزار ابن مشهدی ص ۶۶؛ المزار شهید اول ص ۱۴.

۳. بحار الأنوار ج ۱۶ ص ۴۰۲، ج ۱۸ ص ۲۷۸. نویسنده در الغدیر ج ۷ ص ۳۸ این حدیث را متواتر و صحیح دانسته و شعر حافظ رجب بُرسی را در این مضمون آورده است.

زیرا - چنان که دانستیم - معرّفِ اول، همان صاحبِ نبوتِ مطلقه است که از حیث خلقت و روح، قبل از همگان است، و از جهتِ صورت و برانگیختن به نبوت و رسالت، بعد از همگان است.

این وجهی است بر اَشْرَفِيَّتِ و اَفْضَلِيَّتِ او بر همگان. به همین سبب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«أَنَا سَيِّدُ مَنْ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ، وَأَنَا خَيْرُ مَنْ جَبْرَيْلَ وَمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ وَحَمَلَةَ الْعَرْشِ وَجَمِيعَ مَلَائِكَةِ اللَّهِ الْمُقَرَّبِينَ وَأَنْبِيَاءِ اللَّهِ الْمُرْسَلِينَ...»^۱

منم سرورِ آفریدگانِ خدای عزّوجلّ، و من بهترم از جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملائکه حامل عرش، و تمام ملائکه مقرب خدا و پیامبران مرسَل ...

تا آخر حدیث که شیخ ثقه صدوق رحمه الله در کمال الدین، مُسنداً آورده است.

از این مطالب نتیجه می گیریم که وقتی نبی مطلق، معرّفِ کُل ست و رهبرِ کُل و دلیلِ کُل و مربیِ کُل و معلّمِ کُل و حاکمِ کُل و امر و ناهيِ کُل، پس می باید با این منصب، قبل از همگان محشور شود و روز جمع با او آغاز شود، چنان که لازمه منصب او این است که آغاز خلقت و پایان آن با او باشد. آن گرامی خود به این مطلب اشاره فرموده اند:

«أَخْبَرَنِي جَبْرَيْلُ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، أَنَّهُ قَالَ: أَوَّلُ مَنْ تَنْشَقُّ عَنْهُ الْأَرْضُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنَا»^۲.

جبرئیل از خدایم به من خبر داد: نخستین کسی که روز قیامت زمین برای او می شکافد، منم.

و چون خود، معرّفِ کُل و رهبرِ کُل و ممدوحِ کُل است، پس باید همه، زیر پرچم او گردد آیند، همان گونه که فرموده است:

«أَدُمُ وَمَنْ دُونَهُ تَحْتَ لَوَائِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۳.

۱. کمال الدین ص ۲۶۱ ح ۷؛ بحار الأنوار ج ۱۶ ص ۳۶۴ ح ۶۶؛ عوالي اللئالی ج ۴ ص ۱۲۱ ح ۲۰۰.

۲. تفسیر فرات کوفی ص ۴۴۴ ح ۵۸۷؛ بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۲۲۵ ح ۱۳. همین مضمون در الخصال صدوق ص ۳۱۴ ضمن حدیث «خمس خصال» آمده است.

۳. عوالي اللئالی ج ۴ ص ۱۲۱؛ بحار الأنوار ج ۱۶ ص ۴۰۲ نقل از المناقب؛ همین مضمون در الأمالی صدوق

آدم و دیگر مخلوقات الهی، روز قیامت زیرلوی من هستند.

و در علل الشرائع از پیامبر ﷺ مسنداً آمده است که فرموده‌اند:

«يَا عَلِيُّ كَأَنِّي بِكَ وَقَدْ دَخَلْتَ الْجَنَّةَ، وَبِيَدِكَ لَوَائِي وَهُوَ لَوَاءُ الْحَمْدِ وَتَحْتَهُ آدَمُ فَمَنْ دُونَهُ»^۱.

ای علی! گویا می بینمت، که وارد بهشت شده‌ای در حالی که پرچم من - لواء الحمد - را به دست داری و آدم و همه مردم زیر این پرچمند.

دو نوری که در حقیقت نور واحدند و اصل آن «نبوت» و فرعش «امامت» است

از مطالبی که در باب معنای نبوت مطلقه تحقیق و بیان شد، حقیقت همتای آن که ولایت باشد، شناخته می‌شود. نور ولایت از نور نبوت قابل انفکاک نیست، بدین سان ولی هم از نبی که مانند نور نفس است نسبت به نور عقل، [قابل انفکاک نیست]، زیرا تصرف آنها در عالم مانند تصرفشان در نفوس است، همانگونه که نفس و عقل دو خلیفه الله در عالم خلق هستند، نبی و ولی هم دو خلیفه الله در نفوس و ارواحند که هر دو در حقیقت نور واحدند و اصل آن نبوت است و فرعش امامت. و دومی به منزله نوری است منشعب شده از اولی؛ مانند نوری که از چراغی ساطع شده و روشنایی که از آن منبع تابیده است.

حدیثی که شیخ اجل ثقه صدوق رحمه الله به اسنادش از محمد بن حرب هلالی، امیر مدینه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده، ما را به حقیقت امر راهنمایی می‌کند. این حدیث طولانی است، ولی ما به اندازه نیاز از آن ذکر می‌کنیم. امام صادق علیه السلام فرموده است:

«أَمَّا عَلِمْتُ أَنَّ الْمُضْبَاحَ هُوَ الَّذِي يُهْتَدَى بِهِ فِي الظُّلْمَةِ وَأَنْبَعَاتُ فَرْعِهِ مِنْ أَصْلِهِ، وَقَدْ قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَا مِنْ أَحْمَدَ كَالضُّوءِ مِنَ الضُّوءِ. أَمَّا عَلِمْتُ أَنَّ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَآلَهُمَا كَأَنَّا نُورًا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ بِالْفَنِيِّ

مجلس ۵۲؛ در منابع اهل سنت: المستدرک حاکم نیشابوری ج ۱ ص ۳۰؛ مجمع الزوائد هینمی ج ۱۰

ص ۳۷۶؛ الجامع الصغير سیوطی ج ۲ ص ۷۱۷؛ کنز العمال ج ۱۱ ص ۴۱۱.

۱. علل الشرائع ص ۱۷۲؛ بحار الأنوار ج ۸ ص ۶.

عَامٍ، وَأَنَّ الْمَلَائِكَةَ لَمَّا رَأَتْ ذَلِكَ التُّورَ رَأَتْ لَهُ أَضْلاً قَدْ تَشَعَّبَ مِنْهُ شُعَاعٌ لَامِعٌ. فَقَالُوا: إِلَهَنَا وَسَيِّدُنَا! مَا هَذَا التُّورُ؟ فَأَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَيْهِمْ: هَذَا نُورٌ مِنْ نُورِي أَضْلُهُ نُبُوءَةٌ وَفَرْعُهُ إِمَامَةٌ. أَمَّا النُّبُوءَةُ فَلِمُحَمَّدٍ عَبْدِي وَرَسُولِي، وَأَمَّا الْإِمَامَةُ فَلِعَلِيِّ حُجَّتِي وَوَلِيِّي، وَلَوْلَاهُمَا مَا خَلَقْتُ خَلْقِي»^۱.

مگر ندانسته‌ای، چراغ چیزی است که در تاریکی به وسیله آن راهنمایی کردند، و سرچشمه گرفتن فرع آن از اصلش؟ و علی علیه السلام فرمود: نسبت من به احمد، همانند نوری است از نور. مگر ندانسته‌ای محمد و علی در پیشگاه خداوند جلّ جلاله، دو هزار سال پیش از اینکه مخلوقات آفریده شوند، هر دو، يك نور بودند؟ فرشتگان وقتی آن نور را مشاهده کردند، سرچشمه‌ای برایش دیدند که شعاع درخشانی از آن منتشر شده، پس عرض کردند: ای معبود ما و بزرگ ما، این نور چیست؟ خداوند به ایشان وحی فرستاد: این فروغی است از نور من که اصل آن نبوت است و فرع آن امامت. نبوت برای بنده و فرستاده‌ام محمد است، و امامت برای حجت و ولی من علی است، و اگر به خاطر آن دو نبود، آفریدگانم را پدید نمی‌آوردم.

نور نبوت و ولایت، از آغاز تا انجام، متحد و مجتمع هستند، لذا پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «خَلَقَ اللَّهُ رُوحِي وَرُوحَ عَلِيٍّ مِنْ شَيْءٍ وَاحِدٍ، وَنُورِي وَنُورُهُ وَاحِدٌ، وَإِنَّهُ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَنَفْسُهُ نَفْسِي».

خداوند، روح من و روح علی را از یک چیز آفرید، نور من و نور او یکی است، او از من است و من از اویم، و جان او جان من است.

همچنین می‌فرمایند:

«خُلِقَ النَّاسُ مِنْ شَجَرِ شَتَّى، وَخُلِقْتُ أَنَا وَابْنُ أَبِي طَالِبٍ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ»^۲.

۱. علل الشرائع ج ۱ ص ۱۷۲ ح ۱؛ معانی الأخبار ص ۳۴۶ و ۳۵۰؛ بحار الأنوار ج ۱۵ ص ۱۱ و ج ۴۳ ص ۱۲ نقل از علل الشرائع و معانی الأخبار. بخش اول از کلام را امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه ۴۵ نهج البلاغة (خطاب به عثمان بن حنیف) اشاره می‌کند: «أنا من رسول الله كالضوء من الضوء والذراع من العضد».

۲. مناقب امیرالمؤمنین نوشته محمد بن سلیمان کوفی ج ۱ ص ۴۶۰؛ الخصال ص ۲۱؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۷۸؛ در منابع اهل سنت: کنز العمال ج ۱۱ ص ۶۰۸؛ فضائل امیرالمؤمنین نوشته ابن

مردم همگی از درختان مختلف آفریده شده‌اند، ولی من و فرزند ابی طالب از یک درخت آفریده شدیم.

پس هرنبی، ولّیش در مرتبه و طبقه او است. و ولیّ مطلق در همان طبقه نبیّ مطلق در منصبش است، که در رتبه پس از او جای دارد. حدیثی که شیخ اجلّ فرات بن ابراهیم کوفی در تفسیرش و به اسنادش از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده، اشاره به همین مطلب دارد. امام علیه السلام فرموده است:

«قَالَ اللَّهُ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ عَلِيًّا فِي طَبَقَتِكَ، فَجَعَلْتُهُ أَفْضَلَ الْوَصِيِّينَ وَخَيْرَ مُعْتَمِدٍ لِلْمُؤْمِنِينَ...»^۱ تا آخر حدیث.

خداوند تبارک و تعالی، فرمود: ای محمد! علی در طبقه تو است، پس او را برترین وصی و بهترین مُعْتَمَد برای مؤمنان قرار دادم.

پس ولیّ مطلق که خداوند متعال او را به این منصب والا گماشته است، یعنی امیر مؤمنان علیه السلام، همان کسی است که به مُقْتَضای منصبی که دارد، تمام نفوس و ارواح از اولیاء و اوصیاء در عالمِ امر و خلق و در نشأه غیب و شهود، ظاهراً و باطناً به او باز می‌گردند. اوست کسی که در خفا، همراه جمیع انبیاء بود و علناً و آشکارا همراه نبیّ مطلق. همان طور که نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

«يَا عَلِيُّ كُنْتَ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ سِرّاً وَمَعِيَ جَهْرًا»^۲.

ای علی! تو پنهانی با پیامبران بودی و آشکارا با من.

اوست که در اول و آخر بودن با نبیّ مطلق متحد است. و اوست که قبل از کُل و همراه کُل و ولیّ کُل و هادی کُل و امیر کُل و امام کُل است. به همین سبب در مقام افتخار و شرف می‌فرمود:

حنبل ص ۱۷۱ ح ۲۴۱؛ تاریخ دمشق ج ۴۲ ص ۶۴؛ المستدرک حاکم نیشابوری ج ۲ ص ۲۴۲.

۱. تفسیر فرات کوفی ص ۱۹۳.

۲. علامه میرحامد حسین در کتاب عبقات الأنوار آن را از کتاب معارج العلی فی مناقب المرتضی نوشته محمد صدر عالم (مخطوط) نقل کرده است. بنگرید: نفحات الأزهار فی تلخیص عبقات الأنوار ج ۵ ص ۱۱۱ و ۳۰۵. بنگرید به توضیحات صاحب عبقات که پس از نقل حدیث آورده است.

«كُنْتُ وَلِيًّا وَأَدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالظَّيْنِ»^۱.

من زمانی ولی بودم که آدم بین آب و گِل بود.

ظاهراً مراد حضرتش، اشاعه منصب مطلق و ولایت عامه اوست و اعلام این حقیقت که او ولی بالفعل است، از نخستین روزی که روحش عجین و نورش خلق شد، همچنان که در تحقیق گفتار نبی مطلق صلوات الله علیه وآله بیان شد که فرموده است:

«كُنْتُ نَبِيًّا وَأَدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالظَّيْنِ».

زمانی پیامبر بودم که آدم بین آب و گِل بود.

در تفسیر شیخ کوفی، فرات بن ابراهیم، به اسنادش از علی علیه السلام، تصریح کرده است که امام می فرماید:

«أَنَا أُودِي مِنَ النَّبِيِّينَ إِلَى الْوَصِيِّينَ وَمِنَ الْوَصِيِّينَ إِلَى النَّبِيِّينَ، وَمَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا وَأَنَا أَقْضِي دَيْنَهُ وَأُنْجِزُ عِدَاتِهِ، وَلَقَدْ اصْطَفَانِي رَبِّي بِالْعِلْمِ وَالظَّفَرِ، وَلَقَدْ وَفَدْتُ إِلَى رَبِّي اثْنَتَيْ عَشْرَةَ وَفَادَةً، فَعَرَفَنِي نَفْسُهُ وَأَعْطَانِي مَفَاتِيحَ الْغَيْبِ»^۲.

من امانت را از پیامبران به جانشینان و از جانشینان به پیامبران می رسانم. خداوند هیچ پیامبری بر نینگیخت مگر آنکه من دین او را می گزارم و وعده هایش را عملی می کنم. خداوند گارم مرا به علم و ظفر برگزید. من دوازده بار مهمان خدایم بودم که خود را به من شناساند و کلیدهای غیب را به من بخشید.

احادیثی در بیان برخی شؤون منصب ولایت و مقام والای آن

اگر در آنچه ذکر شد، هنوز شکی باقی مانده باشد، پس باید با دقت نظر و عین بصیرت در اخبار ائمه علیهم السلام درنگ کرد؛ تا مگر با نور کلمات آن بزرگواران، به برخی از شؤون این منصب والای مقید به اطلاق، هدایت گردیم. اینک برای پرهیز از طولانی شدن، سخن را کوتاه کرده و به ذکر هشت حدیث می پردازیم که همانها برای ما کافی است.

۱. عوالي اللئالی ج ۴ ص ۱۲۴ ح ۲۰۸؛ جامع الأسرار آملی ص ۳۸۲، ۴۰۱ و ۴۶۰، همراه با توضیحات سید حیدر آملی بر حدیث.

۲. تفسیر فرات کوفی ص ۶۷ ح ۳۷؛ بحار الأنوار ج ۳۹ ص ۳۵۰ ح ۲۳.

حدیث اول

بسیاری از بزرگان حدیث، به آسانیدِ مُعَنَّع، آن را روایت کرده‌اند. ما لفظ رئیس محدثان در عصر خویش، یعنی فرات بن ابراهیم کوفی رحمه الله را، که در تفسیر خود آورده - و نسخه‌اش نزد ما موجود است - می‌آوریم. و حدیث طولانی را از ابوذر غفاری رضی الله عنه، ذکر می‌کنیم که می‌فرماید:

«كُنْتُ جَالِساً عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ فِي مَنْزِلٍ أَمَّ سَلَمَةَ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُحَدِّثُنِي وَأَنَا أَسْمَعُ، إِذْ دَخَلَ عَلَيَّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَأَشْرَقَ وَجْهُهُ ثَوْرًا فَرَحًا بِأَخِيهِ وَابْنِ عَمِّهِ، ثُمَّ صَمَّهٖ إِلَيْهِ وَقَبَّلَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ، ثُمَّ التَفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ: يَا أَبَا ذَرٍّ أَتَعْرِفُ هَذَا الدَّاحِلَ عَلَيْنَا حَقَّ مَعْرِفَتِهِ؟ قَالَ أَبُو ذَرٍّ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! هَذَا أَخُوكَ وَابْنُ عَمِّكَ وَزَوْجُ فَاطِمَةَ الْبُتُولِ وَأَبُو الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سَيِّدَيِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا أَبَا ذَرٍّ، هَذَا الْإِمَامُ الْأَزْهَرُ وَمُخِ اللَّهُ الْأَطْوَلُ وَبَابُ اللَّهِ الْأَكْبَرُ؛ فَمَنْ أَرَادَ اللَّهُ فَلْيَدْخُلِ الْبَابَ. يَا أَبَا ذَرٍّ! هَذَا الْقَائِمُ بِقِسْطِ اللَّهِ وَالذَّابُّ عَنْ حَرِيمِ اللَّهِ وَالنَّاصِرُ لِلدِّينِ اللَّهِ وَحُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ. إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى، لَمْ يَزَلْ يَحْتَجُّ بِهِ عَلَى خَلْقِهِ فِي الْأُمَمِ كُلِّ أُمَّةٍ يَبْعَثُ فِيهَا نَبِيًّا. يَا أَبَا ذَرٍّ! إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ، جَعَلَ عَلَى كُلِّ رُكْنٍ مِنْ أَرْكَانِ عَرْشِهِ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ، لَيْسَ لَهُمْ تَسْبِيحٌ وَلَا عِبَادَةٌ إِلَّا الدُّعَاءُ لِعَلِيِّ وَشِعْبَتِهِ وَالدُّعَاءُ عَلَى أَعْدَائِهِ. يَا أَبَا ذَرٍّ! لَوْلَا عَلِيُّ مَا بَانَ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ وَلَا مُؤْمِنٌ مِنْ كَافِرٍ وَلَا عَبْدٌ لِلَّهِ، لِأَنَّهُ ضَرَبَ رُءُوسَ الْمُشْرِكِينَ حَتَّى أَسْلَمُوا وَعَبَدَ اللَّهُ. وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ ثَوَابٌ وَلَا عِقَابٌ وَلَا يَسْتُرُهُ مِنَ اللَّهِ سِتْرٌ وَلَا يَحْجُبُهُ مِنَ اللَّهِ حِجَابٌ. وَهُوَ الْحِجَابُ وَالسِّتْرُ.

ثُمَّ قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ^۱.

يَا أَبَا ذَرٍّ! إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى تَفَرَّدَ بِمُلْكِهِ وَوَحْدَانِيَّتِهِ، فَعَرَفَ عِبَادَهُ الْمُخْلِصِينَ لِنَفْسِهِ وَأَبَاحَ لَهُمُ الْجَنَّةَ. فَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَهْدِيَهُ عَرَفَهُ وَلَايَتَهُ، وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَطْمَسَ عَلَى

قَلْبِهِ أَمْسَكَ عَنْهُ مَعْرِفَتَهُ. يَا أَبَا ذَرٍّ! هَذَا زَايَةُ الْهُدَى وَكَلِمَةُ التَّقْوَى وَالْعَزُورَةُ الْوُثْقَى وَإِمَامٌ أَوْلِيَانِي وَنُورٌ مَنْ أَطَاعَنِي، وَهُوَ الْكَلِمَةُ الَّتِي أَلَزَمَهَا اللَّهُ الْمُتَّقِينَ. فَمَنْ أَحَبَّهُ كَانَ مُؤْمِنًا وَمَنْ أَبْغَضَهُ كَانَ كَافِرًا، وَمَنْ تَرَكَ وَلَايَتَهُ كَانَ ضَالًّا مُضِلًّا، وَمَنْ جَحَدَ وَلَايَتَهُ كَانَ مُشْرِكًا. يَا أَبَا ذَرٍّ! يُؤْتَى بِجَاحِدٍ وَلَايَةً عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَصَمٌ وَأَعْمَى وَأَبْكَم، يَتَكَبَّكِبُ فِي ظُلُمَاتٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُنَادِي مُنَادِيًا يَا حَسْرَتَا عَلَى مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ! وَفِي عُنُقِهِ طَوْقٌ مِنَ النَّارِ، لِذَلِكَ الطَّوْقِ ثَلَاثُمِائَةِ شُعْبَةٍ، عَلَى كُلِّ شُعْبَةٍ مِنْهَا شَيْطَانٌ يَتْفُلُ فِي وَجْهِهِ وَيَكْلُخُ مِنْ جَوْفِ قَبْرِهِ إِلَى النَّارِ.

قَالَ أَبُو ذَرٍّ: فَقُلْتُ: فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَلَأْتَ قَلْبِي فَرَحًا وَسُرورًا فَرِدْنِي. فَقَالَ: نَعَمْ، إِنَّهُ لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، أَذَنَ مَلَكٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَأَقَامَ الصَّلَاةَ. فَأَخَذَ بِيَدِي جِبْرِئِيلُ، فَقَدَّمَ مِنِّي وَقَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ، صَلِّ بِالْمَلَائِكَةِ، فَقَدْ طَالَ شَوْفُهُمْ إِلَيْكَ، فَصَلَّيْتُ بِسَبْعِينَ صَفًّا مِنَ الْمَلَائِكَةِ الصَّفِّ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، لَا يَعْلَمُ عَدَدَهُمْ إِلَّا الَّذِي خَلَقَهُمْ. فَلَمَّا فَضِيتُ الصَّلَاةَ أَقْبَلَ إِلَيَّ شِرْذِمَةٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، يُسَلِّمُونَ عَلَيَّ وَيَقُولُونَ: لَنَا إِلَيْكَ حَاجَةٌ. فَظَنَنْتُ أَنَّهُمْ يَسْأَلُونِي الشَّفَاعَةَ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَضَّلَنِي بِالْحَوْضِ وَالشَّفَاعَةِ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبيَاءِ. فَقُلْتُ: مَا حَاجَتُكُمْ مَلَائِكَةُ رَبِّي؟ قَالُوا: إِذَا رَجَعْتَ إِلَى الْأَرْضِ، فَأَقْرَأْ عَلَيْنَا مِنَ السَّلَامِ وَأَعْلِمُهُ بِأَنَّا قَدْ طَالَ شَوْفُنَا إِلَيْهِ. فَقُلْتُ: مَلَائِكَةُ رَبِّي تَعْرِفُونَنَا حَقَّ مَعْرِفَتِنَا؟ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَلِمَ لَا نَعْرِفُكُمْ، وَأَنْتُمْ أَوَّلَ خَلْقٍ خَلَقَهُ اللَّهُ، خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَشْبَاحَ نُورٍ فِي نُورٍ مِنْ نُورِ اللَّهِ، وَجَعَلَ لَكُمْ مَقَاعِدَ فِي مَلَكُوتِهِ بِتَسْبِيحٍ وَتَقْدِيسٍ وَتَكْبِيرٍ لَهُ. ثُمَّ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ مِمَّا أَرَادَ مِنْ أَنْوَارِ شَيْءٍ، وَكُنَّا نَمُرُّ بِكُمْ وَأَنْتُمْ تُسَبِّحُونَ اللَّهَ وَتُقَدِّسُونَ وَتُكَبِّرُونَ وَتُحَمِّدُونَ وَتُهَلِّلُونَ، فَتُسَبِّحُ وَتُقَدِّسُ وَنُحَمِّدُ وَنُهَلِّلُ وَنُكَبِّرُ بِتَسْبِيحِكُمْ وَتَقْدِيسِكُمْ وَتَحْمِيدِكُمْ وَتَهْلِيلِكُمْ وَتَكْبِيرِكُمْ. فَمَا نَزَلَ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَالَيْكُمْ، وَمَا صَعِدَ إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَمِنْ عِنْدِكُمْ، فَلِمَ لَا نَعْرِفُكُمْ؟

ثُمَّ عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الثَّانِيَةِ، فَقَالَتْ لِي الْمَلَائِكَةُ مِثْلَ مَقَالَةِ أَصْحَابِهِمْ. فَقُلْتُ: مَلَائِكَةُ رَبِّي! هَلْ تَعْرِفُونَنَا حَقَّ مَعْرِفَتِنَا؟ قَالُوا: وَلِمَ لَا نَعْرِفُكُمْ وَأَنْتُمْ صَفْوَةُ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ وَخَزَائِنَ عِلْمِهِ وَالْعَزُورَةُ الْوُثْقَى وَالْحُجَّةُ الْعُظْمَى وَأَنْتُمْ الْجَنْبُ وَالْجَانِبُ وَأَنْتُمْ الْكَرَاسِيُّ وَأُصُولُ الْعِلْمِ، فَأَقْرَأْ عَلَيْنَا مِنَ السَّلَامِ.

ثُمَّ عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الثَّالِثَةِ، فَقَالَتْ لِي الْمَلَائِكَةُ مِثْلَ مَقَالَةِ أَصْحَابِهِمْ. فَقُلْتُ: مَلَائِكَةُ رَبِّي هَلْ تَعْرِفُونَنَا حَقَّ مَعْرِفَتِنَا؟ قَالُوا: وَلَمْ لَا نَعْرِفُكُمْ وَأَنْتُمْ بَابُ الْمَقَامِ وَحُجَّةُ الْخِصَامِ وَعَلَيَّ ذَابَّةُ الْأَرْضِ وَفَاصِلُ الْقَضَاءِ وَصَاحِبُ الْعَصَا وَقَسِيمُ النَّارِ غَدَاً وَسَفِينَةُ النَّجَاةِ، مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا فِي النَّارِ تَرَدَّى. ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْتُمْ الدَّعَائِمُ مِنْ نُجُومِ الْأَفْطَارِ، فَلِمَ لَا نَعْرِفُكُمْ؟ فَأَقْرَأَ عَلَيَّ مِنْ السَّلَامِ.

ثُمَّ عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ، فَقَالَتْ لِي الْمَلَائِكَةُ مِثْلَ مَقَالَةِ أَصْحَابِهِمْ. فَقُلْتُ: مَلَائِكَةُ رَبِّي تَعْرِفُونَنَا حَقَّ مَعْرِفَتِنَا؟ قَالُوا: وَلَمْ لَا نَعْرِفُكُمْ وَأَنْتُمْ شَجَرَةُ النَّبُوَّةِ وَبَيْتُ الرَّحْمَةِ وَمَعْدِنُ الرِّسَالَةِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ، وَعَلَيْكُمْ يَنْزِلُ جَبْرَائِيلُ بِالْوَحْيِ مِنَ السَّمَاءِ. فَأَقْرَأَ عَلَيَّ مِنْ السَّلَامِ.

ثُمَّ عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الْخَامِسَةِ، فَقَالَتْ لِي الْمَلَائِكَةُ مِثْلَ مَقَالَةِ أَصْحَابِهِمْ. فَقُلْتُ: مَلَائِكَةُ رَبِّي تَعْرِفُونَنَا حَقَّ مَعْرِفَتِنَا؟ قَالُوا: وَلَمْ لَا نَعْرِفُكُمْ وَنَحْنُ نَمُرُّ عَلَيْكُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعِشِيِّ بِالْعَرْشِ، وَعَلَيْهِ مَكْتُوبٌ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ أَيْدَتْهُ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»، فَعَلِمْنَا عِنْدَ ذَلِكَ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ مِنَ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. فَأَقْرَأَ عَلَيَّ مِنْ السَّلَامِ.

ثُمَّ عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ السَّادِسَةِ. فَقَالَتْ لِي الْمَلَائِكَةُ مِثْلَ مَقَالَةِ أَصْحَابِهِمْ. فَقُلْتُ: مَلَائِكَةُ رَبِّي هَلْ تَعْرِفُونَنَا حَقَّ مَعْرِفَتِنَا؟ قَالُوا: وَلَمْ لَا نَعْرِفُكُمْ وَقَدْ خَلَقَ اللَّهُ جَنَّةَ الْفُؤَادِ وَعَلَى بَابِهَا شَجَرَةٌ وَلَيْسَ فِيهَا وَرَقَةٌ إِلَّا وَعَلَيْهَا حَرْفٌ مَكْتُوبٌ بِالنُّونِ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَعَلَيَّْ بْنُ أَبِي طَالِبٍ غُرُورَةُ اللَّهِ التَّوَقُّى وَحَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ وَعَيْنُهُ عَلَى الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ»، فَأَقْرَأَ عَلَيَّ مِنْ السَّلَامِ.

ثُمَّ عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ. فَسَمِعْتُ الْمَلَائِكَةَ يَقُولُونَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَّقَنَا وَعَدَهُ. فَقُلْتُ: بِمَاذَا وَعَدَكُمْ؟ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَمَّا خَلَقَكُمْ أَشْبَاحُ نُورٍ فِي نُورٍ مِنْ نُورِ اللَّهِ، عُرِضَتْ عَلَيْنَا وَلَا يُثَبِّتُكُمْ فَقَبِلْنَاَهَا، وَشَكَّوْنَا مَحَبَّتَكُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. فَأَمَّا أَنْتَ فَوَعَدْنَا بِأَنْ يُرَيْنَاكَ مَعَنَا فِي السَّمَاءِ وَقَدْ فَعَلَ. وَأَمَّا عَلِيٌّ فَشَكَّوْنَا مَحَبَّتَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَخَلَقَ لَنَا فِي صُورَتِهِ مَلَكًا وَأَقْعَدَهُ عَنْ يَمِينِ عَرْشِهِ عَلَى سَرِيرٍ مِنْ ذَهَبٍ مُرَصَّعٍ بِالذَّرِّ وَالْجَوْهَرِ، عَلَيْهِ قُبَّةٌ مِنْ لُؤْلُؤٍ بَيَضَاءٍ يُرَى بَاطِنُهَا مِنْ ظَاهِرِهَا وَظَاهِرُهَا مِنْ بَاطِنِهَا بِلَا دَعَامَةٍ مِنْ تَحْتِهَا وَلَا عِلَاقَةٍ مِنْ فَوْقِهَا. قَالَ لَهَا

صَاحِبُ الْعَرْشِ: قُومِي بِقُدْرَتِي، فَقَامَتْ. فَكَلَّمَا اسْتَقْتَنَا إِلَى رُؤْيَةِ عَلِيٍّ، نَظَرْنَا إِلَى ذَلِكَ الْمَلِكِ فِي السَّمَاءِ. فَأَقْرَأَ عَلِيًّا مِنَّا السَّلَامَ^۱.

روزی در منزل ام سلمه، نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشستیم بودم، ایشان می فرمودند و من می شنیدم که علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شد. پس صورت ایشان از شادی دیدن برادر و عموزاده اش نورانی شد. پس او را در آغوش گرفت و بوسه ای بر میان دو چشمش زد. سپس به من رو کرد و فرمود: ای اباذر، آیا این شخص را که بر ما وارد شد را آن گونه که باید، می شناسی؟ ابوذر گفت: پس گفتم ای رسول خدا، او برادر تو و پسر عمویت و همسر فاطمه بتول و پدر حسن و حسین سرروان اهل بهشت است.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای اباذر، او امام نورانی، و نیزه بلند خداوند، و در بزرگ خداوند است. پس هر که خدا را خواهد، از این در وارد شود. ای اباذر، او برپادارنده عدل خداوند است و مدافع حریم خداوند و یاری کننده دین اوست و حجت خداوند است بر خلق او. همانا خداوند پیوسته با او بر خلق خویش در هرامتی که برای آن پیامبری فرستاده است، احتجاج می کند. ای اباذر، همانا خداوند عز و جل، بر هر رکنی از ارکان عرش خویش هفتاد هزار فرشته گمارده که هیچ تسبیح و عبادتی ندارند مگر برای علی و شیعه او و نفرین بردشمنان او.

ای اباذر، اگر علی نبود، حق از باطل و مؤمن از کافر شناخته نمی شد و خداوند عبادت نمی شد. زیرا او سرهای مشرکان را زد تا اسلام آوردند و خداوند عبادت شد. و اگر این نبود، هیچ ثواب و عقابی نبود و هیچ چیز او را از خداوند نمی پوشاند و حجاب نمی شد. و او حجاب است و پوشش.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت فرمود: شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ^۲ (از دین آنچه را به نوح سفارش کرده بود، برای شما تشریع کرد و آنچه را به

۱. بحار الأنوار ج ۴ ص ۵۵ از تأویل الآيات، ج ۸۸ ص ۱۷۴ بخشی از آن نقل از تفسیر فرات کوفی.

۲. الشوری: ۱۳.

تو وحی کردیم؛ و آنچه ابراهیم و موسی و عیسی را به آن توصیه نمودیم این است که دین را برپا دارید و در آن فرقه فرقه و گروه گروه نشوید. بر مشرکان دینی که آنان را به آن می خوانی گران است. خدا هر کس را بخواهد به سوی این دین جلب می کند، و هر کس را که به سوی او بازگردد هدایت می کند).

ای اباذر، خداوند تبارک و تعالی، در ملک و وحدانیت یکتاست، پس بندگان مخلص خود را بر خود شناساند، و بهشت را برایشان ارزانی داشت. پس هر که خواست هدایت کند، ولایتش را به او شناساند. و هر که خواست قلبش را نابود کند، معرفت او (ولایت) را از او بازداشت. ای اباذر، او پرچم هدایت است و کلمه تقوی و ریسمان محکم و امام اولیاء من، و نور هر که مرا اطاعت نمود. و او کلمه ایست که خداوند بدان متقیان را ملزم نمود. پس هر که او را دوست بدارد مؤمن است و هر که او را دشمن بدارد کافر است. و هر که ولایتش را ترک کند از گمراهان و گمراه کنندگان است. و هر که ولایتش را انکار کند مشرک است.

ای اباذر، منکر ولایت علی را در روز قیامت گنگ و کور و لال می آورند. در تاریکی های روز قیامت سرنگون شود در حالی که ندا می دهد: افسوس بر آنچه در امر خداوند کوتاهی کردم. و در گردنش طوقی از آتش است که آن طوق سیصد شعبه دارد که بر هر شعبه آن شیطانی است که بر چهره او آب دهان می اندازد، با ترشروی از میان قبر خود به سوی آتش می رود.

ابوذر گفت: گفتم: پدر و مادرم به فدایت باد ای رسول خدا، قلب مرا از شادی و سرور پر کردی، پس بیشتر بگو.

پس گفت: آری، همانا هنگامی که مرا به آسمان دنیا عروج دادند، یکی از فرشتگان اذان گفت و نماز را برپا داشت. پس جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام دست مرا گرفت و مرا به پیش برد و گفت: ای محمد، برای ملائکه نماز بخوان، که شوقشان بر تو طولانی شد. پس پیش نماز هفتاد صف از فرشتگان شدم که هر صفش از مشرق تا مغرب بود و عددشان را جز آفریدگارشان نمی داند. پس هنگامی که نماز پایان یافت، گروهی اندک از فرشتگان به سوی من آمده سلام کردند و گفتند: ما را نزد تو حاجتی است. گمان کردم که از من شفاعت می خواهند. چون خداوند

مرا به شفاعت و حوض، بر تمام پیامبران برتری داد. پس گفتم: حاجت شما چیست ای فرشتگان پروردگارم. گفتند: اگر به زمین بازگشتی، سلام ما را به علی برسان و به او بگو که اشتیاق ما به او طولانی شده است. پس گفتم: ای فرشتگان پروردگارم، آیا ما را آنچنان که باید می شناسید؟ پس گفتند: ای رسول خدا، چگونه شما را نشناسیم در حالی که شما اولین آفریده پرورگارید. خداوند شما را به صورت شبح هایی از نور در نوری از نور خدا آفرید و برای شما جایگاهی در ملکوتش قرار داد تا او را تسبیح و تقدیس و تکبیر نمایید. سپس فرشتگان را از نورهای متعدد آفرید. و ما بر شما می گذشتیم در حالی که خداوند را تسبیح و تقدیس و تکبیر و تحمید و تهلیل می نمودید. پس ما نیز با تسبیح و تقدیس و تحمید و تهلیل و تکبیر شما، خداوند را تسبیح و تقدیس و تحمید و تهلیل و تکبیر می کردیم. پس هر چه از سوی خداوند فرو آید از جانب شماست. و هر آنچه به سوی پروردگار فرا رود از شماست. پس چگونه شما را نشناسیم؟!

سپس مرا به آسمان دوم عروج دادند. پس فرشتگان سخنانی مانند سخنان فرشتگان پیشین گفتند. پس گفتم: ای فرشتگان پروردگارم، آیا ما را آنچنان که باید می شناسید؟ گفتند: چگونه شما را نشناسیم در حالی که شما برگزیدگان خلق خداوندید و گنجینه های علم او و ریسمان محکم و بزرگترین حجت. و شما یید نزدیکان به خداوند. و شما یید کرسی ها و پایه های علم. پس سلام ما را به علی برسان.

سپس مرا به آسمان سوم عروج دادند. پس فرشتگان سخنانی مانند سخنان فرشتگان پیشین گفتند. پس گفتم: ای فرشتگان پروردگارم، آیا ما را آنچنان که باید می شناسید؟ گفتند: چگونه شما را نشناسیم در حالی که شما در مقام هستید و حجت بر دشمنان و بر جنبندگان روی زمین، و فصل دهنده قضا، و صاحب عصا، قسیم آتش در فردای قیامت، و کشتی نجات که هر که سوارش شود نجات یابد و هر که روی بگرداند در قیامت در آتش است. شما ستون ها و ستاره های همه جهات هستید. پس چرا شما را نشناسیم؟ پس به علی سلام ما را برسان.

سپس مرا به آسمان چهارم عروج دادند. پس فرشتگان سخنانی مانند سخنان فرشتگان پیشین گفتند. پس گفتم: ای فرشتگان پروردگارم، آیا ما را آنچنان که باید می‌شناسید؟ گفتند: چگونه شما را نشناسیم در حالی که شما درخت نبوتید و خانه رحمت و معدن رسالت، و محل آمد و رفت ملائکه، و جبرئیل از آسمان وحی را بر شما فروآرد. پس سلام ما را به علی برسان.

سپس مرا به آسمان پنجم عروج دادند. پس فرشتگان سخنانی مانند سخنان فرشتگان پیشین گفتند. پس گفتم: ای فرشتگان پروردگارم، آیا ما را آنچنان که باید می‌شناسید؟ گفتند: چگونه شما را نشناسیم در حالی که هر صبح و شام در عرش بر شما می‌گذریم که بر آن نوشته است: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله، او را به علی بن ابی طالب تأیید نمود». پس دانستیم که علی ولیی از اولیاء خداوند تعالی است. پس سلام ما را به علی برسان.

سپس مرا به آسمان ششم عروج دادند. پس فرشتگان سخنانی مانند سخنان فرشتگان پیشین گفتند. پس گفتم: ای فرشتگان پروردگارم، آیا ما را آنچنان که باید می‌شناسید؟ گفتند: چگونه شما را نشناسیم در حالی که خداوند بهشت فردوس را آفرید که بر در آن درختی است که برگی ندارد مگر آنکه بر آن نوشته‌ای از نور است که در آن آمده است: «لا إله إلا الله محمد رسول الله و علی بن ابی طالب ریسمان محکم خداست و چشم خداست بر همه خلایق». پس سلام ما را به علی برسان.

سپس مرا به آسمان هفتم عروج دادند. پس شنیدم که فرشتگان می‌گفتند: سپاس خدای را که وعده خویش را بجا آورد. گفتم: به شما چه وعده داده بود؟ گفتند: ای رسول خدا، وقتی خداوند شما را به صورت شبیح‌های نوری از نور خداوند خلق نمود، ولایت شما بر ما عرضه شد و ما پذیرفتیم و محبت شما را به خداوند گله کردیم. درباره توبه ما وعده داده بود که تو را در آسمان به ما نشان دهد، که نشان داد. اما درباره علی محبتش را به خداوند گله نمودیم، پس برای ما فرشته‌ای به شکل او آفرید و او را در سمت راست عرش خود، بر تختی از طلائی که با نگین‌های درو گوهر آراسته شده نشاناند و براو گنبدی از مروارید سپید نهاد

که داخلش از بیرونش آشکار است و بیرونش از درون، بی هیچ ستونی از زیر و هیچ آویزه‌ای از بالا و صاحب عرش به آن گنبد گفته: به قدرت من برپا شو، پس برپا شد. پس هر بار دلتنگ روی علی شدیم به آن فرشته در آسمان نگریستیم. پس سلام ما را به علی برسان.

حدیث دوم

جمعی از اصحاب حدیث، این روایت را ذکر کرده‌اند. ما لفظِ شیخ ثقهٔ اجل ابوجعفر صدوق طیب الله رَمَسَه را ذکر می‌کنیم که به اسنادش در علل الشرائع و عیون اخبار الرضا علیه السلام از امام رضا، از پدران گرامیش از امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین، روایت کرده است که می‌فرماید:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا أَفْضَلَ مِنِّي وَلَا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنِّي. قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَنْتَ أَفْضَلُ أَمْ جَبْرِئِيلُ؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عَلِيُّ! إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَضَّلَ أَنْبِيَاءَهُ الْمُؤَسَّلِينَ عَلَى مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ، وَفَضَّلَنِي عَلَى جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَالْمُؤَسَّلِينَ، وَالْفَضْلُ بَعْدِي لَكَ يَا عَلِيُّ وَلِلْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِكَ. وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَخُدَّامُنَا وَخُدَّامُ مُحِبِّينَا.

يَا عَلِيُّ! الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِوَلَّيْتَنَا. يَا عَلِيُّ! لَوْلَا نَحْنُ مَا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَا الْحَوَاءَ وَلَا الْجَنَّةَ وَلَا النَّارَ وَلَا السَّمَاءَ وَلَا الْأَرْضَ. فَكَيْفَ لَا نَكُونُ أَفْضَلَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَقَدْ سَبَقْنَاهُمْ إِلَى مَعْرِفَةِ رَبِّنَا وَتَسْبِيحِهِ وَتَهْلِيلِهِ وَتَقْدِيسِهِ؛ لِأَنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، أَرْوَاحَنَا، فَأَنْطَقَهَا بِتَوْحِيدِهِ وَتَحْمِيدِهِ، ثُمَّ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ. فَلَمَّا شَاهَدُوا أَرْوَاحَنَا نُورًا وَاحِدًا، اسْتَغْطَمَتْ أَمْرُنَا. فَسَبَّحْنَا لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّا خَلَقَ مَخْلُوقُونَ وَأَنَّهُ مُنَزَّهٌ عَنْ صِفَاتِنَا. فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا وَنَزَّهَتُهُ عَنْ صِفَاتِنَا. فَلَمَّا شَاهَدُوا عَظَمَ شَأْنِنَا، هَلَّلْنَا لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّا عَبِيدٌ وَلَسْنَا بِالْهَيْهَةِ يَجِبُ أَنْ نُعْبَدَ مَعَهُ أَوْ دُونَهُ. فَقَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. فَلَمَّا شَاهَدُوا كِبَرَ مَحَلِّنَا، كَبَّرْنَا لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّ اللَّهَ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُنَالَ عَظَمَ الْمَحَلِّ إِلَّا بِهِ. فَلَمَّا شَاهَدُوا مَا جَعَلَهُ اللَّهُ لَنَا مِنَ الْعِزَّةِ

وَالْقُوَّةَ، فَقُلْنَا لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، لِنَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّهُ لَا حَوْلَ لَنَا وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. فَلَمَّا شَاهَدُوا مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْنَا وَأَوْجَبَهُ لَنَا مِنْ فَرْضِ الطَّاعَةِ، قُلْنَا الْحَمْدُ لِلَّهِ لِنَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ مَا يَحِقُّ لِلَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ عَلَيْنَا مِنَ الْحَمْدِ عَلَى نِعَمِهِ. فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ الْحَمْدُ لِلَّهِ. فَبِنَا اهْتَدَوْا إِلَى مَعْرِفَةِ تَوْحِيدِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَتَسْبِيحِهِ وَتَهْلِيلِهِ وَتَحْمِيدِهِ.

ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ آدَمَ، فَأَوْدَعَنَا صُلْبَهُ وَأَمَرَ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لَهُ، تَعْظِيمًا لَنَا وَإِكْرَامًا. وَكَانَ سُجُودُهُمْ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ عُبُودِيَّةً، وَلَآدَمَ إِكْرَامًا وَطَاعَةً لِكُونِنَا فِي صُلْبِهِ. فَكَيْفَ لَا نَكُونُ أَفْضَلُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَقَدْ سَجَدُوا لِآدَمَ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ^۱. وَإِنَّهُ لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ، أَذَنَ جِبْرِئِيلُ مَثْنَى مَثْنَى وَأَقَامَ مَثْنَى مَثْنَى، ثُمَّ قَالَ لِي: تَقَدَّمَ يَا مُحَمَّدُ. فَقُلْتُ لَهُ: يَا جِبْرِئِيلُ أَتَقَدَّمُ عَلَيْكَ؟ قَالَ: نَعَمْ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَضَّلَ أَنْبِيََاءَهُ عَلَى مَلَائِكَتِهِ أَجْمَعِينَ وَفَضَّلَكَ خَاصَّةً. فَتَقَدَّمْتُ، فَصَلَّيْتُ بِهِمْ وَلَا فَخْرَ.

فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى حُجُبِ الثُّورِ، قَالَ لِي جِبْرِئِيلُ: تَقَدَّمَ يَا مُحَمَّدُ وَتَخَلَّفَ عَنِّي. فَقُلْتُ: يَا جِبْرِئِيلُ! فِي مِثْلِ هَذَا الْمَوْضِعِ تُفَارِقُنِي؟ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! إِنَّ انْتِهَاءَ حَدِّي الَّذِي وَضَعَنِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِيهِ إِلَى هَذَا الْمَكَانِ، فَإِنْ تَجَاوَزْتَ اخْتَرَقْتَ أَجْنَحَتِي بِتَعْدِي حُدُودِ رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ. فَرُخَّ بِي الثُّورُ رَحَّةً حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى حَيْثُ مَا شَاءَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ عُلُوِّ مُلْكِهِ...» تا آخر حدیث^۲.

نبی اکبرم فرمود: خداوند، مخلوقی را که بهتراز من باشد و نزد او گرامی تر از من باشد، نیافریده است. علی علیه السلام گوید: به پیامبر اکرم گفتم: ای رسول خدا، تو برتری یا جبرئیل؟ فرمود: ای علی! خداوند تعالی، انبیاء مرسَلین را بر ملائکة مقربین برتری داد و مرا بر جمیع انبیاء و رسولان فضیلت بخشید. و پس از من، ای علی! برتری از آن تو و امامان پس از توست. و فرشتگان، خادمان ما و خادمان دوستداران ما هستند.

۱. همچنان که در آیه ۳۰ سورة الحجر و آیات دیگری در قرآن مجید آمده است.

۲. علل الشرائع ج ۱ ص ۵؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۲ ص ۲۳۷؛ کمال الدین ص ۲۵۴.

ای علی! کسانی که عرش را حمل می‌کنند و کسانی که اطراف آنند، به واسطه ولایت ما، حمد پروردگارشان را به جا می‌آورند و برای مؤمنان استغفار می‌کنند. ای علی! اگر ما نبودیم، خداوند، آدم و حوا و بهشت و دوزخ و آسمان و زمین را نمی‌آفرید. و چگونه برتر از ملائکه نباشیم، در حالی که در توحید و معرفت پروردگارمان و تسبیح و تقدیس و تهلیل او، بر آنها سبقت گرفته‌ایم. زیرا ارواح ما نخستین مخلوقات خداوند تعالی است و او ما را به توحید و تحمید خود گویا ساخت، سپس ملائکه را آفرید. چون ارواح ما را - در حالی که نور واحدی بود - مشاهده نمودند، امر ما را بزرگ شمردند، ما تسبیح او را گفتیم تا ملائکه بدانند که ما خلقی هستیم آفریده شده، و خداوند از صفات ما منزّه است. بعد از آن ملائکه نیز تسبیح او را گفتند و خدا را از صفات ما تنزیه کردند.

و چون بزرگی شأن ما را مشاهده کردند، تهلیل گفتیم، تا ملائکه بدانند که هیچ معبودی جز الله نیست و بدانند که ما بندگانی هستیم، نه خدایانی که بجای او، و یا در کنار او، پرستیده شویم. و گفتند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

و چون بزرگی منزلت ما را مشاهده کردند، خدا را تکبیر گفتیم تا ملائکه بدانند که خدا بزرگتر از آن است که بدورسند، و منزلت او عظیم است. و چون عزت و قوتی را که خداوند برای ما قرار داده است مشاهده کردند، گفتیم: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» تا ملائکه بدانند که هیچ قدرت و قوتی جز به واسطه خدا نیست، آنگاه ملائکه گفتند: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

و چون مشاهده کردند آن نعمتی را که خدا بر ما ارزانی داشته و طاعت ما را واجب شمرده است، گفتیم: «الحمد لله»، تا ملائکه بدانند خداوند به واسطه نعماتی که بر ما ارزانی داشته است، حقوقی دارد. و (پس از ما) ملائکه گفتند: الحمد لله. پس به واسطه ما به معرفت خداوند و تسبیح و تهلیل و تحمید او رهنمون شدند.

سپس خداوند آدم عليه السلام را آفرید، و ما را در پشت او نهاد، و به ملائکه فرمان داد که به خاطر تعظیم و اکرام ما، بدو سجده کنند. سجده آنها برای خداوند عبودیت و بندگی، و برای آدم اکرام و طاعت بود، زیرا ما در صلب او بودیم؛ پس چگونه ما برتر از ملائکه نباشیم، در حالی که همه آنها به آدم سجده کردند.

و چون مرا به آسمانها به معراج بردند، جبرئیل دوتا دوتا، اذان و اقامه گفت، سپس گفت: ای محمد! پیش بایست، گفتم: ای جبرئیل! آیا برتو پیش بایستم؟ گفت: آری، زیرا خداوند پیامبرانش را، و به خصوص تورا، بر همه ملائکه برتری داده است. من پیش ایستادم و با ایشان نماز خواندم و هیچ فخری هم نیست.

چون به حجابهای نور رسیدیم، جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام گفت: ای محمد! پیش برو، و از من بازایستاد. گفتم: ای جبرئیل! آیا در چنین جایی، از من جدا می شوی؟! گفت: ای محمد! این نهایت حد من است که خداوند برای من مقرر فرموده است، و اگر از آن درگذرم، به واسطه تجاوز از حدودی که پروردگارم مقرر فرموده است، بالهایم خواهد سوخت. و در نوری افکنده شدم، افکنده شدنی، تا بدان جا که خداوند از ملکوتش اراده فرموده بود، رسیدم.

حدیث سوم

همچنین در علل الشرائع آمده است: از محمد بن بحر شیبانی، معروف به رهنی، در کتابش که در باب برتری پیامبران و امامان بر ملائکه نوشته، آمده است:

«عَنْ حَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرٍ الْأَسَدِيِّ يَبْضُ اللَّهُ وَجْهَهُ، أَنَّهُ قَالَ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَام: أَيُّ شَيْءٍ كُنْتُمْ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ آدَمَ؟ قَالَ: كُنَّا أَشْبَاحَ نُورٍ نَدُورُ حَوْلَ الْعَرْشِ، فَنُعَلِّمُ الْمَلَائِكَةَ التَّسْبِيحَ وَالتَّهْلِيلَ وَالتَّحْمِيدَ»^۱.

از حبیب بن مظاهراسدی - خداوند روسپیدش گرداند - روایت شده که او محضر حضرت حسین بن علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام عرضه داشت: پیش از آن که خداوند آدم را بیافریند، شما چه بودید؟

حضرت فرمودند: ما شبیحهای نوری بودیم که اطراف عرش دور می زدیم و به فرشتگان، تسبیح (سبحان الله گفتن) و تهلیل (لا اله الا الله گفتن) و تحمید (الحمد لله گفتن) را تعلیم می دادیم.

۱. علل الشرائع ج ۱ ص ۲۳؛ صدوق گوید: «این حدیث تأویل دقیقی دارد که در اینجا نمی توان گفت»؛ بحار الأنوار ج ۵ ص ۳۱۱.

حدیث چهارم

در ارشاد القلوب دیلمی به اسنادش که مرفوع است، از محمد بن زیاد آورده که گوید: «سَأَلَ ابْنُ مَهْرَانَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ عَنْ تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى: وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ. قَالَ: كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ، فَأَقْبَلَ عَلَيَّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّا رَأَى النَّبِيَّ ﷺ، تَبَسَّمَ فِي وَجْهِهِ وَقَالَ: مَرْحَباً بِمَنْ خَلَقَهُ اللَّهُ قَبْلَ أَبِيهِ بِأَرْبَعِينَ أَلْفَ عَامٍ.

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَانَ الْإِبْنُ قَبْلَ الْأَبِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ. إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَنِي وَخَلَقَ عَلِيّاً قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ بِهَذِهِ الْمُدَّةِ. خَلَقَ نُوراً قَسَمَهُ نِصْفَيْنِ، فَخَلَقَنِي مِنْ نِصْفِهِ وَخَلَقَ عَلِيّاً مِنَ النِّصْفِ الْآخَرِ، قَبْلَ الْأَشْيَاءِ. فَتَوَرَّهَا مِنْ نُورِي وَنُورِ عَلِيٍّ. ثُمَّ جَعَلَنَا عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ، ثُمَّ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ، فَسَبَّحْنَا فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ، فَهَلَّلْنَا فَهَلَّلَتِ الْمَلَائِكَةُ، وَكَبَّرْنَا فَكَبَّرَتِ الْمَلَائِكَةُ، وَكَانَ ذَلِكَ مِنْ تَعْلِيمِي وَتَعْلِيمِ عَلِيٍّ وَكَانَ ذَلِكَ فِي عِلْمِ اللَّهِ السَّابِقِ أَنَّ الْمَلَائِكَةَ تَتَعَلَّمُ مِنَّا التَّسْبِيحَ وَالتَّهْلِيلَ وَكُلَّ شَيْءٍ يُسَبِّحُ اللَّهَ وَيُكَبِّرُهُ وَيُهَلِّلُهُ بِتَعْلِيمِي وَتَعْلِيمِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ...» تا آخر حدیث.

ابن مهران از ابن عباس تفسیر این آیات را پرسید: وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ! (و ما همگی - برای فرمان خداوند - به صف ایستاده ایم و ما همه تسبیح گوی او هستیم).

ابن عباس گفت: نزد پیامبر ﷺ و سلم نشسته بودیم. در این موقع علی علیه السلام وارد شد. وقتی پیغمبر ﷺ و سلم او را دید، به رویش تبسم نمود و فرمود: آفرین بر کسی که خداوند، او را چهل سال پیش از پدرش آفرید. از پیامبر ﷺ و سلم پرسیدم: پسر، پیش از پدر خلق شد؟ فرمود: آری، خداوند من و علی علیه السلام را پیش از آدم به همین مقدار (چهل هزار سال) آفرید، و نوری را خلق کرد و آن را به دو نصف تقسیم نمود، مرا از نصفی و علی علیه السلام را از نصفی دیگر پیش از اشیاء آفرید، و آن را با نور من و علی روشن ساخت، سپس ما را در سمت راست عرش قرار داد، آنگاه فرشتگان را آفرید، پس ما (خدا را) تسبیح گفتیم و فرشتگان نیز تسبیح گفتند، و ما تهلیل گفتیم و آنها تهلیل گفتند، ما تکبیر گفتیم و آنها تکبیر گفتند، و

فرشتگان این کارها را از من و علی آموختند. و این در علم سابق خداوند بود که ملائکه از ما تسبیح و تهلیل را بیاموزند. و هر چیز که خداوند را تسبیح و تکبیر و تهلیل گوید به آموزش من و علی علیه السلام است.

امینی گوید: علامه شرف الدین نجفی، متن کامل این حدیث طولانی را در تأویل الآیات روایت کرده است (بنا بر نقل کنز الفوائد منتخب تأویل الآیات)،^۱

حدیث پنجم

سید هاشم بحرانی در غایة المرام و معالم الزلفی از محمد بن خالد طایلسی و محمد بن عیسی بن عبید به اسنادشان از جابر بن یزید جعفی آورده اند که می گوید:

«قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ عليه السلام: كَانَ اللَّهُ وَلَا شَيْءَ غَيْرُهُ وَلَا مَعْلُومٌ وَلَا مَجْهُولٌ. فَأَوَّلُ مَا ابْتَدَأَ مِنْ خَلْقٍ خَلَقَهُ، أَنْ خَلَقَ مُحَمَّدًا، وَخَلَقْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَعَهُ مِنْ نُورٍ عَظَمَتِهِ، فَأَوْقَفْنَا أَظْلَةً خَضِرَاءَ بَيْنَ يَدَيْهِ، [حَيْثُ] لَا سَمَاءَ وَلَا أَرْضَ وَلَا مَكَانَ وَلَا لَيْلَ وَلَا نَهَارَ وَلَا شَمْسَ وَلَا قَمَرَ. فَفَصَّلَ نُورَنَا مِنْ نُورِ رَبِّنَا كَشْعَاعِ الشَّمْسِ مِنَ الشَّمْسِ، نُسَبِّحُ اللَّهَ تَعَالَى وَنُقَدِّسُهُ وَنُحَمِّدُهُ وَنَعْبُدُهُ حَقَّ عِبَادَتِهِ.

ثُمَّ بَدَأَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَخْلُقَ الْمَكَانَ، فَخَلَقَهُ وَكَتَبَ عَلَى الْمَكَانِ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَوَصِيِّهِ، بِهِ أَيْدُتُهُ وَبِهِ نَصْرَتُهُ». ثُمَّ خَلَقَ اللَّهُ الْعَرْشَ، فَكَتَبَ عَلَى سُرَادِقَاتِ الْعَرْشِ مِثْلَ ذَلِكَ. ثُمَّ السَّمَاوَاتِ، فَكَتَبَ عَلَى أَظْرَافِهَا مِثْلَ ذَلِكَ. ثُمَّ خَلَقَ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ، فَكَتَبَ عَلَيْهِمَا مِثْلَ ذَلِكَ. ثُمَّ خَلَقَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ وَأَسْكَنَهُمُ السَّمَاءَ. ثُمَّ تَرَاءَى لَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى، وَأَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ لَهُ بِرُبُوبِيَّتِهِ، وَلِمُحَمَّدٍ عليه السلام بِالنَّبُوءَةِ وَلِعَلِيِّ عليه السلام بِالْوَلَايَةِ. فَاضْطَرَبَتْ فَرَائِصُ الْمَلَائِكَةِ. فَسَخَطَ اللَّهُ عَلَى الْمَلَائِكَةِ وَاحْتَجَبَ عَنْهُمْ، فَلَاذُوا بِالْعَرْشِ سَبْعَ سِنِينَ، يَسْتَحْجِرُونَ اللَّهَ مِنْ سَخَطِهِ وَيُقِرُّونَ بِمَا أَخَذَ عَلَيْهِمْ، وَيَسْأَلُونَهُ الرِّضَا. فَرَضِيَ عَنْهُمْ بَعْدَ مَا أَقَرُّوا بِذَلِكَ، فَأَسْكَنَهُمْ بِذَلِكَ الْإِقْرَارِ السَّمَاءَ، وَاخْتَصَّهُمْ لِنَفْسِهِ وَاخْتَارَهُمْ لِعِبَادَتِهِ.

۱. تأویل الآیات ج ۲ ص ۵۰۱؛ بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۸۸.

ثُمَّ أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ تُسَبِّحَ، فَسَبَّحْنَا، فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا، وَلَوْ لَا تَسْبِيحُ أَنْوَارِنَا، مَا دَرَوْا كَيْفَ يُسَبِّحُونَ اللَّهَ وَلَا كَيْفَ يُقَدِّسُونَهُ.

ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْهَوَاءَ، فَكَتَبَ عَلَيْهِ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَصِيِّهِ، بِهِ أَيْدُتُهُ وَبِهِ نَصْرُهُ». ثُمَّ خَلَقَ اللَّهُ الْجَنَّ فَأَسْكَنَهُمُ الْهَوَاءَ، وَأَخَذَ الْمِيثَاقَ مِنْهُمْ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِمُحَمَّدٍ ﷺ بِالنُّبُوَّةِ وَلِعَلِيِّ بِالْوِلَايَةِ، فَأَقْرَ مِنْهُمْ مَنْ أَقَرَّ وَجَحَدَ مَنْ جَحَدَ. فَأَوَّلَ مَنْ جَحَدَ إِبْلِيسُ لَعَنَهُ اللَّهُ، فَخَتِمَ لَهُ بِالشَّقَاوَةِ وَمَا صَارَ إِلَيْهِ.

ثُمَّ أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ تُسَبِّحَ، فَسَبَّحْتُ. فَسَبَّحُوا بِتَسْبِيحِنَا، وَلَوْ لَا ذَلِكَ مَا دَرَوْا كَيْفَ يُسَبِّحُونَ اللَّهَ. ثُمَّ خَلَقَ اللَّهُ الْأَرْضَ، فَكَتَبَ عَلَى أَطْرَافِهَا: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَصِيِّهِ، بِهِ أَيْدُتُهُ وَبِهِ نَصْرُهُ».

فَبَذَلَكَ يَا جَابِرُ! قَامَتِ السَّمَاوَاتُ بِلَا عَمَدٍ، وَتَبَتِ الْأَرْضُ. ثُمَّ خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَدِيمِ الْأَرْضِ، وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ. ثُمَّ أَخْرَجَ ذُرِّيَّتَهُ مِنْ صُلْبِهِ، فَأَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِمُحَمَّدٍ بِالنُّبُوَّةِ وَلِعَلِيِّ بِالْوِلَايَةِ، أَقَرَّ مِنْهُمْ مَنْ أَقَرَّ وَجَحَدَ مِنْهُمْ مَنْ جَحَدَ. فَكُنَّا أَوَّلَ مَنْ أَقَرَّ بِذَلِكَ.

ثُمَّ قَالَ لِمُحَمَّدٍ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَعُلُوُّ شَأْنِي، لَوْلَاكَ وَلَوْ لَا عَلِيٌّ وَعِزَّتُكُمَا الْهَادُونَ الْمَهْدِيُّونَ الرَّاشِدُونَ، مَا خَلَقْتُ الْحَيَّةَ وَلَا النَّارَ وَلَا الْمَكَانَ وَلَا الْأَرْضَ وَلَا السَّمَاءَ وَلَا الْمَلَائِكَةَ وَلَا خَلْقًا يَعْبُدُنِي. يَا مُحَمَّدُ! أَنْتَ حَبِيبِي وَخَلِيلِي وَصَفِيِّي وَخَيْرَتِي مِنْ خَلْقِي، أَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيَّ وَأَوَّلُ مَنْ ابْتَدَأْتُ مِنْ خَلْقِي، ثُمَّ مِنْ بَعْدِكَ الصِّدِّيقُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَصِيِّكَ، بِهِ أَيْدُتُكَ وَنَصْرُكَ، وَجَعَلْتُهُ الْعُرْوَةَ الْوُثْقَى وَنُورَ أَوَّلِيائِي وَمَنَارَ الْهُدَى، ثُمَّ هَؤُلَاءِ الْهُدَاةُ الْمُهْتَدُونَ. مِنْ أَجْلِكُمْ ابْتَدَأْتُ خَلْقَ مَا خَلَقْتُ، فَأَنْتُمْ خِيَارُ خَلْقِي فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ خَلْقِي. فَخَلَقْتُكُمْ مِنْ نُورٍ عَظَمَتِي، وَاخْتَجَعْتُ بِكُمْ عَمَّنْ سِوَاكُمْ مِنْ خَلْقِي، وَجَعَلْتُكُمْ أَسْتَقْبَلُ بِكُمْ وَأَسْأَلُ بِكُمْ. فَكُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهِي، وَأَنْتُمْ وَجْهِي، لَا تَبِيدُونَ وَلَا تَهْلِكُونَ، وَلَا يَبِيدُ وَلَا يَهْلِكُ مَنْ تَوَلَّاهُمْ. وَمَنْ اسْتَقْبَلَ بِنِي بَعِيرَكُمْ فَقَدْ ضَلَّ وَهَوَى. وَأَنْتُمْ [خِيَارُ] خَلْقِي وَحَمَلَةُ سِرِّي وَخَزَائِنِ عِلْمِي وَسَادَةُ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَأَهْلِ الْأَرْضِ.

ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى هَبَطَ إِلَى الْأَرْضِ فِي ظُلُلٍ مِنَ الْعَمَامِ وَالْمَلَائِكَةِ، وَأَهْبَطَ أَنْوَارَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَعَهُ، فَأَوْقَفَنَا صُفُوفًا بَيْنَ يَدَيْهِ، نُسَبِّحُهُ فِي أَرْضِهِ كَمَا سَبَّحْنَاهُ فِي سَمَائِهِ، وَنُقَدِّسُهُ فِي أَرْضِهِ كَمَا قَدَّسْنَاهُ فِي سَمَائِهِ، وَنَعْبُدُهُ كَمَا عَبَدْنَاهُ فِي سَمَائِهِ. فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ إِخْرَاجَ ذُرِّيَّةِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَخْذِ الْمِيثَاقِ مِنْهُمْ بِالرَّبُوبِيَّةِ فَكُنَّا أَوَّلَ مَنْ قَالَ بَلَى، عِنْدَ قَوْلِهِ: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ». ثُمَّ أَخَذَ الْمِيثَاقَ مِنْهُمْ بِالنُّبُوَّةِ لِمُحَمَّدٍ ﷺ وَلِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْوَلَايَةِ، فَأَقْرَمَ مَنْ أَقْرَمَ وَجَحَدَ مَنْ جَحَدَ.

ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَنَحْنُ أَوَّلُ خَلْقٍ ابْتَدَأَ اللَّهُ، وَأَوَّلُ خَلْقٍ عَبَدَ اللَّهُ وَسَبَّحَهُ، وَنَحْنُ سَبَبُ خَلْقِ الْخَلْقِ وَسَبَبُ تَسْبِيحِهِمْ وَعِبَادَتِهِمْ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَالْأَدَمِيِّينَ. فَبِنَا عَرَفَ اللَّهُ وَبِنَا وَحَدَّ اللَّهُ وَبِنَا عُبِدَ اللَّهُ، وَبِنَا أَكْرَمَ اللَّهُ مَنْ أَكْرَمَ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِهِ، وَبِنَا أَتَابَ اللَّهُ مَنْ أَتَابَ وَبِنَا عَاقَبَ مَنْ عَاقَبَ.

ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى: «وَأِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ»^۱. وَقَوْلُهُ تَعَالَى: «قُلْ إِن كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ»^۲. فَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَوَّلُ مَنْ عَبَدَ اللَّهُ وَأَوَّلُ مَنْ أَنْكَرَ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ أَوْ شَرِيكٌ، ثُمَّ نَحْنُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

ثُمَّ أَوْدَعَنَا بَعْدَ ذَلِكَ صُلْبَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَمَا زَالَ ذَلِكَ الثُّورُ يَنْتَقِلُ مِنَ الْأَصْلَابِ وَالْأَرْحَامِ مِنْ صُلْبٍ إِلَى صُلْبٍ. وَلَا اسْتَقَرَّ فِي صُلْبٍ إِلَّا تَبَيَّنَ عَنِ الَّذِي انْتَقَلَ مِنْهُ انْتِقَالُهُ وَشَرَفَ الَّذِي اسْتَقَرَّ فِيهِ، حَتَّى صَارَ فِي [صُلْبٍ] عَبْدُ الْمُطَّلِبِ، فَوَقَعَ بِأَمْرِ عَبْدِ اللَّهِ فَاطِمَةَ، فَافْتَرَقَ الثُّورُ جُزْأَيْنِ: جُزْءٌ فِي عَبْدِ اللَّهِ وَجُزْءٌ فِي أَبِي طَالِبٍ. فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «وَتَقَلُّبُكَ فِي السَّاجِدِينَ»^۳. يَعْنِي فِي أَصْلَابِ النَّبِيِّينَ وَأَرْحَامِ نِسَائِهِمْ. فَعَلَى هَذَا أَجْرَانَا اللَّهُ تَعَالَى فِي الْأَصْلَابِ وَالْأَرْحَامِ، حَتَّى أَجْرَانَا فِي أَوَانِ عَصْرِنَا وَزَمَانِنَا. فَمَنْ زَعَمَ أَنَا لَسْنَا مِمَّنْ جَرَى فِي الْأَصْلَابِ وَالْأَرْحَامِ وَلَوْلَدْنَا الْأَبَاءَ وَالْأُمَّهَاتُ فَقَدْ كَذَبَ»^۴.

۱. الصّافات: ۱۶۵ و ۱۶۶.

۲. الزخرف: ۸۱.

۳. الشعراء: ۲۱۹.

۴. غاية المرام ج ۱ ص ۴۰؛ معالم الزلفى ج ۳ ص ۱۶ ح ۱؛ بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۱۷.

حضرت باقر علیه السلام فرمود: خدا بود در حالی که هیچ چیز با او نبود، و نه معلومی بود و نه مجهولی. نخستین موجودی که آفرید، محمد مصطفی علیه وآله السلام بود. ما اهل بیت را با او آفرید، از نور خود و عظمتش، به صورت سایه‌ای سبز در مقابل خود نگاه داشت. آن زمان که آسمان و زمین و شب و روز و خورشید و ماه وجود نداشت، خدا بود. پس جدا نمود نور ما را از نور خدا، مانند پرتو خورشید از خورشید، ما او را تسبیح و تقدیس و ستایش می‌کردیم و عبادتی واقعی می‌نمودیم. بعد خدا اراده فرمود که مکان را بیافریند. آن را آفرید و بر مکان نوشت: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَوَصِيٌّ أَوْاسْت، بوسيله علي پیامبر را تأیید و نصرت دادم».

سپس عرش را آفرید و بر سرِ اِدَقِ عرش همان جملات را نوشت. آنگاه آسمانها را آفرید و بر اطراف آن همین کلمات را نوشت. بعد بهشت و جهنم را آفرید و بر آنها نیز همین جملات را نوشت. سپس ملائکه را آفرید و آنها را ساکن آسمان گردانید. آنگاه خداوند نفس خود را به آنها معرفی نمود و از آنها پیمان به ربوبیت برای خود و نبوت برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت برای علی علیه السلام گرفت. ملائکه مضطرب شدند از این پیمان. خداوند بر آنها خشم گرفت. و در حجاب شد. ملائکه هفت سال به عرش پناهنده شدند و از خدا تقاضای می‌کردند آنها را از خشم خود پناه دهد، و اقرار به پیمان خود می‌کردند و تقاضای رضا می‌نمودند. بعد از اقرار، از آنها راضی شد. به واسطه همین اقرار، آنها را ساکن آسمان گردانید و به خدمت خویش اختصاص داد و برای عبادت آنها را انتخاب نمود.

آنگاه خداوند دستور داد به انوار ما که تسبیح کنند. پس تسبیح گفتیم. سپس ملائکه با تسبیح ما تسبیح گفتند. اگر تسبیح انوار ما نبود، آنها نمی‌دانستند چگونه خدا را تسبیح و تقدیس نمایند.

آنگاه خداوند هوا را آفرید و بر آن نوشت: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَوَصِيٌّ أَوْاسْت، بوسيله علي او را تأیید کردم و نصرت نمودم».

سپس جن را آفرید و آنها را ساکن هوا نمود و از ایشان پیمان گرفت، برای خود به ربوبیت و برای محمد به نبوت و برای علی به ولایت. برخی اقرار کردند و

برخی انکار. اولین کسی که انکار نمود ابلیس بود. خدا او را لعنت کند. کار او به شقاوت و وضعی که اکنون دارد منتهی گردید.

بعد خداوند امر کرد انوار ما تسبیح نمایند. تسبیح کردند. [جنیان] به واسطه تسبیح ما تسبیح گفتند، در غیر این صورت نمی دانستند چگونه خدا را تسبیح کنند.

بعد خداوند زمین را آفرید و در اطراف آن نوشت: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَصِيٍّ أَوْسَتْ» که پیامبر را بوسیله او تأیید و نصرت کردم». به همین جهت - ای جابر! - آسمانها بدون پایه، پا برجا است و زمین، استوار است.

سپس خداوند آدم عَلَيْهِ السَّلَام را از پهن دشت زمین آفرید و در او از روح خود دمید. آنگاه ذریه او را از نهادش خارج کرد و از ایشان پیمان گرفت به ربوبیت خود و نبوت محمد و ولایت علی. گروهی اقرار کردند و گروهی انکار.

ما اولین گروهی بودیم که به این اقرار نمودیم. آنگاه به محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «به عزت و جلال و مقام والایم سوگند که اگر تو و علی و عترت هادی و مهدی و راهنمای نبود، بهشت و دوزخ و مکان و زمین و آسمان و ملائکه و هیچ موجودی را نمی آفریدم که مرا پرستند. ای محمد، تو دوست و حبیب و صفی و برگزیده خلق من، و محبوبترین آنها نزد منی، و اولین کسی هستی که او را خلق کردم، سپس بعد از تو صدیق، امیر المؤمنین علی، وصی تورا، که به وسیله او تورا نصرت و تأیید نمودم و او را دستاویز محکم و روشنی بخش دوستان و چراغ راهنما قرار دادم آفریدم. و پس از او این راهنمایان هدایت یافته را. بواسطه شما آفریدم آنچه آفریدم. شما برگزیدگان خلق هستید. شما را از نور عظمت خود آفریدم و به شما احتجاج می کنم بر غیر شما. شما را وسیله ای برای روی آوردن به من و درخواست کردن از من، قرار دادم. هر چیز نابودشونده است بجز وجه من. و شما وجه منید که نابود نمی شوید و هلاک نمی گردید و هر که شما را دوست بدارد نابود و هلاک نمی شود. هر که پیش من با محبت دیگری بیاید، گمراه است و عمر خود را به هدر داده. شما برگزیدگان خلق و حامل اسرار و گنجینه علم من و سرور اهل آسمانها و زمین هستید.

آنگاه خداوند سایبانی از ابر و ملائکه بر زمین فرستاد و انوار ما اهل بیت را با آن فروفرستاد، و ما را در صفهایی در مقابل خود قرار داد. او را در زمینش تسبیح می کردیم، همان طور که در آسمان تسبیح می نمودیم. و تقدیس می کردیم در زمین همچنان که در آسمان. و او را می پرستیدیم، به طوری که در آسمان می پرستیدیم. وقتی خداوند دودمان آدم را برای گرفتن پیمان ربوبیتش بیرون آورد، و گفت: «آیا من پروردگار شما نیستم؟»، ما اولین کسانی بودیم که گفت «آری».

سپس پیمان گرفت به نبوت محمد و ولایت علی. پس گروهی اقرار کردند و گروهی انکار.

حضرت باقر علیه السلام فرمود: پس ما اولین مخلوق خدا و اولین پرستنده و تسبیح کننده او بودیم. ما سبب آفرینش و موجب تسبیح و عبادت ملائکه و انسانها بودیم و بوسیله ما خدا شناخته شد و به وحدانیت پرستش گردید. و از میان خلق هر کس مقامی یافت به واسطه ما گرامی شد. ما سبب پاداش برای پاداش گیران و کیفر برای تبه کاران هستیم.

سپس این آیه را تلاوت نمود: «وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ» (و ما ایم که صف در صفیم و ماییم که تسبیح گویانیم) و آیه دیگر: «بگو اگر برای خدای رحمان فرزندی بود، من خود نخستین پرستنده بودم».

پیامبر اکرم اولین کسی است که خدا را پرستش کرده و اول کسی است که منکر فرزند یا شریک داشتن خدا شده. و ما پس از پیامبر اکرم قرار داریم.

سپس نور ما را در پشت آدم علیه السلام قرار داد. پیوسته این نور از پشتها و رَحِمها منتقل می گردید به پشتی و رَحِمی دیگر. از هر پشتی که منتقل می شد کاملاً آشکارا بود که این نور، دیگر از او منتقل شده. و در پشت دیگری که قرار می گرفت، آثار شرافت در او آشکار می شد. تا بالاخره به پشت عبد المطلب رسید و به رَحِم فاطمه مادر عبد الله منتقل شد. در این هنگام این نور به دو قسمت تقسیم گردید: یک قسمت در عبد الله قرار گرفت و قسمت دیگر در ابوطالب. این است تفسیر آیه قرآن: «وَتَقَلُّبُكَ فِي السَّاجِدِينَ» (و گردش و حرکت تو را در میان سجده کنندگان)، که منظور، اصلا ب پیامبران و رَحِمهای زنان ایشان است. بدین

طریق خداوند ما را در اصلاّب و أرحام پدران و مادران جریان داد تا به این زمان رسید. پس هر که پندارد که ما در شمار کسانی نیستیم که در اصلاّب و أرحام جریان داشته‌ایم و پدران و مادران، ما را زاده‌اند، دروغ می‌گوید.

حدیث ششم

در غایة المرام به نقل از کتاب النصوص على الأئمة الاثني عشر تأليف شيخ ثقة اجل ابن بابويه، آورده که می‌گوید:

«قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو طَالِبٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَعْقُوبَ بْنِ نَصْرِ الْأُبَارِيِّ، قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْرُوقٍ، قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ شُعَيْبٍ، قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادٍ التَّمِيمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ، قَالَ حَدَّثَنَا عِمْرَانُ بْنُ دَاوُدَ، قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ، قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ:

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: لَأُعَذِّبَنَّ كُلَّ رَعِيَّةٍ دَانَتْ بِطَاعَةِ إِمَامٍ لَيْسَ مِنِّي، وَإِنْ كَانَتْ الرَّعِيَّةُ فِي نَفْسِهَا بَرَّةً. وَلَأَرْحَمَنَّ كُلَّ رَعِيَّةٍ دَانَتْ بِإِمَامٍ عَادِلٍ مِنِّي، وَإِنْ كَانَتْ الرَّعِيَّةُ فِي نَفْسِهَا غَيْرَ بَرَّةٍ وَلَا تَقِيَّةً.

ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ! أَنْتَ الْإِمَامُ وَالْخَلِيفَةُ بَعْدِي، حَزْبُكَ حَزْبِي وَسَلْمُكَ سَلْمِي. وَأَنْتَ أَبُو سَبْطِي، وَزَوْجُ ابْنَتِي. مِنْ ذُرِّيَّتِكَ الْأَيُّمَةُ الْمُطَهَّرُونَ. فَأَنَا سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَأَنْتَ سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ، وَأَنَا وَأَنْتَ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ، وَلَوْلَا لَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ وَلَا الْأَنْبِيَاءَ وَلَا الْمَلَائِكَةَ.

قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَتَنْحُنُ أَفْضَلُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ؟ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ! نَحْنُ خَيْرُ خَلْقِهِ اللَّهُ عَلَى بَسِيطِ الْأَرْضِ وَخَيْرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ. وَكَيْفَ لَا نَكُونُ خَيْرًا مِنْهُمْ، وَقَدْ سَبَقْنَاَهُمْ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ وَتَوْحِيدِهِ. فَبِنَا عَرَفُوا اللَّهَ وَبِنَا عَبَدُوا اللَّهَ وَبِنَا اهْتَدَوْا السَّبِيلَ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ. يَا عَلِيُّ! أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ وَأَنْتَ أَخِي وَوَزِيرِي...»
تا آخر حدیث^۱.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: از پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می‌فرمود: خداوند تبارک

۱. غایة المرام ج ۱ ص ۴۶؛ کفایة الأثر ص ۱۵۷؛ بحار الأنوار ج ۳۶ ص ۳۳۷ و ج ۲۶ ص ۳۴۹ از کفایة الأثر و المحتضر حلی.

و تعالی فرموده است: به یقین عذاب خواهد کرد هر گروهی را که معتقد به رهبری امامی باشد که از جانب من تعیین نشده، گرچه آن رعیت در واقع خودشان اشخاص خوبی باشند. و (از سوی دیگر) مورد محبت قرار خواهم داد هر رعیتی را که معتقد به امامت امام عادل باشد که از جانب من تعیین شده باشد، گرچه آن مردم خوب و متقی نباشند.

سپس به من فرمود: ای علی! تویی امام و جانشین پس از من، جنگِ با تو، جنگِ با من، و صلحِ با تو، صلحِ با من است. تویی پدرِ دو نوادهٔ من، و همسرِ دخترِ من. از نژادِ تو است ائمهٔ طاهرين. منم سرورِ انبیاء و تویی سیدِ اوصیاء. من و تو از یک درختیم. اگر ما نبودیم خداوند بهشت و جهنم و انبیاء و ملائکه را نمی آفرید.

گفتم: یا رسول الله پس ما از ملائکه برتریم؟ فرمود: یا علی ما بهتریم از تمام خلائق خدا در زمین و بهترین فرشتگان مقرب. چگونه از آن‌ها بهتر باشیم، با اینکه ما بر آن‌ها در معرفت و شناخت خدا و توحید سبقت گرفتیم. آن‌ها به وسیله ما خدا را شناختند و پرستیدند و راه خود را به سوی شناخت خدا یافتند. یا علی، تو از منی و من از تو. تو برادر و وزیر منی...

حدیث هفتم

در همان کتاب، به نقل از تفسیر ثقهٔ عدل، محمد بن عباس بن ماهیار، صاحبِ تفسیرِ ما نزل فی القرآن فی اهل البيت می‌گوید:

«حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ يُونُسَ الْحَنْفِيِّ الْيَمَانِيِّ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ سُلَيْمَانَ الْمَرْوَزِيِّ عَنِ الرَّبِيعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْهَاشِمِيِّ عَنْ أَشْيَاخٍ مِنْ آلِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، قَالُوا:

قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَعْضِ خُطْبِهِ: إِنَّا آلَ مُحَمَّدٍ، كُنَّا أَنْوَارًا حَوْلَ الْعَرْشِ، فَأَمَرَنَا اللَّهُ تَعَالَى بِالتَّسْبِيحِ، فَسَبَّحْنَا، وَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا. ثُمَّ أَهْبَطَنَا إِلَى الْأَرْضِ. فَأَمَرَنَا بِالتَّسْبِيحِ. فَسَبَّحْنَا فَسَبَّحَ أَهْلُ الْأَرْضِ بِتَسْبِيحِنَا. فَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ»^۱.

علی علیه السلام در بعضی از خطبه هایش فرمود: ما آل محمد، انواری اطراف عرش بودیم. پس خداوند تعالی ما را به تسبیح گفتن امر کرد. پس تسبیح گفتیم و ملائکه با تسبیح ما، تسبیح گفتند. سپس ما را به زمین فرو آورد. پس به ما امر کرد که تسبیح گوئیم. پس تسبیح گفتیم و اهل زمین با تسبیح ما تسبیح گفتند. پس «ماییم که صف در صفیم و ماییم که تسبیح گوئیم».

امینی گوید: در کنز الفوائد نیز به نقل از ثقه، ابن ماهیار، حدیث را ذکر کرده است.

حدیث هشتم

در کنز الفوائد از ابو جعفر محمد بن بابویه قدس سره، به سندش از ابوسعید خدری آورده که می گوید:

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ ثَوْبَةَ، عَنْ زِيَادِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَكَّائِيِّ، عَنْ سُلَيْمَانَ الْأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذْ أَقْبَلَ إِلَيْهِ رَجُلٌ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، لِإِبْلِيسَ: «أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ» مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، الَّذِينَ هُمْ أَعْلَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ؟

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَنَا وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، كُنَّا فِي سُرَادِقِ الْعَرْشِ نُسَبِّحُ اللَّهَ، فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ آدَمَ بِالْفَنِيِّ عَامٍ. فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ آدَمَ، أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ أَنْ يَسْجُدُوا. وَلَمْ يُؤْمَرُوا بِالسُّجُودِ إِلَّا لِأَجْلِنا. فَسَجَدَتِ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ، أَبَى أَنْ يَسْجُدَ. فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَهُ: يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ؟ أَيْ مِنْ هَؤُلَاءِ الْخَمْسَةِ الْمَكْتُوبَةِ أَشْمَاؤُهُمْ فِي سُرَادِقِ الْعَرْشِ...» تا آخر حدیث!

ابوسعید خدری گفت: ما خدمت پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نشسته بودیم که مردی به سوی او آمد. گفت: این کلام خدا را برایم تفسیر فرما که به شیطان می گوید: «أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ» (آیا تکبر کردی یا از بلند مرتبه هایی؟) کیستند

آنان که از ملائکه مقرب بالاترند؟

پیامبر ﷺ فرمود: من و علی و فاطمه و حسن و حسین. ما در سُرادقِ عرش، خدا را تسبیح می‌کردیم. ملائکه از تسبیح ما به تسبیح مشغول شدند، دو هزار سال قبل از خلقت آدم. وقتی خداوند آدم را آفرید، به ملائکه دستور داد او را سجده کنند. و این سجده نبود مگر برای ما. همه ملائکه سجده کردند به جز شیطان که امتناع ورزید. خداوند فرمود: چه شد که سجده نکردی برای کسی که به دست خود او را آفریدم؟ تکبر ورزیدی یا از برتران بودی؟ یعنی آن پنج نفری که نام آنها در سُرادقِ عرش نوشته شده است...

مطلب سوم

در بیان آیه کریمه: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» (الأعراف: ۱۷۲)

بدان - خداوند تعالی، ما را به صراط حق و یقین هدایت گرداند و برای ما نسبت به دیگران لسان صدقی قرار دهد - که این آیه شریفه، اشاره و دلالت بر این دارد که خلقی قبل از پدید آمدن این انسانها، و تکلیفی قبل از تکلیف این عالم وجود داشته است، و اشاره دارد به احوال انسانها در خلقِ اول. و دلالت دارد بر سَری از اسرارِ خداوند و حکمتی از حکمتهای او!

قبل از سخن گفتن در باره آن، ناگزیر باید تحقیقی داشته باشیم، در مورد حقیقت آنچه آیه، بر خلق و تکلیف دلالت دارد. و قبل از آوردن ادله نقلیه و مفاد آیات و روایات در این زمینه، مقتضی است که مدلول آیه و اعتقاد صحیح و مسلم و ثابت ما را که بر آن اجماع شده و کسی قادر به انکار آن نیست، ثابت کنیم. سپس به ذکر آیات و نقل احادیث وارد از بیست علم و حکمت و عصمت علیهم السلام، و بازگو کردن آنها از اصول معتّمده و مدارک معتبره و به آسانید مُعَنَّئُهُ غیر مضطر به می پردازیم. آنگاه در فصلی دیگر، بیانات برخی از علمای امامیه را رضوان الله علیهم - چه از مثبتین و چه از نافیین - ذکر می کنیم و در صورت ضرورت، نظرات علمای عامه را هم بیان خواهیم کرد.

پس با یاری گرفتن از خداوند متعال و پناه بردن به او از شرّ شیطانِ رجیم می گوییم:
عالمی ترتیبی هست، که بر تفصیل مذکور در مطلب دوم، مترتب می شود.

توضیح آن:

وقتی کلام باری تعالی را، خطاب به حضرت داوود علیه السلام دیدیم که فرمود:
 «كُنْتُ كَنزاً مَخْفِياً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ».

من گنجی پنهان بودم، دوست داشتم که شناخته شوم، پس آفریدگان را آفریدم تا شناخته شوم.

و حقیقت مقتضای خلقت واضح شد، که معروف و مشهود بودن خداوند است به صفات حسنه، تا آثار آن صفات تحقق پیدا کند، و دانستیم که وجود معرف برای خداوند از آغاز تا انجام خلقت ضرورت دارد، و باید قبل از خلق و با خلق و بعد از خلق وجود داشته باشد، و روشن شد که اسامی باری تعالی - از ذوات بشری و معرف های او که هیاکل قدسیه باشند، در اطلاق این منصب الهی و تشریف سبحانی و تقیید آن، در درجات مختلفی قرار دارند؛ پس می بایست روز جمع و مشهودی قبل از پدید آمدن این دنیا وجود داشته باشد، و مقتضی است که یک عالم عرض، قبل از سفرانسان و سیر او در عوالم، و قبل از آنکه از محضر الهی مرخص شود و روحش از عوالم ملکوتی هبوط کند، موجود باشد.

پس وجود روز تکلیفی، قبل از عالم خلق و شهود، برای تجلی پروردگار بر ارواح بشری، لازم است، تا صنیع خود را به آنها بنمایاند و خطابه خود را بر آنها بازگوید و خود را به جمیع مردم با جلوه ای واحد بنمایاند. باید در آن عالم کسی را برگزیند که معرفش باشد، پس آنگاه بر خلق ظاهر شود، تا کسی را که پاک گردانیده و برگزیده، به خلق معرفی کند، آنگاه هر کدام از برگزیدگان را بر منصبش قرار دهد. این هنگام است که هرامام و معرف، نسبت به هویت رعیت خود، و حقیقت ماهیت آنها وقوف یابد، و برای هر خلیفه ای از خلفای الهی، اُمتش را با نام و حقیقتشان بشناساند، همچنان که امت خاتم انبیاء علیهم السلام را بر حضرتش در روز میثاق عرضه کرد.

در این باره احادیث منصوص وارد شده است. از جمله احادیث زیر:

۱. در کتاب المجالس شیخ مفید رحمه الله، که به اسناد خود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورده

است که می فرماید:

«مَثَلْتُ لِي أُمَّتِي فِي الطِّينِ، حَتَّى نَظَرْتُ صَغِيرَهَا وَكَبِيرَهَا - وَنَظَرْتُ فِي السَّمَاوَاتِ كُلِّهَا، فَلَمَّا رَأَيْتُ، رَأَيْتُكَ يَا عَلِيُّ، فَاسْتَغْفَرْتُ لَكَ وَلِشِيعَتِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ...»
تا آخر حدیث^۱.

امت من در عالم طین، برای من تصویر شد، تا اینکه کوچک و بزرگشان را دیدم. و در همه آسمانها نظر افکندم. چون خوب نگریستم - ای علی - تو را دیدم. پس برای تو و تمامی شیعیانت که تا روز قیامت می آیند، آمرزش طلبیدم.

۲. در بصائر الدرجات از پیامبر ﷺ، مُسْنَداً آمده است که می فرماید:

«يَا عَلِيُّ، لَقَدْ مَثَلْتُ لِي أُمَّتِي فِي الطِّينِ، حَتَّى رَأَيْتُ صَغِيرَهُمْ وَكَبِيرَهُمْ أَزْوَاحاً قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ الْأَجْسَادَ، وَإِنِّي مَرَرْتُ بِكَ وَبِشِيعَتِكَ فَاسْتَغْفَرْتُ لَكُمْ...» تا آخر حدیث^۲.

رسول خدا فرمود: ای علی! امتم در گِل، برایم مجسم شد، به طوری که کوچک و بزرگ آنان را دیدم، روحهایی پیش از آنکه خداوند پیکرشان را بیافریند. به راستی من بر تو و شیعیان تو گذشتم و برای شما طلب آمرزش کردم.

۳. در بصائر به طرق عدیده و مُسْنَد آمده و نیز در مجالس شیخ مفید قُدس سرّه، به اسنادِ خویش از رسول خدا ﷺ است که می فرماید:

«رَبِّي عَزَّوَجَلَّ، مَثَلَ أُمَّتِي فِي الطِّينِ، وَعَلَّمَنِي أَسْمَاءَهُمْ كَمَا عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا، فَمَرَرْتُ بِأَصْحَابِ الرَّيَاتِ، فَاسْتَغْفَرْتُ لِلَّهِ لِعَلِّي وَشِيعَتِهِ».

پروردگارم عز و جل، امت مرا در عالم طینت برایم مجسم کرد، و نامهای ایشان را به من آموخت، چنان که همه نامها را به آدم آموخت، آنگاه پرچمداران (خلفاء و زمامداران) بر من گذشتند. من برای علی و شیعیانش آمرزش خواستم.

فُرَات بن ابراهیم نیز در تفسیرش آن را روایت کرده است^۳.

۱. الأمالی مفید ص ۸۹ ح ۵.

۲. بصائر الدرجات ص ۱۰۴؛ بحار الأنوار ج ۶ ص ۲۷.

۳. بصائر الدرجات ص ۱۰۳ و ۱۰۵؛ الأمالی مفید ص ۱۲۶؛ الأمالی طوسی ص ۶۴۹؛ تفسیر فرات ص ۳۹۳؛

۴. در بصائر الدرجات مُسَنِّداً از امام باقر علیه السلام است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنَّ أُمَّتِي عُرِضَتْ عَلَيَّ عِنْدَ الْمِيثَاقِ»^۱.

به راستی امتم در میثاق بر من عرضه شد.

۵. در بصائر الدرجات والکافی مُسَنِّداً از امام باقر علیه السلام آمده است که می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِيثَاقَ شِيعَتِنَا بِالْوَلَايَةِ لَنَا وَهُمْ ذُرِّيَّةُ يَوْمٍ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى الذِّرِّ وَالْإِفْرَارِ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله بِالنُّبُوَّةِ. وَعَرَضَ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله أُمَّتَهُ فِي الطِّينِ وَهُمْ أَظْلَلُ. وَخَلَقَهُمْ مِنَ الطِّينَةِ الَّتِي خُلِقَ مِنْهَا آدَمُ. وَخَلَقَ اللَّهُ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا قَبْلَ أَبْدَانِهِمْ بِالْفَنِيِّ عَامٍ، وَعَرَضَهُمْ عَلَيْهِ وَعَرَفَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَعَرَفَهُمْ عَلِيّاً، وَنَحْنُ نَعْرِفُهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ»^۲.

خدا از شیعیان ما پیمان ولایت گرفت، در حالی که ذره بودند، روز پیمان گرفتن. و نیز برای ربوبیت خود و نبوت محمد صلی الله علیه و آله اقرار گرفت. امت محمد صلی الله علیه و آله را در گِل، در حالی که ظلال (سایه ها) بودند، بر حضرتش عرضه کرد. و آنها را از طینتی آفرید که آدم را از آن آفرید. و ارواح شیعیان ما را پیش از بدنهایشان به دو هزار سال، خلق کرد. و آنها را به پیامبر عرضه داشت و آنها را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و به علی علیه السلام شناساند. و ما آنان را در لحن گفتار می شناسیم.

۶. در بصائر از رسول گرامی صلی الله علیه و آله است که می فرماید:

«مِثْلُ لِي أُمَّتِي فِي الطِّينِ وَعُلِّمْتُ الْأَسْمَاءَ كَمَا عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا، وَرَأَيْتُ أَصْحَابَ الرِّايَاتِ فَكُلَّمَا مَرَزْتُ بِكَ يَا عَلِيُّ وَبِشِيعَتِكَ اسْتَغْفَرْتُ لَكُمْ»^۳.

خدا امت مرا در گِل برایم مجسم کرد، و نامهای ایشان را به من آموخت، چنان که همه نامها را به آدم آموخت، آنگاه پرچمداران (خلفاء و زمامداران) را دیدم. پس هر چه ای علی، بر تو و شیعیانت گذشتم، برایتان آمرزش خواستم.

بحار الأنوار ج ۲۷ ص ۲۲۴؛ الکافی ج ۱ ص ۴۴۳.

۱. بصائر الدرجات ص ۱۰۴ ح ۳؛ بحار الأنوار ج ۳۸ ص ۲۲۶.

۲. بصائر الدرجات ص ۱۰۹؛ الکافی ج ۱ ص ۴۳۶.

۳. بصائر الدرجات ص ۱۰۳ و ۱۰۵.

۷. در همان کتاب مُسْنَدُ اَاز امام رضا علیه السلام است که می فرماید:

«قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَثَلْتُ لَهُ أُمَّتَهُ فِي الظِّينِ، فَعَرَفَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ وَأَخْلَاقِهِمْ وَحَلَّاهُمْ. قَالَ: قُلْنَا لَهُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ جَمِيعُ الْأُمَّةِ مِنْ أَوْلَیْهَا إِلَى آخِرِهَا؟ قَالَ: هَكَذَا قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام».

امام باقر علیه السلام فرمود: اَمّت رسول خدا صلی الله علیه و آله را در گِل به او نشان دادند، پس آنان را به نام خودشان، و نام پدرانشان، و اخلاقشان شناخت. به او گفتیم: فدایت شوم، تمام امت، از اول تا آخر؟ راوی گفت: امام باقر علیه السلام همین گونه فرمود.

در همان کتاب به طَرَق دیگری نیز ذکر شده است.^۱

بدین سان در خلقتِ نخست، ارواح بشری مُمَثَّل گردید، و برائمه معصومین علیهم السلام عرضه و شناسانده شد. پس آنان مُحَبِّ رَا از مُبْغَض، با نامشان و نام پدرانشان و اخلاقشان، شناسایی کردند. اخبار وارده زیادی از خاندانِ علم و عصمت علیهم السلام دلالت بر این مطلب دارد، به گونه ای که فقط در بصائر الدرجات، بیش از ده حدیثِ مُسْنَد در این باب آورده است.^۲

نامهای روز میثاق

آن عالم نامیده می شود به: روزِ میثاق، روزِ جَمْع، روزِ شَاهِد، روزِ مَشْهُود، روزِ عَرَضِ اَوَّل، روزِ خَلْقِ اَوَّل، روزِ تَکْلِیفِ اَوَّل، روزِ بَعَثِ (برانگیختن) اَوَّل، روزِ اِقْرَار، روزِ وِلايَت، روزِ بَلی، عالمِ ذَرّ، عالمِ اَلَسْتُ و عالمِ اَظَلَّه (سایه ها).

البته می توان گفت: عالمِ اَظَلَّه، خود عالمی مُسْتَقَلّ غیر از عالمِ ذراست، مانند عالمِ ارواح، که بعضی از علمای بزرگ به آن تصریح کرده اند. ولی به کمک قرائنِ ظاهریِ موجود در بعضی اخبار، استفاده می شود که در لسانِ حدیث، از آن به عالمِ ذر تعبیر شده است. و این منافاتی ندارد با اینکه در واقع عالم دیگری موجود باشد.

وجه ضرورت روز میثاق

بر هیچ عاقلی پوشیده نمائند که اگر آن خَلْقِ نخست وجود نداشت و در آن، خداوند

۱. بصائر الدرجات ص ۱۰۵؛ بحار الأنوار ج ۱۷ ص ۱۵۳ ح ۵۷.

۲. بنگرید: بصائر الدرجات ص ۹۹ و ۱۰۳ باب ۱۱ و ۱۴.

خود را متجلی نمی ساخت و خطابِ خود را به گوش ذرات بشری و ارواح نورانی انسانی، قبل از فرو آمدن به این عالم و آمیخته شدن با اجزاء زمینی و مُلکی نمی رسانید، هیچ آخدی نبود که خداوندگارِ خود را بشناسد. همچنین، اگر ارواح بشری ملکوتی، همراه با شناختِ خالق و شناختِ معرفِ های او و حُکام و خُلفایش، از محضرِ الهی مرخص نمی شدند، هیچ بشری نمی دانست که خالق و رازقِ او کیست.

توضیح مطلب

حقیقتِ بشری و غریزه انسانی، پس از استیلای تاریکی های عنصری بر آن و شکستنِ اَنوارِ روح با پوششِ مُلکی و آمیختگی آن با اجزاء زمینی و آلوده شدنش با کثافات جسمانی و انقطاعِ او از حضرتِ الهی، با توجه به عوالمِ سُفلی، و انفصالش از بارگاهِ آسمانیِ قدسی، و فرودش به منازلِ زمینی، و دوریش از ساحتِ الهی به سبب اتصال به علائقِ دنیوی، و از بین رفتنِ نیروهای او با بیماری های نفسانی و آلوده شدنش به مقتضای طبیعتِ جسمانیِ ظلمانی، و محبوس شدنِ حواسش با عللِ نفسانی؛ دیگر دستیابی به شناختِ خداوند و صفات و حقایقِ صُنعِ او، با مشاهده این عالمِ تنگ و کوچک، بلکه بسیار کوچکتر نسبت به عوالمِ غیبی بالایی و مشاهده آن با این حواسِ ظاهری و کوتاه و عنصری، دیگر میسر نمی شود.

بعد از آن دوری از محضرِ الهی، اکنون با این عقلِ محجوب و قلبِ مستور، که با پرده های جهالت پوشیده شده است، دیگر نمی تواند هیچ توجهی به حواسِ باطنی و روحی داشته باشد و به عالمِ اُلوهی روی آورد. طبعاً از آن معارفِ حقی که در هنگام تجرّد روح، با آن حالِ نورانیت و اِشراق و صفایی که در آن عوالمِ نورانی و روحانی و ملکوتی داشت، دیگر هیچ خبری نیست.

می بینید که هر چه انسان در ترکیه نفس از اوصافِ تاریک و سوء اخلاقِ آن، با ظهورِ اَنوارِ روح بر آن، بکوشد و زهدش در دنیا فزونی یابد و خود را بیشتر، از صفاتِ نفسانیه پاک گرداند و به صفاتِ قُدسیه آراسته و به اَنوارِ روحیه نورانی کند؛ از این عوالمِ دنیوی جدا می گردد و روح و ملکوتیتِ او تقویت می یابد، و قوای مُلکی و عنصریِ او، ضعیف می گردد، به عوالمِ روحی و اخروی و ملکوتی نزدیک می شود، از تاریکی های نفسانی

دور می‌گردد و با روح یقین آرامش می‌یابد، و با آنچه جاهلان از آن وحشت دارند انس می‌یابد و آنچه را خوشگذرانان سخت می‌دانند آسان می‌یابد؛ آنگاه معارفی برای او دستیاب می‌شود که به جزا و به کسی نمی‌رسد. و عوالم قدسیه‌ای براو کشف می‌شود که برد دیگری کشف نخواهد شد. و با چشم دل چیزهایی را می‌بیند که دیگر چشمها توانایی دیدن آن را ندارند، و با گوش قلب می‌شنود آنچه را که دیگران نمی‌شنوند، و با حواس روحی خود چیزهایی را درک می‌کند که با حواس ظاهری بشری و عنصری، قابل درک نیست. این آیه همین مطلب را می‌رساند:

«كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ ﴿٥﴾ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ﴿٦﴾ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ ﴿٧﴾»^۱.

چنین نیست. همانا اگر علم یقین بدانید، البته جهنم را خواهید دید. سپس به چشم یقینش خواهید دید.

همین گونه است عکس قضیه؛ یعنی هر چه شوقِ نفس و رَغَبَت و میلِ آن به عالمِ سُفلی فُزونی یابد و با حیاتِ دنیا آرامش گیرد، حزبِ شیطان و سپاهِ نفس در معرکهٔ قلبِ انسان، پیروز گردد و تاریکی‌های نفسانی یکی برد دیگری براو چیره شوند و روح با صفات نفسانی و حیوانی و وحشی، تیره گشته و به اخلاقِ نفوسِ زمینی متخلّق می‌شود و با تاریکی‌ها صفاتِ آن، مُکَدَّر می‌شود و با حکومتِ نفس براو، حواسِ [باطنی] او از کار می‌افتد، قلب می‌میرد، چشم او نابینا و بصیرت او ضعیف و گوش او ناشنوا می‌گردد، در تاریکی‌ها غوطه‌ور می‌شود و از ذکرِ خدا بازمی‌ماند. در اینجا است که انسان از عوالمِ روحی والا و معارفِ ملکوتی الهی و کمالاتِ روحانیِ راستین دور گشته و دیگر از آیات بهره‌ای نمی‌برد. مصداقِ «صُمُّ بَكْمُ عُمِي» (گنگ‌ها و لال‌ها و کوران) می‌شود که اولیاءش طاغوتند و او را از نور به تاریکی‌ها می‌برند.

پس تکلیفِ اولیه در عالمِ اَظْلَه و تَجَرُّدِ ارواح و ذراتِ عقلی بشری از تاریکی‌های جسمانی مناسب‌تر و شایسته‌تر است (از اینکه چنین نباشد)! و تجلی‌پروردگار بر آنها و گرفتنِ میثاق و اقرار از آنها، و اینکه خود را مستقیماً و بدون واسطه به آنان معرفی کند، پیش از آنکه انوار روح، با طینتِ جسمانی و تاریک، کدر شود، بهتر و شایسته‌تر است.

پس عقل اقتضا می‌کند بر وجود روزی برای تکلیف و عالمی برای عرض و جمع، که پروردگار بر ارواح عقلیه بشریه در هیاکلِ ذَرّیه تجلی کند و خود را به آنها بشناساند و صنّع خود را به آنها نشان دهد، معرّف‌های خود را در حال نورانیت و صفای آن ارواح معرفی کند؛ تا با بصیرتِ تامه، هر که بخواهد هلاک شود و هر که بخواهد حیات را برگزیند. آنگاه مبدأ روحی انسانی، بر مقتضای منتها و مرجعش خواهد بود. و مبدأ و غایت با هم یکی می‌شود چنان که: از خداوند و به خداوند، خواهد بود.

اگر آن عالم وجود نمی‌داشت، و افراد بشر، معارف الهی را در روزگار سابق، در همان حال نورانیت و تجرد، کسب نمی‌کردند، هیچ احدی نمی‌دانست که پروردگار و خالقش کیست و او را با اوصاف جلالیه و جمالیه و اکرامیه نمی‌شناخت.

ذکر نه حدیث مسند در این مورد

در این مورد به نه حدیثِ مُسند اشاره می‌کنیم.

۱. در تفسیر فرات و بصائر الدرجات از امام صادق علیه السلام نقل شده که می‌فرماید: «أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَخَرَجُوا كَالذَّرِّ، فَعَرَفَهُمْ نَفْسُهُ وَأَرَاهُمْ نَفْسَهُ. وَلَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَعْرِفْ أَحَدٌ رَبَّهُ...» تا آخر حدیث.

خداوند از پشتِ آدم، فرزندان او را تا روز قیامت، بیرون آورد. پس مانند ذراتی خارج شدند، پس خود را به آنان شناساند و نشان داد. و اگر چنین نبود، هیچ کس پروردگارش را نمی‌شناخت...

۲. در الکافی و التوحید شیخ ثقه صدوق رحمه الله، از زُرارَه از امام محمد باقر علیه السلام

روایت شده است که می‌فرماید:

«أَخْرَجَ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَى الْقِيَامَةِ، فَخَرَجُوا كَالذَّرِّ، فَعَرَفَهُمْ وَأَرَاهُمْ نَفْسَهُ (صُنِعَهُمْ فِي التَّوْحِيدِ). وَلَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَعْرِفْ أَحَدٌ رَبَّهُ.»

خداوند از پشتِ آدم فرزندان او را تا قیامت بیرون آورد. پس همچون ذراتی خارج شدند. پس خود را به آنان شناساند و نشان داد و اگر چنین نبود هیچ کس پروردگارش را نمی‌شناخت.

۳. در کتاب علل الشرائع از زُراره، از امام باقر علیه السلام آمده است:
 «لَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَدْرِ أَحَدٌ مَنْ خَالِقُهُ وَلَا مَنْ رَازِقُهُ».
- اگر چنین نبود، هیچ کس نمی دانست چه کسی خالق و رازق اوست.
۴. در تفسیر علی بن ابراهیم [ج ۱ ص ۲۴۸] از امام صادق علیه السلام نقل شده:
 «لَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَدْرِ أَحَدٌ مَنْ خَالِقُهُ وَرَازِقُهُ».
- اگر چنین نبود، هیچ کس نمی دانست چه کسی خالق و رازق اوست.
۵. از امام صادق علیه السلام آمده است که می فرماید:
 «فَتَبَتَّ الْمَعْرِفَةُ فِي قُلُوبِهِمْ، وَنَسُوا الْمَوْقِفَ وَيَذْكُرُونَهُ يَوْمًا، وَلَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَدْرِ أَحَدٌ مَنْ خَالِقُهُ وَرَازِقُهُ»^۱.
- معرفت در دل های ایشان ثابت گشت و آن جایگاه را فراموش کردند و آن را روزی به یاد خواهند آورد. و اگر چنین نبود هیچ کس خالق و رازق خویش را نمی شناخت.
۶. از زُراره از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود:
 «لَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَعْلَمُوا إِذَا سُئِلُوا مَنْ رَبُّهُمْ وَمَنْ رَازِقُهُمْ»^۲.
- اگر چنین نبود، هنگامی که از آنها درباره پروردگار و رازقشان پرسیده شود چیزی نمی دانند.
۷. همچنین از ایشان است که می فرمایند:
 «لَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَعْلَمُوا مَنْ رَبُّهُمْ وَلَا مَنْ رَازِقُهُمْ»^۳.
- اگر چنین نبود، نمی دانستند چه کسی پروردگار و رازق آنان است.
۸. از زُراره از امام صادق علیه السلام است که می فرماید:
 «أُثْبِتَ الْإِقْرَارَ فِي صُدُورِهِمْ وَلَوْلَا ذَلِكَ مَا عَرَفَ أَحَدٌ خَالِقَهُ وَلَا رَازِقَهُ»^۴.
- اقرار در سینه آنان ثابت شد، و اگر چنین نبود کسی خالق و رازق خود را نمی شناخت.

۱. بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۸۰.

۲. المحاسن ص ۲۴۱.

۳. تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۴۰.

۴. المحاسن ص ۲۴۰.

این احادیث را در جای خود، مُسنداً و به صورت کامل ذکر خواهیم کرد ان شاء الله.

خلاصه اینکه: شناختِ انسان از پروردگار و خالق و رازق خویش، منوط است به تجلیِ پروردگار بر او، که خداوند، صُنْع و نَفْسِ خود را با مَظْهَرِ مثالیِ خویش به او نشان دهد. این هدفِ والا، در این عَالَمِ سُفلی حاصل نمی‌شود، زیرا رُؤیَتِ خداوند متعال و درکِ تجلّیِ او، با حواسِ ظاهریِ بشری و احساساتِ نفسانیِ مُلکی ممکن نیست؛ بلکه مَظَاهِرِ مثالیِ الهی را با حواسِ روحی درک می‌کند، و با مَشاعِرِ باطنی آن را می‌بیند. این هدف، زمانی میسر می‌گردد که در عَالَمِ ملکوتِ اعلیٰ، با تجرّدِ روح و صفا و نورانیتِ آن، سیر کنیم.

در مورد رُؤیَتِ پروردگار در خَلْقِ اوّل، در روایتی اشاره شده که شیخ صدوق در کتاب التوحید به اسنادِ خود از ابی بصیر از امام صادق علیه السلام آورده که می‌فرماید:

«قُلْتُ لَهُ: أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، هَلْ يَرَاهُ الْمُؤْمِنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: نَعَمْ وَقَدْ رَأَوْهُ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ. فَقُلْتُ: مَتَى؟ قَالَ: حِينَ قَالَ لَهُمْ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى. ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً، ثُمَّ قَالَ: وَإِنَّ الْمُؤْمِنِينَ لَيَرَوْنَهُ فِي الدُّنْيَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، أَلَسْتُ تَرَاهُ فِي وَقْتِكَ هَذَا؟ قَالَ أَبُو بَصِيرٍ: فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَأُحَدِّثُ بِهَذَا عَنْكَ؟ فَقَالَ: لَا، فَإِنَّكَ إِذَا حَدَّثْتَ بِهِ فَأَنْكَرَهُ مُنْكَرٌ جَاهِلٌ بِمَعْنَى مَا تَقُولُهُ، ثُمَّ قَدَّرَ أَنَّ ذَلِكَ تَشْبِيهُ، كَفَرَ. وَلَيْسَتْ الرُّؤْيَةُ بِالْقَلْبِ كَالرُّؤْيَةِ بِالْعَيْنِ. تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَصِفُهُ الْمُشَبِّهُونَ الْمُلْحِدُونَ»^۲.

ابو بصیر گوید: به حضرت صادق علیه السلام گفتم: مرا خبر ده که آیا مؤمنان خداوند را عَزَّ وَجَلَّ، در روز قیامت می‌بینند؟ فرمود: آری، و پیش از روز قیامت او را دیده‌اند. عرض کردم: در چه زمان؟ فرمود: در هنگامی که به ایشان فرمود: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى، (یعنی: آیا نیستم پروردگار شما؟ گفتند: آری). پس حضرت ساعتی ساکت شد. بعد از آن فرمود: مؤمنان نیز در دنیا پیش از روز قیامت او را می‌بینند، آیا تو چنان نیستی که در همین وقت او را ببینی؟

۱. مصنف بزرگوار در حاشیه این صفحه توضیحی مفصل در مورد معانی رُؤیَتِ خداوند آورده که به دلیل گستردگی بحث، تحت عنوان پیوست اول در پایان کتاب آورده‌ایم. (ویراستار)

۲. التوحید ص ۱۱۷ ح ۲۰.

گفتم: فدایت شوم، من این کلام را از حضرتت نقل کنم؟ فرمود: نه، زیرا تو هرگاه این مطلب را نقل کنی، آنگاه منکری جاهل آن را انکار کند، و بعد از آن پندارد که این تشبیه است کافر شود. (باید دانست که) دیدن به دل چون دیدن به چشم نیست. خدا برتر است از آنچه اهل تشبیه والحاد، او را وصف می کنند.

خلاصه این مباحث مفصل آنکه: خداوند تبارک و تعالی خلق را آفرید تا شناخته شود. اما شناختی که مقتضای خلقت است، به دست نمی آید جز با تجلی خداوند متعال که نفس خویش را با مظهر مثالی، بر خلق ارائه کند و خود را با خطاب خویش بشناساند؛ و آن ممکن نمی گردد مگر اینکه ارواح بشری در حال نورانیت و مجرّد از پرده های تاریک باشند. پس ضرورت وجود عالمی پیش از این عالم ملکی لازم می شود که اگر نمی بود، هیچ احدی پروردگار و رازق خویش را نمی شناخت.

هرچه از معارف و علوم الهی می بینیم، قطعاً از برکات معرفتی است که در عالم اظّلّه از خلق اول به دست آمده و در دلها استوار شده که در احادیث به آن اشاره شده، علاوه بر آنچه از باقر اهل بیت و صادق اهل بیت علیه السلام در اخبارشان روایت شده است که می فرمایند:

«فَقَبَّتِ الْمَعْرِفَةُ وَنَسُوا الْمُؤَقَفَ وَسَيَذْكُرُونَهُ يَوْمًا»^۱.

معرفت استوار شد و جایگاه را از یاد بردند و روزی به یاد خواهند آورد.

مضمون احادیث، این است که خداوند، معرفت حاصله از خلقت آغازین را در دلهاشان استوار کرد، که این خود، اصل معرفت است و فطرتی است که مردم را بر آن سرشته اند. و این از صنع خدا است که مردم را در آن صنعی نیست.

این معرفت ضروری فطری، همان است که مورد نظر این آیه قرآن است:

«وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»^۲.

اگر از آنها بپرسی: چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ همانا خواهند گفت: خدا.

۱. تفسیر علی بن ابراهیم ج ۱ ص ۲۴۸.

۲. لقمان: ۲۵؛ زمر: ۳۸.

اقرار و توحید و اسلامی که در این دنیا دیده می‌شود، چیزی نیست جز آثار همان شناختِ اکتسابیِ حاصله از جلوۀ اول، که بر ارواح بشری نوشته شده و پی‌آمدهای همان فطرتی است که انسانها بر آن سرشته شده‌اند. و صورت‌پذیری‌های گوناگون و آلودگی‌های آشکاری که بین افراد بشر دیده می‌شود، ظهور همان اقراری است که در روز میثاق، با اختیارِ خود، داده‌اند.

لذا بعضی از آنها مؤمن و سعیدند که هیچ اشکالی بر آنان وارد نیست.

«أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ»^۱.

خدا بر دلشان رقم ایمان زده است.

پس خداوند آرامشِ خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان فرو فرستاد و کلمۀ تقوی را برای آنها قرار داد که شایسته آن هستند^۲. اما بعضی دیگر کافرو شقی هستند که ایمان نمی‌آورند جز به آنچه از قبل و در روز میثاق دروغ شمرده بودند. اینان مانند هم نیستند، چنان که در احادیث شریفه وارد شده است^۳.

پس میثاقِ استوار بر قلبها و پیمانِ حک شده بر آنها، مانند بذرها و دانه‌های منتشر شده بر زمینِ قلب، در این زندگی دنیوی است، که همان مزرعۀ آخرت است، و این زندگانی حاضرو حیاتِ دنیوی وسیلۀ تربیت و رشد و نمو صلاح و فساد آن است؛ دانه ایمان با آبیاریِ قلب به طاعات و حسنات، روز به روز رشد می‌یابد، و پاکسازیِ آن از معاصی و تطهیرِ آن از اخلاقِ نکوهیده و آلودگی‌های نفسانی، همانند زیرو رو کردنِ زمین و پاکسازیِ آن از سنگریزه‌ها و خارها و گیاهان خبیثی است که مانعِ رشدِ دانه‌ها و سببِ فسادِ آن می‌شوند، تا روزی که نوبتِ درو کردنِ زمین فرا رسد. همانند درختی که قرآن وصف می‌کند:

۱. مجادله: ۲۲.

۲. فتح: ۲۶.

۳. شماری از این احادیث در صفحات آینده خواهد آمد.

«كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا»^۱.

چون درختی پاک که ریشه اش در زمین استوار و شاخه هایش در آسمان است. به فرمان خدا هر زمان میوه خود را می دهد.

پس همانا خداوند آرامش را بر دل‌های مؤمنان فرو آورد، تا ایمان و یقینشان افزون شود^۲.

همین گونه است دانه انکار و بذر کفر، که در دل‌های منکران و کافران کاشته شده است، که در این زندگی، به مرور ایام رشد یافته و با آبیاری زمینش به وسیله گناهان و بدی‌ها، روز به روز قد برافراشته و پیوسته بر شاخه‌های آن افزوده می شود و با وزش هواهای نفسانی پربارتری گردد، تا آنکه تمامی قلب را می پوشاند و آلودگی اش بر آن چیره می شود، تا به وقت درو برسد و مصداق آیه شریفه شود:

«كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ»^۳.

چون درختی ناپاک است، که ریشه در زمین ندارد (و برپا نتواند ماند).

«إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ ۝ طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ ۝ فَإِنَّهُمْ لَا كَلُونَ مِنْهَا فَأَمَّا لِلَّذِينَ الْبُطُونُ ۝ ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ ۝ ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ»^۴.

درختی است که از اعماق جهنم می روید، میوه اش همانند سر شیاطین است، دوزخیان از آن می خورند و شکم انباشته می سازند، و بر سر آن آمیزه ای از آب سوزان می نوشند سپس بازگشتشان به همان جهنم است.

تحقیق و بررسی این مطلب در آینده خواهد آمد إن شاء الله.

پوشیده نماند که تطابق خوشبختی و بدبختی ای که انسان (در عالم ذر) برمیگزیند، با اختیار تامی که در زندگی دنیا دارد، هیچ منافاتی ندارد.

۱. ابراهیم: ۲۴.

۲. اشاره به مضمون آیه سوم سوره الفتح.

۳. ابراهیم: ۲۶.

۴. الصافات: ۶۴ تا ۶۸.

اتحاد امرِ مُکَلَّف در دو عالمِ تکلیف - یعنی ذَرِاَوِل و شُهودِ دوم - نه اختیار را از انسان سلب می‌کند و نه موجب جبر می‌گردد.

همچنین باید دانست که اگر وجودِ خلقِ اول، و تجلیِ پروردگار بر تمام ذرات ارواح بشری - که از پشتِ پدرشان خارج شدند - نمی‌بود، و اگر خداوند کلام خود را به گوششان نمی‌رساند، و آنان را به فرمان خود نمی‌آزمود، و اگر افراد بشر را قبل از ورودشان به این دنیا آزمون توحید و ولایت امتحان نمی‌کرد، و از ارواح ملکوتی انسانی که از پلیدی‌های جسمانی و مُلکی، قبل از هبوط به این عالمِ جسمانی و تاریک شدنشان با تاریکیِ اجزاء عنصری مجرد بود، عهد و میثاق نمی‌گرفت، پس هیچ وجه و جیهی برای شرافت دادنِ معرّف‌ها بر مردم، برای خلافتِ الهی و شایستگیِ آنان برای ولایتِ حق بر دیگران، و برتریِ آنها نسبت به دیگران نمی‌بود. همچنین برتریِ دادنِ رتبهٔ بعضی از خلفای خدا بر دیگران، در این دنیا وجه و جیهی نداشت، و بعضی از پیامبران و اوصیاء بر دیگران در شرافت و افتخار، برتری نداشتند.

توضیح مطلب

خداوند - تبارک و تعالی - بنی آدم را برگزید، و آنها را با چهره‌های نیکو و شمایل زیبا و نعمتهای خاص، بر دیگران کرامت داد. و با مسلط نمودن بر دیگر مخلوقات، و با تسخیر آنچه در آسمانها و زمین است، و با ارسالِ پیامبران برای آنان، آنان را برتری داد. و فرمود:

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»^۱.

ما فرزندانِ آدم را کرامت بخشیدیم و بر دریا و خشکی سوار کردیم و از چیزهای خوش و پاکیزه روزی دادیم و بر بسیاری از مخلوقات خویش برتری نهادیم.

خداوند، افرادی را از آنها پاک گردانید و آنها را مظهرِ حقیقتِ ربوبیتِ خویش قرار داد و حجت بر دیگران نمود و خلیفه در زمینش گماشت و امین بر عباد و راهنمای مردم و کلمه‌ای (نشانه‌ای) بر قدرتش و ودعوت‌کننده به کلمه‌اش، نگاهبان رازش و نشانه‌ای بر

خودش و مظهری بر صفاتش قرار داد و فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ»^۱.

خدا آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برتری داد.

«يَا مُوسَىٰ إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي»^۲.

ای موسی، من تو را به پیامهایم و سخن گفتنم از میان مردم برگزیدم.

«وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ»^۳.

ابراهیم را در دنیا برگزیدیم و او در آخرت نیز از شایستگان است.

سپس بعضی از خلفای خود را بر دیگران برتری بخشید و بین آنان مراتبی با اطلاق

منصب «ولایت» و تقیید آن، قرار داد و فرمود:

«تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِّنْهُمْ مَّنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضُهُمْ دَرَجَاتٍ»^۴.

بعضی از آن پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم. خدا با بعضی سخن گفت و بعضی را به درجاتی برافراشت.

و مراد از رسولی که برتری داده، همان محمد ﷺ است، که او را بر تمام انبیاء برتری

بخشید. بی شک، برتری پیامبران بر سایر افراد بشر، فقط بر اساس قابلیت و اولویت آنها بر دیگران به طاعت و معرفت است و گزینشی بی سبب نیست.

همین گونه، برتری بخشیدن بعضی از پیامبران و اوصیاء بر بعضی دیگر و اختلاف در مراتب و درجاتشان، فقط بر حسب اختلاف در مزیت‌های نفسانی و فضائلی است که آنها کسب کرده‌اند و بر مبنای تفاوت درجات آنها در صفات قدسیه و نزدیکی و قرب آنها به حضرت الهی به حسب طاعت و انقیاد آنها است، و گرنه انسانها در ذات، همگونند و در صورت و هیئت، مانند هم، و در اصل و ماده و نسب، متحد هستند. و هیچ برتری و مزیتی نسبت به هم و هیچ شرافتی بر دیگری ندارند، زیرا همگی در نسب واحدند: همه

۱. آل عمران: ۳۳.

۲. الأعراف: ۱۴۴.

۳. البقرة: ۱۳۰.

۴. البقرة: ۲۵۳.

به آدم و حوا نسبت دارند و همه، فرزندانِ آدم هستند، همه از خاک آفریده شده‌اند و این مشت‌های خاک هیچ فضیلتی نسبت به یکدیگر ندارند.

در اینجا چهار حدیث نقل می‌شود:

۱. شیخ طبرسی در الاحتجاج حدیثی طولانی از امام صادق علیه السلام آورده است که به پرسش‌های متعدد یک زندیق پاسخ داده است.

«قَالَ: فَمَا بَالُ وُلْدِ آدَمَ فِيهِمْ شَرِيفٌ وَوَضِيعٌ؟ قَالَ: الشَّرِيفُ الْمُطْبِيعُ وَالْوَضِيعُ الْعَاصِي. قَالَ: أَلَيْسَ فِيهِمْ فَاضِلٌ وَمَقْضُوعٌ؟ قَالَ: إِنَّمَا يَتَفَاضِلُونَ بِالتَّقْوَى. قَالَ: فَتَقُولُ إِنَّ وُلْدَ آدَمَ كُلَّهُمْ سَوَاءٌ فِي الْأَصْلِ لَا يَتَفَاضِلُونَ إِلَّا بِالتَّقْوَى؟ قَالَ: نَعَمْ، إِنِّي وَجَدْتُ أَصْلَ الْخَلْقِ التُّرَابَ، وَالْأَبَ آدَمَ وَالْأُمَّ حَوَاءَ، خَلَقَهُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ وَهُمْ عَبِيدُهُ. إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اخْتَارَ مِنْ وُلْدِ آدَمَ أَنْسَاءً طَهَّرَ مِيلَادَهُمْ وَطَيَّبَ أَبْدَانَهُمْ وَحَفِظَهُمْ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَأَرْحَامِ النِّسَاءِ، أَخْرَجَ مِنْهُمْ الْأَنْبِيَاءَ وَالرُّسُلَ؛ فَهُمْ أَزْكَى قُرُوعِ آدَمَ. مَا فَعَلَ ذَلِكَ إِلَّا لِأَمْرِ اسْتَحَقُّهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَلَكِنْ عَلِمَ اللَّهُ مِنْهُمْ حِينَ ذَرَأَهُمْ أَنَّهُمْ يُطِيعُونَهُ وَيَعْبُدُونَهُ وَلَا يَشْرِكُونَ بِهِ شَيْئاً. فَهَؤُلَاءِ بِالطَّاعَةِ نَالُوا مِنَ اللَّهِ الْكَرَامَةَ وَالْمَنْزِلَةَ الرَّفِيعَةَ عِنْدَهُ، وَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ لَهُمُ الشَّرَفُ وَالْفَضْلُ وَالْحَسَبُ، وَسَائِرُ النَّاسِ سَوَاءٌ. أَلَا مَنْ اتَّقَى اللَّهَ أَكْرَمَهُ، وَمَنْ أَطَاعَهُ أَحَبَّهُ، وَمَنْ أَحَبَّهُ لَمْ يَعْذِبْهُ بِالنَّارِ...». تا آخر حدیث^۱.

پرسید: چرا میان فرزندانِ آدم، شریف و فرومایه به وجود آمده؟ فرمود: شریف فردِ مطیع است و فرومایه، فردِ گناهکار.

پرسید: مگر میان‌شان برتر و فروتر نیست؟ فرمود: ملاک برتری؛ تقوا و پرهیزکاری است.

پرسید: شما قائلید که تمام اولادِ آدم، در اصل برابرند و جز با تقوا برهم برتری ندارند؟

فرمود: آری، من معتقدم که اصلِ خلقتِ همه انسان‌ها، خاک است، و حضرت آدم پدر و حوا مادر آنان است، خالق‌شان پروردگار یکتاست و

۱. الاحتجاج ج ۲ ص ۷۷؛ بحار الأنوار ج ۱۰ ص ۱۹۴.

همه بنده اویند. بی شک خداوند از میان بنی آدم، گروهی را برگزید، جای ولادت شان را پاکیزه داشته و اجسامشان را طاهر نمود، و آنان را در پشت مردان و رحم زنان حفظ کرد، و تمام انبیاء و رُسُل را از میان همین افراد برگزید، پس این گروه، پاکترین شاخه های بنی آدمند. این همه به جهت شایستگی آنان بود، و خداوند در همان عالم ذر دریافته بود که اینان او را اطاعت نموده و عبادت می کنند و شرک نمی ورزند، پس اینان در پرتو طاعت، نزد خداوند به کرامت و منزلت رفیع رسیدند، و شرف و فضل و حَسَب برای آنان است و دیگر انسانها یکسانند مگر کسانی که تقوا پیشه کنند. که خداوند کسی را که اطاعت کند دوست می دارد و کسی را که دوست بدارد در دوزخ نمی افکند.

۲. کلینی رحمه الله به اسناد خویش از امام باقر علیه السلام آورده است:

«فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ إِنَّ حَسَبَ الرَّجُلِ دِينُهُ وَمُزْوَعَتُهُ خُلُقُهُ وَأَصْلُهُ عَقْلُهُ، وَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ. ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِسُلَيْمَانَ: لَيْسَ لِأَحَدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ عَلَيْكَ فَضْلٌ إِلَّا بِتَقْوَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِنْ كَانَ التَّقْوَى لَكَ عَلَيْهِمْ، فَأَنْتَ أَفْضَلُ»^۱.

رسول خدا (ص) فرمود: ای گروه قریش! همانا حسب مرد دین او است و مردانگیش اخلاق او است، و اصل و نسبش عقل و خرد او است، خداوند عز و جل فرموده: «ای مردم ما شما را از مرد و زن آفریدیم و جماعتها و قبیله هایتان کردیم تا همدیگر را بشناسید (و گرنه) به راستی که گرامی ترین شما در نزد خدا پرهیزکارترین شما است» (سوره حجرات آیه ۱۳) سپس رسول خدا (ص) به سلیمان فرمود: هیچ یک از اینها بر تو برتری و فضیلتی ندارند جز به تقوی از خدای عز و جل، و اگر تقوای تو بر آنها بچربد تواز آنها برتری.

۳. شیخ صدوق رحمه الله به اسناد خود از ابو عبدالله محمد بن موسی بن نصر رازی

۱. الکافی ج ۸ ص ۱۸۱ ح ۲۰۳؛ رجال کشی ص ۱۴؛ بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۳۸۱؛ مرآة العقول ج ۲۶ ص ۷۱

روایت کرده است که می‌گوید:

«قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: قَالَ رَجُلٌ لِلرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَاللَّهِ مَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَشْرَفُ مِنْكَ أَبَاءً. فَقَالَ: التَّقْوَى شَرَفُهُمْ وَطَاعَةُ اللَّهِ أَحَاطَتْهُمْ. فَقَالَ لَهُ آخَرُ: أَنْتَ وَاللَّهِ خَيْرُ النَّاسِ. فَقَالَ لَهُ: لَا تَخْلِفْ يَا هَذَا، خَيْرٌ مِنِّي مَنْ كَانَ أَتَقَى اللَّهَ تَعَالَى وَأَطَوَعَ لَهُ. وَاللَّهِ مَا تُنْسِخُتُ هَذِهِ الْآيَةُ: وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ». تا آخر حدیث!

از ابی عبد الله محمد بن موسی بن نصر رازی روایت است که گفت: از پدرم شنیدم که می‌گفت: شخصی به حضرت رضا علیه السلام عرض کرد: به خدا قسم در روی زمین از جهت پدر، احدی اشرف از تونیست. آن بزرگوار فرمود: تقوای پدران مرا مشرف ساخت و اطاعت خدا ایشان را بهره‌مند گردانید.

دیگری به آن بزرگوار گفت: به خدا قسم که بهترین مردمانی. حضرتش پاسخ داد: ای مرد! قسم یاد مکن. بهتر از من کسی است که در نزد خدا تقوای او زیادتر از من باشد و اطاعت خدا را بیش از من رعایت کند. به خدا قسم که این آیه شریفه نسخ نشده است: وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ.

۴. در کافی به اسناد خود از ابی عمرو الزبیری از امام صادق علیه السلام - ضمن حدیثی که به ده‌ها آیه اشاره دارد - نقل می‌کند که می‌فرماید:

«قُلْتُ لَهُ: إِنَّ لِلْإِيمَانِ دَرَجَاتٍ وَمَنَازِلَ، يَتَفَاضَلُ الْمُؤْمِنُونَ فِيهَا عِنْدَ اللَّهِ؟ قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: صِفْهُ لِي رَحِمَكَ اللَّهُ حَتَّى أَفْهَمَهُ.

قَالَ: إِنَّ اللَّهَ سَبَقَ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ كَمَا يُسَبِّقُ بَيْنَ الْخَيْلِ يَوْمَ الرِّهَانِ، ثُمَّ فَضَّلَهُمْ عَلَى دَرَجَاتِهِمْ فِي السَّبْقِ إِلَيْهِ؛ فَجَعَلَ كُلَّ امْرِئٍ مِنْهُمْ عَلَى دَرَجَةٍ سَبْقِهِ، لَا يَنْقُضُهُ فِيهَا مِنْ حَقِّهِ وَلَا يَتَقَدَّمُ مَسْبُوقٌ سَابِقاً وَلَا مَفْضُولٌ فَاضِلاً تَفَاضَلُ بِذَلِكَ أَوَائِلُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَأَوَاخِرُهَا. وَلَوْ لَمْ يَكُنْ لِلْسَّابِقِ إِلَى الْإِيمَانِ فَضْلٌ عَلَى الْمَسْبُوقِ إِذَا لَلْحَقَّ آخِرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَوْلَها نَعَمْ، وَلَتَقَدَّمُوهُمْ إِذَا لَمْ يَكُنْ لِمَنْ سَبَقَ إِلَى الْإِيمَانِ الْفَضْلُ عَلَى مَنْ أَبْطَأَ عَنْهُ.

وَلَكِنْ بَدَرَجَاتٍ الْإِيمَانِ قَدَّمَ اللَّهُ السَّابِقِينَ وَبِالْإِطَاعِ عَنِ الْإِيمَانِ أَخَّرَ اللَّهُ الْمُقَصِّرِينَ، لَأَنَّا نَجِدُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْآخِرِينَ مَنْ هُوَ أَكْثَرُ عَمَلًا مِنَ الْأَوَّلِينَ، وَأَكْثَرُهُمْ صَلَاةً وَصُومًا وَحَجًّا وَزَكَاةً وَجِهَادًا وَإِنْفَاقًا. وَلَوْ لَمْ يَكُنْ سَوَابِقُ يَفْضُلُ بِهَا الْمُؤْمِنُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا عِنْدَ اللَّهِ، لَكَانَ الْآخِرُونَ بِكَثْرَةِ الْعَمَلِ مُقَدِّمِينَ عَلَى الْأَوَّلِينَ. وَلَكِنْ أَبَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يُدْرِكَ آخِرُ دَرَجَاتِ الْإِيمَانِ أَوَّلَهَا، وَيُقَدِّمَ فِيهَا مَنْ أَخَّرَ اللَّهُ أَوْ يُؤَخَّرَ فِيهَا مَنْ قَدَّمَ اللَّهُ.

قُلْتُ: أَخْبِرْنِي عَمَّا نَدَبَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْمُؤْمِنِينَ إِلَيْهِ مِنَ الْإِسْتِثْقَاءِ إِلَى الْإِيمَانِ. فَقَالَ: قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ». وَقَالَ: «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»^۱. وَقَالَ: «وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُمْ»^۲. فَبَدَأَ بِالْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ عَلَى دَرَجَةِ سَبْقِهِمْ ثُمَّ ثَنَّى بِالْأَنْصَارِ ثُمَّ ثَلَّثَ بِالتَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ.

فَوَضَعَ كُلَّ قَوْمٍ عَلَى قَدَرِ دَرَجَاتِهِمْ وَمَنَازِلِهِمْ عِنْدَهُ. ثُمَّ ذَكَرَ مَا فَضَّلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ أَوْلِيَاءَهُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ، فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضِ دَرَجَاتٍ - إِلَى آخِرِ الْآيَةِ»^۳. وَقَالَ: «وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ»^۴. وَقَالَ: «انْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا»^۵. وَقَالَ: «هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ»^۶. وَقَالَ: «وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ»^۷. وَقَالَ: «الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ»^۸. وَقَالَ: «فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ

۱. (۲) الواقعة ۱۰ و ۱۱.

۲. (۳) التوبة: ۱۰۰.

۳. (۴) البقرة: ۲۵۳.

۴. (۵) الإسراء: ۵۵.

۵. (۶) الإسراء: ۲۱.

۶. (۷) آل عمران: ۱۶۳.

۷. (۸) هود: ۳.

۸. (۹) التوبة: ۲۰.

أَجْرًا عَظِيمًا دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً^۱ وَقَالَ: «لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلٌ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتِلُوا»^۲ وَقَالَ: «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»^۳ وَقَالَ: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْؤُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نِيلاً إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ»^۴ وَقَالَ: «وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ»^۵ وَقَالَ: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»^۶ فَهَذَا ذِكْرُ دَرَجَاتِ الْإِيمَانِ وَمَنَازِلِهِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

زبیری گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: برای ایمان درجات و مراتبی است که مؤمنین نسبت به آنها نزد خدا بریکدیگر برتری دارند؟ فرمود: آری، عرض کردم: سایه رحمت خدا بر سر حضرتت مستدام باد! برایم توضیح ده تا بفهمم. فرمود: خدا میان مؤمنان مسابقه قرار داد، چنان که میان اسبان، در روز اسب دوانی مسابقه گذارند. و آنها را به حسب درجات سبقت، فضیلت بخشید. و هر یک از مؤمنان را طبق درجه سبقتش قرار داد و حق او را از آن درجه نکاست. هیچ دنبالی از جلو افتاده (نزد خدا) پیشی نگیرد و هیچ کم فضیلتی بر صاحب فضیلت پیش نیفتد. از این جهت پیشینیان و پسینیان این امت باریک دیگر برتری یافتند. و اگر پیشرو در ایمان را بر عقب افتاده فضیلتی نبود، آخرین این امت (از نظر مقام و فضیلت) به اولینش می چسبید. آری می چسبید، بلکه از آنها پیش می افتاد، در صورتی که پیشرو در ایمان را بر عقب افتاده آن فضیلتی نبود.

لیکن خدا به سبب درجات ایمان، پیشروان در ایمان را مقدم داشته و به سبب عقب افتادن از ایمان، کوتاهی کنندگان را مؤخر داشته (یعنی از لحاظ رتبه و

۱. (۱۰) النساء: ۹۶.

۲. (۱۱) الحديد: ۱۰.

۳. (۱۲) المجادلة: ۱۱.

۴. (۱۳) التوبة: ۱۲۰.

۵. (۱۴) البقرة: ۱۱۰.

۶. الکافی ج ۲ ص ۴۰-۴۲؛ بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۳۰۸ ح ۹

فضیلت) زیرا بعضی از مؤمنان متأخرا می بینیم که نماز و روزه و حج و زکات و جهاد و انفاقشان از پیشینیان بیشتر است. و اگر سوابق فضیلتی نمی بود که مؤمنان به سبب آن بریکدیگر ترجیح می یابند، می بایست متأخرین به واسطه عمل بسیار خود، بر پیشینیان مقدم باشند؛ ولی خدای عزوجل هرگز نخواسته شخصی که در پایین ترین درجات ایمان قرار دارد به درجه جلوتر برسد و آنکه را خدا مؤخر داشته مقدم شود یا آنکه را مقدم داشته مؤخر گردد.

عرض کردم: از پیشی گرفتن به سوی ایمانی که خدا مؤمنان را در این گفتار خویش دعوت فرموده است به من خبرده. پس سخن خدا را فرمود: «پیشی گیرید به سوی آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنای آن آسمان و زمین است و برای کسانی که به خدا و پیغمبران وی ایمان آورده اند آماده شده» (۲۱ سوره ۵۷) و فرموده: «پیشی گرفتنی که پیشی گرفته اند، آنها مقربانند» (۱۰ سوره ۵۶).

و فرموده: «و پیشروان نخستین، از مهاجروانصار و کسانی که به احسان از آنها پیروی کردند، خدا از آنها راضی گشته و آنها از خدا» (۱۰۰ سوره ۹). پس خدا به مهاجرین نخستین طبق درجه پیشروی شان آغاز فرمود، و در درجه دوم انصار و در مرحله سوم پیروان به احسان از آنها را ذکر فرمود، و هر گروهی را به اندازه درجات و مراتبشان نزد خود جایگزین فرمود.

سپس آنچه را خدای عزوجل به سبب آن بعضی از اولیای خود را بر بعض دیگر ترجیح داده بیان می فرماید: «بعضی از این رسولان را بر بعض دیگر فضیلت بخشیدیم. بعضی از آنها با خدا سخن گفت، و درجات برخی را بلندتر از دیگران فرمود. تا آخر آیه» (۲۵۳ سوره ۲).

و نیز فرمود: «بعضی از پیغمبران را بر بعض دیگر فضیلت دادیم» (۵۵ سوره ۱۷) و باز فرمود: «بنگر چگونه برخی را بر برخی فضیلت دادیم و درجات آخرت بیشتر و ترجیح آن بالاتر است» (۲۱ سوره ۱۷) و فرمود: «آنها نزد خدا درجاتی دارند» (۱۶۳ سوره ۳) و فرمود: «فضیلت هر صاحب فضیلتی را خواهد داد» (۳ سوره ۱۱) و فرمود: «کسانی که ایمان آورده و هجرت نموده و با مال و جان خود در راه خدا جهاد کردند، نزد خدا مقام بیشتری دارند» (۲۰ سوره ۹) و فرمود: «خدا مجاهدین را بر بازنشستگان به پاداشی

بزرگ فزونی بخشیده، و آن پاداش درجات و آمرزش و رحمت اوست» (سوره ۹۵، ۴) و فرمود: «آن کس از شما که پیش از فتح انفاق کرده و کارزار نموده (با دیگران) برابر نیست، درجه آنها از کسانی که پس از فتح انفاق کرده و کارزار نموده برتر است» (سوره ۵۷) و فرموده: «خدا درجات کسانی از شما را که ایمان دارند با کسانی که دانش یافته‌اند، بالا می‌برد» (سوره ۵۸) و فرمود: «و این برای آن است که ایشان را در راه خدا تشنگی ورنج و گرسنگی نرسد، و در جایی که کافران را به خشم آرد قدم نهند و از دشمنی به مقصودی نرسند، جز آنکه به سبب آن برای ایشان عمل شایسته‌ای نوشته شود» (سوره ۹، ۱۲۰) و فرموده: «هر خیری که برای خود پیش فرستید آن را نزد خدا می‌یابید» (سوره ۲، ۱۱۰) و فرموده: «هر که هموزن ذره‌ای نیکی کند، آن را ببیند، و هر که هم وزن ذره‌ای بدی کند، آن را می‌بیند» (سوره ۸، ۹۹). این است بیان درجات و مراتب ایمان نزد خدای عزّوجلّ.

این آیه نیز بر همین مضمون دلالت دارد:

«وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ»^۱.

و پروردگار توبه هر که [و هر چه] در آسمانها و زمین است داناتر است. و در حقیقت، بعضی از انبیا را بر بعضی برتری بخشیدیم.

احاطه علم خداوند به حقایق مخلوقات با فراز و فرود آنها، و علم او به نیازهای آنان، و بیان تفضیل بین انبیاء، می‌رساند که اختلاف مراتب در آنها و برتری یکی بر دیگری به حسب اختلاف در استعداد نفسانی و قرب باطنی آنها است، نه اینکه محض برگزیدن و برتری دادن بر مقتضای مصالح کونی باشد.

این آیه نیز به همین حقیقت اشاره می‌کند:

«وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۱۳﴾ إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِربِّ الْعَالَمِينَ»^۲.

و ما او را در این دنیا برگزیدیم؛ و البته در آخرت [نیز] از شایستگان خواهد بود.

۱. اسراء: ۵۵.

۲. بقره: ۱۳۰-۱۳۱.

برگزیدن ابراهیم علیه السلام بعد از آن بود که به او خبر داد. و این نشان می دهد که سبب و مقتضای برگزیده شدنش، تسلیم او در برابر خداوند متعال است.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا وَإِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَام كَانَ عَبْدًا نَاصِحًا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَنَصَحَهُ وَأَحَبَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَأَحَبَّهُ» تا آخر حدیث^۱.

خداوند، محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را ابتدا بنده خود برگرفت و آنگاه فرستاده اش. و علی علیه السلام بنده خیرخواه خدای عزوجل بود که خدا برایش خیر خواست. و خدای عزوجل را دوست می داشت، لذا محبوب خداوند قرار گرفت.

اندکی بعد از این، احادیثی خواهیم آورد که نشان می دهد اختلاف در درجات ایشان، فضل و فضیلت برای آنان به شمار می رود.

مدار تفضیل و تفاضل نزد خداوند متعال

برگزیدن و برتری دادن الهی، از دو حال خارج نیست:

۱. این برگزیدن و برتری دادن، بدون هیچ مزیتی در آن شخص، و فقط برای مصالح و حکمت‌هایی، در ذات آن شخص برتر، قرار گرفته باشد. هرچند افعال خداوند قابل پرسش نیست، لیکن این قسم‌گزینش خداوندی و تفضیل او، نه فضیلتی برای خود آن شخص برتر شمرده می شود، نه برای آن برگزیده مزیتی به حساب می آید، نه شرافتی به وجود می آورد، نه برای دارنده آن برتری نسبی (نسبت به فاقد آن) محسوب می شود و نه تفاخری برای او ایجاد می کند. اکثر تفضیلات تکوینی از همین قبیل است. مانند برتری سالم بر بیمار، بینا بر نابینا، شنوا بر ناشنوا، گویا بر لال، غنی بر فقیر و امثال آن، که خداوند در این موارد، برخی را بر برخی دیگر به سبب مصالح تکوینی برتری داد. و فرمود:

«انْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»^۲.

بین چگونه بعضی از آنان را بر بعضی دیگر برتری داده‌ایم.

۱. الکافی ج ۸ ص ۱۴۶ ح ۱۲۳؛ تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۴۸ ح ۱۹؛ بحار الأنوار ج ۹۳ ص ۲۱۱؛ شرح الاخبار قاضی نعمان ج ۳ ص ۱۲ ح ۹۴۰.

۲. اسراء: ۲۱.

نیز می‌فرماید:

«وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ»^۱.

خدا بعضی از شما را در روزی بر بعضی دیگر برتری داده است.

آیات ۱۵ تا ۱۷ سوره فجرو بیان مرحوم طبرسی در تفسیر آنها، ما را به آنچه گفتیم، راه می‌نماید. اینک هر دو را با هم در اینجا می‌آوریم.

«فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ». یعنی: او را با نعمت، آزمایش و امتحان کرد. «فَأَكْرَمَهُ» با مال گرامی داشت. «وَوَعَّمَهُ» با انواع بخشش‌ها به او وسعت داد و نعمت بخشید. «فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ» پس با آن خوشحال و شادان می‌شود و می‌گوید: پروردگارم آن را به من عطا نمود. و این به سبب کرامت و منزلتی است که من نزد او دارم. یعنی: می‌پندارد که در نزد خدا کریم است که خداوند دنیا را برای او وسعت داده است. «وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ» با فقر و تنگدستی آزمودش، «فَقَدِرَ» یعنی بر او تنگ گرفت، «عَلَيْهِ رِزْقُهُ» و او را به اندازه کفاف قرار داد. «فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ» می‌پندارد که این سستی از جانب خداوند است. پس می‌گوید: خداوند مرا با فقر ذلت داد.

سپس می‌گوید: «كَلَّا» یعنی آنگونه نیست که می‌پندارد. من نه آدمی را بخاطر کرامتی که نسبت به من دارد غنی می‌دارم و نه به خاطر این که خوار می‌دانم فقیر می‌سازم. بلکه به سبب حکمت و مصلحتی که وجود دارد، به هرکسی که بخواهم وسعت دهم و به هرکه بخواهم تنگ می‌گیرم. ابتلایی با شکرو صبر. این اکرام در حقیقت به طاعت است و اهانت به معصیت است. سپس اینگونه خداوند سبحان افراد سزاوار اهانت را معین ساخت و فرمود: بلکه اهانت نمودم آن را که مستحق اهانت است، به سبب آنکه به من عصیان نمود. سپس عصیان را اینگونه بازگو کرد: «بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ» تا آخر کلامش^۲.

حالت دوم این است که برگزیدن و برتری دادن، بخاطر مزیتی باشد که در نفس فرد برگزیده هست و به جهت فضیلتی است که در او وجود دارد، و تکیه دارد بر قابلیت و

۱. نحل: ۷۱.

۲. مجمع البیان ج ۱۰ ص ۲۵۲ چاپ اعلمی بیروت.

شایستگی و استحقاقی که در ذات فاضل وجود دارد، و مقتضای آن همان تقدّم عملی اوست که نسبت به دیگران دارد.

این قسم از انتخاب و گزینش، همان حقیقت فضیلت است که پدیدآورنده شرف است، و می‌سزد که دارنده آن به داشتنش در مقابل دیگران افتخار کند، و به کسانی که فاقد آن هستند مباحث نماید. مانند برتری عالم بر جاهل، و مؤمن بر کافر، و عادل بر فاجر، و مجاهد بر قاعد. همچنان که خداوند، مجاهد را بر قاعد به درجاتی برتری داده است.^۱

برتری انبیاء بر دیگر افراد بشر، و برتری هر پیامبر نسبت به پیامبران دیگر، و تقدّم هر کدام بر دیگری، موجب علوّ مقام و بلندی مرتبّ آنها می‌شود، و همین را فضل و فضیلتی در مقام افتخار می‌دانند.

این که فضیلت و برتری هر کدام از آنها، بر اساس مراتب و درجه بندی آنها باشد، لازمه اش داشتن فضیلت از نوع دوم است، یعنی در قبایل فضائل ذاتی تحصیلیّه و مزایای کسبیّه است. روشن است که آن هم، به اعتبار قرب و نزدیکی به حضرت خداوند است. این قرب، با مهاجرت از موطن نفس، برای کسب رضایت خداوند، و با سلوک و طی سفر به سوی خداوند، با مرکب عقل و تقویت قوای روحی ملکوتی و با تبعیت و طاعت از خداوند، حاصل می‌شود.

انسان تنها با انقیاد نسبت به مولای خویش برتری می‌یابد، و مدار فضیلت و برتری، همان تقوا است. دوست داشتنی‌ترین فرد نزد خداوند، کسی است که بیشتر با طوع و رغبت به او گردن نهد، و گرامی‌ترین انسان‌ها نزد خداوند با تقواترین آنان است. برترین آنها کسی است که در فرمانبرداری برترین باشد، و والاترین آنها کسی است که در تبعیت از او والاتر باشد. نزدیکترین انسان نزد خداوند کسی است که در عبادت بیشترین بهره را برده باشد. همچنان که در آیه شریفه آمده است:

«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقِيكُمْ»^۲.

در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.

۱. اشاره به آیات ۹۵ و ۹۶ سوره نساء.

۲. حجرات: ۱۳.

در این زمینه احادیث زیادی آمده است که به جهت اختصار، به ذکر فقط سیزده حدیث بدون نقل سند می پردازیم:

۱. رسول الله ﷺ:

«أَكْرَمُ النَّاسِ أَتْقَاهُمْ»^۱.

گرامی ترین مردم، پرهیزگارترین آنها است.

۲. پیامبر اکرم ﷺ:

«أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ رَجَالِكُمْ؟ قُلْنَا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: التَّقِيُّ النَّقِيُّ السَّمُحُ الْكَفَّينِ» تا آخر حدیث^۲.

راوی گفت: پیامبر فرمود: آیا خبرتان بدهم به بهترین فرد شما؟ گفتیم: آری ای رسول خدا. فرمود: اهل تقوا، پاکی و بخشندگی.

۳. رسول خدا ﷺ:

«إِنَّكُمْ مِنْ وَلَدِ آدَمَ وَآدَمُ مِنْ تُرَابٍ، وَاللَّهُ لَعَبْدٌ حَبَشِيٌّ أَطَاعَ اللَّهَ، خَيْرٌ مِنْ سَيِّدِ قُرَشِيٍّ عَصَى اللَّهَ تَعَالَى، وَإِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»^۳.

شما فرزندان آدم هستید، و آدم از خاک است. به خدا سوگند، غلام حبشی اگر اطاعت خدا کند، از سید قریشی که عصیان خدا کند، بهتر است. گرامی ترین فرد شما نزد خدا، متقی ترین شماست.

۴. امیر المؤمنین علی علیه السلام در پاسخ به سؤال «أَيُّ النَّاسِ خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ» فرمود:

«قَالَ: فَأَيُّ النَّاسِ خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؟ قَالَ: أَخْوَفُهُمْ لِلَّهِ وَأَعْمَلُهُمْ بِالتَّقْوَى وَأَزْهَدُهُمْ فِي الدُّنْيَا»^۴.

فردی نزد خداوند بهترین است که بیش از همه خوف خدا داشته باشد، به تقوا بیشتر عمل کند، و کمتر به دنیا دل بندد.

۱. بحار الأنوار ج ۷ ص ۳۷۵.

۲. الکافی ج ۲ ص ۵۷؛ تهذیب طوسی ج ۷ ص ۴۰۰ ح ۶؛ بحار الأنوار ج ۶ ص ۳۷.

۳. تفسیر قمی ص ۴۹۹؛ بحار الأنوار ج ۷ ص ۲۳۹.

۴. الأمالی صدوق ص ۲۴۱؛ بحار الأنوار ج ۷ ص ۳۰۹ و ۳۷۸.

۵. أمير المؤمنين (علیه السلام):

«أفضل الناس من جاهد هواه»^۱.

برترین مردم کسی است که با هوای نفس خود بجنگد.

۶. أمير المؤمنين (علیه السلام):

«أحبُّ العبادِ إلى الله يومَ القيامةِ أطوعُهُمْ لَهُ»^۲.

محبوب‌ترین مردم نزد خداوند در روز قیامت، کسی است که بیش از همه اطاعت او کند.

۷. أمير المؤمنين (علیه السلام):

«أجدرُّ الناسَ برحمةِ الله أقومُهُم بِالطَّاعَةِ»^۳.

شایسته‌ترین فرد به رحمت الهی کسی است که از همه به طاعت خداوند پایدارتر باشد.

۸. أمير المؤمنين (علیه السلام):

«أقربُ الناسِ من الله سبحانه أحسنُهُم إيماناً»^۴.

نزدیک‌ترین فرد به خداوند، کسی است که ایمانش نیکوتر باشد.

۹. امام باقر (علیه السلام) در حدیثی طولانی فرموده است:

«فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْمَلُوا لِمَا عِنْدَ اللَّهِ. لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ. أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، اتَّقَاهُمْ وَأَعْمَلُهُمْ بِطَاعَتِهِ. يَا جَابِرُ! وَاللَّهِ مَا يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَّا بِالطَّاعَةِ»^۵.

از خدا بپرهیزید و برای خدا کار کنید. به راستی میان خدا و کسی خویشی نیست. دوست‌ترین بنده‌ها نزد خدا، عزوجل، با تقواترین و مطیع‌ترین آنها است

۱. عیون الحکم ص ۱۲۱.

۲. الکافی ج ۵ ص ۳۴۰؛ بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۱۱۸.

۳. عیون الحکم ص ۱۱۲؛ غر الحکم ح ۳۱۹۲.

۴. عیون الحکم ص ۱۲۱؛ غر الحکم ح ۳۱۹۳.

۵. الکافی ج ۲ ص ۷۴ ح ۳؛ وروایت از کافی در بحار الأنوار ج ۶۷ ص ۹ ح ۴.

نسبت به او. ای جابر! به خدا سوگند نتوان نزدیک شد به خداوند تبارک و تعالی جز به اطاعت.

۱۰. امام صادق علیه السلام:

«أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتِّقَاكُمْ، وَالنَّسَبُ وَاحِدٌ، مِنْ آدَمَ وَحَوَاءَ خَلَقَكُمْ».

گرامی ترین شما نزد خداوند، متقی ترین شماست. نَسَب همه شما یکی است، پدر همه آدم و مادر همه حواء است.

۱۱. امام صادق علیه السلام در پاسخ به پرسش قاسم بن الولید که پرسید: «گرامی ترین خلق نزد خداوند کیست؟»، فرمودند:

«أَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا لِلَّهِ وَأَعْمَلُهُمْ بِطَاعَةِ اللَّهِ»^۱.

گرامی ترین فرد نزد خدا، کسی است که بیشترین خدا کند و بیشترین طاعت او عمل کند.

۱۲. و همچنین فرمودند:

«أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَأَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَبَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ»^۲.

برترین مردم کسی است که عاشق عبادت باشد و آن را در آغوش گیرد، آن را به جان دوست بدارد و عملاً بدان پردازد.

۱۳. و آمده است که شخصی از حضرت عیسی بن مریم (علی نبینا و آله و علیه السلام) پرسید: چه کسی برتر است؟ آن جناب دو مشت خاک برداشت و پرسید: کدام یک برتر است؟ آنگاه فرمود:

«النَّاسُ خُلِقُوا مِنْ تُرَابٍ، فَأَكْرَمُهُمْ اتِّقَاهُمْ»^۳.

مردم همه از خاک آفریده شده اند، پس گرامی ترین آنان متقی ترین آنان است.

بر همین معنای ثابتی که در نزد هر صاحب نظری پذیرفته است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای

۱. محاسن ج ۲ ص ۵۹۸؛ بحار الأنوار ج ۹ ص ۱۶۴؛ وج ۸۸ ص ۲۲۳.

۲. الکافی ج ۲ ص ۸۳؛ بحار الأنوار ج ۷ ص ۲۵۳.

۳. تاریخ دمشق ج ۴۷ ص ۴۵۱؛ کنز الدقائق ج ۱۲ ص ۳۵۰ (چاپ ارشاد).

برتری خویش نسبت به دیگران دلیل می آورد و می فرماید:

«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ فَأَنَا أَتَقَىٰ أَدَمَ وَأَكْرَمُهُمْ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَلَا فَخْرٌ»^۱.

به راستی گرامی ترین شما نزد خدا، باتقواترین شماست. پس من، بی آنکه در مقام مفاخره بگویم، باتقواترین فرزندِ آدمم و گرامی ترین آنها نزد خدا عزوجل.

پس اینکه از میان بشر، انبیاء و خلفاء الله به ولایت الهی اختصاص یافتند، و بنا بر فضایی در این جهان برتری یافتند، و اینکه در منصب خلافت الهی درجات متفاوتی (با اطلاق و تقیید) پیدا کردند، و خداوند، بنا بر فضایل کسبی و شایستگی ذاتی آنها به ایشان مراتبی داده، و اینکه هریک از آنان با رتبه و مقام خویش در این عالم فرودین مُلکی، با منصبی معین و مقام خلافتی و ولایتی خاص پا نهادند، همه و همه، لازمه وجود عالم میثاق و تکلیفی پیش از این نشأه دنیوی است. عالمی که در آن، شایستگی یابند و به امتیازاتی که خداوند به آنها نسبت به سایر افراد بشر داده است برتری یابند. در آن عالم، هر کدام از آنان درجه ای از خلافت الهی را کسب می کنند، و هرکسی براساس آنچه خود قبل از سفر به این عالم عنصری کسب نموده، از سوی خداوند شایسته رتبه ای می شود. و هر کدام رتبه ای از ولایت را به اهل بیت و شایستگی خویش نائل شده و نسبت به همان جایگاه و منصب خویش، جهاتی از فضیلت و قرب الهی را به دست می آورد. فضیلت او نسبت به دیگری بر حسب همین استحقاق و قابلیت اوست، و هر کدام نسبت به همان رتبه ای که کسب نموده و براساس منصب استحقاقی خویش در این دنیا زاده می شود.

شایسته نیست که برتری خلفای الهی نسبت به دیگران را، فقط به کسبِ آنها در این دنیا نسبت دهیم. برای ما اثبات آن با ظواهر حالات آنان در این دنیا هم ممکن نیست. زیرا ظاهر امرشان در این دنیا برخلاف آن مناصب و فضایی است که دارا هستند. همچنان که می بینیم پیامبران صلی الله علیه و آله نسبت به سایر انبیاء و ائمه علیهم السلام برتری دارد، و ایشان منصب نبوت مطلقه را در بین باقی انبیاء دارند، در حالی که جمعی از انبیاء گذشته و

خلفای الهی پیشین که دارای عمری طولانی بودند، در این دنیا اطاعت فراوان کردند و ابتلای بسیار دیدند و مشقت فراوان متحمل شدند. با این حال، پیامبر ما ﷺ در فضیلت از همه ایشان پیشی گرفته است.

اگر بنا بود افضلیت را تنها به کسبیات این عالم مُلکی مستند کنیم، دیگر وجه وجیهی برای افضلیتِ پیامبرمان ﷺ باقی نمی ماند و چگونه می توانستیم افضلیتِ ایشان را ثابت کنیم، بلکه افضلیتِ دیگر پیامبران بر خاتم آنها ﷺ لازم می شد. به تاریخ انبیاء بنگرید، در آثارشان تأمل کنید و به تاریخ حیاتشان نظر نمایید، تا امر بر شما روشن شود و راه درست از نادرست مشخص شود.

همچنین اگر فضیلت را فقط به کسبیات در این عالم مستند کنیم، لازم می شود که هر پیامبری قبل از آنکه صاحب فضیلت شود، نسبت به پیامبر قبل از خود مفضول باشد، و بعد از آنکه دارای فضیلت شد، نسبت به پیامبر قبل از خود دارای افضلیت شود؛ بعلاوه این فضیلت باید دارای زمان خاصی باشد، که این امر به ظاهر، نادرست و فاسد است.

پس ناگزیر باید این افضلیتها و اختلاف مراتب و درجات را به عالم قبل، استناد دهیم و این تفصیل یکی بردیگری را بر مبنای مکتسبات و محصلات آنها در روز میثاق تبیین کنیم.

روایات صحیحه، افضلیت پیامبرمان بر سایر رسولان را در غیر از کسبیات در این دنیا نشان می دهد. اولویت خاتم الرسل در طاعت، نسبت به هر موجود دیگری در خلق اول و پیشگامی او در استجابِ ندای پروردگار خویش و اقرار به وحدانیت او در روز میثاق و تکلیف اول، همه نشان دهنده این موضوع است.

هفت حدیث در علتِ سبقتِ پیامبر ما ﷺ بر سایر انبیاء

در میان اخبار وارده در این مورد، به ذکر هفت حدیث بسنده می کنیم:

۱. بصائر الدرجات و کافی و علل الشرایع، با اسناد خود از امام صادق علیه السلام آورده اند:

«إِنَّ بَعْضَ قُرَيْشٍ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: بِأَيِّ شَيْءٍ سَبَقْتَ الْأَنْبِيَاءَ وَأَنْتَ بُعِثْتَ آخِرَهُمْ وَخَاتِمُهُمْ؟ قَالَ: إِنِّي كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِرَبِّي وَأَوَّلَ مَنْ أَجَابَ، حَيْثُ أَخَذَ

اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالُوا بَلَى، وَكُنْتُ أَنَا أَوَّلَ نَبِيِّ قَالِ بَلَى، فَسَبَقْتُهُمْ بِالْإِقْرَارِ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ^۱.

یکی از قریش به رسول خدا ﷺ گفت: شما که آخرین و پایان پیغمبران هستی، به چه سبب (در مقام و رتبه) از همه پیش افتادی؟ فرمود: زیرا من نخستین کسی بودم که به پروردگارم ایمان آوردم و نخستین کسی بوم که پاسخ گفت زمانی که خدا از پیغمبران پیمان گرفت و آنها را بر خودشان گواه ساخت که مگر نه این است که من پروردگار شما هستم؟ گفتند: آری. من نخستین پیغمبری بودم که بلی گفت. پس سبقت من بر پیغمبران به واسطه اقرار به خدا بود (که پیش از همه گفتم).

۲. در بصائر و کافی با اسناد از امام صادق علیه السلام که می فرماید:

«سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ: بِأَيِّ شَيْءٍ سَبَقْتَ وَلَدَ آدَمَ؟ قَالَ: أَنَا أَوَّلُ مَنْ أَقْرَبَ بِلَى. إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى، فَكُنْتُ أَوَّلَ مَنْ أَجَابَ»^۲.

از رسول خدا ﷺ پرسیدند: به چه علت از همه فرزندان آدم پیش افتادی؟ فرمود: زیرا من نخستین اقرارکننده به پروردگارم بودم. خدا از پیغمبران پیمان گرفت و آنها را بر خودشان گواه ساخت که: مگر من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا. در آنجا من نخستین پاسخ دهنده بودم.

۳. در کافی و توحید و علل الشرایع با اسناد از امام صادق علیه السلام:

«فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ نَزَّهَهُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ لَهُمْ: مَنْ رَبُّكُمْ؟ فَأَوَّلُ مَنْ نَطَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْأَئِمَّةُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ. فَقَالُوا: أَنْتَ رَبُّنَا. فَحَمَلَهُمُ الْعِلْمَ وَالْدِينَ. ثُمَّ قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ: هَؤُلَاءِ حَمَلَةُ دِينِي وَعِلْمِي وَأَمَنَائِي فِي خَلْقِي وَهُمْ الْمَسْئُولُونَ. ثُمَّ قَالَ لِبَنِي آدَمَ: أَقْرُوا اللَّهَ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِهَؤُلَاءِ النَّفَرِ بِالْوَلَايَةِ وَالطَّاعَةِ» تا آخر حدیث^۳.

۱. بصائر الدرجات ص ۲۴؛ الکافی ج ۱ ص ۴۴۱ ح ۶؛ وج ۲ ص ۱۰ ح ۱؛ علل الشرائع ج ۱ ص ۱۲؛ تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۳۹ ح ۱۰۷.

۲. نور الثقلین ج ۲ ص ۹۴ ح ۳۴۲.

۳. الکافی ج ۱ ص ۱۳۳؛ علل الشرائع ص ۱۱۸؛ بحار الأنوار ج ۵ ص ۲۴۴ ح ۳۲.

چون خدا خواست خلق را بیافریند، ایشان را در برابر خویش پراکند و به آنها گفت: پروردگار شما کیست؟ نخستین کسی که سخن گفت، رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ و ائمه صلوات الله علیهم بودند که گفتند: تویی پروردگار ما. خدا به ایشان علم و دین عطا کرد. سپس به فرشتگان فرمود: اینان حاملان دین و علم من و آمینان من در میان خلقم هستند و آنانند که مسئولند، آنگاه به فرزندان آدم گفت: به ربوبیت خدا و ولایت و اطاعت این اشخاص اقرار کنید.

با نظر دقیق به این حدیث شریف، می بینیم که چگونه امام ﷺ تمام مزایای منصب الهی و دستیابی آنها به خلافت الهی و رسیدن به فضیلت های والا را - که علمدار دین خدا و اماناء بر خلق خدا باشند - فقط به سبب سبقت آنها در اقرار به خداوند متعال در عالم میثاق و تکلیف اول می داند.

۴. در خصال و معانی الأخبار با اسناد از امام صادق ﷺ:

«لَمَّا قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِجَمِيعِ أَرْوَاحِ بَنِي آدَمَ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالُوا بَلَى، كَانَ أَوَّلَ مَنْ قَالَ بَلَى مُحَمَّدٌ ﷺ؛ فَصَارَ بِسَبْقِهِ إِلَى بَلَى سَيِّدِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَأَفْضَلَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ.» تا آخر حدیث^۱.

زمانی هم که خداوند (در عالم ذر) به تمامی ارواح بشر گفت: «آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند: هستی» (اعراف ۷: ۱۷۲) نخستین شخصی که پاسخ مثبت داد، حضرت محمد ﷺ بود. و چون در گفتن «بلی» پیشی گرفت، بدین سبب سرور همه خلقت، از آغاز تا پایان هستی گردید، و مقامش از همه پیامبران و فرستادگان الهی والا تر گردید.

۵. شیخ صدوق رحمه الله از پیامبر اکرم ﷺ در حدیثی طولانی آورده است که در باره علی ﷺ می فرماید:

«فَلَمَّا خَلَقَهُ اسْتَخْرَجَ ذَرْيَتَهُ مِنْ ظَهْرِهِ، فَاسْتَنْطَقَهُمْ وَأَقْرَبَهُمْ بِرُبُوبِيَّتِهِ. فَأَوَّلَ خَلْقٍ أَقَرَّ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ، أَنَا وَأَنْتَ وَالنَّبِيُّونَ عَلَى قَدَرِ مَنَازِلِهِمْ وَقُرْبِهِمْ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ. فَقَالَ اللَّهُ

۱. خصال ج ۱ ص ۱۴۶؛ معانی الأخبار ص ۴۲؛ بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۶۶ ح ۱۲. ظاهر کلام نشان می دهد که این بخش، سخن صدوق ذیل حدیث امام صادق ﷺ باشد. (ویراستار).

تَبَارَكَ وَتَعَالَى: صَدَقْتُمَا وَأَقْرَضْتُمَا يَا مُحَمَّدُ وَيَا عَلِيُّ، وَسَبَقْتُمَا خَلْقِي إِلَى طَاعَتِي، وَكَذَلِكَ كُنْتُمَا فِي سَابِقِ عِلْمِي فِيكُمْ، فَأَنْتُمَا صَفَوْتِي مِنْ خَلْقِي وَالْأَيُّمَةُ مِنْ ذُرِّيَّتِكُمَا» تا آخر حدیث^۱.

پس از آفریدن آدم، فرزندان و ذریه او را از نهادش خارج کرد و از آنها اعتراف گرفت و اقرار به ربوبیت کردند. و اول کسی که اقرار نمود به ربوبیت، من و تو بودیم و سایر پیامبران به نسبت مقام و قربشان به خدا. خداوند فرمود: گواهی دادید و اقرار کردید، ای محمد و علی، و از همه خلایق بر طاعت من سبقت گرفتید. چنین نیز بودید در علم سابق من. شما دو تن، برگزیده از آفریده‌های من هستید و همچنین ائمه از فرزندان شما.

این حدیث به روشنی به ما می‌فهماند که برگزیده شدن خاتم ولایت، برای نبوت و وصایت، به سبب سبقت در اقرار و ایمان به خداوند در تکلیف اول و عالم ذر بوده است. ۶. سید حیدر آملی در کشکول روایت کرده است که مفضل بن عمر می‌گوید:

«سَأَلْتُ مُوَلَّيَ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِمَا اسْتَحَقَّ الرَّسُولُ سِيَادَةَ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ؟ قَالَ: بِسَبْقِهِ فِي الدَّرَجَةِ، لَمَّا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ وَكَانَ هُوَ أَوَّلَ مَنْ سَبَقَ بِالْجَوَابِ فَقَالَ: بَلَى، فَبَعَثَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ» - تا آخر حدیث.

از مولایم امام صادق علیه السلام پرسیدم: چگونه رسول خدا به سروری تمام آفریدگان رسید؟ فرمود: بدان سبب که در عالم ذر بر همگان سبقت گرفت، آن زمان که خداوند فرمود: آیا من خداوندگارتان نیستم؟ نخستین کسی که سبقت در پاسخ گرفت، آن گرامی بود که بلی گفت.

۷. شیخ طوسی در مصباح المتهجد در دعای بیست و پنجم ذی القعدة آورده است: «أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَبْدُكَ الْمُتَنَجِّبُ فِي الْمِيثَاقِ»^۲.

درو فرستی بر بنده‌ات (پیامبر) که برگزیده در عالم میثاق است.

احادیث فراوانی برای این مطلب دلالت دارند که ان شاء الله در آینده ذکر خواهد شد.

۱. تأویل الآیات ج ۲ ص ۷۷۳-۷۷۴؛ بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۳.

۲. مصباح المتهجد ص ۴۰۶، ضمن دعای مروی از حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه؛ مصباح کفعمی ص ۵۴۶.

اولویت و سبقت در لسان آیات و روایاتی که آن را تفسیر کرده‌اند

در قرآن کریم، در مورد این سبقت و اولویتی که برای حضرت محمد ﷺ، فضیلت و پیشی بر دیگران را واجب کرده است، می‌فرماید:

«قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ»^۱.

بگو: اگر برای رحمان فرزندی بود، خود من نخستین پرستندگان بودم.

در کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که می‌فرماید:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَوَّلُ مَنْ دَخَلَ تِلْكَ النَّارَ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ»^۲.

رسول خدا ﷺ، نخستین کس بود که داخل آن آتش شد، و از این باب است قول خدای تعالی: «بگو اگر برای رحمان فرزندی بود، من نخستین پرستنده بودم» (۸۱ سوره ۴۳).

توضیح مطلب آنکه: حضرت محمد ﷺ نخستین کسی است که در روز تکلیف اول، با رفتن به داخل آتش (که برای آزمون الهی بود)، به فرمان مولای خویش گردن نهاد. او نخستین کسی است که به ربوبیت خداوند اقرار نموده و دعوت او را اجابت کرده است. او نخستین کسی است که نطق فرموده و بلی گفته است، و نخستین کسی است که در آن روز به حق و صدق اقرار نموده است. و اگر خداوند دارای فرزند می‌بود، او نخستین کسی است که فرزند داشتن خداوند را اقرار می‌نمود. پس علتی که در آیه شریفه ذکر شده، قائم مقام جزای محذوف شرط است. یعنی اگر خدای رحمن فرزندی می‌داشت، من نخستین کسی بودم که به او اقرار می‌کردم و من <اول العابدین> هستم. بر هیچ عاقلی پوشیده نیست که صاحب حقیقت محمدیه، در گفتن بلی و در اقرار به ربوبیت از دیگران پیشی گرفته است و در جواب دادن به رب خویش در روز تکلیف اول و عالم آلت بر همه سبقت گرفته و به درجه بالایی از بلوغ و مراتب فضل و فضیلت رسید و به نبوت مطلقه رسید، ولایتش بر همگان عرضه شد و پیامبر

۱. زخرف: ۸۱.

۲. الکافی ج ۲ ص ۷ ح ۳؛ بحار الأنوار ج ۶۴ ص ۹۷.

ایشان گشت. آنگاه دیگر انبیاء هم با نبوت او مبعوث شدند که احادیث فراوانی در این باره سخن گفته‌اند.

۱. در کفایة الطالب، مناقب خوارزمی، ارشاد القلوب دیلمی و دیگر کتابهای شیعه و سنی، از رسول خدا ﷺ آمده است که می‌فرماید:

«أَتَانِي مَلَكٌ، فَقَالَ: سَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا: عَلَى مَا بُعِثُوا؟ قَالَ: قُلْتُ: عَلَى مَا بُعِثُوا؟ قَالَ: عَلَى وَلَايَتِكَ وَوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»^۱.

فرشته‌ای نزد من آمد. گفت: بپرس از فرستادگانی که پیش از تو فرستاده‌ایم، که بر چه امری برانگیخته شدند؟ گفتم: بر چه امری برانگیخته شدند؟ فرشته گفت: بروایت حضرتت و ولایت علی بن ابی طالب.

۲. در باب ۱۰۵ از کتاب یقین - که نسخه آن نزد ما موجود است - از امام صادق علیه السلام است که می‌فرماید:

«أَتَى رَجُلٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَهُوَ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ، وَقَدْ اخْتَبَى بِحِمَائِلِ سَيْفِهِ. فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ فِي الْقُرْآنِ آيَةً قَدْ أَفْسَدَتْ عَلَيَّ دِينِي وَشَكَّكْنِي فِي دِينِي. قَالَ: وَمَا ذَاكَ؟ قَالَ: قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَأَسْأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ»^۲، فَهَلْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ نَبِيٌّ غَيْرُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله؟ فَيَسْأَلُهُ عَنْهُ؟

فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: اجْلِسْ أَخْبِرْكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ. إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا. فَكَانَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ الَّتِي أَرَاهَا مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله أَنَّهُ انْتَهَى بِهِ جَبْرِئِيلُ إِلَى الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ وَهُوَ الْمَسْجِدُ الْأَقْصَى. فَلَمَّا دَنَا مِنْهُ أَتَى جَبْرِئِيلُ عَنَّا فَنَوَضَّا مِنْهَا، ثُمَّ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، تَوَضَّأْ. ثُمَّ قَامَ جَبْرِئِيلُ فَأَذَّنَ، ثُمَّ قَالَ لِلنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: تَقَدَّمْ فَصَلِّ وَاجْهَرُ بِالْقِرَاءَةِ، فَإِنَّ خَلْفَكَ أَفْقًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ، لَا يَعْلَمُ عَدَّتَهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَلَّ وَعَزَّ. وَفِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ آدَمُ وَنُوحٌ وَإِبْرَاهِيمُ وَهُودٌ وَمُوسَى وَعِيسَى،

۱. مناقب خوارزمی ص ۳۱۲؛ ارشاد القلوب ص ۲۱۰؛ کفایة الطالب ص ۷۵ نقل از کتاب معرفة علوم الحديث حاکم نیشابوری، نوع ۲۴.

۲. الزخرف: آیه ۴۵.

وَكُلُّ نَبِيٍّ بَعَثَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مِنْهُ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَى أَنْ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ.

فَتَقَدَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَصَلَّى بِهِمْ غَيْرَ هَائِبٍ وَلَا مُحْتَشِمٍ. فَلَمَّا انْصَرَفَ أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ كَلَّمَحَ الْبَصَرِ: سَلْ يَا مُحَمَّدُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا: أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ؟ فَالْتَفَتَ إِلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِجَمِيعِهِ، فَقَالَ: بِمَ تَشْهَدُونَ؟ قَالُوا: نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ وَأَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَصِيكَ وَأَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَأَنَّ عَلِيًّا سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ، أَخَذْتُ عَلَى ذَلِكَ مَوَاقِفُنَا لَكُمْ بِالشَّهَادَةِ. فَقَالَ الرَّجُلُ: أَحْيَيْتَ قَلْبِي وَفَرَّجْتَ عَنِّي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ^۱.

شخصی نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمد، در حالی که حضرتش در مسجد کوفه به حمائل شمشیرش تکیه داده بود. گفت: یا امیرالمؤمنین! یک آیه در قرآن است که دین مرا تباه کرده و مرا در دینم به شک افکنده است. فرمود: کدام آیه؟ گفت: کلام خدای عزوجل: «پرس از فرستادگان پیش از خودت که بر چه امری برانگیخته شدند، آیا بجز خدای رحمان معبودی برای عبادت آنها قرار داده ایم؟». سائل پرسید: آیا در این زمان پیامبری بجز محمد (صلی الله علیه و آله) هست تا از او پرسیده شود؟

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: بنشین تا تورا آگاه کنم إن شاء الله. خدای عزوجل در کتابش می فرماید: «منزه است خدایی که بنده اش را یک شب از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی - که پیرامون آن را برکت داده ایم - برد، تا از آیات خود به او نشان دهیم». از جمله آیاتی که خداوند به محمد (صلی الله علیه و آله) نشان داد، این بود که جبرئیل حضرتش را به بیت المعمور برد که همان مسجد الاقصی است. وقتی به آن نزدیک شد، جبرئیل به چشمه ای رسید و از آن وضو گرفت. به پیامبر گفت: یا محمد! وضو بگیر. سپس جبرئیل ایستاد و اذان گفت. آنگاه به پیامبر گفت: برپا ایست و نماز گزار، و صدایت را در قرائت بلند کن، که پشت سرت گروهی از فرشتگان هستند که شمار آنها را کسی جز خدای جلّ

۱. نوادر المعجزات طبری شیعی ص ۷۲؛ تأویل الآیات ج ۲ ص ۵۶۴؛ بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۹۴.

وعزّ نمی داند. در صف اول، آدم و نوح و ابراهیم و هود و موسی و عیسی و هر پیامبری که خداوند فرستاده، از روزی که آسمانها و زمین را آفریده تا زمانی که محمد را برانگیخته است، همه ایستاده اند.

رسول خدا پیش آن صف ایستاد، بی هیچ ترس و شرم. چون نماز را به پایان برد، خداوند در یک چشم به هم زدن به او وحی فرستاد: ای محمد! پیرس، «از فرستادگانی که پیش از حضرتت فرستاده ایم که آیا بجز خدای رحمان معبودی برای عبادت آنها قرار داده ایم؟» پیامبر رو به سوی تمام آنها گردانید و پرسید: به چه امری شهادت می دهید؟ گفتند: شهادت می دهیم که معبودی بحق جز الله نیست، یگانه و بی شریک است، و اینکه تورا رسول خدایی، و اینکه علی امیر مؤمنان است و جانشین توست، و تورا رسول خدایی و سرور پیامبرانی، و علی سرور جانشینان است؛ پیمان های ما برای گواهی به شما دو نفر گرفته شده است.

مرد سائل گفت: دلم را زنده کردی و گره از اندیشه ام گشودی، یا امیرالمؤمنین.

این حدیث را سید ابن طاووس در باب صد و چهل و هشتم کتاب الیقین با اندک تغییری به طریق دیگر روایت کرده است.^۱

۳. ابن شهر آشوب در کتاب المناقب خود با اشاره به آیه ۹۴ سوره یونس (فاسأل الذین یقرءون الكتاب من قبلك) می گوید:

«سُئِلَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَفْرُؤُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ، فَقَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَمَّا أُشْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ أَذَّنَ جَبْرَيْلُ وَأَقَامَ وَجَمَعَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءَ وَالْمَلَائِكَةَ وَتَقَدَّمْتُ وَصَلَّيْتُ بِهِمْ. فَلَمَّا انْصَرَفْتُ قَالَ جَبْرَيْلُ: قُلْ لَهُمْ بِمِ تَشْهَدُونَ؟ قَالُوا: نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ وَأَنَّ عَلِيًّا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ»^۲.

از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ در باره آیه قرآن پرسیدند که: «پیرس از کسانی که پیش از تو کتاب

۱. الیقین ص ۲۹۴.

۲. غایة المرام ج ۱ ص ۹۸ نقل از مناقب.

خوانده‌اند». فرمود: رسول خدا ﷺ فرموده است: زمانی که مرا به معراج بردند، در آسمان چهارم جبرئیل اذان گفت و صف نماز را با حضور تمام پیامبران و صدیقین و شهدا و ملائک بست، من پیش ایستادم و نماز گزاردم. پس از نماز جبرئیل به من گفت: به اینان بگو که بر چه امری شهادت می‌دهید؟ گفتند: شهادت می‌دهیم که معبودی جز الله نیست، و حضرتت رسول خدایی، و علی امیرمؤمنان است.

۴. در تفسیر فرات بن ابراهیم رحمه الله از زُرارة بن أعین نقل شده است که می‌گوید: «قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى نَسْأَلُكَ. قَالَ: مَا هِيَ؟ قُلْتُ: قَوْلُهُ فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِينَ يَقرءُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ الْآيَةَ، مَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِسُؤَالِهِمْ؟

فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا أُسْرِيَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ فَصَارَ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ، جَمَعَ اللَّهُ لَهُ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالْمَلَائِكَةَ. فَأَذَنَ جَبْرَائِيلُ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ، ثُمَّ تَقَدَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَصَلَّى بِهِمْ. فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ: بِمِ تَشْهَدُونَ؟ قَالُوا: نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ وَأَنَّ عَلِيًّا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ. فَهُوَ مَعْنَى قَوْلِهِ: فَسْئَلِ الَّذِينَ يَقرءُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ»^۱.

زُراره گوید: خدمت امام باقر علیه السلام گفتم: آیه‌ای در قرآن است که می‌خواهیم از محضر پیرسیم. فرمود: چیست؟ گفتم: آیه «اگر شک داری درباره آنچه بر تو فرو فرستادیم، پس بپرس از کسانی که پیش از تو کتاب خوانده‌اند». اینان کیانند که رسول خدا امر شده از آنان بپرسد؟

امام فرمود: وقتی رسول خدا ﷺ را به معراج بردند، در آسمان چهارم خداوند تمام پیامبران و صدیقین و ملائک را برایش گرد آورد. جبرئیل اذان گفت و نماز را برپا داشت. پیامبر پیش ایستاد و نماز گزارد. پس از نماز فرمود: به چه امری شهادت می‌دهید؟ گفتند: شهادت می‌دهیم که معبودی جز الله نیست و تو رسول خدایی و علی امیرمؤمنان است. این است معنای آیه «فسئل الذين يقرءون الكتاب من قبلك».

۵. در غایه المرام از تفسیر محدث ثقه، عباس بن ماهیار، به اسناد خویش از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که در حدیث معراج می فرماید:

«فَإِذَا مَلَكَ قَدْ أَتَانِي، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ سَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا عَلَى مَا دَا بُعِثْتُمْ؟ فَقُلْتُ لَهُمْ: مَعَاشِرَ الرُّسُلِ وَالنَّبِيِّينَ عَلَى مَا دَا بَعَثَكُمْ اللَّهُ قَبْلِي؟ قَالُوا: عَلَى وَلَّائِكَ يَا مُحَمَّدُ وَوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ^۱».

فرشته ای نزد من آمد. گفت: ای محمد! بپرس از فرستادگان پیش از خودت که بر چه امری برانگیخته شدید؟ پیامبر این سؤال را از آنها پرسید. گفتند: بر ولایت ای محمد، و ولایت علی بن ابی طالب.

۶. در چندین کتاب حدیثی از اکابر اصحاب، از سلمان رضي الله عنه در حدیثی، احتجاجی بسیار طولانی - که حضرت علی علیه السلام با آن به هیئت رومی احتجاج نموده است - کلامی دارد که فقط به بخشی از آن اشاره می شود. امام علی علیه السلام می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ بِمَنِّهِ وَظَوْلِهِ وَفَضْلِهِ - لَهُ الْحَمْدُ كَثِيرًا دَائِمًا - قَدْ صَدَقَ وَعْدُهُ وَأَعَزَّ دِينَهُ وَنَصَرَ مُحَمَّدًا عَبْدَهُ وَرَسُولَهُ وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَخَدَهُ، فَلَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، إِنَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، اخْتَصَّ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله وَأَصْطَفَاهُ وَهَدَاهُ وَأَنْتَجَبَهُ لِرِسَالَتِهِ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً بِرَحْمَتِهِ، وَإِلَى الثَّقَلَيْنِ بِرَأْفَتِهِ. وَفَرَضَ طَاعَتَهُ عَلَى أَهْلِ السَّمَاءِ وَأَهْلِ الْأَرْضِ وَجَعَلَهُ إِمَامًا لِمَنْ قَبْلَهُ مِنَ الرُّسُلِ، وَخَاتَمًا لِمَنْ بَعْدَهُ مِنَ الْخَلْقِ. وَوَرَّثَهُ مَوَارِيثَ الْأَنْبِيَاءِ وَأَعْطَاهُ مَقَالِيدَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَاتَّخَذَهُ نَبِيًّا وَرَسُولًا وَحَبِيبًا وَإِمَامًا، وَرَفَعَهُ إِلَيْهِ وَقَرَّبَهُ عَنْ يَمِينِ عَرْشِهِ بِحَيْثُ لَمْ يَبْلُغْهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ.

فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ فِي وَحْيِهِ: مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى، وَأَنْزَلَ عَلَامَتَهُ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَأَخَذَ مِيثَاقَهُمْ لُتُومُنَ بِهِ وَلِتَنْصُرُنَّهُ. ثُمَّ قَالَ لِلْأَنْبِيَاءِ: أَأَقْرَضْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَى ذَلِكُمْ إِصْرِي. قَالُوا أَقْرَضْنَا. قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ. وَقَالَ: يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ

۱. غایه المرام ج ۳ ص ۵۷ ح ۱. محدث بحرانی سه حدیث به این مضمون از طریق اهل سنت نیز نقل کرده است.

الْخَبَائِثُ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۲.

خداوند با لطف و فضل و کرم خویش - که باید همیشه سپاسگزار او باشیم - به وعده خود جامه عمل پوشید و دینش را عزت بخشید و فرستاده و بنده اش، محمد ﷺ را یاری کرد و به تنهایی احزاب را متواری ساخت، پس مُلک و حمد از آن اوست و بر هر چیزی تواناست، او بزرگ و متعالی است.

محمد ﷺ را به خود مختص گردانید، و او را برگزید و هدایتش نمود و برای امر رسالت مهیایش ساخت، تا رحمت و رأفت خود را، شامل مردم و ثقلین سازد و اطاعت او را بر آسمانیان و زمینیان واجب کرد، و او را امام پیامبران گذشته و خاتم مخلوقات بعد از او، و وارث میراث انبیاء ساخت، و کلیدهای دنیا و آخرت را در اختیارش گذاشت، و او را به عنوان نبی و رسول و حبیب و امام، برگزید، و او را به سوی خویش بالا برد و به جانب راست عرش، نزدیکش نمود، به طوری که فرشته مُقَرَّب و نبی مرسلی به او نمی رسید.

آنگاه به او وحی کرد که: مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى^۳: دل آنچه را که دیده، به دروغ نمی گوید. آنگاه نشان های او را بر انبیا فرو فرستاد و از آنان پیمان گرفت که: به او ایمان آورید، و فرمود: من او را یاری می کنم. سپس به پیامبران فرمود: آیا به وجود او اقرار کردید و پیمان مرا نسبت به او دریافتید؟ پاسخ دادند: آری، به وجود او اقرار نمودیم. فرمود: گواه باشید و من نیز با شما گواهی می دهم.

باز خداوند فرمود: نام او را در تورات و انجیل مکتوب می بینید که: او می آید و مردم را به کار نیک فرمان می دهد و از زشتی باز می دارد و پاکیها را بر آنان، حلال و پلیدیها را بر آنان حرام می کند و رسوم (خرافی) و زنجیرهایی که برگردن خود نهاده اند، برمی دارد. پس کسانی که به او ایمان آوردند و بزرگش داشتند و یارش کردند، و از نوری که با او فرستاده شده، بهره گرفتند، در هنگام درگذشت او، رستگارانند.

۱. الأعراف / ۱۵۷.

۲. بحار الأنوار ج ۳ ص ۶۳ و ۶۴ ضمن حدیث جاثلیق رومی از ارشاد القلوب دیلمی.

۳. نجم / ۱۱.

۷. همچنین در چندین کتاب حدیثی از جمله کتاب مختصر بصائر الدرجات، با اسناد از ابو حمزه ثمالی آورده که امام باقر علیه السلام فرموده است که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَحَدٌ وَاحِدٌ، تَفَرَّدَ فِي وَحْدَانِيَّتِهِ، ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَصَارَتْ نُورًا، ثُمَّ خَلَقَ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَخَلَقَنِي وَذُرِّيَّتِي، ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَصَارَتْ رُوحًا، فَأَسْكَنَهُ اللَّهُ فِي ذَلِكَ النُّورِ وَأَسْكَنَهُ فِي أَبدَانِنَا، فَنَحْنُ رُوحُ اللَّهِ وَكَلِمَاتُهُ، فَبِنَا اخْتَجَّ عَلَى خَلْقِهِ، فَمَا زِلْنَا فِي ظِلِّهِ خَضِرَاءَ حَيْثُ لَا شَمْسٌ وَلَا قَمَرٌ، وَلَا لَيْلٌ وَلَا نَهَارٌ، وَلَا عَيْنٌ تَنْظُرُ، نَعْبُدُهُ وَنُقَدِّسُهُ وَنُسَبِّحُهُ، وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ.

وَأَخَذَ مِيثَاقَ الْأَنْبِيَاءِ بِالْإِيمَانِ وَالنُّصْرَةِ لَنَا، وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنَاكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ^۱ يَعْنِي لَتُؤْمِنُنَّ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَلَتَنْصُرُنَّ وَصِيَّهُ، وَسَيَنْصُرُونَهُ جَمِيعًا.

وَإِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِيثَاقِي مَعَ مِيثَاقِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالنُّصْرَةِ بَعْضُنَا لِبَعْضٍ، فَقَدْ نَصَرْتُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَجَاهَدْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَقَتَلْتُ عَدُوَّهُ، وَوَفَيْتُ اللَّهَ بِمَا أَخَذَ عَلَيَّ مِنَ الْمِيثَاقِ وَالْعَهْدِ وَالنُّصْرَةِ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَلَمْ يَنْصُرْنِي أَحَدٌ مِنْ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ، وَذَلِكَ لِمَا قَبَضَهُمُ اللَّهُ إِلَيْهِ، وَسَوْفَ يَنْصُرُونَنِي وَيَكُونُ لِي مَا بَيْنَ مَشْرِقِهَا إِلَى مَغْرِبِهَا، وَلَيَبْعَثَنَّهُمُ اللَّهُ أَحْيَاءً مِنْ آدَمَ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، كُلِّ نَبِيٍّ مَرْسَلٍ، يَضْرِبُونَ بَيْنَ يَدَيِ السَّيْفِ هَامَ الْأَمْوَاتِ وَالْأَحْيَاءِ وَالثَّقَلَيْنِ جَمِيعًا.

فَيَا عَجَبًا وَكَيْفَ لَا أَعْجَبُ مِنْ أَمْوَاتٍ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ أَحْيَاءَ يَلْبَثُونَ زُمْرَةً زُمْرَةً بِالتَّلْبِيَةِ: لَبَّيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ، قَدْ أَطْلَوْا بِسِكَكِ الْكُوفَةِ، قَدْ شَهَرُوا سُيُوفَهُمْ عَلَى عَوَاتِقِهِمْ، لِيَضْرِبُونَ بِهَا هَامَ الْكَفَرَةِ وَجَبَابِرَتِهِمْ وَأَتْبَاعِهِمْ مِنْ جَبَابِرَةِ الْأُولَيْنِ وَالْآخِرِينَ، حَتَّى يُنْجِزَ اللَّهُ مَا وَعَدَهُمْ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا^۲ أَيُّ يَعْبُدُونَنِي آمِنِينَ، لَا يَخَافُونَ أَحَدًا فِي عِبَادَتِي، لَيْسَ عَنْدهُمْ تَقِيَّةٌ. وَإِنَّ

۱. آل عمران: ۸۱.

۲. التوز: ۵۵.

لِی الْکَرَّةِ وَالرَّجْعَةِ» تا آخر حدیث که طولانی است.^۱

خدای تبارک و تعالی یگانه و واحد در یگانگی خود بوده و هست. سپس کلمه‌ای گفت که نوری شد. از آن نور، محمد ﷺ را آفرید، و مرا و دودمانم را آفرید. سپس کلمه‌ای دیگر گفت، که روحی شد. آن را در این نور جای داد و در بدنهای ما قرار داد. پس ماییم روح الله و کلمات خدا. خداوند به سبب ما بر آفریدگان احتجاج کرده است. ما پیوسته در سایه‌ای سبزرنگ بودیم، زمانی که نه خورشید بود و نه ماه و نه شب و نه روز و نه چشمی بود که به گوشه‌ای نظرافکند. در آن حال، او را عبادت می‌کردیم و تقدیس و تسبیح می‌گفتیم. و این پیش از آن بود که خداوند، آفریدگان را خلق کند و پیمان پیامبران را بر ایمان به ما و یاری ما بگیرد. و این است کلام الهی: «و زمانی که خداوند پیمان پیامبران را گرفت که کتاب و حکمت به شما دادم، سپس فرستاده‌ای بر شما آمد که وحیی را که همراه داشتید تصدیق کرد، که به یقین باید بدان ایمان آرید و یارایش کنید». یعنی: به محمد ﷺ ایمان آرید و وصی او را یاری کنید، و به زودی تمامشان او را یاری می‌کنند.

خداوند همزمان با پیمانی که از انبیا برای یاری پیامبر خاتم گرفت، برایم پیمان گرفت. من پیامبر را یاری کردم، در رکابش جنگیدم، دشمنش را کشتم، پیمان خداوند و عهد و یاری محمد ﷺ را ادا کردم؛ در حالی که هیچ یک از پیامبران و رسولان الهی به من کمک نرساندند.

توضیح اینکه وقتی خداوند جانشان را گرفت، به زودی به یاریم می‌شتابند. و تمام زمین - از مشرق تا مغرب - از آن خواهد شد. خداوند، آنان را زنده برمی‌انگیزد، از آدم تا محمد هر پیامبر مرسلی در رکاب من با شمشیر می‌جنگد، و برفرق (منکران از) مردگان و زندگان و تمام ثقلین (جن و انس) می‌کوبد.

پس شگفتا! و چگونه تعجب نکنم از مردگانی که خداوند آنان را زنده برمی‌انگیزاند، گروه گروه لبیک می‌گویند، و ندا سر می‌دهند: «لبیک یا داعی الله». «کوچه‌های کوفه را پر می‌کنند، در حالی که شمشیرهایشان را بر گردنهایشان آویخته‌اند تا گردن

۱. مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلّی، ص ۳۲. در بصائر: «الکرة بعد الکرة والرجعة بعد الرجعة».

کافران و جباران و پیروانشان از ستمگران پیشینیان و پسینیان را بزنند، تا اینکه خداوند عزوجل وعده‌ای را که به آنها داده، به انجام رساند. خداوند فرمود: «خداوند وعده داد به کسانی از شما که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند که به یقین، آنها را در زمین جانشین گرداند چنانکه افراد پیش از آنان را جانشین ساخته بود. و به حتم، دینشان را که برایشان پسندیده برایشان تمکین دهد، و یقیناً پس از نامنی، آنان را به امنیت درآورد، تا خدا را عبادت کنند و شریکی برایش نیاورند.» یعنی: (خداوند تعالی می‌فرماید: مرا عبادت کنند، بدون خوف از احدی از بندگانم، یعنی به گونه‌ای که تقیه در آن نباشد.

و مرا بازگشت و رجعتی خواهد بود...

ذکر موارد اولویت نبی مطلق

در این مورد، اخبار دیگری نیز هست که به جهت اختصار، از نقل آن چشم می‌پوشیم. مطلب آن است که او - یعنی پیامبرمان محمد ﷺ - صاحب مقام اولویت مطلق و سبقت در اقرار به خداوند یکتا، در عالم تکلیف اول است. او به فضیلت در اولویت و سبقت بر دیگران آراسته شد و در چندین موضع، تشریفات الهی را از آن خود کرده است:

اول: او نخستین کسی است که با تشریف الهی - که علم به اسبقیت او در اقرار عالم الست داشت - دروازه هدایت را کوبید. پیشتر تحت عنوان «افضلیت او نسبت به دیگر پیامبران» در حدیث پنجم به این امر اشارت رفته است.

دوم: او نخستین کسی است که در عالم میثاق برای نبوتش عهد گرفته شد، همچنانکه در کافی و علل الشرایع به اسناد از امام باقر علیه السلام آمده است:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمَّا أَخْرَجَ ذُرِّيَّةَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ ظَهْرِهِ لِيَأْخُذَ عَلَيْهِمِ الْمِيثَاقَ بِالرُّبُوبِيَّةِ لَهُ وَبِالنُّبُوَّةِ لِكُلِّ نَبِيٍّ، فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ أَخَذَ لَهُ الْمِيثَاقَ نَبِيُّنَا مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ» تا آخر حدیث^۱.

خدا عزوجل چون ذریه آدم علیه السلام را از پشتش بیرون آورد، تا از آنان برای ربوبیت خود و نبوت هر پیغمبری پیمان بگیرد، نخستین کسی که در باره پیغمبری او، از

انبیاء پیمان گرفت، محمد بن عبد الله ﷺ بود.

سوم: او نخستین کسی است که زمین، برای او می شکافد. و نخستین فردی است که به سوی خدا قدم برمی دارد. همچنان که شیخ طوسی در امالی خود به اسناد خویش از پیامبر ﷺ آورده است که می فرماید:

«أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا فَخْرَ، وَأَنَا أَوَّلُ مَنْ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ عَنْهُ وَلَا فَخْرَ»^۱.
من سرور فرزندان آدم در روز جزا و من نخستین کسی هستم که زمین برایش می شکافد، و این را برای مفاخره نمی گویم.

همچنین می فرماید:

«أَخْبَرَنِي جَبْرِئِيلُ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَنَّهُ قَالَ: أَوَّلُ مَنْ تَنْشَقُّ عَنْهُ الْأَرْضُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»
تا آخر حدیث^۲.

جبرئیل از سوی خدا عز و جل، به من خبر داد که خداوند فرموده: من (پیامبر) نخستین کسی هستم که در روز قیامت، زمین برایش شکافته می شود.

محدث بحرانی در معالم الزلفی از بصائر الدرجات نوشته سعد بن عبدالله به اسناد خود از شعیب حداد آورده که امام صادق علیه السلام فرمود:

«قال رسول الله ﷺ: أَنَا أَوَّلُ وَافِدٍ عَلَى الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» تا آخر حدیث^۳.
من نخستین کسی هستم که در روز قیامت بر خدای عزیز جبار وارد می شود.

در آینده مستندات دیگری برای آن خواهیم آورد.

چهارم: او نخستین کسی است که در روز قیامت او را فرا می خوانند، همچنانکه از پیامبر اکرم ﷺ، روایت شده است که می فرماید:

«يَا عَلِيُّ إِنَّهُ أَوَّلُ مَنْ يُدْعَى بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُدْعَى بِي» تا آخر حدیث^۴.

۱. الأمالی طوسی ص ۲۷۱ رقم ۵۰۶.

۲. بحار الأنوار ج ۴ ص ۲۲۵ نقل از تفسیر فرات.

۳. الکافی ج ۲ ص ۶۰۰ ح ۴؛ مختصر بصائر الدرجات ص ۸۹.

۴. الأمالی صدوق ص ۴۰۲؛ مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، محمد بن سلیمان کوفی ج ۱ ص ۳۰۱؛ العمدة ابن بطریق ص ۲۳۰.

ای علی! نخستین کسی را که در روز قیامت فرا می خوانند، منم.

در امالی شیخ طوسی به اسناد خویش از امام محمد باقر علیه السلام:

«إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ جَمَعَ اللَّهُ [النَّاسَ] فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ عُرَاءَ حُفَاةٍ، ... إِلَى أَنْ قَالَ: يُنَادِي مُنَادٍ مِنْ تِلْقَاءِ الْعَرْشِ: أَيُّ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ؟ قَالَ: فَيَقُولُ النَّاسُ قَدْ أَشْمَعْتَ كُلاً، فَسَمِ بِاسْمِهِ. فَقَالَ: فَيُنَادِي أَيُّنَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ؟ قَالَ: فَيَقُومُ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَيَتَقَدَّمُ أَمَامَ النَّاسِ كُلِّهِمْ» تا آخر حدیث^۱.

چون روز قیامت شود خداوند تمام مردم از گذشتگان و آیندگان را عریان و پابرهنه در سرزمین واحدی گرد آورد،... تا آنجا که فرمود: آواز دهنده‌ای از سوی عرش ندا دهد: پیامبر اُمّی کجاست؟ مردم همه گویند: به گوش همه رساندی، نامش را بگوی. پس ندا دهد: پیامبر رحمت محمد بن عبد الله کجاست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله برمی خیزد و جلوی مردم می ایستد.

و از علی بن ابراهیم قمی به اسناد خویش از امام باقر علیه السلام:

«إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَحُشِرَ النَّاسُ لِلْحِسَابِ ... إِلَى أَنْ قَالَ: فَأَوَّلُ مَنْ يُدْعَى بِنَدَاءِ يُسْمَعُ الْخَلَائِقُ أَجْمَعِينَ، أَنْ يَهْتَفَ بِاسْمِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ النَّبِيِّ الْقُرْشِيِّ الْعَرَبِيِّ، قَالَ فَيَتَقَدَّمُ حَتَّى يَقِفَ عَلَى إِيْمَنِ الْعَرْشِ، قَالَ ثُمَّ يُدْعَى بِصَاحِبِكُمْ عَلِيِّ عليه السلام، فَيَتَقَدَّمُ حَتَّى يَقِفَ عَلَى [يَسَارِ] رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ... إِلَى أَنْ قَالَ: فَأَوَّلُ مَنْ يُدْعَى مِنْ وَلَدِ آدَمَ لِلْمُسَائِلَةِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، فَيُذْنِيهِ اللَّهُ حَتَّى لَا يَكُونَ خَلْقٌ أَقْرَبَ إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ مِنْهُ». تا آخر حدیث^۲.

چون روز قیامت فرا رسد و مردم را برای محاسبه گرد آرند،... نخستین کسی که او را فراخوانند، به ندایی که همه آفریدگان بشنوند، محمد بن عبد الله پیامبر قرشی عربی است. حضرتش پیش می آید تا در سمت راست عرش می ایستد. سپس یار (امام) شما علی علیه السلام را می خوانند، او پیش می آید تا در سمت چپ رسول خدا می ایستد... پس نخستین کسی را که از فرزندان آدم برای سؤال فرا

۱. الأمالی طوسی ص ۶۷.

۲. تفسیر قمی ج ۱ ص ۱۹۱-۱۹۲؛ بحار الأنوار ج ۷ ص ۲۸۰.

می خوانند، محمد بن عبدالله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. خداوند او را به خود نزدیک می آرد تا آنجا که هیچ آفریده ای در آن روز نزدیکتر از او به خداوند نیست.

پنجم: او نخستین شفاعت کننده است و به وسیله او باب شفاعت گشوده می شود. همچنانکه در امالی شیخ طوسی از رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است:

«أَنَا أَوَّلُ شَافِعٍ وَأَوَّلُ مُشَفَّعٍ»^۱.

منم نخستین شفاعت کننده و نخستین کسی که شفاعتش پذیرفته می شود. همچنین فرموده اند:

«أَنَا فَاتِحُ بَابِ الشَّفَاعَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۲.

منم گشاینده باب شفاعت در روز قیامت.

ششم: او نخستین پیامبری است که وارد بهشت می شود، و هیچ پیامبری قبل از او وارد بهشت نمی شود، همچنان که در مجالس شیخ مفید رحمه الله به اسناد خویش از رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است:

«الْجَنَّةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ حَتَّى أَدْخُلَهَا، وَمُحَرَّمَةٌ عَلَى الْأُمَمِ كُلِّهَا حَتَّى تَدْخُلَهَا شَيْعَتُنَا أَهْلُ الْبَيْتِ»^۳.

بهشت، بر پیامبران حرام است تا من بدان وارد شوم. و بر امتها حرام است تا شیعیان (پیروان) ما اهل بیت وارد آن شوند.

در امالی شیخ صدوق به اسناد خویش از رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، آمده است که می فرماید:

«أَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَابَ الْجَنَّةِ فَأَسْتَفْتِحُ، فَيَقُولُ الْخَازِنُ: مَنْ أَنْتَ؟ فَأَقُولُ: أَنَا مُحَمَّدٌ. فَيَقُولُ: بِكَ أُمِرْتُ أَلَّا أَفْتَحَ لِأَحَدٍ قَبْلَكَ»^۴.

روز جزا در بهشت را می آورم و می خواهم بگشایم که خازن بهشت می گوید:

۱. الثقات نوشته ابن حبان ج ۱ ص ۲۱.

۲. الفتوحات المکیة ج ۲ ص ۶۵۱، ضمن بیان اختصاصات رسول خدا بر دیگر پیامبران.

۳. امالی مفید ص ۷۴ ح ۸؛ اختصاص ص ۳۵۶.

۴. در منابع اهل سنت آمده است، از جمله: صحیح مسلم ج ۱ ص ۱۳۰؛ مسند عبد بن حمید کشی (بر اساس منتخب آن) ص ۳۷۹؛ کنز العمال ج ۱۱ ص ۴۰۵ نقل از مسند احمد بن حنبل.

کیستی؟ می‌گویم: منم محمد. می‌گوید: من به تو امر شده‌ام، که برای هیچ کسی پیش از تو بازنگشایم.

و در مناقب خوارزمی از پیامبر اکرم ﷺ:

«یا علیُّ اَنَا اَوَّلُ مَنْ یَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَأَنْتَ مَعِيَ تَدْخُلُهَا»^۱.

ای علی! منم نخستین کسی که وارد بهشت می‌شود، و تو همراه با من وارد آن می‌شوی.

در آینده مستندات دیگری برای این موضوع خواهد آمد.

این فضایل بلندمرتبه ششگانه را یک بار دیگر مرور کنیم:

او نخستین کسی است که آفریده شد.

و نخستین کسی که برای او میثاق گرفته شد.

و نخستین کسی که زمین برای او گشوده شد.

و نخستین کسی است که در روز قیامت معرفی می‌شود.

و نخستین شفاعت‌کننده و نخستین وارد شونده به بهشت.

و امثال اینها که در مورد آنها اشاره خواهیم کرد.

بر هیچ اندیشمند عارفی پوشیده نماند که تمام اینها از مقتضیات منصب و بلندی مرتبت خلافت الهی، و لوازم اطلاق نبوت اوست. به این ضرورت که نبی کل، ولی کل، امام کل، راهنمای کل، معلم کل، روح کل، حاکم کل و آمو و ناهي کل است. خداوند، این منصب را به او عطا فرمود. به وسیله آن او را بر دیگران برتری بخشید و شرف داد. با سبقت در اقرار و ایمان به خداوند، و اولویت در اجابت دعوت حق در خلق اول، و مقدم بودن او در طاعت الهی، در آن عالم او را بر دیگران فضیلت داد. اگر عالم تکلیف اول و آن میثاق نمی‌بود، سببی برای این فضایل و تشریفات الهی و وجه و جیهی برای آنها باقی نمی‌ماند.

می‌بینیم که وجود عالم ذر و میثاق، ضروری است. نباید سبقت در اقرار در عالم تکلیف اول، و اطاعت از پروردگار و پیشی گرفتن برای رفتن در آتش آزمون را، امری سهل

و جزئی پنداشت، و گمان بُرد که از امورِ خطیر و با مشقت و سخت نبوده است تا منجر به این همه تکریم و تفضیل و تشریف شود. براساس این توهم، دارندۀ آن، سبقت در فضیلت و تقدم بر جمیع افراد بشر ندارد، و پیامبر نمی‌تواند این همه مزایا را - که غیر از خداوند متعال کسی قادر به شمارش آنها نیست - دارا باشد، مزایایی که مقتضای تمامی آنها، همان منصبِ نبوت مطلقه است.

توضیح اینکه: رأسِ تمام اعمال و دشوارترین و شدیدترین و سنگین‌ترین آنها، گردن نهادن به قیدِ عبودیت و خُضوعِ نفس و تسلیم در برابر آن است. اما عمل نمودن به اوامر صادره از حضرت باری تعالی، هرچند احتیاج به هزاران مشقت و سختی داشته باشد، بعد از ورود به آستانِ عبودیت و قبولِ انقیاد، امری سهل و آسان جلوه می‌کند.

می‌بینیم که انسان از عنوان عبودیت و معروفیت و اشتها به آن، می‌گریزد. اما بعد از پذیرش و تحمیل آن بر خود، حاضر به انجام هر خدمتی می‌شود؛ به گونه‌ای که پس از آن، اطاعت او امر مولایش برایش هیچگونه سختی ندارد و از انجام هرگونه وظیفه‌ای، در مقام عبودیت خودداری نمی‌کند. از آنجا نزد هرکسی که تأمل کند، گردن نهادن به عبودیت، امری مهم و سخت‌ترین عمل، و برترین عمل، و رکنِ همه واجبات و روحِ فرایض است، خداوند متعال آن را بر شریف‌ترین جوارحِ بشر و امیر و مدبرِ آنها، یعنی قلبِ سِرِّی و ملکوتی و الهی، فرض نموده است. چنان که در اخبار آمده است که دیگر اعمالِ واجب بر جوارحِ خارجِ مُلکی، مَظْهَر و محصولی از این فریضه قلبی هستند، و تمامی آنها نشانه‌هایی از این فریضه شریف و مهم و امر خطیر قلبی‌اند. قلب میزان اعمال است، و اعمال نیک را، بر مبنای آنچه از او در عبودیت و انقیاد ظاهر می‌شود، می‌سنجند.

شأن و منزلت صاحب حقیقتِ علویه، ﷺ

بالجمله می‌گوییم: فضیلتِ انبیا و خلفای الهی بر سایر افراد بشر و برتری دادن هر کدام بر دیگری، و اختلاف مراتب آنها در منصبِ ولایتِ الهی، و افضلیتِ نبی اکرم بر همه آنان، و برگزیدن برخی از آنها از جانب خداوند متعال بر بعضی دیگر، و اختصاص دادن آنان به

تشریفاتِ خاصّه، امری است که اقتضای اهلّیت و شایستگیِ اکتسابیِ هر کدام از آنها را در عالمِ ذر، دربردارد.

صاحب حقیقت علویه، در وجود ملکوتی اش، به «لوح محفوظ» و «قلمِ اعلیٰ» و «أُمّ الكتاب» و «کتابِ مبین» و «امامِ مبین» نامیده شد، و در وجودِ بشری، «علی بن ابی طالب» نام گرفت. چون اون همان کسی است که در عالمِ خلق اول، بعد از پیامبر و پیش از دیگران، به وحدانیت خداوند اقرار کرد، پس به همین سبب مقرب‌ترین ولیّ خدا و محبوب‌ترین خلق بعد از پیامبر شد. و خداوند، منصب ولایت مطلقه را به او بخشید. در این آیه شریفه به این منصب اشاره شده است:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...»^۱.

همانا ولی شما خداوند الله و فرستاده او و کسانی که ایمان آوردند...

می‌توان به تفاسیر این آیه مراجعه کرد. آن گرامی - که درود خدا بر او باد - با سبقت در اقرار، در طبقه نبیّ اکرم قرار گرفت و خداوند متعال به نبی خود در این حدیث قدسی این‌گونه خبر داد:

«يَا مُحَمَّدُ إِنَّ عَلِيًّا فِي طَبَقَتِكَ»^۲.

ای محمد! علی در طبقه تو است.

به سببِ تابعیتِ مطلق او از امام اول (یعنی نبی مطلق)، خداوند او را از میان تمام آفریدگان برگزید، و او را متبوعُ الكلّ، و مولى الكلّ، و امامُ الكلّ، و قائدُ الكلّ، و سيّدُ الكلّ بعد از صاحب نبوت مطلقه، قرار داد. بدین روی که نزدیکترین فرد به پیامبران کسی نیست جز فردی که در همه امور، تابع آنها باشد. چنانکه در این حدیث شریف علوی - که برگزیده اش سلام باد - آمده است:

«إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمَا جَاءُوا بِهِ»^۳.

سزاوارترین فرد به پیامبران، داناترین فرد است نسبت به آنچه آورده اند.

۱. مائده: ۵۵.

۲. تفسیر فرات کوفی ص ۱۹۳.

۳. نهج البلاغه حکمت ۹۶.

همچنین می فرماید:

«أَقْرَبُ النَّاسِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمَا أُمِرُوا بِهِ...» تا آخر حدیث^۱.

نزدیکترین فرد به پیامبران، داناترین فرد است بدانچه به آن امر کرده اند.

روشن است که آن کسی که به انبیاء نزدیکتر باشد، نزد خداوند محبوب تر است، چنانکه در حدیثی از امیر مؤمنان آمده است:

«أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، الْمُتَأَتِي بِنَبِيِّهِ ﷺ، وَالْمُقْتَصُّ أَثَرَهُ...» تا آخر حدیث^۲.

محبوب ترین بنده به درگاه خدای تعالی کسی است که به پیامبرش ﷺ، تأتسی کرده و پای خود را جای پای حضرتش نهاده باشد.

علی علیه السلام، خود، فرمانبردارترین مردم نسبت به امام، و تابع ترین آنها به نبی اکرم، ﷺ بود. چنان که در حدیثی منقول به سند مخالف و موافق، آمده که می فرماید:

«لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ، [ثُمَّ مِنَ السَّمَاءِ] إِلَى سِدْرَةِ الْمُنتَهَى، وَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ. فَقَالَ [إِلَيَّ]: يَا مُحَمَّدُ! قُلْتُ: لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ. قَالَ: قَدْ بَلَوْتُ خَلْقِي فَأَتَيْتُهُمْ رَأَيْتَ أَطْوَعَ لَكَ؟ قَالَ: قُلْتُ: رَبِّ عَلَيَّ. قَالَ: صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ، فَهَلِ اتَّخَذْتَ لِنَفْسِكَ خَلِيفَةً يُؤَدِّي عَنْكَ وَيُعَلِّمُ عِبَادِي مِنْ كِتَابِي مَا لَا يَعْلَمُونَ؟ قَالَ: قُلْتُ: رَبِّ اخْتَرْ لِي فَإِنَّ خَيْرَتَكَ خَيْرَتِي.

قَالَ: قَدْ اخْتَرْتُ لَكَ عَلِيًّا، فَاتَّخِذْهُ لِنَفْسِكَ خَلِيفَةً وَوَصِيًّا، وَنَحْلُتُهُ عَلَمِي وَحَلْمِي، وَهُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا، لَمْ يَلْغُهَا أَحَدٌ قَبْلَهُ، وَلَيْسَتْ لِأَحَدٍ بَعْدَهُ». تا آخر حدیث^۳.

پیامبر خدا ﷺ فرمود: هنگامی که مرا به آسمان سیر دادند و به سدره المنتهی رسیدم، مقابل خدا، عز و جل، ایستادم. فرمود: ای محمد، گفتیم: لبیک و سعدیک. فرمود: آفریدگان مرا آزموده ای، کدامیک از آنان بیشتر تابع تو هستند؟

۱. عیون الحکم ص ۱۲۰.

۲. نهج البلاغة خطبه ۱۶۰.

۳. مناقب محمد بن سلیمان کوفی ج ۱ ص ۴۱۰؛ البقیین ص ۱۶۰؛ مناقب خوارزمی ص ۳۰۰ رقم ۲۹۹.

گفتم: خدایا علی. فرمود: راست گفتی ای محمد، آیا برای خود خلیفه‌ای برگزیده‌ای که از طرف تو (وظیفه) را ادا کند؟ و کتابم را به بندگانم در مواردی که نمی‌دانند آموزش دهد؟ گفتم: خدایا تو انتخاب کن برای من، چون انتخاب تو، انتخاب من است.

فرمود: علی را برایت برگزیدم، پس او را برای خود، خلیفه و وصی بدان، و علم و حلم خود را به او می‌آموزم و او حقاً امیر مؤمنین است و کسی به این مقام پیش از او نرسیده و پس از او هم نخواهد رسید.

روایات دالّ بر اینکه علی نخستین ایمان‌آورنده نبی در بعثت اول بود

علی علیه السلام نخستین ایمان‌آورنده به نبی مطلق صلی الله علیه و آله در روز بعثت اول بود. او نخستین کسی بود که در روز عرض اول، او را تصدیق کرد و اطاعت نمود و براو سلام کرد. همچنان که در روایات بسیاری، مانند این احادیث، آمده است:

۱. در بصائر الدرجات به سند از امام محمد باقر علیه السلام آمده است که می‌فرماید:

«إِنَّ أُمَّتِي عُرِضَتْ عَلَيَّ عِنْدَ الْمِيثَاقِ، وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِي وَصَدَّقَنِي عَلَيَّ. وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِي وَصَدَّقَنِي حَيْثُ بُعِثْتُ، فَهُوَ الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ»^۱.

ایمتم در عالم میثاق بر من عرضه شدند. نخستین کسی که (در آن عالم) به من ایمان آورد و تصدیق کرد، علی بود. و نخستین کسی بود که زمان بعثتم به من ایمان آورد و تصدیق کرد. پس او صدیق اکبر است.

۲. در مجالس شیخ مفید رحمه الله به اسناد خویش از رسول اکرم صلی الله علیه و آله، آورده است که

می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ، خَلَقَ الْأَرْوَاحَ قَبْلَ الْأَجْسَادِ بِالْفِي عَامٍ، وَعَلَّقَهَا بِالْعَرْشِ وَأَمَرَهَا بِالتَّسْلِيمِ عَلَيَّ وَالطَّاعَةِ لِي. وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ سَلَّمَ عَلَيَّ وَأَطَاعَنِي مِنَ الرِّجَالِ، رُوحَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»^۲.

خدا، عز و جل، ارواح را دو هزار سال پیش از اجساد آفرید. و آنها را به عرش

۱. بصائر الدرجات ص ۱۰۴ ح ۳: بحار الأنوار ج ۳۸ ص ۲۲۶.

۲. امالی مفید ص ۱۱۳ ح ۶.

آویخت. و به آنان فرمان داد تا بر من سلام و درود فرستاده و از من فرمان برند. نخستین کسی که از مردان بر من سلام کرد و از من اطاعت نمود روح علی بن ابی طالب علیه السلام بود.

۳. سید ابن طاووس در کتاب الیقین، باب ۱۲۷، در حدیثی طولانی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله، آورده است^۱ که می فرماید:

«إِنَّهُ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ، لَمْ يَسْبِقْهُ إِلَى الْإِيمَانِ بِي أَحَدٌ، وَالَّذِي فَدَا رَسُولَ اللَّهِ بِنَفْسِهِ، وَالَّذِي كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ، وَلَا أَحَدٌ يَعْبُدُ اللَّهَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ مِنَ الرِّجَالِ غَيْرُهُ...» تا آخر حدیث^۲.

همانا او (علی بن ابی طالب علیه السلام) نخستین کسی است که به خدا و رسولش ایمان آورد، هیچ کس در ایمان بر او سبقت نگرفته است. او کسی است که جان خود را فدای رسول خدا کرد، و همراه حضرتش بود در زمانی که هیچ مردی همراه پیامبر نبود که خدا را عبادت کند.

۴. در امالی شیخ طوسی، به اسناد خویش از حارث همدانی، از امیر مؤمنان علی علیه السلام، در حدیثی طولانی آمده است که می فرماید:

«أَلَا إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِهِ، وَصَدِيقُهُ الْأَوَّلُ، قَدْ صَدَّقْتُهُ وَأَدَمَ بَيْنَ الرُّوحِ وَالْجَسَدِ، ثُمَّ إِنِّي صَدِيقُهُ الْأَوَّلُ فِي أُمَّتِكُمْ حَقًّا، فَنَحْنُ الْأَوَّلُونَ وَنَحْنُ الْآخِرُونَ» تا آخر حدیث^۳. آگاه باشید! منم بنده خدا و برادر رسولش و نخستین صدیق او. پیامبر را تصدیق کردم، در زمانی که آدم بین روح و بدن بود. آنگاه حقاً نخستین صدیق او هستم در امت شما. پس ماییم اول و ماییم آخر.

از همین احادیث شریفه، علت نامگذاری علی علیه السلام به «صدیق اکبر» که مورد اتفاق فریقین است، دانسته می شود. او بدان منصب والا رسید و آفریدگار او را بر آفریدگانش برتری داد و او را به دلیل آغازگری او در ایمان - که در عالم میثاق داشت - و تصدیق و اقرار

۱. مصنف بزرگوار ذیل این حدیث، بیانی مفصل دارد که ترجمه آن تحت عنوان پیوست دوم آمده است.

۲. الیقین ص ۳۵۰.

۳. الأمالی طوسی ص ۶۲۵؛ بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۷۸ نقل از مجالس مفید.

و تسلیم بر نبی اکرم در خلقِ اول، بر خلائق مزیت داد و سبقت و اولیتِ او را در چندین جایگاه از تشریفات الهی واجب گردانید.

اول: او نخستین کسی است که خداوند - به تشریفی که به او داد - با وجود او در روشنایی وجود را باز کرد.

دوم: او نخستین کسی است از میان ائمه، که از او پیمان گرفته شد. همچنانکه در باب هجدهم از جزء دهم بصائر الدرجات به اسنادِ خویش از امام صادق علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله، نقل شده است که فرموده اند:

«لَقَدْ أَسْرَى بِي رَبِّي عَزَّوَجَلَّ، فَأَوْحَى إِلَيَّ مِنْ وَرَاءِ الْحِجَابِ مَا أَوْحَى... إِلَى أَنْ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ! عَلِيُّ الْأَوَّلُ، أَوَّلُ مَنْ أَخَذَ مِيثَاقِي مِنَ الْأَئِمَّةِ. يَا مُحَمَّدُ! عَلِيُّ الْآخِرِ، آخِرُ مَنْ أَقْبَضَ رُوحَهُ مِنَ الْأَئِمَّةِ...» تا آخر حدیث^۱.

خدا عَزَّوَجَلَّ، مرا به اسراء برد. از پشت حجاب به من مطالبی وحی فرمود... تا آنجا که فرمود: ای محمد! علی اوّل است، نخستین کسی است از امامان، که پیمان از او می گیرم. ای محمد! علی آخر است، آخرین کسی از امامان است که روح او را قبض می کنم.

سید بحرانی در البرهان این حدیث را از سعد بن عبدالله روایت کرده، با این تفاوت که به جای «میشاقی»، «میشاقه» آورده است^۲.

سوم: او بعد از نبی اکرم نخستین کسی است که زمین برای او گشوده می شود، همچنانکه در بسیاری از کتب روایی عامّه و خاصّه آمده است. در اینجا روایتی از کتاب الیقین می آوریم که به اسنادِ خویش از رسول اکرم صلی الله علیه و آله، آورده است که خطاب به علی علیه السلام می فرماید:

«يَا أَبَا الْحَسَنِ! كَلِمَ الشَّمْسِ فَإِنَّهَا تُكَلِّمُكَ. قَالَ عليه السلام: السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الْمُطِيعُ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ. فَقَالَتِ الشَّمْسُ: وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِمَامَ الْمُتَّقِينَ وَقَائِدَ الْعُرَى الْمُحِبِّينَ. أَنْتَ يَا عَلِيُّ وَشِيعَتُكَ فِي الْجَنَّةِ. يَا عَلِيُّ أَوَّلُ

۱. بصائر الدرجات ص ۵۳۴ ح ۳۶.

۲. البرهان ج ۴ ص ۲۳۰.

مَنْ تَنْشَقُّ عَنْهُ الْأَرْضُ مُحَمَّدٌ، ثُمَّ أَنْتَ. وَأَوَّلُ مَنْ يُحْيِي مُحَمَّدٌ، ثُمَّ أَنْتَ. وَأَوَّلُ مَنْ يُكْسَى مُحَمَّدٌ، ثُمَّ أَنْتَ» تا آخر حدیث^۱.

یا ابا الحسن با آفتاب سخن بگوی که او با تو سخن خواهد گفت. [امیر المؤمنین] علیه السلام گفت: سلام بر تو، ای عبد مطیع خدا و رسولش. آفتاب گفت: وعلیک السلام ای امیر مؤمنان و ای امام متقیان و ای پیشرو مؤمنان مشهور معروف. ای علی تو و شیعه تو (پیروان تو) همه در بهشتید. یا علی، اول کسی که زمین برای او گشوده ود، محمد خواهد بود و سپس تو، و اول کسی که زنده گردد محمد باشد و بعد از آن تو، و اول کسی که پوشیده شود محمد خواهد بود و بعد از آن تو.

این حدیث را خوارزمی در مناقب خود هم روایت کرده است^۲.

چهارم: او نخستین کسی است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله را ملاقات می کند و بر او وارد می شود. چنانکه در طرفه بیستم از کتاب الطُرف نوشته سید مُعْتَمَد، علی ابن طاووس - که نسخه کتابش نزد ما موجود است^۳ - از مفضل آورده که امام صادق علیه السلام می فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ! اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي، فَإِنَّهُمْ أَزْكَاءُ الدِّينِ وَمَصَابِيحُ الظُّلُمِ وَمَعْدِنُ الْعِلْمِ. عَلَيَّ أَخِي وَوَارِثِي... إِلَى أَنْ قَالَ: أَوَّلُ النَّاسِ بِي إِيمَانًا وَآخِرُهُمْ عَهْدًا [عِنْدَ الْمَوْتِ] وَأَوَّلُهُمْ لِي لِقَاءَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ...». تا آخر حدیث^۴.

ای مردم! خدا را! خدا را! خاندانم. اینان ارکان دین و چراغ های ظلمت و معدن

۱. الیقین ص ۱۶۴. نویسنده در کتاب دیگرش الغدیر ج ۳ ص ۳۹۲ این حدیث را آورده است. ابوالقاسم زاهی شاعر شیعی درگذشته سال ۳۵۲ به این حدیث و حدیث ردّ الشمس در شعر خود اشاره کرده است:

مَكَلَّمَ الشَّمْسَ وَمِنْ رُؤْدَتِ لَه بِيَابِلِ وَالْغَرْبِ مِنْهَا قَدْ قُطِبَ

همچنین این حدیث را حمویی در فرائد السمطين ج ۱ ص ۱۸۵ حدیث ۱۴۷، و قندوزی در ینابيع المودة ج ۱ ص ۱۴۰ باب ۴۹، آورده اند.

۲. مناقب ص ۱۱۳ رقم ۱۲۳، که از استاد خود شهردار دیلمی روایت کرده است.

۳. دو نسخه خطی از این کتاب در کتابخانه امیرالمؤمنین علیه السلام (کتابخانه علامه امینی) در نجف موجود است: به شماره های ۲۵۴ و ۲۴۷۸ که به ترتیب در سالهای ۹۲۷ و ۱۰۷۸ کتابت شده اند. بنگرید: فهرس مخطوطات مکتبه الامام امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته علامه محقق سید عبدالعزیز طباطبائی.

۴. الطرف حدیث ۲۰.

علم هستند. علی برادر و وارث من است... نخستین فردی که به من ایمان آورده و آخرین فردی که [هنگام مرگ] پیمان می‌بندد، و اولین کسی است که در روز قیامت به ملاقاتم می‌آید.

شیخ الطائفه طوسی به اسناد خویش در امالی از سلمان چنین نقل می‌کند:

«إِنَّ أَوَّلَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَرُوداً عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) أَوَّلُهَا إِسْلَاماً عَلَيَّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)»^۱.

نخستین فردی از این امت که بر رسول خدا ﷺ وارد می‌شود، نخستین فردی است که اسلام آورده است؛ علی بن ابی طالب علیه السلام.

پنجم: او نخستین کسی است که با رسول اکرم ﷺ مصافحه خواهد کرد، چنانکه شیخ الطائفه طوسی در امالی خود از ابی ذر غفاری از رسول اکرم روایت کرده است که فرموده:

«عَلَيَّ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِي، [وَأَوَّلُ مَنْ صَدَّقَنِي]، وَأَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَهُوَ الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ...» تا آخر حدیث^۲.

علی نخستین فردی است که به من ایمان آورد، [و نخستین کسی که تصدیق کرد]، و نخستین کسی که روز قیامت با من مصافحه می‌کند، و او صدیق اکبر است.

در همان کتاب و غیر آن از ابوذر و سلمان آورده که همگی می‌فرمایند:

«أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَقَالَ: هَذَا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِي، وَهُوَ أَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۳.

۱. الأمالی طوسی ص ۲۴۶ رقم ۲۴؛ بحار الأنوار ج ۳۸ ص ۲۱۱.

۲. الأمالی طوسی ص ۱۴۷ ح ۵۵؛ مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۲۹۰ نقل از شرف النبی خرگوشی؛ نویسنده در کتاب دیگرش الغدير ج ۲ ص ۳۱۳ این حدیث را از چندین منبع اهل سنت آورده است، از جمله: مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۰۲؛ کفای الطالب ص ۷۹؛ کنز العمال ج ۶ ص ۵۶.

۳. الأمالی طوسی ص ۲۱۰ ح ۳۶۱؛ مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۲۵؛ سید حمیری این مضمون را به نظم درآورده است:

وإنك خير أهل الأرض طُرّاً
وأفضلهم معاً حسباً وديناً
وأول من يصافحني بكفٍ
إذا برز الخلائق ناشرينا

رسول خدا دست علی بن ابی طالب را گرفت و فرمود: این نخستین فردی است که به من ایمان آورد، و نخستین کسی که روز قیامت با من مصافحه می‌کند.

ششم: او نخستین کسی است که در موقف به رسول الله نزدیک خواهد شد. شیخ الطائفه در امالی و شیخ مفید در مجالس به اسنادشان از امام صادق از پدر بزرگوارش از جدش علیه السلام آورده‌اند که می‌فرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّهُ كَانَ لِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) عَشْرُ خَصَالٍ، لَهْنَّ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ؛ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): يَا عَلِيُّ، أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَأَنْتَ أَقْرَبُ الْخَلَائِقِ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي الْمَوْقِفِ بَيْنَ يَدَيِ الْجَبَّارِ...» تا آخر حدیث^۱.

ای مردم! من نسبت به رسول خدا، ده ویژگی دارم، که آنها را از تمام آنچه خورشید بر آن می‌تابد دوست‌تر دارم. (از جمله اینکه) پیامبر به من فرمود: ای علی! تو برادر منی در دنیا و آخرت، و تونزدیکترین فردی به من در روز قیامت که در پیشگاه خدای جبار می‌ایستی...

در حدیث فتح خیبر که خاصه و عامه بر آن اتفاق نظر دارند، از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«أَنْتَ فِي الْآخِرَةِ أَقْرَبُ النَّاسِ مِنِّي»^۲.

تو در آخرت نزدیکترین فردی نسبت به من.

هفتم: بعد از پیامبر نخستین کسی است که در روز جزا، او را فرا می‌خوانند. شیخ ثقه، یحیی ابن بطریق در العمدۃ چنین نقل می‌کند:

«قَالَ صلی الله علیه و آله: يَا عَلِيُّ! إِنَّهُ أَوَّلُ مَنْ يُدْعَى بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُدْعَى بِي... إِلَى أَنْ قَالَ: وَإِنِّي أُخْبِرُكَ يَا عَلِيُّ أَنَّ أُمَّتِي أَوَّلُ الْأُمَمِ يُحَاسِبُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ

۱. الأمالی طوسی ص ۱۹۳؛ الامالی مفید ص ۱۷۴ ح ۴.

۲. الغارات تقفی ج ۱ ص ۶۲؛ مناقب محمد بن سلیمان کوفی ج ۱ ص ۲۴۹؛ شرح الاخبار قاضی نعمان ج ۲ ص ۳۸۱ رقم ۷۴۰.

يُدْعَى بِكَ، لِقَرَابَتِكَ [مِثِّي] وَمَنْزِلَتِكَ عِنْدِي، وَيُدْفَعُ إِلَيْكَ لَوَائِي وَهُوَ لَوَاءُ الْحَمْدِ»
تا آخر حدیث^۱.

ای علی! اولین کسی که در قیامت او را فرا می خوانند منم... و من به تو خبر می دهم که امتم نخستین امتی هستند که روز قیامت مورد حساب قرار می گیرد. سپس تو نخستین کسی هستی که فراخوانده می شود، به دلیل جایگاهی که نزد من داری، و پرچم من - لواء الحمد - به دست توداده می شود.

شیخ الطائفة در امالی خویش از امام باقر علیه السلام در ضمن حدیثی طولانی نقل می کند:
«إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ جَمَعَ اللَّهُ النَّاسَ فِي صَعِيدٍ [وَاحِدٍ] مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ... إِلَى أَنْ قَالَ: فَيُنَادِي [مُنَادٍ مِنْ تَلَقَاءِ الْعَرْشِ]: أَتَيْنَ نَبِيَّ الرَّحْمَةِ مُحَمَّدٍ... إِلَى أَنْ قَالَ: ثُمَّ يُنَادِي بِصَاحِبِكُمْ، فَيَقُومُ أَمَامَ النَّاسِ فَيَقِفُ مَعَهُ، ثُمَّ يُؤْذَنُ لِلنَّاسِ فَيَمُوتُونَ...»
تا آخر حدیث^۲.

روز قیامت که فرا رسد، خداوند مردم را از پیشینیان و پسینیان، [در یک صحنه] گرد می آورد... پس ندا دهنده ای از پشت عرش ندا می دهد: کجاست پیامبر رحمت محمد؟... سپس یار شما (علی علیه السلام) را فرا می خوانند، او در برابر مردم برپا می ایستد، همراه با او (پیامبر)، آنگاه به مردم اذن می دهند تا بگذرند...

در ارشاد القلوب دیلمی، از جابر، از امام باقر علیه السلام، چنین نقل می کند که می فرماید:
«إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَبِجَمْعِ اللَّهِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لِفَضْلِ الْخِطَابِ وَدَعَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَدَعَا بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، فَيُكْسَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حُلَّةَ خَضْرَاءَ يُضِيءُ بِهَا مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، وَيُكْسَى عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَام مِثْلَهَا، ثُمَّ يُدْعَى بِنَا، فَيُدْفَعُ إِلَيْنَا حِسَابُ النَّاسِ. فَتُحْنُ وَاللَّهِ نَدْخُلُ أَهْلَ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ وَنَدْخُلُ أَهْلَ النَّارِ النَّارَ، ثُمَّ يُدْعَى بِالنَّبِيِّينَ عَلَيْهِمُ السَّلَام» تا آخر حدیث^۳.

۱. العمدة ص ۲۲۹ رقم ۲۵۸ از مسند احمد.

۲. الأمالي طوسی ص ۶۷؛ بحار الأنوار ج ۸ ص ۱۷، نقل از بشارة المصطفی و مجالس مفید.

۳. ارشاد القلوب ج ۲ ص ۲۹۴.

در روز قیامت، خداوند، خلق اولین و آخرین را، برای «فصل الخطاب»^۱ جمع می‌کند، آنگاه پیامبر ﷺ و علی علیه السلام را فرامی‌خواند، و برتن پیامبر ﷺ پارچه سبزی می‌پوشاند، که نور آن میان مشرق و مغرب را روشن می‌سازد، و مانند آن را نیز بر علی علیه السلام می‌پوشاند. سپس خدا ما را فرامی‌خواند و حساب مردم را به ما وا می‌گذارد. سوگند به خدا، ما اهل بهشت را به بهشت و اهل دوزخ را به دوزخ می‌فرستیم. آنگاه پیامبران را فرامی‌خوانند.

خوارزمی به اسناد خویش در مناقب چنین می‌گوید که رسول اکرم در روز بدر، بعد از پیمان برادری میان مسلمین چنین فرمودند:

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَخَى بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ، ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَخِي وَأَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى غَيْرَ أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي. أَمَا عَلِمْتَ يَا عَلِيُّ أَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ يُدْعَى بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُدْعَى بِي، فَأَقُومُ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ، فَأُكْسَى حُلَّةَ خَضْرَاءَ مِنْ حُلَلِ الْجَنَّةِ، ثُمَّ يُدْعَى بِالنَّبِيِّينَ بَعْضُهُمْ فِي إِثْرِ بَعْضٍ، فَيَقُومُونَ سِمَاطِينَ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ [فِي ظِلِّهِ] وَيُكْسَوْنَ حُلَلًا خَضْرَاءَ مِنْ حُلَلِ الْجَنَّةِ وَأَنْتَ تُنَادَى بَعْدِي قَبْلَ الْأَنْبِيَاءِ فَتُكْسَى حُلَّةً مِنْ حُلَلِ الْجَنَّةِ...» تا آخر حدیث^۲.

ای علی! تویی برادرم و وزیرم، و تو برای من مانند هارونی نسبت به موسی، جز آنکه پس از من پیامبری نیست. آیا ندانسته‌ای، ای علی! که نخستین کسی که در قیامت فراخوانده می‌شود، منم که از سمت راست عرش برمی‌خیزم در جامه‌ای سبز از جامه‌های بهشتی، سپس پیامبران را یکی پس از دیگری فرا می‌خوانند، آنها نیز در سمت راست عرش می‌ایستند، در حالی که جامه‌های سبزرنگ از جامه‌های بهشت پوشیده‌اند. و تو را پیش از پیامبران فرا می‌خوانند، که جامه‌ای از جامه‌های بهشت بر تو می‌پوشانند.

در حدیثی که پیشتر، از امام باقر علیه السلام نقل کرده‌ایم، می‌فرمایند:

«فَأَوَّلُ مَنْ يُدْعَى بِإِندَاءٍ يَسْمَعُ الْخَلَائِقُ أَجْمَعُونَ، أَنْ يَهْتَفَ بِاسْمِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ النَّبِيِّ الْقُرَشِيِّ الْعَرَبِيِّ ﷺ، قَالَ فَيَتَقَدَّمُ حَتَّى يَتَوَقَّفَ عَلَى يَمِينِ الْعَرْشِ، قَالَ

۱. فصل الخطاب یعنی: قضاوتی که به همه دعای، پایان می‌بخشد و حق را از باطل جدا می‌کند.

۲. مناقب خوارزمی ص ۱۴۰ رقم ۱۵۹.

ثُمَّ يُدْعَى بِصَاحِبِكُمْ، فَيَتَقَدَّمُ حَتَّى يَقِفَ عَلَى يَسَارِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.^۱

نخستین کسی که او را فرا می خوانند، به ندایی که تمام آفریدگان می شنوند، محمد بن عبدالله ﷺ است، پیامبر قرشی عربی، که او را به نام می خوانند، او پیش می آید تا سمت راست عرش می ایستد، سپس یار شما را می خوانند، او نیز پیش می آید تا سمت چپ پیامبر می ایستد.

هشتم: از میان مردم او نخستین کسی است که وارد بهشت می شود، چنانکه در احادیث موافق و مخالف آمده است. ما در اینجا لفظ شیخ ثقه، شیخ مشایخ جلیل، ابوالحسن ابن شاذان قدس سره، در منقبت ۴۹، از کتابش المناقب المائة را می آوریم، که نسخه اش نزد ما موجود است. وی از جابر بن عبدالله انصاری روایت می کند که رسول خدا ﷺ فرموده است:

«أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ. فَقَامَ أَبُو دُجَانَةَ وَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَلَمْ تُخْبِرْنَا عَنْ اللَّهِ تَعَالَى أَنَّهُ أَخْبَرَكَ أَنَّ الْجَنَّةَ مُحَرَّمَةٌ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ حَتَّى تَدْخُلَهَا أَنْتَ وَعَلَى الْأُمَمِ حَتَّى تَدْخُلَهَا أُمَّتُكَ؟ قَالَ: بَلَى، وَلَكِنْ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ حَامِلَ لَوَاءِ الْقَوْمِ أَمَامُهُمْ، [وَأَعْلَى حَامِلَ لَوَاءِ الْحَمْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَيْنَ يَدَيَّ، فِدَاخُلُ بِهِ الْجَنَّةَ وَأَنَا عَلَى إِثَرِهِ. فَقَامَ عَلِيُّ ﷺ وَقَدْ أَشْرَقَ وَجْهُهُ سُورًا، وَهُوَ يَقُولُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَّفَنَا بِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ»^۲.

از میان پیامبران و صدیقین، نخستین کسی که وارد بهشت می شود، علی بن ابی طالب ﷺ است. در این حال، ابودجانه انصاری برخاست و گفت: آیا از سوی خدا به ما خبر ندادی که خداوند خبرت داده که بهشت بر پیامبران حرام است تا اینکه حضرتت وارد شوی، و بر امتهای حرام است تا آنکه امتت وارد شوند؟

فرمود: آری، آیا نمی دانی که حامل پرچم قوم پیشاپیش آنها خواهد بود؟ علی بن ابی طالب ﷺ در روز قیامت در برابرم حامل لوائی حمد است، او آن پرچم را به بهشت می برد و من پشت سرش می روم.

۱. تفسیر قمی ص ۱۶۵.

۲. مائة منقبة ص ۸۱؛ مناقب خوارزمی ص ۳۱۷.

در این حال، علی علیه السلام که چهره‌اش غرق شادی بود، برخاست و گفت: سپاس خدای را که ما را به سبب توشرافت داد، ای رسول خدا.

نهم: او نخستین کسی است که بر حوض کوثر وارد می‌شود، چنانکه در کتاب العمدۃ نوشته شیخ اجل ابوالحسن یحیی ابن بطریق آمده که به اسناد خویش از سلمان نقل می‌کند که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«أَوَّلُ النَّاسِ يُرْوَدُ عَلَيَّ الْحَوْضِ أَوَّلُهُمْ إِسْلَاماً عَلَيَّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ»^۱.

نخستین کسی که بر حوض وارد می‌شود، نخستین کسی است که اسلام آورده؛ علی بن ابی طالب علیه السلام.

در کتب متعدد از محدثان عامه و خاصه آمده که به آسانید خود از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آورده‌اند که می‌فرماید:

«يَا عَلِيُّ إِنَّكَ غَدًا عَلَى الْحَوْضِ خَلِيفَتِي تَذُودُ عَنْهُ الْمُنَافِقِينَ وَإِنَّكَ أَوَّلُ مَنْ يَرِدُ عَلَيَّ الْحَوْضِ»^۲.

توفردا (قیامت) در کنار حوض، جانشینم خواهی بود که منافقان را از آن برانی. و تو اولین کسی هستی که در کنار حوض بر من وارد خواهد شد.

در امالی شیخ الطائفه به طور مُسند در حدیثی طولانی از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند که می‌فرماید:

«يَا عَلِيُّ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَعْطَانِي فِيكَ سَبْعَ خِصَالٍ: أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَنْشَقُّ الْقَبْرَ عَنْهُ مَعِيَ، وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَقِفُ مَعِيَ عَلَى الصِّرَاطِ، فَيَقُولُ لِلنَّارِ: خُذِي هَذَا فَهُوَ لَكَ وَدَرِي هَذَا فَلَيْسَ هُوَ لَكَ، وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يُكْسَى إِذَا كُسِيَ وَيُحْيَا إِذَا حَيِّتُ، وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَقِفُ مَعِيَ عَنِ يَمِينِ الْعَرْشِ، وَأَوَّلُ مَنْ يَقْرَعُ مَعِيَ بَابَ الْجَنَّةِ، وَأَوَّلُ مَنْ يَسْكُنُ مَعِيَ عِلِّيْنَ، وَأَوَّلُ مَنْ يَشْرَبُ مَعِيَ مِنَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ الَّذِي خَتَمُهُ مِسْكَ، وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ»^۳.

۱. العمدۃ ص ۶۶ رقم ۸۰.

۲. مناقب خوارزمی ص ۲۱۸ رقم ۱۴۳؛ كشف الغمة اربلی ج ۱ ص ۲۹۰.

۳. الأمالی طوسی ص ۶۴۱ رقم ۱۳۳۵.

پیغمبر فرمود: ای علی! خدای تبارک و تعالی در باره توبه من هفت خصلت داد: تونخستین کسی باشی که با من از گور برآیی، تونخستین کسی باشی که با من بر صراط بایستی و به دوزخ بگویی: این فرد را بگیر که از آن توست و آن فرد را رها کن که از آن تونیست. تونخستین کسی باشی که وقتی پوشانده شوم پوشانده می شود، و وقتی به من تحیت گویند به او تحیت گویند؛ تونخستین کسی باشی که با من در سمت راست عرش می ایستد، و اوین کسی باشی که با من در بهشت را بگوید. اولین کسی باشی که با من در علیین ساکن شوی، تونخستین کسی باشی که با من از باده مُشکین سربه مُهر بنوشی. و برای چنین کرامتی، باید همگان رقابت کنند!

بر هیچ اندیشه ورز آگاهی پوشیده نماند که این فضائل نه گانه، یعنی:

۱. نخستین کسی که خلق شد،
۲. و از میان ائمه علیهم السلام نخستین کسی که از او میثاق گرفته شد،
۳. و نخستین کسی بعد از پیامبر که زمین برای او گشوده می شود،
۴. و نخستین ملاقات کننده نبی اکرم،
۵. و نخستین کسی که با او مصافحه کرده
۶. و نخستین کسی که در موقف بر او وارد می شود،
۷. و نخستین کسی بعد از پیامبر که در روز قیامت او را فرا می خوانند،
۸. و نخستین وارد شونده بهشت،
۹. و نخستین وارده شونده بر پیامبر در حوض کوثر،

و تشریفات الهی دیگری چون اینها، همگی از مقتضیات منصب و شؤون ولایت مطلقه و خلافت الهی عامه، و از لوازم امام کلّ بودن و ولیّ کلّ بودن است.

به راستی او این منصب والا را یافت و رسید به آنچه باید برسد. خداوند به او داد آنچه باید بدهد، و او را به خاطر سبقتی که در عالم تکلیف اول در اقرار به خدا و رسولش نشان داد و اولویتی که در طاعت داشت، بر تمام خلق جز پیامبر اکرم فضیلت داد. اولویتی که در تبعیت و ایمان به خدا و تسلیم در برابر امام اول داشت، سبب برتری او بر کلّ مردم گردید. پس علی علیه السلام به سبب سبقتی که در ایمان به خدا و رسولش در خلق اول داشت،

خداوند متعال او را امیرالمؤمنین بر خلائق اولین و آخرین گردانید. و مرجع همه نفوس و ارواح انبیا و اولیا در عالم امر و خلق نمود. و او را به آن مقام در نشأه غیب و شهود مشرف نمود. و به زینت ولایت مطلقه آراسته اش نمود. به همین سبب، ولی کل و امیر کل و امام کل گشت. ولایت او بر همگان عرضه شد. انبیا به ولایت او مبعوث گردیدند. خداوند او را برترین مردم نسبت به انبیا قرار داد، همچنانکه بر سایر مردم نسبت به خودشان هم اولویت بخشید.

خداوند میثاق ولایت او را از ملائکه و انبیا گرفت. احادیث منصوص فراوانی از فریقین در این مورد وجود دارد، که ما فقط به چهارده مورد با حذف سند اکتفا می کنیم. اگر کسی خواهان سند باشد، به منابع آنها که ذکر می شود، رجوع کند.

ذکر چهارده حدیث که ما را اینجا راهنمایی می کند

حدیث اول

در باب ۱۵۸ از کتاب الیقین در حدیثی طولانی^۱ از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که خداوند فرمود:

«يَا مُحَمَّدُ إِنَّكَ رَسُولِي إِلَى جَمِيعِ خَلْقِي، وَإِنَّ عَلِيًّا وَلِيِّي وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ. وَعَلَى ذَلِكَ أَخَذْتُ مِيثَاقَ مَلَائِكَتِي وَأَنْبِيَائِي وَجَمِيعِ خَلْقِي مِنْ قَبْلِ أَنْ أَخْلُقَ خَلْقًا فِي سَمَائِي وَأَرْضِي، مَحَبَّةً مِنِّي لَكَ يَا مُحَمَّدُ وَلِعَلِّي وَلَوْلَا كَمَا» تا آخر حدیث^۲.

ای محمد! تویی فرستاده ام به تمام آفریدگانم، و علی ولی من و امیر مؤمنان است. بر این حقیقت، از فرشتگانم و پیامبرانم و تمام آفریدگانم پیمان گرفته ام، پیش از آنکه آفریدگانم را در آسمانم و زمینم خلق کنم. و این از روی محبت من است به تو - ای محمد - و به علی و به فرزندانمان.

حدیث دوم

در امالی شیخ الطائفه و مجالس صدوق قدس سرهما، به اسنادشان از امام صادق علیه السلام: «إِنَّ وَلَآئِنَا وَلَآئِيهِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، الَّتِي لَمْ يُبْعَثْ نَبِيٌّ قَطُّ إِلَّا بِهَا» تا آخر حدیث^۳.

۱. حدیث، از ص ۴۱۲ کتاب الیقین آغاز می شود.

۲. الیقین ص ۴۲۶.

۳. الأمالی طوسی ص ۶۷۱ رقم ۱۴۱۲؛ امالی مفید ص ۱۴۲ رقم ۹.

به راستی ولایت ما، ولایت خدا عزوجل است که هیچ پیامبری برانگیخته نشده مگر بر آن.

این حدیث به چهار طریق از دو امام بزرگوار امام باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام در بصائر الدرجات ذکر شده است.^۱

حدیث سوم

در بصائر الدرجات از ابی سعید خدری نقل شده است که می گوید:
«رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: يَا عَلِيُّ! مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا وَقَدْ دَعَاهُ إِلَى وَلَائِكَ، طَائِعًا أَوْ كَارِهًا».^۲

دیدم و شنیدم که پیامبر می فرمود: ای علی! خداوند هیچ پیامبری برنمیگيخت جز اینکه او را به ولایت فراخواند، از سرطوع باشد یا کراهت.

حدیث چهارم

در همان کتاب از امام ابوالحسن علیه السلام است که می فرماید:
«وَلَايَةُ عَلِيٍّ مَكْتُوبَةٌ فِي جَمِيعِ صُحُفِ الْأَنْبِيَاءِ، وَلَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا بِبُيُوتَةِ مُحَمَّدٍ وَوَلَايَةِ وَصِيِّهِ عَلِيٍّ عليه السلام».^۳
ولایت علی (علیه السلام) در تمام کتابهای آسمانی پیامبران نوشته شده است. خداوند هیچ پیامبری برنمیگيخت مگر به نبوت محمد و ولایت جانشینش علی (صلوات الله علیهما وآلهما).

حدیث پنجم

و در همان کتاب از محمد بن مسلم نقل شده است که گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:
«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَخَذَ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ عَلَى وَلَايَةِ عَلِيٍّ، وَأَخَذَ عَهْدَ النَّبِيِّينَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ عليه السلام».^۴

۱. بصائر الدرجات ص ۹۵.

۲. بصائر الدرجات ص ۹۲.

۳. بصائر الدرجات ص ۹۲ ح ۱.

۴. بصائر الدرجات ص ۹۳ ح ۴.

خدا تبارك وتعالى میثاق پیامبران را بر ولایت علی علیه السلام گرفت و از پیامبران بر ولایت حضرتش پیمان گرفت.

حدیث ششم

در همان کتاب از سعد بن طریف است که گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَلَا إِنَّ جَبْرِئِيلَ أَتَانِي فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! رَبُّكَ يَأْمُرُكَ بِحُبِّ عَلِي بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَيَأْمُرُكَ بِوَلَايَتِهِ»^۱. رسول خدا ﷺ فرمود: بدانید! جبرئیل نزد من آمد و گفت: ای محمد! خدایت به تو امر می‌کند که علی بن ابی طالب را دوست بداری، و تو را به ولایتش امر می‌کند.

حدیث هفتم

در همان کتاب به نقل از عبد الاعلی که گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «مَا نَبِيٌّ قَطُّ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ حَقِّنَا وَبِفَضْلِنَا عَمَّنْ سِوَانَا»^۲. هیچ پیامبری به نبوت نرسید مگر به معرفت حق ما و فضیلتی که بر دیگران داریم.

حدیث هشتم

در همان کتاب از ابوبصیر که امام صادق علیه السلام فرمود: «مَا مِنْ نَبِيٍّ نُبِّيَ وَلَا مِنْ رَسُولٍ أُرْسِلَ إِلَّا بِوَلَايَتِنَا وَبِفَضْلِنَا عَمَّنْ سِوَانَا»^۳. هیچ پیامبری و هیچ رسولی به نبوت و رسالت نرسید مگر به سبب ولایت ما و فضیلتی که بر دیگران داریم.

حدیث نهم

در همان کتاب از ابی الصباح کنانی از امام باقر علیه السلام آمده است که می‌فرماید: «وَاللَّهِ إِنَّ فِي السَّمَاءِ لَسَبْعِينَ صِنْفًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ، لَوِ اجْتَمَعَ عَلَيْهِمْ أَهْلُ الْأَرْضِ كُلُّهُمْ يُخْصَوْنَ عَدَدَ كُلِّ صِنْفٍ مِنْهُمْ مَا أَخْصَوْهُمْ، وَإِنَّهُمْ لَيَدِينُونَ بِوَلَايَتِنَا»^۴.

۱. بصائر الدرجات ص ۹۴ ح ۹.

۲. بصائر الدرجات ص ۹۴ ح ۱.

۳. بصائر الدرجات ص ۹۴ ح ۲.

۴. بصائر الدرجات ص ۸۷ ح ۴.

به خدا سوگند، در آسمان هفتاد گروه از ملائک هستند که اگر زمینیان گرد هم آیند تا تعداد آنها را بشمارند، نمی‌توانند. همانا دین اینان ولایت ماست.

حدیث دهم

در همان کتاب به نقل از ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام است (با اشاره به آیه ۴۳ سوره زخرف) می‌فرماید:

«أَوْحَى اللَّهُ إِلَى نَبِيِّهِ: فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۱. قَالَ: إِنَّكَ عَلَى وَلايَةِ عَلِيٍّ، وَعَلِيٌّ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ»^۲.

خداوند به پیامبرش وحی فرستاد: چنگ بزن بدانچه بر تو وحی رسیده که تو بر صراط مستقیم هستی. فرمود: [این آیه یعنی اینکه] تو بر ولایت علی علیه السلام هستی، و علی همان صراط مستقیم است.

حدیث یازدهم

در همان کتاب از امام صادق علیه السلام:

«إِنَّ اللَّهَ عَرَضَ وَلايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَبِلَهَا الْمَلَائِكَةُ وَأَبَاهَا مَلَكٌ يُقَالُ لَهَا فُطْرُسٌ، فَكَسَرَ اللَّهُ جَنَاحَهُ. فَلَمَّا وُلِدَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام، بَعَثَ اللَّهُ جَبْرَائِيلَ فِي سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ إِلَى مُحَمَّدٍ صلوات الله عليه يَهْتَنُّهُمْ بِوِلَادَتِهِ. فَمَرَّ بِفُطْرُسَ فَقَالَ لَهُ فُطْرُسُ: يَا جَبْرَائِيلُ إِلَى أَيْنَ تَذْهَبُ؟ قَالَ: بَعَثَنِي اللَّهُ إِلَى مُحَمَّدٍ أَهْنُئُهُمْ بِمَوْلُودٍ وُلِدَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ. فَقَالَ لَهُ فُطْرُسُ: احْمِلْنِي مَعَكَ وَسَلْ مُحَمَّدًا يَدْعُو لِي. فَقَالَ لَهُ جَبْرَائِيلُ: ارْكَبْ جَنَاحِي. فَركَبَ جَنَاحَهُ، فَأَتَى مُحَمَّدًا صلوات الله عليه، فَدَخَلَ عَلَيْهِ وَهَنَاءً.

فَقَالَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّ فُطْرُسَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ أَخَوَةٌ، وَسَأَلَنِي أَنْ أَسْأَلَكَ أَنْ تَدْعُو اللَّهَ لَهُ أَنْ يَرُدَّ عَلَيْهِ جَنَاحَهُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلوات الله عليه لِفُطْرُسَ: أَتَفْعَلُ؟ قَالَ: نَعَمْ. فَعَرَضَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صلوات الله عليه وَلايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَبِلَهَا. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلوات الله عليه: شَأْنُكَ بِالْمَهْدِ، فَتَمَسَّحَ بِهِ وَتَمَرَّغَ فِيهِ.

قَالَ: فَمَضَى فُطْرُسُ، فَمَشَى إِلَى مَهْدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، وَرَسُولُ اللَّهِ يَدْعُو لَهُ. قَالَ:

۱. الزخرف: ۴۳.

۲. بصائر الدرجات ص ۹۱ ح ۷.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: فَتَنَظَرْتُ إِلَى رَيْشِهِ وَإِنَّهُ لَيُظْلَعُ وَيَجْرِي مِنْهُ الدَّمُ، وَيَطُولُ حَتَّى لَحِقَ بِجَنَاحِهِ الْآخَرِ، وَعَرَجَ مَعَ جِبْرِئِيلَ إِلَى السَّمَاءِ وَصَارَ إِلَى مَوْضِعِهِ^۱.

خداوند ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بر ملائکه عرضه داشت. آنان پذیرفتند بجز فرشته ای بنام فطرس. خداوند پروبال او را شکست. وقتی حسین بن علی (علیه السلام) متولد شد، خداوند جبرئیل را با هفتاد هزار فرشته به تهنیت پیامبر اکرم برای ولادت حضرت حسین فرستاد. جبرئیل از کنار فطرس گذشت. فطرس به او گفت: کجا می روی؟

جواب داد: خدا مرا به سوی محمد فرستاده تا به ایشان در باره مولودی که امشب متولد شده است تهنیت بگویم.

فطرس گفت: مرا هم با خود ببر و از محمد بخواه برایم دعا کند.

جبرئیل گفت: سوار بالم شو. سوار بال او شد و خدمت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید و ایشان را تهنیت گفت و عرض کرد: یا رسول الله، بین من و فطرس برادری است، و از من درخواست کرده از شما بخواهم برایش دعا کنید که بال و پرش برگردد.

پیامبر اکرم به فطرس فرمود: می پذیری؟ عرض کرد: آری. پیامبر اکرم به او ولایت امیرالمؤمنین را عرضه داشت و او پذیرفت. فرمود: اینک پناه به گهواره ببر، خود را به آن بمال.

فطرس به جانب گهواره حضرت حسین (علیه السلام) رفت. پیامبر نیز برایش دعا می کرد. پیامبر اکرم فرمود: می دیدم که بال و پرش رویید و از آن خون جاری می شد، و بلند می شد تا به بال دیگرش چسبید، و با جبرئیل تا آسمان و عروج کرد و به محل خود برگشت.

حدیث دوازدهم

شماری از محدثان از عامّه و خاصّه این حدیث را روایت کرده اند. ما فقط آنچه را که در باب دهم کتاب الیقین آمده ذکر می کنیم که خود، از کتاب المناقب حافظ ابن

مردویه آورده، از انس بن مالک که گوید:

«بَيْنَمَا أَنَا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ قَالَ يَطْلُعُ الْآنَ. قُلْتُ: فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي، مَنْ ذَا؟ قَالَ: سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَآمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَخَيْرُ الْوَصِيِّينَ وَأَوْلَى النَّاسِ بِالنَّبِيِّينَ. قَالَ فَطَلَعَ عَلَيَّ ﷺ» تا آخر حدیث^۱.

من در خدمت پیامبر بودم، در زمانی که فرمود: هم اکنون می آید. گفتم: پدر و مادرم فدایت، چه کسی؟ فرمود: سرور مسلمانان، امیر مؤمنان، بهترین جانشین، و سزاوارترین مردم به پیامبران. گفتم: در این حال، علی ﷺ وارد شد.

حدیث سیزدهم

در باب سی و چهارم کتاب الیقین از انس بن مالک نقل می کند که گوید:

«كُنْتُ خَادِمَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَبَيْنَا أَنَا أَوْصِيهِ. فَقَالَ: يَدْخُلُ دَاخِلُ هُوَ آمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَخَيْرُ الْوَصِيِّينَ وَأَوْلَى النَّاسِ بِالنَّبِيِّينَ وَآمِيرُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ. فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ. قَالَ فَإِذَا عَلَيَّ ﷺ قَدْ دَخَلَ»^۲.

من خادم رسول خدا بودم. روزی داشتم در وضو به ایشان کمک می کردم. فرمود: فردی وارد می شود که امیر مؤمنان، سرور مسلمانان، بهترین جانشین، سزاوارترین مردم به پیامبران و پیشوای سپیدرویان [در قیامت] است. گفتم: خدایا! او را مردی از انصار قرار بده. دیدم که در این حال، علی ﷺ وارد شد.

حدیث چهاردهم

در کتاب البصائر از جابر از امام باقر ﷺ که در مورد آیه شریفه

«وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَنِي وَلَمْ يُخَذْ لَهُ عَزْمًا»^۳.

و از پیش، به آدم سفارش کردیم، ولی فراموش کرد، و در او عزمی استوار نیافتیم.

فرمود:

«عَهْدَ إِلَيْهِ فِي مُحَمَّدٍ وَالْأَيْمَةِ مِنْ بَعْدِهِ، فَتَرِكَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ عَزْمٌ فِيهِمْ أَنَّهُمْ هَكَذَا.

۱. الیقین ص ۱۴۱.

۲. الیقین ص ۱۷۹.

۳. طه: ۱۱۵.

وَإِنَّمَا سُمِّيَ أُولُو الْعِزْمِ أُولِي الْعِزْمِ، لِأَنَّهُ عَهْدَ إِلَيْهِمْ فِي مُحَمَّدٍ وَالْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ
وَالْمُهْدِيِّ وَسِيرَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَجْمَعَ عَزْمُهُمْ أَنْ ذَلِكَ كَذَلِكَ وَالْإِقْرَارُ بِهِ^۱.

خداوند از او در باره محمد و امامان جانشینش پیمان گرفت. اما او را کرد [در پاسخ درنگ کرد] و عزم جدی نشان نداد که چنان جایگاهی دارند. پیامبران اولوالعزم را اولوالعزم نامیدند، فقط بدان جهت که خداوند از آنان در باره محمد و جانشینانش و در باب مهدی و سیره اش عَلَيْهِ السَّلَامُ پیمان گرفت، و عزم آنان بر این مطلب مجتمع شد و بدان اقرار آوردند.

اینها تعدادی از روایات در این باب بود که تعداد آنها بسیار زیاد و بیش از چهل حدیث هستند که در آینده به برخی از آنها اشاره خواهیم نمود.

ده حدیث در باره اخذ میثاق ولایت در خلقت اول، از جانب خداوند

خداوند میثاق این ولایت را در خلقت اول و عالمِ أَظْلَه از مردم گرفت. این حقیقت در احادیث زیادی - که بالغ بر سی حدیث مسند است - آشکارا گفته شده که ما به ده حدیث با حذف سند بسنده می‌کنیم.

حدیث اول

در کتابهای کافی و توحید و علل الشرائع به اسناد خویش از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل می‌کنند که فرمود:

«فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ، نَزَّهَهُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ لَهُمْ: مَنْ رَبُّكُمْ... إِلَى أَنْ قَالَ: ثُمَّ قَالَ لِبَنِي آدَمَ: أَقْرُوا اللَّهَ بِالرُّبُوبِيَّةِ، وَلَهُؤُلَاءِ النَّفَرُ بِالْوَلَايَةِ وَالطَّاعَةِ» تا آخر حدیث^۲.

چون خدا خواست خلق را بیافریند، ایشان را در برابر خویش پراکنده ساخت و به آنها گفت: پروردگار شما کیست؟ ... آنگاه به فرزندان آدم گفت: به ربوبیت خدا ولایت و اطاعت از این اشخاص، اقرار کنید.

۱. بصائر الدرجات ص ۹۰ ح ۱.

۲. الکافی ج ۱ ص ۱۳۲ ح ۷؛ توحید ص ۳۱۹؛ علل الشرائع ج ۱ ص ۱۱۸.

حدیث دوم

در کتاب حضرمی - که نسخه‌اش نزد ما موجود است^۱ - از جابر آمده است که گوید: از امام باقر علیه السلام درباره تفسیر آیه «وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا»^۲. اگر [مردم] در راه درست، پایداری ورزند، قطعاً آب گوارایی بدیشان نوشانیم.

پرسیدم. فرمود:

«عَلَى الطَّرِيقَةِ يَعْنِي عَلَى الْوَلَايَةِ، فِي الْأَصْلِ عِنْدَ الْأَظْلَةِ، حِينَ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ ذُرِّيَّةِ آدَمَ، أَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا، لَكِنَّا وَضَعْنَا أَظْلَتَهُمْ فِي مَاءِ الْفِرَاتِ الْعَذْبِ». یعنی اگر پادار باشند بر ولایت که در موقع میثاق خداوند از فرزندان آدم گرفت عالم اشباح لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا یعنی از آب صاف خوشگوار بآنها می‌آشامانیم. این حدیث را قمی نیز با تفاوتی اندک در تفسیرش نقل می‌کند^۳.

حدیث سوم

در بصائر الدرجات در تفسیر آیه شریفه «الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ»^۴ از امام ابوالحسن علیه السلام آورده است که می‌فرماید:

«إِنَّ رَحِمَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ مُعَلَّقَةٌ بِالْعَرْشِ، يَقُولُ: اللَّهُمَّ صَلِّ مَنْ وَصَلَنِي وَقَطَعْ مَنْ قَطَعَنِي. وَهِيَ تَجْرِي فِي كُلِّ رَحِمٍ». پیوند خویشاوندی آل محمد صلوات الله عليهم به عرش آویخته است و همواره می‌گوید: خدایا! پیوند گیر با هر که با من پیوند گیرد، و بپیراز کسی که از من بپرد. و این در مورد هر پیوند خویشاوندی جریان دارد.

[سپس قمی می‌نویسد:]

«وَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي آلِ مُحَمَّدٍ وَمَا عَاهَدَهُمْ عَلَيْهِ، وَمَا أَخَذَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْمِيثَاقِ

۱. این کتاب ضمن الاصول الستة عشر چاپ شده است.

۲. جن: ۱۶.

۳. تفسیر قمی ج ۲ ص ۳۸۹.

۴. رعد: ۲۰.

فی الذر، من ولایة امیر المؤمنین والأئمة علیه وعلیه بعده؛ وهو قوله: «الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ لَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ - الآية». ثم ذكر أعداءهم، فقال: الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ يعني امیر المؤمنین علیّه، وهو الذي أخذ الله عليهم في الذر، وأخذ عليهم رسول الله ﷺ بغدير خم^۱.

این آیه در مورد آل محمد صلوات الله عليهم نازل شده است و پیمانی که خداوند از مردم برای آنان گرفته و پیمانی که در عالم دَر در باب ولایت امیر المؤمنین و امامان معصوم علیهم السلام گرفته، و این است کلام الهی: «کسانی که به عهد الهی وفا می کنند و در مورد میثاق نقض پیمان نمی کنند».

آنگاه دشمنانشان را یاد کرده و می فرماید: «کسانی که پس از میثاق خداوند، پیمان می شکنند». یعنی در باب امیر مؤمنان علیّه، که خداوند در عالم دَر در باره اش از مردم پیمان گرفت و پیامبر در غدیر خم، این پیمان را تجدید کرد.

حدیث چهارم

در بصائر الدرجات به نقل از رسول اکرم ﷺ آمده است که می فرماید:

«مَا تَكَاَمَلَتِ النَّبُوءَةُ لِنَبِيٍّ فِي الْأُظْلَةِ حَتَّى عُرِضَتْ عَلَيْهِ وَلَايَتِي وَلَوْلَايَةُ أَهْلِ بَيْتِي وَمَثَلُوا لَهُ، فَأَقْرَؤُوا بِطَاعَتِهِمْ وَوَلَايَتِهِمْ»^۲.

نبی اکرم فرمود: پیامبری هیچ پیامبری در عالم اُظلة تکمیل نشد، مگر اینکه ولایت من و ولایت اهل بیتم بر او عرضه شد و تمثال آنها برای آن پیامبر مجسم شد و اقرار به طاعت و ولایت آنها نمودند...

حدیث پنجم

در همان کتاب از امام ابوالحسن علیّه در تفسیر آیه شریفه «يُؤْفُونَ بِالنَّذْرِ»^۳ فرموده است:

«الَّذِي أَخَذَ عَلَيْهِمِ الْمِيثَاقَ مِنْ وَلَايَتِنَا»^۴.

۱. تفسیر قمی ج ۱ ص ۳۶۳.

۲. بصائر الدرجات ص ۹۳ ح ۷.

۳. انسان: ۷.

۴. بصائر الدرجات ص ۱۱۰ ح ۲.

(نذری که در آیه وفای به آن یاد شده) همان است که از ایشان بر ولایت ما پیمان گرفته شده است.

حدیث ششم

در تفسیر علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام نقل شده است که می فرماید:

«كَانَ الْمِيثَاقُ مَأْخُوداً عَلَيْهِمْ لِلَّهِ بِالرُّبُوبِيَّةِ، وَلِرُسُولِهِ بِالنُّبُوَّةِ، وَلِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَيْمَةِ بِالْإِمَامَةِ، فَقَالَ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَمُحَمَّدٌ نَبِيُّكُمْ وَعَلِيٌّ إِمَامُكُمْ، وَالْأَيْمَةُ الْهَادُونَ أَمَمَتُكُمْ» تا آخر حدیث.^۱

میثاقی که از آنها گرفته شد، پیمانی بود برای خدا به ربوبیت، و برای رسولش به نبوت، و برای امیرالمؤمنین و امامان علیهم السلام به امامت. خداوند فرمود: آیا من خداوندگارتان نیستم، و محمد پیامبرتان نیست، و علی امامتان نیست، و پیشوایان هدایتگر، امامان شما نیستند؟

حدیث هفتم

در تفسیر فرات بن ابراهیم از امام محمد بن علی علیه السلام آمده است که می فرماید:

«لَوْ عَلِمَ النَّاسُ مَتَى سُمِّيَ عَلِيٌّ (عليه السلام) أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا اخْتَلَفَ فِيهِ اثْنَانِ. قَالَ: قُلْتُ: مَتَى؟ قَالَ: فَقَالَ لِي: فِي الْأُظْلَةِ حِينَ أَخَذَ اللَّهُ الْمِيثَاقَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ، قَالُوا بَلَى، مُحَمَّدٌ نَبِيُّكُمْ، عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيُّكُمْ».^۲

اگر مردم می دانستند چه زمانی علی (علیه السلام) با عنوان «امیرالمؤمنین» نامیده شد، دو نفر هم درباره اش اختلاف نمی کردند. گفتم: چه زمانی؟ فرمود: در عالم اظلة، زمانی که خداوند میثاق گرفت از فرزندان آدم، از پشت آنها از نسلشان، و بر خودشان گواه گرفت و پرسید: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری. (نیز پرسید: آیا محمد پیامبرتان نیست؟ آیا علی امیرالمؤمنین ولی شما نیست؟

۱. تفسیر قمی ج ۱ ص ۲۴۶.

۲. تفسیر فرات ص ۱۴۷ ح ۱۸۴.

حدیث هشتم

در کتاب من لا یحضره الفقیه از امام محمد بن علی علیه السلام آمده که فرمود:

«وَأِنَّمَا جُعِلَ الْمِيثَاقُ فِي الْحَجَرِ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا أَخَذَ الْمِيثَاقَ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالنُّبُوَّةِ وَلِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَام بِالْوَصِيَّةِ، اضْطَرَّكَتْ فَرَائِصُ الْمَلَائِكَةِ. فَأَوَّلُ مَنْ أَسْرَعَ إِلَى الْإِقْرَارِ بِذَلِكَ، الْحَجَرُ» تا آخر حدیث^۱.

وعلت اینکه میثاق در حجر قرار داده شده است، این است که خداوند عز و جل، چون برای ربوبیت خود و نبوت محمد (صلی الله علیه و آله) و وصایت علی (علیه السلام) میثاق بگرفت، فرشتگان سخت به هراس افتادند، و ارکان وجودشان به لرزه درآمد. و نخستین موجودی که در این باره به اقرار بشتافت، همان حجر بود.

حدیث نهم

در کتاب علل الشرایع، از امام محمد باقر علیه السلام آمده است که می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْخَلْقَ... إِلَى أَنْ قَالَ: ثُمَّ دَعَاهُمْ إِلَى وَلائِنَّا، فَأَقْرَبَهَا - وَاللَّهُ - مَنْ أَحَبَّ وَأَنْكَرَهَا مَنْ أَبْغَضَ» تا آخر حدیث^۲.

خداوند عز و جل آفریدگان را آفرید... سپس آنها را به ولایت ما فراخواند. پس به خدا سوگند، هر کس که دوست داشت، بدان اقرار آورد، و هر که بدان دشمنی ورزید، انکارش کرد.

حدیث دهم

در کتاب الیقین از امام محمد باقر علیه السلام از پدر بزرگوارش از جد والاتبارش نقل شده

است که می فرماید:

«أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَام: أَنْتَ الَّذِي احْتَجَّ اللَّهُ بِهِ فِي ابْتِدَاءِ الْخَلْقِ حَيْثُ أَقَامَهُمْ، فَقَالَ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ، قَالُوا جَمِيعاً: بَلَى. فَقَالَ: مُحَمَّدٌ رَسُولِي؟ فَقَالُوا جَمِيعاً: بَلَى. فَقَالَ: وَعَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالُوا جَمِيعاً: لَا، اسْتَكْبَرُوا وَعُتُوا عَنْ

۱. من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۱۹۱ ح ۲۱۱۴؛ الکافی ج ۴ ص ۱۸۶.

۲. علل الشرائع ج ۱ ص ۱۱۸؛ الکافی ج ۱ ص ۴۳۶؛ بصائر الدرجات ص ۱۰۰.

وَلَا تَيْتِكَ، إِلَّا نَفَرٌ قَلِيلٌ وَهُمْ أَقَلُّ الْقَلِيلِ، وَهُمْ أَصْحَابُ الْيَمِينِ^۱.

پیامبر اکرم ﷺ به حضرت علی علیه السلام فرمود: توهستی که خداوند براو احتجاج نمود بر مردم در آفرینش خلق هنگامی که آنان را برپا کرد، به آنها فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری. فرمود: محمد پیامبر من نیست؟ گفتند: آری. فرمود: آیا علی امیر المؤمنین نیست؟! مردم همگی از روی تکبر و خودخواهی گفتند: نه، مگر گروه کمی که آنها بسیار کم اند و هم ایشان اصحاب یمین اند. در صفحات آینده، هرکدام از این احادیث را با اسانید کامل در جای خود بررسی خواهیم کرد، ان شاء الله.

از مطالب پیشین شماری از ضرورت‌های دین اسلام و رؤوس آیین حنیف در باب نبوت و امامت روشن شد، مانند: برتری انبیاء و اوصیاء بر سایر افراد بشر، اختصاص آنها به این مرتبه والا، برتری هرکدام بر دیگری، اختلاف درجات آنها در خلافت الهی، اختصاص پیامبر گرامی ما و اوصیاء حضرتش به این منصب، تعمیم ولایت آنها بر تمام خلایق، برانگیختن آنها به عنوان نبی و ولی بر تمامی انسان‌ها از آدم تا روز قیامت، رساندن آنها به مرتبه‌ای از ولایت که فهم ما از درک آن کوتاه است، و قرار دادن آنها در جایگاه تکریم از طرف خداوند در تمامی ایام که هیچ احدی را مانند آنها نیست. تمامی اینها از ضروریات دین اسلامی و آیین حنیف است که لازمه‌اش وجود عالم خلق و تکلیف و میثاق و امتحان قبل از این نشات دنیوی است و اگر اینها نمی‌بود، در اساس مذهب فسادی حاصل می‌شد که پایانی نداشت.

روز جمعه روز جمع خلایق

هنگامی که خداوند تبارک و تعالی آسمانها و زمین را در شش روز (شش دوره زمانی) جمع کرد و آفرینش آنها را به پایان برد، ارواح بشری و ذرات انسانی آراسته به عقل را در روز جمعه آفرید، و آنها را برای گرفتن میثاق جمع کرد.

شیخ المحدثین جعفر بن محمد قمی در کتاب العروس^۱ خود آن را به اسناد خویش از ابوالحسن اول (امام کاظم) علیه السلام روایت کرده است که می‌فرماید:

«خَلَقَ اللَّهُ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأَوْصِيَاءَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ فِيهِ مِيثَاقَهُمْ. وَقَالَ: خُلِقْنَا نَحْنُ وَشِيعَتُنَا مِنْ طِينَةٍ مَخْرُونَةٍ، لَا تَشَدُّ مِنْهَا شَاذٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۲.

خداوند، پیامبران و جانشینان آنان را روز جمعه آفرید؛ و این همان روزی است که میثاق از آنان گرفت. نیز فرمود: ما و شیعیان ما از طینت مخزونی آفریده شدیم که هیچ کسی تا روز قیامت، از آن مستثنی نمی‌شود.

خداوند تعالی همگان را در این روز، برای گرفتن میثاق گرد آورد، از تمام پیامبران و مردم بر ولایت خویش و ولایت دو مالک و زمامدار ولایت مطلقه، با نبوت و وصایت محمد و علی صلوات الله علیهما و آلهما، میثاق گرفت و بدین روی، آن روز، جمعه نامیده شد.

حدیث امام جعفر صادق علیه السلام ما را به این معنی راه می‌نماید که راوی گوید:

«سَأَلْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام: لِمَ سُمِّيَتِ الْجُمُعَةُ جُمُعَةً؟ قَالَ: لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَمَعَ فِيهَا خَلْقَهُ لَوْلَايَةِ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ عليهم السلام».

راوی پرسید: چرا جمعه را بدین نام نامیده‌اند؟ فرمود: زیرا خدای تعالی (در این روز) خلایق را به ولایت محمد و خاندانش علیهم السلام جمع می‌کند.

نیز می‌فرمایند:

«جَمَعَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْخَلْقَ لَوْلَايَتِنَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ»^۳.

خداوند، آفریدگان را در روز جمعه، به ولایت ما گرد می‌آرد.

و می‌فرماید:

«سُمِّيَتِ الْجُمُعَةُ جُمُعَةً، لِأَنَّ اللَّهَ جَمَعَ لِلنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله أَمْرَهُ»^۴.

۱. این کتاب در باره فضیلت و آداب روز جمعه است و از آنجا که این روز، در برخی روایات، «عروس ایام» خوانده شده، نویسنده - که از محدثان شیعی سده چهارم است - کتاب خود را بدین نام، نامیده است. برخی از روایات یادشده در متن کتاب خواهد آمد. (ویراستار)

۲. بحار الأنوار ج ۸۶ ص ۲۸۱ نقل از کتاب العروس.

۳. الخصال ج ۲ ص ۳۸۴.

۴. بحار الأنوار ج ۸۶ ص ۲۸۱ نقل از کتاب العروس؛ مستدرک الوسائل ج ۶ ص ۵۹.

جمعه را جمعه نامیدند، زیرا خداوند در این روز، امر پیامبرش را جمع کرد.

از امام باقر علیه السلام روایت شده که به پرسشی پیرامون وجه تسمیه جمعه پاسخ می دهد.
 «قَالَ لَهُ رَجُلٌ: كَيْفَ سُمِّيَتِ الْجُمُعَةُ؟ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَمَعَ فِيهَا خَلْقَهُ لَوْلَايَةِ مُحَمَّدٍ وَوَصِيهِ فِي الْمِيثَاقِ، فَسَمَّاهُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، لِجَمْعِهِ فِيهِ خَلْقُهُ»^۱

فردی پرسید: چگونه (چرا) روز جمعه بدین نام نامیده شد؟ فرمود: خدای عز وجل در آن، آفریدگان خود را برای ولایت محمد و جانشینش در عالم میثاق گرد آورد، بدین روی این روز را جمعه نامیدند که روز جمع خلائق (بر امر ولایت) است.

از اینجا معنی این جمله بر ما روشن می شود که گفته اند: «المحمديون أهل الجمعة و محمدٌ صاحبها» (محمدی ها اهل جمعه اند و محمد صلی الله علیه و آله صاحب جمعه است). روز جمعه روز اقرار گرفتن به ربوبیت خداوند متعال و میثاق به ولایت، قرار داده شد، لذا می توان آن را روز طاعت و فطرت، و روز جمع و شهود در محضر خداوند برای عبادت روحی با اقرار به توحید و ولایت در حضور صاحب ولایت نامید. بدین روی مردم را فراخواند که از اشتغال دنیوی که آنها را از حضرت الهی دور می سازد و آنها را به فراموشی عهد خود می کشاند، دست بدارند. آنگاه آنها را به اجتماع به عبادت روحی و نماز قلبی در محضر ولایت در روزهای جمعه امر فرمود، تا آن اجتماع و حضور اول را که در نخستین جمعه در عالم اظله پدید آمد، یاد آرند. خداوند سبحان، مراتب فضیلت بین مؤمنان و تقدّم آنها بر یکدیگر را - که بر مبنای سبقت حضور در محضر الهی است - با تعبد آنها به تبعیت از صاحب ولایت در آن روز قرار داد، همچنانکه آن را با سبقت گرفتن به سوی او در نخستین جمعه در خلق اول مقرر داشت.

احادیث روز جمعه و منزلت آن

در این زمینه به چند حدیث اشاره می کنم:

۱. شیخ فقیه وجیه، ابومحمد جعفر بن احمد قمی قدس سره، در کتاب العروس خود

که نسخه‌اش نزد ما موجود است - از جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که می‌فرماید:

«إِذَا كَانَ حِينَ يَبْعَثُ اللَّهُ تَعَالَى الْخَلْقَ، أَتَى بِالْأَيَّامِ تَعْرِفُهَا الْخَلَائِقُ بِأَسْمِهَا وَحَلَّتِيَّتِهَا، يَقْدُمُهَا يَوْمُ الْجُمُعَةِ، لَهُ نُورٌ سَاطِعٌ تَتَّبِعُهُ سَائِرُ الْأَيَّامِ، كَأَنَّهَا عُرُوسٌ كَرِيمَةٌ ذَاتُ وَقَارٍ، تُهْدَى إِلَى ذِي حُلْمٍ وَيَسَارٍ^۱. ثُمَّ يَكُونُ يَوْمُ الْجُمُعَةِ شَاهِدًا وَحَافِظًا لِمَنْ سَارَعَ إِلَى الْجُمُعَةِ، ثُمَّ يَدْخُلُ الْمُؤْمِنُونَ الْجَنَّةَ عَلَى قَدَرِ سَعْيِهِمْ^۲ إِلَى الْجُمُعَةِ^۳. در روز محشر که خدا بندگان را برانگیزد، روزها را بیاورد و مردم آنها را به نام و نشان بشناسند. مقدّم بر همه، روز جمعه است که نور درخشانی دارد و روزهای دیگر دنبال اویند، و او مانند عروس محترمی است که به خانه صاحب مقام و مکنّتی می‌برند. روز جمعه گواه و نگهدار کسی است که بدان بشتابد. و مؤمنان، براساس سبقت به جمعه، سبقت به بهشت کنند.

۲. در حدیثی دیگر می‌فرماید:

«إِذَا كَانَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ، قَعَدَتِ الْمَلَائِكَةُ عَلَى أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ، بِأَيْدِيهِمْ صُحُفٌ مِنْ فِضَّةٍ وَأَقْلَامٌ مِنْ ذَهَبٍ، يَكْتُبُونَ الْأَوَّلَ فَالْأَوَّلَ عَلَى مَرَاتِبِهِمْ^۴. چون روز جمعه فرارسد، ملائک بر درهای مساجد بنشینند، با الواحی از نقره و قلمهایی از زر، که نام افراد را می‌نویسند، به ترتیب اولویت.

چون روز جمعه روز اخذ میثاق ولایت است، در هر روز جمعه اضافه بر سایر ایام، برای تجدید پیمان ولایت و اقرار به آن، صلوات بر محمد و آل محمد توصیه شده و امر کرده‌اند که در تعقیب نمازهای واجب در صبح و ظهر و عصر در این روز این سنت اجرا شود، همان گونه که خداوند متعال در روز جمعه نخست، میثاق ولایت آنها را پس از ربوبیت خویش آورد و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم و محمد نبی شما نیست و علی امیر شما نیست؟ زیرا معنی صلوات بر محمد و آل محمد، تجدید میثاق ولایت است که از مردم گرفته شده است.

۱. در متن اصلی: «ذي علم وشأن».

۲. در متن اصلی: «سبقهم».

۳. الأمالي طوسی ص ۴۳۷؛ روضة الواعظین ص ۳۳۲؛ مستدرک الوسائل ج ۶ ص ۶۹ نقل از کتاب العروس.

۴. بحار الانوار ج ۸۶ ص ۳۶۳ نقل از مجمع البیان و جنة الأمان.

۳. صدوق مسنداً از قول امام موسی بن جعفر علیه السلام آورده است که می فرماید:

«مَنْ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ، فَمَعْنَاهُ أَنِّي أَنَا عَلَى الْمِيثَاقِ وَالْوَفَاءِ الَّذِي قَبِلْتُ حِينَ قَوْلِهِ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى» تا آخر حدیث^۱.

کسی که بر پیامبر و خاندانش درود فرستد، بدان معنا است که: من بر همان پیمانی هستم که روزی (در عالم ذر) پذیرفتم و بدان وفادارم، زمانی که خداوند فرمود: «آیا من پروردگار شما نیستم؟» و همه گفتند: آری.

بدین روی باری تعالی به جمعی از فرشتگان فرمان داد که در روز جمعه صلوات مصلین بر صاحب ولایت را بنویسند.

۴. همچنان که امام صادق علیه السلام می فرماید:

«إِذَا كَانَتْ عَشِيَّةُ الْخَمِيسِ وَلَيْلَةُ الْجُمُعَةِ، نَزَلَتْ مَلَائِكَةٌ مِنَ السَّمَاءِ وَمَعَهَا أَقْلَامُ الذَّهَبِ وَصُحُفُ الْفُضَّةِ، لَا يَكْتُبُونَ عَشِيَّةَ الْخَمِيسِ وَلَيْلَةَ الْجُمُعَةِ وَيَوْمَ الْجُمُعَةِ إِلَّا أَنْ نَغِيبَ الشَّمْسُ إِلَّا الصَّلَاةَ عَلَى النَّبِيِّ»^۲.

زمانی که عصر پنجشنبه و شب جمعه فرارسد، گروهی از ملائکه از آسمان فرود می آیند، با قلمهای زرین و الواحی از نقره، که در عصر پنجشنبه، شب جمعه و روز جمعه تا غروب خورشید، چیزی جز درود بر پیامبر نمی نویسند.

این است وجه شاهد بودن و شفیع بودن روز جمعه در روز قیامت برای کسی که بر محمد و آل محمد صلوات می فرستد.

۵. شیخ جعفر قمی در کتاب العروس از امام صادق علیه السلام آورده است که می فرماید:

«إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ، بَعَثَ اللَّهُ الْأَيَّامَ فِي صُورٍ يَعْرِفُهَا الْخَلْقُ أَنَّهَا الْأَيَّامُ، ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ الْجُمُعَةَ أَمَامَهَا، يَقْدُمُهَا كَالْعُرُوسِ ذَاتَ جَمَالٍ وَكَمَالٍ تُهْدَى إِلَى ذِي دِينٍ وَمَالٍ. قَالَ: فَتَقِفُ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ وَالْأَيَّامُ خَلْفَهَا، يَشْهَدُ وَيَشْفَعُ لِكُلِّ مَنْ أَكْثَرَ الصَّلَاةَ فِيهِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، لَا غَيْرِهِمْ» تا آخر حدیث^۳.

۱. معانی الأخبار ص ۱۱۵.

۲. من لا يحضره الفقيه ج ۱ ص ۴۲۴؛ خصال ص ۳۵۱؛ وسائل الشیعة ج ۵ ص ۷۱ نقل بدون سند از کتاب المُنقعة شیخ مفید.

۳. بحار الأنوار ج ۸۶ ص ۳۵۳ نقل از کتاب العروس.

چون روز قیامت فرارسد، خداوند روزها را برانگیزد به شکلهایی که مردم می دانند روزهایند، سپس جمعه را پیشاپیش آنها برانگیزد که بر آنها پیش افتد مانند عروسی صاحب جمال و کمال که به مردی صاحب دین و مال تزویج کرده اند. روز جمعه بر در بهشت می ایستد، و روزهای دیگر پشت سر او قرار می گیرند. جمعه گواهی می دهد و شفاعت می کند برای هر کسی که بر محمد و آل محمد (علیهم السلام) درود فرستاده، نه برای دیگران.

در باب شاهد بودن این روز، احادیثی ذیل آیه «وَشَاهِدٌ وَمَشْهُودٌ»^۱ آمده است.

۶. از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده است که می فرماید:

«سَيِّدُ الْأَيَّامِ يَوْمُ الْجُمُعَةِ وَهِيَ شَاهِدٌ. وَمَشْهُودٌ يَوْمُ عَرَفَةَ»^۲.

سرور روزها، روز جمعه است که شاهد است. و روز مشهود، روز عرفه است.

۷. از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل است که می فرماید:

«الشَّاهِدُ يَوْمُ الْجُمُعَةِ، وَالْمَشْهُودُ يَوْمُ عَرَفَةَ»^۳.

شاهد، روز جمعه است و مشهود، روز عرفه است.

در روایت دیگر، از یکی از دو امام (امام باقر یا صادق عَلَيْهِمَا السَّلَام) مانند آن نقل شده است^۴.

از این مطالب، برتری این روز بر دیگر روزها دانسته می شود، و روشن می گردد که چرا خداوند متعال جمعه را از میان روزها برگزیده و «سَيِّدُ الْأَيَّامِ» قرار داده است.

۸. از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام روایت شده است که می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ شَيْئًا، فَاخْتَارَ مِنَ الْأَيَّامِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ»^۵.

خداوند، از هر چیزی، چیزی برگزید. پس روز جمعه را از میان روزها برگزید.

۱. بروج: ۳.

۲. روضة الواعظین ص ۳۳۱؛ شریف رضی این حدیث را در المَجَازَاتِ النبویة ص ۳۱۱، با شرح و توضیح آورده است.

۳. معانی الأخبار ص ۲۹۸ ح ۲ و ۳.

۴. معانی الأخبار ص ۲۹۹ ح ۶.

۵. الکافی ج ۳ ص ۴۱۳.

۹. پیامبر ﷺ فرمود:

«خَيْرُ يَوْمٍ طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ، يَوْمَ الْجُمُعَةِ»^۱.

بهترین روزی که خورشید بر آن تابیده، روز جمعه است.

۱۰. پیامبر از قول جبرئیل می فرماید:

«هو سيد الأيام، ونحن ندعوه إلى الآخرة يوم المزيدي»^۲.

جمعه، سرور روزها است. و ما آن را تا آخرت، «روز افزونی» می خوانیم.

۱۱. از رسول اکرم است که می فرماید:

«إِنَّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ سَيِّدُ الْأَيَّامِ، يُضَاعَفُ فِيهِ الْحَسَنَاتِ وَيَمْحُوفُ فِيهِ السَّيِّئَاتِ، وَيَرْفَعُ فِيهِ الدَّرَجَاتِ وَيَسْتَجِيبُ فِيهِ الدَّعَوَاتِ، وَيَكْشِفُ فِيهِ الْكُتُبَاتِ وَيَقْضِي فِيهِ الْحَوَائِجَ الْعِظَامَ. وَهُوَ يَوْمُ الْمَزِيدِ لِلَّهِ فِيهِ عِتْقَاءُ وَطَلْقَاءُ مِنَ النَّارِ» تا آخر حدیث^۳.

روز جمعه سرور روزها است. در آن، خداوند حسنات را مضاعف می دارد و سیئات را محو می فرماید و درجات را بالا می برد و دعاها را مستجاب می سازد، دشواری ها را برطرف می فرماید و حاجت های بزرگ را روا می دارد. این روز، نزد خداوند، روز افزایش آزادشدگان و رهاشدگان از آتش دوزخ است.

با درنگ در آنچه بیان شد، حق روز جمعه و حرمت آن را متوجه می شویم. اینک برای ما معنی این حدیث شریف نبوی - درود خدا براو و خاندانش - روشن می شود که می فرماید:

«إِنَّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ سَيِّدُ الْأَيَّامِ... إِلَى أَنْ قَالَ: مَا دَعَا اللَّهُ فِيهِ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ وَعَرَفَ حَقَّهُ وَحُرْمَتَهُ، إِلَّا كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَجْعَلَهُ مِنْ عِتْقَانِهِ وَطَلْقَانِهِ مِنَ النَّارِ. وَإِنْ مَاتَ فِي يَوْمِهِ أَوْ لَيْلَتِهِ، مَاتَ شَهِيداً وَبُعِثَ آمِناً. وَمَا اسْتَخَفَّ أَحَدٌ بِحُرْمَتِهِ وَضَيَّعَ حَقَّهُ، إِلَّا كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُضْلِيَهُ نَارَ جَهَنَّمَ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ» تا آخر حدیث^۴.

۱. بحار الأنوار ج ۸۶ ص ۲۷۴.

۲. بخشی از حدیثی که هیشمی در مجمع الزوائد ج ۱۰ ص ۴۲۱ نقل کرده است.

۳. الکافی ج ۳ ص ۴۱۴ ح ۵.

۴. تهذیب الاحکام ج ۳ ص ۲ ح ۲.

روز جمعه سرورِ روزها است... هیچ کس در آن دعا نکند و حق و حرمتش را نشناسد، مگر آنکه برخدا باشد که او را در شمار آزادشدگان و رهاشدگان از دوزخ قرار دهد. اگر در آن شب یا روز بمیرد، شهید مرده و (در قیامت) با امنیت برانگیخته شود. (از سوی دیگر) هیچ کس حرمتش را سبک نشمرد و حقش را ضایع نکند مگر آنکه برخدا باشد که آتش دوزخ را به او بچشاند، مگر آنکه توبه کند.

تجدید عهد و میثاق در روز غدیر خم

خدای تعالی برای آنکه این روز را به ولایت و صاحب آن اختصاص دهد، به پیامبر گرامی خود امر نمود که در روز جمعه هجدهم ماه ذی الحجه در غدیر خم هفتاد هزار تن یا بیشتر را گرد آورد تا بیعت و میثاقی را که با خطاب خداوند در خلق اول و در عالم تکلیف اول، از آنها گرفته شده، تجدید کنند. لذا به وسیله جبرئیل به حضرتش وحی فرستاد.

در حدیث آمده که جبرئیل به پیامبر عرض کرد:

«جَدِّدْ عَهْدَكَ وَمِيثَاقَكَ وَبَيْعَتَهُ، وَذَكِّرْهُمْ مَا فِي الذِّمْرِ مِنْ بَيْعَتِي وَمِيثَاقِي الَّذِي أُوتِقْتُهُمْ بِهِ، وَعَهْدِي الَّذِي عَهَدْتُ إِلَيْهِمْ، مِنَ الْوَلَايَةِ لِمَوْلَاهُمْ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ عَلَيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ... إِلَى أَنْ قَالَ: فَأَقِمْ يَا مُحَمَّدُ! عَلِيًّا، وَخُذْ عَلَيْهِ الْبَيْعَةَ، وَجَدِّدْ عَهْدِي وَمِيثَاقِي لَهُمْ الَّذِي أُوتِقْتُهُمْ عَلَيْهِ، فَإِنِّي قَابِضُكَ إِلَيَّ وَمُسْتَقْدِمُكَ»^۱ تا آخر حدیث.

عهد و میثاق خود و بیعتش را تازه کن. و به آنها یاد آور آنچه در عالم ذر از بیعت و پیمانی که از آنها گرفته ام گذشته است. عهد مرا که با آنها بسته ام، یادشان بیاور، از ولایت برای مولایشان و مولای هر مرد و زن مؤمن، علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام... پس اینک ای محمد! علی را برپا دار و برایش بیعت بگیر، و عهد و میثاق مرا که برایش از آنها گرفته ام، تجدید کن. زیرا من روح تو را می گیرم و به سوی خود فرا می خوانم.

پس آن تجدید میثاق اول و یادآوری بیعت اول که در روز جمعه بود، برای رعایت

۱. الیقین نوشته ابن طاووس ص ۳۴۴.

اختصاص ایشان به ولایت بود، و تذکری بود به میثاقی که در روز جمعه اول گرفته شده، و برای تطابق دو میثاق است. بعلاوه برای اختصاص افزون‌تر این روز (جمعه) به دو تن که صاحب ولایت مطلقه و خلافت عامه‌اند - یعنی محمد و علی صلی الله علیهما وآلهما - ولادت هر دو گرامی، در این روز اتفاق افتاد، و زمین در همین روز به نور جمالشان روشن گردید. ولادت نبی اکرم ﷺ بنا بر اقوال مشهورتر در روز جمعه هفدهم ربیع الاول بود و ولادت امام علی علیه السلام در روز جمعه سیزدهم ماه رجب روی داد. به جهت همین خصوصیت و اختصاص، انتظار می‌رود که ظهور حضرت صاحب الامر، امام غایب از دیده‌ها - که در دل‌های اهل ولا حاضر است - و انتشار رایت ولایت حقّه ایشان در روز جمعه باشد، چنان که در بسیاری از احادیث اهل بیت عصمت و طهارت آمده است.^۱

و همین است دلیل وقوع قیامت کبری در روز جمعه، چنانکه در حدیث شریف نبوی - درود خدا براو و خاندانش - آمده است، حدیثی که شماری از پیشوایان حدیث روایت کرده‌اند. آن گرامی ﷺ فرموده‌اند:

«يَوْمَ الْجُمُعَةِ يَوْمٌ يَتَخَوَّفُ فِيهِ الْهَوَلُ وَشِدَّةُ الْقِيَامَةِ وَالْفَزَعُ الْأَكْبَرُ» تا آخر حدیث.^۲
روز جمعه روزی است که ترس هول و شدت قیامت و بزرگترین فزع، در آن است. نیز فرموده‌اند:

«مَا مِنْ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ وَلَا سَمَاءٍ وَلَا أَرْضٍ وَلَا رِيَّاحٍ وَلَا جَبَالٍ وَلَا بَرٍّ وَلَا بَحْرٍ، إِلَّا وَهْنٌ يَشْفَقْنَ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ أَنْ تَقُومَ فِيهِ السَّاعَةُ» تا آخر حدیث. که شیخ ثقة صالح، احمد بن فهد حلی در عده الداعی روایت کرده است.^۴

هیچ ملک مقرب و آسمان و زمین و باد و کوه و خشکی و دریایی نیست، مگر آنکه روز جمعه نگران آن است که در آن قیامت روی دهد.

۱. زیارت روز جمعه. نیز بنگرید به کتاب شریف مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم علیه السلام نوشته آیه الله سید محمد تقی موسوی اصفهانی متوفی ۱۳۴۸ قمری (ویراستار).

۲. بحار الأنوار ج ۸۶ ص ۲۸۱؛ مستدرک الوسائل ج ۶ ص ۵۹.

۳. در اصل کتاب: «ولاجبال ولا شجر».

۴. عده الداعی ص ۳۸؛ خصال ص ۳۱۵ ح ۹۷.

و این به سبب رجوع قیامت برای ولایت و صاحب آن است، زیرا قیامت کبری روز عرض و جمع برای بازخواست از مردم در باب ولایت است، چنان که در قرآن آمده است:

«نُمَ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ»^۱.

آن گاه در آن روز از نعمت شما را باز می پرسند.

و فرمود:

«وَقَفُّهُمْ إِيَّاهُمْ مَسْئُولُونَ»^۲.

(در موقف حساب) نگاهشان دارید که در کارشان سخت مسئولند.

نقل ده حدیث در تفسیر این دو آیه

در تفسیر این دو آیه، اخبار و نصوص فراوانی از طرق خاصه و عامه وارد شده است که ما به نقل ده مورد از آن احادیث بسنده می کنیم:

حدیث اول

در کتاب احتجاج، از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که می فرماید:

«هُمُ النَّعِيمُ الَّذِي يَسْأَلُ الْعِبَادَ عَنْهُ»^۳، لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْعَمَ بِهِمْ عَلَى مَنْ اتَّبَعَهُمْ مِنْ أَوْلِيَائِهِمْ. قَالَ السَّائِلُ: مَنْ هَؤُلَاءِ الْحُجَجُ؟ قَالَ: هُمْ رَسُولُ اللَّهِ وَمَنْ حَلَّ مَحَلَّهُ مِنْ أَصْفِيَاءِ اللَّهِ»^۴.

ایشان همان نعیمی هستند که بندگان در باره آن پرسیده شوند، زیرا خداوند به سبب ایشان پیروانشان را مشمول نعمت خود قرار داده است.

پرسید: این حجتها چه کسانیند؟

۱. تکاثر: ۸.

۲. صفات: ۲۴.

۳. در اصل کتاب: «إِنَّ النَّعِيمَ الَّذِي يَسْأَلُ الْعِبَادَ عَنْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمَنْ حَلَّ مَحَلَّهُ مِنْ أَصْفِيَاءِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ أَنْعَمَ بِهِمْ عَلَى مَنْ اتَّبَعَهُمْ مِنْ أَوْلِيَائِهِمْ».

۴. احتجاج ج ۱ ص ۳۷۵ ضمن حدیث مفصل احتجاج حضرتش بر نزدیک که از صفحه ۳۵۸ کتاب آغاز می شود.

فرمود: ایشان عبارتند از: رسول خدا، و جماعتی از برگزیدگان که خداوند ایشان را مقرون رسول فرموده است.

حدیث دوم

در حدیث گفت و گوی ابوحنیفه با امام صادق علیه السلام نقل است که:

«سَأَلَ أَبُو حَنِيفَةَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ. فَقَالَ لَهُ: مَا النَّعِيمُ عِنْدَكَ يَا نُعْمَانُ؟ قَالَ: الْقُوَّةُ مِنَ الطَّعَامِ وَالْمَاءِ الْبَارِدِ. فَقَالَ: لَيْسَ أَوْفَقَكَ اللَّهُ بَيْنَ يَدَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، حَتَّى يَسْأَلَكَ عَنْ كُلِّ أَكْلَةٍ أَكَلْتَهَا أَوْ شَرِبَةٍ شَرِبْتَهَا، لِيُطَوَّلَنَّ وَقُوفُكَ بَيْنَ يَدَيْهِ.

قَالَ: فَمَا النَّعِيمُ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ قَالَ: نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ، النَّعِيمُ الَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ بِنَا عَلَى الْعِبَادِ. وَبِنَا ائْتَلَفُوا بَعْدَ مَا كَانُوا مُخْتَلِفِينَ. وَبِنَا أَلَّفَ اللَّهُ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ، فَجَعَلَهُمْ إِخْوَانًا بَعْدَ أَنْ كَانُوا أَعْدَاءً. وَبِنَا هَدَاهُمُ اللَّهُ لِلْإِسْلَامِ. وَهُوَ النَّعْمَةُ الَّتِي لَا تَنْقَطِعُ. وَاللَّهُ سَائِلُهُمْ عَنْ حَقِّ النَّعِيمِ الَّذِي أَنْعَمَ بِهِ عَلَيْهِمْ، وَهُوَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعِثْرَتُهُ عليه السلام».

ابوحنیفه از حضرت صادق علیه السلام راجع به همین آیه پرسید. امام فرمود: به نظرتو نعمت چیست؟

ابوحنیفه گفت: خوراکی و آب سرد.

فرمود: اگر خدا تو را در روز قیامت نگاه دارد و در باره هر خوراک و آشامیدنی ای که مصرف کرده ای یک یک بپرسد، باید مدت زیادی آنجا توقف کنی.

عرض کرد: پس نعیم در آیه چه معنی دارد؟

فرمود: ما اهل بیت، آن نعمتی هستیم که خدا بر مردم ارزانی داشته است. به وسیله ما با یکدیگر الفت گرفتند، با اینکه قبلاً با هم اختلاف داشتند. و به وسیله ما دل‌های آنها را به هم نزدیک نمود و با هم برادر شدند، با اینکه قبلاً دشمن یکدیگر بودند. و به وسیله ما آنها را به اسلام هدایت کرد.

این است نعمت پایدار. و خداوند در حق این نعمت که به آنها داده از آنها خواهد پرسید. و آن، پیامبر و عترت اوست علیهم السلام.

این حدیث را شماری از مفسران، از عیاشی و به اسناد او نقل کرده‌اند.^۱

۱. مانند: مجمع البیان ج ۱ ص ۴۳۳؛ تفسیر صافی ج ۵ ص ۳۷۰؛ نور الثقلین ج ۵ ص ۶۶۳.

حدیث سوم

از امام صادق علیه السلام:

«قَالَ عليه السلام لأبي حنيفة: وَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّكَ تُفَسِّرُ آيَةَ فِي كِتَابِ اللَّهِ، وَهِيَ (ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ) أَنَّهُ 'الطَّعَامُ الطَّيِّبُ وَالْمَاءُ الْبَارِدُ فِي الْيَوْمِ الصَّائِفِ'. قَالَ: نَعَمْ. قَالَ لَهُ: لَوْ دَعَاكَ رَجُلٌ وَأَطْعَمَكَ طَعَامًا طَيِّبًا وَأَشَقَّاكَ مَاءً بَارِدًا، ثُمَّ امْتَنَنَ عَلَيْكَ بِهِ، مَا كُنْتَ تَنْسِبُهُ إِلَيْهِ؟ قُلْتُ: إِلَى الْبُخْلِ. قَالَ: أَفَيَبْخُلُ اللَّهُ تَعَالَى؟ قُلْتُ: فَمَا هُوَ؟ قَالَ: حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»^۱.

امام صادق علیه السلام به ابوحنیفه فرمود: به من خبر رسیده که آیه ای از قرآن را تفسیر کرده ای؛ آیه «سپس در آن روز در باره نعيم از شما می پرسند». این آیه را به غذای گوارا و آب خنک در روز گرم تفسیر کرده ای. گفت: این چنین است.

امام فرمود: اگر کسی تو را به مهمانی بخواند و به تو غذایی گوارا بخوراند و آبی خنک بنوشاند، آنگاه بر تو ممنت نهد، او را به چه صفتی نسبت می دهی؟ گفت: به بخل. فرمود: آیا خدای تعالی بخل می ورزد؟ ابوحنیفه پرسید: پس این نعيم چیست؟ فرمود: محبت ما اهل بیت. (یعنی خداوند برای غذا که نعمتی ویژه نیست ممنت نمی گذارد).

حدیث چهارم

در عیون اخبار الرضا علیه السلام به اسناد خویش از امام رضا علیه السلام نقل می کند که می فرماید:

«لَيْسَ فِي الدُّنْيَا نَعِيمٌ حَقِيقِيٌّ. فَقَالَ لَهُ بَعْضُ الْفُقَهَاءِ مِمَّنْ يَحْضُرُهُ: فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ»^۲. أَمَّا هَذَا النَّعِيمُ فِي الدُّنْيَا وَهُوَ الْمَاءُ الْبَارِدُ. فَقَالَ لَهُ الرِّضَا عليه السلام وَعَلَا صَوْتُهُ: كَذَا فَسَرْتُمُوهُ أَنْتُمْ وَجَعَلْتُمُوهُ عَلَى صُرُوبٍ، فَقَالَتْ طَائِفَةٌ: هُوَ الْمَاءُ الْبَارِدُ، وَقَالَ غَيْرُهُمْ هُوَ الطَّعَامُ الطَّيِّبُ، وَقَالَ آخَرُونَ هُوَ النَّوْمُ الطَّيِّبُ.

۱. در اصل کتاب: «بلغني أنك تفسر النعيم في هذه الآية بالطعام...».

۲. صافی ج ۵ ص ۳۷۰ نقل از تفسیر عیاشی.

۳. التکاتر: ۸.

قَالَ الرِّضَا عليه السلام: وَلَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عليه السلام أَنْ أَقْوَالَكُمْ هَذِهِ ذُكِرَتْ عِنْدَهُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ..، فَغَضِبَ عليه السلام وَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَسْأَلُ عِبَادَهُ عَمَّا تَفَضَّلَ عَلَيْهِمْ بِهِ، وَلَا يَمُنُّ بِذَلِكَ عَلَيْهِمْ. وَالْإِمْتِنَانُ بِالْإِنْعَامِ مُسْتَقْبَحٌ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ، فَكَيْفَ يُضَافُ إِلَى الْخَالِقِ عَزَّ وَجَلَّ مَا لَا يُرْضَى الْمَخْلُوقُ بِهِ؟!

وَلَكِنَّ النَّعِيمَ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَمَوَالِئَنَا، يَسْأَلُ اللَّهُ عِبَادَهُ عَنْهُ بَعْدَ التَّوْحِيدِ وَالتَّوْبَةِ، لِأَنَّ الْعَبْدَ إِذَا وَفَى بِذَلِكَ، أَذَاهُ إِلَى نَعِيمِ الْجَنَّةِ الَّذِي لَا يَزُولُ» تا آخر حدیث.^۱

گفت: ما روزی نزد علی بن موسی الرضا عليه السلام بودیم. حضرت مرا فرمود: در این جهان نعيم حقیقی نیست. پاره‌ای از دانشمندان که در محضرش حاضر بودند، گفتند: این چنین نیست، خداوند خود می‌فرماید: ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ (در این روز از نعيم پرسش خواهید شد - تکاثر: ۸)، آیا این همین آب سرد گوارا در دنیا نیست؟

حضرت با آواز بلند فرمود: شما این چنین معنی می‌کنید، و آن را به چند وجه تفسیر می‌نمایید، جماعتی گفتند مراد آب خنک است، و جماعتی دیگر گفتند طعام لذیذ است، و عده دیگر گفتند خواب خوش است. حال آنکه پدرم برایم نقل کرد که در محضر پدرش ابو عبد الله امام صادق عليه السلام، این اقوال شما در بیان آیه «ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» ذکر شد، آن حضرت ناراحت و خشمگین گشته فرمود: خداوند عَزَّ وَجَلَّ، درباره چیزی که به بندگانش تفضل کرده نخواهد پرسید و بدان برآنان منت نمی‌نهد. منت به انعام، در مخلوقات قبیح و زشت است، تا چه رسد به خداوند عالم عَزَّ وَجَلَّ. چگونه چیزی به خداوند نسبت داده می‌شود که مخلوق هم بدان راضی نیست.

ولکن مراد به این نعيم، دوستی ما اهل بیت و ولایت ما است، که خداوند در باره آن در قیامت بازخواست خواهد کرد. خداوند پس از پرسش از مردم در باره توحید و نبوت، بندگان را نسبت به مسأله ولایت ما بازجویی خواهد کرد، زیرا بنده اگر از عهده این سؤال برآید و بدان وفا کرده باشد، این امر او را به نعيم جاودانه بهشت می‌رساند.

حدیث پنجم

در کافی از امام صادق علیه السلام در مورد این آیه روایت شده که می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَكْرَمُ وَأَجَلُّ مِنْ أَنْ يُطْعِمَكُمْ طَعَاماً فَيَسْؤِعَكُمْوهُ، ثُمَّ يَسْأَلَكُمْ عَنْهُ. وَلَكِنْ يَسْأَلُكُمْ عَمَّا أَنْعَمَ عَلَيْكُمْ بِمُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»^۱.

خدا عزوجل کریم‌تر و برتر از آن است که غذایی به شما بخوراند، و آن را بر شما گوارا گرداند، سپس در باره آن از شما بپرسد. بلکه درباره نعمت «محمد و آل محمد» از شما سؤال خواهد کرد.

حدیث ششم

صدوق به اسناد خویش از امام رضا علیه السلام آورده که [نبی اکرم صلی الله علیه و آله با اشاره به آیه ۲۴ سوره صافات (وَقَفَّوْهُمْ أَنَّهُمْ مَسْئُولُونَ)] می‌فرماید:

«وَعَزَّةَ رَبِّي إِنَّ جَمِيعَ أُمَّتِي لَمَوْفُوقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَمَسْئُولُونَ عَنْ وِلَايَتِهِ، وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: وَقَفَّوْهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ»^۲.

به عزت پروردگارم سوگند که تمام ائمترا روز قیامت نگاه می‌دارند و در باره ولایتش می‌پرسند. و این است کلام خدای عزوجل: «نگاه دارید آنها را که مورد سؤال هستند».

حدیث هفتم

شیخ صدوق به اسناد خویش از ابوسعید آورده است:

«عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: وَقَفَّوْهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ، قَالَ: عَنْ وِلَايَةِ عَلِيِّ مَا صَنَعُوا فِي أَمْرِهِ، وَقَدْ أَعْلَمَهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنَّ الْخَلِيفَةَ بَعْدَ رَسُولِهِ»^۳.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد آیه «وَقَفَّوْهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» فرمود: از آنها در مورد ولایت علی (علیه السلام) می‌پرسند که در باره امر (ولایت) او چه کردند، در حالی که خدای عزوجل به آنها خبر داده بود که اوست جانشین رسولش.

۱. الکافی ج ۶ ص ۲۸۰ ح ۳؛ محاسن ج ۲ ص ۴۰۰.

۲. عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۲ ص ۲۸۰.

۳. معانی الأخبار ص ۶۷ ح ۷.

حدیث هشتم

در تفسیر البرهان از ابوسعید خدری نقل شده است که گوید:

«إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى مَلَكَئِينَ يَقْعُدَانِ عَلَى الصِّرَاطِ؛ فَلَا يَجُوزُ بِهِمَا أَحَدٌ إِلَّا بِبِرَاءَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. وَمَنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ بِرَاءَةٌ، أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى الْمَلَكَئِينَ الْمُؤَكَّلِينَ عَلَى الْجَوَازِ أَنْ يُوقِفَاهُ وَيَسْأَلَاهُ. فَلَمَّا عَجَزَ عَنْ جَوَابِهِمَا، فَيَكْبِتَاهُ عَلَى مَنْخَرِيهِ فِي النَّارِ، وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: وَفَقَّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ»^۱.

قُلْتُ: فِذَاكَ أَبِي وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا مَعْنَى بِرَاءَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ فَقَالَ: مَكْتُوبٌ بِالنُّورِ السَّاطِعِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيُّ وَلِيُّ اللَّهِ»^۲.

چون روز قیامت فرارسد، خداوند به دو ملک امر می فرماید که بر صراط بایستند، که هیچ کسی از آن نگذرد مگر آنکه براتی از علی بن ابی طالب داشته باشد. و هر کس چنین براتی نداشته باشد، او را به رویش در دوزخ افکنند. و این است کلام خدای تعالی: «وفقوهم إنهم مسئولون».

راوی گفت: گفتم: پدر و مادرم به فدایت، معنای برات امیرالمؤمنین چیست؟ فرمود: بر آن نوشته شده است: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي ولي الله».

حدیث نهم

در امالی شیخ طوسی به اسناد خویش از پیامبر اکرم آورده است که می فرماید:

«إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَنُصِبَ الصِّرَاطُ عَلَى جَهَنَّمَ، لَمْ يَجُزْ عَلَيْهِ إِلَّا مَنْ مَعَهُ جَوَازٌ فِيهِ وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: وَفَقَّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ»^۳ يَعْنِي عَنْ وَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)»^۴.

چون روز قیامت فرارسد و صراط بر دوزخ نصب شود، هیچ کس از آن نگذرد جز کسی که جوازی از ولایت علی بن ابی طالب داشته باشد. و این است کلام

۱. الصافات: ۲۴.

۲. مائة منقبة ص ۳۶ ح ۱۶: البرهان ج ۴ ص ۵۹۴.

۳. الصافات: ۲۴.

۴. الأمالي طوسی ص ۲۹۰ رقم ۵۶۴: بحار الأنوار ج ۳۹ ص ۲۰۸: همین مضمون: بشارة المصطفی ص ۲۲۷.

حدیث دہم

١. خصال ص ٢٥٣ ح ١٢٥.

شیخ صدوق از مفضل بن عمر روایت می کند که گوید:

«قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِمَ صَارَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَسِيمَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ؟

قَالَ: لِأَنَّ حُبَّهُ إِيْمَانٌ وَبُغْضُهُ كُفْرٌ، وَإِنَّمَا خُلِقَتِ الْجَنَّةُ لِأَهْلِ الْإِيْمَانِ وَخُلِقَتِ النَّارُ لِأَهْلِ الْكُفْرِ؛ فَهُوَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ لِهَذِهِ الْعِلَّةِ. فَالْجَنَّةُ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا أَهْلُ مَحَبَّتِهِ، وَالنَّارُ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا أَهْلُ بُغْضِهِ.

قَالَ الْمُفَضَّلُ: فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَإِلَّا نَبِيَّاءَ وَالْأَوْصِيَاءَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانُوا يُحِبُّونَهُ وَأَعْدَاؤُهُمْ كَانُوا يُبْغِضُونَهُ؟ قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: فَكَيْفَ ذَلِكَ؟ قَالَ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ يَوْمَ خَيْبَرٍ: «لَأَعْطِينَ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، مَا يَزْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ». فَدَفَعَ الرَّايَةَ إِلَى عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَفَتَحَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى يَدَيْهِ. قُلْتُ: بَلَى.

قَالَ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا أَتَى بِالطَّائِرِ الْمَشْوِيِّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «اللَّهُمَّ انْتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ وَإِلَيَّ يَا كُلِّ مَعِي مِنْ هَذَا الطَّائِرِ»، وَعَنَى بِهِ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ. قُلْتُ: بَلَى.

قَالَ: فَهَلْ يَحْزَنُ أَنْ لَا يُحِبَّ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ وَرُسُلَهُ وَأَوْصِيَاءَهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلًا يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ؟ فَقُلْتُ لَهُ: لَا.

قَالَ: فَهَلْ يَحْزَنُ أَنْ يَكُونَ الْمُؤْمِنُونَ مِنْ أُمَّمِهِمْ لَا يُحِبُّونَ حَبِيبَ اللَّهِ وَحَبِيبَ رَسُولِهِ وَأَنْبِيَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ قُلْتُ: لَا.

قَالَ: فَقَدْ ثَبَتَ أَنَّ جَمِيعَ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَجَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ كَانُوا لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مُحِبِّينَ، وَثَبَتَ أَنَّ أَعْدَاءَهُمْ وَالْمُخَالِفِينَ لَهُمْ كَانُوا لَهُمْ وَلِجَمِيعِ أَهْلِ مَحَبَّتِهِمْ مُبْغِضِينَ. قُلْتُ: نَعَمْ.

قَالَ: فَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ أَحَبَّهُ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَبْغَضَهُ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، فَهُوَ إِذَنْ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ.

قَالَ الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَرَجَتْ عَنِّي فَارَحَ اللَّهُ عَنْكَ،

فَرَدْنِي مِمَّا عَلَّمَكَ اللَّهُ. قَالَ: سَلْ يَا مُفَضَّلُ.

فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَعَلَيْ بَنِي أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُدْخِلُ مُحِبَّهُ الْجَنَّةَ وَمُبْغِضُهُ النَّارَ أَوْ رِضْوَانُ وَمَالِكُ؟ فَقَالَ: يَا مُفَضَّلُ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَعَثَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ - وَهُوَ رُوحٌ - إِلَى الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُمْ أَزْوَاجٌ، قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ بِالْفَنِي عَامٍ؟ فَقُلْتُ: بَلَى.

قَالَ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّهُ دَعَاهُمْ إِلَى تَوْحِيدِ اللَّهِ وَطَاعَتِهِ وَاتِّبَاعِ أَمْرِهِ، وَوَعَدَهُمُ الْجَنَّةَ عَلَى ذَلِكَ، وَأَوْعَدَ مَنْ خَالَفَ مَا أَجَابُوا إِلَيْهِ وَأَنْكَرَهُ النَّارَ؟ قُلْتُ: بَلَى.

قَالَ: أَفَلَيْسَ النَّبِيُّ ﷺ صَامِنًا لِمَا وَعَدَ وَأَوْعَدَ عَنْ رِيَّةٍ عَزَّ وَجَلَّ؟ قُلْتُ: بَلَى.

قَالَ: أَوَلَيْسَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ خَلِيفَتُهُ وَإِمَامُ أُمَّتِهِ؟ قُلْتُ: بَلَى.

قَالَ: أَوَلَيْسَ رِضْوَانُ وَمَالِكُ مِنْ جُمْلَةِ الْمَلَائِكَةِ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ لِشَيْعَتِهِ، النَّاجِينَ بِمَحَبَّتِهِ؟ قُلْتُ: بَلَى.

قَالَ: فَعَلَيْ بَنِي أَبِي طَالِبٍ إِذَنْ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَرِضْوَانُ وَمَالِكُ صَادِرَانِ عَنْ أَمْرِهِ بِأَمْرِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى. يَا مُفَضَّلُ! خُذْ هَذَا، فَإِنَّهُ مِنْ مَخْزُونِ الْعِلْمِ وَمَكْنُونِهِ، لَا تُخْرِجْهُ إِلَّا إِلَى أَهْلِهِ^۱.

مُفَضَّلُ بْنُ عُمَرُ مِي گويد: محضر ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام عرض کردم: برای چه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام تقسیم کننده بهشت و دوزخ گردیده؟

حضرت فرمودند: برای این که حب آن حضرت ایمان و بغضش کفر است، و بهشت برای اهل ایمان و دوزخ برای اهل کفر آفریده شده است، و به خاطر همین علت، آن جناب تقسیم کننده بهشت و دوزخ می باشد؛ پس فقط کسانی وارد بهشت می شوند که محبت آن حضرت را دارند، چنانکه به دوزخ صرفاً کسانی وارد می شوند که بغض آن جناب را دارند.

مُفَضَّلُ مِي گويد: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! بنا بر این انبیاء و اوصیاء علیهم السلام

امیر المؤمنین سلام الله علیه را دوست داشتند و دشمنانش را مبغوض می داشتند که اهل بهشت هستند؟

امام علی (علیه السلام) فرمودند: آری.

عرض کردم: شرح آن چگونه است؟

حضرت فرمودند: آیا نمی دانی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله، روز خیبر فرمودند: فردا پرچم را به دست مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می دارند، او از جنگ بر نمی گردد مگر آن که خدا به دست او فتح و ظفر کند. پس پرچم را به دست علی (علیه السلام) داد و خداوند تبارک و تعالی هم به دست مبارک حضرتش فتح و ظفر کرد؟ گفتم: آری می دانم.

حضرت فرمودند: آیا نمی دانی وقتی پرنده بریان شده ای را نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نهادند، آن جناب فرمودند: خداوند محبوب ترین مخلوق نزد خود و من را برسان که با من از این مرغ بریان شده تناول کند، و مقصود پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از محبوب ترین مخلوق، وجود مبارک علی (علیه السلام) بوده؟ عرض کردم: آری می دانم.

حضرت فرمودند: آیا امکان دارد انبیاء خدا و اوصیاء ایشان (علیهم السلام) دوست نداشته باشند مردی را که خدا و رسولش او را دوست داشته و او نیز خدا و رسولش را دوست می دارد؟ گفتم: خیر.

حضرت فرمودند: آیا امکان دارد مؤمنان از امت پیامبران، حبیب خدا و رسولش و حبیب انبیاء (علیهم السلام) را دوست نداشته باشند؟ گفتم: خیر.

حضرت فرمودند: پس ثابت شد که تمام انبیاء خدا و رسولانش و تمام مؤمنان، دوستدار علی بن ابی طالب (علیه السلام) هستند. همچنین ثابت شد که دشمنان انبیاء و مخالفان آنها مبغض ایشان و مبغض تمام دوستان ایشان می باشند.

عرض کردم: آری همین طور است.

حضرت فرمودند: در نتیجه باید بگوییم: از خلق اولین و آخرین، احدی داخل بهشت نمی شود مگر آن که امیر المؤمنین (علیه السلام) را دوست داشته باشد؛ چنانکه هیچ کس داخل آتش نمی گردد مگر آن که مبغض آن حضرت باشد. بنا براین ثابت شد

که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام تقسیم کننده بهشت و جهنم است.

مفضل بن عمر می گوید: به امام علیه السلام گفتم: ای پسر رسول خدا! کدورت و گرفتگی را از من برداشتی، خدا کدورت را از شما بردارد، باز هم از آن علمی که حق تعالی به شما داده به من تعلیم فرمایید. فرمودند: بپرس.

عرضه داشتم: آیا علی بن ابی طالب علیه السلام دوستانش را به بهشت و دشمنانش را به دوزخ وارد می کند یا رضوان و مالک (یعنی رضوان دوستان را به بهشت و مالک دشمنان را به دوزخ)؟

پاسخ داد: ای مفضل! آیا می دانی که حق تبارک و تعالی دو هزار سال قبل از خلقت مخلوقات در عالم ارواح، روح رسول اکرم صلی الله علیه و آله را به سوی ارواح انبیاء علیهم السلام برانگیخت؟

گفتم: آری می دانم.

فرمودند: آیا می دانی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله انبیاء را به توحید و اطاعت از حق فراخواند و ایشان را به بهشت وعده داد، و کسانی را که با اجابت انبیاء مخالفت کرده و جواب ایشان را انکار نمودند، به دوزخ تهدید کرد؟

گفتم: آری می دانم.

فرمودند: آیا نبی اکرم صلی الله علیه و آله برای وعده و وعیدی که داده ضامن نیست؟

گفتم: آری.

فرمودند: آیا علی بن ابی طالب جانشین پیامبر و امام امت او نمی باشد؟

گفتم: آری.

فرمودند: آیا رضوان و مالک از فرشتگان، در زمره کسانی نیستند که برای شیعه امیر المؤمنین علیه السلام استغفار کرده و به واسطه داشتن محبت آن حضرت نجات می یابند؟

گفتم: آری همین طور است.

فرمودند: بنا بر این علی بن ابی طالب، از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله تقسیم کننده

بهشت و دوزخ است، و رضوان و مالک به امر حق تبارک و تعالی مطیع امر و فرمان آن جنابند.

ای مفضل! این معانی را ضبط کن که از علوم مخزون و اسرار است، و مواظب باش که آن را فقط به اهلش برسانی، و از نااهل پنهان دار.

در اینجا برای تنوع، چند بیت از قصیده هائیه اُزیه و تخمیس آن را می آوریم که در باب احتجاج حضرت زهرا سلام الله علیها بر قوم است.

وَلَخَطَبِ الْخِطَابِ أَبَدَتْ حَيْنَا مَلَأَ الدَّهْرَ رَنَّةً وَأَيْنَا
وَأَسَى أَيْقَظَ النَّبِيِّ الْأَمِينَا أَيُّهَا الْقَوْمُ رَاقِبُوا اللَّهَ فِينَا
نَحْنُ مِنَ رَوْضَةِ الْجَلِيلِ جَنَاهَا

حُبُّنَا دِينَ الْحَقِّ وَالْبَغْضُ كُفْرُ وَوَلَانَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ذُخْرُ
وَبِهِ فِي الْجِنَانِ كَمْ شَيْدَ قَصْرُ نَحْنُ مِنْ بُيُوتِ السَّمَاوَاتِ سِرُّ
لَوْ كَرِهْنَا وَجُودَهَا مَا يَرَاهَا

وَبِنَا اللَّهُ أَكْمَلَ الْإِيمَانَا وَلَنَا زَيَّنَ إِلَهُ الْجِنَانَا
وَلْأَعْدَائِنَا بَرَا النِّيرَانَا بَلْ بِأَثَارِنَا وَلُطْفِ رِضَانَا
سَطَحَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ بِنَاهَا

فَإِلَى فَضْلِنَا لَدَى الْحَشْرِ أَيْضُ وَلَكِنَا فِي جَنَّةِ الْخُلْدِ حَوْضُ
وَلَنَا فِي النَّعِيمِ أَزْهَرُ رَوْضُ وَلَنَا مِنْ خَزَائِنِ الْغَيْبِ فَيْضُ
تَرِدُ الْمُهْتَدُونَ مِنْهُ هُدَاهَا

إِنَّ رَبَّ السَّمَا إِلَيْنَا تَجَلَّى وَحَبَانَا أَمَرَ الْجِنَانِ وَوَلَّى
وَبِهَا خَصَّ مَنْ بِنَا قَدْ تَوَلَّى إِنْ تَرَوْمُوا الْجِنَانَ فَهِيَ مِنَ اللَّهِ
هـ إِلَيْنَا هَدْيَةٌ أَهْدَاهَا

بَلْ وَلَنَا الْجِنَانُ لَا تَدْعُوهَا وَالرِّضَا أُمُّ رَوْضِهَا وَأَبُوهَا

فَاصْحَبُوا حُبَّنَا وَمَتَا خُذُوهَا هِيَ دَارٌ لَنَا وَنَحْنُ ذَوُوهَا
 لَا يَرَى غَيْرُ حَزِينٍ مَرْمَاهَا
 خُلِقْتُ لِلَّذِي إِلَى الْحَقِّ دَانَا لَا لِمَنْ خَانَ عَهْدَنَا وَجَفَانَا
 فَجِنَانُ النَّعِيمِ مَهْرٌ وَلَنَا وَكَذَلِكَ الْجَحِيمُ سَجْنٌ عِدَانَا
 حَسْبُهُمْ يَوْمَ حَشَرِهِمْ سُكْنَاهَا^۱

بازگشت به اصل بحث

دانستیم که برتری انبیاء و اوصیاء بر دیگر طبقات مردم و برتری برخی از آنها بر دیگری، که هر کدام از آن اولیای الهی رتبه‌ای - اعم از منصب نبوت و وصایت - را می‌یابد و خداوند هر کدام از آنها را بر دیگری مقدم می‌دارد و شرافت می‌بخشد، فقط به سبب مراتب آنها است در اهلیت حاصله از طاعت خداوند و استحقاق علمی که در عالم اظله در روز میثاق به دست آورده‌اند.

پس مواردی که در احادیث فراوان آمده، قابل انکار نیست، مانند: تفضیل انبیاء، شرافت دادن آنها در هنگام آفرینش ارواح بشری که ارواح آنها را از علیین آفرید، آفرینش روح صاحب نبوت عامه و ولایت مطلقه از کلمه الهیه، خلق ارواح مؤمنان از ماده‌ای پایین‌تر از علیین، خلق ارواح جبابره و مستکبران نسبت به عبادت خداوند از سجّین، تقسیم آنها در دو گروه: اصحاب الیمین و اصحاب الشمال، تقسیم اصحاب الیمین به دو گروه مقربین و غیر مقربین، ثبت ایمان و استوار داشتن آن در صفحات قلوب صاحبان ایمان، و ثبت کفر و ناسپاسی بر روی دل‌های مستکبر، تمامی آنها مطالب غیر قابل انکاری است که جز از راه استحقاق علمی و شایستگی بدست آمده، حاصل نمی‌شود.

مقتضای این قضایای مسلم و ثابت - که کسی جز افراد جاهل و نادان آنها را ردّ نمی‌کند - وجود عالم خلق و تکلیفی قبل از این عالم موجود و تکلیف آن است، که اگر نمی‌بود موجب مفسده می‌شد؛ که این شاء الله در آینده به تفصیل در مورد این تفضیلات

۱. تخمیس اُزریه؛ بیتها از چکامه اُزریه ص ۱۰۴-۱۰۵.

بشری و تحقیق آن در مطلب چهارم تحت عنوان آیه کریمه «وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً...»^۱ سخن خواهیم گفت.

ادله نقلیه بر عالم ذر، از کتاب و سنت

در اینجا به یاری خداوند متعال و استعاذه از شیطان رجیم، به ذکر بیست آیه از قرآن کریم و اخبار و روایات مربوط به آن، کلام را زینت می بخشیم.

آیه اول

خداوند کریم در سوره اعراف می فرماید:

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ» تا آخر آیه^۲.

و پروردگار تواز پشت بنی آدم فرزندان شان را بیرون آورد. و آنان را بر خودشان گواه گرفت و پرسید: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری، گواهی می دهیم.

روایات ذیل آن^۳:

۱. برقی در محاسن از زراره از امام صادق علیه السلام روایت کرده است:

«عَنْ زُرَّارَةَ قَالَتْ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ». قَالَ: ثَبَّتَتْ الْمَعْرِفَةُ فِي قُلُوبِهِمْ وَنَسُوا الْمَوْقِفَ وَسَيَذْكُرُونَهُ يَوْمًا مَا، وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَدْرِ أَحَدٌ مَنْ خَالَقُهُ وَلَا مَنْ رَزَقَهُ»^۴.

زراره گوید: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ...» پرسیدم. فرمود: معرفت در دلهاشان استوار شد و جایگاه را از یاد بردند که به زودی در روزی به

۱. الواقعة: ۷-۹.

۲. اعراف: ۱۷۲.

۳. توضیح ضروری: از اینجا تا دهها صفحه بعد، مرحوم علامه امینی بیش از ۱۵۰ حدیث در مورد عالم ذر نقل می کند که متن کامل سند آنها را آورده است. از آنجا که به نظر آمد نقل کامل اسناد برای خواننده ترجمه ملال آور باشد، از آنها چشم پوشیدیم. طبعاً خوانندگان علاقمند می توانند به متن اصلی حدیث در منابع یادشده یا متن اصلی کتاب «المقاصد العلیة» رجوع کنند. (ویراستار).

۴. محاسن ج ۱ ص ۲۴۱ ح ۲۲۵.

یاد می‌آورند. اگرچنین نبود، هیچ کسی نمی‌دانست که آفریننده‌اش کیست و روزی دهنده‌اش کیست.

۲. برقی از رفاعة نخاس بن موسی از امام صادق علیه السلام:

«عَنْ رِفَاعَةَ بْنِ النَّخَّاسِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى. قَالَ: نَعَمْ، اللَّهُ الْحُجَّةُ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ، أَخَذَهُمْ يَوْمَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ هَكَذَا، وَقَبَضَ يَدَهُ».

امام صادق علیه السلام در باره این آیه فرمود: آری، خدا را حجّتی است بر تمام آفریدگانش. که آنها را روز پیمان گرفتن، گرفته است، بدین سان؛ و دست خود را جمع کرد.

عیاشی در تفسیر خود با کمی تغییر آن را روایت کرده است.^۱

۳. برقی از زرارہ از امام صادق علیه السلام:

«عَنْ جَمِيلِ بْنِ ذَرَّاجٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ. قَالَ: كَانَ ذَلِكَ مُعَايَنَةً لِلَّهِ، فَأَنَسَاهُمْ الْمُعَايَنَةَ وَاتَّبَتِ الْإِفْرَازُ فِي صُدُورِهِمْ. وَلَوْلَا ذَلِكَ مَا عَرَفَ أَحَدٌ خَالِقَهُ وَلَا رَازِقَهُ. وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ: وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»^۲.

امام صادق علیه السلام فرمود: این پیمان گرفتن با معاینه خدا بود، که معاینه را از یادشان برد ولی اقرار را در سینه هاشان نگاه داشت. اگرچنین نبود، نه هیچ کسی خالق خود را می‌شناخت و نه کسی رازق خود را. این است کلام الهی: «و اگر از آنها بپرسی که چه کسی آنها را آفریده، به یقین می‌گویند: الله».

۴. صفّار در جزء دوم بصائر از عبدالرحمن بن کثیر از امام صادق علیه السلام:

«عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ، قَالَ: أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ

۱. محاسن ج ۱ ص ۲۴۲ ح ۲۲۹؛ تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۳۷ ح ۱۰۳.

۲. محاسن ج ۱ ص ۲۸۱ ح ۴۱۱ با اشاره به آیه ۸۷ سوره زخرف.

إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَخَرَجُوا كَالَّذِزَفَعَزَفَهُمْ نَفْسَهُ! وَلَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَعْرِفْ أَحَدٌ رَبَّهُ. ثُمَّ قَالَ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى وَإِنَّ هَذَا مُحَمَّدٌ رَسُولِي، وَعَلَيَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ خَلِيفَتِي وَأَمِينِي».

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند از پشت آدم، دودمان او را تا روز قیامت برآورد. آنان مانند ذره بیرون آمدند. خداوند، خود را به آنان شناساند. و اگر چنین نبود، هیچ کس پروردگار خود را نمی شناخت. سپس فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری. (آنگاه فرمود): و این است محمد فرستاده ام، و علی امیر مؤمنان، جانشین و امینم.

همین حدیث را در جزء دوم بصائر آورده، با این تفاوت جزئی که در پایان حدیث آمده است:

«وَأَنَّ هَذَا مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ، وَعَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ».

و همانا این محمد، فرستاده خدا، و علی امیر مؤمنان است.

فرات بن ابراهیم در تفسیر خود - که نسخه اش نزد ما موجود است - آن را روایت کرده است. البته لفظ آخر حدیث را چنین می آورد:

«قال ألسنت برئکم؟ قالوا: بلی، قال: فإنَّ محمدًا رسولی وعلیًّا أَمیر المؤمنین خلیفتی و امیني»^۲.

۵. صفار در جزء اول بصائر الدرجات، از امام صادق علیه السلام:

«إِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَضْعَبٌ، لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا صُدُورٌ مُنِيرَةٌ أَوْ قُلُوبٌ سَلِيمَةٌ وَأَخْلَاقٌ حَسَنَةٌ. إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِنْ شَيْعَتِنَا الْمِيثَاقَ كَمَا أَخَذَ عَلَى بَنِي آدَمَ، حَيْثُ يَقُولُ عَزَّ وَجَلَّ: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى. فَمَنْ وَفَا لَنَا، وَفَا اللَّهُ لَهُ بِالْجَنَّةِ. وَمَنْ أَبْغَضَنَا وَلَمْ يُؤَدِّ إِلَيْنَا حَقَّنَا، فَفِي النَّارِ خَالِدٌ مُخَلَّدٌ»^۳.

۱. در اصل کتاب: «فَعَزَفَهُمْ نَفْسَهُ وَأَرَاهِم نَفْسَهُ» خود را به ایشان شناساند و خود را به ایشان نمایاند. که این صورت حدیث در تفسیر فرات آمده است.

۲. بصائر الدرجات ص ۹۱ ح ۶؛ تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۴۰ ح ۱۱۱.

۳. بصائر الدرجات ص ۴۵ ح ۲۰.

امام صادق عليه السلام فرمود: حدیث ما صعب و مستصعب است، تحمل آن را ندارد جز سینه‌های نورانی، یا دل‌های سالم، یا اخلاق نیکو، همانا خدا از شیعیان ما پیمان (به ولایت ما) گرفت، چنان که از بنی آدم (به ربوبیت خود) پیمان گرفت و فرمود: «آیا من پروردگار شما نیستم؟» پس هر که نسبت به ما (به پیمان خویش) وفا کند، خدا بهشت را به او پاداش دهد، و هر که ما را دشمن دارد و حق ما را به ما نرساند، همیشه و جاودان در دوزخ است.

کلینی رحمه الله با تغییر اندکی آن را روایت کرده است.^۱

۶. محمد بن مسعود عیاشی در تفسیر خود، سید اجل بحرانی در تفسیر البرهان، علامه مجلسی در کتاب الحج بحار الأنوار، از عبیدالله کلبی (یا: عبدالله حلبی در نسخه‌ای که نزد ما موجود است) از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام:

«حَجَّ عُمَرُ أَوَّلَ سَنَةٍ حَجَّ وَهُوَ خَلِيفَةٌ. فَحَجَّ تِلْكَ السَّنَةَ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ، وَكَانَ عَلِيٌّ قَدْ حَجَّ تِلْكَ السَّنَةَ بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عليهما السلام وَبِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ.

تا آنکه فرمود:

فَلَمَّا دَخَلُوا مَكَّةَ، طَافُوا بِالْبَيْتِ، فَاسْتَلَمَ عُمَرُ الْحَجَرَ وَقَالَ: أَمَا وَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّكَ حَجَرٌ، لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ. وَلَوْ لَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله اسْتَلَمَكَ، مَا اسْتَلَمْتُكَ.

فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام: مَهْ يَا أَبَا حَفْصٍ! لَا تَفْعَلْ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لَا يَسْتَلِمُ إِلَّا لِأَمْرِ قَدْ عَلِمَهُ. وَلَوْ قَرَأْتُ الْقُرْآنَ، فَعَلِمْتُ مِنْ تَأْوِيلِهِ مَا عَلِمَ غَيْرُكَ، لَعَلِمْتُ أَنَّهُ يَضُرُّ وَيَنْفَعُ. لَهُ عَيْنَانِ وَشَفَتَانِ وَلِسَانٌ ذَلْقُ، يَشْهَدُ لِمَنْ وَافَاهُ.

قَالَ: فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: فَأَوْجِدْنِي ذَلِكَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ يَا أَبَا الْحَسَنِ! فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام: قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا. فَلَمَّا أَقْرَأُوا بِالطَّاعَةِ بِأَنَّهُ الرَّبُّ وَهُمْ الْعِبَادُ، أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ بِالْحَجِّ إِلَى بَيْتِهِ الْحَرَامِ، ثُمَّ خَلَقَ اللَّهُ رِقًا أَرَقَّ مِنَ الْمَاءِ وَقَالَ لِلْقَلَمِ: اكْتُبْ مُوَافَاةَ خَلْقِي بَيْتِي الْحَرَامِ. فَكَتَبَ الْقَلَمُ مُوَافَاةَ بَنِي آدَمَ فِي الرِّقِّ، ثُمَّ قَالَ لِلْحَجَرِ: افْتَحْ فَآكَ. قَالَ: فَفَتَحَهُ فَأَلْقَمَهُ الرِّقَّ، ثُمَّ قَالَ لِلْحَجَرِ: اخْفِظْ وَأَشْهَدْ

لِعِبَادِي بِالْمُؤَافَاةِ. فَهَبْطُ الْحَجَرِ مُطِيعاً لِلَّهِ. يَا عُمَرُ! أَوَلَيْسَ إِذَا اسْتَلَمْتَ الْحَجَرَ، قُلْتَ: أَمَانَتِي أَدَيْتُهَا وَمِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِي بِالْمُؤَافَاةِ؟ فَقَالَ عُمَرُ: اللَّهُمَّ نَعَمْ. فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: آمِنْ ذَلِكَ^۱. (آخرین جمله حدیث در نسخه ما، «الأمر ذلك» و در نسخه برهان، «من ذلك» آمده است).

عمر در نخستین سال خلافتش حج گزارد. در آن سال، مهاجران و انصار حج گزاردند. همچنین امام علی همراه با امام حسن و امام حسین علیه السلام و عبدالله بن جعفر حج گزاردند.... وقتی به مکه رسیدند، طواف بیت کردند. عمر استلام حجر کرد و گفت: به خدا سوگند، می دانم که توسنگی هستی که هیچ زیان یا سودی ندارد، و اگر رسول خدا تورا استلام نکرده بود، من هرگز چنین نمی کردم. علی علیه السلام فرمود: ساکت باش ای اباحفص! چنین مگو. رسول خدا هرگز استلام نکرد مگر به دلیل آنچه می دانست. اگر قرآن خوانده بودی و از تأویل آن چیزی می دانستی که غیر تو می داند، آنگاه می دانستی که حجر الاسود، هم زیان می رساند و هم سود. حجر، چشم و لب و زبان گویا دارد که برای هر کس بدان وفا کند، شهادت به وفا می دهد.

عمر گفت: این مطلب را از کتاب خدا به من نشان بده، ای ابوالحسن! امیرالمؤمنین علیه السلام آیه «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ...» را خواند و فرمود: آنان به اطاعت اقرار کردند که او پروردگار است و آنان بندگان او هستند و از آنان پیمان گرفت که به سوی بیت الحرام حج گزارند، سپس کاغذی نازکتر از آب بیافرید و به قلم فرمود: وفای خلق مرا به بیت الحرام بر این کاغذ بنویس، پس قلم آن را بر کاغذ نوشت. سپس به حجر الاسود فرمود: دهان بگشای. پس آن را به دهان سنگ انداخت و گفت: این نوشتار را نگاه دار، و برای بندگانم به یان وفا گواهی ده. بدین سان حجر برای اطاعت خداوند، به زمین هبوط کرد.

ای عمر! مگر وقتی که استلام حجر کردی، نگفتی: «امانت را ادا کردم و میثاقم را وفا کردم تا به وفای من گواه باشی»؟ گفت: آری. امام فرمود: مطلب همین است.

۱. تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۳۸ ح ۱۰۵؛ بحار الأنوار ج ۹۶ ص ۲۲۷ ح ۲۹.

۷. کلینی در کافی از زرارہ از امام باقر علیه السلام روایت کرده است:

«عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ - وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ إِلَىٰ آخِرِ الْآيَةِ، فَقَالَ وَأَبُوهُ يَسْمَعُ: حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَبَضَ قَبْضَةً مِنْ تُرَابِ التُّرْبَةِ الَّتِي خَلَقَ مِنْهَا آدَمَ، فَصَبَّ عَلَيْهَا الْمَاءَ الْعَذْبَ الْفَرَاتَ ثُمَّ تَرَكَهَا أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ثُمَّ صَبَّ عَلَيْهَا الْمَاءَ الْمَالِحَ الْأُجَاجَ فَتَرَكَهَا أَرْبَعِينَ صَبَاحًا فَلَمَّا اخْتَمَرَتِ الطِّينَةُ أَخَذَهَا فَعَرَكَهَا عَرَكًا شَدِيدًا فَخَرَجُوا كَالذَّرِّ مِنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ وَأَمَرَهُمْ جَمِيعًا أَنْ يَقْعُوا فِي النَّارِ فَدَخَلَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ فَصَارَتْ عَلَيْهِمْ بَرْدًا وَسَلَامًا وَأَبَىٰ أَصْحَابُ الشِّمَالِ أَنْ يَدْخُلُوهَا»^۱.

زراره گوید: شخصی از امام باقر علیه السلام درباره این آیه پرسید: «و چون پروردگارت از فرزندان آدم، از پشتهایشان، نژادشان را برگرفت و آنها را بر خودشان گواه ساخت که مگر من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا - تا آخر آیه» حضرت در حالی که پدرش می شنید پاسخ داد: پدرم به من حدیث فرمود که: خدای عزوجل یک مشت از خاک زمینی که آدم را از آن آفرید برگرفت و آب گوارا بر آن بریخت، و آن را چهل صباح به حال خود گذاشت، سپس بر آن آب شور و تلخ ریخت و چهل صباح دیگر وا گذاشت. چون آن گل تخمیر شد، آن را برگرفت و به شدت مالید، آنگاه آدمیان مانند مورچگان از راست و چپش به جنبش درآمدند، به همگی دستور فرمود به آتش درآیند، اصحاب یمین داخل شدند و آتش بر آنها سرد و سلامت گشت؛ و اصحاب شمال از داخل شدن سرپیچی کردند.

عیاشی نیز در تفسیر خود آن را روایت کرده است.^۲

۸. کلینی از زرارہ از امام باقر علیه السلام روایت کرده است:

«عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: ... وَسَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ الْآيَةَ، قَالَ أَخْرَجَ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَىٰ يَوْمٍ

۱. الکافی ج ۲ ص ۷ ح ۲.

۲. تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۳۹ ح ۱۰۹.

الْقِيَامَةِ فَخَرْجُوا كَالَّذِينَ نَفَعْتُهُمْ وَآرَاهُمْ نَفْسَهُ وَلَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَعْرِفَ أَحَدٌ رَبَّهُ».

زراره می گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم درباره قول خدای عزوجل: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى» فرمود: از پشت آدم نسل او را تا روز قیامت بیرون آورد. پس ایشان بیرون آمدند، چون مورچگان. و خدا خود را به ایشان شناسانید و به ایشان نمود. و اگر این نبود، کسی پروردگار خود را نمی شناخت.

صدوق در توحید به اسناد خویش آن را روایت کرده است، با این تفاوت که به جای «أَرَاهُمْ نَفْسَهُ» آورده است: «أَرَاهُمْ صُنْعَهُ»^۱.

۹. در کتاب النکاح از دو کتاب کافی و تهذیب، از عبدالرحمن حدّاء، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است:

«عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ حَدَّاءٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام لَا يَزِي بِالْعَزْلِ بَأْسًا، يَقْرَأُ هَذِهِ الْآيَةَ: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى. فَكُلُّ شَيْءٍ أَخَذَ مِنْهُ الْمِيثَاقَ فَهُوَ خَارِجٌ، وَإِنْ كَانَ عَلَى صَخْرَةٍ صَمَاءً»^۲.

امام سجاد علیه السلام عزل را بدون اشکال می دید. آنگاه این آیه را می خواند: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ...». پس هر چیزی که میثاق از آن گرفته شده، خارج است، گرچه بر روی سنگ سخت باشد.

۱۰. در کتاب الصلاة تهذیب الأحکام، ضمن اعمال روز غدیر، از علی بن حسین عابدی از امام صادق علیه السلام آمده است:

«صِيَامُ يَوْمِ غَدِيرِ حُمْ يَغْدُلُ صِيَامُ عُمْرِ الدُّنْيَا... إِلَى أَنْ قَالَ: وَلَيَكُنْ مِنْ دُعَائِكَ فِي دُبُرِهَا تَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ أَنْ تَقُولَ: رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا... إِلَى أَنْ قَالَ: اللَّهُمَّ فَإِنَّا نَشْهَدُ أَنَّهُ عَبْدُكَ الْهَادِي مِنْ بَعْدِ نَبِيِّكَ، الْمَأْخُوذُ مِيثَاقَهُ مَعَ مِيثَاقِ رَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِكَ وَبَرِّيَّتِكَ، وَرَضِيتَ لَنَا الْإِسْلَامَ

۱. الکافی ج ۲ ص ۷؛ توحید ص ۳۳۱ ح ۹.

۲. الکافی ج ۵ ص ۵۰۴ ح ۴؛ تهذیب الأحکام ج ۷ ص ۴۱۷ ح ۱۶۷۰.

دیناً بموالئه وَأَثَمَمْتَ عَلَيْنَا التَّعَمَّةَ الَّتِي جَدَّدْتَ لَنَا عَهْدَكَ، وَذَكَّرْتَنَا ذَلِكَ، وَجَعَلْتَنَا مِنْ أَهْلِ الْإِخْلَاصِ وَالتَّصَدِيقِ بِعَهْدِكَ وَمِيثَاقِكَ وَمِنْ أَهْلِ الْوَفَاءِ بِذَلِكَ، وَأَثَمَمْتَ عَلَيْنَا التَّعَمَّةَ الَّتِي جَدَّدْتَ لَنَا عَهْدَكَ، وَذَكَّرْتَنَا مِيثَاقَكَ الْمَأْخُوذَ مِنَّا فِي مُبْتَدَأِ خَلْقِكَ إِيَّانَا وَجَعَلْتَنَا مِنْ أَهْلِ الْإِجَابَةِ، وَذَكَّرْتَنَا الْعَهْدَ وَالْمِيثَاقَ، وَلَمْ تُنْسِنَا ذِكْرَكَ، فَإِنَّكَ قُلْتَ: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى. اللَّهُمَّ بَلَى شَهِدْنَا بِمَنْكَ وَلُطْفِكَ «تا آخر دعاء که طولانی است»^۱

روژه روز غدیر خم به اندازه روژه عمر دنیا فضیلت دارد... در آن روز دعایی پس از دو رکعت نماز بخوان و بگو: خدایا! شنیدیم منادی ای را که به ایمان ندا می داد... خدایا! ما شهادت می دهیم که او (امام امیرالمؤمنین علیه السلام) پس از پیامبرت، هدایتگر است، که پیمان او را همراه با پیمان پیامبرت صلی الله علیه و آله از تمام آفریدگان و مخلوقات گرفته ای. و اسلام را به موالات او برای ما به عنوان دین پسندیده ای و آن نعمت را بر ما تمام کرده ای که عهد و میثاق خود را برای ما تجدید کردی، و آن را به یاد ما آوردی، و ما را از اهل اخلاص و تصدیق به عهد و پیمان و از اهل وفا بدانها قرار دادی. و نعمت را بر ما تمام کردی که تجدید پیمانانت باشد. و میثاق خود را به ما یاد آور شدی که در آغاز آفرینش از ما گرفته ای و ما را از اهل اجابت قرار دادی. و عهد و میثاق را به یاد ما آوردی، و ذکر خویش را از یاد ما نبردی، که فرمودی: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ...» خدایا! به منت و لطف شهادت دادیم...

این دعا را شیخ اجل ثقه، محمد بن المشهدی رحمه الله در کتاب معروفش المزار- که نسخه آن نزد ما موجود است - روایت کرده است.^۲

۱۱. شیخ صدوق رحمه الله در علل الشرایع، از زرارہ از امام باقر علیه السلام روایت کرده است: «عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى. قَالَ:

۱. تهذیب الأحکام ج ۳ ص ۱۴۳ ح ۳۱۷.

۲. مزار ابن مشهدی ص ۲۸۸.

ثَبَّتِ الْمَعْرِفَةَ وَنَسُوا الْمَوْقِفَ، وَسَيَذْكُرُونَهُ يَوْمًا. وَلَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَدْرِ أَحَدٌ مِّنْ خَالِقِهِ وَلَا مَن رَّازِقِهِ^۱.

زراره نقل کرده که گفت: از حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السلام راجع به کلام خداوند عز و جل پرسیدم که می فرماید: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى (بیاد آور هنگامی که خدای تو از پشت فرزندان آدم ذریه آنها را برگرفت و آنها را بر خود گواه قرار داد که آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند: آری).

فرمودند: معرفت بندگان به باری تعالی ثابت مانده، ولی ایستادنشان در برابر خدا و اعترافشان به ربوبیت حق عز و جل از یادشان رفته، و به زودی آن را به یاد خواهند آورد. و اگر این نمی بود، احدی از بندگان نمی دانست که خالق و رازقش کیست.

عیاشی نیز در تفسیرش حدیث را با تفاوت اندک آورده است^۲.

۱۲. صدوق، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است:

«عَنْ حَبِيبِ عَمْرِو رَوَاهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَا تَقُولُ فِي الْأَرْوَاحِ أَنَّهَا جُنُودٌ مُّجْتَدِدَةٌ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا ائْتَلَفَ وَمَا تَنَافَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَ؟

قَالَ: فَقُلْتُ: إِنَّا نَقُولُ ذَلِكَ، فَإِنَّهُ كَذَلِكَ. إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَخَذَ مِنَ الْعِبَادِ مِثْقَاتَهُمْ وَهُمْ أَظْلَلَةٌ قَبْلَ الْمِيلَادِ، وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ. قَالَ: فَمَنْ أَقَرُّهُ يَوْمَئِذٍ جَاءَتِ الْأُلُفَةُ هَاهُنَا وَمَنْ أَنْكَرَهُ يَوْمَئِذٍ جَاءَ خِلَافُهُ هَاهُنَا»^۳.

راوی محضر امام صادق علیه السلام عرضه داشت: چه می فرمایید راجع به این که گفته اند: «ارواح لشکریانی هستند آراسته و مرتب شده، پس آنها که با هم آشنا شده اند انس و الفت دارند و آنها که با هم آشنایی نداشته اند بینشان اختلاف است؟

۱. علل الشرائع ج ۱ ص ۱۱۷ ح ۱.

۲. تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۴۰ ح ۱۱۲.

۳. علل الشرائع ج ۱ ص ۸۴ ح ۲؛ بحار الانور ج ۵ ص ۲۴۱.

امام علیه السلام فرمودند: ما هم به همین معنا قائل هستیم، چه آن که حق عزوجل قبل از این که بندگان متولد شوند و به دنیا بیایند، در حالی که به صورت اشباح بودند، از آنها میثاق و پیمان گرفت، چنانکه در قرآن شریف آمده: «ای رسول به یاد آور هنگامی که خدای تو، از پشت فرزندان آدم ذریه آنها را برگرفت و بر خود گواهِشان ساخت... تا آخر آیه. سپس حضرت فرمودند: آنان که اقرار به ربوبیت حق عزوجل نمودند، الفت و انس بینشان برقرار گردید. و کسانی که آن را آن روز انکار نمودند، در این جا به اختلاف پرداختند..

۱۳. شیخ الطائفة شیخ طوسی رحمه الله در امالی، از ابوسعید خدری آورده است:

«عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، قَالَ: حَجَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فِي امْرَأَتِهِ، فَلَمَّا افْتَتَحَ الطَّوَّافَ حَاذَى الْحَجَرِ الْأَسْوَدَ وَمَرَّ فَاسْتَلَمَهُ وَقَبَلَهُ، وَقَالَ: أَقْبِلْكَ وَإِنِّي لِأَعْلَمُ أَنَّكَ حَجَرٌ لَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ، وَلَكِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ بِكَ حَفِيًّا، وَلَوْلَا أَنِّي رَأَيْتُهُ يُقْبِلُكَ مَا قَبَّلْتُكَ. قَالَ: وَكَانَ فِي الْحَجِيجِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، فَقَالَ: بَلَى وَاللَّهِ إِنَّهُ لَيَضُرُّ وَيَنْفَعُ. قَالَ: فَبِمَ قُلْتَ ذَلِكَ، يَا أَبَا الْحَسَنِ؟ قَالَ: بِكِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى. قَالَ: أَشْهَدُ أَنَّكَ لَدُوْ عِلْمِ بِكِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى، فَأَيْنَ ذَلِكَ مِنَ الْكِتَابِ. قَالَ: قَوْلُهُ تَعَالَى: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا». وَأُخْبِرُكَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا خَلَقَ آدَمَ، مَسَحَ ظَهْرَهُ فَاسْتَخْرَجَ ذُرِّيَّتَهُ مِنْ صُلْبِهِ فِي هَيْئَةِ الدَّرِّ. فَالْزَمَهُمُ الْعَقْلَ، وَقَرَّرَهُمْ أَنَّهُ الرَّبُّ وَأَنَّهُمُ الْعَبِيدُ، فَأَقْرَأُوهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ، وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِالْعُبُودِيَّةِ، وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَعْلَمُ أَنَّهُمْ فِي ذَلِكَ فِي مَنَازِلٍ مُخْتَلِفَةٍ. فَكَتَبَ أَسْمَاءَ عِبِيدِهِ فِي رَقٍّ، وَكَانَ لِهَذَا الْحَجَرِ يَوْمُنَدٍ عَيْنَانِ وَشَفَتَانِ وَلِسَانٌ، فَقَالَ: افْتَحْ فَالْكُ، فَفَتَحَ فَاهُ. فَالْقَمَهُ ذَلِكَ الرَّقُّ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَشْهَدُ لِمَنْ وَفَاكَ بِالْمُؤَافَاةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. فَلَمَّا هَبَطَ آدَمُ عليه السلام هَبَطَ وَالْحَجَرُ مَعَهُ، فَجَعَلَ فِي مَوْضِعِهِ الَّذِي تَرَى مِنْ هَذَا الرُّكْنِ. وَكَانَتِ الْمَلَائِكَةُ تَحُجُّ هَذَا الْبَيْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ تَعَالَى آدَمَ عليه السلام، ثُمَّ حَجَّه آدَمُ، ثُمَّ نُوحٌ مِنْ بَعْدِهِ، ثُمَّ هِدْمُ الْبَيْتِ وَدُرُسْتُ قَوَاعِدَهُ، فَاسْتَوْدَعَ الْحَجَرَ مِنْ أَبِي قُبَيْسٍ. فَلَمَّا أَعَادَ إِبْرَاهِيمُ وَإِسْمَاعِيلُ بِنَاءَ الْبَيْتِ وَبَنَاءَ قَوَاعِدِهِ، وَاسْتَخْرَجَا الْحَجَرَ مِنْ أَبِي قُبَيْسٍ بِوَحْيٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَجَعَلَاهُ بِحَيْثُ هُوَ الْيَوْمَ مِنْ هَذَا الرُّكْنِ، وَهُوَ مِنْ حِجَارَةِ الْجَنَّةِ، وَكَانَ لَمَّا أُنْزِلَ فِي مِثْلِ لَوْنٍ

الدُّرِّ وَبَيَاضِهِ، وَصَفَاءِ الْبَاقُوتِ وَضِيَائِهِ، فَسَوَّدَتْهُ أَيْدِي الْكُفَّارِ وَمَنْ كَانَ يَلْمِسُهُ مِنْ أَهْلِ الشِّرْكِ بَعَثَانِ لَهُمْ. قَالَ: فَقَالَ عُمَرُ: لَا عِشْتُ فِي أُمَّةٍ لَسْتُ فِيهَا يَا أَبَا الْحَسَنِ^۱.
عمر بن خطاب در زمان حکومتش حج گزارد. وقتی طواف را آغاز کرد، در راستای حجر الاسود ایستاد. آن را استلام کرد و بوسید و گفت: تو را می بوسم در حالی که می دانم سنگی هستی که نه زیان داری و نه سودی. ولی دیدم که رسول خدا به تو توجه می کرد. و اگر او را نمی دیدم که تو را می بوسید، نمی بوسیدمت.

علی بن ابی طالب علیه السلام که در میان حجاج بود، گفت: چنین نیست، بلکه به خدا سوگند هم زیان می رساند و هم سود. عمر پرسید: بر چه اساسی چنین می گویی ابا الحسن؟ فرمود: براساس کتاب خدای تعالی. عمر گفت: گواهم که تونسبت به قرآن دانش داری، این کجای قرآن است؟ فرمود: آیه «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ...».

به تو خبر می دهم که خدای تعالی وقتی آدم را آفرید، پشت او را مسح کرد، دودمانش را از پشتش مانند موران ریز بیرون آورد. پس عقل را برایشان الزام کرد و مقرر داشت که او پروردگار است و آنها بندگانند. پس به ربوبیت او اقرار کردند و برخود به عبودیت گواهی دادند. خدای عزوجل می دانست که آنها در این باره جایگاه های مختلف دارند. بدین روی نامهای بندگان را در کاغذی نوشت. و این سنگ در آن روز، چشم و لب و زبان داشت. خداوند به حجر فرمود: دهانت را بگشا. دهانش را گشود و آن نوشتار را در دهانش انداخت. سپس به او فرمود: در روز قیامت گواهی بده برای هر کس که به پیمان تو وفا کند.

هنگامی که آدم علیه السلام فرود آمد حجر الاسود همراهش بود، آن را در جایی نهاد که اکنون در آن مکان دیده می شود. ملائکه در آن زمان - پیش از خلقت آدم علیه السلام - حج این خانه می گزاردند. آنگاه آدم حج گزارد، سپس نوح پس از او چنین کرد. آنگاه بیت ویران شد و ستونهای آن کهنه شدند، پس حجر را از ابوقبیس گرفتند. وقتی ابراهیم و اسماعیل خانه را با ستونهایش تجدید بنا کردند، و حجر را از کوه ابوقبیس به وحی الهی برگرفتند، آن دو تن، حجر را در جایی نهادند که امروز

قرار دارد، که از سنگهای بهشت است. حجر، زمانی که از بهشت نازل شد، به رنگ و سفیدی مروارید و شفافیت و روشنایی یاقوت بود، ولی دستهای کافران و کسانی از اهل شرک که آن را لمس می‌کردند، آن را سیاه کرد.

عمر گفت: زنده نباشم در دوره‌ای که تودر آن نباشی، ای ابا الحسن!

این حدیث در مصادر اهل سنت

محدثان فریقین بر نقل این حدیث اتفاق نظر دارند و شماری از پیشوایان حدیث عامه آن را روایت کرده‌اند، مانند: علاء الدین بن حسام الدین مشهور به متقی هندی در کتاب کنز العمال (چاپ شده در حاشیه مسند احمد بن حنبل ج ۲ ص ۳۵۲ و این کتاب نزد ما موجود است) به نقل از فضائل مکه جندی، طوالات ابی الحسن قطان، مستدرک حاکم و صحیح ابن حبان، از ابوسعید خدری آورده است.^۱

همچنین علامه قسطلانی در کتاب إرشاد الساری شرح صحیح البخاری ج ۳ ص ۱۹۵ در باب «ما ذکر فی الحجر الأسود» ضمن شرح حدیث بخاری، آن را آورده است. بخاری این حدیث را به اسناد خویش از عمر نقل می‌کند.^۲

امینی گوید: این حدیث شریف که به سند فریقین روایت شده است، برای کسی که نیک بنگرد، فواید بسیاری در بردارد، افزون بر آنچه در اینجا یاد شد.

۱۴. سید رضی در خصائص الأئمة که نسخه آن نزد ما موجود است، از أصبغ بن نباته آورده است:

«أَتَى ابْنُ الْكَوَّاءِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَكَانَ مُعْتَمِئًا فِي الْمَسَائِلِ. فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! خَيْرَنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، هَلْ كَلَّمَ أَحَدًا مِنْ وَلَدِ آدَمَ قَبْلَ مُوسَى؟

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: قَدْ كَلَّمَ اللَّهُ جَمِيعَ خَلْقِهِ بَرَّهُمْ وَفَاجَرَهُمْ، وَرَدُّوا عَلَيْهِ الْجَوَابَ. قَالَ: فَثَقُلَ ذَلِكَ عَلَى ابْنِ الْكَوَّاءِ وَلَمْ يَعْرِفْهُ، فَقَالَ: وَكَيْفَ كَانَ ذَلِكَ؟

۱. کنز العمال ج ۵ ص ۱۷۷؛ رقم ۱۲۵۲۱. نویسنده در کتاب دیگرش الغدير ج ۶ ص ۱۰۳ ذیل عنوان «جهل الخليفة بتأويل كتاب الله» همین حدیث را از طریق محدثان سنی از منابع افزون تر آورده است.

۲. إرشاد الساری ج ۳ ص ۱۶۱ رقم ۱۵۹۷.

فَقَالَ: أَوَمَا تَقْرَأُ كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى، إِذْ يَقُولُ لِنَبِيِّهِ ﷺ: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى. فَقَدْ أَشْمَعَهُمْ كَلَامُهُ وَرَدُّوا عَلَيْهِ الْجَوَابَ، كَمَا تَسْمَعُ فِي قَوْلِ اللَّهِ - يَا ابْنَ الْكَوَاءِ - «قَالُوا بَلَى». وَقَالَ لَهُمْ: إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، وَأَنَا الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ. فَأَقْرَأُوا لَهُ بِالطَّاعَةِ وَالرُّبُوبِيَّةِ، وَمِيزَ الرُّسُلِ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ، وَأَمَرَ الْخَلْقَ بِطَاعَتِهِمْ فَأَقْرَأُوا بِذَلِكَ فِي الْمِثَاقِ، وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَأَشْهَدَ الْمَلَائِكَةَ عَلَيْهِمْ، أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ».

ابن کَوَاء (از سران خوارج) که در پرسیدن مسائل مخاطب را به سختی می انداخت، خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و پرسید: ای امیرالمؤمنین! به من خبر بده که آیا خداوند عزوجل قبل از موسی علیه السلام با کسی از فرزندان آدم علیه السلام سخن گفته است؟ فرمود: خداوند با تمام آفریدگان خود - نیکوکار و بدکردار - سخن گفته است و آنان به او پاسخ داده اند.

این کلام برابن کَوَاء گران آمد و نتوانست بپذیرد. لذا پرسید: چگونه؟ فرمود: آیا کتاب خدا را نمی خوانی که خطاب به پیامبرش می فرماید: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ...». خداوند، کلامش را به گوش مردم رسانده است و آنان به او پاسخ داده اند، چنانکه در قرآن می فرماید: «قَالُوا بَلَى»، ای ابن کَوَاء.^۱

خداوند فرمود: به راستی منم من الله که معبودی بحق جز من نیست، و منم رحمان و رحیم. پس برای او به طاعت و ربوبیت اقرار آوردند، و رسولان و پیامبران و جانشینان آنان را امتیاز بخشید و مردم را به طاعت آنان امر فرمود. آنان به این میثاق اقرار کردند و آنان را بر خودشان گواه گرفت و ملائک را نیز برایشان گواه گرفت، مبادا روز قیامت بگویند که ما از این مطلب غافل بودیم.

عیاشی با تغییر اندکی در الفاظ آن را روایت کرده است.^۲

۱۵. فرات بن ابراهیم کوفی در تفسیر خود - که نسخه کتاب نزد ما موجود است - از

۱. خصائص الأئمة ص ۸۷.

۲. تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۴۱ ح ۱۱۶.

علی بن عتاب از امام باقر علیه السلام روایت کرده است:

«لَوْ أَنَّ الْجُهَّالَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَعْرِفُونَ مَتَى سُمِّيَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لَمْ يُنْكِرُوا، وَأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حِينَ أَخَذَ مِيثَاقَ ذُرِّيَّةِ آدَمَ، وَذَلِكَ فِيمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي كِتَابِهِ، قَالَ اللَّهُ فَنَزَلَ بِهِ جِبْرِئِيلُ كَمَا قُرْأَنَاهُ.

يَا جَابِرُ! أَلَمْ تَسْمَعْ بِقَوْلِ اللَّهِ فِي كِتَابِهِ: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَأَنَّ عَلِيًّا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ. فَوَاللَّهِ لَسَمَاءُ اللَّهِ تَعَالَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي الْأُطْلَةِ، حَيْثُ أَخَذَ مِيثَاقَ ذُرِّيَّةِ آدَمَ»^۱.

اگر نادانان این امت بدانند چه وقت [علی بن ابی طالب] امیرالمؤمنین نامیده شده، انکار نمی‌کنند. هنگامی که خداوند میثاق بنی آدم را گرفت. و آن میثاق، در آنچه خداوند بر محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل نمود در کتابش موجود است. خداوند گفت و جبرئیل آن را فروآورد، به همان صورت که ما [در قرآن] خواندیم.

ای جابر! مگر این آیه را نشنیده‌ای: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند آری. [پرسید]: و محمد رسول خدا و علی امیر مؤمنان نیست؟ به خدا قسم خداوند او را امیرالمؤمنین نامید در عالم اشباح و اظله، هنگامی که از دودمان آدم پیمان گرفت.

۱۶. فرات از امام باقر علیه السلام روایت کرده است:

«قُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَتَى سُمِّيَ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حَيْثُ أَخَذَ مِيثَاقَ ذُرِّيَّةِ وَُلْدِ آدَمَ، وَذَلِكَ فِيمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، كَمَا قُرْأَنَاهُ: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدِي وَرَسُولِي وَأَنَّ عَلِيًّا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ. فَسَمَاءُ اللَّهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، حَيْثُ أَخَذَ مِيثَاقَ ذُرِّيَّةِ بَنِي آدَمَ»^۲.

۱. تفسیر فرات ص ۱۴۶ ح ۱۸۱.

۲. تفسیر فرات ص ۱۴۶ ح ۱۸۲.

راوی گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: چه زمانی علی علیه السلام را امیرالمؤمنین نامیدند؟ فرمود: خداوند تبارک و تعالی او را چنین نامید، زمانی که از دودمان و فرزندان آدم علیه السلام پیمان گرفت. و این در قرآن است، چنانکه می‌خوانیم: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ...». خداوند از آنان پرسید: آیا چنین نیست که من پروردگارتان هستم، و محمد بنده و فرستاده من و علی امیرمؤمنان است؟ پس خداوند تعالی او را امیرالمؤمنین نامید همان زمانی که از دودمان و فرزندان آدم پیمان گرفت.

۱۷. فرات از امام باقر علیه السلام:

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: لَوْ أَنَّ الْجَهَّالَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَعْلَمُونَ مَتَى سُمِّيَ عَلِيُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، لَمْ يَنْكَرُوا وَلَا يَتَّعَتْهُ. قَالَ: فَسَأَلْتُهُ: وَمَتَى سُمِّيَ عَلِيُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: حَيْثُ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ ذُرِّيَّةِ آدَمَ، وَكَذَا نَزَلَ بِهِ جَبْرَائِيلُ عَلَى مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدِي وَرَسُولِي وَأَنَّ عَلِيًّا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، قَالُوا بَلَى. ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام: وَاللَّهِ لَقَدْ سَمَّاهُ اللَّهُ بِاسْمِهِ مَا سَمَّى بِاسْمِهِ أَحَدًا قَبْلَهُ»^۱.

اگر نادانان این امت بدانند چه وقت علی علیه السلام امیرالمؤمنین نامیده شده، ولایت و طاعت او را انکار نمی‌کنند. راوی پرسید: چه زمان او را چنین نامیدند؟ فرمود: هنگامی که خداوند میثاق دودمان آدم را گرفت، و به این مضمون آیه‌ای که جبرئیل بر محمد صلی الله علیه و آله نازل نمود: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى، آیا من پروردگار شما نیستم؟ و محمد رسول خدا و علی امیرمؤمنان نیست؟ گفتند: آری. سپس امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا قسم خداوند تعالی او را به نامی نامید که هیچ کس را پیش از او بدان اسم ننماید.

حدیث را سید ابن طاووس رحمه الله در کتاب الیقین - که نسخه‌اش نزد ما موجود است - به نقل از کتاب محمد بن عباس بن علی بن مروان مسنداً از خالد بن یزید از امام باقر علیه السلام روایت کرده است.^۲

۱. تفسیر فرات ص ۱۴۶ ح ۱۸۳.

۲. الیقین ص ۲۸۴.

۱۸. فرات از ابو خدیجه از امام باقر علیه السلام روایت کرده است:

«عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ، قَالَ: قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام: لَوْ عَلِمَ النَّاسُ مَتَى سَمِّيَ عَلِيٌّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا اخْتَلَفَ فِيهِ اثْنَانِ. قَالَ: قُلْتُ: مَتَى؟ قَالَ: فَقَالَ لِي: فِي الْأُظْلَةِ، حِينَ أَخَذَ اللَّهُ الْمِيثَاقَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى، مُحَمَّدٌ نَبِيُّكُمْ، عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيُّكُمْ»^۱.

اگر مردم می دانستند چه زمانی علی علیه السلام «امیرالمؤمنین» نام گرفت، دوتن در باره اش اختلاف نمی کردند. گفتم: چه زمانی؟ فرمود: در عالم اظله، زمانی که خداوند از بنی آدم پیمان گرفت، از پشت آنان دودمان شان را برآورد و آنها را بر خودشان گواه گرفت (و پرسید): آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری. و محمد پیامبرتان است و علی امیرمؤمنان ولی شما است.

۱۹. فرات از جابر جعفی از امام باقر علیه السلام:

«عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: مَتَى سَمِّيَ عَلِيٌّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: قَالَ لِي: أَوْمًا تَقْرَأُ الْقُرْآنَ؟ قَالَ: قُلْتُ: بَلَى. قَالَ: فَاقْرَأْ. قَالَ: قُلْتُ: وَمَا أَقْرَأُ؟ قَالَ: اقْرَأْ: وَإِذَا أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ. فَقَالَ لِي: هِيه، وَإِلَى أَيْشٍ، وَمُحَمَّدٌ رَسُولِي وَعَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، فَتَمَّ سَمَاءُ - يَا جَابِرُ - أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ»^۲.

جابر جعفی گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: چه زمانی علی را امیرالمؤمنین نامیدند؟ پاسخ داد: آیا قرآن نمی خوانی؟ گفتم: آری. فرمود: پس بخوان. گفتم: چه بخوانم؟ فرمود: بخوان: «وَإِذَا أَخَذَ رَبُّكَ...». فرمود: هیه [یعنی: بس کن]. ادامه سؤال این است: و محمد فرستاده من است و علی امیرمؤمنان است. از اینجا بود - ای جابر - که خداوند، او را امیرالمؤمنین نامید.

محدث مجلسی قدس سره، پس از نقل حدیث در بحار الأنوار توضیحی [درباره دلالت

«هیه» و «أیش»] بیان کرده است.^۳

۱. تفسیر فرات ص ۱۴۷ ح ۱۸۴.

۲. تفسیر فرات ص ۱۴۵ ح ۱۸۰.

۳. بحار الأنوار ج ۲۶ ص ۲۷۸.

۲۰. سید ثقه وجهیه علی بن طاووس رحمه الله در باب شصت و پنج از کتاب الیقین - که نسخه اش نزد ما موجود است - به نقل از کتاب الدلائل (دلائل الإمامة) نوشته شیخ ثقه ابوجعفر طبری امامی، به سندش از جابر جعفری از امام باقر علیه السلام روایت کرده است:

«عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام: لَوْ عَلِمَ النَّاسُ مَتَى سُمِّيَ عَلِيٌّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا أَنْكَرُوا وَلَايَتَهُ. قُلْتُ: رَحِمَكَ اللَّهُ، مَتَى سُمِّيَ عَلِيٌّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: كَانَ رَبُّكَ عَزَّ وَجَلَّ حَيْثُ أَخَذَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَمُحَمَّدٌ رَسُولِي وَعَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ»^۱.

امام باقر علیه السلام فرمود: کاش مردم بدانند چه زمانی علی علیه السلام را امیرالمؤمنین نامیدند. این زمانی بود که خداوند از بنی آدم، از پشت ایشان، دودمان شان را برآورد، و آنان را بر خودشان گواه گرفت: آیا من پروردگارتان نیستم؟ و محمد فرستاده من و علی امیرمؤمنان نیست؟

ابن طاووس در جای دیگر از کتابش به نقل از کتاب محمد بن عباس بن مروان، آن را به طریق خود می آورد. همچنین در باب ۱۳۶ کتاب، آن را از سید نسابه، فخار بن معد موسوی روایت می کند.

۲۱. ابن طاووس در باب ۷۱ و ۷۵ کتاب الیقین، از کتاب الامامه (دلائل الامامة) نوشته شیخ ثقه اجل طبری امامی (از معروف بن خربوذ مکی از امام باقر علیه السلام) روایت می کند:

«عَنْ مَعْرُوفِ بْنِ خَرْبُوذِ الْمَكِّيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: لَوْ عَلِمَ النَّاسُ مَتَى سُمِّيَ عَلِيٌّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَمْ يُنْكِرُوا حَقَّهُ. فَقِيلَ لَهُ: مَتَى سُمِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَرَأَ: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا. قَالَ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَعَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ»^۲.

امام باقر علیه السلام فرمود: اگر مردم بدانند چه زمانی علی علیه السلام را امیرالمؤمنین نامیدند، حق او را انکار نمی کنند. گفتند: چه زمانی چنین شد؟ امام علیه السلام این آیه را خواند: «زمانی که خداوند از بنی آدم، از پشت آنها دودمان شان را برآورد، و آنان را بر

۱. الیقین ص ۲۲۲.

۲. الیقین ص ۲۳۱.

خودشان گواه گرفت: آیا من خداوندگارتان نیستم؟ گفتند: آری، شهادت دادیم» (گفت:) و محمد فرستاده خدا و علی امیرمؤمنان است.

۲۲. در کتابهای مدینه المعاجز و غایة المرام تألیف علامه بحرانی رحمه الله، از حدیفه یمانی از رسول خدا ﷺ آمده است:

«عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَتَى سُمِّيَ عَلِيٌّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا أَتَكَرَّوْا فَضْلَهُ. سُمِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَأَدَمَ بَيْنَ الرُّوحِ وَالْجَسَدِ. قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى، وَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: بَلَى. فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: أَنَا رَبُّكُمْ وَمُحَمَّدٌ نَبِيُّكُمْ وَعَلِيٌّ أَمِيرُكُمْ»^۱

پیامبر خدا فرمود: اگر مردم بدانند چه زمانی علی علیه السلام را امیرالمؤمنین نامیدند، فضیلت او را انکار نمی کنند. این زمانی بود که آدم علیه السلام هنوز بین روح و بدن بود. خداوند فرمود: «زمانی که خداوند از بنی آدم، از پشت آنها دودمان شان را برآورد، و آنان را بر خودشان گواه گرفت: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری، شهادت دادیم» و ملائک گفتند: آری. خداوند تبارک و تعالی فرمود: منم پروردگارتان، و محمد پیامبرتان و علی امیر شما است.

۲۳. عیاشی در تفسیر، از جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرده است:

«قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا جَابِرُ! لَوْ يَعْلَمُ الْجُهَالُ مَتَى سُمِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ، لَمْ يُنْكِرُوا حَقَّهُ. قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! مَتَى سُمِّيَ؟ فَقَالَ لِي: قَوْلُهُ: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ... إِلَى أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولِي وَأَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. قَالَ: ثُمَّ قَالَ لِي: يَا جَابِرُ! هَكَذَا وَاللَّهِ جَاءَ بِهَا مُحَمَّدٌ ﷺ»^۲.

ابو جعفر علیه السلام به من فرمود: اگر نادانان این امت می دانستند چه وقت علی امیر المؤمنین نامیده شده، حق او را انکار نمی کردند. راوی پرسید: چه زمان او را چنین نامیدند؟ فرمود: خداوند فرموده است: زمانی که خداوند از بنی آدم، از پشت آنها

۱. غایة المرام ج ۱ ص ۸۲؛ مدینه المعاجز ج ۱ ص ۶۷؛ بحار الأنوار ج ۲۶ ص ۲۸۵ و ج ۳۶ ص ۱۷۸ به نقل از دو کتاب: الیقین و کشف الحق.

۲. تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۴۱ ح ۱۱۴.

دودمان شان را برآورد، و آنان را بر خودشان گواه گرفت: آیا من پروردگارتان نیستم؟ و آیا محمد رسول من نیست؟ و آیا علی امیرمؤمنان نیست؟ سپس به من فرمود: ای جابر، به خدا سوگند محمد ﷺ آن را چنین آورد.

۲۴. عیاشی در تفسیر، از ابوبصیر از امام صادق ﷺ:

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ فِي قَوْلِ اللَّهِ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى. قُلْتُ: قَالُوا بِالسِّنْتِهِمْ؟ قَالَ: نَعَمْ وَقَالُوا يَقْلُوبِهِمْ. قُلْتُ: وَأَيُّ شَيْءٍ كَانُوا يَوْمِئِذٍ؟ قَالَ: صَنَعَ فِيهِمْ مَا اكْتَفَى بِهِ»^۱.

ابوبصیر در مورد آیه «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى» از امام صادق ﷺ پرسید که آیا به زبان خود چنین گفتند؟ فرمود: هم به زبان و هم به دل. پرسید: در آن زمان چگونه بودند؟ فرمود: در مورد آنها صُنْعی انجام شد که بدان بسنده کرد.

۲۵. عیاشی در تفسیر، از زرارہ از امام صادق ﷺ روایت کرده است:

«عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ إِلَى قَالُوا بَلَى. قَالَ: كَانَ مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ أَوَّلَ مَنْ قَالَ بَلَى. قُلْتُ: كَانَتْ رُؤْيَا مُعَايِنَةٍ؟ قَالَ: ثَبَّتَتِ الْمَعْرِفَةُ فِي قُلُوبِهِمْ وَأَنْسُوا ذَلِكَ الْمِيثَاقَ، وَسَيَذْكُرُونَهُ بَعْدَ. وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَدْرِ أَحَدٌ مَنِ خَالِقُهُ وَلَا مَنْ يَرْزُقُهُ»^۲.

زراره از امام صادق ﷺ در مورد آیه «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ...» پرسید. فرمود: محمد علیه وآله السلام نخستین کسی بود که گفت: آری. پرسید: این رؤیت به معاینه بود؟ فرمود: آری. خداوند، معرفت را در دلهایشان استوار داشت، گرچه این پیمان را از یادشان برد. البته در زمانی بعد، به زودی آن را به یاد می‌آورند. و اگر چنین نمی‌بود، نه کسی آفریننده‌اش را می‌دانست و نه روزی دهنده‌اش را.

۲۶. بحرانی در تفسیر البرهان، به نقل از کتاب الثاقب فی المناقب (نوشته ابوجعفر محمد

بن حمزه طوسی در قرن ششم) از ابوهاشم جعفری از امام عسکری ﷺ روایت کرده است: «قال: كنت عنده، فسأله محمد بن صالح الأرمي عن قول الله تعالى: وَإِذْ أَخَذَ

۱. تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۴۰ ح ۱۱۰.

۲. تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۳۹ ح ۱۰۸.

رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمُ الْآيَةُ. قال: «ثبتوا المعرفة ونسوا الموقف وسيدكرونه، ولولا ذلك لم يدر أحد من خالقه و من رازقه».

قال أبو هاشم: فجعلت أتعجب في نفسي من عظيم ما أعطى الله وليه من جزيل ما حمله، فأقبل أبو محمد عليه السلام علي وقال: «الأمر أعجب ممّا عجبت منه يا أبا هاشم، وأعظم، ما ظنك بقوم من عرفهم عرف الله، ومن أنكرهم أنكر الله، ولا يكون مؤمنا حتى يكون لولايتهم مصدقا، وبمعرفتهم موقنا؟»^۱.

ابو هاشم گوید: من نزد ابی محمد امام حسن عسکری عليه السلام بودم. محمد بن صالح ارمنی در باره این آیه از حضرتش پرسید: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى. حضرت فرمود: آن معرفت را استوار داشتند، گرچه آن موقف را فراموش کرده اند، و زود باشد که به یاد آورند. اگر نه چنین بود، کسی نمی دانست که خالق و رازق او کیست.

ابو هاشم گفت: من در درون خود به شگفت آمدم از عظیم آنچه خدای تعالی ولی خود را بزرگ داشته، از جزیل آنچه به او داده است. امام عسکری عليه السلام روی آورد و فرمود: امر شگفت تراست از آنچه آن را عجب می داری و بزرگتر از آن است. گمان تو چیست بر قومی که هر کس ایشان را شناخت، خدای را شناخته، و هر که ایشان را شناخت خدای را نشناخته، و مؤمن نیست مگر کسی که تصدیق ایشان کند و به معرفت ایشان یقین آورد.

۲۷. کلینی از جابر از امام باقر عليه السلام روایت کرده است:

«عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: لِمَ سُمِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: اللَّهُ سَمَّاهُ، وَهَكَذَا أُنْزِلَ فِي كِتَابِهِ: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولِي وَأَنَا عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ»^۲.

جابر گوید: از امام باقر عليه السلام پرسیدم: وجه تسمیه امیر المؤمنین چیست؟ فرمود: خدا به او این لقب را داده و در کتابش چنین فرموده: چون پروردگارت از پسران آدم،

۱. البرهان ج ۲ ص ۶۱۵.

۲. الکافی ج ۱ ص ۴۱۲ ح ۴.

از پشتهایشان، نژادشان را برگرفت و آنها را بر خودشان گواه گرفت که مگر نه این است که من پروردگار شما هستم و محمد فرستاده من و علی امیرالمؤمنین است؟

عیاشی در تفسیر خود آن را با تفاوت مختصر از جابر روایت کرده است:

«قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع مَنْ سَمَّى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: اللَّهُ. أُنْزِلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى مُحَمَّدٍ ص: وَأَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَأَنَّ عَلِيًّا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَسَمَّاهُ اللَّهُ - وَاللَّهُ - أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ».

جابر گوید: از امام باقر ع پرسیدم: وجه تسمیه امیرالمؤمنین چیست؟ فرمود: خدا به او این لقب را داده و در کتابش چنین فرموده: چون پروردگارت از پسران آدم، از پشتهایشان، نژادشان را برگرفت و آنها را بر خودشان گواه گرفت که مگر نه این است که من پروردگار شما هستم و محمد فرستاده من و علی امیرالمؤمنین است؟^۱

نتیجه سخن درباره آیه شریفه

آنچه خواندیم، تعدادی از اخبار وارده در تفسیر آیه شریفه ۱۷۲ و ۱۷۳ سوره اعراف است. به همین تعداد حدیث اکتفا می‌کنیم تا سخن به درازا نکشد. و این مقدار برای کسی که تابع راه راست باشد کافی و شافی است.

هیچ اندیشه‌ورزی را نرسد که در این احادیث مُعْنَنٍ مُسْنَدٍ معتبر بنگرد، آنگاه بر کتاب خدا جسارت ورزد و آن را ردّ کند. یا آنکه با کوتاه‌نگری و بداندیشی در تأویل این آیات روشن، بکوشد. انسان خردمند از این آیه کریمه سه بهره می‌تواند بگیرد:

اول: وجود عالم جمع و عرضی، قبل از این عالم موجود، و خلق نژاد بشری از اصلاّب مربوط به عالم امر. با توجه به آنکه نسل هر آدمی مأخوذ از صلب اوست و همگی آنها از صلب آدم گرفته شده‌اند، پس درست است که گفته شود که خداوند متعال، آنها را از صلب بنی آدم گرفته است؛ چنانکه می‌توان گفت آنها را از صلب آدم گرفته است. اختلاف در تعبیر آیه و حدیث از جهت کاربرد، مرسوم و شایع است، و مجالی برای خدشه در آن نیست.

دوم: [مدلول آیه] شهادت دادنِ خلق است بر خود، که خداوند آنها را به نطق کشانده است، اخذ میثاق ربوبیت و نبوت و ولایت از آنها، و چگونگی استنطاق و لبیک گویی و شاهد گرفتن بر آنها.

سوم: نتیجه آن عالم خلق و تکلیف، اقامه حجت بر معذوران و قطع عذر آنها است. توضیح اینکه گرفتن میثاق و تکلیف در خلقت اول، هنگام تجلی ربّ العالمین بر تمام بندگان است که خداوند، خود را به آنها بشناساند که بگوید: «إني أنا الله لا إله إلا أنا وأنا الرحمن الرحيم». خطاب خداوند بر مردم بطور «معاینه» بود که فرمود: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ»، به گونه ای که همه بطور یکسان دیدند و شنیدند. میثاق گرفتن از آنها بر ربوبیت و ولایت با خطابی واحد از متکلمی واحد در مجمعی واحد و در حالتی واحد بود، لذا هیچ احدی را نرسد که عذر غفلت بیاورد یا بهانه مشرک بودن پدران و اجداد پیشین خود را پیش کشد. زیرا این امر برای همه افراد یکسان است. تکلیف پدران در این جهت مقدم بر فرزندان نیست و هیچ یک از آنها بردیگری مزیتی ندارند در امری که مقتضی عذری باشد.

یکسان بودن تمامی افراد بشر در این میثاق، از جهت حالت و محل و زمان و تکلیف و خلقت، و اشتراک آنها در جمیع خصوصیات، راه بهانه جویی را می بندد.

همچنین پوشیده نماند که بیشتر کسانی که آیه را برخلاف نصی که از اهل بیت عصمت و طهارت به ما رسیده تأویل کرده اند، فقط بدان سبب بوده که افراد پیشین مخالفت کرده اند و افراد بعدی این مخالفت را عیناً بدون تأمل نقل می کنند. یعنی همدیگر را بدون هیچ تأمل و تفکری - گنگ و کرو کور - تبعیت می کنند. به گونه ای که اگر به کلمات و اقوال آنها توجه کنیم، می بینیم که مرجع و سرچشمه تمام سخنان آنها به مخالفت یک نفر می گردد که امر بر او مشتبه شده و حق بر او پوشیده مانده است.

یکی از آنها در مقام ردّ بر این مسأله گفته است: «در این مورد آثاری روایت کرده اند که بعضی مرفوع و بعضی موقوف هستند»، لذا این اخبار را تأویلی بر آیه دانسته اند.^۱ برخی از دانشوران دیگر که پس از او آمده اند، از او تبعیت کرده و بدون هیچ تحقیق و تدقیقی

۱. بنگرید: مجمع البیان ج ۴ ص ۳۹۰ ذیل تفسیر آیه.

در کشف حقیقت امر، فقط با استناد به این کلام در مقام ردّ برآمدند. وگرنه چگونه یک انسان متأمل که واقف به اخبار و آراسته به علم حدیث است، در چنین مطلبی از سخنان خطای ماقبل خود تبعیت می‌کند و احادیث یاد شده و امثال آن را مرفوع و موقوف می‌بیند؟

یکی دیگر از پیشینیان آنها، در مقام ردّ عالم ذر، دلیل آورده که عقل آن را باطل می‌داند، به این مضمون که: دودمانی که در عالم اول از پشت آدم خارج شده‌اند، یا عاقل و دارای شرایط تکلیف بوده‌اند، یا نه. اگر جزو گروه اول باشند، باید خلقت اول و میثاق بعد از آن خلقت را در این عالم یاد آرند. زیرا انسان عاقل، هرگز چنین چیزی را فراموش نمی‌کند. و اگر از گروه دوم و فاقد عقل باشند، خطاب و تکلیف آنها امری قبیح است^۱.

جمعی، از استدلال این گوینده تبعیت کرده و با اتکا بر آن، از کتاب و احادیث متواتره روی گردانند، بدون تأمل در فساد آن، و بدون توجه به اینکه عقل تکلیفی که شایستگی تکلیف دارد، هیچ ارتباطی به حفظ و فراموشی ندارد، بلکه حفظ و فراموشی به قوه حافظه برمی‌گردد.

إن شاء الله در آینده پس از ذکر آیات و اخبار، دلیل و وجه فراموشی میثاق گرفته شده را بسط خواهیم داد.

آیه دوم

خداوند متعال در سوره بقره می‌فرماید:

«صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ»^۲.

رنگ خداست (که به ما رنگ ایمان و سیرت توحید بخشیده) و چه رنگی بهتر از رنگ خدا؟ و ما او را پرستش می‌کنیم.

روایات ذیل آیه

۱. کلینی در کافی، از عبد الرحمن بن کثیر، از امام صادق علیه السلام، روایت کرده است:

۱. بنگرید: مجمع البیان ج ۴ ص ۳۹۰-۳۹۱.

۲. بقره: ۱۳۸.

«صَبَغَ الْمُؤْمِنِينَ بِالْوَلَايَةِ فِي الْمِيثَاقِ»^۱.

مؤمنان را در عالم میثاق رنگ ولایت داد.

عیاشی نیز در تفسیرش این حدیث را آورده است.^۲

۲. صقار در بصائر الدرجات، از محمد بن سلیمان، از پدرش از امام صادق علیه السلام،

روایت کرده:

«إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ لَنَا شِيعَةً، فَجَعَلَهُمْ مِنْ نُورِهِ وَصَبَغَهُمْ فِي رَحْمَتِهِ، وَأَخَذَ مِيثَاقَهُمْ لَنَا بِالْوَلَايَةِ عَلَى مَعْرِفَتِهِ يَوْمَ عَرَفَتِهِمْ نَفْسَهُ»^۳.

خداوند برای ما پیروانی قرار داد که آنها را از نور خود آفرید و به رنگ رحمت خود درآورد، و از آنها به ولایت بر معرفت خود پیمان گرفت، روزی که خود را به آنان شناساند.

۳. در همان کتاب، از معاویه بن عمار، از امام صادق علیه السلام، آمده است:

«عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ، هَذَا الْحَدِيثُ الَّذِي سَمِعْتُهُ مِنْكَ مَا تَفْسِيرُهُ؟ قَالَ: وَمَا هُوَ؟ قَالَ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ. فَقَالَ: يَا مُعَاوِيَةُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ نُورِهِ وَصَبَغَهُمْ فِي رَحْمَتِهِ، وَأَخَذَ مِيثَاقَهُمْ لَنَا بِالْوَلَايَةِ عَلَى مَعْرِفَتِهِ يَوْمَ عَرَفَتِهِمْ نَفْسَهُ. فَالْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ لِأَبِيهِ وَأُمِّهِ، أَبُوهُ النُّورُ وَأُمُّهُ الرَّحْمَةُ. وَإِنَّمَا يَنْظُرُ بِذَلِكَ النُّورِ الَّذِي خُلِقَ مِنْهُ»^۴.

معاویه بن عمار گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: قربانت گردم، این حدیث که از شما شنیدم چه معنا دارد؟ فرمود: چه باشد؟ گفتم: مؤمن به نور خدا می‌نگرد.

فرمود: ای معاویه، به راستی خدا مؤمنین را از نور خود آفریده و به رنگ رحمت خود درآورد. خداوند از آنها به ولایت بر معرفت خود پیمان گرفته، روزی که خود

۱. الکافی ج ۱ ص ۴۲۲ ح ۵۳.

۲. تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۶۲ ح ۱۰۹؛ صافی ج ۱ ص ۱۹۳.

۳. بصائر الدرجات ص ۱۰۰ ح ۳.

۴. بصائر الدرجات ص ۱۰۰ ح ۲.

را به آنها شناسانده است. پس مؤمن برادر مؤمن است، از پدر و مادر. پدرش نور است و مادرش رحمت. او به نوری می نگرد که از آن آفریده شده است.

۴. در همان کتاب، از سلیمان جعفری، از امام ابوالحسن علیه السلام آمده است:

«عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام. قَالَ: يَا سُلَيْمَانُ! اتَّقِ فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ. فَسَكَتَ حَتَّى أَصَبْتُ خَلْوَةً.

فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، سَمِعْتُكَ تَقُولُ: اتَّقِ فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ.

قَالَ: نَعَمْ يَا سُلَيْمَانُ! إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْمُؤْمِنَ مِنْ نُورِهِ وَصَبَّغَهُمْ فِي رَحْمَتِهِ، وَأَخَذَ مِيثَاقَهُمْ لَنَا بِالْوَلَايَةِ. وَالْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ لِأَبِيهِ وَأُمِّهِ، أَبُوهُ النُّورُ وَأُمُّهُ الرَّحْمَةُ. وَإِنَّمَا يَنْظُرُ بِذَلِكَ النُّورِ الَّذِي خُلِقَ مِنْهُ»^۱.

سلیمان جعفری گوید: نزد امام ابی الحسن علیه السلام بودم. فرمود: ای سلیمان! از زیرکی و فهم مؤمن بپرهیز، که او به نور خدا می نگرد.

خاموش ماندم تا در تنهایی او را یافتم و گفتم: قربانت گردم، شنیدم می فرمودی: بپرهیز از فراست مؤمن که به نور خدا می نگرد.

فرمود: آری، ای سلیمان. به راستی خدا مؤمن را از نور خود آفریده و به رنگ رحمتش درآورده، و پیمان ولایت ما را از آنها گرفته است. مؤمن برادر مؤمن است از یک پدر و مادر، پدرش نور است و مادرش رحمت. و با نوری که از آن آفریده شده می نگرد.

آیه سوم

خداوند در سوره آل عمران می فرماید:

«وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ»^۲.

هر آن کس که در آسمانها و زمین است، خواه و ناخواه، فرمانبردار او هستند، و به سوی او بازگردانده می شوند.

۱. بصائر الدرجات ص ۹۹ ح ۱.

۲. آل عمران: ۸۳.

١. در علل الشرائع، از عبدالله بن سنان، از امام صادق عليه السلام روایت است:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ، خَلَقَ بَحْرَيْنِ: بَحْرًا عَذْبًا وَبَحْرًا أُجَاجًا. فَخَلَقَ تُرْبَةَ آدَمَ مِنَ الْبَحْرِ الْعَذْبِ، وَشَنَّ عَلَيْهَا مِنَ الْبَحْرِ الْأُجَاجِ. ثُمَّ جَبَلَ آدَمَ، فَعَرَكَ عَرَكَ الْأَدِيمِ، فَتَرَكَهُ مَا شَاءَ اللَّهُ. فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَنْفُخَ فِيهِ الرُّوحَ، أَقَامَهُ شَبَحًا. فَقَبَضَ قَبْضَةً مِنْ كَتِفِهِ الْأَيْمَنِ، فَخَرَجُوا كَالذَّرِّ. فَقَالَ: هَؤُلَاءِ إِلَى الْجَنَّةِ. وَقَبَضَ قَبْضَةً مِنْ كَتِفِهِ الْأَيْسَرِ، وَقَالَ: هَؤُلَاءِ إِلَى النَّارِ. فَأَنْطَقَ اللَّهُ تَعَالَى أَصْحَابَ الْيَمِينِ وَأَصْحَابَ الْيَسَارِ. فَقَالَ أَهْلُ الْيَسَارِ: يَا رَبِّ لِمَ خَلَقْتَ لَنَا النَّارَ، وَلَمْ تُبَيِّنْ لَنَا وَلَمْ تَبْعَثْ إِلَيْنَا رَسُولًا؟ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُمْ: ذَلِكَ لِإِعْلَامِي بِمَا أَنْتُمْ صَائِرُونَ إِلَيْهِ، وَإِنِّي سَأُنْبِلِكُمْ»^١.

فَأَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى النَّارَ فَاسْعَرَتْ^٢. ثُمَّ قَالَ لَهُمْ: تَقَحَّمُوا جَمِيعًا فِي النَّارِ، فَإِنِّي أَجْعَلُهَا عَلَيْكُمْ بَرْدًا وَسَلَامًا. فَقَالُوا: يَا رَبِّ إِنَّمَا سَأَلْنَاكَ لِأَيِّ شَيْءٍ جَعَلْتَهَا لَنَا، هَرَبًا مِنْهَا؟ وَلَوْ أَمَرْتَ أَصْحَابَ الْيَمِينِ مَا دَخَلُوا.

فَأَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ النَّارَ فَاسْعَرَتْ. ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ: تَقَحَّمُوا جَمِيعًا فِي النَّارِ. فَتَقَحَّمُوا جَمِيعًا، فَكَانَتْ عَلَيْهِمْ بَرْدًا وَسَلَامًا. فَقَالَ لَهُمْ جَمِيعًا: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ: بَلَى، طُوعًا، وَقَالَ أَصْحَابُ الشِّمَالِ: بَلَى، كَرْهًا. فَأَخَذَ مِنْهُمْ جَمِيعًا مِيثَاقَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ. قَالَ: وَكَانَ الْحَجَرُ فِي الْجَنَّةِ، فَأَخْرَجَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ. فَالْتَقَمَ الْمِيثَاقُ مِنَ الْخَلْقِ كُلِّهِمْ. فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طُوعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ. فَلَمَّا أَسْكَنَ اللَّهُ تَعَالَى آدَمَ الْجَنَّةَ وَعَصَى، أَهْبَطَ اللَّهُ تَعَالَى الْحَجَرَ، فَجَعَلَهُ فِي رُكْنٍ بَيْنَتِهِ وَأَهْبَطَ آدَمَ عَلَى الصِّفَا.

فَمَكَثَ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ رَأَاهُ فِي الْبَيْتِ، فَعَرَفَهُ وَعَرَفَ مِيثَاقَهُ وَذَكَرَهُ، فَجَاءَ إِلَيْهِ مُسْرِعًا، فَأَكَبَّ عَلَيْهِ وَبَكَى عَلَيْهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا، تَائِبًا مِنْ خَطِيئَتِهِ وَنَادِمًا عَلَى نَقْضِهِ مِيثَاقَهُ.

١. در اصل کتاب: «سائلکم».

٢. در اصل کتاب: «فاستقرت».

قَالَ: فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ أُمِرْتُمْ أَنْ تَقُولُوا إِذَا اسْتَلَمْتُمْ الْحَجَرَ: أَمَانَتِي أَدِّيْتُهَا وَمِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِي بِالْمُؤَافَاةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ^۱.

وقتی حق تعالی آسمانها و زمین را آفرید، دو دریا ایجاد نمود: یکی شیرین و دیگری تلخ. تربت آدم علیه السلام را از دریای شیرین آفرید، سپس از دریای تلخ بر آن پاشید، بعد آدم را از آن آفرید. آنگاه آن را همچون چرم مالید، سپس رهایش نمود. وقتی خواست در آن روح بدمد، او را به صورت شبح و تمثالی برپا داشت. بعد یک مشت از کتف راستش برداشت، و اجزاء ریزی همچون مورچه از آن خارج شدند. پس فرمود: اینها اهل بهشت هستند. یک مشت هم از کتف چپش برداشت و فرمود: اینها اهل جهنم هستند. بعد حق تعالی اصحاب یمین (راست) و اصحاب یسار (چپ) را به سخن درآورد. اصحاب یسار عرضه داشتند: پروردگارا، چرا آتش را برای ما آفریدی، حال آنکه حق را برای ما روشن نکردی و به سوی ما رسولی مبعوث نداشتی؟

خداوند عزوجل به آنها می فرماید: به خاطر آنکه می دانم شما به طرف جهنم می روید، و من شما را به زودی می آزمایم. آنگاه حق تعالی به آتش امر فرمود گرم شود، آتش گرم شد و فروخته گردید، سپس به آنها فرمود: همگی داخل آتش شوید، من آن را برای شما سرد و سالم می گردانم.

آنها عرضه داشتند: پروردگارا، ما از تو پرسیدیم: چرا برای ما آتش آفریدی؟ و مقصودمان از این سؤال، گریز از آن بود؛ حال ما را امر می کنی که در آن داخل شویم؟ اگر به اصحاب یمین نیز این فرمان را بدهی، داخل آن نمی شوند. حق عزوجل، به آتش امر فرمود گرم شود و فروخته گردد. پس از آن به اصحاب یمین فرمان داد که در آتش گداخته داخل شوند و آتش برایشان سرد و سالم گشت، بعد به تمام آنها فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ اصحاب یمین از روی میل گفتند: آری، و اصحاب یسار به اجبار و کراهت جواب دادند: آری. باری تعالی از جملگی آنها پیمان گرفت و ایشان را بر خودشان شاهد قرار داد.

بعد امام علیه السلام فرمود: حجر الاسود آن وقت در بهشت بود. آنگاه خداوند عزوجل

بیرونش آورد. حجر، میثاق و پیمان خلایق را در خود فرو برد. آیه شریفه به همین معنا اشاره دارد که فرمود: «تمام موجودات در آسمان و زمین، خواه و ناخواه مطیع او بوده و بازگشتشان به سوی اوست».

زمانی که حق تبارک و تعالی، حضرت آدم علیه السلام را در بهشت جای داد و وی مرتکب لغزش گردید، حق تعالی، حجر را از بهشت فرو فرستاد. آن را در رکنی از ارکان بیت خود قرار داد و جناب آدم علیه السلام را از بهشت به زمین روی کوه صفا هبوط داد. آدم برای مدّت مدیدی آن جا درنگ نمود. سپس حجر را در بیت دید، آن را شناخت و یاد میثاق و عهدش افتاد. از این روزند حجر آمد، به سرعت خود را به آن جا رسانید، خویش را روی آن افکند، مدّت چهل بامداد گریست، از خطایش توبه نمود و از این که پیمان شکسته، اظهار پشیمانی کرد.

سپس امام علیه السلام فرمودند: به همین خاطر امر شده‌اید که هرگاه حجر را استلام کردید، بگویید: امانتی ادیتها و میثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافاة یوم القیامة (امانتم را ادا کردم و به میثاقم وفا کردم تا در روز قیامت به وفای من گواهی دهی).

۲. عیاشی از عمار بن ابی الأحوص از امام صادق علیه السلام روایت کرده است:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ فِي مُبْتَدَأِ الْخَلْقِ بَحْرَيْنِ: أَحَدُهُمَا عَذْبُ فُرَاتٍ وَالْآخَرُ مِلْحٌ أُجَاجٌ. ثُمَّ خَلَقَ تُوبَةَ آدَمَ مِنَ الْبَحْرِ الْعَذْبِ الْفُرَاتِ، ثُمَّ أَجْرَاهُ عَلَى الْبَحْرِ الْأُجَاجِ، فَجَعَلَهُ حَمًا مَسْنُونًا وَهُوَ خَلْقُ آدَمَ. ثُمَّ قَبَضَ قَبْضَةً مِنْ كَيْفِ آدَمَ الْأَيْمَنِ، فَذَرَاهَا فِي صُلْبِ آدَمَ. فَقَالَ: هَؤُلَاءِ فِي الْجَنَّةِ وَلَا أَبَالِي. ثُمَّ قَبَضَ قَبْضَةً مِنْ كَيْفِ آدَمَ الْأَيْسَرِ، فَذَرَاهَا فِي صُلْبِ آدَمَ. فَقَالَ: هَؤُلَاءِ فِي النَّارِ وَلَا أَبَالِي. وَلَا أَسْأَلُ عَمَّا أَفْعَلُ وَلِي فِي هَؤُلَاءِ الْبَدَاءِ بَعْدُ، وَفِي هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ سَيُبْتَلَوْنَ».

قال أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: فَاخْتَجَّ يَوْمَئِذٍ أَصْحَابُ الشِّمَالِ - وَهُمْ ذُرٌّ - عَلَى خَالِقِهِمْ، فَقَالُوا: يَا رَبَّنَا! بِمَ أُوجِبَتْ لَنَا النَّارُ - وَأَنْتَ الْحَكَمُ الْعَدْلُ - مِنْ قَبْلِ أَنْ تَحْتَجَّ عَلَيْنَا وَتَبْتَلُونَا بِالرُّسُلِ وَتَعْلَمَ طَاعَتَنَا لَكَ وَمَعْصِيَتَنَا.

۱. در اصل کتاب: «سیسألون».

۲. در اصل کتاب: «الحکیم».

فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: فَأَنَا أَخْبِرُكُمْ بِالْحُجَّةِ عَلَيْكُمْ الْآنَ فِي الطَّاعَةِ وَالْمَعْصِيَةِ وَالْإِعْذَارِ بَعْدَ الْإِخْبَارِ.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى مَالِكِ خَازِنِ النَّارِ أَنْ مُرِ النَّارَ تَشْهَقُ، ثُمَّ تَخْرُجُ عُتْقًا مِنْهَا. فَخَرَجَتْ لَهُمْ، ثُمَّ قَالَ اللَّهُ لَهُمْ: ادْخُلُوهَا طَائِعِينَ. فَقَالُوا: لَا نَدْخُلُهَا طَائِعِينَ. ثُمَّ قَالَ: ادْخُلُوهَا طَائِعِينَ، أَوْ لَأَعَذِّبَنَّكُمْ بِهَا كَارِهِينَ.

قَالُوا: إِنَّا هَرَبْنَا إِلَيْكَ مِنْهَا وَحَاجَجْنَاكَ فِيهَا، حَيْثُ أَوْجَبْتَهَا عَلَيْنَا وَصَيَّرْتَنَا مِنْ أَصْحَابِ الشِّمَالِ، فَكَيْفَ نَدْخُلُهَا طَائِعِينَ؟ وَلَكِنْ ابْدَأْ بِأَصْحَابِ الْيَمِينِ فِي دُخُولِهَا، كَيْ تَكُونَ قَدْ عَدَلْتَ فِينَا وَفِيهِمْ.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: فَأَمَرَ أَصْحَابَ الْيَمِينِ وَهُمْ ذُرِّيَّتَ يَدَيْهِ. فَقَالَ: ادْخُلُوا هَذِهِ النَّارَ طَائِعِينَ. قَالَ: فَطَفِقُوا يَتَبَادَرُونَ فِي دُخُولِهَا، فَوَلَجُوا فِيهَا جَمِيعاً، فَصَيَّرَهَا اللَّهُ عَلَيْهِمْ بَرْدًا وَسَلَامًا، ثُمَّ أَخْرَجَهُمْ مِنْهَا.

ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى نَادَى فِي أَصْحَابِ الْيَمِينِ وَأَصْحَابِ الشِّمَالِ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ فَقَالَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ: بَلَى يَا رَبَّنَا، نَحْنُ بِرَبِّتِكَ وَخَلْقِكَ، مُقَرَّرِينَ طَائِعِينَ. وَقَالَ أَصْحَابُ الشِّمَالِ: بَلَى يَا رَبَّنَا نَحْنُ بِرَبِّتِكَ وَخَلْقِكَ كَارِهِينَ. وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ: وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ. قَالَ: تَوْحِيدُهُمْ لِلَّهِ ^۲.

خدا تبارک و تعالی، در آغاز آفرینش دو دریا آفرید: یکی شیرین و گوارا، دیگری شور و تلخ. آنگاه خاک آدم را از دریای شیرین گوارا برداشت. سپس آن را بر دریای تلخ جریان داد و آن را به شکل «حَمًا مَسْنُون» (لجن بویناک) درآورد که این خلقت آدم بود. آنگاه قبضه‌ای از کتف راست آدم برگرفت. آن را در صلب آدم پراکند. آنگاه قبضه‌ای از کتف چپ آدم برگرفت. آن را در صلب آدم پراکند. فرمود: اینان در آتشند و من باک ندارم. کسی را نرسد که از من درباره کارم بپرسد. بلکه اینان مورد ابتلاء و امتحان قرار خواهند گرفت.

۱. در اصل کتاب: «انما».

۲. تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۱۸۲ ح ۷۸.

امام صادق علیه السلام فرمود: در آن روز، اصحاب شمال - در حالی که ذره بودند - بر آفریدگارشان اعتراض کردند. گفتند: خدایا! چرا آتش را بر ما قرار دادی پیش از آنکه بر ما احتجاج کنی، و ما را از طریق فرستادگان خود بیازمایی و طاعت و معصیت ما را نسبت به خود بدانی در حالی که تو حکیم و عادل هستی؟

خدا تبارک و تعالی، فرمود: به شما خبر می‌دهم، در مورد حجتی که اکنون بر شما در باب طاعت و معصیت دارم و در باره عذر آوردن بعد از خبر دادن.

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند به مالک، خازن دوزخ، وحی فرستاد که به آتش امر کن تا زبانه برکشد و یک گردن (شعله‌ای) از آن برآید. چنین آتشی برای آنها بیرون زد. خدای تعالی به آنها فرمود: به میل خود وارد شوید. گفتند: به میل خود وارد نمی‌شویم. فرمود: یا به میل خود وارد شوید یا شما را عذاب می‌کنم تا به اکراه و اجبار وارد شوید. گفتند: ما از آن به سوی تومی‌گریزیم. و با تو احتجاج می‌کنیم که چرا آن را بر ما واجب ساخته‌ای و ما را از اصحاب شمال گردانده‌ای. چگونه به میل خود وارد شویم؟ برای ورود، از اصحاب یمین آغاز کن تا در مورد ما و آنها به عدالت حکم کرده باشی.

امام فرمود: خداوند، به اصحاب یمین - در حالی که پیش رویش به شکل ذره بودند - فرمود: به میل خود وارد این آتش شوید. آنها این کار را انجام دادند و در آن وارد شدند. خداوند آن را برایشان سرد و سلامت گردانید، آنگاه آنها را از آن بیرون آورد. سپس خدای تبارک و تعالی، در میان اصحاب یمین و اصحاب شمال ندا برآورد: «آیا من پروردگارتان نیستم؟» اصحاب یمین گفتند: آری خدایا! ما آفریدگان و مخلوقان تو هستیم، که به میل خود اقرار می‌آوریم.

اما اصحاب شمال گفتند: آری خدایا! ما به اکراه می‌گوییم که آفریدگان و مخلوقان تویم. این است آیه قرآن: «برای خدا تسلیم می‌شوند هر آنچه در آسمانها و زمین است، از سرمیل یا اکراه. و همه را به سوی او بازمی‌گردانند». امام فرمود: یعنی توحیدشان برای خدا.

آیه چهارم

در سوره آل عمران است:

«وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَضْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَضْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ»^۱.

آن گاه که خدا از پیغمبران پیمان گرفت که چون به شما کتاب و حکمت بخشیدم سپس بر شما رسولی از جانب خدا آمد که گواهی به راستی کتاب و شریعت شما می داد به او ایمان آورده و یاری او کنید؛ خدا فرمود: آیا اقرار داشته و پیمان مرا براین امر پذیرفتید؟ همه گفتند: اقرار داریم. خدا فرمود: گواه باشید، من هم با شما گواهم.

۱. علی بن ابراهیم از ابن مسکان از امام صادق علیه السلام روایت می کند:

«عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا مِنْ لَدُنْ آدَمَ فَهَلُمَّ جَزَاءً، إِلَّا وَيَرْجِعُ إِلَى الدُّنْيَا وَيَنْصُرُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام. وهو قوله: «لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ»، يعني رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، «وَلَتَنْصُرُنَّهُ» يعني أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام. ثُمَّ قَالَ لَهُمْ فِي الدِّزْنِ أَأَقْرَضْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي، أي عهدي؟ قَالُوا أَقْرَضْنَا، قَالَ اللَّهُ لِلْمَلَائِكَةِ: فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ.

و هذه مع الآية التي في سورة الأحزاب في قوله «وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمَنْ يُؤَخِّرْهُ» الآية. والآية التي في سورة الأعراف قوله «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ»، قد كتبت هذه الثلاث آيات في ثلاث سور»^۲.

خداوند هیچ پیامبری را برنمیگيخت، از آدم به بعد، مگر آنکه به دنیا برگردد و امیرالمؤمنین علیه السلام را یاری کند. این است آیه: «به یقین به او ایمان می آورید»، یعنی به رسول خدا، «و به یقین یاریش می کنید» یعنی امیرالمؤمنین را. سپس به آنها در عالم ذر فرمود: «آیا اقرار آوردید و با من عهد بستید؟» یعنی بر پیمانی که از

۱. آل عمران: ۸۱.

۲. تفسیر قمی ج ۱ ص ۱۰۶.

شما گرفتیم. «گفتند: اقرار کردیم». خداوند به ملائکه فرمود: «پس شهادت دهید، و من هم با شما از شاهدانم».

قمی گوید: این آیه با دو آیه دیگر همراه بوده: آیه «وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ...» در سوره احزاب، و آیه «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ...»، اما این سه آیه در سه سوره جداگانه نوشته شد.

۲. سعد بن عبدالله در بصائر الدرجات، - چنانکه در مختصر آن تألیف شیخ اجل علامه حجت، حسن بن سلیمان حلّی رحمه الله آمده و نسخه کتاب نزد ما موجود است - به نقل از کتاب الواحده از ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام روایت می کند:

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَخَذَ وَاحِدًا، تَفَرَّدَ فِي وَحْدَانِيَّتِهِ، ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَصَارَتْ نُورًا، ثُمَّ خَلَقَ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ مُحَمَّدًا علیه السلام وَخَلَقَنِي وَذَرِيَّتِي، ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَصَارَتْ رُوحًا، فَأَسْكَنَهُ اللَّهُ فِي ذَلِكَ النُّورِ وَأَسْكَنَهُ فِي أَبْدَانِنَا. فَنَحْنُ رُوحُ اللَّهِ وَكَلِمَاتُهُ، فَبِنَا احْتَجَّ عَلَى خَلْقِهِ، فَمَا زِلْنَا فِي ظُلَّةِ خَضِرَاءَ حَيْثُ لَا شَمْسٌ وَلَا قَمَرٌ، وَلَا لَيْلٌ وَلَا نَهَارٌ، وَلَا عَيْنٌ تَنْظُرُ، نَعْبُدُهُ وَنُقَدِّسُهُ وَنُسَبِّحُهُ، وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ.

وَأَخَذَ مِيثَاقَ الْأَنْبِيَاءِ بِالْإِيمَانِ وَالنُّصْرَةِ لَنَا، وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنَاكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ، يَعْنِي: لَتُؤْمِنُنَّ بِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله، وَلَتَنْصُرُنَّ وَصِيَّهُ، وَسَيَنْصُرُونَهُ جَمِيعًا.

وَإِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِيثَاقِي مَعَ مِيثَاقِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله بِالنُّصْرَةِ بَعْضُنَا لِبَعْضٍ، فَقَدْ نَصَرْتُ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله، وَجَاهَدْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَقَتَلْتُ عَدُوَّهُ، وَوَفَيْتُ لِلَّهِ بِمَا أَخَذَ عَلَيَّ مِنَ الْمِيثَاقِ وَالْعَهْدِ... إِلَى أَنْ قَالَ: أَنَا الَّذِي احْتَجَّ اللَّهُ بِهِ عَلَيْكُمْ فِي ابْتِدَاءِ خَلْقِكُمْ، وَأَنَا الشَّاهِدُ يَوْمَ الدِّينِ» تا آخر حدیث^۱.

خداوند تبارک و تعالی، یکتا و بی همتا است و در وحدانیت خود بی نظیر است،

سپس تکلم به کلمه‌ای کرد، آن کلمه نور شد و از آن نور محمد ﷺ را آفرید و من و ذریه‌ام را آفرید. سپس تکلم به کلمه‌ای کرد، آن کلمه روح شد. روح را خداوند در آن نور سکونت داد و در بدنهای ما قرار داد.

پس ما روح الله و کلمات خداییم، به وسیله ما از خلق خود در حجاب شد، و پیوسته ما در زیر سایبانی سبز قرار داشتیم، جایی که خورشید و ماه و شب و روزی وجود نداشت و نه چشمی به هم می‌خورد. ما او را می‌پرستیدیم و تسبیح می‌گفتیم. پیش از آفرینش مخلوقات. از پیامبران پیمان گرفت که به ما ایمان آورند و ما را یاری کنند.

این آیه اشاره به همین مطلب است: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ، یعنی ایمان به محمد بیاورید و جانشینش را یاری کنید. آنها ایمان به محمد آوردند، ولی وصی او را یاری نکردند، به زودی همه او را یاری خواهند کرد.

و خداوند پیمان مرا با پیمان محمد ﷺ گرفت که یکدیگر را یاری کنیم. من آن جناب را یاری کردم، در رکاب او جنگیدم، دشمنش را کشتم و به پیمانی که خدا راجع به یاری محمد ﷺ از من گرفته بود وفا نمودم... من همانم که خداوند در آغاز آفرینش شما به من بر شما احتجاج فرمود، و من در روز قیامت بر شما گواهم...

در صفحات آینده ضمن ذکر اخبار، کلام نبی اکرم به علی علیه السلام را خواهیم آورد که می‌فرماید:

«أَنْتَ الَّذِي احْتَجَّ اللَّهُ بِكَ فِي ابْتِدَائِهِ الْخَلْقَ حَيْثُ أَقَامَهُمْ أَشْبَاحًا، فَقَالَ لَهُمْ: أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا: بَلَى...» تا آخر حدیث^۱.

تو همانی که خداوند به تودر آغاز آفرینش (برهمگان) احتجاج کرد، زمانی که آنها را به شکل شبیح برپاداشت، و فرمود: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری.

آیه پنجم

خداوند در سوره انعام می فرماید:

«وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ»^۱.

و اگر بازگردانده می شدند، بی شک به همانچه از آن نهی شده بودند، برمی گشتند.

۱. در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت است:

«إِنَّ اللَّهَ قَالَ لِمَاءٍ: كُنْ عَذْبًا فُرَاتًا أَخْلُقُ مِنْكَ جَنَّتِي وَأَهْلَ طَاعَتِي. وَقَالَ لِمَاءٍ: كُنْ مِلْحًا أَجَاجًا أَخْلُقُ مِنْكَ نَارِي وَأَهْلَ مَعْصِيَتِي. فَأَجَزَى الْمَاءَيْنِ عَلَى الظِّينِ، ثُمَّ قَبَضَ قَبْضَةً بِهَذِهِ وَهِيَ يَمِينٌ، فَخَلَقَهُمْ خَلْقًا كَالَّذِينَ ثُمَّ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَعَلَيْكُمْ طَاعَتِي؟ قَالُوا بَلَى.

فَقَالَ لِلنَّارِ: كُونِي نَارًا، فَإِذَا نَارٌ تَأْجَجُ. وَقَالَ لَهُمْ: قَعُوا فِيهَا، فَمِنْهُمْ مَنْ أَسْرَعَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَبْطَأَ فِي السَّعْيِ، وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ يَرْمِ^۲ مَجْلِسَهُ. فَلَمَّا وَجَدُوا حَرَّهَا رَجَعُوا، فَلَمْ يَدْخُلْهَا مِنْهُمْ أَحَدٌ، ثُمَّ قَبَضَ قَبْضَةً بِهَذِهِ، فَخَلَقَهُمْ خَلْقًا مِثْلَ الذَّرِّ مِثْلَ أَوْلَئِكَ. ثُمَّ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ مِثْلَ مَا أَشْهَدَ الْآخَرِينَ. ثُمَّ قَالَ لَهُمْ: قَعُوا فِي هَذِهِ النَّارِ. فَمِنْهُمْ مَنْ أَسْرَعَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَسْرَعَ وَمِنْهُمْ مَنْ مَرَّ بِطَرْفِ الْعَيْنِ، فَوَقَعُوا فِيهَا كُلُّهُمْ. فَقَالَ: اخْرُجُوا مِنْهَا سَالِمِينَ، فَخَرَجُوا لَمْ يُصِبْهُمْ شَيْءٌ. وَقَالَ الْآخَرُونَ: يَا رَبَّنَا أَقْلُنَا نَفْعَلْ كَمَا فَعَلُوا. قَالَ: قَدْ أَقْلَيْتُكُمْ. فَمِنْهُمْ مَنْ أَسْرَعَ فِي السَّعْيِ وَمِنْهُمْ مَنْ أَبْطَأَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ يَرْمِ^۳ مَجْلِسَهُ، مِثْلَ مَا صَنَعُوا فِي الْمَرَّةِ الْأُولَى. فَذَلِكَ قَوْلُهُ: وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ»^۴.

خدای تعالی به یک آب فرمود: شیرین و گوارا باش تا از توبه شستم و اهل طاعتم را خلق کنم. و به یک آب فرمود: شور و تلخ باش تا از تودوزخم و اهل معصیتم را بیافرینم. آنگاه دو آب را بر گِل جریان داد. سپس قبضه ای به این دست برداشت

۱. انعام: ۲۸.

۲. در اصل کتاب: «لم يرم».

۳. در اصل کتاب: «لم يرم».

۴. تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۳۵۸ ح ۱۸؛ بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۲۵۶.

که یمین است. آنان را مانند ذره آفرید و بر خودشان گواه گرفت و گفت: آیا من پروردگارتان نیستم؟ و طاعت من وظیفه‌ای بر شما نیست؟ گفتند: بلی. سپس به آتش فرمود: آتش باش. ناگهان آتشی شعله کشید. به اصحاب یمین فرمود: خود را در آن بیفکنید. گروهی به شتاب چنین کردند و گروهی تأخیر کردند. و برخی از جای خود حرکت نکردند. آنها که رفته بودند، وقتی گرمای آن را احساس کردند، بازگشتند و هیچ یک از آنها وارد آن نشد.

سپس یک قبضه دیگر به این دست برگرفت. آنان را مانند ذره آفرید و مانند گروه دیگر بر خودشان گواه گرفت. به آنان فرمود: خود را در این آتش بیفکنید. گروهی با تأخیر، گروهی با شتاب، و گروهی به یک چشم به هم زدند، همگی خود را در آتش افکندند. خداوند فرمود: همه سالم از آن بیرون آید. بیرون آمدند بدون اینکه آسیبی به آنها رسیده باشد.

گروه دیگر گفتند: خدایا! ما را بازگردان که مانند اینان عمل کنیم. فرمود: شما را بازگرداندم. بار دیگر گروهی با شتاب و گروهی با تأخیر حرکت کردند و گروهی حرکت نکردند. درست مانند مرتبه نخست. این است کلام الهی که فرمود: «و اگر آنها را باز گردانند، به همان جایی باز می‌گردند که از آن نهی شده بودند. و اینان دروغگویند».

از این آیه و روایت به نتیجه‌ای می‌رسیم که در سوره مومنین آمده است:

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿۱۹﴾ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا»^۱.

آنگاه که یکی از ایشان را مرگ فرارسد، گوید پروردگارا مرا باز گردانید، باشد که در آنچه فروگذار کرده‌ام، کاری شایسته پیش گیرم. حاشا، این سخنی است که او گوینده آن است.

از این مباحث روشن می‌شود که مراد کلام خداوند متعال که فرمود: «هو قائلها»، خبر دادن از امری است که روی داده است و اشاره‌ای است به آنچه در عالم ذر گفته است

و آگاهی دادن از سخنان اصحاب شمال که در خلقت اول، از ورود در آتشِ آزمون عذر خواستند و خواستار تجدید نظر در مورد تکلیف ورود به درون آتش شدند؛ بدان امید که به عمل صالح روی آرند.

همچنین می‌توان فهمید که بعد از اعاده دوم و سوم، باز هم گردن به اطاعت و انقیاد امر الهی نمی‌نهند، بلکه هر بار پس از بازنگری پیمان می‌شکنند.

تمام این نکات را می‌شود از حدیث مذکور تحت آیه ۱۳ و روایت ۱ و ۶ و ۱۴ از مجموعه اخبار استفاده کرد، که همه را در جای خود ذکر خواهیم کرد، این شاء الله. پس موضوع این آیه، و مراد از «کلمه هوقائلها»، کلمه‌ای است که در ذر و میثاق گفته شده است.

آیه ششم

در سوره انعام آمده است:

«وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ»^۱.

دلها و دیدگان‌شان را [از قبول آن] برمی‌گردانیم همچنانکه نخستین بار هم به آن ایمان نیاوردند.

۱. علی بن ابراهیم در تفسیر خود گوید، و در روایت ابی الجارود از امام باقر علیه السلام است:

«وَفِي رَوَايَةِ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ: «وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ» يَقُولُ: نُكْسِ قُلُوبَهُمْ فَيَكُونُ أَسْفَلَ قُلُوبِهِمْ أَعْلَاهَا، وَنُعْمِي أَبْصَارَهُمْ فَلَا يَبْصُرُونَ بِالْهُدَى.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام: إِنَّ أَوَّلَ مَا تُغْلَبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْجِهَادِ، الْجِهَادُ بِأَيْدِيكُمْ، ثُمَّ الْجِهَادُ بِالْسِنَتِكُمْ، ثُمَّ الْجِهَادُ بِقُلُوبِكُمْ. فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ قَلْبُهُ مَعْرُوفًا وَلَمْ يَنْكُرْ مُنْكَرًا، نُكْسَ قَلْبُهُ، فَجُعِلَ أَسْفَلُهُ أَعْلَاهُ فَلَا يَقْبَلُ خَيْرًا أَبَدًا.

کَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ يَعْنِي فِي الذَّرْوِ الْمِثْقَالِ»^۲.

ابوالجارود روایت کرده که امام باقر علیه السلام در باره آیه «وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ»

۱. انعام: ۱۱۰.

۲. تفسیر قمی ج ۱ ص ۲۱۳.

فرمود: دلهاشان را وارون می‌کنیم به گونه‌ای که زیردلها بالای آن شود. و دیدگان آنها را نابینا می‌کنیم تا به هدایت بینا نشوند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: نخستین موردی از جهاد که بر آن مغلوب می‌شوند، جهاد به دستانان است، سپس جهاد به زبانان، سپس جهاد به دلها. هر که در دلش به نیکی معرفی کردن نهد، و زشتی منکری را نشناسد، قلبش وارون شده و زیرو رو شده است. آنگاه هیچ خیری را نمی‌پذیرد.

قمی گوید: «چنانکه بار اول بدان ایمان نیاوردند» یعنی در عالم ذر و میثاق.

۲. علی بن ابراهیم از یونس از امام رضا علیه السلام روایت کرده است:

«فَحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ بِلَالٍ عَنْ يُونُسَ قَالَ: اخْتَلَفَ يُونُسُ وَهَشَامُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فِي الْعَالِمِ الَّذِي أَتَاهُ مُوسَى عليه السلام، أَيُّهُمَا كَانَ أَعْلَمَ؟ وَهَلْ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ عَلَى مُوسَى حُجَّةٌ فِي وَقْتِهِ، وَهُوَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ؟ فَقَالَ قَاسِمُ الصَّقِلُ: فَكَتَبُوا ذَلِكَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام، يَسْأَلُونَهُ عَنْ ذَلِكَ.

فَكَتَبَ فِي الْجَوَابِ: أَتَى مُوسَى الْعَالِمَ... إِلَى أَنْ كَتَبَ: قَالَ (يَعْنِي الْعَالِمَ): إِنِّي وَكَّلْتُ بِأَمْرِ لَا تُطِيقُهُ، وَوَكَّلْتُ أَنْتَ بِأَمْرِ لَا أُطِيقُهُ. ثُمَّ حَدَّثَهُ الْعَالِمُ بِمَا يُصِيبُ آلَ مُحَمَّدٍ مِنَ الْبَلَاءِ وَكَيْدِ الْأَعْدَاءِ حَتَّى اشْتَدَّ بُكَاءُهُمَا. ثُمَّ حَدَّثَهُ الْعَالِمُ عَنْ فَضْلِ آلِ مُحَمَّدٍ، حَتَّى جَعَلَ مُوسَى يَقُولُ: يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ، وَحَتَّى ذَكَرْنَا وَفْلَانًا وَفْلَانًا وَمَنْعَتْ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم إِلَى قَوْمِهِ، وَمَا يَلْقَى مِنْهُمْ وَمَنْ تَكْذِيبُهُمْ إِيَّاهُ، وَذَكَرْلَهُ مِنْ تَأْوِيلِ هَذِهِ الْآيَةِ «وَتَقَلِّبُ أَعْيُنَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ»، حِينَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَيْهِمْ»^۱

یونس و هشام در باره عالمی که حضرت موسی علیه السلام نزد او شتافت، اختلاف کردند که کدام یک داناتر است؟ و آیا روا است کسی حجت خدا باشد بر حضرت موسی که خودش حجة خدا در زمانش بوده است؟ قاسم صیقِل گفت: در این مورد به امام رضا علیه السلام نوشتند و از حضرتش در این مورد پرسیدند.

در پاسخ نوشت: موسی علیه السلام نزد عالم رفت... عالم گفت: من موکل شده‌ام به

امری که توتوان آن را نداری، و توهم موکل شده‌ای به امری که من توان آن را ندارم. آنگاه عالمِ بلاهایی را که آل محمد صلی الله علیه و آله گرفتار می‌شوند، برایش بیان کرد تا آنجا که گریه هردو تن بالا گرفت. پس از آن در باره فضیلت آل محمد ﷺ برایش گفت، به گونه‌ای که موسی گفت: ای کاش من هم از آل محمد می‌بودم. سخن به سه تن (فلان و فلان و فلان) کشید، و از بعثت رسول خدا ﷺ به قومش گفت و برخوردهایی که قوم با حضرتش می‌کنند و او را دروغگو شمردند. و برایش تأویل این آیه را آورد: «وَنَقَلَبُ افئدتهم..» یعنی برای آنها پیمان گرفت.

آیه هفتم

خداوند در سوره اعراف می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّا جَاءُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ ﴿١٠١﴾ وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ تَا آخِرَ آيَةٍ».

این شهرهایی است که از اخبارش برتومی خوانیم، و به راستی که پیامبران‌شان برای آنان معجزات آوردند و آنان بر آن نبودند که به چیزی که از پیش انکار کرده بودند، ایمان بیاورند، بدین سان خداوند بردل‌های کافران مهر می‌نهد ﴿١٠١﴾ و در اکثرشان وفای به عهد نیافتیم...

۱. قمی گوید:

«به چیزی که از پیش انکار کرده بودند» یعنی: در ذرّ اول. می‌گوید: در دنیا ایمان نیاوردند به آنچه در ذرّ تک‌دیب کرده بودند. این کلام، ردّی است بر کسانی که در ذرّ اول پیمان شکستند. سپس فرمود: «در اکثرشان وفای به عهد نیافتیم» یعنی: آنچه را که از آنها در ذرّ پیمان گرفته‌ایم، بدان پایبند نشدند؛ بدین روی بیشتر آنها را فاسق یافتیم.^۲

۱. اعراف: ۱۰۱ و ۱۰۲.

۲. تفسیر قمی ج ۱ ص ۲۳۶.

۲. عیاشی از ابوذر روایت کرده است:

«والله ما صدق أحد ممن أخذ الله ميثاقه فوفى بعهد الله، غير أهل بيت نبيهم وعصابة قليلة من شيعتهم، وذلك قوله: وما وجدنا لأكثرهم من عهد». به خداوند قسم، از آنان که خداوند از آنها میثاق گرفت، کسی وفای به عهد نکرد مگر اهل بیت نبوت و گروه اندکی از شیعیان آنها. این حقیقت را در این کلام خداوند در قرآن می بینیم که می فرماید: «وما وجدنا لأكثرهم من عهد»^۱.

آیه هشتم

در سوره یونس می فرماید:

«ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ»^۲ تا آخر آیه.

سپس، بعد از او پیامبرانی برای قومهایشان برانگیختیم، و برای آنان معجزاتی آوردند، ولی آنان بر آن نبودند که به چیزی که از پیش انکار کرده بودند، ایمان بیاورند.

۱. صفار در بصائر از عبدالله بن محمد جعفری از امام صادق عليه السلام، و همچنین از عقبه از امام باقر عليه السلام روایت کرده است:

«إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ، فَخَلَقَ مَنْ أَحَبَّ مِمَّا أَحَبَّ، وَكَانَ مَا أَحَبَّ أَنْ يَخْلُقَهُ مِنْ طِينَةِ الْجَنَّةِ. وَخَلَقَ مَنْ أَبْغَضَ مِمَّا أَبْغَضَ، وَكَانَ مَا أَبْغَضَ أَنْ يَخْلُقَهُ مِنْ طِينَةِ النَّارِ. ثُمَّ بَعَثَهُمْ فِي الظَّلَالِ.

قَالَ: قُلْتُ: أَيُّ شَيْءٍ الظَّلَالُ؟ قَالَ: أَلَمْ تَرَ إِلَى ظَلِكِ فِي الشَّمْسِ شَيْءٌ وَلَيْسَ بِشَيْءٍ؟

ثُمَّ بَعَثَ فِيهِمُ النَّبِيِّينَ، يَدْعُونَهُمْ إِلَى الْإِقْرَارِ بِاللَّهِ، وَهُوَ قَوْلُهُ: وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ، ثُمَّ دَعَاهُمْ إِلَى الْإِقْرَارِ بِالنَّبِيِّينَ، فَأَقْرَبَ بَعْضُهُمْ وَأَنْكَرَ بَعْضُهُمْ. ثُمَّ دَعَاهُمْ إِلَى وَلَائِنَا، فَأَقْرَبَ وَاللَّهُ بِهَا مَنْ أَحَبَّ وَأَنْكَرَهَا مَنْ أَبْغَضَ. وَهُوَ قَوْلُهُ: فَمَا كَانُوا

۱. تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۲۳ رقم ۵۹.

۲. یونس: ۷۴.

لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ. ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: كَانَ التَّكَذِيبُ ثَمَّةً^۱.

خدا خلق را آفرید، و هر مخلوقی را که دوست می داشت از آنچه دوست داشت آفرید، و آنرا که دوست داشت از گل بهشت آفرید. و هر مخلوقی را که دوست نداشت از آنچه که دوست نداشت آفرید، و آنچه را دوست نداشت از گل دوزخ آفرید. سپس آنها را در «ظلال» مبعوث کرد.

پرسیدم: «ظلال» چیست؟ فرمود: نمی بینی که سایه خودت در برابر خورشید چیزی هست، در حالی که چیزی نیست.

سپس خدا پیغمبران را در میان آنها برانگیخت تا ایشان را به اقرار به خدا فراخوانند. این است که خدا فرماید: «و اگر از آنها پرسشی چه کسی آنان را آفرید؟ خواهند گفت: خدا».

سپس خدا ایشان را به اقرار نسبت به پیغمبران فراخواند، برخی اقرار و برخی انکار نمودند. آنگاه آنها را به ولایت ما فراخواند. به خدا سوگند کسی بدان اقرار کرد که خدای دوستش داشت. و آنکه را خدا دشمن داشت، انکار کرد. این است گفتار خدا: «به آنچه از پیش تکذیب کرده اند، ایمان نخواهند آورد» سپس امام باقر عليه السلام فرمود: تکذیب آنها در آنجا بود.

حدیث را محدث ثقه عیاشی در تفسیر خود و ثقة المحدثین شیخ صدوق در کتاب علل الشرائع به سند خود روایت کرده اند^۲.

۲. علی بن ابراهیم قمی از ابن مسکان از امام صادق عليه السلام روایت کرده است:

«عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى. قُلْتُ: مُعَايِنَةً كَانَ هَذَا؟ قَالَ: نَعَمْ، فَتَبَيَّنَتِ الْمَعْرِفَةُ وَنَسُوا الْمَوْقِفَ وَسَيِّدُ كُرُونَهُ. وَلَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَذَرِ أَحَدٌ مَنْ خَالِقُهُ وَرَازِقُهُ. فَمِنْهُمْ مَنْ أَقْرَبَ بِلِسَانِهِ فِي الذِّكْرِ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِقَلْبِهِ. فَقَالَ اللَّهُ: «فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ»^۳.

۱. بصائر الدرجات ص ۱۰۰ ح ۱.

۲. تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۱۲۶ ح ۳۷؛ علل الشرائع ج ۱ ص ۱۱۸ ح ۳.

۳. تفسیر قمی ج ۱ ص ۲۴۸.

ابن مسکان از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ...» پرسید: آیا این بر اساس معاینه بود؟ فرمود: آری، آنگاه معرفت استوار شد و موقف را از یاد بردند و به زودی به یاد می آورند. اگر چنین نبود، نه کسی خالق خود را می شناخت و نه رازش را. برخی در عالم دزبه زبان اقرار کردند، بدون اینکه ایمان قلبی بدان آرند. خداوند فرمود: «فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلٍ».

۳. عیاشی، از زراره و حُمران از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت می کند:

«إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَعَزَّ خَلَقَ الْخَلْقَ وَهُمْ أَظْلَةٌ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِمْ رَسُولَهُ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله، فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ كَذَّبَهُ. ثُمَّ بَعَثَهُ إِلَى الْخَلْقِ الْآخَرِ، فَأَمَّنَ بِهِ مَنْ كَانَ آمَنَ بِهِ فِي الْأُظْلَةِ، وَجَحَدَهُ مَنْ جَحَدَهُ يَوْمَئِذٍ. فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلٍ»^۱.
خداوند، آفریدگان را - در حالی که سایه هایی بودند - آفرید. رسول خود محمد صلی الله علیه و آله را به سوی آنها فرستاد. گروهی به حضرتش ایمان آوردند و گروهی دیگر تکذیبش کردند. آنگاه او را در خلقت دیگربرانگیخت. آنها که در عالم اظله به حضرتش ایمان آورده بودند، در اینجا نیز ایمان آوردند. و کسانی که در اظله دروغش شمرده بودند، اینجا تکذیبش کردند. این است کلام الهی که فرمود: «فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلٍ».

این حدیث را شیخ حسن بن سلیمان حلی رحمه الله در کتاب المختصر به نقل از تفسیر ابن جحام، به اسناد مُعْتَنَن از محمد حلبی از امام صادق علیه السلام با تغییر اندکی روایت کرده است.^۲

۴. عیاشی از ابی بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می کند:

«عَنْ أَبِي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله: «ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا إِلَى قَوْمِهِمْ» إِلَى «بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلٍ». قَالَ: بَعَثَ اللَّهُ الرَّسُلَ إِلَى الْخَلْقِ - وَهُمْ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَأَرْحَامِ النِّسَاءِ - فَمَنْ صَدَّقَ حِينَئِذٍ صَدَقَ بَعْدَ ذَلِكَ، وَمَنْ كَذَّبَ حِينَئِذٍ كَذَّبَ بَعْدَ ذَلِكَ»^۳.

۱. تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۱۲۶ ح ۳۵.

۲. مختصر بصائر الدرجات ص ۱۷۳.

۳. تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۱۲۶ ح ۳۶.

امام صادق عليه السلام در باره آیه «ثُمَّ بَعَثْنَا... مِنْ قَبْلِ» فرمود: خداوند، رسولان را به خلق فرستاد، در حالی که در صلب مردان و رحم زنان بودند. هر که در آن زمان تصدیق کرد، پس از آن نیز تصدیق کرد. و هر که آن زمان دروغ شمرد، پس از آن نیز دروغ شمرد.

عده‌ای از محدثان نیز آن را در کتابهای خود روایت کرده‌اند.

از این حدیث شریف چنین برداشت می‌شود که خداوند، انبیاء خود را در عالم ذرّ اول برای خلق برانگیخت. پس هر پیامبری بر اساس منصبش برای امت خویش منصوب شد، مگر پیامبر ما که برای تمام آفریدگان، از نخستین و آخرین، از نبی و وصی و رسول و امام و رعیت برانگیخته شد، آنچنانکه از حدیث سوم استفاده می‌شود. و آن برای اطلاق منصب و عمومیت امر او بود. پس خداوند او را برای همگان برانگیخت، قبل از اینکه هیچ یک از انبیاء و مرسلین را برانگیزد. خداوند، با خطاب «و محمد نبیکم» از همگان برایش پیمان گرفت. و اوست رسول اول و نذیر اول و مبعوث اول، که به مبعث اول و بعثتش بر همگان، در حدیث سوم اشاره شد.

علی بن ابراهیم به اسنادش از امام جعفر صادق عليه السلام روایت کرده است:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا ذَرَأَ الْخَلْقَ فِي الذَّرِّ الْأَوَّلِ، فَأَقَامَهُمْ صُفُوفاً قَدَامَهُ. وَبَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَمَنَ بِهِ قَوْمٌ، وَأَنْكَرَهُ قَوْمٌ آخَرٌ» تا آخر حدیث.^۱

خدای تعالی وقتی خلق را در ذرّ اول آفرید، آنان را در صفهایی جلوی خویش برپا داشت و محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را برانگیخت. پس گروهی به حضرتش ایمان آوردند و گروهی دیگر انکارش کردند.

همچنین، از مفضل، از امام جعفر صادق عليه السلام نقل شده که می‌فرماید:

«مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا أَكْرَمَ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَلَا خَلَقَ اللَّهُ قَبْلَهُ أَحَدًا، وَلَا أَنْذَرَ اللَّهُ خَلْقَهُ بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ قَبْلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» تا آخر حدیث.^۲

خداوند هیچ پیامبری را برننگیخت که نزد او گرامی‌تر از محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد. نیز

۱. تفسیر قمی ج ۲ ص ۳۴.

۲. الأمالی طوسی ص ۶۶۹ ح ۱۴۰۶.

هیچ کسی را پیش از او نیافرید. و آفریدگان خود را به واسطه کسی از مخلوقان خود پیش از محمد ﷺ هشدار نداد.

این دو حدیث مسنداً ذیل آیه شانزدهم ذکر خواهد شد.

آیه نهم

خداوند در سوره رعد می فرماید:

«الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ ﴿٢٠﴾ وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ ﴿٢١﴾ وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ ﴿٢٢﴾ جَنَّاتٌ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ ﴿٢٣﴾ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ ﴿٢٤﴾ وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ﴿٢٥﴾»^۱.

کسانی که به عهد الهی وفا می کنند و پیمان [او] را نمی شکنند (۲۰) و کسانی که هر چه خداوند به پیوند کردن آن فرمان داده است، می پیوندند و از پروردگارشان می ترسند، و از حساب سخت و سنگین می هراسند (۲۱) و کسانی که برای نیل به خشنودی پروردگارشان شکیبایی پیشه کرده اند و نماز را برپا داشته اند و از هر آنچه روزیشان کرده ایم، پنهان و آشکارا می بخشند و بدی را با نیکی دفع می کنند، اینانند که نیک سرانجامی دارند (۲۲) [از] بهشت های عدن [برخوردارند] که هم خودشان و هم کسانی از پدران [و مادران] و همسران و زاد و رودشان که نیکوکارند، وارد آن می شوند، و فرشتگان از هر دری بر آنان وارد می شوند (۲۳) [و می گویند] سلام بر شما به خاطر صبری که ورزیدید، چه نیکوست این نیک سرانجامی (۲۴) و کسانی که عهد الهی را پس از بستنش می شکنند، و هر چه خداوند به پیوند کردن آن فرمان داده است، می گسلند، و در زمین فتنه و فساد می کنند، اینانند که لعنت و بدفرجامی دارند (۲۵)

۱. علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه حدیثی می‌آورد و می‌گوید:

«حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ رَجَمَ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام مُعَلَّقَةٌ بِالْعَرْشِ يَقُولُ: اللَّهُمَّ صَلِّ مَنْ وَصَلَنِي وَاقْطَعْ مَنْ قَطَعَنِي. وَهِيَ تَجْرِي فِي كُلِّ رَجَمٍ. وَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي آلِ مُحَمَّدٍ وَمَا عَاهَدَهُمْ عَلَيْهِ، وَمَا أَخَذَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْمِيثَاقِ فِي الذَّرِّ، مِنْ وَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأُئِمَّةِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ بَعْدَهُ. وَهُوَ قَوْلُهُ: «الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ لَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ الْآيَةَ». ثُمَّ ذَكَرَ أَعْدَاءَهُمْ فَقَالَ: «الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ» يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، وَهُوَ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِي الذَّرِّ، وَأَخَذَ عَلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَغْدِيرَ خَمٍّ، ثُمَّ قَالَ: أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ»^۱

محمد بن فضیل از حضرت امام ابوالحسن عليه السلام نقل کرد که فرمود: رجم آل محمد آویخته به عرش است و می‌گوید: خدایا پیوند نما با کسی که با من پیوند نموده و قطع کن با کسی که مرا قطع نموده است.

قمی گوید: این در مورد هر نسبت خویشاوندی جاری است. اما این آیه در باره آل محمد است، و عهده‌ی که با آنها بسته و پیمانی که در عالم ذر از آنها گرفته، از ولایت امیرالمؤمنین و امامان معصوم عليهم السلام که پس از او آمده‌اند. این است آیه «الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ لَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ». آنگاه دشمنان آنها را یاد کرده و فرمود: «وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ» یعنی میثاقی که در مورد امیرالمؤمنین عليه السلام دارند؛ همان پیمان که خداوند در عالم ذر از مردم گرفت و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در غدیر خم از آنان گرفت. آنگاه (در مورد پیمان شکنان) فرمود: «أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ».

۲. امام عسکری عليه السلام در تفسیر خود می‌فرماید:

«الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ، أَلَمَّا خُوذَ عَلَيْهِمُ اللَّهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ، وَلِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالنُّبُوَّةِ، وَلِعَلِّيٍّ بِالْإِمَامَةِ، وَلِشَيْعَتِهِمَا بِالْمَحَبَّةِ وَالْكَرَامَةِ، مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ، إِحْكَامِهِ وَتَغْلِيظِهِ».

وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ، مِنَ الْأَرْحَامِ وَالْقَرَائِبَاتِ» تا آخر حدیث^۱.
 «کسانی که پیمان خدا را می شکند»، پیمانی که خداوند به ربوبیت خود و نبوت محمد ﷺ و امامت علی  و محبت و کرامت شیعه آن دو، از مردم گرفته و «بعد از بستن آن پیمان» آن را استوار داشته و بر آن تأکید فرموده است. «و قطع می کنند پیمانی را که خداوند امر فرموده وصل شود» و این پیوند خویشاوندی و قرابت بود...

آیه دهم

خداوند در سوره حج می فرماید:

«ثُمَّ مِنْ مَّضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ»^۲.

سپس از گوشت پاره شکل یافته و شکل نیافته.

۱. کلینی در کتاب النکاح کافی، از سلام بن مستنیر، از امام باقر  روایت می کند:
 «سَلَّمَ بْنُ الْمُسْتَنِيرِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ  عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ. فَقَالَ: الْمَخْلُقَةُ هُمُ الذَّرُّ الَّذِينَ خَلَقَهُمُ اللَّهُ فِي صُلْبِ آدَمَ ، أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ. ثُمَّ أَجْزَاهُمْ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَأَرْحَامِ النِّسَاءِ، وَهُمْ الَّذِينَ يَخْرُجُونَ إِلَى الدُّنْيَا حَتَّى يُسْأَلُوا عَنِ الْمِيثَاقِ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ، فَهُمْ كُلُّ نَسَمَةٍ لَمْ يَخْلُقْهُمْ اللَّهُ فِي صُلْبِ آدَمَ  حِينَ خَلَقَ الذَّرَّ وَأَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ، وَهُمْ النَّطْفُ مِنَ الْعَزْلِ وَالسَّقَطِ، قَبْلَ أَنْ يُنْفَخَ فِيهِ الرُّوحُ وَالْحَيَاةُ وَالْبَقَاءُ»^۳.

سلام بن مستنیر از امام باقر  در باره آیه «مخلقه و غیر مخلقه» پرسید. حضرتش پاسخ داد:

«مخلقه» ذره هایی است که خداوند در صلب آدم آفریده، از آنان پیمان گرفت،

۱. بخشی است از حدیثی طولانی که از امام باقر  روایت شده است. بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۳۸۸ ح ۱۱۲ نقل از تفسیر امام عسکری .

۲. حج: ۵.

۳. الکافی ج ۶ ص ۱۲ ح ۱.

سپس آن را در صلب مردان و رجم زنان جریان داد. آنان کسانی اند که به دنیا بیرون می آیند تا در باره میثاق از آنان بپرسند.

«غیر مخلّقه» تمام کسانی اند که خداوند، زمانی که ذرّ را در صلب آدم آفرید و پیمان از آنان گرفت، آنان را نیافرید. آنان نطفه‌هایی اند که عزل و سقط شده اند، پیش از آنکه روح و حیات و بقاء در آن دمیده شود.

حسن بن سلیمان حلی رحمه الله در مختصر البصائر به نقل از کتاب مشیخه تالیف حسن بن محبوب، این حدیث را ذکر کرده است.^۱

آیه یازدهم

در سوره روم، خداوند می‌فرماید:

«فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ»^۲ تا آخر آیه.

این فطرت الهی است که مردمان را بر وفق آن آفریده است، در آفرینش الهی تغییری راه ندارد.

۱. کلینی رحمه الله از عبدالله بن سنان روایت می‌کند:

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا، مَا تِلْكَ الْفِطْرَةُ؟ قَالَ: هِيَ الْإِسْلَامُ، فَطَرَهُمُ اللَّهُ حِينَ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ. قَالَ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ وَفِيهِ الْمُؤْمِنُ وَالْكَافِرُ»^۳.

عبد الله بن سنان گوید: از امام صادق عليه السلام راجع به کلام خدا، عزوجل، پرسیدم که فرمود: «فطرت خدایی است که مردم را بر آن آفریده»، این فطرت چیست؟ فرمود: فطرت اسلام است که خدا مردم را - هنگامی که از آنها پیمان گرفت - بریگانه پرستی آفرید. خدا فرمود: «آیا من پروردگار شما نیستم؟» و در آن مؤمن و کافر هر دو بودند.

متن و سند این حدیث را شیخ صدوق رحمه الله در کتاب التوحید از محمد بن موسی

۱. مختصر بصائر الدرجات ص ۱۶۹.

۲. الروم: ۳۰.

۳. الکافی ج ۲ ص ۱۲ ح ۲.

بن المتوکل رحمہ اللہ، از علی بن ابراهیم تا آخر روایت، نقل کرده است.^۱

۲. کلینی از زرارة از امام باقر علیه السلام روایت کرده است:

«عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: حُفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ.^۲ قَالَ: الْحَنِيفِيَّةُ مِنَ الْفِطْرَةِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ. قَالَ: فَطَرَهُمْ عَلَى الْمَعْرِفَةِ بِهِ.

قَالَ زُرَّارَةُ: وَسَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى - الْآيَةُ. قَالَ: أَخْرَجَ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَخَرَجُوا كَالَّذَرِّ، فَعَرَفَهُمْ وَأَرَاهُمْ نَفْسَهُ. وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَعْرِفُوا أَحَدَ رَبِّهِ.

وَقَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، يَعْنِي الْمَعْرِفَةَ بِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَالِقُهُ. فَذَلِكَ قَوْلُهُ: وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»^۳.

زراره گوید: از امام باقر علیه السلام این قول خدا را، عزوجل، پرسیدم: «مخلصان خدا باشید و به او شرک نورزید» فرمود: فطرت حنیفیه (مستقیم و بی انحراف) است که خدا مردم را بر آن آفریده. «آفرینش خدا را تغییری نیست»، فرمود: خدا مردم را بر معرفت خود آفریده.

زراره گوید: از آن حضرت این قول خدا را، عزوجل، پرسیدم: «و چون پروردگارت از فرزندان آدم از پشتهایشان نسلشان را برگرفت و بر خودشان گواه ساخت که مگر من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری». فرمود: از پشت آدم دودمانش را تا روز قیامت برآورد، و مانند مورچگان خارج شدند. سپس خود را به آنها معرفی کرد و نمود. و اگر چنین نمی کرد، هیچ کس (در دنیا) پروردگارش را نمی شناخت.

و فرمود: رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرماید: هر مولودی بر همین فطرت متولد می شود، یعنی خداوند عزوجل را خالق خود می داند. چنین است قول خدای تعالی: «اگر از آنها

۱. توحید ص ۳۲۹ ح ۳.

۲. الحج: ۳۱.

۳. الکافی ج ۲ ص ۱۲ ح ۳؛ ضمن حدیث به آیه ۲۵ سوره لقمان اشاره شده است.

بپرسی، آسمانها و زمین را که آفریده؟ خواهند گفت: خدا».

شیخ صدوق رحمه الله نیز همین حدیث را از زرارہ نقل می‌کند^۱.

۳. شیخ صدوق از زرارہ روایت می‌کند:

«قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع: أَصْلَحَكَ اللَّهُ! قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي كِتَابِهِ: فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا. قَالَ: فَطَرَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ عِنْدَ الْمِيثَاقِ، عَلَى مَعْرِفَتِهِ أَنَّهُ رَبُّهُمْ. قُلْتُ: وَخَاطَبُوهُ؟ قَالَ: فَطَأْطَأَ رَأْسَهُ، ثُمَّ قَالَ: لَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَعْلَمُوا مَنْ رَبُّهُمْ وَلَا مَنْ رَزَقَهُمْ»^۲.

به حضرت باقر ع گفتم: خداوند تورا صلاح دهد، قول خداوند، عزوجل، در کتابش که می‌فرماید: «فِطَرَتِ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» چه معنی دارد؟ فرمود: ایشان را بر توحید آفرید در هنگام پیمان، بر این معرفت که خدا پروردگار ایشان است.

عرض کردم که با خدا مکالمه و گفتگو کردند؟ حضرت سربه زیر افکند و فرمود که اگر نه این بود، نمی‌دانستند که کی پروردگار ایشان و کی روزی دهنده ایشان است.

در این مورد، اخبار دیگری وجود دارد. نتیجه همه آنها این است که خداوند متعال، فطرت تمامی افراد بشر را بر توحید و معرفت بنا نهاد و آنها را با توحید و اسلامی که در خلقت اول از آنها میثاق گرفته، آفریده است. تمام مردم از این جهت یکسانند، یعنی همگی آنان با گفتن کلمه «بلی» به این مطلب اقرار کردند، چنانکه در این آیه آمده است: «وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۳.

وهرآن کس که در آسمانها و زمین بود به او اسلام آورد.

این کلام در دل‌های تمام افراد بشر ثبت و نگاشته شده است، فَلَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ، یعنی رای آفرینش خداوند تغییری نیست.

۱. توحید ص ۳۳۰ ح ۸.

۲. توحید ص ۳۳۰.

۳. آل عمران: ۸۳.

توضیح بیشتر در این زمینه، در آینده در مطلب چهارم خواهد آمد، إن شاء الله.

آیه دوازدهم

خداوند در سوره احزاب می فرماید:

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا»^۱.

چنین بود که از پیامبران پیمان‌شان را گرفتیم و نیز از تو و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم، و از ایشان پیمان اکید گرفتیم.

۱. علی بن ابراهیم، از ابن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت می کند:

«عَنِ ابْنِ سِنَانٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَوَّلُ مَنْ سَبَقَ مِنَ الرُّسُلِ إِلَى بَلَى، مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله. وَذَلِكَ أَنَّهُ كَانَ أَقْرَبَ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، وَكَانَ بِالْمَكَانِ الَّذِي قَالَ لَهُ جَبْرِئِيلُ، لَمَّا أُسْرِيَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ: «تَقَدَّمَ يَا مُحَمَّدُ، فَقَدْ وَطِئْتَ مَوْطِئًا لَمْ يَطَّأَهُ أَحَدٌ قَبْلَكَ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ». وَلَوْلَا أَنَّ رُوحَهُ وَنَفْسَهُ كَانَتْ مِنْ ذَلِكَ الْمَكَانِ، لَمَا قَدَرَ أَنْ يَبْلُغَهُ.

فَكَانَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كَمَا قَالَ اللَّهُ: قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى، أَيْ بَلْ أَدْنَى. فَلَمَّا خَرَجَ الْأَمْرُ مِنَ اللَّهِ، وَقَعَ إِلَى أَوْلِيَائِهِ عليهم السلام.

فَقَالَ الصَّادِقُ عليه السلام: كَانَ الْمِيثَاقُ مَا خُذُوا عَلَيْهِمُ اللَّهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ، وَلِرَسُولِهِ بِالنَّبُوءَةِ، وَلِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَئِمَّةِ بِالْإِمَامَةِ، فَقَالَ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَمُحَمَّدٌ نَبِيِّكُمْ وَعَلِيِّ إِمَامُكُمْ وَالْأَئِمَّةُ الْهَادُونَ أَيْمَنَكُمْ؟ فَقَالُوا: بَلَى شَهِدْنَا. فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَيْ لَيْلًا تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ.

فَأَوَّلُ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، الْمِيثَاقَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ. وَهُوَ قَوْلُهُ: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ». فَذَكَرَ جُمْلَةَ الْأَنْبِيَاءِ، ثُمَّ أَتَى أَفْضَلَهُمْ بِالْأَسَامِي، فَقَالَ: وَمِنْكَ يَا مُحَمَّدُ. فَقَدَّمَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لِأَنَّهُ أَفْضَلُهُمْ، وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ، فَهَؤُلَاءِ الْخَمْسَةُ أَفْضَلُ الْأَنْبِيَاءِ وَرَسُولُ اللَّهِ أَفْضَلُهُمْ.

ثُمَّ أَخَذَ بَعْدَ ذَلِكَ مِيثَاقَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ بِالْإِيمَانِ بِهِ، وَعَلَى أَنْ يَنْصُرُوهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: «وَإِذَا أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ»^۱ يَعْنِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ «لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ» يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأَخْبَرُوا أُمَّمَكُمْ بِخَبَرِهِ وَخَبَرِ وَلِيِّهِ مِنَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ»^۲.

نخستین کسی از رسولان که برای «بلی» گفتن سبقت گرفت، رسول خدا ﷺ بود، زیرا او نزدیکترین آفریده به خداوند تبارک و تعالی است. زمانی که او را به معراجبردند، جبرئیل به حضرتش گفت: پیش بیفت ای محمد! زیرا در جایی گام نهاده‌ای که پیش از توهیج کس گام نهاده، نه ملک مقرب و نه نبی مرسل.

اگر روح و نفس او از آن مکان نمی‌بود، نمی‌توانست به آن جایگاه برسد. او به جایی رسید که نسبت به خدا، عزوجل، به فاصله «دو کمان یا نزدیکتر» بود، چنانکه در قرآن می‌فرماید. در این آیه، «یا نزدیکتر» یعنی: «بلکه نزدیکتر». وقتی امر بدین سان از خداوند تعالی صادر شد، به اولیای او ﷺ رسید.

امام صادق علیه السلام فرمود: پیمان از مردم گرفته شد بر ربوبیت خداوند، نبوت رسولش، امامت امیرالمؤمنین و امامان علیهم السلام. لذا فرمود: «آیا من پروردگار شما نیستم؟» و آیا محمد پیامبرتان و علی امامتان و ائمه هدایتگر امامانتان نیستند؟ گفتند: بلی. خداوند تعالی فرمود: گواه باشید، مبادا روز جزا بگویند که ما از این مطلب غافل بودیم.

نخستین پیمانی که خداوند عزوجل گرفت، از پیامبران بود، که از آنها برای ربوبیت خود میثاق گرفت. فرمود: «زمانی که از پیامبران پیمان گرفت». آنگاه جمعی از پیامبران را نام برد و برترین آنها را با ذکر نام، آشکار ساخت. سپس فرمود: «ومنك» یعنی: از تو، ای محمد! پس رسول الله ﷺ را مقدم ساخت. زیرا برترین آنان بود. نیز از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم. این پنج تن برترین پیامبران اند و رسول الله برترین در میان آنان است.

۱. آل عمران: ۸۱.

۲. تفسیر قمی ج ۱ ص ۲۴۶.

سپس میثاق از پیامبران گرفت که به رسول الله ایمان آرند، و امیرالمؤمنین علیه السلام را یاری کنند. در قرآن فرمود: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ...». رسولی که مصدق وحی پیشین است، رسول الله است، «لَتُؤْمِنَنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرَنَّهُ» یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام را یاری کنند. فرمود: مورد او و ولی او از ائمه، به امت های خود خبر دهید.

علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه می گوید: این حرف «واو» در قول «وَمِنْكَ» زیاده است، و صحیح آن چنین است: «مِنْكَ وَمِنْ نُوْحٍ». پس خداوند از انبیا برای خود میثاق گرفت، سپس از انبیاء و ائمه برای نبی خاتم میثاق گرفت، و سپس برای انبیاء از رسول الله صلی الله علیه و آله پیمان گرفت.^۱

آیه سیزدهم

در سوره زخرف خداوند متعال می فرماید:

«قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ»^۲.

بگو اگر برای خدای رحمان فرزندی بود، من خود نخستین پرستنده بودم.

۱. کلینی رحمه الله، از محمد بن علی حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند:

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ علیه السلام، أَرْسَلَ الْمَاءَ عَلَى الطِّينِ. ثُمَّ قَبَضَ قَبْضَةً فَعَرَكَهَا، ثُمَّ فَرَقَهَا فِرْقَتَيْنِ بِيَدِهِ، ثُمَّ ذَرَأَهُمْ فَإِذَا هُمْ يَدْبُونَ. ثُمَّ رَفَعَ لَهُمْ نَارًا، فَأَمَرَ أَهْلَ الشِّمَالِ أَنْ يَدْخُلُوهَا، فَذَهَبُوا إِلَيْهَا فَهَابُوهَا وَلَمْ يَدْخُلُوهَا. ثُمَّ أَمَرَ أَهْلَ الْيَمِينِ أَنْ يَدْخُلُوهَا، فَذَهَبُوا فَدَخَلُوهَا. فَأَمَرَ اللَّهُ جَلَّ وَعَزَّ النَّارَ، فَكَانَتْ عَلَيْهِمْ بَرْدًا وَسَلَامًا. فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ أَهْلَ الشِّمَالِ، قَالُوا: رَبَّنَا أَقْلْنَا. فَأَقَالَ لَهُمْ، ثُمَّ قَالَ لَهُمْ: ادْخُلُوهَا، فَذَهَبُوا فَقَامُوا عَلَيْهَا وَلَمْ يَدْخُلُوهَا، فَأَعَادَهُمْ طِينًا وَخَلَقَ مِنْهَا آدَمَ علیه السلام.

وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: فَلَنْ يَسْتَطِيعَ هَؤُلَاءِ أَنْ يَكُونُوا مِنْ هَؤُلَاءِ، وَلَا هَؤُلَاءِ أَنْ يَكُونُوا

۱. تفسیر قمی ج ۲ ص ۱۷۶.

۲. زخرف: ۸۱.

مِنْ هَؤُلَاءِ. قَالَ: فَيَرَوْنَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَوَّلُ مَنْ دَخَلَ تِلْكَ النَّارَ. فَذَلِكَ قَوْلُهُ جَلَّ وَعَزَّ: قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ»^۱.

امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که خدا عزوجل خواست آدم را بیافریند، آب را بر خاک راند، سپس مشتی برگرفت و آن را بمالید، آنگاه آن را با دست قدرت خود دو نیمه ساخت و بشر را به کثرت بیافرید. ناگاه به جنبش درآمدند. سپس برای آنها آتشی برافراخت و به اهل شمال دستور داد داخل آتش شوند. آنها به سویی رفتند و ترسیدند و داخل نشدند. آنگاه به اهل یمین دستور داد داخل آتش شوند. آنها رفتند و داخل شدند. خدا عزوجل به آتش امر فرمود تا بر آنها سرد و سلامت گشت. چون اهل شمال چنان دیدند، گفتند: پروردگارا از ما درگذر. خدا از ایشان درگذشت و به آنها باز فرمود: به آتش درآیید. آنها رفتند و کنارش ایستادند و داخل نگشتند. خدا ایشان را به طینت اول برگردانید و از آن گل، آدم علیه السلام را آفرید.

امام صادق علیه السلام فرمود: از این رواینها نتوانند از آن ها شوند و آن ها نتوانند از اینها گردند. از این جهت (اهل بیت علیهم السلام) عقیده دارند که رسول خدا ﷺ نخستین کس بود که داخل آن آتش شد، و از این باب است قول خدا جلّ و عزّ: «بِگواگری برای خدای رحمان فرزندی بود، من نخستین پرستنده بودم».

۲. سید بحرانی در غایة المرام، از جابر بن یزید جعفی، از امام باقر علیه السلام در ضمن حدیثی طولانی که بخشی از آن نقل می شود، می فرماید:

«فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ إِخْرَاجَ ذُرِّيَّةِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَخْذِ الْمِيثَاقِ، سَلَكَ ذَلِكَ النُّورَ فِيهِ، ثُمَّ أَخْرَجَ ذُرِّيَّتَهُ مِنْ صُلْبِهِ يُلْبُونَ. فَسَبَّحْنَاهُ فَسَبَّحُوا بِتَسْبِيحِنَا، وَلَوْلَا ذَلِكَ لَمَا دَرَوْا كَيْفَ يُسَبِّحُونَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ. ثُمَّ تَرَاءَى لَهُمْ بِأَخْذِ الْمِيثَاقِ مِنْهُمْ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ. وَكُنَّا أَوَّلَ مَنْ قَالَ بَلَى عِنْدَ قَوْلِهِ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ. ثُمَّ أَخَذَ الْمِيثَاقَ مِنْهُمْ بِالنُّبُوَّةِ لِمُحَمَّدٍ ﷺ، وَلِعَلِّي عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْوَلَايَةِ، فَأَقَرَّ مَنْ أَقَرَّ وَجَحَدَ مَنْ جَحَدَ.

ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَنَحْنُ أَوَّلُ خَلْقِ اللَّهِ، وَأَوَّلُ خَلْقِ عَبْدِ اللَّهِ وَسَبَّحَهُ، وَنَحْنُ سَبَبُ خَلْقِ الْخَلْقِ وَسَبَبُ تَسْبِيحِهِمْ وَعِبَادَتِهِمْ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَالْأَدَمِيِّينَ. فَبِنَا

عَرَفَ اللَّهُ، وَبِنَا يُوحَدَ اللَّهُ، وَبِنَا عُيِدَ اللَّهُ، وَبِنَا أَكْرَمَ اللَّهُ مَنْ أَكْرَمَ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِهِ، وَبِنَا أَثَابَ مَنْ أَثَابَ، وَبِنَا عَاقَبَ مَنْ عَاقَبَ. ثُمَّ تَلَا قَوْلُهُ تَعَالَى: وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ^۱ [و] قَوْلُهُ تَعَالَى: قُلْ إِن كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ^۲.
فَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَوَّلُ مَنْ عَبَدَ اللَّهَ تَعَالَى، وَأَوَّلُ مَنْ أَنْكَرَ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ أَوْ شَرِيكَ، ثُمَّ نَحْنُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ. ثُمَّ أَوْدَعَنَا بِذَلِكَ التَّوْرِ صُلْبَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَمَا زَالَ ذَلِكَ التَّوْرُ يَنْتَقِلُ مِنَ الْأَصْلَابِ وَالْأَرْحَامِ مِنْ صُلْبٍ إِلَى صُلْبٍ تا آخر حدیث که طولانی است.

وقتی خداوند اراده کرد برای گرفتن پیمان، دودمان آدم را برآورد، این نور را در آن راه داد، آنگاه ذریه او را از نهادش خارج کرد، در حالی که لبیک می گفتند. ما خدا را تسبیح کردیم و به واسطه تسبیح ما آنها تسبیح نمودند. در غیر این صورت نمی دانستند چگونه تسبیح کنند. آنگاه خداوند، خود را، برای پیمان گرفتن به ربوبیت خود، به آنها معرفی نمود. ما اولین کسانی بودیم که پاسخ مثبت گفتیم، وقتی فرمود: آیا پروردگار شما نیستیم؟

سپس پیمان به نبوت محمد ﷺ و برای علی علیه السلام به ولایت گرفت. هر که خواست اقرار کرد، و هر که خواست انکار نمود.

حضرت باقر علیه السلام فرمود: پس ما اولین مخلوق خدا و اولین پرستنده او و تسبیح کننده بودیم. ما سبب آفرینش و موجب تسبیح و عبادت ملائکه و انسانها بودیم. به وسیله ما خدا شناخته شد و به وحدانیت پرستش گردید. به واسطه ما گرامی شد هر کس از آفریدگان که مقامی یافت. ما سبب پاداش پاداش گیران و کیفر تبه کاران هستیم.

سپس این آیه را تلاوت نمود: وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ، و آیه دیگر: قُلْ إِن كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ.

پیامبر اکرم اولین کسی است که خدا را پرستش کرده و اول کسی است که منکر

۱. الصافات: ۱۶۵ و ۱۶۶.

۲. الزخرف: ۸۱.

فرزند یا شریک داشتن خدا شده؛ ما پس از پیامبر اکرم قرار داریم.
سپس نور ما را در صلب آدم علیه السلام قرار داد. پیوسته این نور از صلب و رحمی به
صلب و رحمی دیگر منتقل می‌گردید.

حدیث را علامه مجلسی و دیگر علماء محدثین رحمهم الله أجمعین ذکر کرده‌اند.^۱
۳. در مختصر البصائر از کتاب دانشور ثقه دین مدار جلیل، ابن الجحام از اسحاق بن
عمار، از امام صادق علیه السلام روایت آمده است:

«في قول الله عز وجل: قل إن كان للرحمن ولد فأنا أول العابدين. قال: حيث أخذ
الله ميثاق بني آدم فقال: ألسنت برئكم، كان رسول الله أول من قال بلى. فقال ابو
عبدالله عليه السلام: أول العابدين أول المطيعين»^۲.

امام صادق علیه السلام در باره آیه شریفه فرمود: این آیه مربوط به زمانی است که
خداوند از بنی آدم پیمان گرفت و فرمود: آیا من پروردگارتان نیستم؟ رسول الله
نخستین کسی بود که پاسخ مثبت داد. امام صادق فرمود: «أول العابدين» یعنی:
«أول المطيعين».

آیه چهاردهم

در سوره تغابن می‌فرماید:

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُّؤْمِنٌ» تا آخر آیه.^۳

واوست که شما را آفریده است، و بعضی از شما کافرند، و بعضی از شما
مؤمن‌اند.

۱. صفار از حسین بن نعيم صحاف از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند:

«عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ نَعِيمٍ الصَّخَّافِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ
وَتَعَالَى: فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُّؤْمِنٌ. فَقَالَ: عَرَفَ اللَّهُ وَاللَّهُ إِيْمَانَهُمْ بِوَلَايَتِنَا وَكُفْرَهُمْ

۱. غاية المرام ج ۱ ص ۴۰؛ حلية الأبرار ج ۱ ص ۱۳ ح ۲؛ مدينة المعارج ج ۲ ص ۳۷۱؛ بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۱۷

ح ۳۱.

۲. مختصر بصائر الدرجات ص ۱۷۳.

۳. تغابن: ۲.

بِهَا، يَوْمَ أَخَذَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ فِي صُلْبِ آدَمَ وَهُمْ ذَرٌّ^۱.

حسن بن نعیم صحاف گوید: از امام صادق علیه السلام راجع به کلام خدا، عزوجل، پرسیدم که می فرماید: «برخی از شما مؤمن و برخی کافرند». فرمود: روزی که مردم به صورت ذره در صلب آدم علیه السلام بودند، خدا ایمان و کفر آنها را با ولایت ما شناخت (پس ولایت ما را در هر کس دید، مؤمنش دانست و در آنکه ندید، کافرش شناخت).

حدیث را علی بن ابراهیم در تفسیر خود این گونه روایت کرده است:

«سَأَلْتُ الصَّادِقَ علیه السلام عَنْ قَوْلِهِ: فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ. فَقَالَ علیه السلام: عَرَفَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِيْمَانَهُمْ بِوَلَايَتِنَا وَكُفْرَهُمْ بِتَرْكِهَا، يَوْمَ أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ وَهُمْ ذَرٌّ فِي صُلْبِ آدَمَ علیه السلام.^۲

از امام صادق علیه السلام راجع به کلام خدا، پرسیدم که می فرماید: «برخی از شما مؤمن و برخی کافرند». پس فرمود: روزی که مردم به صورت ذره در صلب آدم علیه السلام بودند، خداوند، روزی که از آنان پیمان گرفت، ایمانشان را با ولایت ما و کفرشان را با ترک ولایت ما شناخت.

کلینی نیز در دو موضع از کتاب کافی و همچنین شیخ حسن بن سلیمان حلی از مشیخه ابن محبوب روایت کرده اند.^۳

آیه پانزدهم

در سوره جن می فرماید:

«وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا»^۴.

و اگر در شیوه پایداری و رزند آنان را آب فراوان ارزانی می داریم.

۱. جعفر بن محمد بن شریح حَضَرَمِی در کتابش - که نسخه آن نزد ما موجود است -

از جابر بن یزید جَعْفَی، از امام باقر علیه السلام روایت می کند:

۱. بصائر الدرجات ص ۱۰۱ ح ۲.

۲. تفسیر قمی ج ۲ ص ۳۷۱.

۳. الکافی ج ۱ ص ۴۱۳ ح ۴؛ مختصر بصائر الدرجات ص ۱۶۴.

۴. جن: ۱۶.

«جَابِرٌ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ تَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: وَأَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا، يَعْنِي: لَوْ أَنَّهُمْ اسْتَقَامُوا عَلَى الْوَلَايَةِ فِي الْأَصْلِ تَحْتَ الْأُظْلَةِ حِينَ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ ذُرِّيَّةِ آدَمَ، لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا يَعْنِي: لَأَسْقَيْنَهُمْ أَظْلَلَهُمْ الْمَاءَ الْعَذْبَ الْفَرَاتِ» تا آخر حدیث.^۱

یعنی اگر بر ولایتی که خداوند در موقع میثاق در عالم اظله از فرزندان آدم گرفت، پایدار بودند، آب صاف خوشگوار به اظله آنها می دادیم.

علی بن ابراهیم آن را به سند خود روایت کرده است.^۲

۲. شیخ حسن حلی در المختصر وسید بحرانی در البرهان، از تفسیر آیات تالیف ابن الجحام، از سماعة از امام صادق عليه السلام روایت می کند:

«عَنْ سَمَاعَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: وَأَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ: يَعْنِي لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الْوَلَايَةِ فِي الْأَصْلِ عِنْدَ الْأُظْلَةِ، حِينَ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ ذُرِّيَّةِ آدَمَ، لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا يَعْني لَكُنَّا أَسْقَيْنَهُمْ فِي الْمَاءِ الْفَرَاتِ الْعَذْبِ»^۳.

یعنی اگر پایدار باشند بر ولایت، که خداوند در موقع میثاق در عالم اظله از فرزندان آدم گرفت، از آب صاف خوشگوار به آنها می دهیم.

محدث مجلسی آن را از کنز جامع الفوائد - که نسخه اش نزد ما موجود است - نقل کرده است.^۴

بیان حدیث: مراد از آیه شریفه این است که اگر در عالم اظله و ذر بر ولایت علویه - که بر صاحبش هزاران سلام و تحیت باد - اجتماع می کردند، ارواح آنها را در بدنهایی می نهادیم که از آب گوارای بدون هیچ املاحی خلق شده بود، و در طینت آنها هیچ اختلافی پدید نمی آمد.

۱. اصول ستة عشر ص ۶۳؛ بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۲۸ نقل از تأویل الآيات.

۲. تفسیر قمی ج ۲ ص ۳۹۱.

۳. مختصر بصائر الدرجات ص ۱۷۴؛ تفسیر البرهان ج ۵ ص ۵۰۹.

۴. بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۲۸ ح ۵؛ کنز الفوائد ص ۳۵۵ و ۳۵۶.

آیه شانزدهم

در سوره نجم می فرماید:

«هَذَا نَذِيرٌ مِّنَ النَّذْرِ الْأَوَّلِ»^۱.

این رسول هم مانند رسولان پیشین ترساننده خلق است.

۱. علی بن ابراهیم، از معمر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است:

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْمَرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ «هَذَا نَذِيرٌ مِّنَ النَّذْرِ الْأَوَّلِ» قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا ذَرَأَ الْخَلْقَ فِي الذَّرِّ الْأَوَّلِ، فَأَقَامَهُمْ صُفُوفاً قَدَامَهُ، وَبَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله، فَأَمَّنَ بِهِ قَوْمٌ، وَأَنْكَرَهُ قَوْمٌ آخَر. فَقَالَ اللَّهُ: هَذَا نَذِيرٌ مِّنَ النَّذْرِ الْأَوَّلِ، يَعْنِي بِهِ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله، حَيْثُ دَعَاهُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي الذَّرِّ الْأَوَّلِ»^۲.

امام صادق علیه السلام در مورد این آیه فرمود: زمانی که خدای تعالی آفریدگان را در ذرّاول آفرید، آنان را در صفوفی پیش روی خود برپا داشت. و محمد صلی الله علیه و آله را برانگیخت. گروهی به او ایمان آوردند و گروهی دیگر انکارش کردند. خدا فرمود: «هذا نذیر من النذر الأولی». مراد از این آیه، محمد است که آنان را در ذرّاول به سوی خدا عز وجل فراخواند.

۲. صفار، از معمر، از امام صادق علیه السلام روایت می کند:

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْمَرٍ عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: هَذَا نَذِيرٌ مِّنَ النَّذْرِ الْأَوَّلِ. قَالَ: يَعْنِي مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله، حَيْثُ دَعَاهُمْ إِلَى الْإِقْرَارِ بِاللَّهِ فِي الذَّرِّ الْأَوَّلِ»^۳.

امام صادق علیه السلام فرمود: مراد از این آیه، حضرت محمد صلی الله علیه و آله است که آنان را در ذرّاول به سوی خدا عز وجل فراخواند.

۳. شیخ الطائفه طوسی در مجالس، از مفضل از امام صادق علیه السلام روایت می کند:

«عَنِ الْمُفَضَّلِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا أَكْرَمَ مِنْ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله...

۱. نجم: ۵۶.

۲. بحار الأنوار ج ۵ ص ۲۳۴ ح ۷ نقل از تفسیر قمی.

۳. بصائر الدرجات ص ۱۰۴ ح ۶؛ مختصر بصائر الدرجات ص ۱۶۵.

فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولَى»، وَقَالَ: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ». فَلَمْ يَكُنْ قَبْلَهُ مُطَاعٌ فِي الْخَلْقِ، وَلَا يَكُونُ بَعْدَهُ، إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ فِي كُلِّ قَرْنٍ، إِلَى أَنْ يَرِثَ اللَّهُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا^۱.

امام صادق عليه السلام فرمود: خداوند، کسی را نیافریده که گرامی تر از محمد صلی الله علیه و آله باشد. این است که خداوند فرمود: «هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولَى»، و «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ». پس هیچ کسی در میان آفریدگان، پیش و پس از حضرتش در هر نسل که می آیند تا قیام قیامت، مطاع نبوده تا زمانی که خداوند، زمین را و هر آنکه را بر آن است، به ارث برد.

آیه هفدهم

خداوند متعال در سوره واقعه می فرماید:

«وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ﴿١٠﴾ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»^۲.

و سابقون که پیشتازانند (۱۰) اینانند که مقرب اند.

۱. محمد بن ابراهیم نعمانی رحمه الله در کتاب الغيبة، از داوود بن کثیر رقی از امام

صادق عليه السلام روایت می کند:

«عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ الرَّقِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ. قَالَ: نَطَقَ اللَّهُ بِهَا يَوْمَ ذَرَأَ الْخَلْقَ فِي الْمِثَاقِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ بِالْفِي عامٍ.

فَقُلْتُ: فَسِّرْ لِي ذَلِكَ. فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَعَزَّ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ، خَلَقَهُمْ مِنْ طِينٍ وَرَفَعَ لَهُمْ نَارًا، فَقَالَ: ادْخُلُوهَا. فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ دَخَلَهَا مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَتِسْعَةٌ مِنَ الْأَئِمَّةِ، إِمَامٌ بَعْدَ إِمَامٍ عليه السلام. ثُمَّ أَتَبَعَهُمْ بِشِيعَتِهِمْ، فَهُمْ وَاللَّهُ السَّابِقُونَ»^۳.

داوود رقی گفت: از امام صادق عليه السلام در مورد آیه «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»

۱. الأمالي طوسی ص ۶۶۹ ح ۱۴۰۶.

۲. واقعه: ۱۰ و ۱۱.

۳. الغيبة ص ۹۱ ح ۲۰.

پرسیدم. پاسخ داد: خداوند این سخن را فرمود، دو هزار سال پیش از آنکه مخلوقان را بیافریند. گفتم: برایم توضیح بده. فرمود: خدا، جلّ و عزّ، خواست که آفریدگان را از گِل بیافریند. آتشی برافروخت و به آنها امر فرمود که وارد آن شوند. نخستین کسی که وارد آن شد، محمد ﷺ و نیز امیرالمؤمنین و حسن و حسین و نه امام الهی، یکی پس از دیگری بودند. آنگاه شیعیانشان پس از آنها آمدند. به خدا قسم اینان پیشتازانند.

آیه هجدهم

خداوند متعال در سوره انسان می‌فرماید:

«يُوفُونَ بِالْأَنذَرِ»^۱.

نان به نذر خود وفا می‌کنند.

۱. صفار در بصائر الدرجات، از محمد بن فضّیل از امام ابوالحسن علیه السلام، روایت می‌کند:

«عن ابی الحسن علیه السلام فی قول الله تعالی: یوفون بالانذر الذی أخذ علیهم الميثاق من ولایتنا»^۲.

امام ابوالحسن علیه السلام فرمود: آیه «یوفون بالانذر» یعنی نذری که برای ولایت ما، از آنها گرفته‌اند.

مرحوم کلینی آن را با تفاوت اندک روایت کرده است.^۳

مرحوم علامه مجلسی در بیان این حدیث (با توجه به این حقیقت که هر آیه بطون مختلف دارد) می‌فرماید: اینکه امام علیه السلام وفای به نذر را در این آیه، به وفا در عالم اجساد نسبت به ولایت نبی اکرم و ائمه اطهار تفسیر کرده که خداوند در عالم میثاق بر خود واجب کرده است، بطنی است از بطون آیه، و منافاتی با ظاهر آیه در وفای به نذر و پیمان‌های معهود در شریعت ندارد. همچنین منافاتی ندارد با آنچه در باب نزول آیه خواهد آمد، که در مورد نذر روزه گرفتن اهل بیت علیه السلام برای شفاى امام حسین علیه السلام بوده است.^۴

۱. انسان: ۷.

۲. بصائر الدرجات ص ۱۱۰ ح ۲.

۳. الکافی ج ۱ ص ۴۳۴ ح ۹۱.

۴. بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۳۳۲.

آیه نوزدهم

خداوند متعال در سوره انعام می‌فرماید:

«يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا»^۱.

روزی که بعضی از آیات پروردگارت ظاهر گردد، برای کسی که از پیش ایمان نیاورده باشد، یا با ایمانش خیری حاصل نکرده باشد، ایمان آوردنش سودی ندارد.

۱. محمد بن یعقوب کلینی قدس سره، از هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام روایت

می‌کند:

«عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ، يَعْنِي فِي الْمِيثَاقِ، أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا، قَالَ: الْإِقْرَارُ بِالْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ وَآمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ سَلَامُ اللَّهِ، خَاصَّةً. قَالَ: لَا يَنْفَعُ إِيمَانُهَا لِأَنَّهَا سُلِبَتْ»^۲.

امام صادق علیه السلام فرمود: «آمنت من قبل» یعنی: در عالم میثاق، و «او کسبت» فی ایمانها خیرا» یعنی: اقرار به پیامبران و جانشینان به ویژه امیر مؤمنان علیه و علیهم سلام الله. فرمود: ایمان در آن زمان سود نمی‌بخشد، چون در آن زمان، از آنان سلب شده است.

شیخ ما، علامه محدث نقاد شیخ شرف الدین نجفی قدس سره، در تأویل الآیات الباهرة، بعد از ذکر حدیث می‌گوید:

«میثاق: یعنی روزی که در عالم ذر، از آنها میثاق بر ربوبیت خداوند متعال، و نبوت محمد صلی الله علیه و آله، و ولایت و وصایت علی علیه السلام گرفته شد. پس امروز ایمان کسی سود می‌بخشد که در روز میثاق ایمان آورده باشد، اما کسی که در آن روز ایمان نیاورده باشد، دیگر ایمان او سودی برایش نخواهد داشت»^۳.

۱. انعام: ۱۵۸.

۲. الکافی ج ۱ ص ۴۲۸ ح ۸۱.

۳. تأویل الآیات ج ۱ ص ۱۶۸.

عالم ادیب شیخ عبد الصمد خامنه‌ای در شعری خوب و نیکو چنین سروده است:

اللَّهُ أَبَدَعَهُ خَلْقاً وَفَضَّلَهُ خُلُقاً وَأَحْسَنَ فِي الْإِيجَادِ هَيْكَلَهُ
إِنْ عُدَّ خَلْقُ وُجُودٍ كَانَ أَوَّلَهُ لَوْلَا حُدُوثٌ عَلَيَّ لَادَّعَيْتُ لَهُ
قَدِمَا وَقُلْتُ هُوَ الْبَارِي بِلَا سَبَبٍ

سَمَاءُ وَالِدُهُ زَيْدًا وَبَعْضُ نَلَا عَمَرًا وَفِيهِ اخْتِلَافٌ بَيْنَهُمْ حَصَلَا
فَالْأَمْرُ فِيهِ إِلَى رَبِّ السَّمَا وَكَلَا شَقَّ الْإِلَهَ اسْمُهُ مِنْ اسْمِهِ فَكَلَا
هُمَا عَلَيَّ حَكِيمٌ شَامِخُ الرَّبِّ

خداوند او را بدیع آفرید، و در سیرت برتری داد و بدنش را نیکو به وجود آورد.
اگر آفرینش موجودات را شمارش کنند، اولین اوست. اگر آفرینش علی نمی‌بود،
من مدعی قدم او می‌شدم و می‌گفتم اوست آفریننده بی علت.
پدرش او را زید نامید، و برخی گویند عمرو. و در این مسأله بین آن اختلاف افتاد.
پس این امر را به پروردگار آسمان سپردند. خداوند اسم او را از نام خود مشتق کرد.
پس هردو، علی حکیم بلند مرتبه هستند.

همچنین میرزا ابراهیم متخلص به ساغر، به زبان فارسی چنین سروده است:

یا علی آن که تو را نام نکوایزد پاک کرده از نام خود، از فرط بزرگی مشتق
خاک درگاه تو صد مرتبه به از تسنیم خار دربار تو صد بار به از استبرق

تمامی این نوزده آیه، به خلقت اول، میثاق گرفته شده از بشر در یک جا، گردهمایی
آنها در روز اظله و مکلف نمودن آنها به توحید و ولایت، دلالت داشته است. احادیثی که
در تأویل این آیات ذکر کردیم، شصت حدیث است. البته شیخ حرعاملی در الفصول
المهمه آنها را بالغ بر هزار حدیث می‌داند که این شاء الله سخنش را در جای خود نقل
خواهیم کرد.

اکنون به هفتاد و سه حدیث - بجز آنچه ذیل آیات شریفه آوردیم - بسنده می‌کنیم.

پس می‌گوییم:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ

روایات دیگری در باب خلقت اول و پیمان گرفته شده از انسانها

۱. احمد بن ابی عبدالله محمد بن خالد برقی قمی رحمه الله در کتاب محاسن از زُراه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که می فرماید:

«عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: لَوْ عَلِمَ النَّاسُ كَيْفَ كَانَ ابْتِدَاءُ الْخَلْقِ، لَمَّا اخْتَلَفَ اثْنَانِ. فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ، قَالَ: كُنْ مَاءً عَذْبًا أَخْلُقُ مِنْكَ جَنَّتِي وَأَهْلَ طَاعَتِي، وَقَالَ: كُنْ مَاءً مِلْحًا أَجَاجًا أَخْلُقُ مِنْكَ نَارِي وَأَهْلَ مَعْصِيَتِي.

ثُمَّ أَمَرَهُمَا فَأَمْتَرَجَا، فَمِنْ ذَلِكَ صَارَ يَلِدُ الْمُؤْمِنُ الْكَافِرَ وَيَلِدُ الْكَافِرُ الْمُؤْمِنًا. ثُمَّ أَخَذَ طِينَ آدَمَ مِنْ أَدِيمِ الْأَرْضِ، فَعَرَكَهُ عَرَكًا شَدِيدًا، فَإِذَا هُمْ كَالذَّرِّ يَدْبُونَ. فَقَالَ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ: إِلَى الْجَنَّةِ بِسَلَامٍ، وَقَالَ لِأَصْحَابِ النَّارِ: إِلَى النَّارِ وَلَا أَبَالِي. ثُمَّ أَمَرَنَارًا فَأَسْتَعَرَتْ، فَقَالَ لِأَصْحَابِ الشِّمَالِ: ادْخُلُوهَا. فَهَابُوهَا. وَقَالَ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ: ادْخُلُوهَا. فَدَخَلُوهَا، فَقَالَ: كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا. فَكَانَتْ بَرْدًا وَسَلَامًا. فَقَالَ أَصْحَابُ الشِّمَالِ: يَا رَبِّ أَقْلَنَّا. فَقَالَ: قَدْ أَقْلَيْتُكُمْ، فَادْخُلُوهَا، فَذَهَبُوا فَهَابُوهَا. فَثَمَّ ثَبَّتَتِ الطَّاعَةُ وَالْمَعْصِيَةُ. فَلَا يَسْتَطِيعُ هَؤُلَاءِ أَنْ يَكُونُوا مِنْ هَؤُلَاءِ، وَلَا هَؤُلَاءِ أَنْ يَكُونُوا مِنْ هَؤُلَاءِ»^۱.

امام باقر علیه السلام فرمود: اگر مردم بدانند که آغاز آفرینش چگونه بوده، دوتن بایکدیگر اختلاف نمی کردند. خدا، عزوجل، پیش از آنکه مخلوق را بیافریند، فرمود: آبی گوارا پدید آی، تا از توبهشت و اهل طاعت خود را بیافرینم. وگفت: آبی شور و تلخ پدید آی تا از تودوزخ و اهل معصیت را بیافرینم. سپس به آن دو آب دستور داد تا آمیخته شدند. به این جهت مؤمن کافر را زاید و کافر مؤمن را.

آنگاه گلی را از صفحه زمین برگرفت و آن را به شدت مالش داد. بناگاه مانند مور به جنبش درآمدند. سپس به اصحاب یمین فرمود: به سلامت به سوی بهشت! و به اصحاب شمال فرمود: به سوی دوزخ، و باکی هم ندارم.

آنگاه امر فرمود تا آتشی افروخته گشت. به اصحاب شمال فرمود: در آن داخل شوید. آنان از آتش ترسیدند و پرهیز کردند. سپس به اصحاب یمین فرمود: داخل شوید. آنها داخل شدند. پس به آتش فرمود: سرد و سلامت باش. آتش سرد و سلامت شد. اصحاب شمال گفتند: پروردگارا از لغزش ما درگذر. فرمود: درگذشتم، داخل شوید. ایشان برفتند و باز ترسیدند. در آنجا فرمانبرداری و نافرمانی پابرجا شد، پس نه این دسته توانند از آنها باشند و نه آنها توانند از اینها باشند.

همچنین مرحوم کلینی در کافی، از ابان بن عثمان، سنداً و متناً آن را روایت کرده است.

۲. برقی از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از بُکیر بن اَعین آورده که امام باقر علیه السلام فرمود:

«عَنْ بُكَيْرِ بْنِ أَعِينٍ قَالَ: كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَخَذَ مِيثَاقَ شِيعَتِنَا بِالْوَلَايَةِ لَنَا - وَهُمْ ذُرٌّ - يَوْمَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى الذَّرِّ، بِالْإِفْرَارِ لَهُ بِالزُّبُوبَةِ وَلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام بِالنُّبُوَّةِ. وَعَرَضَ عَلَى مُحَمَّدٍ عليه السلام أُمَّتُهُ فِي الطَّيْنِ وَهُمْ أَظْلَلَةٌ. وَخَلَقَهُمْ مِنَ الطَّيْنَةِ الَّتِي خُلِقَ مِنْهَا آدَمُ، وَخَلَقَ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا قَبْلَ أَنْدَانِهِمْ بِالْفَقِي عَامٍ، وَعَرَضَهُمْ عَلَيْهِ، وَعَرَفَهُمْ رَسُولَ اللَّهِ عليه السلام وَعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، وَحَنُّ نَعْرِفُهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ»^۱.

خدا از شیعیان ما - آنگاه که در عالم ذر بودند - به ولایت ما پیمان گرفت، روزی که از همه در عالم ذر پیمان می گرفت، و نیز به ربوبیت خود و نبوت محمد صلی الله علیه و آله پیمان گرفت. و خدا، جل و عز، امتش را که مانند سایه ها بودند، به محمد صلی الله علیه و آله در گِل عرضه کرد، و آنها را از گِلی آفرید که آدم از آن آفریده شد. و خدا ارواح شیعیان ما را دو هزار سال پیش از بدن هایشان آفرید. و ایشان را بر بیغمبر صلی الله علیه و آله عرضه داشت، حضرتش آنها را شناخت و علی علیه السلام نیز آنها را شناخت، و ما آنها را از سیاق گفتار می شناسیم.

این حدیث را صَفَّار در بصائر، از ابن بُکیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است.^۲

۱. محاسن ج ۱ ص ۱۳۵ رقم ۱۶.

۲. مختصر البصائر ص ۱۶۶.

همچنین مرحوم کلینی در دو موضع از کتاب کافی و عیاشی در تفسیر خود آن را روایت کرده‌اند.^۱

۳. بَرَقی رحمه الله از عبد‌الکریم حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که می‌فرماید:

«عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ: لِمَ جُعِلَ اسْتِئْذَانُ الْحَجَرِ؟ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ حَيْثُ أَخَذَ مِيثَاقَ بَنِي آدَمَ، دَعَا الْحَجَرَ مِنَ الْجَنَّةِ فَأَمَرَهُ بِالْإِقَامِ الْمِيثَاقِ، فَالْتَقَمَهُ. فَهُوَ يَشْهَدُ لِمَنْ وَافَاهُ بِالْحَقِّ».^۲

حلبی از امام صادق علیه السلام پرسید: چرا استلام حجر مقرر شد؟ پاسخ داد: خدا، عزّ وجلّ، وقتی میثاق را از بنی آدم گرفت، حجر را از بهشت فراخواند و به او امر فرمود که میثاق را بخورد. پس آن را خورد. اینک حجر برای هر کس که نسبت به حق وفا کند، شهادت می‌دهد.

این حدیث را مرحوم کلینی در کتاب الحج از کافی به سند خویش روایت کرده است.^۳

۴. بَرَقی از فردی به نام عمران نقل می‌کند که در زمان حجاج، برای انجام مناسکِ عمره خارج شد. راوی از او پرسید: آیا اباجعفر علیه السلام را ملاقات کردی؟ گفت: آری. پرسید: او به توجه فرمود؟ پاسخ داد: به من فرمود:

«يَا عِمْرَانُ: مَا خَبَرُ النَّاسِ؟ فَقُلْتُ: تَرَكْتُ الْحَجَّاجَ يَشْتِمُ أَبَاكَ عَلَى الْمَنْبَرِ، أَعْنِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام. فَقَالَ: أَعْدَاءُ اللَّهِ يَبْدَهُونَ بِسَيِّئِنَا. أَمَّا إِنَّهُمْ لَوَاسِطَطَاعُوا أَنْ يَكُونُوا مِنْ شِيعَتِنَا لَكَانُوا، وَلَكِنَّهُمْ لَا يَسْتَطِيعُونَ. إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِيثَاقَنَا وَمِيثَاقَ شِيعَتِنَا، وَنَحْنُ وَهُمْ أَظْلَمَةٌ. فَلَوْ جَهَدَ النَّاسُ أَنْ يَرِيدُوا فِيهِمْ رَجُلًا أَوْ يَنْقُضُوا مِنْهُمْ رَجُلًا، مَا قَدَرُوا عَلَيْهِ».

ای عمران! چه خبر از مردم داری؟ گفتم: دیدم که حجاج، پدرت - یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام - را بر منبر ناسزا می‌گفت. فرمود: دشمنان خدا ادعای بدگویی به

۱. کافی ج ۱ ص ۴۳۷ ح ۹؛ تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۱۸۰ ح ۷۴.

۲. محاسن ج ۲ ص ۳۳۰ ح ۹۳.

۳. کافی ج ۴ ص ۱۸۴ ح ۲.

ما دارند. به راستی آنها اگر استطاعت می داشتند که از شیعیان ما باشند، چنین بودند. ولی آنها استطاعت ندارند. خداوند در زمانی که ما و آنها در عالم اظله بودیم، میثاق ما و پیمان شیعه ما را گرفته. پس اگر همه مردم بکوشند که یک تن به ما بیفزایند یا یک نفر از ما کم کنند، قدرت بر این کار ندارند.

برقی همین حدیث را در جای دیگر کتاب با تفاوت اندک آورده است.^۱

۵. برقی رحمه الله از ابوبصیر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که می فرماید:

«عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: لَا تُخَاصِمُوا النَّاسَ، فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ اسْتَطَاعُوا أَنْ يُجَبُّوا لِأَحْبُونَا. إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِيثَاقَ شِيعَتِنَا يَوْمَ أَخَذَ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ، فَلَا يَزِيدُ فِيهِمْ أَحَدًا أَبَدًا وَلَا يَنْقُصُ مِنْهُمْ أَحَدًا أَبَدًا»^۲.

با مردم مخاصمه نکنید، زیرا مردم اگر نسبت به محبت ما استطاعت داشتند، به ما محبت می ورزیدند. به راستی خداوند در همان روزی که پیمان پیامبران را گرفت، از شیعیان ما پیمان گرفت. پس هرگز یک تن به شیعیان ما اضافه یا از آنها کم نمی شود.

۶. صفار ابو جعفر محمد بن الحسن بن فروخ، از حمran از امام باقر علیه السلام آورده است:

«عَنْ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حَيْثُ خَلَقَ الْخَلْقَ، خَلَقَ مَاءً عَذْبًا وَمَاءً مَالِحًا أَجَا، فَاْمْتَزَجَ الْمَاءَانِ، فَأَخَذَ طِينًا مِنْ أَدِيمِ الْأَرْضِ، فَعَزَّكَ عَزْكَاً شَدِيداً. فَقَالَ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ وَهُمْ فِيهِمْ كَالَّذَرِ يَدْبُونُ إِلَى الْجَنَّةِ بِسَلَامٍ، وَقَالَ لِأَصْحَابِ الشِّمَالِ يَدْبُونُ إِلَى النَّارِ وَلَا أَبَالِي.

ثُمَّ قَالَ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ. قَالَ: ثُمَّ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى النَّبِيِّينَ، فَقَالَ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ ثُمَّ قَالَ: وَإِنَّ هَذَا مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَإِنَّ هَذَا عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالُوا بَلَى.

فَتَبَسَّتَ لَهُمُ النَّبُوَّةَ وَأَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى أُولِي الْعِزِّ، أَلَا إِنِّي رَبُّكُمْ وَمُحَمَّدٌ رَسُولِي وَعَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَأَوْصِيَائُهُ مِنْ بَعْدِهِ وَوَلَاةُ أَمْرِي وَخَزَانُ عِلْمِي، وَإِنَّ الْمَهْدِيَّ

۱. محاسن ج ۱ ص ۱۳۵ ح ۱۷ و ج ۱ ص ۲۴۳ ح ۴۸.

۲. محاسن ج ۱ ص ۲۰۳ ح ۴۹.

أَنْتَصِرُ بِهِ لِذِيْنِي وَأُظْهِرُ بِهِ دَوْلَتِي، وَأَنْتَقِمُ بِهِ مِنْ أَعْدَائِي وَأُعْبُدُ بِهِ طَوْعاً وَكَرْهاً.
قَالُوا: أَفَرَزْنَا وَشَهِدْنَا يَا رَبِّ، وَلَمْ يَجْحَدْ أَدَمُ وَلَمْ يَقَرَّ. فَتَبَتِ الْعَزِيْمَةُ لَهُؤُلَاءِ الْخَمْسَةِ
فِي الْمَهْدِيِّ، وَلَمْ يَكُنْ لِأَدَمَ عَزْمٌ عَلَى الْإِقْرَارِ بِهِ. وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَى
أَدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً. قَالَ: إِنَّمَا يَعْنِي فَتَرَكَ.

ثُمَّ أَمَرْنَا رَأً فَأُجِبَتْ، فَقَالَ لِأَصْحَابِ الشِّمَالِ: ادْخُلُوهَا، فَهَابُوهَا. وَقَالَ لِأَصْحَابِ
الْيَمِينِ: ادْخُلُوهَا، فَدَخَلُوهَا، فَكَانَتْ عَلَيْهِمْ بَرْدٌ وَسَلاماً. فَقَالَ أَصْحَابُ الشِّمَالِ:
يَا رَبِّ أَقِلْنَا. فَقَالَ: قَدْ أَقَلْتُكُمْ، اذْهَبُوا. فَادْخُلُوهَا فَهَابُوهَا، فَثُمَّ تَبَتِ الطَّاعَةُ
وَالْمَعْصِيَةُ وَالْوَلَايَةُ».

همانا خدای تبارک و تعالی چون خواست مخلوق را بیافریند، نخست آبی گوارا و
آبی شور و تلخ آفرید، و آن دو آب را به هم آمیخت، سپس خاکی از صفحه زمین
برگرفت و آن را به شدت مالش داد. آنگاه به اصحاب یمن که در میان آنان مانند
مورچه می جنبیدند، فرمود: با سلامت به سوی بهشت! و به اصحاب شمال
فرمود: به سوی دوزخ! و باکی هم ندارم.

سپس فرمود: «مگر من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا گواهی دهیم، تا در روز
قیامت نگویند: ما از این بی خبر بودیم».

سپس از پیغمبران پیمان گرفت و فرمود: مگر من پروردگار شما نیستم؟ و این
محمد رسول من نیست و این علی امیر مؤمنان نیست؟ گفتند: آری. پس نبوت
آنها پا برجا شد. و از پیغمبران اولوالعزم پیمان گرفت که من پروردگار شمایم
و محمد رسول من است، و علی امیر مؤمنان، و اوصیاء بعد از او، و البیان امر
من و خزانه داران علم منند؛ و اینکه مهدی کسی است که به وسیله او دینم را
نصرت دهم و دولتم را آشکار کنم و از دشمنانم انتقام گیرم و بوسیله او، خواسته
و ناخواسته عبادت شوم.

گفتند: پروردگارا! اقرار کردیم و گواهی دادیم. ولی آدم نه انکار کرد و نه اقرار نمود.
پس مقام اولوالعزمی برای آن پنج تن درباره مهدی ثابت شد و برای آدم عزمی
برای اقرار به آن یافت نشد (بدین روی، از شمار پیغمبران اولوالعزم خارج گشت).

این است گفتار خدا، عزوجل: «و به راستی، از پیش با آدم عهدی کردیم، او فراموش کرد و برایش عزمی نیافتیم» (آیه ۱۱۶ سوره ۲۰). فرمود: مقصود از «فراموش کرد» در اینجا «تَرَكَ» است.

سپس دستور داد تا آتشی برافروخته شد. به اصحاب شمال فرمود: به آتش درآید، ایشان ترسیدند. به اصحاب یمین فرمود: درآید، آنها وارد شدند، آتش بر آنها سرد و سلامت شد. آنگاه اصحاب شمال گفتند: پروردگارا! از ما درگذر. فرمود: درگذستم، بروید و داخل شوید، باز ترسیدند.

در آنجا اطاعت و ولایت و معصیت ثابت گشت.

صَفَّار مانند آن را به سندی دیگر، از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام روایت کرده است.

مرحوم کلینی نیز در صفحه ۱۳۹ کافی (چاپ قدیم) به اسناد خویش با تغییر اندکی در الفاظ، آن را روایت کرده است.^۱

۷. صفار رحمه الله به سند خود، از صالح بن سهل، از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام روایت می‌کند: «إِنَّ بَعْضَ قُرَيْشٍ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: بِأَيِّ شَيْءٍ سَبَقْتَ الْأَنْبِيَاءَ وَأَنْتَ بُعِثْتَ آخِرَهُمْ وَخَاتِمُهُمْ؟ قَالَ: إِنِّي كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ أَفْرَزَ بَيْنِي وَأَوَّلَ مَنْ أَجَابَ حَيْثُ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ، وَأَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى. وَكُنْتُ أَنَا أَوَّلَ نَبِيٍّ قَالَ بَلَى، فَسَبَقْتُهُمْ بِالْإِقْرَارِ بِاللَّهِ».^۲

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: یکی از قریش به رسول خدا ﷺ گفت: به چه سبب (در رتبه و مقام) از پیغمبران دیگر پیش افتادی، در صورتی که در آخر و پایان آنها مبعوث گشتی؟ فرمود: من نخستین کسی بودم که به پروردگارم اقرار کردم و نخستین کسی بودم که پاسخ گفتم، زمانی که خدا از پیغمبران پیمان گرفت و آنها را بر خودشان گواه ساخت که مگر من پروردگار شما نیستم؟ در آنجا من نخستین پیغمبری بودم که گفتم: آری، پس من در اقرار به خدا، عزوجل، بر آنها پیشی گرفتم (از این رو در مقام و رتبه از آنها پیش افتادم).

۱. بصائر الدرجات ص ۹۰ ح ۲؛ الکافی ج ۲ ص ۸ ح ۱.

۲. بصائر الدرجات ص ۱۰۳ ح ۲.

مرحوم کلینی به اسناد خویش آن را از صالح بن سهل از امام صادق علیه السلام، شیخ صدوق به اسناد خویش در علل الشرائع و شیخ حسن حلی در کتاب مختصر مشیخه ابن محبوب، آن را با اندکی تغییر روایت کرده اند که در هامش کتاب به آن اشاره کرده ایم.^۱

۸. صفار رحمه الله، از عبد الرحیم القصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ أُمَّتِي عُرِضَتْ عَلَيَّ عِنْدَ الْمِيثَاقِ. وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِي وَصَدَّقَنِي عَلَيَّ. وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِي وَصَدَّقَنِي حَيْثُ بُعِثْتُ، فَهُوَ الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ»^۲.

رسول خدا فرمود: اتمم در عالم میثاق بر من عرضه شدند. نخستین کسی که به من ایمان آورد و تصدیق کرد، علی بود. او همان است که وقتی به نبوت برانگیخته شدم، نخستین ایمان آورنده به من بود و نخستین کسی بود که تصدیق کرد. پس او صدیق اکبر است.

عیاشی به همین لفظ، آن را در تفسیر خود روایت کرده است.

۹. صفار، از صالح بن سهل، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: «سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: بِأَيِّ شَيْءٍ سَبَقْتُ وَلَدَ آدَمَ؟ قَالَ: أَنَا أَوَّلُ مَنْ أَقَرَّ بِلَى. إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى، فَكُنْتُ أَوَّلَ مَنْ أَجَابَ»^۳.

از رسول خدا ﷺ، پرسیدند: به چه علت از همه فرزندان آدم پیش افتادی؟ فرمود: زیرا من نخستین اقرارکننده به پروردگارم بودم. خدا از پیغمبران پیمان گرفت و آنها را بر خودشان گواه ساخت که مگر من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری، در آنجا من نخستین پاسخ دهنده بودم.

کلینی رحمه الله مانند آن را به اسناد خویش روایت کرده است.^۴

۱. الکافی ج ۲ ص ۱۰ ح ۱؛ علل الشرائع ج ۱ ص ۱۲۴ ح ۱؛ مختصر بصائر الدرجات ص ۱۵۷.

۲. بصائر الدرجات ص ۱۰۴ ح ۳.

۳. بصائر الدرجات ص ۱۰۶ ح ۱۲.

۴. الکافی ج ۲ ص ۱۲ ح ۳.

۱۰. صفار از ابراهیم بن عبد الحمید از پدرش، از امام کاظم علیه السلام، روایت کرده که فرمود: «خَلَقَ اللَّهُ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأَوْصِيَاءَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ فِيهِ مِيثَاقَهُمْ. وَقَالَ: خُلِقْنَا نَحْنُ وَشِيعَتُنَا مِنْ طِينَةِ مَخْرُوزَةٍ، لَا يَشِدُّ مِنْهَا شَاذٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۱. خداوند انبیاء و اوصیا را در روز جمعه آفرید. این همان روزی است که خداوند میثاق آنها را گرفته است.

و فرمود: ما و شیعیانمان از طینتی مخزون و با ارزش آفریده شده ایم که هیچ یک از آنها، از ما جدا نخواهد شد تا روز قیامت.

۱۱. صفار از ابوبکر الحضرمی، از امام علی بن الحسین علیه السلام روایت می کند که فرمود: «قَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ شِيعَتِنَا مَعَنَا عَلَى وَلَايَتِنَا، لَا يَزِيدُونَ وَلَا يَنْقُصُونَ»^۲ - تا آخر حدیث.

خداوند، پیمان شیعه ما را همراه با ما بر ولایت ما گرفته است، نه بر عدد آنها افزوده می شود و نه از شمار آنها کاسته می شود.

۱۲. صفار به سندش از حذیفه بن أسید الغفاری، روایت دارد که می گوید: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَا تَكَامَلَتِ التُّبُوءَةُ لِنَبِيِّ فِي الْأُظْلَةِ، حَتَّى عُرِضَتْ عَلَيْهِ وَلَايَتِي وَوَلَايَةُ أَهْلِ بَيْتِي، وَمَثَلُوا لَهُ، فَأَقْرَأُوا بِطَاعَتِهِمْ وَوَلَايَتِهِمْ»^۳. نبوت هیچ پیامبری در عالم اظلة تکمیل نشد مگر اینکه ولایت من و ولایت اهل بیتم بر او عرضه شد و تمثال آنها برای آن پیامبر مجسم شد، آنگاه اقرار به طاعت و ولایت آنها نمودند.

صفار، آن را در دو موضع از بصائر روایت کرده است.

۱۳. مرحوم کلینی در کافی از داود رقی روایت کرده که گوید:

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ. فَقَالَ: مَا يَقُولُونَ؟ قُلْتُ: يَقُولُونَ: إِنَّ الْعَرْشَ كَانَ عَلَى الْمَاءِ وَالرَّبُّ فَوْقَهُ. فَقَالَ: كَذَبُوا؛ مَنْ

۱. بصائر الدرجات ص ۳۷ ح ۱۱.

۲. بصائر الدرجات ص ۳۸ ح ۱۷.

۳. بصائر الدرجات ص ۹۳ ح ۷.

زَعَمَ هَذَا فَقَدْ صَيَّرَ اللَّهُ مَحْمُولًا وَوَصَفَهُ بِصِفَةِ الْمَخْلُوقِ، وَلَزِمَهُ أَنَّ الشَّيْءَ الَّذِي يَحْمِلُهُ أَقْوَى مِنْهُ.

قُلْتُ: بَيِّنْ لِي، جُعِلْتُ فِدَاكَ. فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ حَمَلَ دِينَهُ وَعِلْمَهُ الْمَاءَ، قَبْلَ أَنْ يَكُونَ أَرْضٌ أَوْ سَمَاءٌ أَوْ جِنٌّ أَوْ إِنْسٌ أَوْ شَمْسٌ أَوْ قَمَرٌ. فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ، نَزَّهَهُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ. فَقَالَ لَهُمْ: مَنْ رَبُّكُمْ؟ فَأَوَّلُ مَنْ نَطَقَ، رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْأَئِمَّةُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ. فَقَالُوا: أَنْتَ رَبُّنَا. فَحَمَلَهُمُ الْعِلْمَ وَالْدِينَ. ثُمَّ قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ: هَؤُلَاءِ حَمَلَةُ دِينِي وَعِلْمِي وَأَمَنَائِي فِي خَلْقِي، وَهُمْ الْمَسْئُولُونَ. ثُمَّ قَالَ لِبَنِي آدَمَ: أَقِرُّوا لِلَّهِ بِالزُّبُوبِيَّةِ، وَلِهَؤُلَاءِ النَّفَرِ بِالْوَلَايَةِ وَالطَّاعَةِ. فَقَالُوا: نَعَمْ رَبَّنَا أَقَرُّنَا. فَقَالَ اللَّهُ لِلْمَلَائِكَةِ: اشْهَدُوا. فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: شَهِدْنَا؛ عَلَى أَنْ لَا يَقُولُوا غَدًا إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ. أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ^۱. يَا دَاوُدُ! وَلَا تُتِنَّا مُؤَكَّدَةً عَلَيْهِمْ فِي الْمِثَاقِ^۲.

داود رقی گوید: از امام صادق علیه السلام راجع به کلام خدا، عزوجل، پرسیدم که فرموده: «وعرش خدا برآب بود». فرمود: دراین باره چه می‌گویند؟ پاسخ دادم: می‌گویند عرش روی آب بود و پروردگار بالای آن. فرمود: دروغ می‌گویند. هر که چنین پندارد، خدا را محمول قرار داده و او را به صفت مخلوق وصف کرده است. چنین کسی باید بپذیرد که چیزی که خدا را حمل می‌کند تواناتراز او باشد.

گفتم: قربانت گردم شما برایم بیان کنید. فرمود: پیش از آنکه زمینی یا آسمانی یا جن و انسی یا ماه و خورشیدی باشد، خدا دینش را و علمش را به آب عطا فرمود، (به گفته علامه مجلسی در مرآة العقول: مقصود از آب، آن چیزی است که قابلیت خلق پیغمبران را دارد). چون خدا خواست مخلوق را بیافریند، ایشان را در برابر خویش پراکنده ساخت، و به آنها گفت: پروردگار شما کیست؟ نخستین کسی که سخن گفت، رسول خدا و امیرالمؤمنین و ائمه صلوات الله علیهم بودند که گفتند: تویی پروردگار ما. خدا به ایشان علم و دین عطا کرد.

۱. الأعراف: ۱۷۳.

۲. الکافی ج ۱ ص ۱۳۲ ح ۷.

سپس به فرشتگان فرمود: اینان حاملان دین و علم من و امینان من در میان خلقم هستند و مسئولانند. آنگاه به فرزندان آدم گفت: به ربوبیت خدا و ولایت و اطاعت این اشخاص اعتراف کنید. گفتند: آری، ای پروردگار ما! اعتراف نمودیم. خدا به فرشتگان فرمود: گواه باشید. فرشتگان گفتند: گواهی دهیم. و این پیمان برای آن بود که فردا نگویند ما از آن بی خبر بودیم یا آنکه (مردم) بگویند: پدران ما از پیش مشرک شدند و ما هم فرزندان پس از آنها بودیم، ما را به آنچه اهل باطل کردند، هلاک می‌کنی؟

(امام علی علیه السلام فرمود): ای داود! در زمان پیمان‌گیری از ایشان، بر ولایت ما تأکید شده است.

شیخ صدوق قدس سره در دو کتاب خود، توحید^۱ (باب ۴۸) و علل الشرائع به اسناد خویش، با تفاوت جزئی در لفظ، آن را روایت کرده است.

۱۴. مرحوم کلینی در کافی به اسناد خود، از عبدالله بن سنان آورده است:

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! إِنِّي لَأَرَى بَعْضَ أَصْحَابِنَا يَغْتَرِبُهُ النَّزْقُ وَالْحِدَّةُ وَالطَّيْشُ، فَأَغْتَمُ لِدَلِكْ غَمًّا شَدِيدًا. وَأَرَى مَنْ خَالَفَنَا فَأَرَاهُ حَسَنَ السَّمَةِ.

قَالَ: لَا تَقُلْ حَسَنَ السَّمَةِ، فَإِنَّ السَّمَتِ سَمْتُ الطَّرِيقِ، وَلَكِنْ قُلْ حَسَنَ السَّيْمَاءِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: سَيِّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ.^۲

قَالَ: قُلْتُ: فَأَرَاهُ حَسَنَ السَّيْمَاءِ، وَلَهُ وَقَارٌ، فَأَغْتَمُ لِدَلِكْ.

قَالَ: لَا تَغْتَمَ لِمَا رَأَيْتَ مِنْ نَزْقٍ أَصْحَابِكَ، وَلَمَّا رَأَيْتَ مِنْ حُسْنِ سَيِّمَاءِ مَنْ خَالَفَكَ. إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ، خَلَقَ تِلْكَ الطَّيْنَتَيْنِ، ثُمَّ فَرَّقَهُمَا فِرْقَتَيْنِ. فَقَالَ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ: كُونُوا خَلْقًا بِأَذْنِي، فَكَانُوا خَلْقًا بِمَنْزِلَةِ الذَّرِّ يَسْعَى. وَقَالَ لِأَهْلِ الشِّمَالِ: كُونُوا خَلْقًا بِأَذْنِي، فَكَانُوا خَلْقًا بِمَنْزِلَةِ الذَّرِّ يَذْرُبُ.

ثُمَّ رَفَعَ لَهُمْ نَارًا، فَقَالَ: ادْخُلُوهَا بِأَذْنِي. فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ دَخَلَهَا، مُحَمَّدٌ ﷺ. ثُمَّ

۱. التوحید ص ۳۱۹ ح ۱.

۲. الفتح: ۲۹.

اتَّبَعَهُ أُولُوا الْعِزِّ مِنَ الرُّسُلِ وَأَوْصِيَاءُهُمْ وَاتَّبَاعُهُمْ. ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِ الشِّمَالِ: ادْخُلُوهَا بِأَذْنِي. فَقَالُوا: رَبَّنَا خَلَقْتَنَا لِتُخْرِقَنَا؟ فَعَصَوْا. فَقَالَ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ: اخْرُجُوا بِأَذْنِي مِنَ النَّارِ. لَمْ تَكَلِّمِ النَّارَ مِنْهُمْ كَلِمًا، وَلَمْ تُؤَثِّرْ فِيهِمْ أَثَرًا. فَلَمَّا رَأَاهُمْ أَصْحَابُ الشِّمَالِ، قَالُوا: رَبَّنَا نَرَى أَصْحَابَنَا قَدْ سَلِمُوا؛ فَأَقْلَنَّا وَمُزْنَا بِالْدُّخُولِ. قَالَ: قَدْ أَقْلَنْتُكُمْ فَادْخُلُوهَا. فَلَمَّا دَنَوْا وَأَصَابَهُمُ الْوَهْجُ، رَجَعُوا. فَقَالُوا: يَا رَبَّنَا! لَا صَبْرَ لَنَا عَلَى الْإِحْتِرَاقِ، فَعَصَوْا، فَأَمَرَهُمْ بِالْدُّخُولِ ثَلَاثًا، كُلُّ ذَلِكَ يَعْصُونَ وَيَجْعُونَ. وَأَمَرَ أُولَئِكَ ثَلَاثًا، كُلُّ ذَلِكَ يُطِيعُونَ وَيَخْرُجُونَ.

فَقَالَ لَهُمْ: كُونُوا طِينًا بِأَذْنِي. فَخَلَقَ مِنْهُ آدَمَ. قَالَ: فَمَنْ كَانَ مِنْ هَؤُلَاءِ، لَا يَكُونُ مِنْ هَؤُلَاءِ. وَمَنْ كَانَ مِنْ هَؤُلَاءِ، لَا يَكُونُ مِنْ هَؤُلَاءِ. وَمَا رَأَيْتَ مِنْ نَزَقٍ أَصْحَابِكَ وَخُلُقِهِمْ، فَمِمَّا أَصَابَهُمْ مِنْ لُطْخِ أَصْحَابِ الشِّمَالِ. وَمَا رَأَيْتَ مِنْ حُسْنِ سِيَمَاءٍ مَنْ خَالَفَكُمْ وَوَفَّارِهِمْ، فَمِمَّا أَصَابَهُمْ مِنْ لُطْخِ أَصْحَابِ الْيَمِينِ^۱.

عبد الله بن سنان گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: من بعضی از اصحابمان (شیعیان) را می بینم که بیخردی و تندى و سبکی دارند. از این جهت به شدت اندوهگین می شوم. از سوی دیگر، مخالف (غیر شیعه) را نیکو روش می بینم. فرمود: نیکو روش مگو، زیرا مقصود از روش، طریقه (کیش و مذهب) است، بلکه بگو: نیکو سیما، زیرا خدا، عزوجل، می فرماید: «سیمای آنها در رخسارشان از اثر سجده است» (آیه ۲۹ سوره ۴۸). گفتم: او را نیکو سیما و دارای وقار می بینم و از آن جهت اندوهگین می شوم.

فرمود: از سبکی که در اصحابت و سیمای نیکی که در مخالفانت می بینی اندوهگین مباش، زیرا خدا، تبارک و تعالی، چون خواست آدم را بیافریند، آن دو طینت را آفرید، سپس آنها را دو نیمه کرد. به اصحاب یمن فرمود: به اذن من آفریده شوید، آنها مخلوقی گشتند مانند مورچگان که می شتافتند. به اهل شمال نیز فرمود: به اذن من آفریده شوید. آنها نیز مخلوقی گشتند مانند مورچگان که به راه خود می رفتند.

سپس برای آنها آتشی برافراشت و فرمود: به اذن من به آن درآیید. نخستین کسی که به آتش درآمد، محمد ﷺ بود، سپس پیغمبران اولوالعزم دیگر و اوصیاء و پیروانشان از پی او درآمدند.

آنگاه به اصحاب شمال فرمود: به اذن من به آتش درآیید. گفتند: پروردگارا! ما را آفریدی تا بسوزانی؟! و نافرمانی کردند. سپس به اصحاب یمین فرمود: به اذن من از آتش خارج شوید، بی آنکه آتش به آنها زبانی رساند و در آنها اثرگذارد (خارج شدند).

چون اصحاب شمال آنها را دیدند، گفتند: پروردگارا! اینان را سالم می‌بینیم، از ما درگذر و امر فرما داخل شویم. فرمود: از شما درگذشتم، داخل شوید. چون نزدیک رفتند و فروختگی آتش به آنها رسید، برگشتند و گفتند: پروردگارا! ما بر سوختن صبر نداریم و نافرمانی کردند. تا سه بار ایشان را امر به ورود در آتش فرمود. در هر سه بار نافرمانی کردند و برگشتند، در حالی که آنها (یعنی اصحاب یمین) را سه بار امر فرمود، هر سه بار فرمان بردند و به سلامت از آتش درآمدند.

سپس به همه آنها فرمود: به اذن من گل شوید، و آدم را از آن گل آفرید. پس آنها که از این دسته باشند، از آن دسته نگردند. و آنها که از آن دسته باشند، از اینها نشوند (یعنی عاقبت، اصحاب یمین سعادت‌مند و بهشتی گردند و اصحاب شمال، با شقاوت و دوزخی شوند). هر سبکی و بدخلقی که در یارانت (شیعیان) می‌بینی، از آمیختگی آنهاست با اصحاب شمال. و هر سیمای نیک و وقاری که در مخالفانت می‌بینی، از آمیختگی آنهاست با اصحاب یمین.

۱۵. مرحوم کلینی در کافی به سند خود، از ابی بصیر آورده است:

«قلت لأبي عبد الله عليه السلام: كيف أجابوا وهم ذر؟ قال: جعل فيهم ما إذا سألهم أجابوه، يعني في الميثاق»^۱.

ابو بصیر از امام صادق علیه السلام پرسید: چگونه پاسخ دادند در حالی که ذره بودند؟ فرمود: در آنها امکانی قرار داد که وقتی از آنها بپرسد، پاسخ دهند. یعنی در ميثاق.

مجلسی رحمه الله در جلد سوم بحار الانوار (چاپ قدیم)^۱ آن را به نقل از عیاشی در تفسیر خود روایت کرده است.

۱۶. کلینی در کافی از حبيب سجستانی آورده که از امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌کند:

«عَنْ حَبِيبِ السَّجِسْتَانِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ، عَزَّ وَجَلَّ، لَمَّا أَخْرَجَ ذُرِّيَّةَ آدَمَ علیه السلام، مِنْ ظَهْرِهِ لِيَأْخُذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ بِالزُّبُوبَةِ لَهُ وَبِالتَّوْبَةِ لِكُلِّ نَبِيٍّ، فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ أَخَذَ لَهُ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ بُنْبُوتُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام. ثُمَّ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَآدَمَ: انْظُرْ مَا ذَا تَرَى؟ قَالَ: فَتَنَظَّرَ آدَمُ علیه السلام إِلَى ذُرِّيَّتِهِ - وَهُمْ ذُرْقَدٌ مَلَكُوا السَّمَاءَ. قَالَ آدَمُ علیه السلام: يَا رَبِّ! مَا أَكْثَرَ ذُرِّيَّتِي! وَلَأَمْرٍ مَا خَلَقْتَهُمْ، فَمَا تُرِيدُ مِنْهُمْ بِأَخْذِكَ الْمِيثَاقَ عَلَيْهِمْ؟ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: يَعْْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَيُؤْمِنُونَ بِرُسُلِي وَيَتَّبِعُونَهُمْ. قَالَ آدَمُ علیه السلام: يَا رَبِّ! فَمَا لِي أَرَى بَعْضَ الذَّرِّ أَعْظَمَ مِنْ بَعْضٍ، وَبَعْضُهُمْ لَهُ نُورٌ كَثِيرٌ وَبَعْضُهُمْ لَهُ نُورٌ قَلِيلٌ، وَبَعْضُهُمْ لَيْسَ لَهُ نُورٌ؟ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: كَذَلِكَ خَلَقْتُهُمْ لِأَبْلُوهُمْ فِي كُلِّ حَالٍ. قَالَ آدَمُ علیه السلام: يَا رَبِّ! فَتَأْذُنِي فِي الْكَلَامِ فَاتَّكَلَّمُ؟ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: تَكَلَّمْ، فَإِنَّ رُوحَكَ مِنْ رُوحِي وَطَبِيعَتُكَ مِنْ خِلَافِ كَيْنُونَتِي. قَالَ آدَمُ: يَا رَبِّ فَلَوْ كُنْتُ خَلَقْتَهُمْ عَلَى مِثَالِ وَاحِدٍ وَقَدَرِ وَاحِدٍ وَطَبِيعَةٍ وَاحِدَةٍ وَحَبْلَةٍ وَاحِدَةٍ وَالْوَلَانِ وَاحِدَةٍ وَأَعْمَارٍ وَاحِدَةٍ وَأَرْزَاقٍ سَوَاءٍ، لَمْ يَبْغِ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلَمْ يَكُنْ بَيْنَهُمْ تَحَاسُدٌ وَلَا تَبَاغُضٌ وَلَا اخْتِلَافٌ فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ. قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: يَا آدَمُ بِرُوحِي نَطَقْتُ، وَبِضَعْفِ طَبِيعَتِكَ^۲ تَكَلَّمْتُ مَا لَا عِلْمَ لَكَ بِهِ. وَأَنَا الْخَالِقُ الْعَالِمُ بِعِلْمِي، خَالَقْتُ بَيْنَ خَلْقِهِمْ. وَبِمَشِيئَتِي يَمْضِي فِيهِمْ أَمْرِي، وَإِلَى تَدْبِيرِي وَتَقْدِيرِي صَائِرُونَ، لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِي. إِنَّمَا خَلَقْتُ الْحَجْنَ وَالْإِنْسَ لِيَعْبُدُونِ، وَخَلَقْتُ الْجَنَّةَ لِمَنْ أَطَاعَنِي وَعَبَدَنِي مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ رُسُلِي وَلَا أَبَالِي، وَخَلَقْتُ النَّارَ لِمَنْ كَفَرَنِي وَعَصَانِي وَلَمْ يَتَّبِعْ رُسُلِي وَلَا أَبَالِي»^۳ - تا آخر حدیث.

۱. بحار الأنوار ج ۵ ص ۲۵۷ ح ۵۷.

۲. در اصل کتاب: «فوتك».

۳. الکافی ج ۲ ص ۸ ح ۲.

حبیب سجستانی گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام فرمود: به راستی خدا، عزوجل، ذریه آدم، علیه السلام، را از پشت او برآورد تا از آنها برای ربوبیت خود و نبوت هر پیغمبری پیمان گیرد. در این حال، نخستین کسی که خدا در باره پیغمبری او از انبیاء پیمان گرفت، محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله بود، سپس خدا عزوجل به آدم علیه السلام فرمود: بنگر تا چه می بینی؟ آدم علیه السلام به ذریه خود نگریست که چون موران ریز بودند که آسمان را پر کرده اند. عرض کرد: پروردگارا! چه ذریه زیادی دارم؟! اینها را برای چه آفریدی؟ و از پیمان گرفتنشان چه منظور داری؟ خدا عزوجل فرمود: تا مرا عبادت کنند و چیزی را شریک من نسازند و به پیغمبرانم ایمان آورند و از آنها پیروی کنند. آدم علیه السلام گفت: پروردگارا! چرا بعضی از اینها را بزرگتر از بعضی دیگر می بینم؟ و چرا برخی نور زیادی دارند و برخی نور کم، و برخی بی نورند؟ خدا عزوجل فرمود: ایشان را این گونه آفریدم تا در تمام حالات امتحانشان کنم. آدم علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! به من اجازه می دهی سخن گویم؟ خدا عزوجل فرمود: سخن بگوی که روح تو از روح من است. و طبیعت برخلاف کینونت من است. آدم گفت: ای کاش همه آنها را یکسان و یک اندازه می آفریدی که دارای یک طبیعت و یک خلقت می بودند، و رنگها و عمرهایشان یکنواخت می بود، و از لحاظ آرزاق برابر می بودند، تا برخی بر بعض دیگرستم نمی کردند و هیچ گونه حسد و کینه و اختلاف در میانشان پیدا نمی شد. خدا عزوجل فرمود: ای آدم به سبب روح من سخن گفتی و به سستی طبیعت، خود را به زحمت انداختی نسبت به چیزی که در آن علم نداری. من خالق دانا هستم، از روی علم خود خلقت آنها را مخالف یکدیگر ساختم، و فرمانم در میان آنها به سبب مشیت جاری می شود، و به سوی تدبیر و تقدیر من می گریند، خلقت من دگرگونی نپذیرد. من جنّ و انس را آفریدم تا عبادتم کنند، و بهشت را آفریدم برای کسی که اطاعت و عبادتم کند و از پیغمبرانم پیروی نماید و باک ندارم. و دوزخ را آفریدم برای کسی که به من کافر شود و نافرمانی ام کند و از پیغمبرانم متابعت نکند و باک ندارم.

این حدیث را شیخ صدوق رحمه الله به اسناد خویش در علل الشرائع (باب نهم) و

شیخ اجل محمد بن محمد بن نعمان مفید در کتاب الاختصاص - که نسخه کتاب در نزد ما موجود است - روایت کرده اند.^۱

۱۷. مرحوم کلینی در فروع کافی به سند خود، از معاویه بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، لَمَّا أَخَذَ مَوَاقِيقَ الْعِبَادِ أَمَرَ الْحَجَرَ فَالْتَقَمَهَا، وَلِذَلِكَ يُقَالُ: أَمَانَتِي أَدَيْتُهَا وَمِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِي بِالْمَوْفَاةِ»^۲.

هنگامی که خداوند، تبارک و تعالی، پیمان‌های بندگان را گرفت، به حجر امر کرد، و سنگ آن پیمان‌ها را بلعید. برای همین است که (در حج خطاب به حجر الأسود) گفته می‌شود: امانتم را ادا کردم و پیمانم را به جای آوردم تا بدین وفاداری برای من گواهی دهی.

۱۸. کلینی رحمه الله در کتاب الحج کافی به سندش از بکیر بن اعین از امام صادق علیه السلام روایت کرده است:

«عَنْ بُكَيْرِ بْنِ أَعِينٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: لِأَيِّ عِلَّةٍ وَضَعَ اللَّهُ الْحَجَرَ فِي الرُّكْنِ الَّذِي هُوَ فِيهِ وَلَمْ يُوضَعْ فِي غَيْرِهِ؟ وَلِأَيِّ عِلَّةٍ يُقْبَلُ؟ وَلِأَيِّ عِلَّةٍ أُخْرِجَ مِنَ الْجَنَّةِ؟ وَلِأَيِّ عِلَّةٍ وَضَعَ مِيثَاقَ الْعِبَادِ وَالْعَهْدُ فِيهِ وَلَمْ يُوضَعْ فِي غَيْرِهِ؟ وَكَيْفَ السَّبَبُ فِي ذَلِكَ؟ تُخْبِرُنِي جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ، فَإِنَّ تَفَكُّرِي فِيهِ لَعَجَبٌ.

قَالَ: فَقَالَ: سَأَلْتَ وَأَعْضَلْتَ فِي الْمَسْأَلَةِ وَاسْتَفْصَيْتَ، فَافْهَمْ الْجَوَابَ وَفَرِّغْ قَلْبَكَ وَأَصْغِ سَمْعَكَ، أُخْبِرُكَ إِنَّ شَاءَ اللَّهُ. إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَضَعَ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ، وَهِيَ جَوْهَرَةٌ أُخْرِجَتْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَى آدَمَ عليه السلام، فَوُضِعَتْ فِي ذَلِكَ الرُّكْنِ لِعِلَّةِ الْمِيثَاقِ. وَذَلِكَ أَنَّهُ لَمَّا أَخَذَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ، حِينَ أَخَذَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ. وَفِي ذَلِكَ الْمَكَانِ تَرَاءَى لَهُمْ. وَمِنْ ذَلِكَ الْمَكَانِ يَهْبِطُ الطَّيْرُ عَلَى الْقَائِمِ عليه السلام. فَأَوَّلُ مَنْ يُبَايِعُهُ، ذَلِكَ الطَّائِرُ، وَهُوَ اللَّهُ جَبْرِئِيلُ عليه السلام. وَإِلَى ذَلِكَ الْمَقَامِ يُسْنِدُ الْقَائِمُ ظَهْرَهُ، وَهُوَ الْحُجَّةُ وَالِدَلِيلُ عَلَى الْقَائِمِ. وَهُوَ الشَّاهِدُ لِمَنْ وَافَاهُ

۱. علل الشرائع ج ۱ ص ۱۰ ح ۴. الاختصاص ص ۳۳۲.

۲. الکافی ج ۴ ص ۱۸۴ ح ۱.

أَيْنَ الْعَهْدِ وَالْمِيثَاقِ؟ فَوُثِّبَ إِلَيْهِ آدَمُ وَذَكَرَ الْمِيثَاقَ وَبَكَى، وَخَضَعَ لَهُ وَقَبَّلَهُ، وَجَدَّدَ الْإِقْرَارَ بِالْعَهْدِ وَالْمِيثَاقِ. ثُمَّ حَوَّلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى جَوْهَرَةِ الْحَجَرِ دُرَّةً بَيْضَاءَ صَافِيَةٍ تُضِيءُ، فَحَمَلَهُ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى عَاتِقِهِ، إِجْلَالًا لَهُ وَتَعْظِيمًا. فَكَانَ إِذَا أَعْيَا، حَمَلَهُ عَنْهُ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى وَافَى بِهِ مَكَّةَ. فَمَا زَالَ يَأْنُسُ بِهِ بِمَكَّةَ، وَيُجَدِّدُ الْإِقْرَارَ لَهُ كُلَّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ. ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا بَنَى الْكَعْبَةَ وَضَعَ الْحَجَرَ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ، لِأَنَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حِينَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ مِنْ وَلَدِ آدَمَ، أَخَذَهُ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ. وَفِي ذَلِكَ الْمَكَانِ أَلْقَمَ الْمَلِكُ الْمِيثَاقَ، وَلِذَلِكَ وَضَعَ فِي ذَلِكَ الرُّكْنِ. وَنَحَى آدَمَ مِنْ مَكَانِ الْبَيْتِ إِلَى الصَّفَا وَحَوَّاءَ إِلَى الْمَرْوَةِ، وَوَضَعَ الْحَجَرَ فِي ذَلِكَ الرُّكْنِ. فَلَمَّا نَظَرَ آدَمُ مِنَ الصَّفَا وَقَدْ وَضَعَ الْحَجَرَ فِي الرُّكْنِ، كَبَّرَ اللَّهَ وَهَلَّلَهُ وَمَجَّدَهُ. فَلِذَلِكَ جَرَتْ السُّنَّةُ بِالتَّكْبِيرِ وَاسْتِقْبَالِ الرُّكْنِ الَّذِي فِيهِ الْحَجَرُ مِنَ الصَّفَا؛ فَإِنَّ اللَّهَ أَوْدَعَهُ الْمِيثَاقَ وَالْعَهْدَ دُونَ غَيْرِهِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا أَخَذَ الْمِيثَاقَ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِ مُحَمَّدٍ ﷺ بِالنُّبُوَّةِ وَلِ عَلِيِّ ﷺ بِالْوَصِيَّةِ، اضْطَرَّكَتْ فَرَائِضُ الْمَلَائِكَةِ.

فَأَوَّلُ مَنْ أَسْرَعَ إِلَى الْإِقْرَارِ ذَلِكَ الْمَلِكُ. لَمْ يَكُنْ فِيهِمْ أَشَدُّ حُبًّا لِمُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ﷺ مِنْهُ. وَلِذَلِكَ اخْتَارَهُ اللَّهُ مِنْ بَيْنِهِمْ وَأَلْقَمَهُ الْمِيثَاقَ، وَهُوَ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلَهُ لِسَانٌ نَاطِقٌ وَعَيْنٌ نَاطِقَةٌ، يَشْهَدُ لِكُلِّ مَنْ وَافَاهُ إِلَى ذَلِكَ الْمَكَانِ وَحَفِظَ الْمِيثَاقَ^۱.

بُكَيْرِ بْنِ أَعْيَنٍ می گوید: از حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدم: برای چه خداوند متعال حجر را در رکنی که فعلاً در آن است قرار داد نه در آرکان دیگر؟ و برای چه بوسیده می شود؟ و برای چه از بهشت اخراج شد؟ و برای چه میثاق و عهد بندگان در آن قرار داده شده نه در سایر ارکان؟ فدایت شوم از این علل مرا باخبر کنید که من در سرگردانی ام و تحیر.

امام علیه السلام فرمودند: از مسأله ای پرسیده ای و سخت پی گیری می کنی، پس نیک بنگر و دلت را فارغ بدار و گوش فراده. این شاء الله به تو خبر می دهم. خداوند، تبارک و تعالی، حجر الاسود را که سنگی گران بها بود، از بهشت بیرون آورد و نزد

حضرت آدم قرار داد، و در آن رکن را قرار گرفت، زیرا میثاق و پیمان در آن بود. توضیح این که: زمانی که ذریه بنی آدم از پشت ایشان خارج شد، حق تعالی در همان مکان از آنها پیمان گرفت، با ایشان در همان مکان دیدار کرد، از همان مکان پرنده بر حضرت قائم علیه السلام فرود می آید، اولین کسی که با قائم آل محمد علیه السلام بیعت کند همان پرنده است که به خدا سوگند جبرئیل است علیه السلام. حضرتش بر همان مقام تکیه خواهد داد و آن تکیه گاه، حجت و برهان بر حضرت قائم علیه السلام است چنانکه شاهد است برای هر کسی که با آن جناب در آن مکان وفای به عهد کند، و نیز شهادت می دهد برای کسی که میثاق و عهده را که خداوند از بندگان گرفته است به آن حضرت ادا کند.

اما علت این که آن را بوسیده و استلامش می کنند، آن است که بدین گونه مردم تجدید عهد و میثاق می کنند و بیعت خود را یک بار دیگر تجدید می نمایند، و عهدی را که از آنها در عالم میثاق گرفته شده، ادا می کنند. لذا هر سال نزد حَجَر آمده و آن پیمان و میثاق را با آن تجدید می کنند. مگر توجه نمی کنی که وقتی به حجر رسیدی، می گویی: امانتم را اداء کرده و میثاقم را تجدید نمودم تا برایم شهادت دهی که به عهدم وفا کرده ام.

به خدا سوگند غیر از شیعیان ما احدی آن عهد را وفاء نمی کند و اساساً غیر از ایشان هیچ کس آن عهد و میثاق را نگاه نداشته است. شیعیان هر گاه نزدش می آیند، حجر آنها را می شناسد و تصدیقشان می کند، در حالی که وقتی دیگران به حضورش می رسند، انکارشان کرده و در آنچه می گویند تکذیبشان می نماید. بدان روی که غیر از شما شیعیان، کسی آن امانت و عهد را حفظ و نگهداری نکرده، در نتیجه به نفع شما و علیه دیگران شهادت می دهد. یعنی شهادت می دهد که شما به عهد وفا کردید و غیر شما آن پیمان را شکسته و به آن کفر ورزیده اند. شهادت حجر در روز قیامت، حجت بالغه خداوند متعال بر آنان است.

در روز قیامت حجر می آید، در حالی که زبانی گویا و دو چشم دارد. این هیأت حجر همان صورت اولی او است که تمام خلایق، او را با آن صورت شناخته و

انکارش نمی‌کنند. حجر در قیامت شهادت می‌دهد برای هر کسی که با آن در دنیا به عهدش وفا نموده و پیمان و میثاق را با استلامش تجدید کرده و بدین وسیله نشان داده که آن را نگاه داشته و امانت را به آن تحویل داده است. اما هر کسی آن را انکار نموده و میثاق را فراموش کند، قطعاً در حقش شهادت به کفر و انکار می‌دهد.

و اما علت اخراجش از بهشت: آیا می‌دانی اصل حجر الاسود چیست؟ گفتم: نه. حضرت فرمودند: حجر فرشته‌ای عظیم الشان و از بزرگان ملائکه بود. وقتی حق عزوجل از فرشتگان پیمان گرفت، از میان فرشتگان او اولین نفری بود که اقرار نمود و ایمان آورد. لذا باری تعالی بر جمیع مخلوقات، امینش قرار داد و میثاق خلافت را در او به رسم امانت سپرد و از تمام مخلوقات خواست که نزد او در هر سال، اقرار به میثاق و عهدی را که خداوند از آنها گرفته است، تجدید نمایند.

سپس حق تعالی حجر را با آدم در بهشت قرین قرار داد تا این میثاق را به وی یادآور شود، و نیز هر سال جناب آدم نزد او به عهد و پیمان گرفته شده اقرار کند و آن را بدین وسیله تجدید نماید. وقتی آدم عصیان نمود و از بهشت بیرون شد، خداوند متعال عهدی را که از آدم و فرزندانش برای محمد ﷺ و وصیش صلوات الله علیه گرفته بود، از یاد آدم برد و وی را به نسیان انداخت و او را متحیر و مبہوت قرار داد. هنگامی که حق، جلّ و علا، توبه آدم را پذیرفت، آن فرشته (حجر) را به صورت گوهری سفید درآورد، سپس از بهشت به طرف آدم پرتابش کرد. آدم در آن وقت در سرزمین هند بود. وقتی آن گوهر را دید با آن انس گرفت، ولی بیش از این که آن یگ سنگ قیمتی است، شناختی نسبت به آن نداشت. خداوند، عزوجل، آن سنگ را به نطق آورد و گفت: ای آدم آیا مرا می‌شناسی؟ آدم علیه السلام گفت: خیر. سنگ گفت: بلی، مرا می‌شناسی، اما شیطان بر تو غالب شد و پروردگارت را از یادت برد. سپس به همان صورتی که در بهشت با آدم بود، درآمد و گفت: کجا رفت آن عهد و میثاق که حق تعالی از تو گرفت؟

آدم به سوی او پرید، میثاق به یادش آمد و گریست، برای سنگ خضوع و خشوع کرد و آن را بوسید، و اقرار به عهد و میثاق را نزد او تجدید کرد.

سپس خداوند متعال آن فرشته را به سنگ دُری سفید و شفاف و نورانی و درخشنده تبدیل کرد. آدم علیه السلام در مقام تجلیل و تعظیم برآمده و آن را به دوش گرفت. و هرگاه خسته می شد، جبرئیل علیه السلام آن را از آدم می گرفت و با خود می برد. و به همین منوال می رفتند تا به مکه رسیدند. باری پیوسته آدم علیه السلام با آن مأنوس بود و در کنارش در مکه به سر می برد و در هر روز و شب، اقرار به میثاق و عهد می کرد و آن را تجدید می نمود.

سپس وقتی خداوند کعبه را بنا نمود، آن سنگ را در آن مکان قرارداد. این همان مکانی بود که حق تعالی پیمان گرفت و آن فرشته عهد و میثاق را در همان جا در خود فرو برد. به همین علت، حق تعالی حجر را در آن رکن قرارداد، نه در رکن های دیگر.

سپس خداوند آدم را از جای خانه، به طرف صفا، و حوّا را به جانب مروه راند. بعد حجر را گرفت و با قدرتش در همان رکن قرارداد. وقتی آدم از صفا چشمش به حجر افتاد که در رکن نصب شده، الله اکبر و لا اله الا الله گفت و خدا را تمجید و تعظیم نمود. لذا سنت است که در هنگام روبرو شدن با رکنی که حجر در آن است، از صفا تکبیر بگویند. خداوند عهد و میثاق را در آن حجر به ودیعه نهاد. در بین فرشتگان، تنها او بود که آن میثاق را در خود فرو برد، زیرا خداوند وقتی از فرشتگان راجع به ربوبیت خود و نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و وصایت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام اقرار خواست، پشت ملائکه لرزید. نخستین کسی که با شتاب به آن اقرار کرد، همان فرشته (حجر) بود، و از او محبت تر نسبت به محمد و آل محمد صلوات الله علیهم هیچ فرشته ای نبود. از این رو خداوند او را از بین آنها برگزید و میثاق را در او نهاد. و امروز قیامت خواهد آمد در حالی که زبان گویا و چشم بینا دارد و برای تمام آنان که با او در آن مکان تجدید عهد کرده و امانت را حفظ نموده اند، شهادت خواهد داد.

شیخ صدوق رحمه الله در علل الشرائع متن حدیث، و در کتاب من لا یحضره الفقیه بخشی از آن را آورده است.^۱

۱. علل الشرائع ج ۲ ص ۴۲۹ ح ۱؛ من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۱۹۱.

۱۹. کلینی رحمه الله، به سندش از ابوحمزه، از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:
 «عَنْ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قَالَ لَهُ رَجُلٌ: كَيْفَ سُمِّيَتْ الْجُمُعَةُ
 جُمُعَةً؟ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَمَعَ فِيهَا خَلْقَهُ لَوْلَايَةِ مُحَمَّدٍ وَوَصِيَّهِ فِي الْمِيثَاقِ،
 فَسَمَّاهُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ لِجَمْعِهِ فِيهِ خَلْقَهُ»^۱.

ابوحمزه گوید: فردی از امام باقر علیه السلام پرسید: چرا روز جمعه را به این نام نامیدند؟
 فرمود: خداوند، عزوجل، آفریدگان خود را در عالم میثاق برای ولایت محمد و
 وصی او علیهما وآلهما السلام جمع کرد، لذا به دلیل جمع خلائق آن را جمعه
 نامید.

۲۰. کلینی رحمه الله در کتاب النکاح کافی به سندش از حسن بن جهم از امام
 رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام: إِنَّ النُّظْفَةَ تَكُونُ فِي الرَّحِمِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا... إِلَى أَنْ قَالَ: وَيَكْتُبَانِ
 الْمِيثَاقَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ^۲. فَإِذَا أَكْمَلَ اللَّهُ لَهُ الْأَجَلَ، بَعَثَ اللَّهُ مَلَكًا فَرَجَرَهُ زَجْرَةً، فَيَخْرُجُ
 وَقَدْ نَسِيَ الْمِيثَاقَ»^۳.

امام باقر علیه السلام فرمود: نطفه چهل روز در رحم می‌ماند... تا آن که فرمود: آن دو
 فرشته، میثاق را بین دو چشمش می‌نویسند. وقتی خداوند زمان او را به سر
 رساند، فرشته‌ای بر او می‌فرستد، که او را ضربه‌ای می‌زند، و او بیرون می‌رود در
 حالی که میثاق را فراموش کرده است.

۲۱. کلینی رحمه الله در کافی، از زُراره، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود:
 «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ النُّظْفَةَ الَّتِي مِمَّا أَخَذَ عَلَيْهَا الْمِيثَاقَ فِي صُلْبِ
 آدَمَ أَوْ مَا يَبْدُو لَهُ فِيهِ... إِلَى أَنْ قَالَ: ثُمَّ يُوحِي اللَّهُ إِلَى الْمَلَكَاتِ: اكْتُبَا عَلَيْهِ قَضَائِي
 وَقَدَرِي وَنَافِذَ أَمْرِي وَاشْتَرِطَا لِي الْبَدَاءَ فِي مَا تَكْتُبَانِ. فَيَقُولَانِ: يَا رَبِّ مَا نَكْتُبُ؟
 فَيُوحِي اللَّهُ إِلَيْهِمَا أَنْ اؤْفَعَا رُؤُوسَكُمَا إِلَى رَأْسِ أُمِّهِ، فَيَرْفَعَانِ رُؤُوسَهُمَا. فَإِذَا اللَّوْحُ

۱. الکافی ج ۳ ص ۴۱۵ ح ۷.

۲. در اصل کتاب: «فی».

۳. الکافی ج ۶ ص ۱۳ ح ۳.

يَقْرَأُ جَبْهَةً أُمِّهِ، فَيَنْظُرَانِ فِيهِ فَيَحْدَانِ فِي اللُّوحِ صُورَتَهُ وَزِينَتَهُ وَأَجَلَهُ وَمِثْقَالَ شَقِيئاً أَوْ سَعِيداً وَجَمِيعَ شَأْنِهِ. قَالَ: فَيَمْلِي أَحَدُهُمَا عَلَى صَاحِبِهِ، فَيَكْتُبَانِ جَمِيعَ مَا فِي اللُّوحِ، وَيَشْتَرِطَانِ الْبَدَاءَ فِي مَا يَكْتُبَانِ، ثُمَّ يَخْتِمَانِ الْكِتَابَ وَيَجْعَلَانِهِ بَيْنَ عَيْنَيْهِ^۱ - تا آخر حدیث.

وقتی خداوند، عز و جل، اراده کند که نطفه‌ای بیافریند، از آنها که در صلب آدم از آنها میثاق گرفته یا آنها که در باره شان بداء کرده است، آنگاه به دو فرشته امر می‌فرماید که قضا و قدر و امر و نافذ مرا در باره‌اش بنویسید، و بداء را در تمام آنچه می‌نویسید شرط کنید. دو فرشته می‌گویند: خدایا چه بنویسیم؟ به آنها وحی می‌فرستد که سرخود را به سوی سر مادرش بردارید. آنان سر برمی‌دارند. لوحی می‌بینند که برپیشانی مادرش نصب شده است. به آن می‌نگرند. در آن لوح، صورت و زینت و سرآمد عمر و پیمان او را - که شقی است یا سعید - و تمام شؤون او را می‌بینند. یکی از آنها برای دیگری املا می‌کند. با هم تمام آنچه در لوح است می‌نویسند و بداء را در مورد آنچه می‌نویسند، شرط می‌کنند. سپس آن نوشته را مهر می‌کنند و در پیشانی او قرار می‌دهند.

۲۲. کلینی رحمه الله در کتاب العقیقه کافی از محمد بن اسماعیل آورده که می‌گوید:

«قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ، الرَّجُلُ يَدْعُو لِلْجُبَلَى أَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ مَا فِي بَطْنِهَا ذِكْرًا سَوِيًّا^۲. قَالَ: يَدْعُو مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَزْبَعَةِ أَشْهُرٍ... إِلَى أَنْ قَالَ: وَمِثْقَالُهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ يَنْظُرُ إِلَيْهِ. وَلَا يَزَالُ مُنْتَصِباً فِي بَطْنِ أُمِّهِ، حَتَّى إِذَا دَنَا خُرُوجُهُ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ مَلَكاً، فَرَجَرَهُ رَجْرَةً فَيَخْرُجُ وَيَنْسَى الْمِثْقَالَ»^۳.

راوی گوید: از امام جواد عليه السلام پرسیدم: فدایت شوم! مردی برای همسرش که باردار است، دعا می‌کند که فرزندش را پسرو تندرست قرار دهد. فرمود: در طول چهار ماه دعا کند... تا آنکه فرمود: و میثاق او را در پیشانی‌اش می‌نهد که بدان

۱. الکافی ج ۶ ص ۱۳ ح ۴.

۲. در اصل کتاب: «مستویا».

۳. الکافی ج ۶ ص ۱۶ ح ۶.

می‌نگرد. و همچنان در شکم مادر قرار گرفته است تا زمانی که وقت خروجش فرا رسد که فرشته‌ای می‌فرستد که او را به بیرون می‌راند. او در حالی بیرون می‌آید که میثاق را فراموش کرده است.

۲۳. کلینی رحمه الله در کتاب العقیقه کافی، از زُرارة بن أعین، از امام جعفر صادق علیه السلام

روایت کرده است که فرمود:

«إِذَا وَقَعَتِ النُّطْفَةُ فِي الرَّحِمِ، اسْتَفْقَرَتْ فِيهَا أَرْبَعِينَ يَوْمًا، إِلَى أَنْ قَالَ: ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ مَلَكََيْنِ خَلَائِفَيْنِ، فَيَقَالُ لَهُمَا: اخْلُقَا كَمَا يُرِيدُ اللَّهُ، ذَكَرًا أَوْ أُنْثَى، صَوْرَاهُ وَاكْتَبَا أَجَلَهُ وَرِزْقَهُ وَمَنْيَتَهُ وَشَقِيًّا أَوْ سَعِيدًا، وَاكْتَبَا الْمِيثَاقَ الَّذِي أَخَذَتْهُ عَلَيْهِ فِي الذَّرِّ بَيْنَ عَيْنَيْهِ. فَإِذَا دَنَا خُرُوجُهُ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ، بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِ مَلَكًا يَقَالُ لَهُ زَاجِرٌ، فَيَرْجُرُهُ فَيَفْرِغُ فَرْعًا، فَيَنْسِيَ الْمِيثَاقَ وَيَقْعُ إِلَى الْأَرْضِ يَبْكِي مِنَ زَجَرَةِ الْمَلَكِ»^۱.

چون نطفه در رحم افتد چهل روز بماند... تا آنکه فرمود: سپس خدا دو فرشته آفریننده را فرستد و به آنها گفته شود: بیافرینید چنان که خدا خواهد، پسریا دختر، صورتش را بسازید و مرگ و روزی و شقاوت و سعادت او را و پیمانی که خدا از او در ذر گرفته میان دو چشمش بنویسید. چون ولادتش نزدیک شود خدا فرشته‌ای به نام «زاجر» فرستد که او را نهیب زند و بهراسد و پیمان را فراموش کند و به زمین افتد و از نهیب فرشته گریه کند.

۲۴. کلینی رحمه الله در کتاب الشهادات کافی، روایت کرده است که عبدالله بن

سنان گوید:

«لَمَّا قَدِمَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَلَى أَبِي الْعَبَّاسِ وَهُوَ بِالْحِيرَةِ، خَرَجَ يَوْمًا يُرِيدُ عَيْسَى بْنَ مُوسَى، فَاسْتَقْبَلَهُ بَيْنَ الْحِيرَةِ وَالْكُوفَةِ، وَمَعَهُ ابْنُ شُبْرَمَةَ الْقَاضِي. فَقَالَ لَهُ: إِلَيَّ أَيْنَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ؟ فَقَالَ: أَرَدْتُكَ. فَقَالَ: قَدْ قَصَّرَ اللَّهُ حَطْوَكَ.

قَالَ: فَمَضَى مَعَهُ. فَقَالَ لَهُ ابْنُ شُبْرَمَةَ: مَا تَقُولُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فِي شَيْءٍ سَأَلَنِي عَنْهُ الْأَمِيرُ، فَلَمْ يَكُنْ عِنْدِي فِيهِ شَيْءٌ. فَقَالَ: وَمَا هُوَ؟ قَالَ: سَأَلَنِي عَنْ أَوَّلِ كِتَابٍ كُتِبَ فِي الْأَرْضِ. قَالَ: نَعَمْ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَرَضَ عَلَى آدَمَ علیه السلام ذُرِّيَّتَهُ عَرَضَ الْعَيْنِ فِي

صُورِ الدَّرِّ، نَبِيًّا فَنَبِيًّا وَمَلِكًا فَمَلِكًا وَمُؤْمِنًا فَمُؤْمِنًا وَكَافِرًا فَكَافِرًا»^۱ - تا آخر حدیث.

هنگامی که امام صادق (ع) به سوی ابوالعباس رفته بود که در حیره بود، روزی برای دیدن عیسی بن موسی بیرون آمد. پس عیسی بن موسی بین حیره و کوفه با امام روبرو شد، در حالی که ابن شبرمه قاضی همراه ایشان بود. پس به ایشان گفت: به کجا می روید ای اباعبدالله؟ فرمود: تورا می خواستم. گفت: خداوند راه شما را کوتاه کرد. پس با او راه پیمود. ابن شبرمه به ایشان گفت: ای اباعبدالله، امیر از من چیزی پرسید که جوابی برایش نداشتم، آیا به من جوابش را می فرمایید؟ ایشان فرمود: از چه چیزی پرسید؟ گفت: پرسید اولین کتابی که در زمین نوشته شده چیست؟ فرمود: آری، خداوند عزوجل، دودمان آدم را پیش چشمانش به او نشان داد که به صورت موران ریزی بودند، پیامبری از پس پیامبری و شاهی از پس شاهی و مؤمنی از پس مؤمنی و کافری از پس کافری... تا آخر حدیث.

۲۵. شیخ صدوق ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه قمی رحمه الله در کتاب علل الشرائع، از محمد بن سنان، از امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا (ع) روایت کرده است که در جواب مسئله استلام حجر چنین پاسخ دادند:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا أَخَذَ مَوَاقِفَ بَنِي آدَمَ التَّقَمَّةَ الْحَجَرَ. فَمِنْ ثَمَّ كَلَّفَ النَّاسَ بِمُعَاهَدَةِ ذَلِكَ الْمِيثَاقِ، وَمِنْ ثَمَّ يُقَالُ عِنْدَ الْحَجَرِ: أَمَانَتِي أَذِيَّتُهَا وَمِيثَاقِي تَعَاهَدَتُهُ لِيَتَشَهَّدَ لِي بِالْمُؤَافَاةِ. وَمِنْهُ قَوْلُ سَلْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: لَيَحْيِنَّ الْحَجَرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِثْلَ جَبَلِ أَبِي قُبَيْسٍ، لَهُ لِسَانٌ وَشَفَتَانِ يَشْهَدُ لِمَنْ وَافَاهُ بِالْمُؤَافَاةِ»^۲.

سزااستلام و مس نمودن حجر الاسود این است که خداوند وقتی پیمان از بنی آدم گرفت، حجر آن میثاق را در خود فروبرد. به همین خاطر، مردم مکلف شده اند آن میثاق را با استلام حجر تجدید کنند. لذا در مقابل حجر الاسود که می رسند، خطاب به آن می گویند: امانت را ادا کردم و میثاق و عهد خود را با توتجدید می کنم تا شهادت دهی که به آن وفا کرده ام.

۱. الکافی ج ۷ ص ۳۷۸ ح ۱.

۲. علل الشرائع ج ۲ ص ۴۲۴ ح ۲.

همچنین کلام سلمان فارسی علیه الرحمه اشاره به همین معنا دارد که فرموده: روز قیامت، همانا حجر الاسود می آید همچون کوه ابوقبیس در حالی که یک زبان و دو لب دارد و به نفع کسانی که با او تجدید عهد کرده اند، شهادت می دهد که ایشان به عهدشان وفا نموده اند.

۲۶. صدوق رحمه الله در کتاب علل الشرائع، از ابوبصیر و زراره و محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ، ثُمَّ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى الْعِبَادِ. ثُمَّ قَالَ لِلْحَجَرِ التَّقِمْهُ، وَالْمُؤْمِنُونَ يَتَعَاهَدُونَ مِيثَاقَهُمْ»^۱.

خداوند تعالی حجر الاسود را آفرید، سپس از بندگان پیمان و میثاق گرفت. بعد به حجر الاسود فرمود: این میثاق و پیمان را فروبیر، و اهل ایمان میثاق و عهدشان را نزد حجر الاسود تجدید می کنند.

۲۷. شیخ صدوق رحمه الله در همان کتاب از عبدالله بن ابی یعفور، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«إِنَّ الْأَرْوَاحَ جُنُودَ مُجَنَّدَةٍ، فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا فِي الْمِيثَاقِ اثْتَلَفَ هَاهُنَا، وَمَا تَنَكَرَّ مِنْهَا فِي الْمِيثَاقِ اخْتَلَفَ هَاهُنَا وَالْمِيثَاقُ هُوَ فِي هَذَا الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ. أَمَا وَاللَّهِ إِنَّ لَهُ لَعَيْنَيْنِ وَأُذُنَيْنِ وَمَا وَلِسَانًا ذُلْفًا، وَلَقَدْ كَانَ أَشَدَّ بَيَاضًا مِنَ اللَّبَنِ، وَلَكِنَّ الْمُجْرِمِينَ يَسْتَلْمُونَهُ وَالْمُنَافِقِينَ، فَبَلَغَ كَمَثَلِ مَا تَرَوْنَ»^۲.

ارواح لشکریهایی هستند آراسته و منظم در صفوف متعدد. پس آنچه از ارواح در عالم میثاق با هم آشنا و هم صف بودند، در اینجا و عالم دنیا با یکدیگر اُلُفَت و انس دارند. و آنچه از آنها در عالم میثاق بینشان تفرقه بوده، در این عالم نیز بینشان اختلاف و مخاصمه می باشد. و میثاق و عهد در این حجر نهفته است.

سپس حضرت فرمودند: به خدا سوگند حجر دو چشم و دو گوش و یک دهان و یک زبان گویا دارد. این سنگ در ابتدا سفیدتر از شیر بود، ولی به واسطه

۱. علل الشرائع ج ۲ ص ۴۲۴ ح ۵.

۲. علل الشرائع ج ۲ ص ۴۲۶ ح ۷.

استلام مجرمین و گناهکاران و منافقان، رفته رفته تیره شد تا به این وضعی رسید که می بینید.

۲۸. شیخ صدوق رحمه الله در همان کتاب از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرموده است:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَخَذَ مِيثَاقَ الْعِبَادِ - وَهُمْ أَظْلَةٌ - قَبْلَ الْمِيلَادِ. فَمَا تَعَارَفَ مِنَ الْأَرْوَاحِ ائْتَلَفَ، وَمَا تَنَافَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَ»^۱.

خداوند، تبارک و تعالی، از بندگان، پیش از آن که زاده شوند، در حالی که به صورت اشباح بودند، میثاق و پیمان گرفت. پس ارواحی که به واسطه اتفاق رأی و اتحاد میثاق باهم آشنا شدند، در این عالم بینشان اتفاق شد، و ارواح و اشباحی که به دلیل تباین، باهم آشنایی نداشتند، در عالم دنیا بینشان اختلاف پیدا شد.

۲۹. صدوق رحمه الله در کتاب علل الشرائع از ابن اُذینه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که می فرماید:

«كُنَّا عِنْدَهُ، فَذَكَرْنَا رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا. فَقُلْنَا: فِيهِ حِدَّةٌ. فَقَالَ: مِنْ عَلَامَةِ الْمُؤْمِنِ أَنْ تَكُونَ فِيهِ حِدَّةٌ. قَالَ: فَقُلْنَا لَهُ: إِنَّ عَامَّةَ أَصْحَابِنَا فِيهِمْ حِدَّةٌ. فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي وَقْتِ مَا ذَرَأَهُمْ أَمَرَ أَصْحَابَ الْيَمِينِ - وَأَنْتُمْ هُمْ - أَنْ يَدْخُلُوا النَّارَ، فَدَخَلُوهَا فَأَصَابَهُمْ وَهَجٌ؛ فَالْحِدَّةُ مِنْ ذَلِكَ الْوَهَجِ. وَأَمَرَ أَصْحَابَ الشِّمَالِ - وَهُمْ مُخَالِفُوهُمْ - أَنْ يَدْخُلُوا النَّارَ، فَلَمْ يَفْعَلُوا، فَمِنْ ثَمَّ لَهُمْ سَمْتُ وَلَهُمْ وَقَارٌ»^۲.

ابن اُذینه نقل کرده که گفت: محضر امام صادق علیه السلام بودیم. نام یکی از اصحاب و یاران برده شد، گفتیم در وی تند و تیزی است. امام علیه السلام فرمودند: از علائم مؤمن، این است که در او تیزی و تند و تیزی است. عرضه داشتیم: در تمام اصحاب ما تند و تیزی هست، سر آن چیست؟ حضرت فرمودند: خداوند، تبارک و تعالی، هنگامی که انسان را می آفرید، به اصحاب یمین - که شما همان گروهید - فرمود: داخل آتش شوید. اصحاب یمین داخل آتش شدند و سوزش

۱. علل الشرائع ج ۱ ص ۸۴ ح ۱.

۲. علل الشرائع ج ۱ ص ۸۵، باب ۸۰ (این باب همین یک حدیث را دارد).

آتش به ایشان رسید. این حدّث و تیزی، از اصابت همان سوزش آتش است. از طرفی به اصحابِ شمال - که مخالفین شما هستند - امر شد که آنها نیز وارد آتش شوند، ولی آنها وارد نشده و قهراً سوزش آتش را لمس و حس نکردند. لذا ایشان وقار و سنگینی دارند.

۳۰. شیخ صدوق رحمه الله در دو کتاب خود، خصال و معانی الأخبار، از مُفَضَّل بن عُمَر روایت کرده که امام صادق عليه السلام ذیل آیه ۲۶۰ سوره بقره «رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أُولِمَ تُوْمِنَ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي» کلامی فرمود^۱. [آنگاه شیخ صدوق ذیل آن حدیث و آیه قرآن چنین فرموده است:]

«وقتی حضرت ابراهیم عرض کرد: پروردگارا بر من بنما که مردگان را چگونه زنده خواهی کرد، خداوند دعایش را مستجاب کرد. خداوند، عزّوجلّ، فرمود: مگر ایمان نیاورده‌ای؟ حضرت ابراهیم عرض کرد: آری.

و این چنین پاسخ بر هر فردی که به خدا ایمان آورده باشد لازم است. که هرگاه از هر فرد مؤمن سؤال شود: مگر ایمان نیاورده‌ای؟ باید بگوید: آری، چنان که ابراهیم گفت.

وقتی خدا به همه ارواح بنی آدم فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند: بلی، و نخستین کسی که جواب مثبت داد، محمد صلی الله علیه و آله بود. به خاطر همین پیشدستی در جواب بود که سرور اولین و آخرین گردید و از همه پیغمبران و مرسلین والاتر و بالاتر شد. کسی که به این سؤال همانند ابراهیم پاسخ نگوید، از آیین او روی گردان است. خداوند عزّوجلّ فرموده است: و چه کسی از ابراهیم روی گردان است مگر بی خردان^۲».

این کلام، بسی طولانی است که ما قسمتی از آن را که مورد نیاز بود، برگزفیم.

۳۱. شیخ صدوق در کتاب خصال از امام صادق عليه السلام روایت کرده که فرمود: «إِنَّهُ قَالَ لِرَجُلٍ مِنْ مَوَالِيهِ: يَا فُلَانُ مَا لَكَ لَمْ تَخْرُجْ؟ قَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، الْيَوْمَ

۱. خصال ص ۳۰۴، ح ۸۴؛ معانی الأخبار ص ۱۲۶ ح ۱.

۲. بقره: ۱۳۰.

الْأَحَدُ. قَالَ: وَمَا لِلْأَحَدِ؟ قَالَ الرَّجُلُ: لِلْحَدِيثِ الَّذِي جَاءَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: اخْذُوا حَدَّ الْأَحَدِ، فَإِنَّ لَهُ حَدًّا مِثْلَ حَدِّ السَّيْفِ.

قَالَ: كَذَبُوا كَذَبُوا، مَا قَالَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَإِنَّ الْأَحَدَ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَلَا ثَنَيْنِ؟ قَالَ: سُمِّيَ بِاسْمِهِمَا. قَالَ الرَّجُلُ: فَسُمِّيَ بِاسْمِهِمَا وَلَمْ يَكُونَا؟ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا حَدَّثْتَ فَافْهَمْ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ عَلِمَ الْيَوْمَ الَّذِي يُقْبَضُ فِيهِ نَبِيُّهُ ﷺ، وَالْيَوْمَ الَّذِي يُظْلَمُ فِيهِ وَصِيُّهُ، فَسَمَّاهُ بِاسْمِهِمَا... إِلَى أَنْ قَالَ: قُلْتُ: فَالْجُمُعَةُ؟ قَالَ: جَمَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْخَلْقَ لَوْلَايَتِنَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ^۱ - تا آخر حدیث.

آن حضرت به یکی از دوستان خود فرمود: فلانی چرا بیرون (سفر) نرفتی؟ گفت: فدایت گردم، امروز روز یکشنبه است. فرمود: مگر روز یکشنبه چیست؟ آن مرد گفت: به خاطر حدیثی که از پیامبر (ص) نقل شده که فرمود: از تیزی روز یکشنبه بترسید که تیزی آن مانند تیزی شمشیر است. امام فرمود: دروغ گفتند، دروغ گفتند، پیامبر (ص) چنین نفرموده است، بلکه أَحَد (در عربی: یکشنبه)، نامی از نام‌های خداوند است.

گفتم: فدایت گردم پس اثنین (دوشنبه) چیست؟ فرمود: به نام آن دو نفر نامگذاری شده است. گفتم: به نام آن دو نفر نامیده شده در حالی که هنوز آنها به دنیا نیامده بودند؟ فرمود: وقتی به توحید می‌گفته می‌شود، آن را بفهم. به راستی خداوند، روزی را که پیامبر ﷺ از دنیا رفت و نیز روزی را که به وصی اوستم شد، دانست و آن روز را به نام آن دو نفر نامگذاری کرد... تا آنکه گفت: گفتم: جمعه؟ پاسخ داد: خداوند در آن روز، آفریدگان را برای ولایت ما جمع کرد.

۳۲. شیخ صدوق رحمه الله در کتاب توحید از ابوبصیر، از امام صادق علیه السلام که روایت

کرده است که می‌فرماید:

«قُلْتُ لَهُ: أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ، عَزَّ وَجَلَّ، هَلْ يَرَاهُ الْمُؤْمِنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: نَعَمْ، وَقَدْ

رَأَوْهُ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ. فَقُلْتُ: مَتَى؟ قَالَ: حِينَ قَالَ لَهُمْ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى.
ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً، ثُمَّ قَالَ: وَإِنَّ الْمُؤْمِنِينَ لَيَرَوْنَهُ فِي الدُّنْيَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، أَلَسْتَ
تَرَاهُ فِي وَقْتِكَ هَذَا؟

قَالَ أَبُو بَصِيرٍ: فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَحَدْتُ بِهِذَا عَنْكَ؟ فَقَالَ: لَا فَإِنَّكَ إِذَا
حَدَّثْتَ بِهِ، فَأَنْكَرَهُ مُنْكَرٌ جَاهِلٌ بِمَعْنَى مَا تَقُولُهُ، ثُمَّ قَدَّرَ أَنْ ذَلِكَ تَشْبِيهُ كُفْرٍ. وَلَيْسَتْ
الرُّؤْيَا بِالْقَلْبِ كَالرُّؤْيَا بِالْعَيْنِ. تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُصِفُهُ الْمُشْبِهُونَ وَالْمُلْحِدُونَ^۱.

ابو بصیر گوید: به حضرت صادق علیه السلام گفتم: به من خبر ده در باره خداوند، عزّ
وَجَلّ، که آیا مؤمنان در روز قیامت او را می بینند؟ فرمود: آری، و پیش از روز
قیامت او را دیده اند. عرض کردم: در چه زمان؟ فرمود: در هنگامی که به ایشان
فرمود: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى، یعنی: آیا نیستم پروردگار شما؟ گفتند: آری.

حضرت زمانی سکوت کرد، بعد از آن فرمود: مؤمنان در دنیا نیز، پیش از روز
قیامت او را می بینند. آیا تو در همین وقت او را نمی بینی؟

ابو بصیر گوید: گفتم: فدای تو گردم، آیا من این کلام را از شما نقل کنم؟ فرمود:
نه، زیرا تو هرگاه چنین کنی، منکری که نسبت به معنای این سخن جاهل
باشد، آن را انکار می کند و می پندارد که این تشبیه و کفر است. دیدن به دل
چون دیدن به چشم نیست. خدا برتر است از آنچه فرقه مشبّهه و ملحدان، او را
وصف می کنند.

۳۳. شیخ الطائفه ابو جعفر محمد بن حسن طوسی قدّس سرّه در امالی از جابر، از امام باقر،
از پدرش، از جدش علیه السلام روایت کرده است:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قَالَ لِعَلِيٍّ: أَنْتَ الَّذِي احْتَجَّ اللَّهُ بِكَ فِي ابْتِدَائِهِ
الْخَلْقَ حَيْثُ أَقَامَهُمْ أَشْبَاحًا، فَقَالَ لَهُمْ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى. قَالَ: وَمُحَمَّدٌ
رَسُولِي؟ قَالُوا: بَلَى.

قَالَ: وَعَلَيَّْ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَصِيِّي؟ فَأَبَى الْخَلْقُ جَمِيعًا إِلَّا اسْتَكْبَارًا وَعَتَوْا مِنْ

وَلَا تَيْتِكَ، إِلَّا نَفَرٌ قَلِيلٌ، وَهُمْ أَقَلُّ الْقَلِيلِ، وَهُمْ أَصْحَابُ الْيَمِينِ^۱.

پیامبر اکرم ﷺ به علی علیه السلام فرمود: تویی آن کس که خداوند در ابتدای آفرینش انسانها - وقتی که آنها را به صورت شَبَح در آورد - به تواحتجاج کرد. به ایشان فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند بلی. فرمود: آیا (گواهی می دهید که) محمد رسول خدا است؟ گفتند: آری. گفت: (و گواهی دهید که) علی بن ابی طالب وصی من است؟

تمام مردم از روی تکبر و عناد، این مطلب را رد کردند، مگر گروه کمی که بسیار اندک اند، و هم ایشان اصحاب یمین هستند.

سیدِ أَجَلِّ علی ابن طاووس رحمه الله در کتاب الیقین به نقل از کتاب التنزیل تألیف کاتبِ ثقه محمد بن احمد بن ابی ثلج و نیز به نقل از کتاب محمد بن عباس بن علی بن مروان؛ همچنین شیخ جلیل طبری رحمه الله در کتاب بشارة المصطفی لشعبة المرتضی - که نسخه آن نزد ما موجود است - آن را روایت کرده اند.

۳۴. شیخ طوسی رحمه الله از أَصْبَغ بن نُباته آورده که گوید:

«كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، فَأَتَاهُ رَجُلٌ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنِّي لَأُحِبُّكَ فِي السِّرِّ كَمَا أُحِبُّكَ فِي الْعَلَانِيَةِ. قَالَ: فَكَتَبْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام الْأَرْضَ بِعُودٍ كَانَ فِي يَدِهِ سَاعَةً، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ، فَقَالَ: كَذَبْتَ وَاللَّهِ، مَا أَعْرِفُ وَجْهَكَ فِي الْوُجُوهِ وَلَا اسْمَكَ فِي الْأَسْمَاءِ. قَالَ الْأَصْبَغُ: فَعَجِبْتُ مِنْ ذَلِكَ عَجَبًا شَدِيدًا.

فَلَمْ أَتْرَحْ حَتَّى أَتَاهُ رَجُلٌ آخَرُ، فَقَالَ: وَاللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنِّي لَأُحِبُّكَ فِي السِّرِّ كَمَا أُحِبُّكَ فِي الْعَلَانِيَةِ. قَالَ: فَكَتَبْتُ بِعُودِهِ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ طَوِيلًا، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ، فَقَالَ: صَدَقْتُ، إِنَّ طَيِّبَتَنَا طَيِّبَةٌ مَرْحُومَةٌ، أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهَا يَوْمَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ، فَلَا يَشُدُّ مِنْهَا شَاذٌ، وَلَا يَدْخُلُ فِيهَا دَاخِلٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ^۲ - تا آخر حدیث.

۱. التوحید ص ۱۱۷ ح ۲۰.

۲. أمالی طوسی ص ۴۰۹ رقم ۹۲۱. صفار در بصائر الدرجات همین حدیث را با سندی دیگر از برقی از خلف بن حماد از سعد الاسکاف از أَصْبَغ بن نَبَاتَه روایت می کند. همچنین همین حدیث را شیخ مفید در اختصاص ص ۳۱۰ روایت کرده است.

ابن نُبّاته گفت: خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته بودم. مردی وارد شد و گفت: یا امیرالمؤمنین من شما را در پنهانی دوست دارم، همان طور که در آشکارا دوست می‌دارم.

امیرالمؤمنین علیه السلام با چوبی که در دست داشت، به زمین زد، آنگاه سر برداشت و گفت: دروغ می‌گویی، به خدا قسم چهره تو را در میان چهره‌ها واسمت را در میان اسمها نمی‌بینم.

أصبغ گفت: من از شنیدن این مطلب سخت در تعجب شدم. در همین زمان مرد دیگری آمد. او نیز گفت: یا علی من حضرتت را در پنهانی چنان دوست دارم که در آشکارا دوست می‌دارم.

امام علیه السلام مدتی با چوبی که در دست داشت، به زمین زد. سپس سر برداشت و فرمود: راست گفتی، سرشت ما سرشتی مورد رحمت است. در روز میثاق خداوند از آنها پیمان گرفت، هرگز کسی از این گروه خارج نمی‌شود و کسی داخل آنها نمی‌گردد تا روز قیامت.

۳۵. شیخ طوسی رحمه الله در همان کتاب از امام صادق علیه السلام روایت کرده که رسول

خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَا قَبَضَ اللَّهُ نَبِيًّا حَتَّى أَمَرَهُ أَنْ يُوصِي إِلَى أَفْضَلِ عَشِيرَتِهِ مِنْ عَصَبَتِهِ، وَأَمَرَنِي أَنْ أُوصِي. فَقُلْتُ: إِلَى مَنْ يَا رَبِّ؟ فَقَالَ: أَوْصِ يَا مُحَمَّدُ إِلَى ابْنِ عَمِّكَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَإِنِّي قَدْ أَثْبَتُهُ فِي الْكِتَابِ السَّالِفَةِ، وَكَتَبْتُ فِيهَا أَنَّهُ وَصِيكَ، وَعَلَى ذَلِكَ أَخَذْتُ مِيثَاقَ الْخَلَائِقِ وَمَوَائِقَ أَنْبِيَائِي وَرُسُلِي، أَخَذْتُ مَوَائِقَهُمْ لِي بِالزُّبُورَةِ، وَلَكَ يَا مُحَمَّدُ بِالنُّبُورَةِ، وَلِعَلِّي بِالْوَلَايَةِ»^۱.

هیچ پیامبری را خداوند قبض روح نکرد جز اینکه به او دستور داد به برترین فرد در میان خانواده خود وصیت کند. به من نیز دستور وصیت داده است. گفتم: خدایا چه کسی را وصی خود سازم؟ فرمود: وصیت کن به پسر عمویت علی بن ابی طالب، که من نام او را در کتاب‌های گذشته نوشته‌ام و در آنها معین نموده‌ام

که او وصی تو است و بر همین قرار، پیمان مردم و انبیاء و رسل را گرفته ام. از آنها به ربوبیت خود و نبوت تو و ولایت علی بن ابی طالب پیمان گرفته ام.

شیخ اجل محمد بن ابی القاسم طبری در بشاره المصطفی - که نسخه آن نزد ما موجود است - آن را روایت کرده است.^۱

۳۶. شیخ طوسی رحمه الله در کتاب الغیبة حدیثی طولانی در کیفیت صلوات بر محمد و آلش روایت کرده است که آغاز آن چنین است:

«بسم الله الرحمن الرحيم، اللهم صل على محمد سيد المرسلين وخاتم النبيين وحجة رب العالمين، المنتجب في الميثاق، المصطفى في الظلال»^۲.

بسم الله الرحمن الرحيم. خدایا! درود فرست بر محمد، سرور فرستادگان و خاتم پیامبران و حجت خداوند جهانها، برگزیده در عالم میثاق، پاک شده در عالم ظلال.

۳۷. شیخ محدثین در عصر خود، فرات بن ابراهیم کوفی رحمه الله در تفسیرش از امام ابوجعفر محمد بن علی علیه السلام آورده که گوید:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا عَلِيُّ! قَالَ: لَبَّيْكَ. قَالَ لَهُ: أَتَى الشَّيْطَانُ الْوَادِيَّ فَأَتَى الْوَادِيَّ فَانْظُرْ مَنْ فِيهِ. فَأَتَى الْوَادِيَّ، فَدَارَ فِيهِ فَلَمْ يَرَ أَحَدًا، حَتَّى إِذَا صَارَ عَلَى بَابِهِ لَقِيَ شَيْخًا. فَقَالَ: مَا تَصْنَعُ هُنَا؟ قَالَ: أَرْسَلَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. قَالَ: تَعْرِفْنِي؟ قَالَ: يَنْبَغِي أَنْ تَكُونَ أَنْتَ هُوَ يَا مَلْعُونٌ. قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَمَا لَا بُدَّ مِنْ أَنْ أَصَارِعَكَ. قَالَ لَا بُدَّ مِنْهُ. فَصَارَعَهُ فَصَرَعَهُ عَلِيُّ ﷺ. قَالَ: قُمْ عَنِّي... فَقَالَ: أَلَا أَصَارِعُكَ؟ قَالَ مَرَّةً أُخْرَى. قَالَ: نَعَمْ، فَصَرَعَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ. قَالَ: قُمْ عَنِّي حَتَّى أُبَشِّرَكَ.

فَقَامَ عَنْهُ فَقَالَ: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ ﷺ أَخْرَجَ ذُرِّيَّتَهُ مِنْ ظَهْرِ مِثْلِ الذَّرِّ. قَالَ: فَأَخَذَ مِثْلَهُمْ فَقَالَ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى. قَالَ: فَأَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ، فَأَخَذَ مِثْلَاقَ مُحَمَّدٍ وَمِثْلَاقِكَ، فَعَرَفَ وَجْهَكَ الْوُجُوهُ وَرُوحَكَ الْأَرْوَاحُ، فَلَا يَقُولُ لَكَ أَحَدٌ أُحِبُّكَ

۱. بشارة المصطفی ص ۷۴.

۲. الغیبة ص ۲۷۷.

إِلَّا عَرَفْتُهُ، وَلَا يَقُولُ لَكَ أَحَدٌ أُبْعِضُكَ إِلَّا عَرَفْتُهُ»^۱ - تا آخر حدیث.

رسول خدا فرمود: ای علی! گفت: در خدمتم. فرمود: شیطان به وادی آمده، پس برو به وادی نظری بیفکن و ببین چه کسی در آن است. امیرالمؤمنین آمد و کسی را ندید. وقتی به در وادی رسید، با پیرمردی روبرو شد. پیرمرد گفت: اینجا چه می‌کنی؟ پاسخ داد: رسول خدا مرا فرستاده است. پیرمرد گفت: مرا می‌شناسی؟ فرمود: باید شیطان باشی ای ملعون. شیطان گفت: باید با تو کشتی بگیرم. فرمود: گریزی نیست. کشتی گرفتند و حضرتش او را به خاک افکند. شیطان گفت: از روی سینه‌ام برخیز.... تا آنجا که شیطان گفت: آیا یک بار دیگر با تو کشتی بگیرم؟ فرمود: بلی. باز هم حضرتش او را شکست داد. گفت: از روی سینه‌ام برخیز تا بشارت دهم. برخاست. شیطان گفت: چون خدا آدم را آفرید، نژادش را از پشتش به مانند موران ریز برآورد و از آنها پیمان گرفت. فرمود: من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری، و آنها را گواه خودشان ساخت و برای محمد پیمان گرفت و پیمان ولایت تو را هم گرفت، تو چهره‌ای شناخته شده‌ای و روح تو را روحها می‌شناسند. کسی نگوید تو را دوست دارم، جز اینکه او را می‌شناسی، و کسی با تو اظهار دشمنی نکند جز اینکه او را بشناسی.

ابن شهر آشوب نیز در کتاب مناقب آن را روایت کرده است.^۲

۳۸. فرات کوفی رحمه الله در تفسیر خود از سعاد آورده که گوید:

«عَنْ سَعَادٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ... فَقَالَ: مَثَلُ أَجْرَاءِ اللَّهِ فِي شِيعَتِنَا كَمَا يُجْرِي لَهُمْ فِي الْأَصْلَابِ، ثُمَّ يَزْرَعُهُمْ فِي الْأَرْحَامِ وَيُخْرِجُهُمْ لِلْغَايَةِ الَّتِي أَخَذَ عَلَيْهِمْ مِيثَاقَهُمْ فِي الْخَلْقِ؛ فَمِنْهُمْ أَنْبِيَاءٌ وَشُهَدَاءٌ... إِلَى أَنْ قَالَ: فَمَنْ أَلْهَمَهُ اللَّهُ الْخَيْرَ وَأَسْكَنَهُ فِي قَلْبِهِ، بَلَغَ مِنْهُ غَايَتَهُ الَّتِي أَخَذَ عَلَيْهَا مِيثَاقَهُ فِي الْخَلْقِ الْأَوَّلِ»^۳.

۱. تفسیر فرات الکوفی ص ۱۴۷ ح ۱۸۵.

۲. مناقب آل ابی طالب ج ۲ ص ۸۶.

۳. الفتح: ۲۹.

۴. تفسیر فرات الکوفی ص ۴۲۳ ح ۵۶۰.

سَعَادِ روایت می‌کند که از امام باقر علیه السلام پرسیدند درباره تفسیر آیه شریفه «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ...». امام علیه السلام فرمودند: این مثلی است که خداوند در شیعیان ما جاری کرد، همان گونه که برای آنها در اصلاص جریان داد، آنگاه در رحم‌ها کشت می‌شوند و بعد از مدت معینی آنها را از به آن صورت که از آنها در آفرینش پیمان گرفت از رحم‌ها خارج می‌سازد. گروهی از آنها از متقین و شهداء به حساب می‌آیند... تا آنجا که فرمود: پس کسی که خداوند خیر را به او الوهام کند و در دلش جای دهد، به غایت آن خیری می‌رسد که بر آن در خلق اول از او پیمان گرفته.

۳۹. فرات بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر خود، از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمودند: «يَا عَلِيُّ! مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ، وَمَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ. لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقِي وَمِيثَاقَكَ وَأَهْلَ مَوَدَّتِكَ وَشِيعَتِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَيَكْفُرُ شِفَاعَتِي. ثُمَّ قَرَأَ: إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ، هُمْ شِيعَتُكَ يَا عَلِيُّ»^۱.

ای علی! هر که را خدا هدایت کند، کسی نتواند گمراهش سازد. و هر که را گمراه کند هدایتگری ندارد. خداوند پیمان مرا و پیمان تورا و دوستداران تو و شیعیان را تا روز قیامت گرفته. شفاعتم برای شما است. سپس این آیه را خواند: «تنها خردورزان تذکر می‌پذیرند». و فرمود: آنان شیعیان توهستند ای علی.

۴۰. محمد بن ابراهیم نعمانی معروف به ابن ابی زینب قدس سره، در کتاب خود الغیبة از علی بن ابی حمزه روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «لَوْ قَدْ قَامَ الْقَائِمُ لَأَنكَرَهُ النَّاسُ، لِأَنَّهُ يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ شَابًا مُوَفَّقًا، لَا يَنْبُتُ عَلَيْهِ إِلَّا مَنْ قَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ فِي الذَّرِ الْأَوَّلِ»^۲.

وقتی قائم قیام کند، مردم او را نمی‌شناسند، زیرا به شکل جوانی رشید نزد آنها برمی‌گردد. او را نمی‌پذیرد مگر کسی که خداوند پیمانی از او در عالم ذر اول گرفته باشد.

۱. زمزم: ۹.

۲. تفسیر فرات الکوفی ص ۲۴۵ ح ۳۳۰.

۳. الغیبة نعمانی ص ۱۹۴ ح ۴۳.

نُعمانی همین حدیث را در جای دیگر از کتاب خود، و شیخ الطائفة ابو جعفر طوسی رحمه الله در کتاب الغیبة خود، آن را با اندکی تغییر در بعضی الفاظ آورده اند.^۱

۴۱. محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب الغیبة، خطبه ای طولانی به روایت اسحاق بن غالب، از امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام درباره احوال ائمه علیهم السلام و صفات آنها نقل کرده که ضمن آن می فرماید:

«فَالْإِمَامُ هُوَ الْمُنتَجَبُ الْمُتَّصِي وَالْهَادِي الْمُجْتَبَى وَالْقَائِمُ الْمُتَزَجَّى، اصْطَفَاهُ اللَّهُ بِذَلِكَ. وَاصْطَنَعَهُ عَلَى عَيْنِهِ فِي الدَّرَجِ حِينَ ذَرَأَهُ، وَفِي الْبَرِيَّةِ حِينَ بَرَأَهُ ظِلًّا قَبْلَ خَلْقِهِ نَسَمَةً عَنْ يَمِينِ عَرْشِهِ»^۲ - تا آخر حدیث.

پس امام، همان برگزیده پسندیده و هدایت کننده انتخاب شده و قائم امیدبخش است. خدا او را برای این برگزیده است. خداوند او را پیش چشمش، در ذره همچون سایه ای در سمت راست عرش خود آفرید، پیش از آنکه جاننداری بیافریند و در میان مردم او را خلق کرد.

کلینی در کافی نیز آن را روایت کرده است.^۳

۴۲. شیخ ثقه ابو محمد جعفر بن احمد قمی رحمه الله در کتاب العروس - که نسخه آن نزد ما موجود است - روایت کرده که امام صادق علیه السلام می فرماید:

«سُمِّيَتِ الْجُمُعَةُ جُمُعَةً لِأَنَّ اللَّهَ جَمَعَ الْخَلْقَ لَوْلَايَةِ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ».

جمعه را جمعه نامیدند، زیرا خداوند در آن تمام آفریدگان را برای ولایت محمد و اهل بیتش صلوات الله عليهم جمع کرده است.

مانند آن را شیخ طوسی رحمه الله در مجالس خود روایت کرده است.^۴

۴۳. قمی در همان کتاب روایت می کند که امام ابی الحسن اول (امام کاظم) علیه السلام

۱. الغیبة نعمانی ص ۲۱۹ ح ۲۰؛ الغیبة طوسی ص ۴۲۰ ح ۳۹۸.

۲. الغیبة نعمانی ص ۲۳۱ ح ۷.

۳. کافی ج ۱ ص ۲۰۳ ح ۲.

۴. أمالی طوسی ص ۶۸۸ ح ۱۴۶۱.

می فرماید:

«خَلَقَ اللَّهُ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأَوْصِيَاءَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، وَهُوَ الْيَوْمَ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ فِيهِ مِيثَاقَهُمْ. خَلَقْنَا نَحْنُ وَشِيعَتُنَا مِنْ طِينَةٍ مَخْرُونَةٍ لَا يَشُدُّ فِيهَا شَاذٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۲.

خداوند پیامبران و اوصیا را در روز جمعه آفرید. و جمعه همان روزی است که خداوند در آن پیمان‌شان را گرفت. ما و شیعیان ما از طینتی ارزشمند آفریده شدیم و هیچ کس تا قیامت از آن مستثنی نمی‌شود.

۴۴. سید ثقه اجل علی ابن طاووس رحمه الله در کتاب الیقین، به سند خود از علقمة بن محمد حضرمی، از امام ابو جعفر محمد بن علی (باقر العلوم) علیه السلام، حدیثی بسیار طولانی روایت کرده که قسمت مورد نیاز آن را ذکر می‌کنیم. امام علیه السلام می‌فرماید:

«حَجَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْمَدِينَةِ، وَقَدْ بَلَغَ جَمِيعَ الشَّرَائِعِ قَوْمَهُ غَيْرَ الْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ... إِلَى أَنْ قَالَ: فَلَمَّا وَقَفَ بِالْمَوْقِفِ، أَتَاهُ جَبْرِئِيلُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُقَرِّقُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ: إِنَّهُ قَدْ دَنَا أَجْلُكَ وَمُدَّتْكَ وَأَنَا مُسْتَقْدِمُكَ عَلَى مَا لَا بُدَّ مِنْهُ وَلَا عَنَّهُ مَحِيضٌ، فَأَعْهَدْ عَهْدَكَ وَقَدِّمْ وَصِيَّتَكَ وَاعْمِدْ إِلَى مَا عِنْدَكَ مِنَ الْعِلْمِ وَمِيزَاتِ عُلُومِ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِكَ وَالسِّلَاحِ وَالنَّائِبِوتِ وَجَمِيعِ مَا عِنْدَكَ مِنَ آيَاتِ الْأَنْبِيَاءِ، فَسَلِّمْهُ إِلَى وَصِيَّتِكَ وَخَلِيفَتِكَ مِنْ بَعْدِكَ، حُجَّتِي الْبَالِغَةِ عَلَى خَلْقِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. فَأَقِمْهُ لِلنَّاسِ عِلْمًا وَجَدِّدْ عَهْدَهُ وَمِيثَاقَهُ وَبَيِّعْتَهُ وَذَكَّرْهُمْ مَا أَخَذْتُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْعَتِي وَمِيثَاقِي الَّذِي وَاثَقْتُهُمْ وَعَهْدِي الَّذِي عَهَدْتُ إِلَيْهِمْ مِنْ وَلَايَةِ وَلِيِّي وَمَوْلَاهُمْ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ عَلَيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ... إِلَى أَنْ قَالَ: فَأَقِمْ يَا مُحَمَّدُ، عَلِيًّا عِلْمًا وَخُذْ عَلَيْهِمُ الْبَيْعَةَ، وَجَدِّدْ عَهْدِي وَمِيثَاقِي لَهُمْ الَّذِي وَاثَقْتُهُمْ عَلَيْهِ، فَإِنِّي قَابِضُكَ إِلَيَّ وَمُسْتَقْدِمُكَ عَلَيَّ» تا آخر حدیث.

رسول خدا از مدینه برای حج رفت، در حالی که تمام شریعت را به قوم خود رسانده بود، جز حج و ولایت را... تا آنجا که فرمود: وقتی به توقف‌گاه رسید، جبرئیل به امر خداوند، عَزَّ وَجَلَّ، نازل شده و خطاب به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت: خداوند

۱. در اصل کتاب: «الاولیاء».

۲. شیخ صفار نیز این حدیث را در بصائر الدرجات ص ۳۷ ح ۱۱، با اسناد خویش روایت کرده است.

برتو درود می فرستد و می گوید: زمان درگذشتِ تونزدیک شده و مدّت رسالت رو به پایان است، و بدان که من، تو را به چیزی که از آن هیچ چاره و گریزی نیست (مرگ) فرامی خوانم. پس پیمان خویش را ببند و سفارشت را بکن، و آنچه علم داری از خود و میراث علوم انبیای پیشین، و سلاح و تابوت و آثار و آیات رسالت را به وصی و خلیفه ات، و حجتِ بالغه بر خلقم، علی بن ابی طالب، بسپار. او را همچون نشانه ای برای مردم برپا کن و عهد و میثاق او را تجدید کن. تمام پیمان ها، و نیز پیمانی را که از ولایت علی بن ابی طالب، ولی خود و مولای آنان و مولای هر مرد و زن مؤمن، بسته ام، به ایشان یادآوری کن... تا آنجا که فرمود: پس ای محمد! علی را برپا دار، و برایش بیعت بگیر، و پیمانم را و میثاقم را که از آنان گرفته ام تجدید کن، زیرا من تو را به سوی خود برمی گیرم و فرامی خوانم.

شیخ ثقه طبرسی با اندکی تغییر، آن را در کتاب الاحتجاج خود روایت کرده است.^۱

۴۵. سید ابن طاووس رحمه الله در کتاب الاقبال خود با اسانید صحیح در ضمن اعمال

عید سعید غدیر، از عماره بن جوین عبدی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است:

«دخلت على أبي عبد الله عليه السلام في اليوم الثامن عشر من ذي الحجة، فوجدته صائماً، فقال: إن هذا اليوم يوم عظم الله حرمة على المؤمنين، إذ أكمل الله لهم فيه الدين وتَمَّ عليهم النعمة، وجَدَّ لهم ما أخذ عليهم من الميثاق والعهد في الخلق الأول، إذ أنساهم الله ذلك الموقف، ووفَّقهم للقبول منه، ولم يجعلهم من أهل الإنكار الذين جحدوا... إلى أن قال: فمن صلى فيه ركعتين، ثم سجد وشكر الله عز وجل مائة مرة، ودعا بهذا الدعاء بعد رفع رأسه من السجود، الدعاء: اللهم اني أسألك بأن لك الحمد وحْدَكَ لا شريك لك، وأنتَ واحدٌ أحدٌ صمدٌ، لم تلد ولم تولد ولم يكنْ لك كفْواً أحدٌ، وأنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ. يا مَنْ هُوَ كُلُّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ، كما كانَ مِنْ شَأْنِكَ أَنْ تَفْضَلَ عَلَيَّ بِأَنْ جَعَلْتَنِي مِنْ أَهْلِ إِبْجَابَتِكَ وَأَهْلِ دِينِكَ وَأَهْلِ دَعْوَتِكَ، وَوَفَّقْتَنِي لِذَلِكَ فِي مُبْتَدَأِ خَلْقِي، تَفْضُلاً مِنْكَ وَكَرْماً وَجُوداً، ثُمَّ أَرَدْتَ الْفَضْلَ فَضْلاً، وَالْجُودَ جُوداً، وَالْكَرَمَ كَرَمًا، رَأْفَةً مِنْكَ

وَرَحْمَةً إِلَيَّ أَنْ جَدَّدْتَ ذَلِكَ الْعَهْدَ لِي تَجْدِيداً بَعْدَ تَجْدِيدِكَ خَلْقِي، وَكُنْتُ نَسِياً مَنْسِياً نَاسِياً سَاهِياً غَافِلاً. فَأَتَمَمْتَ نِعْمَتَكَ بِأَنْ ذَكَرْتَنِي ذَلِكَ وَمَنَنْتَ بِهِ عَلَيَّ وَهَدَيْتَنِي لَهُ^۱ - تا آخر حدیث.

عمارة بن جوین عبدی گوید: روز هجدهم ذی الحجه بر امام صادق (علیه السلام) وارد شدم. دیدم که روزه دارد. فرمود: امروز، روزی است که خداوند حرمتش را بر مؤمنان بزرگ داشته است. زیرا دین را در این روز برای مؤمنان کامل کرده و نعمت را بر آنان تمام ساخته است. و عهد و پیمانی را که از آنان در (آغاز) خلقت گرفته، تجدید کرده است، چرا که خداوند آن موقف را از یادشان برده و برای قبول از جانب آنها توفیقشان داده، و آنان را از اهل انکار، قرار نداده است...

تا آنجا که فرمود: هر کس در آن دورکعت نماز گزارد، سپس سجده کند و خداوند را، عزوجل، صد بار شکر گزارد و پس از اینکه سر از سجده بردارد، این دعا را بخواند:

خدایا! از تومی خواهم که حمد و ثناء توست، یکتایی و شریک نداری، و تویی یگانه... ای آنکه هر لحظه در شأنی هستی، چنانکه از شأن تو این است که تفضل فرمودی بر من که مرا از اهل اجابت به دعوت خود و از اهل دینت و اهل دعوت گرداندی. در آغاز آفرینش مرا برای این کار توفیق دادی، به تفضل و کرم و جودی که بر من فرمودی، سپس از سر رأفت و رحمت در پی آن فضلی دیگر و جودی دیگر و کرمی دیگر آوردی؛ تا اینکه این پیمان را پس از تجدید آفرینشم برایم تجدید کردی، حال آنکه من فراموش شده بودم و فراموش کننده و اهل سهو و غفلت بودم، پس نعمت را بر من تمام کردی به اینکه مرا به این امر یادآور شدی، و بدان بر من منت نهادی و هدایتی فرمودی...

۴۶. سید ابن طاووس رحمه الله در کتاب الیقین (باب ۱۳۹) از فضیل الرسان، از ابی داود روایت کرده است:

«عَنْ فَضِيلِ الرَّسَّانِ عَنْ أَبِي دَاوُدَ قَالَ: حَضَرْتُهُ عِنْدَ الْمَوْتِ، وَجَابِرُ الْجُعْفِيِّ عِنْدَ

رَأْسِهِ. قَالَ: فَهَمْ أَنْ يُحَدِّثَ فَلَمْ يَقْدِرْ. قَالَ: قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ جَابِرٍ اسْأَلْهُ. قَالَ: فَقُلْتُ: يَا أَبَا دَاوُدَ! حَدِّثْنَا الْحَدِيثَ الَّذِي أَرَدْتَ. قَالَ: حَدَّثَنِي عِمْرَانُ بْنُ حُصَيْنٍ الْخُزَاعِيُّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَمَرَ فُلَانًا وَفُلَانًا أَنْ يُسَلِّمَا عَلَيَّ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ. فَقَالَا: مِنْ اللَّهِ وَمِنْ رَسُولِهِ؟ فَقَالَ: مِنَ اللَّهِ وَمِنْ رَسُولِهِ، ثُمَّ أَمَرَ حُذَيْفَةَ وَسَلْمَانَ، فَسَلَّمَا. ثُمَّ أَمَرَ الْمُقَدَّادَ فَسَلَّمَ، وَأَمَرَ بَرِيدَةَ أَخِي وَكَانَ أَخَاهُ لِأُمِّهِ، فَقَالَ: إِنَّكُمْ سَأَلْتُمُونِي مَنْ وَلِيُّكُمْ بَعْدِي وَقَدْ أَخْبَرْتُكُمْ بِهِ، وَأَخَذْتُ عَلَيْكُمْ الْمِيثَاقَ كَمَا أَخَذَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيَّ بَنِي آدَمَ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى. وَائِمْ اللَّهُ لَنْ نَقْضُ مَوَاهَا لَتَكْفُرُونَ».

فضیل رَسان گفت در هنگام مرگ ابوداود، در کنار او حاضر شدم، در حالی که جابر جُعفی در کنار او بود. گفت: ابوداود سعی کرد سخن بگوید ولی نتوانست. محمد بن جابر گفت از او بپرس. گفت: به او گفتم: یا ابا داود حدیثی را که می خواهی بگویی، برای ما بازگو کن.

ابوداود گفت: عمران بن حُصَین خُزاعی برایم نقل کرد که رسول الله ﷺ به فلانی و فلانی امر کرد که بر علی علیه السلام به عنوان «امیرالمؤمنین» سلام دهند. گفتند: این امر، از جانب خدا و رسول است؟ حضرت فرمود: از خدا و رسول است. همچنین حضرت فرمود: شما از من پرسیدید که ولی تان پس از من کیست و من خبرتان دادم و از شما میثاق گرفتم، همانگونه که خداوند از بنی آدم پیمان گرفت و گفت: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری. و به خدا سوگند اگر پیمان بشکنید، کافر می شوید.

۴۷. در نهج البلاغه از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است:

«وَاضْطَلَعِي سُبْحَانَهُ مِنْ وَلَدِهِ أَنْبِيَاءَ، أَخَذَ عَلَى الْوَحْيِ مِيثَاقَهُمْ وَعَلَى تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ أَمَانَتَهُمْ، لَمَّا بَدَّلَ أَكْثَرَ خَلْقِهِ عَهْدَ اللَّهِ إِلَيْهِمْ، فَجَهِلُوا حَقَّهُ وَاتَّخَذُوا الْأَنْدَادَ مَعَهُ، وَاجْتَالَتْهُمْ الشَّيَاطِينُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ وَافْتَتَحَتْهُمْ عَنْ عِبَادَتِهِ. فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ، لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ، وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ»^۱.

و خداوند سبحان از فرزندان او پیامبرانی برگزید و از ایشان بروحی و تبلیغ رسالت،

۱. نهج البلاغه ص ۴۳. بخشی است از خطبه اول نهج البلاغه.

عهد و پیمان گرفت در وقتی که بیشتر خلائق عهد و پیمان الهی را شکستند و حق پروردگار را نشناختند. و برای او شریک قائل شدند. و شیاطین آنان را از معرفت خداوند منصرف کردند و ایشان را از پرستش او بازداشتند. خداوند پیامبران خود را در میان آنان مبعوث کرد و پیامبران را پی در پی می فرستاد، تا عهد و پیمان خداوند را که جبلی آنان بود بطلبند و نعمت فراموش شده را به آنان یادآوری کنند و با رسالت با آنان احتجاج کنند.

۴۸. در کتابهای تأویل الآيات الباهرة نوشته علامه محدث جلیل شرف الدین نجفی رحمه الله، معالم الزلفی تألیف محدثِ نحیر نقاد بحرانی رحمه الله، و بحر المعارف تألیف شیخ شهید همدانی حائری رحمه الله، همگی به نقل از کتاب المعراج تألیف شیخ اجلّ رئیس حافظان ابن بابویه صدوق قدّس سرّه، از عبدالله بن عباس آورده اند که گوید:

«سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يُخَاطِبُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَقُولُ: يَا عَلِيُّ! إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَانَ وَلَا شَيْءَ مَعَهُ، فَخَلَقَنِي وَخَلَقَكَ زَوْجَيْنِ مِنْ نُورٍ جَلَالِهِ. فَكُنَّا أَمَامَ عَرْشِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، نُسَبِّحُ اللَّهَ وَنُحَمِّدُهُ وَنُهَلِّلُهُ. وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ. فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ، خَلَقَنِي وَإِيَّاكَ مِنْ طِينَةٍ وَاحِدَةٍ مِنْ طِينَةِ عَلِيِّينَ، وَعَجَنَّا بِذَلِكَ الثُّورَ وَغَمَسَنَا فِي جَمِيعِ الْأَنْوَارِ وَأَنْهَارِ الْجَنَّةِ. ثُمَّ خَلَقَ آدَمَ وَاسْتَوْدَعَ صَلْبَهُ تِلْكَ الطِّينَةَ وَالنُّورَ. فَلَمَّا خَلَقَهُ اسْتَخْرَجَ ذُرِّيَّتَهُ مِنْ ظَهْرِهِ، فَاسْتَنْطَقَهُمْ وَقَرَّبَهُمْ بِالرُّبُوبِيَّةِ. فَأَوَّلُ خَلْقٍ إِقْرَارًا بِالرُّبُوبِيَّةِ أَنَا وَأَنْتَ وَالنَّبِيُّونَ، عَلَى قَدَرِ مَنَازِلِهِمْ وَقَرَّبِهِمْ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: صَدَقْتُمَا وَأَقْرَبْتُمَا يَا مُحَمَّدُ وَيَا عَلِيُّ، وَسَبَقْتُمَا خَلْقِي إِلَى طَاعَتِي، وَكَذَلِكَ كُنْتُمَا فِي سَابِقِ عِلْمِي فِيكُمْ؛ فَأَنْتُمَا صَفَوَتِي مِنْ خَلْقِي وَالْأَيْمَةُ مِنْ ذُرِّيَّتِكُمَا وَشِيعَتُكُمَا، وَكَذَلِكَ خَلَقْتُكُمْ»^۱ تا آخر حدیث.

شنیدم پیامبر اکرم ﷺ به علی علیه السلام می فرمود: خداوند بود و هیچ چیز وجود

۱. تأویل الآيات ج ۲ ص ۷۷۳. مجلسی نیز در بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۳ این حدیث را از تأویل الآيات و کنز الفوائد نقل کرده.

نداشت. روح من و تورا از جلال خود آفرید. ما در جلو عرش به تسبیح و تقدیس و تهلیل و تحمید مشغول بودیم، پیش از آنکه آسمانها و زمین ها را بیافریند. وقتی آفرینش آدم را اراده کرد، من و تورا از یک سرشت از طینتِ عَلَیْنِ آفرید و ما را با آن نور عجین کرد. ما را در تمام نورها و نهرهای بهشت فرو برد، سپس آدم را آفرید و در نهاد او، آن طینت و نور را قرار داد. پس از آفریدن آدم، فرزندان و ذریه او را از پشتش خارج کرد و از آنها اعتراف گرفت و اقرار به ربوبیت کردند. اول کسی که به ربوبیت اقرار نمود، من و تو بودیم و سایر پیامبران، به نسبت مقام و قربشان به خدا.

خداوند فرمود: ای محمد و علی، گواهی دادید و اقرار کردید، و بر طاعت از همه خلائق من سبقت گرفتید. در علم سابق من نیز چنین بودید. شما دوتن، برگزیده آفریدگان منید و ائمه از نژادتان و پیروانتان نیز چنین اند. این چنین شما را آفریدم.

سید علامه نجفی بعد از نقل این حدیث می فرماید:

این حدیث دلالت دارد بر این که امیر المؤمنین برتر از انبیاء و مرسلین علیهم السلام است، زیرا که او و پیامبر برگزیده، بر آنها سبقت گرفتند؛ درود خدا بر آن دو بزرگوار و دودمان پاکشان، تا آن زمان که شب بر می آید و روز می تابد.

۴۹. کنز جامع الفوائد (منتخب تأویل الآیات الباهرة) به نقل از تفسیر محمد بن العباس

رحمه الله از جابر جعفی روایت می کند:

«عن أبي جعفر عن أبيه عن جده أن النبي صلى الله عليه وآله قال لعلي عليه السلام: يا علي قول عَزَّ وَجَلَّ: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ فِي جَنَاتٍ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ الْمُجْرِمِينَ مَا سَلَكَكُمْ فِي سَفَرٍ^۱ وَالْمُجْرِمُونَ هُمُ الْمُنْكَرُونَ لَوْلَا نِعَتُكَ، «قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصْلِينَ وَلَمْ نَكُ نَطْعُمُ الْمُسْكِينَ وَكُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ»^۲ فَيَقُولُ لَهُمْ أَصْحَابُ الْيَمِينِ: لَيْسَ مِنْ هَذَا أَوْ تَيْتُمْ فَمَا الَّذِي سَلَكَكُمْ فِي سَفَرٍ يَا أَشْقِيَاءُ؟ قَالُوا: «وَكُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ»^۳. فَقَالُوا لَهُمْ: هَذَا الَّذِي سَلَكَكُمْ فِي سَفَرٍ يَا

۱. مدثر: ۳۸-۴۲.

۲. مدثر: ۴۳-۴۵.

۳. مدثر: ۴۶-۴۷.

أَشْقِيَاءَ، وَيَوْمَ الَّذِينَ يَوْمُ الْمِيثَاقِ، حَيْثُ جَحَدُوا وَكَذَّبُوا بِوَلَايَتِكَ وَعَتَوْا عَلَيْكَ وَاسْتَكْبَرُوا»^۱.

پیامبر اکرم ﷺ به علی علیه السلام فرمود: یا علی در آیه «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ. إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ الْمُجْرِمِينَ. مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ». مجرمین کسانی هستند که منکر ولایت توهستند. «قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ. وَلَمْ نَكُ نَطْعُمُ الْمُسْكِينِ وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ». اصحاب یمین به آنها می‌گویند: نه، به واسطه آنچه می‌گویند ساکن جهنم نشده‌اید، بگویند چه عاملی شما را در جهنم جای داد. می‌گویند: «كُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الَّذِينَ حَتَّى أَنَا الْيَقِينُ» ما یوم الدین را دروغ می‌دانستیم. تا وقتی مرگ ما فرارسید.

اصحاب یمین می‌گویند: همین موجب جهنمی شدن شما شده، ای اشقیا. یوم الدین همان روز میثاق است. چون منکر شدند و ولایت تورا تکذیب کردند و بر توستم روا داشتند و تکبر ورزیدند.

۵۰. در تفسیر البرهان و غایة المرام تألیف محدث علامه سید هاشم توبلی بحرانی قدس سره، به نقل از کتاب اختصاص تألیف شیخ اجل مفید رحمه الله از جابر جعفری روایت می‌کند:

«كُنْتُ لَيْلَةً مِنْ بَعْضِ اللَّيَالِي عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَرَأْتُ هَذِهِ الْآيَةَ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ.^۲ قَالَ: فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَهْ! يَا جَابِرُ كَيْفَ قَرَأْتَ؟ قَالَ: قُلْتُ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ. قَالَ: هَذَا تَحْرِيفٌ يَا جَابِرُ... قَالَ: أَفَلَا أُخْبِرُكَ بِتَأْوِيلِهِ الْأَعْظَمِ؟ قَالَ: قُلْتُ: بَلَى جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ. قَالَ: فَقَالَ: يَا جَابِرُ! سَمَى اللَّهُ الْجُمُعَةَ جُمُعَةً، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَمَعَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَجَمِيعَ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَكُلَّ شَيْءٍ خَلَقَ رَبُّنَا وَالسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ وَالْبَحَارَ وَالْجَنَّةَ وَالنَّارَ وَكُلَّ شَيْءٍ خَلَقَ اللَّهُ فِي الْمِيثَاقِ. فَأَخَذَ الْمِيثَاقَ مِنْهُمْ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِمُحَمَّدٍ ﷺ بِالنُّبُوَّةِ وَلِعَلِيِّ ﷺ بِالْوَلَايَةِ.

۱. تأویل الآيات ج ۲ ص ۷۳۸ ح ۹.

۲. الجمعة: ۹.

وَفِي ذَلِكَ الْيَوْمِ قَالَ اللَّهُ لِلْسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ: اثْبِتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ^۱ فَسَمَّى اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ الْجُمُعَةَ لِجَمْعِهِ فِيهِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ. ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ مِنْ يَوْمِكُمْ هَذَا الَّذِي جَمَعَكُمْ فِيهِ، وَالصَّلَاةُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام. يَعْنِي بِالصَّلَاةِ الْوَلَايَةَ، وَهِيَ الْوَلَايَةُ الْكُبْرَى. فَفِي ذَلِكَ الْيَوْمِ أَنْتِ الرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْمَلَائِكَةُ وَكُلُّ شَيْءٍ خَلَقَ اللَّهُ وَالتَّقْلَانِ الْجَرُّ وَالْإِنْسُ وَالسَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُونَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِالتَّلْبِيَةِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. فَأَمَضُوا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ، وَذَكَرَ اللَّهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَذَرُوا الْبَيْعَ يَعْنِي الْأَوَّلَ، ذَلِكَمُ يَعْنِي بَيْعَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَوَلَايَتَهُ خَيْرَ لَكُمْ مِنْ بَيْعَةِ الْأَوَّلِ وَوَلَايَتِهِ، إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. فَإِذَا قُضِيََتِ الصَّلَاةُ يَعْنِي بَيْعَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ. يَعْنِي بِالْأَرْضِ الْأَوْصِيَاءَ، أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِهِمْ وَوَلَايَتِهِمْ كَمَا أَمَرَ بِطَاعَةِ الرُّسُولِ وَطَاعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، كَتَبَ اللَّهُ فِي ذَلِكَ عَنْ أَسْمَائِهِمْ فَسَمَّاهُمْ بِالْأَرْضِ. وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ. قَالَ جَابِرٌ: وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ قَالَ: تَحْرِيفٌ، هَكَذَا أَنْزَلَتْ: وَابْتَغُوا فَضْلَ اللَّهِ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. ثُمَّ خَاطَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي ذَلِكَ الْمَوْقِفِ مُحَمَّدًا صلى الله عليه وآله، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! إِذَا رَأَوْا الشُّكَاكَ وَالْبَاحِادُونَ تِجَارَةً يَعْنِي الْأَوَّلَ أَوْ لَهَاوًا يَعْنِي الثَّانِي، انْصَرَفُوا إِلَيْهَا. قَالَ: قُلْتُ: انْفَضُّوا إِلَيْهَا، قَالَ: تَحْرِيفٌ، هَكَذَا أَنْزَلَتْ. وَتَرَكُوكَ مَعَ عَلِيٍّ قَائِمًا. قُلْ يَا مُحَمَّدُ، مَا عِنْدَ اللَّهِ مِنْ وَلَايَةٍ عَلَيَّ وَالْأَوْصِيَاءِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ يَعْنِي بَيْعَةَ الْأَوَّلِ وَالثَّانِي لِلَّذِينَ اتَّقَوْا. قَالَ: قُلْتُ: لَيْسَ فِيهَا لِلَّذِينَ اتَّقَوْا. قَالَ: فَقَالَ: بَلَى، هَكَذَا نَزَلَتْ الْآيَةُ، وَأَنْتُمْ هُمْ الَّذِينَ اتَّقَوْا، وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ^۲.

جابر جعفی گفت حضرت باقر عليه السلام فرمود چرا جمعه را به این نام نامیده‌اند. گفتم فدایت شوم علت آن را نمی‌فرمائید؟ ... فرمود: برایت تأویل و تفسیر اعظم آن را نگویم؟! عرض کردم چرا، یا ابن رسول الله، بفرمائید.

فرمود: جابر! این روز را جمعه نامیده‌اند چون در این روز خدا جمع کرد تمام جهانیان را از اولین و آخرین و هر چه آفریده از جن و انس و تمام مخلوقات آسمانها

۱. فَصَلَتْ: ۱۱.

۲. غایة المرام ج ۴ ص ۲۴۱؛ البرهان ج ۵ ص ۳۷۹ به نقل از شیخ مفید در اختصاص ص ۱۲۸.

و زمین و دریاها و بهشت و جهنم و هر چه در میثاق بوجود آورده.

از تمام آنها پیمان گرفت به ربوبیت خود و نوبت محمد و ولایت علی. در همین روز خداوند به آسمانها و زمین فرمود ائیناً طَوْعاً أَوْ كَرْهاً. قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ. این روز را جمعه نامید چون همه جهانیان را جمع کرد بعد میفرماید یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَتَقِي دُعوت بنماز می شوید در روز جمعه. در روز جمعه همین روزی که شما را در آن جمع نمود. منظور از صلاة، امیرالمؤمنین است، یعنی ولایت، و آن ولایت کبری است. در همین روز انبیاء و رسل و ملائکه و هر چه آفریده و جن و انس، آسمانها و زمینها و مؤمنین لبیک گویند آمدند. فامضوا الى ذکر الله بجانب ذکر خدا بروید. ذکر خدا امیرالمؤمنین است. وَذَرُّوا الْبَيْعَ وَاجْزَأُوا بِبَيْعِ رَأْسِ الْوَلَايَةِ. ذَلِكُمْ يَعْنِي بَيْعَ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَلَايَتِهِ. خَيْرُكُمْ يَعْنِي بَيْعُ رَأْسِ الْوَلَايَةِ. إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ يَعْنِي وَتَقِي بَيْعَ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ تَمَامَ شَدِّ. فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ مَنْظُورٍ مِنْ أَوْصِيَاءِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. بِجَايِ نَامِهَا كَنَاهِ أَوْرَدَهُ. (ارض) فرمود. وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ. جَابِرٌ كَفَتْ عَرْضُ كَرْدَمٍ: وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ. فرمود: تغییر داده شده. چنین نازل شده است: وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. از این جا خداوند به حضرت محمد ﷺ، خطاب می نماید، فرمود: یا مُحَمَّدُ إِذَا رَأَوْا وَقْتِي شَكَكَا وَامْرَأَتَانِ بَيْنَهُمَا تَجَارَةٌ يَعْنِي أُولَى رَأً، أَوْ لَهْوً يَأْخُذُ بِهِ، انصرفوا اليها. گفتیم: انْفَضُّوا إِلَيْهَا است. فرمود: تحریف است! این طور نازل شده.

وَتَرَكُوا كَوْنَهُمْ يَعْنِي تَوَرَّاعَهُمْ وَامِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَعْلَى، قَائِمًا. قُلْ يَا مُحَمَّدُ مَا عِنْدَ اللَّهِ، يَعْنِي بَغْوِ اِي مُحَمَّدٍ أَيْ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَوَلَايَتِهِ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ نَزْدَ خَدَّاسْتِ بَيْعُ رَأْسِ الْوَلَايَةِ يَعْنِي بَيْعُ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَلَايَتِهِ. كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. از این جا خداوند به حضرت محمد ﷺ، خطاب می نماید، فرمود: یا مُحَمَّدُ إِذَا رَأَوْا وَقْتِي شَكَكَا وَامْرَأَتَانِ بَيْنَهُمَا تَجَارَةٌ يَعْنِي أُولَى رَأً، أَوْ لَهْوً يَأْخُذُ بِهِ، انصرفوا اليها. گفتیم: انْفَضُّوا إِلَيْهَا است. فرمود: تحریف است! این طور نازل شده. و پرهیزگاران شما هستید. وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ.

به سبب کثرت فائده، کل حدیث را ذکر کردیم.

۵۱. در تفسیر عیاشی از زراره آورده که گوید:

«قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَرَأَيْتَ حِينَ أَخَذَ اللَّهُ الْمِيثَاقَ عَلَى الذَّرَفِ فِي صُلْبِ آدَمَ فَعَرَضَهُمْ^۱ عَلَى نَفْسِهِ كَأَنْتَ مُعَايِنَةٌ مِنْهُمْ لَهُ؟ قَالَ: نَعَمْ يَا زُرَّارَةُ وَهُمْ ذَرَّيْنِ يَدِيهِ، وَأَخَذَ عَلَيْهِمْ بِذَلِكَ الْمِيثَاقِ بِالرُّبُوبِيَّةِ لَهُ وَلِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالنَّبُوءَةِ، ثُمَّ كَفَلَ لَهُمْ بِالْأَرْزَاقِ وَأَنْسَاهُمْ رُؤْيَاهُ وَاتَّبَعَ فِي قُلُوبِهِمْ مَعْرِفَتَهُ. فَلَا بُدَّ مَنْ أَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ إِلَى الدُّنْيَا كُلِّ مَنْ أَخَذَ عَلَيْهِ الْمِيثَاقَ. فَمَنْ جَحَدَ مَا أَخَذَ عَلَيْهِ الْمِيثَاقَ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، لَمْ يَنْفَعَهُ إِقْرَاضُهُ لِرَبِّهِ بِالْمِيثَاقِ. وَمَنْ لَمْ يَجْحَدْ مِيثَاقَ مُحَمَّدٍ، نَفَعَهُ الْمِيثَاقُ لِرَبِّهِ»^۲.

زراره گوید: به امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ گفتم: آیا زمانی که خداوند پیمان از انسانها گرفت که به شکل دزه در صلب آدم بودند، و آنان را پیش روی خود داشت، آیا این براساس معاینه آنها بود و او را دیدند؟

فرمود: آری، ای زراره. در حالی که آنان در پیشگاه او بودند. از آنان بر ربوبیت خود و نبوت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیمان گرفت، سپس رزق آنان را برعهده گرفت و رؤیت خود را از یادشان برد، و معرفت خود را در دلهاشان استوار داشت. پس ناگزیر خداوند هر کسی را که از او پیمان گرفته، به دنیا آورد. هر که پیمانی را که بر محمد از او گرفته‌اند، انکار کند، اقرار او به خدایش در میثاق سودی به حالش نبخشد. و هر کس پیمان محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را انکار نکند، میثاق خدایش به او سود رساند.

۵۲. در تفسیر البرهان از زر بن حُبیش روایت کرده که امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید:

«الْأَوْصِيَاءُ هُمْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ وَقُوفًا عَلَيْهِ، لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُمْ، وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَأَنْكَرُوهُمْ، لِأَنَّهُمْ عُرَفَاءُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، عَرَفَهُمْ عَلَيْهِمْ عِنْدَ أَخْذِ الْمَوَاقِفِ عَلَيْهِمْ، وَوَصَفَهُمْ فِي كِتَابِهِ، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِمَاهُمْ»^۳. وَهُمْ الشُّهَدَاءُ عَلَى أَوْلِيَائِهِمْ، وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الشَّهِيدُ عَلَيْهِمْ، أَخَذَ لَهُمْ مَوَاقِفَ الْعِبَادِ بِالطَّاعَةِ، وَأَخَذَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ الْمِيثَاقَ بِالطَّاعَةِ،

۱. در اصل کتاب: «فعرّفهم».

۲. تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۱۸۱ ح ۷۵.

۳. الأعراف: ۴۶.

فَجَرَتْ نُبُوتُهُ عَلَيْهِمْ، وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً. يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثاً^۱.

پس اوصیاء برصراط ایستاده‌اند. فقط آن کس وارد بهشت شود که اوصیا را (به امامت) بشناسد و آنان نیز او را (به اطاعت) بشناسند. و فقط آن کس به دوزخ رود که اوصیا آنان را انکار کنند و او نیز اوصیا را منکر باشد، چه آنانند شناسای خدای تعالی.

آنگاه که از آنان میثاق طاعت و پیروی می‌گرفت، بندگان را به آنان شناساند، و در کتاب خود چگونگی آنان را بیان فرمود: وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ. (و در اعراف مردمانی هستند که همه را از نشانه‌هایی که دارند می‌شناسند). و آنان گواهند بر کسانی که از ایشان تبعیت کردند. و پیامبر از ایشان برای اطاعت پیمان گرفت. پس نبوتش بر آنان جاری شد. و این همان سخن پروردگار است که فرمود: و حال آنان چگونه باشد آنگاه که از هرامتی شاهدهی به میان آوریم و تورا گواه براینان آوریم.

۵۳. در تفسیر عیاشی از حلبی روایت کرده که گوید:

«قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِمَ جُعِلَ اسْتِلاَمُ الْحَجَرِ؟ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حَيْثُ أَخَذَ مِيثَاقَ بَنِي آدَمَ، دَعَا الْحَجَرَ مِنَ الْجَنَّةِ، فَأَمَرَهُ فَأَلْتَقَمَ الْمِيثَاقَ، فَهُوَ يَشْهَدُ لِمَنْ وَافَاهُ بِالْمُوَافَاةِ^۲».

از امام صادق علیه السلام پرسیدم: استلام حجر برای چیست؟ فرمود: خداوند، عزَّ وَجَلَّ، وقتی از بنی آدم پیمان گرفت، حجر را از بهشت فراخواند و به او امر فرمود که آن پیمان‌نامه را ببلعد. این است که او گواهی می‌دهد به وفاداری هر کسی که به پیمان وفا کرده باشد.

۱. النساء: ۴۱ و ۴۲.

۲. البرهان فی تفسیر القرآن ج ۲ ص ۷۲ ح ۵۳.

۳. تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۳۹ ح ۱۰۶.

شیخ فقیه ابن ادریس حلی در کتاب سرائر به نقل از کتاب نوادر تألیف احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی آن را روایت کرده است.^۱

۵۴. عیاشی از ابوبصیر روایت کرده است که گوید:

«قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَخْبِرْنِي عَنِ الذَّرِّ وَحَيْثُ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى. وَأَسَرَّ بَعْضُهُمْ خِلَافَ مَا أَظْهَرَ. فَقُلْتُ: كَيْفَ عَلِمُوا الْقَوْلَ حَيْثُ قِيلَ لَهُمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ فِيهِمْ مَا إِذَا سَأَلْتَهُمْ أَجَابُوهُ».^۲

ابوبصیر به امام صادق عليه السلام گفت: درباره عالم ذر به من خبر بده و اینکه مردم را بر خودشان گواه گرفت که برخی پاسخ مثبت دادند و بعضی مطلبی را، بر خلاف آنچه اظهار کردند، در دل نهان داشتند. ابوبصیر پرسید: چگونه دانستند سخن بگویند، زمانی که خطاب «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» به آنها شد؟ فرمود: خداوند در آنها توانی نهاد که وقتی از آنها پرسیدند، پاسخ گویند.

۵۵. در تفسیر عیاشی از عبدالله بن میمون قَدّاح روایت است که گوید:

«سَمِعْتُ زَيْدَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام يَقُولُ: يَا مَعْشَرَ مَنْ يُحِبُّنَا لَا يَنْصُرُنَا مِنَ النَّاسِ أَحَدٌ، فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ يَسْتَطِيعُونَ أَنْ يُحِبُّنَا لِأَحَبُّنَا. وَاللَّهِ لَأَحَبَّتْنَا أَشَدَّ خِزَانَةُ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ مَا هُوَ خَالِقٌ، ثُمَّ جَعَلَهُمْ أَظْلَمَ، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا»^۳ الْآيَةَ، ثُمَّ أَخَذَ مِيثَاقَنَا وَمِيثَاقَ شَيْعَتِنَا، فَلَا يَنْقُصُ مِنْهَا وَاحِدٌ، وَلَا يَزِدُّهُ فِينَا وَاحِدٌ».^۴

زید فرزند امام سجاد عليه السلام گفت: ای گروه دوستدار ما! کسی از مردم، ما را یاری نمی‌کند. زیرا اگر مردم می‌توانستند ما را دوست بدارند، چنین می‌کردند. به خدا دوستداران ما خزانه‌ای دشوارتر از خزانه طلا و نقره‌اند. خداوند هر چه خواست آفرید، سپس آنها را اظلمه (سایه‌ها) گردانید. پس جناب زید این آیه را خواند: «و خدا را سجده می‌برند هر که در آسمانها و زمین است، از سرِ میل یا به اکراه». و

۱. مستطرفات سرائر ص ۵۶۱.

۲. تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۴۲ ح ۱۱۷.

۳. الرعد: ۱۵.

۴. تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۲۰۷ ح ۲۴.

فرمود: سپس خداوند پیمان ما و شیعیان ما را گرفت، پس به جمع ما یک نفر افزوده نشود و یکی از آنها کاسته نگردد.

۵۶. عیاشی در تفسیر خود از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که امام باقر علیه السلام

می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى هَبَطَ إِلَى الْأَرْضِ فِي ظُلُلٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ عَلَى آدَمَ، وَهُوَ بِوَادٍ يُقَالُ لَهُ الرُّوحَاءُ وَهُوَ وَادٍ بَيْنَ الطَّائِفِ وَمَكَّةَ. قَالَ: فَمَسَحَ عَلَى ظَهْرِ آدَمَ، ثُمَّ صَرَخَ بِذُرِّيَّتِهِ، وَهُمْ ذُرٌّ.

قَالَ: فَخَرَجُوا كَمَا يَخْرُجُ النَّحْلُ مِنْ كُورِهَا، فَاجْتَمَعُوا عَلَى شَفِيرِ الْوَادِي. فَقَالَ اللَّهُ لآدَمَ: انْظُرْ مَاذَا تَرَى؟ فَقَالَ آدَمُ: أَرَى ذُرًّا كَثِيرًا عَلَى شَفِيرِ الْوَادِي. فَقَالَ اللَّهُ: يَا آدَمُ هَؤُلَاءِ ذُرِّيَّتُكَ، أَخْرَجْتَهُمْ مِنْ ظَهْرِكَ لِأَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ لِي بِالزُّبُورَةِ وَلِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالنَّبُوءَةِ كَمَا أَخَذَهُ عَلَيْهِمْ فِي السَّمَاءِ... قَالَ آدَمُ: يَا رَبِّ فَمَا تُرِيدُ مِنْهُمْ فِي الْمِيثَاقِ؟ قَالَ اللَّهُ: أَنْ لَا يُشْرِكُوا بِي شَيْئًا. قَالَ آدَمُ: فَمَنْ أَطَاعَكَ مِنْهُمْ يَا رَبِّ فَمَا جَزَاؤُهُ؟ قَالَ: أُسْكِنُهُ جَنَّتِي. قَالَ آدَمُ: فَمَنْ عَصَاكَ فَمَا جَزَاؤُهُ؟ قَالَ: أُسْكِنُهُ نَارِي^۱ - تا آخر حدیث.

امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند در میان گروهی از ملائک به زمین فرود آمد بر آدم، در وادی به نام «روحاء»، که بین طائف و مکه است. بر پشت آدم دست کشید، آنگاه دودمانش را که ذره بودند، فراخواند. آنان مانند زنبورانی از لانه های خود بیرون آمدند و اجتماع کردند.

خداوند فرمود: ای آدم! اینان دودمان تواند که از پشت تو بیرونشان آوردم تا از آنها بر ربوبیت خود و نبوت محمد پیمان بگیرم، همان سان که در آسمان از آنان پیمان گرفتم... آدم گفت: خدایا! در این پیمان از آنها چه می خواهی؟ خداوند فرمود: اینکه به من شرک نروزند. آدم پرسید: خدایا، پاداش کسی که اطاعت کند چیست؟ فرمود: او را به بهشت درآورم. پرسید: کیفر کسی که عصیان کند، چیست؟ پاسخ داد: او را در دوزخ جای دهم.

۵۷. محدث جلیل سید هاشم بحرانی در دو کتاب خود، غایه المرام و معالم الزلفی از جابر بن یزید جعفی از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که گوید:

«يَا جَابِرُ! كَانَ اللَّهُ وَلَا شَيْءَ غَيْرُهُ وَلَا مَعْلُومَ وَلَا مَجْهُولَ. فَأَوَّلُ مَا ابْتَدَأَ مِنْ خَلْقِ خَلْقِهِ أَنْ خَلَقَ مُحَمَّدًا عليه السلام، وَخَلَقْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَعَهُ مِنْ نُورِهِ وَعَظَمَتِهِ^۱. فَأَوْفَقْنَا أَظْلَةَ خُضْرَاءَ بَيْنَ يَدَيْهِ، حَيْثُ لَا سَمَاءَ وَلَا أَرْضَ وَلَا مَكَانَ وَلَا لَيْلَ وَلَا نَهَارَ وَلَا شَمْسَ وَلَا قَمَرَ. يَفْصِلُ نُورُنَا مِنْ نُورِ رَبِّنَا كَشَعَاعِ الشَّمْسِ مِنَ الشَّمْسِ، نُسَبِّحُ اللَّهَ تَعَالَى وَتُقَدِّسُهُ وَنُحَمِّدُهُ وَنُعْبُدُهُ حَقَّ عِبَادَتِهِ. ثُمَّ بَدَأَ اللَّهُ تَعَالَى عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَخْلُقَ الْمَكَانَ، فَخَلَقَهُ وَكَتَبَ عَلَى الْمَكَانِ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيِّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَوَصِيِّهِ، بِهِ أَيْدُتُهُ وَبِهِ نَصْرُتُهُ». ثُمَّ خَلَقَ اللَّهُ الْعَرْشَ، فَكَتَبَ عَلَى سُرَادِقَاتِ الْعَرْشِ مِثْلَ ذَلِكَ. ثُمَّ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ، فَكَتَبَ عَلَى أَطْرَافِهَا مِثْلَ ذَلِكَ. ثُمَّ خَلَقَ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ، فَكَتَبَ عَلَيْهِمَا مِثْلَ ذَلِكَ. ثُمَّ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ وَأَسْكَنَهُمُ السَّمَاءَ. ثُمَّ تَرَاءَى لَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى وَأَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِمُحَمَّدٍ عليه السلام بِالنُّبُوَّةِ وَلِعَلِيِّ عليه السلام بِالْوَلَايَةِ. فَاضْطَرَبَتْ فَرَائِضُ الْمَلَائِكَةِ. فَسَخَطَ اللَّهُ عَلَى الْمَلَائِكَةِ وَاخْتَجَبَ عَنْهُمْ، فَلَاذُوا بِالْعَرْشِ سَبْعَ سِنِينَ، يَسْتَجِيرُونَ اللَّهَ مِنْ سَخَطِهِ وَيَقْرُونَ بِمَا أَخَذَ عَلَيْهِمْ، وَيَسْأَلُونَهُ الرِّضَا. فَرَضِيَ عَنْهُمْ بَعْدَ مَا أَقْرَأُوا بِذَلِكَ، وَأَسْكَنَهُمْ بِذَلِكَ الْإِقْرَارَ السَّمَاءَ، وَاخْتَصَّصَهُمْ لِنَفْسِهِ وَاخْتَارَهُمْ لِعِبَادَتِهِ. ثُمَّ أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ تُسَبِّحَ فَسَبَّحْنَا، فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا. وَلَوْلَا تَسْبِيحُ أَنْوَارِنَا، مَا دَرَوْا كَيْفَ يُسَبِّحُونَ اللَّهَ وَلَا كَيْفَ يَقْدِسُونَهُ. ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْهَوَاءَ، فَكَتَبَ عَلَيْهِ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَوَصِيِّهِ، بِهِ أَيْدُتُهُ وَبِهِ نَصْرُتُهُ». ثُمَّ خَلَقَ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَأَسْكَنَهُمُ الْهَوَاءَ، وَأَخَذَ الْمِيثَاقَ مِنْهُمْ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِمُحَمَّدٍ عليه السلام بِالنُّبُوَّةِ وَلِعَلِيِّ عليه السلام بِالْوَلَايَةِ. فَأَقْرَأَهُمْ بِذَلِكَ مَنْ أَقْرَأَ، وَجَحَدَ مِنْهُمْ مَنْ جَحَدَ. فَأَوَّلُ مَنْ جَحَدَ إِبْلِيسُ لَعَنَهُ اللَّهُ، فَخَتِمَ لَهُ بِالشَّقَاوَةِ وَمَا صَارَ إِلَيْهِ. ثُمَّ أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى عَزَّ وَجَلَّ أَنْ تُسَبِّحَ فَسَبَّحَتْ. فَسَبَّحُوا بِتَسْبِيحِنَا وَلَوْلَا ذَلِكَ، مَا دَرَوْا كَيْفَ يُسَبِّحُونَ اللَّهَ. ثُمَّ خَلَقَ اللَّهُ الْأَرْضَ، فَكَتَبَ عَلَى أَطْرَافِهَا: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيِّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ

۱. در اصل کتاب: «من نور عظمته».

۲. در اصل کتاب: «کیف».

وَصِيَّهُ، بِهِ أَيَّدْتُهُ وَبِهِ نَصَرْتُهُ». فَبَذَلِكَ - يَا جَابِرُ - قَامَتِ السَّمَاوَاتُ بِغَيْرِ عَمَدٍ وَثَبَّتِ الْأَرْضُ. ثُمَّ خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَدِيمِ الْأَرْضِ، فَسَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ. ثُمَّ أَخْرَجَ ذُرِّيَّتَهُ مِنْ صُلْبِهِ، فَأَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِمُحَمَّدٍ ﷺ بِالنُّبُوَّةِ وَلِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْوَلَايَةِ. أَقَرَّ مِنْهُمْ مَنْ أَقَرَّ وَجَحَدَ مَنْ جَحَدَ. فَكُنَّا أَوَّلَ مَنْ أَقَرَّ بِذَلِكَ. ثُمَّ قَالَ لِمُحَمَّدٍ ﷺ: وَعَزَّتِي وَجَلَالِي وَعُلُوُّ شَأْنِي، لَوْلَاكَ وَلَوْلَا عَلَيَّ وَعَثَرْتُكُمَا الْهَادُونَ الْمَهْدِيُّونَ الرَّاشِدُونَ، مَا خَلَقْتُ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ وَلَا الْمَكَانَ وَلَا الْأَرْضَ وَلَا السَّمَاءَ وَلَا الْمَلَائِكَةَ وَلَا خَلْقًا يَعْبُدُنِي. يَا مُحَمَّدُ! أَنْتَ خَلِيلِي وَحَبِيبِي وَصَفِيَّتِي وَخَيْرَتِي مِنْ خَلْقِي، أَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيَّ وَأَوَّلُ مَنْ ابْتَدَأْتُ مِنْ خَلْقِي، ثُمَّ مَنْ بَعْدَكَ الصِّدِّيقُ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَصِيِّكَ، بِهِ أَيَّدْتُكَ وَنَصَرْتُكَ، وَجَعَلْتُهُ الْعُرْوَةَ الْوُثْقَى وَنُورَ أَوَّلِيَّائِي وَمَنَارَ الْهُدَى، ثُمَّ هَؤُلَاءِ الْهَدَاةُ الْمُهْتَدُونَ. مَنْ أَجْلِكُمْ ابْتَدَأْتُ خَلْقَ مَا خَلَقْتُ، وَأَنْتُمْ خِيَارُ خَلْقِي وَأَحَبَّائِي وَكَلِمَاتِي وَأَسْمَائِي الْحُسْنَى وَأَسْبَابِي وَآيَاتِي الْكُبْرَى وَحُجَّتِي فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ خَلْقِي. خَلَقْتُكُمْ مِنْ نُورٍ عَظَمْتِي وَاحْتَجَجْتُ بِكُمْ عَنْ سِوَاكُمْ مِنْ خَلْقِي، وَجَعَلْتُكُمْ أَسْتَقْبَلُ بِكُمْ وَأُسْأَلُ بِكُمْ. فَكُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهِي، وَأَنْتُمْ وَجْهِي، لَا تَبِيدُونَ وَلَا تَهْلِكُونَ، وَلَا يَبِيدُ وَلَا يَهْلِكُ مَنْ تَوَلَّاهُمْ. وَمَنْ اسْتَقْبَلَنِي بِغَيْرِكُمْ فَقَدْ ضَلَّ وَهَوَى. وَأَنْتُمْ خِيَارُ خَلْقِي وَحَمَلَةُ سِرِّي وَخَزَائِنُ عِلْمِي وَسَادَةُ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَأَهْلِ الْأَرْضِ. ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى هَبَطَ إِلَى الْأَرْضِ فِي ظُلُلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةِ، وَأَهْبَطَ أَنْوَارَنَا مَعَهُ، وَأَوْقَفَنَا نُورًا صُفُوفًا بَيْنَ يَدَيْهِ نُسَبِّحُهُ فِي أَرْضِهِ، كَمَا سَبَّحْنَاهُ فِي سَمَائِهِ، وَنُقَدِّسُهُ فِي أَرْضِهِ كَمَا قَدَّسْنَاهُ فِي سَمَائِهِ، وَنَعْبُدُهُ فِي أَرْضِهِ كَمَا عَبَدْنَاهُ فِي سَمَائِهِ. فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ إِخْرَاجَ ذُرِّيَّةِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَخْذِ الْمِيثَاقِ، سَلَكَ ذَلِكَ النُّورَ فِيهِ، ثُمَّ أَخْرَجَ ذُرِّيَّتَهُ مِنْ صُلْبِهِ يُلَبُّونَ. فَسَبَّحْنَاهُ فَسَبَّحُوا بِتَسْبِيحِنَا، وَلَوْلَا ذَلِكَ لَا دَرَوْا كَيْفَ يُسَبِّحُونَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ. ثُمَّ تَرَاءَى لَهُمْ بِأَخْذِ الْمِيثَاقِ مِنْهُمْ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ. وَكُنَّا أَوَّلَ مَنْ قَالَ بَلَى، عِنْدَ قَوْلِهِ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ. ثُمَّ أَخَذَ الْمِيثَاقَ مِنْهُمْ بِالنُّبُوَّةِ لِمُحَمَّدٍ ﷺ وَلِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْوَلَايَةِ، فَأَقَرَّ مَنْ أَقَرَّ وَجَحَدَ مَنْ جَحَدَ.

ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَتَحْنُ أَوَّلَ خَلْقِ اللَّهِ، وَأَوَّلَ خَلْقِ عَبْدِ اللَّهِ وَسَبَّحَهُ. وَنَحْنُ سَبَبُ خَلْقِ الْخَلْقِ وَسَبَبُ تَسْبِيحِهِمْ وَعِبَادَتِهِمْ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَالْأَدَمِيِّينَ. فَبِنَا

عُرِفَ اللَّهُ وَبِنَا وَوَحَّدَ اللَّهُ وَبِنَا عُبِدَ اللَّهُ، وَبِنَا أَكْرَمَ اللَّهُ مِنْ أَكْرَمَ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِهِ، وَبِنَا أَثَابَ مَنْ أَثَابَ وَبِنَا عَاقَبَ مَنْ عَاقَبَ. ثُمَّ تَلَا قَوْلُهُ تَعَالَى: وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ^۱ وَقَوْلُهُ تَعَالَى: قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ^۲. فَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَوَّلُ مَنْ عَبَدَ اللَّهُ تَعَالَى، وَأَوَّلُ مَنْ أَنْكَرَ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ أَوْ شَرِيكَ، ثُمَّ نَحْنُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ. ثُمَّ أَوْدَعَنَا بِذَلِكَ الثُّورِ صُلْبَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَمَا زَالَ ذَلِكَ الثُّورُ يَنْتَقِلُ مِنَ الْأَصْلَابِ وَالْأَرْحَامِ مِنْ صُلْبِ إِلَى صُلْبٍ. وَلَا اسْتَقَرَّ فِي صُلْبٍ إِلَّا تَبَيَّنَ عَنِ الَّذِي انْتَقَلَ مِنْهُ انْتِقَالُهُ وَشَرَفَ الَّذِي اسْتَقَرَّ فِيهِ، حَتَّى صَارَ فِي صُلْبِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَوَقَعَ بِأُمِّ عَبْدِ اللَّهِ فَاطِمَةَ، فَافْتَرَقَ الثُّورُ جُزْئَيْنِ: جُزْءٌ فِي عَبْدِ اللَّهِ وَجُزْءٌ فِي أَبِي طَالِبٍ. فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: وَتَقَلُّبُكَ فِي السَّاجِدِينَ^۳، يَعْني: فِي أَصْلَابِ النَّبِيِّينَ وَأَرْحَامِ نِسَائِهِمْ. فَعَلَى هَذَا أَجْرَانَا اللَّهُ تَعَالَى فِي الْأَصْلَابِ وَالْأَرْحَامِ حَتَّى أَخْرَجَنَا فِي أَوَانٍ عَصَرْنَا وَزَمَانِنَا. فَمَنْ زَعَمَ أَنَا لَسْنَا مِمَّنْ جَرَى فِي الْأَصْلَابِ وَالْأَرْحَامِ وَوَلَدْنَا الْأَبَاءَ وَالْأُمَّهَاتِ، فَقَدْ كَذَبَ^۴.

جابر بن یزید جعفی گفت: حضرت باقر علیه السلام فرمود: جابر! خدا بود در حالی که هیچ چیز با او نبود، نه معلوم و نه مجهول. اولین موجودی که آفرید، محمد مصطفی علیه وآله السلام بود. ما اهل بیت را با اواز نور خود و عظمتش آفرید، و به صورت سایه ای سبز در مقابل خود نگاه داشت؛ آن زمان که آسمان و زمین و شب و روز و خورشید و ماه وجود نداشت. نور ما از نور خدا، مانند پرتو خورشید نسبت به خورشید بود. ما او را تسبیح و تقدیس و ستایش می کردیم و آنچنان که شایسته عبادت اوست عبادت می کردیم.

بعد خدا اراده کرد که مکان را بیافریند. آن را آفرید و بر مکان نوشت: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» محمد رسول خداست، علی امیر المؤمنین و وصی او است، به وسیله علی، پیامبر را تأیید و نصرت دادم».

۱. الصافات: ۱۶۵ و ۱۶۶.

۲. الزخرف: ۸۱.

۳. الشعراء: ۲۱۹.

۴. غایة المرام ج ۱ ص ۴۰ ح ۷. همچنین در حلیة الابراج ص ۱۳ و مدینة المعارج ج ۲ ص ۳۷۱.

سپس عرش را آفرید و بر سر ادق عرش همان جملات را نوشت. آنگاه آسمانها را آفرید و بر اطراف آن همین کلمات را نوشت. بعد بهشت و جهنم را آفرید و بر آنها نیز همین جملات را نوشت. سپس ملائکه را آفرید و آنها را ساکن آسمان گردانید. آنگاه خداوند خود را به آنها نشان داد و از آنها به ربوبیت خود و نبوت حضرت محمد ﷺ و ولایت علی علیه السلام پیمان گرفت. ملائکه از این پیمان به هراس افتادند. خداوند بر آنها خشم گرفت و از آنها در حجاب شد. ملائکه هفت سال به عرش پناهنده شدند و از خدا تقاضا می کردند آنان را از خشم خود پناه دهد و اقرار به پیمان خود می کردند و تقاضای رضایت الهی می نمودند. پس از آنکه اقرار کردند خداوند از آنها راضی شد. به واسطه همین اقرار، آنها را ساکن آسمان گردانید و به خدمت خویش اختصاص داد و آنان را برای عبادت، برگزید. آنگاه خداوند به انوار ما فرمان داد که تسبیح کنند. پس تسبیح کردیم و ملائکه بر اساس تسبیح ما تسبیح نمودند. اگر تسبیح ما نبود، آنها نمی دانستند چگونه خدا را تسبیح کنند و تقدیس نمایند.

آنگاه خداوند هوا را آفرید و بر آن نوشت: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ محمد رسول خداست، علی امیر المؤمنین وصی او است، به وسیله علی او را تأیید کردم و نصرت دادم». سپس جن را آفرید و آنها را ساکن هوا نمود و از ایشان برای خود به ربوبیت و برای محمد ﷺ به نبوت و برای علی علیه السلام به ولایت، پیمان گرفت. هر که خواست اقرار کرد و هر که خواست انکار کرد. اولین کسی که انکار نمود، ابلیس بود. خدا او را لعنت کند. کار او منتهی به شقاوت گردید و وضعی که اکنون دارد.

بعد خداوند امر کرد انوار ما تسبیح کنند. انوار ما تسبیح کردند. جنیان به واسطه تسبیح ما تسبیح کردند. در غیر این صورت نمی دانستند چگونه تسبیح کنند.

بعد خداوند زمین را آفرید و در اطراف آن نوشت: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ محمد رسول خداست، علی امیر المؤمنین و وصی اوست که پیامبر را به وسیله او تأیید و نصرت دادم». به همین جهت - ای جابر - آسمانها بدون پایه پا برجا است و زمین استوار است.

سپس خداوند آدم را از پهن دشت زمین آفرید و از روح خود در او دمید. آنگاه ذریهٔ او را از پشتش برآورد و از ایشان به ربوبیت خود و نبوت محمد ﷺ و ولایت علی ﷺ پیمان گرفت. هرکه خواست، اقرار کرد و هرکه خواست، انکار نمود.

ما اولین گروهی بودیم که به این، اقرار نمودیم.

آنگاه به محمد ﷺ فرمود: به عزت و جلال و مقام والايم سوگند که اگر تو و علی و عترت هدایت‌گرو هدایت شده و راهنماییت نبود، بهشت و جهنم و مکان و زمین و آسمان و ملائکه و هیچ موجودی را نمی‌آفریدم که مرا بپرستد. ای محمد! تو دوست و حبیب و صفی و برگزیده خلق من و محبوبترین آنها در نزد منی. و اولین کسی هستی که او را از میان مخلوقات خود آفریدم، سپس بعد از تو صدیق، امیر المؤمنین، علی، وصیِ تورا که به وسیله او تورا نصرت و تأیید نمودم و او را دستاویز محکم و روشنی‌بخش دوستان و چراغ راهنما قرار دادم. و پس از او این راهنمایان هدایت یافته را آفریدم. به خاطر شما آفریدم آنچه آفریدم. شما برگزیدگان خلق هستید و دوستدارانم و کلماتم و اسماء حسناي من و اسباب من و بزرگترین نشانه‌های من و حجت من میان من و آفریدگانم هستید. شما را از نور عظمت خود آفریدم و به وسیله شما بر غیر شما احتیاج کردم و شما را وسیله روی آوردن خلق به سوی خود قرار دادم و شما را وسیله درخواست قرار دادم. و هر چیزی هلاک شونده است مگر وجه خدا. و شما وجه من هستید و هلاکت نمی‌یابید و هرکه از شما پیروی کند هلاک و نابود نمی‌شود. هرکه به وسیله غیر شما به من روی آرد، گمراه است. شما برگزیدگان خلق و حامل اسرار و گنجینه علم من و سرور اهل آسمان‌ها و اهل زمینید.

آنگاه خداوند با سایبانی از ابر و ملائکه بر زمین آمد، که انوار ما اهل بیت با او بود و انوار ما را در مقابل خود قرار داد. او را در زمینش تسبیح می‌کردیم، همچنانکه که در آسمان تسبیح می‌نمودیم.

وقتی خداوند اراده کرد ذریه آدم را برای گرفتن پیمان برآورد، این نور را در آن راه داد. آنگاه ذریه او را از پشتش برآورد که لبیک می‌گفتند و بر اساس تسبیح ما آنها تسبیح نمودند و در غیر این صورت نمی‌دانستند چگونه تسبیح کنند. آنگاه

خداوند برای پیمان گرفتن به ربوبیت، خود را به آنان نمایاند. ما اولین کسانی بودیم که آری گفتیم وقتی فرمود: آیا پروردگار شما نیستیم؟

سپس برای محمد ﷺ به نبوت و برای علی ﷺ به ولایت پیمان گرفت. هر که خواست اقرار کرد و هر که خواست انکار نمود.

حضرت باقر ﷺ فرمود: پس ما اولین مخلوق خدا و اولین پرستنده و تسبیح کننده او بودیم. ما سبب آفرینش و موجب تسبیح و عبادت ملائکه و انسانها بودیم. به وسیله ما خدا شناخته شد و به وحدانیت پرستش گردید، هریک از آفریدگان که مقامی یافت و به واسطه ما گرمی شد. ما سبب پاداش پاداش گیران و کیفر تبهکاران هستیم.

سپس این آیه را تلاوت نمود: وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ. و آیه دیگر: قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ.

فرمود: پیامبر اکرم اولین کسی است که خدا را پرستش کرده و اول کسی است که منکر فرزند یا شریک داشتن خدا شده، و ما پس از پیامبر اکرم قرار داریم.

سپس نور ما را در پشت آدم ﷺ قرار داد. پیوسته این نور از پشت ها و رحمها به پشت و رحمی دیگر منتقل می گردید. از هر پشتی که منتقل می شد، کاملاً آشکارا بود که این نور دیگر از او منتقل شده است. و در پشت دیگر که قرار می گرفت، آثار شرافت نور در او آشکار می شد. تا اینکه به پشت عبدالمطلب رسید و به رحم فاطمه، مادر عبدالله منتقل شد. در این هنگام به دو قسمت تقسیم گردید: یک قسمت در عبدالله قرار گرفت و قسمت دیگر در ابوطالب.

این است تفسیر آیه قرآن: وَتَقَلُّبُكَ فِي السَّاجِدِينَ. (و انتقال تو در اهل سجود) که منظور، پشت های پیامبران و رحمهای زنان ایشان است. بدین طریق خداوند ما را در پشت های پدران و رحم های مادران جای داد، تا اینکه ما را در این دوره و زمان بیرون آورد. پس هر که پندارد که ما در شمار کسانی نیستیم که در پشت ها و رحم ها جریان یافته ایم و پدران و مادران (در درازای زمان ها) ما را زاده اند، دروغ می گوید.

به سبب کثرت فوائد و دلالت بر مطالب بسیار این حدیث، آن را به تمامی در مطلب

دوم نیز ذکر کردیم. ولی این حدیث مانند مُشک است که هر چه تکرارش کنی، بوی خوشِ آن بیشتر به مشام می‌رسد.

۵۸. علامه مجلسی در بحار الأنوار جلد اول (از چاپ قدیم) به نقل از شیخ احمد بن فهد در المهدّب و دیگران، به اسنادِ خویش از مُعلی بن حُنیس آورده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

«يَا مُعَلَّى! يَوْمُ النَّيُّوزِ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الْعِبَادِ أَنْ يَعْبُدُوهُ وَلَا يَشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً، وَأَنْ يَدِينُوا بِرُسُلِهِ وَحُجَجِهِ وَأُولِيَانِهِ»^۱ - تا آخر حدیث.

ای مُعلی! روز نوروز همان روزی است که خداوند، از مردم پیمان گرفته که عبادتش کنند و چیزی را با او شریک نگیرند، و به فرستادگانش و حجت‌ها و اولیای او ایمان آرند.

۵۹. در تفسیر عیاشی، از عبد الرحمن بن کثیر آورده که امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَرَضَ عَلَى آدَمَ فِي الْمِيثَاقِ ذُرِّيَّتَهُ، فَمَرَّ بِهِ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله وَهُوَ مُتَكَيِّئٌ عَلَى عِلْيَ عليه السلام، وَفَاطِمَةُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا تَتْلُوهُمَا، وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عليهما السلام يَتْلُوَانِ فَاطِمَةَ. فَقَالَ اللَّهُ: يَا آدَمُ إِنَّكَ أَنْ تَنْظُرَ إِلَيْهِ^۲ بِحَسَدٍ، أَهْبِطَكَ مِنْ جَوَارِي^۳ تا آخر حدیث.

خداوند، تَبَارَكَ وَتَعَالَى، دودمانِ آدم را در عالم میثاق بر او عرضه کرد. در این میان رسول خدا بر او گذر کرد، در حالی که (به ترتیب) علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام پشت سر او بودند. خداوند فرمود: آدم! مبادا به چشم حسد به او بنگری، وگرنه تورا از جوار خود هبوط می‌دهم.

۶۰. در بحار الأنوار، کتاب السماء والعالم، به نقل از الدر المنثور، از ابی سعید الخُدَری آورده که گوید:

«سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله سُئِلَ عَنِ الْعَزْلِ، فَقَالَ: لَا عَلَيْكُمْ أَنْ تَفْعَلُوا إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَحَدٌ

۱. بحار الأنوار ج ۵ ص ۲۳۷ ح ۱۵.

۲. در اصل کتاب: «اليهم».

۳. تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۴۱ ح ۲۷.

اللَّهُ مِنْهَا الْمِيثَاقَ، فَكَانَتْ عَلَى الصَّخْرَةِ نُفُوحَ فِيهِ الرُّوحُ»^۱.

شنیدم پیغمبر ﷺ در پاسخ پرسش از عزل فرمود: باکی بر شما نیست اگر چنین کنید، اگر خدا پیمانش را گرفته بر سر سنگ هم جان در او بدمد.

۶۱. در بحار، به نقل از سیوطی از ابن مسعود آورده که از او در باره عزل پرسیدند.

پاسخ داد:

«لَوْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ نَسَمَةٍ مِنْ صُلْبِ رَجُلٍ، ثُمَّ أَفْرَعَهُ عَلَى صَفَا لَأَخْرَجَهُ مِنْ ذَلِكَ الصَّفَا؛ فَإِنْ شِئْتَ فَأَعِزِّلْ وَإِنْ شِئْتَ لَا تَعِزِّلْ»^۲.

اگر خداوند پیمان فردی را که در صلب مردی است، گرفته باشد، آنگاه بر سنگی باشد، آن را از آن سنگ بیرون آرد. بدین روی، اختیار داری اگر خواستی عزل کن و گرنه مکن.

۶۲. در مستدرک الوسائل، کتاب الحج، به نقل از مزار قدیم، ضمن یکی از زیارت‌های ائمه علیهم السلام و تجدید عهد با آنها صلوات الله علیهم روایت می‌کند که امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«إِنَّ زِيَارَتَنَا إِنَّمَا هِيَ تَجْدِيدُ الْعَهْدِ وَالْمِيثَاقِ الْمَأْخُوذِ فِي رِقَابِ الْعِبَادِ وَسَبِيلُ الزَّائِرِ أَنْ يَقُولَ عِنْدَ زِيَارَتِهِمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حِثُّكَ يَا مَوْلَايَ زَائِرًا لَكَ وَمُسْلِمًا عَلَيْكَ وَلَا يُذَا بِكَ، أُجَدِّدُ مَا أَخَذَ اللَّهُ لَكُمْ فِي رَقَبَتِي مِنَ الْعَهْدِ وَالْمِيثَاقِ وَالْوَلَايَةِ لَكُمْ وَالْبَرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِكُمْ، مُعْتَرِفًا بِالْفَرَضِ مِنْ طَاعَتِكُمْ. ثُمَّ صَغَّ يَدَكَ الْيُمْنَى عَلَى الْقَبْرِ وَقُلْ: هَذِهِ يَدُ مُصَافَقَةٍ لَكَ عَلَى الْبَيْعَةِ الْوَاجِبَةِ عَلَيْنَا، فَاقْبَلْ مِنِّي ذَلِكَ يَا إِمَامِي»^۳.

زیارت ما تجدید عهد و پیمانی است که برگردن مردم بوده و از آنها گرفته‌اند. وظیفه زائر آن است که در هنگام زیارتشان بگوید: مولای من! به زیارت آمده‌ام، به محضر سلام می‌دهم و به آستان پناه آورده‌ام، عهد و پیمانی را که خداوند به گردن نهاده، و ولایت‌تان و برائت از دشمنان‌تان را تجدید می‌کنم. و وجوب طاعت شما را اقرار می‌آورم.

۱. بحار الأنوار ج ۵۷ ص ۳۸۲ ح ۱۰۶. الدر المنثور ج ۳ ص ۱۴۴.

۲. بحار الأنوار ج ۵۷ ص ۳۸۳ ح ۱۰۷. الدر المنثور ج ۳ ص ۱۴۴.

۳. مستدرک الوسائل ج ۱ ص ۲۲۳ رقم ۱۱۹۰۱.

آنگاه دست راست خود را بر قبر مطهر بنه و بگو: این دست گشاده با حضرت تو است برای بیعت واجب، پس ای امام من! این زیارت را از من بپذیر.

توضیح این روایت، با رجوع به مطالبی که قبلاً در مسئله استیلام حَجَر و تجدید عهد و میثاق گرفته شده از مردم در لمس و مُصافَقَةُ آن آوردیم، دانسته می شود.

۶۳. در زیارت پیامبر ﷺ از راه دور، اصحاب حدیث در کتاب های خود، زیارتی از شیخ مفید و سید ابن طاووس و شهید اوّل رحمهم الله آورده اند که ضمن آن می خوانیم: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، وَالسَّابِقَ إِلَى طَاعَةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالْمُهَيِّمِينَ عَلَى رُسُلِهِ... إِلَى أَنْ قَالَ: الْفَائِزُ بِالسَّابِقِ، وَالْفَائِزُ عَنِ الْخَاسِرِ... إِلَى أَنْ قَالَ: أَوَّلَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقاً وَآخِرِهِمْ مَبْعَثاً، الَّذِي غَمَسَتْهُ فِي بَحْرِ الْفَضِيلَةِ وَالْمَنْزِلَةِ الْجَلِيلَةِ»^۱.

سلام بر تو، ای حجت خدا بر پیشینیان و پسینیان، و ای سبقت گیرنده در اطاعت پروردگار جهانیان، و ای نگاهبان بر فرستادگان... ای رستگارب سبقت و درک کننده لُحوق... نخستین پیامبر در میثاق و آخرین پیامبر در بعثت، که (خدایا!) او را در دریای فضیلت و منزلت والا فرو برده ای.

۶۴. در کتاب الکَشْكُولِ فیما جَرَى لآلِ الرِّسُولِ نوشته علامه اجلّ سید زحیر حیدر بن علی حسینی آملی قدس سرّه - که نسخه آن نزد ما موجود است^۲ - آمده است: «قال المفضّل بن عمر: سألت مولاي الصادق عليه السلام: بما استحقّ الرسول ﷺ سيادة الخلق أجمعين؟ قال: بسبقه في الذّرّ لما قال الله تعالى: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ. وكان هو أوّل من سبقَ بالجواب فقال بلى. فبعثه الله عزّ وجلّ إلى الذّرّ أجمعين» تا آخر حدیث.

مفضّل از امام صادق علیه السلام پرسید: چگونه رسول ﷺ به سروری تمام آفریدگان

۱. إقبال الأعمال ج ۳ ص ۱۲۴. المزار شهید اول ص ۱۰ و عبارت صفحه ۱۲ آن.

۲. دو نسخه از آن در کتابخانه ایشان در نجف اشرف موجود است: شماره ۲۱۳۶ همراه با الزام الناصب شیخ مفلح بن الحسن الصیمری، و شماره ۱۵۸ کتابت سال ۱۰۲۲ همراه با الأنوار البدریة که بر آن نام طهماسب میرزای قاجار و مهر مؤید الدوله ضیاء لشکر موجود است. رک: فهرس مخطوطات مکتبه الإمام امیر المؤمنین علیه السلام العامة فی النجف الأشرف تألیف علامه محقق سید عبدالعزیز طباطبائی قدس سرّه.

رسید؟ پاسخ داد: به سبقتش در عالم ذر، زمانی که خداوند فرمود: «الَسْتُ بِرَبِّكُمْ» و او به پاسخ دادن سبقت گرفت و «بلی» گفت. بدین روی خداوند عز و جل حضرتش را بر تمام ذره‌ها برانگیخت.

۶۵. عیاشی از ابوذر روایت کرده که گوید:

«وَاللَّهِ مَا صَدَقَ أَحَدٌ مِّمَّنْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ فَوَفَّى بِعَهْدِ اللَّهِ، غَيْرَ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِمْ وَعَصَابَةِ قَلِيلَةٍ مِنْ شِيعَتِهِمْ. وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ: وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ^۱ وَقَوْلُهُ: وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ^۲».

به خدا سوگند، از میان کسانی که خداوند پیمان آنان را گرفته، کسی راست نگفت بجز خاندان پیامبرشان و گروهی اندک که شیعیان آنها‌یند. این است کلام الهی که فرمود: «برای بیشتر آنها (وفا به) پیمان نیافتیم و بیشترشان را فاسق یافتیم». و فرمود: «اما بیشتر مردم ایمان نمی‌آرند».

۶۶. در مختصر البصائر سعد بن عبدالله - که نسخه آن نزد ما موجود است - از زر بن

حبیش روایت کرده که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

«إِذَا دَخَلَ الرَّجُلُ حُفْرَتَهُ، أَتَاهُ مَلَكَانِ اسْمُهُمَا مُنْكَرٌ وَنَكِيرٌ... إِلَى أَنْ قَالَ: فَأَلَوْصِيَاءُ هُمْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ وَقُوفًا عَلَيْهِ، لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ، وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَأَنْكَرُوهُ، لِأَنَّهُمْ عُرِفَاءُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، عَرَفَهُمْ عَلَيْهِمْ عِنْدَ أَخْذِ الْمَوَاقِيقِ عَلَيْهِمْ، وَوَصَفَهُمْ فِي كِتَابِهِ، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ^۳، وَهُمْ الشُّهَدَاءُ عَلَى أَوْلِيَائِهِمْ، وَالنَّبِيُّ ﷺ الشَّهِيدُ عَلَيْهِمْ، أَخَذَ لَهُمْ مَوَاقِيقَ الْعِبَادِ بِالطَّاعَةِ، وَأَخَذَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ بِالطَّاعَةِ، فَجَرَتْ نُبُوتُهُ عَلَيْهِمْ. وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا^۴».

۱. الأعراف: ۱۰۲.

۲. رعد: ۱.

۳. تفسیر العیاشی ج ۲ ص ۲۳ رقم ۵۹.

۴. الأعراف: ۴۶.

۵. النساء: ۴۱.

۶. بصائر الدرجات ص ۵۱۸ ح ۹. مختصر البصائر حلی ص ۱۶۱ به اسنادش به شیخ طوسی آن را روایت کرده است.

وقتی انسان وارد گور می شود، دو فرشته به نام نکیر و منکر می آیند... اوصیاء که صاحبان صراط هستند بر آن ایستاده اند. هیچ کس وارد بهشت نشود مگر آن که ائمه را (به امامت) بشناسد و آنان او را (به اطاعت و ولایت) بشناسند. و هیچ کس وارد دوزخ نشود جز آن کسی که اهل بیت را (به امامت) نشناسد و ایشان او را (به ولایت) نشناسند، زیرا آنانند عرفای خداوند عزوجل، که خداوند آنان را به هرفرد شناساند، زمانی که از آنها پیمان گرفت. و ایشان را در کتابش وصف کرده و فرمود: «وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كَلًّا بِسِيَمَاهُمْ». آنان اند گواهان بر پیروان خود، و پیامبر خدا گواه بر آنان است. خداوند پیمان بندگان را بر اطاعت آنها گرفته و پیامبر نیز چنین پیمانی از مردم گرفته است. بدین روی نبوتش بر آنها جریان یافته و این است کلام خداوند عزوجل: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا».

۶۷. در همان کتاب، از مشیخه حسن بن محبوب، آورده که داود می گوید:

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ^۱. قَالَ: إِنَّ اللَّهَ قَدْ عَلِمَ بِمَا هُوَ مُكُونُهُ قَبْلَ أَنْ يُكُونَهُ وَهُمْ ذُرٌّ، وَعَلِمَ مَنْ يُجَاهِدُ وَمَنْ لَمْ يُجَاهِدْ، كَمَا عَلِمَ أَنَّهُ يُمِيتُ خَلْقَهُ قَبْلَ أَنْ يُمِيتَهُمْ^۲».

از امام صادق عليه السلام در باره این آیه پرسیدم که می فرماید: «آیا پنداشتید که وارد بهشت می شوید، در حالی که خداوند هنوز افرادی از شما را که جهاد کرده اند، معلوم نکرده است». فرمود: خداوند، هر چیز را که پدید می آرد، قبل از تکوین، بدان علم دارد در حالی که ذرّ است. خداوند می داند که چه کسی جهاد می کند و چه کسی جهاد نمی کند. همان گونه که قبل از مردن آفریدگان خود، می داند که آنها را خواهد میراند.

۶۸. عیاشی از ابی بصیر روایت کرده که از امام باقر عليه السلام در مورد این آیه پرسیدم.

۱. آل عمران: ۱۴۲.

۲. مختصر بصائر الدرجات ص ۱۶۹.

«سألته عن قول الله: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ الآية، قَالَ: يعني في الميثاق. قَالَ ثُمَّ قَرَأْتُ عَلَيْهِ التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ^۲. فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: لَا وَلَكِنْ اقْرَأَهَا التَّائِبِينَ الْعَابِدِينَ»^۳.

پرسیدم درباره این آیه که می فرماید: خداوند از مؤمنان جان و مالشان را می خرد به بهای بهشت که از آن آنها باشد. فرمود: در عالم ميثاق چنین کرده است. سپس آیه التائبون العابدون را خواندم. پس امام باقر عليه السلام فرمود: نه، بخوان: التائبين العابدین.

سعد بن عبدالله قمی رحمه الله نیز به اسناد خویش آن را روایت کرده، چنانکه شیخ اجل حسن بن سلیمان حلی رحمه الله در مختصر البصائر^۴ نقل کرده است، - که نسخه آن نزد ما موجود است.

۶۹. مرحوم کلینی از ابوعبیده و زرارہ ضمن روایت مفصلی از امام باقر عليه السلام آورده اند که پس از شهادت سید الشهداء عليه السلام میان امام سجاد عليه السلام با محمد بن حنفیه محاکمه ای در کنار حجر الاسود روی داد که ضمن آن می فرماید:

«فَانْظُرْنَا حَتَّى آتِيََا الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ. فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام لِمُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ: ابْدَأْ أَنْتَ، فَابْتَهَلْ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَسَلِّهُ أَنْ يُنْطِقَ لَكَ الْحَجَرُ، ثُمَّ سَلِّ. فَابْتَهَلَ مُحَمَّدٌ فِي الدُّعَاءِ وَسَأَلَ اللَّهَ، ثُمَّ دَعَا الْحَجَرَ فَلَمْ يُجِبْهُ. فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام: يَا عَمِّ، لَوْ كُنْتَ وَصِيًّا لِأَجَابَكَ. قَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ: فَادْعُ اللَّهَ أَنْتَ يَا ابْنَ أَخِي، وَسَلِّهُ. فَدَعَا اللَّهَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام بِمَا أَرَادَ، ثُمَّ قَالَ: أَسْأَلُكَ بِالَّذِي جَعَلَ فِيكَ مِيثَاقَ الْأَنْبِيَاءِ وَمِيثَاقَ الْأَوْصِيَاءِ وَمِيثَاقَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَمَّا أَخْبَرْتَنَا مِنَ الْوَصِيِّ وَالْإِمَامِ بَعْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام. قَالَ: فَتَحَرَّكَ الْحَجَرُ حَتَّى كَادَ أَنْ يَزُولَ...»^۵.

۱. التوبة: ۱۱۱.

۲. التوبة: ۱۱۲.

۳. تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۱۱۲ ح ۱۴۰.

۴. مختصر بصائر الدرجات: ص ۲۱.

۵. الکافی ج ۱ ص ۳۴۸ ح ۵.

پس رهسپار شدند تا به حجرالاسود رسیدند. علی بن الحسین علیه السلام به محمد بن حنفیه فرمود: تَوَاول به درگاه خداوند عزوجل تَضَرَّع کن و از او بخواه که حجر را برایت به سخن آورد و سپس (درباره امامت) بپرس. محمد بن حنفیه با تضرع و زاری دعا کرد و از خدا خواست، و سپس از حجر خواست (که به امامت او سخن گوید)، ولی حجر جوابش نگفت. علی بن الحسین علیه السلام فرمود: ای عمو! اگر تو وصی بودی جوابت می داد. محمد گفت: پسرِ برادر! تو دعا کن و از خدا بخواه. علی بن الحسین علیه السلام به آنچه خواست دعا کرد، سپس فرمود: از تومی خواهم به آن خدایی که میثاق پیغمبران و اوصیاء و همه مردم را در توفیق داده است (همه باید نزد تو آیند و پیمان خدا وفا کنند) که وصی و امام بعد از حسین علیه السلام را به ما خبر ده. حَجَر جنبشی کرد که نزدیک بود از جای خود کنده شود.

۷۰. ابن قولویه در کامل الزیارة - که نسخه آن نزد ما موجود است^۱ - از بُرید بن معاویه عجلای آورده که گوید:

«قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَخْبِرْنِي عَنْ إِسْمَاعِيلَ الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ حَيْثُ يَقُولُ: وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا^۲. فَإِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ. فَقَالَ عليه السلام: إِنَّ إِسْمَاعِيلَ مَاتَ قَبْلَ إِبْرَاهِيمَ، وَإِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ حُجَّةً لِلَّهِ قَائِمًا صَاحِبَ شَرِيعَةٍ، فَإِلَى مَنْ أُرْسِلَ إِسْمَاعِيلُ إِذْنٌ؟ فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ فَمَنْ كَانَ؟ قَالَ عليه السلام: ذَاكَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ حَزْقِيلَ، بَعَثَهُ اللَّهُ إِلَى قَوْمِهِ، فَكَذَّبُوهُ فَقَتَلُوهُ وَسَلَخُوا وَجْهَهُ. فَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، فَوَجَّهَ إِلَيْهِ أَسْطَاطَائِلَ مَلِكِ الْعَذَابِ.

فَقَالَ لَهُ: يَا إِسْمَاعِيلُ! أَنَا أَسْطَاطَائِلُ مَلِكِ الْعَذَابِ، وَجَّهَنِي إِلَيْكَ رَبُّ الْعِزَّةِ، لِأُعَذِّبَ قَوْمَكَ بِأَنْوَاعِ الْعَذَابِ إِنْ شِئْتُ. فَقَالَ لَهُ إِسْمَاعِيلُ: لَا حَاجَةَ لِي فِي ذَلِكَ يَا أَسْطَاطَائِلُ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: فَمَا حَاجَتُكَ يَا إِسْمَاعِيلُ؟ فَقَالَ: يَا رَبِّ إِنَّكَ أَخَذْتَ الْمِيثَاقَ لِنَفْسِكَ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِمُحَمَّدٍ بِالنَّبُوءَةِ وَلِأَوْصِيَائِهِ بِالْوَلَايَةِ، وَأَخْبَرْتَ

۱. علامه امینی این نسخه را تحقیق کرده با نسخ صحیح آن مقابله کرد و آن را در نجف اشرف به سال ۱۳۵۶ قمری منتشر کرد. رحمة الله علیه.

۲. مریم: ۵۴.

خَيْرَ خَلْقِكَ بِمَا تَفَعَّلَ أُمَّتُهُ بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَعْدِ نَبِيِّهَا^۱ - تا آخر حدیث.

برید عجللی گوید: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفتم: ای فرزند رسول الله! مرا از آن اسماعیل که خدا در قرآن خبر داده، آگاه کن، زیرا می فرماید: وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا. آیا چنان که مردم می پندارند، او اسماعیل بن ابراهیم علیه السلام بود؟ امام صادق علیه السلام فرمود: اسماعیل بن ابراهیم، قبل از حضرت ابراهیم، از دنیا رفت. از طرفی حضرت ابراهیم علیه السلام خودش در زمین حجت خدا و صاحب شریعت و دین بود، با بودن ابراهیم چگونه می شود اسماعیل به سوی کسی برانگیخته شده باشد؟ گفتم: پس این اسماعیل که خدا در قرآن فرموده، کیست؟ فرمود: وی اسماعیل بن حزقیل بود که پیغمبری به شمار می رفت، خدا او را برای هدایت قومش برانگیخت، ولی قوم وی، او را دروغگو دانستند و کشتند و پوست صورت او را کردند، سپس خدای قهار بر آنان غضب نمود و اسطاطایل را - که فرشته عذاب بود - نزد اسماعیل فرستاد. او به اسماعیل گفت: من اسطاطایل هستم، ملک عذاب. خدا مرا فرستاده که اگر تو بخواهی، قوم تو را به انواع و اقسام عذاب گرفتار کنم. فرمود: نه، من احتیاجی به این ندارم. خدای توانا به وی وحی کرد: پس چه حاجتی داری ای اسماعیل؟ اسماعیل گفت: پروردگارا! تو برای ربوبیت خود و نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ولایت اوصیاء آن بزرگوار، عهد و پیمان گرفته ای، بهترین خلق خود را آگاه کرده ای که امتش بعد از او با حسین چه خواهند کرد...

۷۱. کشی رحمه الله در صفحه ۶۲ رجال خود از فضیل رسان، درباره ابی داود آورده

که گوید:

«حَضَرْتُهُ عِنْدَ الْمَوْتِ، وَجَابِرُ الْجَعْفَرِيُّ عِنْدَ رَأْسِهِ. قَالَ: فَهَمَّ أَنْ يُحَدِّثَ فَلَمْ يَقْدِرْ. قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ جَابِرٍ: اسْأَلْهُ. قَالَ فَقُلْتُ: يَا أَبَا دَاوُدَ! حَدِّثْنَا الْحَدِيثَ الَّذِي أَرَدْتَ. قَالَ: حَدَّثَنِي عُمَرَانُ بْنُ حُصَيْنٍ الْخَزَاعِيُّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَرَ فُلَانًا وَفُلَانًا أَنْ يُسَلِّمَا عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ يَوْمَ الْمُؤْمِنِينَ. فَقَالَا: مِنَ اللَّهِ أَوْ مِنْ رَسُولِهِ؟ فَقَالَ: مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ. ثُمَّ أَمَرَ حَذِيفَةَ وَسَلَمَانَ فَسَلَّمَا عَلَيْهِ. ثُمَّ أَمَرَ الْمُقَدَّادَ، فَسَلَّمَ وَأَمَرَ بُرَيْدَةَ أَخِي - وَكَانَ أَخَاهُ

لِأَمِّهِ - فَقَالَ: إِنَّكُمْ قَدْ سَأَلْتُمُونِي مَنْ وَلِيَّتُكُمْ بَعْدِي، وَقَدْ أَخْبَرْتُكُمْ بِهِ وَقَدْ أَخَذْتُ عَلَيْكُمْ الْمِيثَاقَ، كَمَا أَخَذَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى بَنِي آدَمَ الْأَشْتَ بَرِّكُمْ قَالُوا بَلَى. وَائِمَ اللَّهُ لَنْ نَقْضُتُمُوهَا لَتَكْفُرُنَ»^۱.

در هنگام مرگش نزد او حاضر شدم، در حالی که جابر جُعی کنار او بود. می خواست سخن بگوید ولی نتوانست. سپس محمد بن جابر گفت: از او پرس. به او گفتم: ای ابا داود! حدیثی را که می خواستی بگویی، برای ما بازگویی. پس گفت:

عمران بن حصین برایم گفت که روزی رسول خدا ﷺ به فلان و فلان امر فرمود که بر علی بن ابی طالب (علیه السلام) با عنوان «امیرالمؤمنین» سلام دهند. پرسیدند: آیا این امری از جانب خدا است یا رسول خدا؟ فرمود: از جانب خدا و رسولش. آنگاه به حذیفه و سلمان همین سان امر فرمود. آنان سلام دادند، و همین گونه مقداد و برادرم بریده، - که برادر مادری او بود. سپس گفت: پیامبر فرمود: شما از من درباره ولی خود پس از من پرسیدید و من به شما خبر دادم. آنگاه از شما پیمان گرفتم، چنانکه خداوند تعالی از بنی آدم پیمان گرفت زمانی که به آنها فرمود: «آیا من پروردگارتان نیستم؟» گفتند: بلی. و به خدا سوگند اگر این پیمان را بشکنید، به یقین کافر می شوید.

۷۲. صاحب الشهاب الثاقب در ذکر این آیه می گوید:

«در اخبار وارد است که جناب ختمی مآب مکرر می فرمود که خداوند عالم ما را خلق کرد از نور خود، و از انوار ما خلق کرد انبیاء را، و از انوار انبیاء خلق کرد مؤمنین را، و از نور مؤمنین خلق کرد ملائکه را، و از انوار ملائکه جن را، و از انوار آنها حیوانات را، و از انوار آنها نباتات را، و از انوار آنها جمادات را.

و در خبری دیگر مروی است که فرمود: خداوند عالم حقیقت ما را خلق کرد و عطسه کردیم، خداوند مهربان فرمود: الحمد لله رب العالمین، پس من از شدت حیا عرق کردم و یکصد و بیست و چهار هزار قطره عرق از جبین من چکید، و از هر قطره پیغمبری خلق شدند و در دور من طواف می کردند و به تسبیح و تهلیل من، تسبیح و تهلیل می کردند. پس، از پیغمبران عهد و میثاق گرفت، خداوند

۱. اختیار معرفة الرجال ج ۱ ص ۳۰۸ رقم ۱۴۸.

ایشان، که مردم را دعوت نمایند به یگانگی خدا و نبوت محمد ﷺ و ولایت علی علیه السلام و آل علی علیه السلام، و به نبوت خود ایشان، پس بنا به قابلیت هر زمان، پیغمبری فرستاد، نیابتاً از جناب محمد ﷺ، تا در آخر انبیاء مبعوث گردد و جمیع انبیاء نایب آن جناب بوده‌اند» انتهى.

۷۳. در کنز الفوائد (منتخب از تأویل الآیات) به نقل از نَحْب المناقب تألیف ابی عبدالله حسین بن جبر، رحمه الله، با اسناد از ابی ورد عامی آورده که امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

«قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ، هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَالْأَعْمَى هُنَا هُوَ عَدُوٌّ، وَأُولُو الْأَلْبَابِ شِيعَتُهُ الْمُؤَصِّفُونَ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَتَّقُونَ الْمِثَاقَ^۱، الْمَأْخُوذَ عَلَيْهِمْ فِي الذَّرِّ بَوْلَايَتِهِ وَيَوْمَ الْغَدِيرِ^۲. ابوالورد از حضرت باقر علیه السلام درباره آیه پرسید: «أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ» (کسی که می‌داند آنچه بر تو از پروردگارت نازل شده حق است). فرمود «کسی که می‌داند» یعنی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، و اعمی (کور) در آیه دشمن اوست، و اولوالالباب (خردمندان) شیعیان علی هستند که چنین توصیف شده‌اند: الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَتَّقُونَ الْمِثَاقَ. کسانی که به عهد و پیمان خدا وفا دارند، و میثاقی که در عالم ذر و در روز غدیر راجع به ولایت علی از آنها گرفته شده نمی‌شکنند.

بیان حال سند چهل حدیث از احادیث نقل شده

این تعدادی از اخبار در این مسئله بود و با آنچه که تحت آیات ذکر کردیم، جمعاً صد و پنجاه حدیث می‌شود. ما برای اینکه سخن به درازا نکشد، به این مقدار اکتفا کردیم، و گرنه اخبار وارده از فریقین در این مقام بسیار است، چندین برابر آنچه ذکر کردیم. اکثر این اخبار ذکر شده، صحیح‌السند و بسیار معتبر می‌باشند که برآرباب فن پوشیده نیست، بلکه بسیاری از آنها در اعلیٰ درجه صحت قرار دارند.

۱. الرعد: ۱۹.

۲. الرعد: ۲۰.

۳. تأویل الآیات ج ۱ ص ۲۳۱ ح ۸.

اینک در اینجا برای اثبات کلام خود، به بررسی سند چهل حدیث از میان این احادیث می‌پردازیم؛ پس می‌گوییم:

بسم الله الرحمن الرحيم

حدیث اول

حدیث ۱ از آیه ۱، چهار راوی:

۱. بَرَقی، احمد بن محمد: فردی ثقه و از أَجَلَاءِ راویان ما است.
 ۲. حسن بن علی بن فَضَّال: فردی ثقه و از اصحاب اِجماع است و کسی است که به اخذ روایت از او امر شده‌ایم.
 ۳. ابن بُکَیر: او عبدالله بن بُکَیر بن اَعین است، فردی ثقه و از اصحاب اِجماع.
 ۴. زُراره: وثاقت و جلالَت او برتر از آن است که ذکر شود. او از نخستین طبقه اصحاب اجماع است.
- پس سند در اعلیٰ درجۀ صِحَّت است، مانند بیشترین چهل حدیث. پس نیک بنگر.

حدیث دوم

حدیث ۲ از آیه ۱، سه راوی:

۱. بَرَقی: ثقه و جلیلُ القدر.
۲. احمد بن محمد بن اَبی نصر معروف به بَزَنْطی: ثقه و جلیلُ القدر و از اصحاب اجماع.

۳. رفاعه: ثقه است و هیچ عیب و اعتراضی بر او وارد نیست.

پس سند در اعلیٰ درجۀ صِحَّت است.

حدیث سوم

حدیث ۳ از آیه ۱، پنج راوی:

۱. بَرَقی: ثقه و جلیلُ القدر.
۲. محمد بن خالد بَرَقی: ثقه و استوار.

۳. فضاله: از أَجَلَاءِ ثِقَات، و از اصحاب اجماع.
 ۴. جمیل بن ذَرَّاج: وجهُ الطائفة، ثقة و از اصحاب اجماع.
 ۵. زُراره: در وثاقت و جلالَت بی نیاز از توضیح است.
- پس سند در اعلیٰ درجهٔ صِحّت است، مانند بیشتر آنچه خواهد آمد.

حدیث چهارم

حدیث ۷ از آیه ۱، پنج راوی:

۱. علی بن ابراهیم: ثقة و ثبت و مورد اعتماد.
۲. ابراهیم بن هاشم قمی رحمه الله: ثقة، نخستین ناشر حدیث کوفیین در قم.
۳. محمد بن ابی عُمیر: از اصحاب اجماع، از مؤثّق ترین اشخاص در نزد خاصه و عامه، و همچنین زاهدترین و عابدترین و ناسکترین آنها.
۴. عمر بن اُذَینه: وجهُ الشیعة، در وثاقتش اتفاق نظر است.
۵. زُراره: ثقة است و مشهورتر است از آنچه گویند.

حدیث پنجم

حدیث ۸ از آیه ۱، پنج راوی مانند آنچه پیشتر گفتیم:

۱. علی بن ابراهیم
۲. ابراهیم بن هاشم
۳. ابن ابی عُمیر
۴. ابن اُذَینه
۵. زُراره

ششم

حدیث ۱۱ از آیه ۱، شش راوی:

۱. ابوالحسن علی بن الحسین، پدر شیخ صدوق: شیخ محدّثانِ قم و ثقة آنان.
۲. سعد بن عبدالله: وجه طایفه، ثقة و جلیلُ القدر.
۳. محمد بن عیسی: نجاشی می گوید: جلیل است در میان اصحاب ما، ثقة عَیْنُ،

- روایات بسیار و تصانیف نیکو دارد. البته برخی مطالب دیگر گفته اند. علامه نَقّاد محدّث نوری قُدّس سرّه می گوید: الحق او فردی ثِقّه و ثَبّت و جلیل است.
۴. حسن بن علی بن فَضّال: ثِقّه، از اصحاب اجماع.
۵. عبدالله بن بُکَیر: ثِقّه، از اصحاب اجماع.
۶. زُرّاره: وثّاق و جلالتش روشن است.

هفتم

- حدیث ۴ از آیه ۱، پنج راوی:
۱. صَفّار: از ثِقّاتِ مَشایخِ أَجَلّه. مشهورتر از آن است که نیازی به ذکر باشد.
۲. احمد بن محمد: ثِقّه فَقیّه و جیه.
۳. حسن بن موسی، معروف به خَشّاب، فردی ثِقّه از وجوه طایفه، بسیار دانا.
۴. علی بن حسان: ثِقّه ثِقّه، از أَجَلّاءِ ثِقّات.
۵. عبدالرحمن بن کثیر: او را مُعْتَمَد، بلکه ثِقّه دانسته اند.

هشتم

- حدیث ۴ از آیه ۲، سه راوی:
۱. صَفّار: ثِقّه از اَعَاظِمِ شُیوخِ طایفه.
۲. محمد بن عیسی: ثِقّه، و سخن نجاشی و محدّث نوری رحمهما الله را در باره اش آوردیم.
۳. سلیمان جعفری: از أَجَلّاءِ ثِقّات.

نهم

- حدیث ۱ از آیه ۳، پنج راوی:
۱. محمد بن حسن بن ولید: ثِقّه ثِقّه.
۲. صَفّار، محمد بن الحسن: ثِقّه، از أَجَلّاءِ شُیوخِ شیعه.
۳. محمد بن عیسی بن عُبَید: ثِقّه، چنانکه از نَجاشی و علامه نوری رحمهما الله نقل شد.

۴. زیاد قندی: ثقه در روایت و قابل اعتماد.

۵. عبدالله بن سنان: ثقه از اصحاب ما، جلیل القدر که هیچ طعنه‌ای بر او وارد نیست. در محضر امام صادق علیه السلام از او یاد شد، امام درباره او فرمودند: «هر چه در عمر پیش می‌رود، بر خیرش افزوده می‌شود».

دهم

حدیث ۱ از آیه ۴، سه راوی:

۱. ابراهیم بن هاشم قمی رحمه الله: ثقه، نخستین ناشر حدیث کوفیان در قم.
۲. ابن ابی عمیر: از موثق‌ترین و زاهدترین مردم و از اصحاب اجماع.
۳. عبدالله بن مسکان: ثقه عین، از اجلاء و از اصحاب اجماع.

یازدهم

حدیث ۲ از آیه ۸، چهار راوی:

۱. علی بن ابراهیم قمی: ثقه.
۲. ابراهیم بن هاشم قمی رحمه الله: ثقه، نخستین نشردهنده حدیث کوفیان در قم.
۳. ابن ابی عمیر: از موثق‌ترین و زاهدترین مردم.
۴. ابن مسکان: از اجلاء ثقات، و از اصحاب اجماع.

دوازدهم

حدیث ۱ از آیه ۹، سه راوی:

۱. علی بن ابراهیم قمی: ثقه.
۲. ابراهیم بن هاشم: ثقه، نخستین نشردهنده حدیث کوفیان در قم.
۳. محمد بن فضیل: منظور، محمد بن قاسم بن فضیل است زیرا از ابراهیم بن هاشم روایت می‌کند، ثقه.

سیزدهم

حدیث ۱ از آیه ۱۰، پنج راوی:

۱. محمد بن یحیی: ثقه.

۲. احمد بن محمد: ثقه.

۳. حسن بن محبوب: ثقه و از اصحاب اجماع.

۴. محمد بن نعمان: ابو جعفرِ أَحْوَل معروف به مؤمن الطاق، ثقه و جليلُ القدر.

۵. سلام بن مُسْتَنير: در تعليقه گوید: از اخبارش برمی آید که از شیعه است، بل از خَوَاصِّ یارانِ ائمه است.

چهاردهم

حدیث ۱ از آیه ۱۱، پنج راوی:

۱. علی بن ابراهیم قمی: ثقه.

۲. ابرهیم بن هاشم قمی: حال او ذکر شد.

۳. محمد بن عیسی بن عُبَید: کلام نَجاشی و علامه نوری رحمهما الله را در باره اش آوردیم که وی فردی ثقه و جلیل است.

۴. یونس بن عبدالرحمن: ثقه، وَجِیهُ الطائفة، عظیمُ المنزلة، و از اصحاب اجماع است.

۵. عبدالله بن سنان: ثقه و از اصحاب ما، جلیل، و هیچ طعنه ای بر او وارد نیست. در محضر امام صادق (ع) از او یاد شد. امام فرمود: «هر چه از عمرش بیشتر می گذرد، خیرش بیشتر می شود».

پانزدهم

حدیث ۲ از آیه ۱۱، پنج راوی:

۱. علی بن ابراهیم: ثقه.

۲. ابراهیم بن هاشم: مکرّر در مورد او گفته شد.

۳. محمد بن ابی عُمَیر: قبلاً درباره او گفتیم.

۴. عُمَر بن أَدِیْنه: در وثاقتش اتفاق نظر است.

۵. زُراره: وثاقتش معروف است.

این سند کلینی در روایت است. در حالی که شیخ صدوق رحمه الله حدیث را با این

سند روایت کرده است: از پدرم (ثقه)، از سعد بن عبدالله قمی (وجیه الطائفة، ثقه)، از سه تن: ابراهیم بن هاشم (که قبلاً از او یاد شد) و محمد بن الحسین بن ابی الخطاب (ثقه و عظیم المنزلة) و یعقوب بن یزید (ثقه، از أَجَلَاءِ مَشَايِخِ وَثِقَاتِ اثْبَاتِ)، همگی از ابن ابی عُمَیر، از ابن اُذَینه، از زُراره (که درباره آنها سخن رفت).

شانزدهم

حدیث ۳ از آیه ۱۱، هشت راوی:

۱. ابو جعفر محمد بن بابویه صدوق: شیخ الطایفه و رئیس حافظان حدیث.
۲. ابوالحسن علی بن الحسین پدر شیخ صدوق: شیخ قمیین و فقیه ترین و واثق ترین آنها.
۳. سعد بن عبدالله: ثقه و وجیه الطائفة.
۴. احمد بن محمد: او پسر عیسی بن عبدالله اشعری است، ثقه و وجیه.
۵. محمد بن عیسی بن عبدالله اشعری: ثقه و شیخ قمیین در زمانش.
۶. عبدالله بن مُغَیره: ثقه ثقه، که هیچ احدی در جَلالت و دین و وَرَع با او برابری نمی کند.

۷. ابن مسکان: ثقه عین، از اصحاب اجماع.

۸. زُراره: ثقه ثقه.

هفدهم

حدیث ۱ از آیه ۱۲، پنج راوی:

۱. علی بن ابراهیم قمی: ثقه.
۲. ابراهیم بن هاشم: قبلاً توضیح داده شد.
۳. نضر بن سَویّد: ثقه جلیل صحیح الحدیث، هیچ عیبی در او نیست.
۴. یحیی حلبی: یعنی یحیی بن عمران بن علی بن ابی شعبه، ثقه ثقه، صحیح الحدیث، کتابی دارد که جماعتی از آن روایت می کنند.
۵. ابن سنان: بین دو نفر مشترک است: عبدالله بن سنان و محمد بن سنان. اگر اولی

باشد که فردی ثقه و از اصحاب ما و جلیل القدر است که هیچ طعنه‌ای بر او وارد نیست. حدیث امام صادق علیه السلام در مدح او پیشتر نقل شد. و اگر محمد بن سنان باشد، اصحاب رجال نظرات متفاوتی در باره او دارند، ولی محققان با ادله مُتَقَن، وَثَاقَتِ وی را ثابت کرده‌اند.

مَحَدِّثِ خَیبر، نَقَّادِ مَتَبَجِّرو واقف بر احوال رجال، محدث نوری رحمه الله، در باره او می‌گوید:

«او نزد ما از عمده ثقات و أَجَلَّة زُوات است. چنانکه محققان و ناقدان دقیق نیز گفته‌اند».

سپس آن بزرگوار رحمه الله در باره او به تفصیل سخن گفته و شواهدی بر وَثَاقَتِ وی نشان داده و در آخر می‌گوید:

«صحیح‌ترین دیدگاه که از مجموع ادله برداشت می‌شود، توثیقِ محمد بن سنان است».

کسی که خواهان تفصیل باشد، باید به جلد سوم مستدرک الوسائل صفحه ۵۵۷ تا ۵۶۱ (از چاپ قدیم) رجوع کند.

در جای دیگر، هنگام ذکر محمد بن سنان که وَثَاقَتِ و جَلالَتِ وی را توضیح دادیم، می‌گوید:

«ابن سنان مشترک بین دو ثقه است که عدم تعیین هر کدام، هیچ زیانی ایجاد نمی‌کند».

هجدهم

حدیث ۱ از آیه ۱۳، شش راوی:

۱. کلینی، محمد بن یعقوب: ثقه‌ای در میان مشایخ أَجَلَّة است.

۲. علی بن ابراهیم: ثقه.

۳. ابراهیم بن هاشم: ثقه، قبلاً توضیح داده شد.

۴. احمد بن محمد بن ابی نصر، معروف به بَزَنطی: ثقه و جلیل القدر، از اصحاب اجماع، بالاتر از آن است که نیاز به توصیف داشته باشد.

۵. ابان بن عثمان: در طبقه دوم اصحاب اجماع قرار دارد.

۶. محمد بن علی حلبی: ثقه فقیه وجیه جلیل.

نوزدهم

حدیث ۱ از آیه ۱۴، چهار راوی:

۱. صفار: از ثقات مشایخ و وجه الطائفة.

۲. احمد بن محمد: همان بزنطی است که در جلالت و وثاقت معروف است.

۳. حسن بن محبوب: ثقه و جلیل القدر.

۴. حسین بن نعیم صحاف: ثقه عین.

این سند صقار است. اما کلینی از محمد بن یحیی عطار (ثقه جلیل)، از احمد بن محمد روایت کرده و بقیه سند مشترک است.

بیستم

حدیث ۱ از آیه ۱۵، سه راوی:

۱. جعفر بن محمد بن شریح: امامی و صاحب کتاب معتمدی که مورد قبول علما قرار گرفته است.

۲. حمید بن شعیب سبعی: کوفی و مقبول الروایة، دارای کتابی که جماعتی از آن روایت می کنند.

۳. جابر بن یزید جعفی: کلمات علما درباره او فراوان است. اما سخن محقق نقاد محدث نوری رحمه الله درباره او، ما را کفایت می کند. وی گوید:

«از اجلاء رواة واعاظم ثقات، بلکه از حاملان اسرار اهل بیت و حافظ کنوز اخبار آنهاست».

بیست و یک

حدیث ۱ از آیه ۱۸، پنج راوی:

۱. صفار: از مشایخ اجله ثقات است.

۲. محمد بن احمد: ثقه و جلیل القدر.

۳. یعقوب بن یزید: از أَجَلَاءِ مَشَایخِ وَثِقَاتِ اثَبَات.
۴. حسن بن محبوب: کوفی و ثقه، از امام رضا علیه السلام و از شخصت تن از یاران امام صادق علیه السلام روایت کرد. مردی جلیلُ القدر بود و از ارکان اربعه در عصر خود شمرده می شد و از اصحاب اجماع است.
۵. محمد بن فضیل: یعنی آزدی، کوفی ثقه، از اصحاب امام رضا علیه السلام به دلیل روایت حسن بن محبوب از او.

بیست و دو

حدیث ۱ از اخبار، چهار راوی:

۱. برقی، احمد بن محمد: ثقه.
۲. علی بن حَکَم: کوفی ثقه جلیل، کثیر الروایه.
۳. أَبَان بن عُثْمَان: فقیه و از اصحاب اجماع.
۴. زُرَّارَه: وَثَاقَت و جَلَالَتِ او معروف است.

بیست و سه

حدیث ۲، چهار راوی:

۱. برقی، احمد بن محمد: ثقه.
۲. حسن بن محبوب: ثقه و از اصحاب اجماع و جلیلُ القدر.
۳. علی بن رِثَاب: ثقه و جلیلُ القدر، صاحب اصل کبیر، که جماعتی از آن روایت کرده اند.

۴. بُکَیْر بن أَعِین: کوفی، ابوجهم. کَشَیْ به سندِ صحیح روایت کرد که امام صادق علیه السلام بعد از مرگ او فرمود:

«خداوند، عزَّ و جَلَّ، او را در میانِ رسولِ خود و امیرمومنان علیه السلام جای داد».

بیست و چهار

حدیث ۳، چهار راوی:

۱. برقی، احمد بن محمد: ثقه.

۲. برقی، محمد بن خالد: ثقه.

۳. احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی: ثقه و جلیل القدر و از اصحاب اجماع.

۴. عبدالکریم حلبی، عمرو بن صالح خثعمی: نجاشی می گوید:

«کوفی است و از امام صادق و امام کاظم علیه السلام روایت کرده است. سپس واقفی شد. ثقه ثقه عین ملقب به کرام است. کتابی دارد که عده ای از اصحاب ما از آن روایت کرده اند».

بیست و پنج

حدیث هفت، سه راوی:

۱. صفار: ثقه و جیه، عظیم المنزلة، قليل السقوط در روایت.

۲. حسن بن محبوب: ثقه و از اصحاب اجماع.

۳. صالح بن سهل: محدث نوری رحمه الله او را توثیق کرده. و این حدیث را ثقه الاسلام کلینی و شیخ حافظان ثقه، شیخ صدوق، روایت کرده اند.

بیست و شش

حدیث ۸، پنج راوی:

۱. صفار: ثقه و جیه الطائفة.

۲. احمد بن محمد: همان عیسی اشعری است، فقیه و جیه و ثقه.

۳. حسن بن علی نعمی: او همان ابن النعمان مولی بنی هاشم، معروف به اعلم است. ثقه ثبت صحیح الحدیث.

۴. ابن مسکان: ثقه عین، از آجلاء و از اصحاب اجماع.

۵. عبدالرحیم قصیر: مقبول النقل. محدث نقاد نوری رحمه الله، او را از ثقات برشمرده و ادله ای بر وثاقتش اقامه کرده است.

بیست و هفت

حدیث ۷، پنج راوی:

۱. صفار: ثقه و شیخ الروایة.

۲. محمد بن حسین: او همان ابن ابی الخطّاب است، ثقه عین و بسیار عظیم القدر.
۳. حسن بن محبوب: ثقه وجیه، از اصحاب اجماع و از ارکان اربعه عصر خویش است.
۴. سیف بن عمیره: ثقه.
۵. ابوبکر خضرمی: او عبدالله بن محمد خضرمی است، مقبول الروایه. علامه نوری - که محدثی دانا بر احوال رجال است - تصریح بر وثاقتش کرده است. شش تن از اصحاب اجماع از او روایت می کنند: ابن ابی عمیر، صفوان، یونس، عبدالله بن مسکان، جمیل بن دراج و عثمان بن عیسی. دو نفر اول جز از وثاقتش نمی گویند و این از نشانه های وثاقت اوست.

بیست و هشت

- حدیث ۱۲، شش راوی:
۱. صفار: از مشایخ اجلّه ثقات.
 ۲. احمد بن محمد: ثقه.
 ۳. علی بن حکم: کوفی، ثقه جلیل القدر.
 ۴. سیف بن عمیره: ثقه.
 ۵. ابوبکر خضرمی: وثاقت او در سند قبلی گذشت.
 ۶. حذیفه بن اُسَید صحابی پیامبر ﷺ: او بر اساس خبری که گشّی روایت کرده، از حواریون امام حسن عجلای بوده. علامه نقاد نوری رحمه الله او را از ثقات بر شمرده است.

بیست و نه

- حدیث ۱۶، شش راوی:
۱. محمد بن یعقوب: ثقه الاسلام، شیخ المشایخ الاجلّه قدّس الله أسرارهم.
 ۲. محمد بن یحیی: او ابو جعفر عطار قمی رحمه الله است، ثقه عین، از اَجَلّاءِ مشایخ.
 ۳. احمد بن محمد: او همان اشعری است، از ثقاتِ فقهاء و وجیه آنان.
 ۴. حسن بن محبوب: از وجوه طائفه وثقاتِ آنها و از اصحاب اجماع است.
 ۵. هشام بن سالم: نجاشی می گوید: «ثقه ثقه، دارای کتابی است که جماعتی از آن روایت می کنند».

۶. حبیب سجستانی: حسن و مقبول الروایة، بلکه ثقة، براساس نظر محدث نوری رحمه الله.

این سند کلینی است. اما شیخ الحفظه ثقة أجل صدوق رحمه الله حدیث را اینگونه روایت کرده است: از محمد بن الحسن بن ولید (ثقة ثقة عین جلیل القدر)، از محمد بن حسن صفار (ثقة، از وجوه شیوخ طایفه)، از احمد بن محمد بن عیسی اشعری تا آخر سند.

سی ام

حدیث ۱۷، پنج راوی:

۱. محمد بن یعقوب کلینی: ثقة الاسلام، مفتی طائفه، مروج مذهب، موثق ترین و ثبت ترین.

۲. علی بن ابراهیم: ثقة.

۳. ابراهیم بن هاشم: قبلاً ذکر شد.

۴. ابن ابی عمیر: موثق ترین و زاهدترین مردم نزد مخالف و موافق.

۵. معاویه بن عمار: رکن گروه و چهره آن در زمانش. نجاشی می گوید:

«شخصیتی وجیه در میان اصحاب ما و مقدم کبیر الشان و عظیم المحل و ثقة بود».

کلینی از یک طریق دیگر نیز حدیث را آورده است: از طریق محمد بن اسماعیل، که ابوالحسن البندقی نیسابوری است. شیخ محدث علامه حرّ عاملی در خاتمه وسائل می گوید:

«شیخ طوسی در باب (من لم یرو عنهم عليه السلام) او را ذکر کرده و او کسی است که کلینی از او و از فضل بن شاذان روایت کرده است. اصحاب متأخر ما حدیث او را حسن و بعضی صحیح بر شمرده اند که این بر حسب قاعده آنها مدح و توثیق اوست. او نقی الحدیث است که با واسطه و از راوی ضعیف روایت نمی کند. و این هم مدحی است براو که با تتبع به دست می آید»^۱.

برخی مراد از محمد بن اسماعیل را محمد بن اسماعیل بن بشیر بَرَمَکی صاحب الصومعة دانسته‌اند. نجاشی می‌گوید:

«او ثقه‌ای مستقیم است و شماری از اصحاب رجال او را توثیق کرده‌اند».

سی و یک

حدیث ۱۸، هفت راوی:

۱. محمد بن یعقوب کلینی: ثقة الاسلام، موثق‌ترین مشایخ اثبات.
۲. محمد بن یحیی: ثقه.
۳. محمد بن احمد: ثقه و از شیوخ اجلّه.
۴. موسی بن عمر: همان ابن بَزیع است، ثقه‌ای که خلاف و طعنی بر او وارد نمی‌شود.
۵. ابن سنان: مراد او، محمد است که محدّث نقّاد نوری رحمه الله در شرح حال او می‌گوید:

«و در نزد ما، از ثقات و اجلّه راویان است چنانکه محققان و ناقدان گفته‌اند».

۶. ابوسعید قَمَاط: او خالد بن سعید است، به قرینه ابن سنان، کوفی و ثقه.
 ۷. بُکیر بن اَعین: کوفی. کشی به سند صحیح روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام بعد از مرگش فرمود:
- «خداوند عزّوجلّ، او را بین پیامبرش و امیر مومنان علیهما و علی آلهما الصلاة والسلام جای داده است».

سی و دو

حدیث ۲۰، پنج راوی:

۱. محمد بن یعقوب کلینی: شیخ اجلّه ثقات.
۲. محمد بن یحیی عطّار: از ثقات مشایخ اجلّه است.
۳. احمد بن محمد: او اشعری و وجیه المشایخ و ثقه آنها است.
۴. ابن فَضّال: ثقه و وجیه و از اصحاب اجماع.
۵. حسن بن جهم: ابو محمد، ثقه و جلیل که اجلّاء از او روایت می‌کنند.

سی و سه

حدیث ۲۱، شش راوی:

۱. کلینی رحمه الله: ثقه و جلیل القدر.
 ۲. محمد بن یحیی عطار: ثقه و از مشایخ اجله.
 ۳. احمد بن محمد: ثقه و وجیه.
 ۴. حسن بن محبوب: ثقه و از وجوه طایفه و از اصحاب اجماع.
 ۵. ابن رئاب: ثقه و جلیل القدر، صاحب اصل کبیر.
 ۶. زرارہ: وثاقت و جلالتش روشن تر از آن است که نیازی به توصیف داشته باشد.
- کلینی حدیث را از طریق دیگر نیز روایت کرده است: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب.

سی و چهار

حدیث ۲۲، پنج راوی:

۱. کلینی: ثقه جلیل القدر اثبت.
۲. محمد بن یحیی: همان عطار است، ثقه و از مشایخ اجله.
۳. احمد بن محمد: ثقه و وجیه.
۴. محمد بن الحسین: همان ابن ابی الخطاب است، ثقه عین، عظیم المنزلة.
۵. محمد بن اسماعیل: ابن بزیع، ثقه و از عیون طائفه.

سی و پنج

حدیث ۲۳، شش راوی:

۱. کلینی: پیش از اصحاب حدیث، شیخ ثقه.
۲. محمد بن یحیی: ثقه و از مشایخ اثبات.
۳. احمد بن محمد: ثقه، وجیه.
۴. ابن محبوب: ثقه و از اصحاب اجماع، یکی از ارکان اربعه عصر خویش.
۵. ابن رئاب: ثقه و جلیل القدر.

۶. زُراه: وثاقت و جلالتش معروف است.

کَلینی رحمه الله حدیث را از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب روایت کرده تا آخر سند.

سی و شش

حدیث ۲۴، شش راوی:

۱. کلینی: ثقة الاسلام، شیخ الاجلّة الاثبات.

۲. عده‌ای از اصحاب ما: مراد از این عبارت به تصریح خودش، علی بن ابراهیم، علی بن محمد بن عبدالله بن اُمیّه و علی بن حسن است.

۳. احمد بن محمد بن خالد: ثقه.

۴. محمد بن خالد بَرَقی: ثقه، به تبع آنچه محققان گفته‌اند.

۵. خَلَف بن حَمّاد: کوفی، ثقه.

۶. عبدالله بن سنان: ثقه جلیل القدر و از اصحاب ما، که هیچ طعن‌ای بر او وارد نمی‌شود.

سی و هفت

حدیث ۲۶، هفت راوی:

۱. ابن بابویه: ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه قمی رحمه الله، صدوق الطایفه، شیخ حافظان ثقه، رئیس محدّثین، مولود به دعای مولایمان حضرت حجت صاحب الامر علیه الصلاة والسلام.

۲. محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمه الله: ثقه، جلیل القدر.

۳. محمد بن حسن صفار: از ثقات مشایخ اجلّه.

۴. عباس بن معروف: از اجلاء ثقات.

۵. حَمّاد بن عیسی: ثقه. محدث خبیر در احوال رجال، علامه نوری رحمه الله می‌گوید:

«او از عیون طایفه و از اصحاب اجماع و دارای مناقب فراوانی است».

۶. حرّیز: او حرّیز بن عبدالله است. نوری رحمه الله می‌گوید:

«حریر از اعظم رواة و عیون آنهاست، ثقه و ثبت است و هیچ اشکالی در او نیست»^۱.

۷. ابوبصیر و زرارہ و محمد بن مسلم.^۲

سی و هشت

حدیث ۲۷، هفت راوی:

۱. شیخ صدوق: امام اصحاب حدیث.

۲. ابوالحسن علی بن حسین قمی: پدر شیخ صدوق رحمه الله، ثقه و از عیون مشایخ طایفه.

۳. سعد بن عبدالله: ثقه، از شیوخ و عیون طایفه.

۴. محمد بن حسین بن ابی الخطاب: ثقه جلیل القدر.

۵. احمد بن محمد بن ابی نصر: به کرات گذشت، ثقه و از اصحاب اجماع است.

۶. عبدالکریم بن عمرو خثعمی: ثقه عین.

۷. عبدالله بن ابی یعفور: از فقهای شناخته شده که عیون طایفه اند، که در شمار زرارہ و أمثال اوست. کشی به سه طریق از امام صادق علیه السلام نقل می کند که در باره او می فرماید: «به خدا سوگند کسی را نیافتم که اطاعت کند و سخنم را بپذیرد (در یک لفظ آمده: وصیتم را بپذیرد و امرم را اطاعت کند) مگر یک تن که عبدالله بن ابی یعفور است. من به او امر کردم و وصیتش کردم، پس امرم را پیروی کرده و کلامم را پذیرفت».

در مستدرک الوسائل چنین آمده است.^۳

سی و نه

حدیث ۲۹، شش راوی:

۱. شیخ صدوق: شیخ حافظان، ثقه.

۱. خاتمة مستدرک ج ۴ ص ۲۳۵.

۲. کذا. در اصل کتاب چنین است.

۳. خاتمة مستدرک الوسائل ج ۴ ص ۴۱۲.

۲. علی بن حسین قمی رحمه الله: پدر شیخ صدوق رحمه الله، ثقه و از عیون مشایخ.
۳. سعد بن عبدالله: ثقه و وجیه الطائفة.
۴. یعقوب بن یزید: از اَجَلَاءِ مشایخ و ثقات اثبات.
۵. محمد بن ابی عمیر: وثاقت و جلالتش معروف است.
۶. ابن اُذینه: وجه الشیعة، به اتفاق ثقه است.
- پس سند در اعلیٰ مرتبۀ صحت است.

چهل

حدیث ۳۰، هفت راوی:

۱. صدوق: ثقه در میان اصحاب ائمه حدیث.
۲. علی بن احمد بن موسی: همان دَقَّاق است و از مشایخ شیخ ما صدوق رحمه الله، که روایت زیادی را از او نقل کرده، همراه با دعای «رضی الله عنه» که برای او آورده است.
۳. حمزة بن قاسم علوی عباسی: ثقه و جلیل القدر، از اصحاب ما، کثیر الحدیث.
۴. جعفر بن محمد بن مالک کوفی فزاری: علامۀ نقّاد، شیخ حُرّ عاملی قُدّس سرّه، در بارۀ او می‌فرماید:

«نجاشی او را ضعیف دانسته و شیخ طوسی او را موثق شمرده و علامه حلی در باره اش توقف کرده است. ظاهراً شیخ طوسی دیدگاه تضعیف را ضعیف بر شمرده، چون می‌گوید: او ثقه است، گرچه برخی او را ضعیف دانسته‌اند»^۱.

۵. محمد بن حسین بن زید زَیّات: او همان ابن ابی الحَظّاب معروف، و از اَجَلَاءِ ثقات است و منزلتی بزرگ دارد.
۶. محمد بن زیاد آزدی: او همان محمد بن ابی عُمیر است که جلال و وثاقت او زبانزد و از اصحاب اجماع است.
۷. مفضّل بن عُمَر: شیخ حُرّ عاملی رحمه الله در خاتمه و سائل در شرح حال مفضّل می‌گوید:

۱. وسائل الشیعة ج ۳ ص ۳۳۳.

«شیخ مفید رحمه الله در ارشاد، او را موثق دانسته و ستوده است. کشتی در جایی از کتابش مدح رسایی درباره اش آورده و جلال^۱ او را بیان کرده و او را وکیل امام معصوم و ثقه دانسته است. اما در جای دیگر، نکوهشی برایش آورده، که می توان آن را به همان گونه که در مورد زراره گفته شد، حمل کرد.^۱ همچنین نجاشی رحمه الله و به تبع او علامه حلی او را ضعیف می دانند، در حالی که حسن بن علی بن شعبه در کتاب خود، او را توثیق کرده است»^۲.

مرحوم شیخ حر عاملی مفضل را در شمار راویان ثقه یاد کرده است. این نشان می دهد که ایشان وثاقت مفضل را ترجیح داده است، علاوه بر اینکه روایات دال بر نکوهش او را مانند روایات مربوط به زراره می داند.

محقق نقاد محدث نوری رحمه الله در مورد جناب مفضل گوید:

«در نظرها، به پیروی از گروهی از محققان، مفضل، در شمار برترین راویان و از افراد مورد وثوق امامان معصوم علیهم السلام است».

کسی که کلمات و استدلالهای مرحوم نوری را به تفصیل بخواند، باید به کتاب مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۵۶۲ تا ۵۷۱ [در چاپ جدید: خاتمه مستدرک ج ۴ ص ۹۵ به بعد] رجوع کند.

نتیجه بحث سندی

این بود اخبار عالم ذر و وضعیت سندی این چهل حدیث که تمامی آنها صحیحند و اکثر آنها در درجه بالای صحت قرار دارند و تمامی رجال آنها - قدس الله أسرارهم - از راویان ثقه و ثبت و جلیل امامیه اند. به نظر من، این روایت سرمایه ای است برای کسی که اهل تدبّر باشد. و کفایتی است برای رهرو حق، که حق برای پیروی شایسته تراست.

۱. خلاصه بحث این است که ائمه معصومین علیهم السلام گاهی برای حفظ جان برخی از یاران خاص خود در برابر حکومت های ستمگر، از نکوهش آنها سخن می گفتند. زراره و مفضل در این شمار جای دارند. تفصیل مطلب در کتابهای علم رجال آمده است. (ویراستار).

۲. وسائل الشیعة ج ۳ ص ۴۹۶.

اینک با وجود این همه ادله از آیات و روایات صحیح و متقن و معتبر، دیگر نمی‌توانیم در برابر خدا و ائمه دین، جرأت ورزیم و با اِعمال اندیشه‌های کاسد و دیدگاه‌های فاسد در برابر کتاب خداوند متعال و اخبار خاندان حکمت و عصمت علیهم‌السلام، بایستیم.

کاش می‌دانستم، از آنچه بیانگران وحی خدا و زبان‌های حکمتش به آن خبر دادند، بر اساس کدامین کتاب یا کدامین سنت، اعراض می‌شود؟ چگونه برخی افراد، از معنایی که آن همه ادله فراوان در آیات و روایات به روشنی می‌رسانند، چشم می‌پوشند؛ و در عوض، معنایی از آن می‌گیرند که هیچ جایگاهی در کتاب و سنت ندارد و هیچ روایتی بر آن دلالت نمی‌کند؟

باید تأمل کرد که این اخبار از رسول خدا، امیرالمؤمنین، امام سجاد، امام باقر، امام صادق، امام کاظم، امارضا و امام حسن عسکری صلوات الله علیهم اجمعین؛ به روایت عده‌ای که تعداد آنها از پنجاه بیشتر است، و همگی آنها ثقات و عدول و اثبات و اجلاء اصحاب امامیه‌اند، رضوان الله علیهم؛ روایت شده است. یعنی:

۱. ابوذر غفاری (یکی از ارکان دین)^۱. ۲. حذیفه یمانی (یکی از ارکان چهارگانه اسلام)، ۳. ابوحمزه ثمالی (ثقه جلیل)، ۴. ابن عباس (از بزرگان صحابه)، ۵. اصبع بن نباته (از اصحاب خاص امیرالمؤمنین علیه‌السلام)، ۶. زراره بن اعین (ثقه صادق، از شش تن نخستین اصحاب اجماع)، ۷. محمد بن مسلم (ورع، موثق‌ترین شخص و یکی از شش تن اصحاب اجماع نخستین)، ۸. عبدالله بن سنان (ثقه جلیل‌القدر)، ۹. عبدالله بن مسکان (ثقه عین، از اصحاب اجماع)، ۱۰. معروف بن خربوذ مکی (از نخستین طبقه اصحاب اجماع)، ۱۱. محمد بن علی حلبی (چهره شاخص شیعه در زمانش، فقیه شیعه و ثقه‌ای که هیچ طعنی در او راه ندارد)، ۱۲. معاویه بن عمار (ثقه وجیه)، ۱۳. سلیمان جعفری (ثقه صاحب کتاب)، ۱۴. عبدالله بن ابی یعفر (ثقه جلیل)، ۱۵. عمر بن اذینه (ثقه جلیل)، ۱۶. عبیدالله حلبی (ثقه وجیه)، ۱۷. حسن

۱. توضیحاتی که درون کمانک آمده، خلاصه‌ای است از بیانات مؤلف که به تفصیل در سطور پیشین آورده است. در اینجا در حد چند کلمه بیان شده و البته فقط برای چهل تن از راویان چنین توضیحاتی آورده است. (ویراستار).

بن جهم (ثبت ثقة)، ۱۸. سماعة (ثقة وجیه)، ۱۹. رفاعه بن موسی (ثقة جلیل)، ۲۰. خالد بن یزید (ثقة)، ۲۱. ابوهاشم جعفری (ثقة)، ۲۲. بکیر بن اعین (کسی که امام صادق علیه السلام پس از وفاتش جایگاهش را میان رسول خدا و علی مرتضی علیهما و آلهما السلام دانست)، ۲۳. داود رقی (ثقة، از اهل ورع و علم)، ۲۴. ابوسعید خدری (استوار بر ایمان)، ۲۵. حذیفه بن أسید غفاری (از یاران خاص امام مجتبی علیه السلام)، ۲۶. حسین بن نعیم صحاف (ثقة و صاحب کتاب)، ۲۷. طلحة بن زید (ثقة عامی)، ۲۸. ابوبکر حضرمی (مقبول الروایة، که محدث نوری رحمه الله او را موثق دانسته و کسانی از او روایت کرده اند که از کسی جز ثقة روایت نمی کنند)، ۲۹. حبیب سجستانی (او را گروهی ثقة و گروهی مقبول الحدیث می دانند)، ۳۰. مُعلی بن خُنیس (ستوده، از قوّم امام صادق علیه السلام و افراد ستوده نزد حضرتش)، ۳۱. جابر جعفی (محدث نوری رحمه الله او را از حاملان اسرار اهل بیت و حافظان گنجینه های اخبارشان می داند)، ۳۲. حمران بن أعین (مشکور)، ۳۳. ابو خدیجه (محدث نوری رحمه الله سلامت او را از طعنهایی که بر او وارد شده نشان می دهد و او را از راویان ثقة جلیل می داند)، ۳۴. عبدالرحمن حدّاء (کسانی که فقط از راوی ثقة روایت می کنند، از او روایت کرده اند)، ۳۵. محمد بن اسماعیل (در ضمن تصحیح سند از او یاد شد)، ۳۶. عبدالرحمن بن کثیر (کسانی از او روایت کرده اند که از روایت آنها، اعتماد بلکه وثاقت بر می آید)، ۳۷. سلام بن مستنیر (یاد او پیش از این آمد)، ۳۸. محمد بن سنان (از ارکان راویان ثقة و جلیل است)، ۳۹. مفضل (وثاقت و جلالتش در ضمن بیان اسانید ذکر شد)، ۴۰. صالح بن سهل (حسن حالش یاد شد)، ۴۱. عبدالرحیم قصیر، ۴۲. عمار بن ابی الاحوص، ۴۳. سعاد، ۴۴. زَرّین حُبیش، ۴۵. علی بن حسن عبدی، ۴۶. معمر، ۴۷. محمد بن عبدالله جُعفی، ۴۸. محمد بن فضیل، ۴۹. عقبه، ۵۰. ابوبصیر.

دفع توهم

فَسَاد در ادله منکران عالم ذر را دیدیم. مانند قول بعضی که می گویند: «اخبار وارده در مسئله، محمول بر تقیه است». این گویندگان از چند نکته غافلند:

اول: در میان این اخبار، اخبار نبوی و نیز ادعیه شریفه وجود دارد، که هیچ موضعی

در حمل بر تقیه در آنها وجود ندارد. بعلاوه، تقیه را می‌توان در یک، دو و یا چند حدیث دانست، ولی چگونه می‌توان هزار حدیث مربوط به یک موضوع، حمل به تقیه کرد؟

کاش می‌دانستم این موضوع بر امینان عرش الهی چه اندازه مهم آمده که در هزار حدیث تقیه کرده باشند! تا آنجا که تقیه با نبی اکرم صلی الله علیه و آله آغاز و با امام عسکری علیه السلام ختم شود؛ و امامان یکی پس از دیگری مجبور به تقیه شوند! تا جایی که مجبور به اظهار تقیه حتی در ادعیه شریفه و زیارات شوند. البته گوینده این سخن باید حتی قائل به تقیه در آیات مذکوره نیز گردد.

دوم: اکثر اخبار در این مسأله با تقیه منافات دارد. چرا که در میان این احادیث، مطالب مهم و ریشه‌های مخالفت با مخالفان وجود دارد. اساساً چگونه می‌شود در آنها تقیه باشد؟! (جایی که خلاف مذهب اهل بیت باشد، حمل بر تقیه می‌شود نه وقتی که مخالف عامه باشد) در حالی که در آنها اخباری دال بر ولایت علی علیه السلام و امامت و تسمیه ایشان به امیرالمؤمنین در روز میثاق هست، و منکران حضرتش و مستکبران بر ولایت را اصحاب الشمال و اهل آتش معرفی می‌کند.

قول فاسد دیگر در این زمینه آن است که بعضی استدلال کرده‌اند که اخبار این باب، یا مرفوعه هستند یا موقوفه یا آحاد. که فایده ندارد.

گویا این گوینده اصلاً به اخبار مسأله هیچ رجوعی نکرده، و گرنه با دقت و آگاهی در اخبار، درخواهد یافت که جز دو یا سه حدیث، هیچ خبر مرفوعه و موقوفه‌ای در میان آنها نیست. و اگر اخبار این مسأله متواتره نباشد، هیچ مصداقی بر «متواتر» باقی نمی‌ماند.

کلام فاسد دیگر، از آن کسی است که برای ردّ، به ضعف سند در این احادیث متمسک شده است. اما من مطمئنم که این قائل اشتباه کرده و چشم‌هایش را بسته است. زیرا صحت اسانید را دیدیم و مشاهده کردیم که اکثر آنها در اعلی درجه صحت قرار دارند. گویا استدلال‌کنندگان به این ادله سست و اقوال فاسد، هرگز به اخبار مراجعه نکرده و هر کدام دیگری را کورکورانه تبعیت کرده‌اند. و چه قبیح است تقلید در این مسأله و مسائلی مانند آن.

عمده ادله منکران و پاسخ به آنها به شکل کامل

باید دانست که عمده ادله منکران که در صفحات پیشین بدان اشاره شد، این است که ذریه مستخرجه از خلقت اول، یا باید از عقلا باشند و با داشتن عقل واجد شرایط تکلیف باشند، یا نه. اگر از گروه اول باشند، باید که خلقت اول و میثاق بعد از خلقت شان را در این عالم به یاد داشته باشند، زیرا فرد عاقل اینگونه موارد را فراموش نمی کند. و اگر از گروه دوم - یعنی افراد فاقد عقل - باشند، خطاب به آنها و تکلیفشان کاری قبیح است^۱.

پاسخ

پوشیده نماند که این دلیل، از ساحت مقدس گوینده آن به دور است، چنانکه بر خواننده پوشیده نمی ماند. و بسیار بسیار جای تعجب است که چگونه کسانی بدون تأمل و جاهلانه و کورکورانه، از این دلیل تبعیت کرده اند، که با دقت و بررسی، آن را در غایت ضعف و فساد می یابیم.

اول

عقل تکلیفی که شرط تکلیف است و بدون آن تکلیف قبیح است، هیچ ارتباطی به عالم حفظ و نسیان ندارد، بلکه آنها دو امر متغایرنند. چون امر تمییز به قوه عاقله برمی گردد، ولی امر حفظ به قوه حافظه مربوط می شود. پس چه تلازمی بین عقل تکلیفی و حفظ وجود دارد؟

از معلومات اولیه این است که قوای بشری انسانی - چه ملکی و چه ملکوتی - هرکدام وظیفه ای مقرر و تکلیفی خاص از امور مملکت بدن برعهده دارند، که ارتباطی به وظیفه دیگر ندارد. مانند رابطه قوای سه گانه باصره و سامعه و ناطقه، که هر امری از امور این مملکت به یکی از آنها برمی گردد، به گونه ای که اگر یکی از آنها از انجام وظیفه مقرر عاجز گردد، دیگری نمی تواند به جای آن، انجام وظیفه کند، بلکه مشغول انجام وظایف مقرر خود می ماند. یعنی وجود هرکدام از آنها وابسته به وجود دیگری نیست. نه وجود قوه باصره وابسته به وجود قوه سامعه است و نه وجود قوه ناطقه وابسته به وجود قوه باصره است و...

بدین سان، هیچ تلازمی بین عاقل بودن انسان و این مطلب که وقایع گذشته را در حافظه داشته باشد، نیست.

نهایت آنچه می‌توان گفت، آن است که همان گونه که عقل شرطی برای تکلیف است، شرط دیگر آن حفظ و یادآوری است نسبت به آنچه که به آن مکلف شده‌اند، لذا برای اینکه تلازم بین این دو امر موجود باشد، باید حفظ، دائرمدار عقل باشد، یعنی قلّت و کثرت حافظه مانند قلّت و کثرت عقل باشد. که بطلان این مطلب بسیار واضح است.

دوم

بهرمندی از قوه عقل در زمان تکلیف، ضرورتی برای حفظ تکلیف و فراموش نکردن آن را برای مکلف ایجاد نمی‌کند، حتی با اراده پروردگار خویش و با انقضای زمان تکلیف و همچنین تا ابد تا زمانی که آن فرد، عاقل باشد. و از بین رفتن اقتضای حکمت الهیه موجب نسیان نمی‌شود.

سوم

این نسیان را از ضروریات خلقت و از لوازم بشریت می‌توان نامید. توضیح اینکه: ما واقعیاتی می‌بینیم مانند: قرینه بودن ارواح علویّه نورانیّه بشریه با طبع حیوانی و اجزاء زمینی ظلمانی، و هبوط آن از عوالم ملکوتی به کره و سکونتش در این زمین خاکی، و انقلاب جوهر نورانی و انعکاس صفات ذاتی و مبدل شدنش به کدورت خاکی، و ظهور ظلمات عنصری در آن، و پوشیده شدن روشنایی آن با پوششهای جسمانی.

مقتضای این چگونگی‌ها، قهراً و بالضروره، مستلزم مخفی ماندن معلومات والای ملکوتی است که در عالم خویش، آن را با صفا و اشراق و نورانیتش درک می‌کرد، اما اکنون با دوری از آن عالم، آن قضایا در پوشش و پرده قرار می‌گیرند. انسان، بعد از تکدر و تیرگی، و پنهانی صفات با آمدن به عالم فرودین، و پوشیده شدن آن با حجاب‌های مُلکی، و قصور حواس از استعمال پوشش‌های ظلمانی، دیگر امکان وقوف و اطلاع از آنچه در عوالم علوی مشاهده می‌کرد را از دست می‌دهد و برای او استعمال حواس باطنی و قوای ملکوتی دیگر ممکن نیست.

البته رفع موانع و از بین رفتن حجابها و گذشتن از موانع بشری و رهایی از پرده‌های خاکی و عنصری، دو صورت دارد: یکی اینکه نفس را به کمال رساند و آن را از تاریکی اوصاف و سوء اخلاق تزکیه کند و آن را با روشنایی انوار ارواح روشن سازد. صورت دیگر اینکه با مرگ و جدایی روح از قالب تن، و رهایی آن از زندان عنصری و رفتنش از دار غربت به عالم اصلی خویش، حقایق را ببیند. در این دو صورت است که برای انسان، استعمال حواس روحی و جنود باطنی محقق می‌شود و بدین طریق، آنچه را که در عوالم ملکوتی علوی است، درک می‌کند. در اخبار زیادی به این مطالب اشاره شده است.

به عبارت دیگر، این نفس ملکوتی بشری که از عالم امر است، گرچه در ذات خود سمع و بصر و فؤاد و حواس دارد، لکن این حواس بدنی و لایه‌های جسمی، پرده و پوشش تاریکی بر آن حواس و قوای روحی است، و موانعی بر کاربرد احساس‌های درونی است. روشن است که با حواس ظلمانی هیولایی فقط امور ظلمانی هیولایی درک می‌شود، به سبب اینکه منشأ مُدرک (درک کننده) و مُدرک (درک شونده) یکی است. همین گونه است حواس روحی، که با آن، امور نورانی ملکوتی امری غیبی، درک می‌شود؛ البته زمانی که صفا و نورانیت آن، با اقتران اجزاء زمینی بشری، در حجابهای ظلمانی مخفی نماند و از تاریکی‌های عنصری خاکی اثر نگیرد. تا زمانی که فطرت روحانی، با حجاب‌های نفس محجوب شود و به حکومت و غلبه او مقهور شده و با تاریکی‌های نفسانی کدر گشته است، برای او استفاده از حواس و مشاهده عالم خود، ممکن نیست. همچنین یادآوری مشاهدات ملکوتی و معلومات علوی و درک تمام شواهد الهی که در درون آن است، برای او ممکن نیست. در اینجا است که انسان نسبت به حواس روحی، «صُمٌّ بُكْمٌ عُمی» می‌شود.

در این مورد، ابن سینا چه نیکو سروده است، که در اینجا با نقل قسمتی از قصیده دلنشین و معروف او، به سخن تنوع می‌بخشیم.

هَبَطْتَ إِلَيْكَ مِنَ الْمَحَلِّ الْأَرْفَعِ وَرَقَاءُ ذَاتِ تَعَزُّزٍ وَتَمَنُّعٍ
مَحْجُوبَةً عَنْ كُلِّ مُقْلَةٍ عَارِفٍ وَهِيَ الَّتِي سَفَرَتْ وَلَمْ تَتَبَرَّعِ

وَصَلَّتْ عَلَى كُرهِ إِلَيْكَ وَرَبَّهَا
 أَنْفَتْ وَمَا أَلَفَتْ، فَلَمَّا وَاصَلَتْ
 وَأُظْئِلَتْ نَسِيَتْ عُهُوداً بِالْجَمِي
 حَتَّى إِذَا اتَّصَلَتْ بِهَاءِ هُبُوطِهَا
 عَلِقَتْ بِهَائِئِ الثَّقِيلِ فَأَصْبَحَتْ
 تَبْكِي وَقَدْ نَسِيَتْ عُهُوداً بِالْجَمِي
 حَتَّى إِذَا قَرَّبَ الْمَسِيرُ إِلَى الْجَمِي
 وَغَدَتْ تُعْرِدُ فَوْقَ ذُرْوَةِ شَاهِقٍ
 وَتَعُودُ عَالِمَةً بِكُلِّ خَفِيَّةٍ
 فَهُبُوطُهَا إِنْ كَانَ ضَرْبَةً لِازِبٍ
 فَلَايَ شَيْءٍ أَهْبَطَتْ مِنْ شَاهِقٍ
 إِنْ كَانَ أَهْبَطَهَا إِلَهُ لِحِكْمَةٍ
 إِذْ عَاقَبَهَا الشَّرْكُ الْكَثِيفُ فَصَدَّهَا
 فَكَانَتْهَا بَرَقٌ تَأَلَّقَ بِالْجَمِي

كَرِهَتْ فِرَاقَكَ وَهِيَ ذَاتُ تَفْجَعٍ
 أَلَفَتْ مُجَاوِرَةَ الْخَرَابِ الْبَلَقِ
 وَمَنَازِلًا بِفِرَاقِهَا لَمْ تَقْنَعِ
 عَنْ مِيمِ مَرَكَّزِهَا بِذَاتِ الْأَجْرِ
 بَيْنَ الْمَعَالِمِ وَالطُّلُولِ الْخُضَعِ
 بِمَدَامِجٍ تَهْمِي وَلَمَّا تُقْلَعِ
 وَدَنَا الرَّحِيلُ إِلَى الْفَضَاءِ الْأَوْسَعِ
 وَالْعِلْمُ يَرْفَعُ كُلَّ مَنْ لَمْ يُرْفَعِ
 فِي الْعَالَمِينَ، فَخَرَقَهَا لَمْ يُرْفَعِ
 لَتَكُونَ سَامِعَةً لِمَا لَمْ تَسْمَعِ
 عَالٍ إِلَى قَعْرِ الْحَضِيضِ الْأَوْضَعِ؟
 طَوِيَتْ عَلَى الْقَدِّ اللَّبِيبِ الْأَوْزَعِ
 قَفْصُ عَنْ الْأَوْجِ الْفَسِيحِ الْمَرْبَعِ
 ثُمَّ انْطَوَى فَكَانَتْهُ لَمْ يَلْمَعِ

به راستی، اگر منکران در این ادله خود که ذکر شد، به پیشوایان خود رجوع می کردند -
 که بیان هر مطلبی را دارند - برای این مسئله خود راه خروج می یافتند و برای گمراهی شان
 فرجی پیدا می کردند. زیرا بسیاری از آیات و اخبار دلالت دارد بر تکلیف و مخاطبه و
 استنطاق در عالم اظله و ذر، و اینکه خداوند به بندگان خود امر فرمود در آتش آزمون وارد

۱. ابن چکامه مشهور و شاخص ابن سینا سی بیت دارد و به عنوان «القصيدة الطيرية» شهرت دارد. آن را
 ابن ابی اُصیبعه در عُیون الانباء ص ۴۴۶؛ ابن خَلکان در وفيات الاعیان ج ۲ ص ۱۶۰؛ ذهبی در تاریخ
 الاسلام ج ۲۹ ص ۲۳۰؛ و سید محسن امین در اعیان الشیعة ج ۶ ص ۷۸ آورده اند. محقق تهرانی در
 الذریعة ج ۱۷ ص ۱۲۱ شروح آن را بر شمرده، ضیاء الدین دَرّی به فارسی برگردانده و ملاهادی سبزواری
 شرحی فارسی بر آن ضمن کتابش اسرار الحکم ص ۳۵۸ تا ۳۷۴ آورده است. متن قصیده در دو کتاب
 ابن سینا آمده: منطق المشرقیین و نیز القصيدة المزدوجة فی المنطق، ص ۲۳. محمد محیی الدین
 عبدالحمید نیز بر آن تعلیقه زده است.

شوند و اصحاب الشمال چند بار، از خدای متعال خواستند که آنها را از این امر معاف بدارد. تمامی این اخبار دلالت دارد بر اینکه ذرات بشری در خلقت اول، قوه عاقله دارند و از مقتضای امر تکلیف و مخاطبه برخوردارند.

در حدیثی که مرحوم کلینی و عیاشی روایت کرده‌اند، به این مطلب اشاره شده؛ که در حدیث ۱۵ به اسناد از ابی بصیر نقل شد که می‌گوید: به امام صادق علیه السلام گفتیم: «کیف أجابوا وهم ذر؟ قال عليه السلام: جعل فيهم ما إذا سألهم أجابوه، یعنی الميثاق».

همچنین امام امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیث سیزدهم ذیل آیه اول که ذکر شد، به صراحت می‌فرماید که ذرات بشری در خلقت اول عاقل بوده‌اند. امام می‌فرماید:

«أخبرك أن الله تعالى لما خلق آدم مسح ظهره فاستخرج ذرّيته من صلبه في هيئة الذرّ فألزمهم العقل وقّرهم أنه الرب»^۱ تا آخر حدیث.

به تو خبر می‌دهم که خدای تعالی وقتی آدم را آفرید، پشت او را مسح کرد، دودمانش را از پشتش مانند موران ریز بیرون آورد. پس عقل را برایشان الزام کرد و مقرر داشت که او پروردگار است و آنها بندگانند.

همچنین به فراموشی میثاق و موقف و دقت و ثبت آن بر روی قلوب تصریح کردند. و آن را پس از افتراق اجزاء ملکوتی بشری از پرده‌های مُلکی عنصری ذکر کردند، که پنج حدیث در این زمینه ذیل آیه یکم ذکر شد (حدیث ۱، ۲، ۱۱، ۲۵ و ۲۶) بعلاوه روایت دوم که ذیل آیه هشتم نقل شد.

بیان هنگام فراموشی و ذکر اینکه از طرف خداوند متعال و به امر حضرت الهی به موکلان امر بشر بوده، نیز در بسیاری از اخبار آمده است، از جمله: حدیث ۲۰، ۲۲، ۲۳ و ۴۵ که می‌توان به آنها رجوع کرد.

فراموشی میثاق مقتضای حکمت الهی است

انسان‌ها، میثاق و موقعیت و کیفیت آن را از یاد برده‌اند و آن را در این نشأه به یاد نمی‌آورند. این را فقط می‌توان مقتضای حکمت دانست، که در آن، نوعی از عنایت و

رأفت و مهربانی از جانب خداوند متعال وجود دارد. اگر چنین عنایتی نمی بود، نوعی الزام برای بندگان در این خلقت ایجاد می شد. و اگر از انتخاب اختیاری خود - از انقیاد و استکبار - که در تکلیف اول داشتند، آگاه می بودند و آنچه را که در خلقت اول به آن رسیدند، به یاد می داشتند، در این دنیا نیز ملزم بودند به انتخاب آنچه در آنجا برگزیده اند.

این امری است فطری که طبیعت بشری آن را اقتضا می کند. چون اگر انسان آنچه را که در عالم علوی نورانی ملکوتی به آن دست یافته، به یاد می آورد و نسبت به آن صفا و نورانیت و آسایش و راحتی که قبل از هبوط از آن ملأ اعلی داشته آگاه بود، و همچنین به تمام تفصیلات حالات خود در آن عالم و میثاق و تکلیف خود آگاهی داشت، فرو فرستادنش از آن جایگاه بلند به این زمین پست، و پوشیده شدن نورانیتش با پرده های عنصری، و درآمیختن پاکی ملکوتی اش با تاریکی های زمینی، و دوری او از حریم قدس الهی، و کوتاه شدن دستش از آن بهشت قرب و روح و ریحان و نعیمش به مدت طولانی و زندانی شدنش در دار دنیای پراز بلا و معروف به نیرنگ، سبب می شد که اسیر نفس گردد. این یادآوری بندگان را به عناد و امی دارد و بعضی از نفوس را - هر چند که در تکلیف اول از اقرارکنندگان بودند - به انکار و استکبار در برابر عبودیت در این نشأه می کشاند. خداوند، ما را از دشواری های روز جزا در امان خود نگاه دارد و شادی و سرور را در آن روز به ما ارزانی دارد. بمنه و کرمه.

پس خداوند به رأفت و مهربانی اش آنچه را که انسانها در میثاق و تکلیف اول گذراندند، از یاد آنها برد، چنانکه گویی هیچ چیزی نبوده است. همچنانکه تمامی آنچه را که در عالم ملکوت گذرانده و مشاهده کرده را از یادش برد. انسان را از گِل خلق کرد، و عالم تکلیف را تجدید کرد و تکلیف را از ابتدا تشریع نمود، تا احدی به پیشینه امرش مؤاخذه و به آنچه که دارا بود ملزم نگردد. آنگاه در همین دنیا، هر که به اختیار خود ایمان یا کفر را خواست، بدان پایبند شود.

فصل

ذکر کلماتی از علمای امامیه رضوان الله علیهم در باب عالم ذر به نثر و نظم

از کلمات دانشورانی که عالم ذر را نفی کرده اند، بسنده می کنیم به کلام سید نحیر، شریف مرتضی قدس سره، به سبب جامعیت بیشتری که نسبت به مدارک دیگران دارد، و آن را خاتمه مطلب قرار می دهیم.

اما در اینجا کلمات دانشورانی را که در تأیید و اثبات عالم ذر سطوری نگاشته اند - از آن روی که دیدگاه آنها مفاد آیات و روایات است - می آوریم^۱. همچنین در قسمت منظوم، کلمات منظوم بعضی از علمای عامه و فضلائشان نقل می شود.

۱. کلام شیخ صدوق

رئیس حافظان، شیخ الحدیث، صدوق الملة والدین، ابن بابویه قمی قدس سره در رساله العقائد خود می گوید:

«واجب است اعتقاد به اینکه: خداوند، عزوجل، هیچ مخلوقی را برتر از حضرت محمد و ائمه علیهم السلام نیافریده است. آنان محبوب ترین و گرامی ترین خلق نزد خداوند هستند و هنگام اخذ میثاق از انبیاء، نخستین اقرارکنندگان بودند. «وَأَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى»^۲. و خداوند، نبی خود حضرت محمد صلی الله علیه و آله را در عالم ذر بر دیگر پیامبران برانگیخت. و خداوند، عزوجل، به هر پیامبری به قدر معرفت خدا و معرفت به نبی ما، حضرت محمد صلی الله علیه و آله، و سبقت آن پیامبر در اقرار به این مقامات، آنچه را که باید عطا کند عطا فرمود. همچنین عقیده داریم که خداوند، تبارک و تعالی، تمام آفریدگان را برای او و اهل بیتش علیهم السلام خلق کرد...»^۳. تا آخر کلام صدوق.

۱. علامه مجلسی کلام هر دو گروه (اثبات کنندگان و نفی کنندگان عالم ذر) را در بحار الأنوار ج ۵ ص ۲۶۴ تا ۲۹۰ آورده است.

۲. اعراف: ۱۷۲.

۳. الاعتقادات فی دین الامامیه ص ۹۳.

۲. کلام شیخ مفید

علامه مجلسی رحمه الله، کلام شیخ مشایخ الاجلّة، رئیس الملّة، مشهور به مفید، محمد بن محمد بن نعمان، طیب الله رَمَسَه، را چنین نقل می‌کند:

از شیخ مفید، قَدَسَ اللهُ رُوحَه، در جواب المسائل السرویة ذکر شده است که از او پرسیدند: «چه می‌گویید در باره اخبار مروّیه از ائمه هدیّتگر علیهم‌السلام و اینکه خداوند، ارواح را دو هزار سال قبل از آفرینش آدم علیهم‌السلام آفرید و دودمان را از پشت او به شکل موران ریزبیرون آورد، و چه می‌گویید در معنی قول رسول الله ﷺ که فرمود: (الْأَرْوَاحُ جُنُودٌ مُّجَنَّدَةٌ، فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا اثْتَلَفَ وَمَا تَنَازَرَتْ مِنْهَا اخْتَلَفَ)؟». شیخ مفید پاسخ خود را از بررسی اخبار در مورد اشباح آغاز می‌کند تا آن جا که می‌گوید:

و اما حدیث خروج دودمان از پشت آدم علیهم‌السلام، به صورت موران ریز، حدیثی است که با اختلاف در الفاظ و معانی آمده است، و صحیح آن چنین است که خداوند دودمان را از پشت آدم مانند ذرّ خارج کرد، و افق را با آنها پر کرد و بر بعضی از آنها نوری قرار داد که هیچ تاریکی بر آن آمیخته نمی‌گردد، و بر بعضی ظلمتی قرار داد که نوری بر آن وارد نمی‌شود. و بر بعضی دیگر هم تاریکی و هم نور قرار داد. هنگامی که آدم علیهم‌السلام آنان را مشاهده نمود، از فراوانی آنها و از نور و تاریکی که بر آنها قرار دارد، تعجب کرد. پس پرسید: خدایا اینان کیانند؟ خداوند، عزوجل، فرمود: اینان دودمان توهستند. خداوند می‌خواست کثرت و پیر شدن آفاق از آنها را به او بشناساند، و به او خبر دهد که نسل او در کثرت، مانند همین ذرّی هستند که مشاهده کرده است. و می‌خواست قدر و منزلت او را بشناساند و او را به برتری و فراوانی نسلش بشارت دهد. پس آدم علیهم‌السلام گفت: خدایا چرا بر بعضی نوری می‌بینم بدون ظلمت، و بر بعضی ظلمتی می‌بینم بدون نور، و بر بعضی هم نور می‌بینم و هم ظلمت؟ خداوند متعال به او فرمود: آنانی که بر روی آنها نوری بدون تاریکی است، اصفیاء من اند از فرزندان تو، و کسانی هستند که مرا اطاعت می‌کنند و در هیچ امری مرا عصیان نمی‌کنند. اینان ساکنان بهشتند. و اما کسانی که تاریکی، بدون هیچ نوری، آنها را فرا گرفته، اینان کفّارند از

فرزندانت، که مرا عصیان کرده و اطاعت نمی‌کنند. و اما کسانی که هم نور و هم ظلمت دارند، اینان اعمال بد خود را با اعمال خوب درمی‌آمیزند. پس امر اینان با من است؛ اگر بخواهم آنان را عذاب می‌کنم و اگر بخواهم، آنان را به فضل خود می‌بخشم.

آنگاه خداوند او را از فرزندانش، که چگونه خواهند بود، اطلاع داد. و آنان را به ذرّ که از پشت او خارج کرده است، همانند ساخت، و آن را نشانه‌ای بر فراوانی فرزندانش قرار داد. احتمال می‌رود که آنچه را از پشت او خارج ساخت و اجسام دودمان او را بدون روح قرار داد، خداوند این کار را انجام داد تا فرجام کار آدم عَلَيْهِ السَّلَام را به او نشان دهد و برای او از قدرت و سلطنت و عجایب صنعش آشکار کند و او را به کائنات - قبل از بودنشان - اطلاع دهد، تا یقین آدم عَلَيْهِ السَّلَام نسبت به خدایش فزونی یابد و او را به فزونی در طاعت فراخواند و به تمسک به اوامرش و اجتناب از مناهیش دعوت کند.

و اما اخباری که براساس آنها، از دودمان آدم عَلَيْهِ السَّلَام در ذرّ استنطاق شده و آنها سخن گفته‌اند، و آنگاه از آنها پیمان گرفته شده و به آن اقرار نمودند؛ همگی از اخبار تناسخی هستند، که در آنها حق با باطل درآمیخته. حدّ مورد اعتماد در مورد اخراج دودمان، همان سخن است که گفتیم، نه آنچه در قول به ادله عقلیه و نصوص سمعیه استمرار یافته، و کلام مشهور چیزی جز تخلیط نیست که - با وصفی که گفتیم - هیچ اثری براساس آن ثابت نمی‌شود.

فصل

و اگر کسی به آیه ۱۷۲ سوره اعراف «وَإِذَا اخذ... غافِلِينَ» استناد کند، گوئیم: اهل تناسخ و حشویه و عامّه براساس ظاهر این آیه، به انطاق دودمان و مخاطبه آنها و اینکه آنها زنده و سخنگو بوده‌اند، گمان برده‌اند.

جواب گمان آنها این است که: این آیه مجاز در لغت است، مانند دیگر آیات مشابه که مجاز و استعاره‌اند... تا آخر کلام شیخ مفید که طولانی است^۱.

۱. المسائل السروية ص ۴۴-۴۷؛ بحار الأنوار ج ۵ ص ۲۶۳ نقل از آن.

مُحَصِّلِ کلامِ شیخ مفید و مناقشه در آن

نتیجه کلام شیخ قُدس سره، این است که او نه کلاً حدیث ذرّانی نفی کرده و نه اثبات می‌کند، بلکه مطالب را از هم جدا می‌کند. او با اخراج ذریه به شکل موران ریز از پشت آدم موافق است و این مقدار را صحیح می‌داند، لکن استنطاق سایر افراد بشر غیر از پدر خود آدم علیه السلام، در نظر او صحیح نیست. از گفتار ایشان چنین استنباط می‌شود - مانند آنچه در توجیه حدیث اشباح بدان تصریح کرده است - که آنها مانند صورتهای پاسخگو و ارواح سخنگو نیستند، بلکه به شکل بشری خود هستند.

فَسَادِ این جداسازی بر خواننده روشن است. زیرا اخباری که بر خلقت اول و خروج دودمان آدم از پشت او دلالت دارند، همگی براخذ عهد و میثاق نیز دلالت می‌کنند. این عمل ممکن نمی‌شود مگر با انطاق و استنطاق آنها، که در اخبار صحیح فراوانی به آن تصریح شده است. هیچ حدیثی در زمینه عالم ذر نمی‌توان یافت که این مضمون در آن نباشد، حتی همان حدیثی که شیخ آن را صحیح دانسته و در کلام خود آورده و استنطاق آدم علیه السلام را می‌رساند.

در صدر حدیث، کلام معصوم علیه السلام است که می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ، عَزَّوَجَلَّ، لَمَّا أَخْرَجَ ذُرِّيَّةَ آدَمَ مِنْ ظَهْرِهِ لِيَأْخُذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ بِالرَّبُوبِيَّةِ لَهُ وَبِالنَّبُوءَةِ لِكُلِّ نَبِيٍّ فَكَانَ أَوَّلُ مَنْ أَخَذَ لَهُ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ بِنُبُوءَةِ مُحَمَّدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ قَالَ اللَّهُ لَأَدَمَ: انْظُرْ» تا آخر حدیث.

ظاهر آن بر همان معنا دلالت می‌کند که در کلام شیخ بزرگوار، نفی و انکار آن را می‌بینیم. با این که می‌داند گرفتن عهد و میثاق، همانا به معنی خروج دودمان آدم از پشت اوست.

از لفظ «ثُمَّ» (در عبارت: ثُمَّ قَالَ...) این گونه فهمیده می‌شود که استنطاق آدم علیه السلام بعد از اخذ میثاق از دودمان آدم به ربوبیت و نبوت بود. شگفتا! چگونه می‌شود که بخشی از حدیث صحیح باشد و بخش دیگر آن صحیح نباشد؟ و در هیچ حدیث دیگری غیر از این حدیث، اثری یا نمونه‌ای از استنطاق آدم - آنگونه که گفته شد - وجود ندارد. و هیچ

حدیث دیگری که براین معنا دلالت کند، وارد نشده است، تا شیخ معظم ما رحمه الله بتواند آنگونه که بخواهد، به آن استدلال کند.

خلاصه آنکه: اگر حدیث اخذ میثاق از دودمان بشر و اقرار آنها صحیح نمی بود - چنانکه شیخ ما خود تصریح کرده و گوید: «و اما اخباری که آمده است که دودمان آدم استنطاق شدند...» تا آخر کلامش - در آن حال، چیزی نمی ماند جز وجود خلقت اول و خروج دودمان آدم از پشت او به صورت ذرّ، که آن را صحیح می داند و آن را بدون هیچ دلیل - چه علیل و چه غیر علیل - استوار یافته است. نمی دانم کدام حدیث را یافته که دلالت بر خروج دودمان آدم از پشت او می کند، بی آنکه قضیه اخذ عهد و میثاق را بازگوید، تا شیخ اعظم ما قدس سره به آن اعتماد کرده و سخنش را بدان مستند کرده باشد؟

پس کلام مورد اعتماد در اخراج ذرّیه، همان است که ما گفتیم. اگر در احادیث مسأله و آیات باهره آن، درست دقت کنی و نیک بنگری، درمی یابی که این کلام از ساحت ایشان جداً به دور است. کاش ایشان مستقیماً منکر قضیه بودند، و قائل به تفصیل نمی شدند، مطالب را از هم جدا نمی کردند.

بیان علامه مجلسی در پاسخ به کلام شیخ مفید

شیخ محدث نقاد ما علامه مجلسی در جلد سوم بحار الانوار ص ۷۴ به بعد [از چاپ سنگی] به سخنان شیخ مفید قدس سره این چنین پاسخ می دهد:

«کنار گذاشتنِ ظواهر آیات و اخبار مستفیضه با این چنین ادله ضعیف و بیانهای سست، جرأت ورزیدن نسبت به خداوند و ائمه دین علیهم السلام است. و اگر به دلایل و اعتراض هایی توجه شود که آنها وارد کرده اند، خواهیم دید که با این دلایل، حتی به ردّ خبر واحد هم نمی توان جرأت ورزید، چه رسد به ردّ کردن آن همه اخبار موافق با ظاهر آیه کریمه و امثال آن»^۱.

۳. کلام ابن جوزی

امام حافظ جمال الدین ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن جوزی حنفی واعظ، در

فصل چهل و دوم از کتابش^۱ می‌گوید:

«مؤمن از روز اَلْسْتُ بر بکم، در طهارت توحید است، اما چون به پلیدی‌های هوس آلوده شود، لباس معاملات او ناپاک شود، و هیچ نتواند آن لباس آلوده را پاک کند مگر آبِ دانش در خانه عزلت».

همچنین در فصل چهل و چهارم گوید:

«ای منکروای نکیر، به بیرون فرو شوید، به سوی باغ‌های سودمندی در دار معاملات، پس بنگرید آیا خاری از شک در او خلیده، یا گلی از یقین بوییده، به دهانی که در روز الست، بلی گفته است».

۴. بیان محدث عاملی

شیخ محدث نحیرما، حافظ کبیر، علامه وجیه، شیخ محمد بن حسن حر عاملی، قدس سره، در کتاب الفصول المهمة در این باب که در روز ذرّ، خداوند متعال تمام خلق را به اقرار به توحید و مانند آن مکلف نمود، بعد از ذکر هفت حدیث از احادیث مسأله، می‌گوید:

«احادیث در این مورد بسیار زیاد هستند، به طوری که این مسأله از حدّ تواتر گذشته و در کتب حدیثی ما بیش از هزار حدیث دارد. شاید برخی از اصحاب متکلم ما به دلیل ضعیف ظنّی و ناتمامی آن را انکار می‌کنند، در حالی که جواب آن در ظاهر حدیث هم موجود است، و حتی کودکان هم از جواب آن عاجز نیستند. منکران در برابر آیات قرآن و روایات متواتر مقاومتی ندارند. زیرا می‌گویند: اگر مردم در آن وقت دارای عقل کاملی بودند، هرگز در این دنیا دچار نسیان نمی‌شدند، وگرنه تکلیف از آنها ساقط می‌شد. در حالی که این اخبار گواهی می‌دهد که آنان می‌فهمیدند که خالق‌ی دارند و این را حتی کودکان چهارساله و مانند آن هم می‌دانند. شک نیست که بعد از هزاران سال، آنچه را که در آن وقت شنیده‌اند و گفته‌اند، فراموش می‌کنند. همچنین پوشیده نماند

۱. نام کتاب ابن جوزی مشخص نشد. همچنین معلوم نیست چرا مؤلف، سخن ابن جوزی حنفی را در این بخش آورده.

که مقدمه دیگر نیز باطل است. والله الهادی^۱.

این کلام ایشان بود. خداوند مقام او را رفعت دهد.

۵. کلام شیخ فخرالدین طریحی

شیخ محدث فاضل ما، علامه لغوی متبحر، شیخ فخرالدین طریحی نجفی صاحب مجمع البحرین در صفحه ۹۵ کتاب [چاپ سنگی] ضمن حدیثی از ائمه علیهم السلام می‌گوید: «خداوند از شیعه ما میثاق گرفت، همانطور که از بنی آدم «الست بربکم» گرفت. پس هر کس به ما وفا کند، خداوند بهشت را به او خواهد داد. بعضی از اهل بینش می‌گویند: ائمه علیهم السلام تصریح کرده‌اند که فعل ارواح در عالم ابدان، موافق با فعل آنها در روز میثاق است. مراد از کسانی که در عالم ارواح و عالم ابدان به ما وفا کردند، عمل کردن است به آنچه خداوند آنها را برای تسلیم به ما مکلف نموده، و خداوند برای او بهشت را عطا خواهد کرد. انتهی^۲».

طریحی قدس سرّه ذیل ماده «قبض» در صفحه ۳۵۷ از کتاب [چاپ سنگی] می‌گوید: «در حدیث آمده: «فَقَبَضَ قَبْضَةً فَقَالَ إِلَى الْجَنَّةِ وَقَبَضَ قَبْضَةً فَقَالَ إِلَى النَّارِ وَلَا أُبَالِي». یکی از عرفا گفته است: این برای بعضی از مردم ایجاد اشکال می‌کند! آنگاه گفته: چگونه می‌شود که خداوند متعال قومی را در اصل خلقت، برای جهنم بیافریند و سپس آنها را مکلف به اطاعت و دوری از معصیت کند؟! این با عدل خداوند منافات دارد و او منزّه و پاک از آن است. در جواب گفته است: بر کلام آل محمد صلوات الله علیهم هیچ اعتراضی وارد نیست. و اگر چنین اتفاقی افتاد، به سبب عدم فهم شنونده است از آنچه منظور آنان بوده است. حال آنکه در حدیث آن بزرگواران آمده است که ارواح دو هزار سال پیش از خلقت ابدان خلق شده‌اند. و خدای سبحان آنها را به اقرار برای ربوبیت خداوند و نبوت محمد صلی الله علیه و آله و امامت علی و اهل بیتش علیهم السلام، امر فرمود. برخی به قلب و زبان اقرار کردند، و بعضی فقط به زبان. این است کلام الهی: «وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ

۱. الفصول المهمة ج ۱ ص ۴۲۵.

۲. مجمع البحرین ج ۴ ص ۵۳۰.

وَالْأَرْضُ طَوْعاً وَكَرْهاً وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ»^۱. آنگاه فریقین را به ورود در آتش امر فرمود، که بعضی با اقرار به قلب و زبان وارد شدند و برخی به زبان اقرار کردند، همراه با اعتراضی که: «خدایا! ما را آفریدی تا بسوزانی؟»، پس طاعت و معصیت برای ارواح استوار شد. سپس خداوند وقتی اراده فرمود تا بدن‌ها را خلق کند، طینتی پاک آفرید و آب گوارای پاک را بر آن جریان داد. از این گل، جسم محمد و خاندان پاکش علیهم‌السلام را آفرید. از سوی دیگر، طینت پلیدی آفرید و آبی شور و تلخ و ناپاک بر آن جریان داد. این دو طینت را، به مقتضای حکمت و لطف خود در هم آمیخت. آنگاه آن را همچون چرم مالید و در نتیجه هریک دچار آمیختگی با دیگری شد. خداوند روح‌های مؤمن را ابتدا در طینت طیبه جای داده است، پس هر آنچه از آمیختگی با دیگری بدان رسیده، زیانش نمی‌رساند، زیرا از سنخ و جوهر آن نیست. روح کافر را نیز ابتدا از طینت خبیثه آفریده، لذا آنچه از طینت طیبه با آن آمیخته شده، سودی بدان نمی‌رساند، زیرا از سنخ و معدن آن نیست. پس مؤمن که گرفتار گناه می‌شود یا ناصبی که گاهی کار خیری انجام می‌دهد، به سبب این امتزاج طینتها است.

نیز وارد شده که حکمت امتزاج، اشتباه میان دو صورت است: صورت مؤمن و صورت ناصب که اگر چنین نبود، هریک از دیگری کاملاً ممتاز می‌شد. و این سبب رنج مؤمن و آزار او می‌شد. و برای اینکه اعمال در ظاهر، شبیه شوند. و همچنین برای اینکه مؤمن در دولت ستمگران کار کند و قابل تشخیص نباشد. این مخصوص بدن‌هاست، نه روح‌ها. پس قبضه‌ای که در حدیث آمده، در ابدان بوده که فقط قالبی برای ارواح مؤمن و کافر بوده است. که در خلقت فقط تابع ارواح در تکلیف و معاد است. پس در حدیث با این توجه اشکالی نیست. انتهی»^۲.

طریحی قدس سرّه ذیل ماده «وثق» در صفحه ۴۴۷ [چاپ سنگی] می‌نویسد:

«در حدیث امام باقر علیه‌السلام آمده است: «أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ شَيْعَتِنَا بِالْوَلَايَةِ وَهُمْ ذُرِّيَّةُ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى الذَّرِّ». توضیح این که: در آن روز، ارواح به بدن کوچکی مانند

۱. آل عمران: ۸۳.

۲. حدیث را حسن بن سلیمان حلّی در مختصر بصائر الدرجات ص ۲۲۵ آورده است.

مور، تعلق گرفت. سپس خداوند آنها را به اقرار فراخواند، که برخی اقرار و برخی دیگر انکار کردند. و تکذیب، از همین جا بود. حال باید دانست که حدیث عهد گرفتن از بندگان بین فریقین مشهور است، و بعضی از علما (از هر دو گروه) هنگام پاسخ می‌کوشند از ظاهر آن بگریزند. و ما در گذشته، این را ثابت کردیم. انتهی^۱.

۶. کلام محقق مولی محمد صالح مازندرانی

شیخ محقق، کشف نکات اخبار، علامه جلیل مولی محمد صالح مازندرانی، قدس سره، در شرح خود بر کافی، ذیل «باب آخر منه وفيه زیاده وقوع التکلیف الأول» می‌گوید: «از روایات چنین می‌توان فهمید که تکلیف اول همان است که قبل از تکلیف در دار دنیا با ارسال رسل و انزال کتب متعدده، اتفاق افتاده است:

نخستین بار در عالم ارواح محض بود.

بار دوم، در هنگام تخمیر طینت، قبل از آفرینش آدم از آن، بود.

بار سوم بعد از آفریدن آدم از آن بود، هنگامی که آنها را از پشت او خارج ساخت و آنها - در حالی که ذر بودند - به سمت راست و چپ حرکت می‌کردند.

هرکس مطیع این تکالیف سگانه بود، در تکلیف دنیا هم فرمانبراست. و کسی که در آن عوالم عصیان کرده باشد، در این دنیا نیز عصیان می‌کند. البته [غیر از دنیا که عالم چهارم است] عالم پنجم تکلیف نیز وجود دارد، که در روز قیامت خواهد بود، و آن اختصاص دارد به کودکان و دیوانگان و پیرانی که نبی اکرم ﷺ را درک کرده ولی عاقل نبوده‌اند، و نیز گروه‌های دیگر که در جای خود ذکر شده است. انتهی^۲.

وی در همان باب، در شرح «واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم» می‌نویسد: «(من ظهور) بدل است از (بنی آدم)، بدل بعض از کل. و بیرون آوردن دودمان از پشت آنها، یعنی بیرون آوردن آنها از پشت ایشان، نسلی بعد از نسل دیگر و گواه گرفتن آنها بر خودشان. زیرا مواد کل همه در صلب آدم، به همان ترتیب وجود

۱. مجمع البحرین ج ۴ ص ۴۶۵.

۲. شرح کافی مازندرانی ج ۸ ص ۱۵.

گرفتن آنها در این دنیا وجود داشت. پس اخراج آنها از پشت بنی آدم، همان اخراج آنها از پشت آدم است. پس منافاتی ندارد با آنچه بر اخراج از پشت آدم دلالت دارد. در تأیید مطلب، کلامی از ابن عباس نقل شده که هنگامی که خداوند متعال آدم را آفرید، بر پشت او مسح کشید، سپس هر موجودی را که تا روز قیامت خلق می‌کند، از آن خارج ساخت. سپس گفت: «الست بربکم قالوا بلی». در آن هنگام منادی ندا داد که: قلم خشک شد بدانچه مقدر شده است تا روز قیامت. و روایت شده است که دودمان آدم به شکل انسان به مقدار ذر بود.

محمد بن جریر طبری می‌گوید: هنگامی که آدم از حج خود فراغت یافت و در وادی نعمان - که وادی پشت کوه عرفات است - استراحت کرد، خداوند متعال از پشت او دودمانش را تا روز قیامت خارج نمود، و آدم آنها را مشاهده کرد. آنانی که در سمت راست او بودند، اهل بهشت شدند، و آنانی که در سمت چپ او قرار داشتند، اهل دوزخ بودند.

گروهی - که صاحب کشف یکی از آنهاست - می‌گویند: کلام خداوند متعال در آیه «الست بربکم قالوا بلی» از باب تمثیل و تخیل است - تا آخر کلام آنها^۱. و در شرح روایت دیگری، ذیل آیه «قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ» گوید:

«زیرا او نخستین کسی است که امر الهی برای ورود در آتش و اقرار به ربوبیت را با تمام حقیقت و صداقت، گردن نهاد. پس اگر خدا فرزندی می‌داشت، باید نخستین کسی باشد که به داشتن فرزند برای خدا اقرار کند. حال که چنین عقیده‌ای ندارد و آن را نفی می‌کند، روشن می‌شود که خداوند فرزندی ندارد. از این سخن چنین می‌توان فهمید که جزای شرط حذف شده و آنچه یاد شده، تعلیل برای آن وقائم مقام اوست؛ یعنی: اگر خدای رحمان فرزندی می‌داشت، من نخستین اقرار کننده به آن می‌بودم، زیرا من نخستین عبادت کننده او هستم»^۲.

وی - رحمه الله - گفته‌های دیگری نزدیک به این مضمون در جاهای دیگر دارد.

۱. همان کتاب ص ۱۷.

۲. همان کتاب ص ۲۰.

۷. بیان صاحب کفایة الموحّدين در توجیه اخبار متشابه

سید المحققین، فقیه و علامه متبحّر، سید اسماعیل طبرسی نوری^۱، قدس الله سرّه، در باب هشتم از جلد اول کفایة الموحّدين در توجیه اخبار متشابه گوید:

«و از جمله آن اخباری که فی الجملة استشمام کرده شده است از او مقاله جبریه، اخبار وارده در باب طینت است، چون قولهم عَلَيْهِ السَّلَام:

«إِنَّا وَشِيعَتَنَا خُلِقْنَا مِنْ طِينَةٍ وَاحِدَةٍ وَخُلِقَ عَدُوُّنَا مِنْ طِينَةِ خَبَالٍ مِنْ حَمَاءٍ مَسْنُونٍ»^۲، و چون قولهم عَلَيْهِ السَّلَام: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ مَاءً عَذْبًا فَخَلَقَ مِنْهُ أَهْلَ طَاعَتِهِ وَخَلَقَ مَاءً مُرًّا فَخَلَقَ مِنْهُ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ ثُمَّ أَمَرَهُمَا فَاخْتَلَطَا فَلَوْلَا ذَلِكَ مَا وَلَدَ الْمُؤْمِنُ إِلَّا مُؤْمِنًا وَلَا الْكَافِرُ إِلَّا كَافِرًا»^۳، و چون قولهم عَلَيْهِ السَّلَام: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ النَّبِيِّينَ مِنْ طِينَةٍ عَلَيْهِمْ قُلُوبُهُمْ وَأَبْدَانُهُمْ وَخَلَقَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ تِلْكَ الطِّينَةِ وَخَلَقَ أَبْدَانَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ وَخَلَقَ الْكُفَّارَ مِنْ طِينَةِ سَجِينٍ قُلُوبُهُمْ وَأَبْدَانُهُمْ فَخَلَطَ بَيْنَ الطِّينَتَيْنِ»^۴، و امثال ذلك از اخبار وارده در باب طینت، مقصود اشاره اجمالیه است به ذکر آن.

و اما وجه استشمام شبهه جبریه، آنکه بعد از اینکه هریک از کافران به حسب اصل طینت خود، از اهل عصیان و طغیان خلق شده است. پس به مقتضای همان طینت اصلیه خود، مجبور خواهد بود بر معصیت قهراً، و خلاف آن بر خلاف طبیعت و حیلت او خواهد بود که خارج از اختیار است. و این معنی بعینه، همان مقاله جبریه است، لاغیر.

۱. کفایة الموحّدين فی عقائد الدین در سه جلد به زبان فارسی تألیف حاج سید اسماعیل بن احمد علوی نوری طبرسی قدوسی است. فقیه و محدث و از زهاد مجاور نجف اشرف بود. شاگرد میرزا حبیب الله رشتی و میرزا محمد حسن شیرازی بود که در کتابهایش از او به «السید الأستاذ» یاد می‌کند. در اول شعبان ۱۳۲۱ هجری قمری در کاظمین وفات یافت و در صحن شریف مدفون گشت. أعیان الشیعة ج ۳ ص ۳۱۲، الذریعة ج ۱۸ ص ۱۰.

۲. ابوبصیر از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام، بصائر ج ۱ ص ۱۵.

۳. علل الشرائع ج ۱ ص ۸۲ از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام.

۴. بصائر الدرجات ج ۱ ص ۱۵، امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَام.

اما جواب از این شبهه، پس، از وجوهی است به اختلافِ مسالکِ اصحاب در این باب. چه آنکه جمله‌ای از ایشان چون اخباریین از اصحاب، قائلند به اینکه اخبار طینت و امثال آن، از متشابهات اخبار است؛ و آنچه لازم است، همان تصدیق به مضامین آنهاست، علی وجه الاجمال؛ و وکول علم تفصیل آن اخبار است به سوی ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین. و این مسلک، طریق احتیاط و نجات است در امثال این مسائل از عقائد.

و جمعی از علماء چون شیخ مفید علیه الرحمة و سید مرتضی و اتباع ایشان و جمله‌ای از مفسرین چون طبرسی و غیراو، قدس الله أسرارهم، حمل نمودند امثال این اخبار را بر کنایات و مجازات، و آنکه مراد به آنها کنایه است از علم حق تعالی به اعمال عباد در دار تکلیف، از حسنات و سیئات، و به آنچه مستوجب می‌شوند از مثوبات و عقوبات برفوق اعمال، و اشاره است به سوی اختلاف استعدادات مکلفین و قابلیت‌ات ایشان در دار دنیا. گویا به ملاحظه این اختلافات، کأنهم مخلوقین من طینات مختلفة.

و جماعتی از علماء چون سید جزائری علیه الرحمة و قبل از آن کثیری از علماء و همچنین کثیری از متأخرین، بنای ایشان بر صحت اخبار طینت [است] و آنکه همه آنها محمول بر حقیقت است، چه آنکه این اخبار به حسب سند، فوق مرتبه تواتر است و بحسب الدلالة نیز از ظواهر معتبره، بلکه بعضی از آنها از نصوص است؛ و اینکه این اخبار، مبتنی می‌باشند بر تکلیف سابقی که واقع در عالم ذر و کائن در زمان اخذ میثاق است، که حق تعالی خلق ارواح نمود در بدو ایجاد عالم، و اخذ میثاق به ربوبیت گرفت از ایشان در آن عالم، و همچنین اخذ میثاق گرفت به رسالت و امامت. پس بعضی تسلیم آن نمودند بالطوع و الرغبة، و بعضی معرض شدند از قبول.

و در آن عالم نیز، همه ایشان در کمال اختیار و شعور و تمیز و عقل بودند، مانند آنچه در این عالم تکلیف ظاهری که ملاحظه می‌شود؛ بلکه در آن عالم اصوب بودند به عالم طبیعت و کثافت. و اخباری که شاهد بر این مطلب باشد، نیز کثیر است که دلالت دارد به تحقیق تکلیف در ابتداء امر؛ که حق تعالی بعد از

خلق ارواح از اصحاب یمین و یسار، خلق فرمود آتشی را، و امر فرمود به اصحاب یمین که داخل شوند در آتش. پس هجوم آوردند اصحاب یمین و یکدفعه داخل آتش شدند، فصارت النار علیهم برداً و سلاماً. و امر فرمود به اصحاب شمال که داخل آتش شوند، اباء و امتناع نمودند از دخول در آتش. بلکه در بعضی از اخبار وارد است که اصحاب شمال عرض نمودند که: اقاله بنما ای پروردگار ما از مخالفت، که ما داخل آتش خواهیم شد مانند اصحاب یمین؛ پس اقاله فرمود حق تعالی، و مجدداً امر فرمودند به دخول نار. پس بعضی از آنها سرعت نمودند در دخول و بعضی مخالفت نمودند.

و بالجمله اخبار وارده به اینکه در بدو ایجاد تکلیفی از جانب حق تعالی توجه نمود به سوی خلائق از ارواح، بسیار است. و بنا براین، اشکالی نخواهد بود در اخبار طینت؛ زیرا که طینت سُعداء اهل طاعت اگر مُخَمَّر شده باشد از ماء عَذب و طینت طیبۀ طاهره که به مقتضی آن مَوْفَّق و مُسَدَّد است، در دار تکلیف نیز به حسن اختیار است. پس به جهت آن است که اطاعت نموده است و بندگی نمود خداوند عالم را در بدو ایجاد، از روی اختیار و تمیز و عقل، و فَضَّلَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِتِلْكَ النِّعْمَةِ بَازَاءَ تِلْكَ الطَّاعَةِ.

و طینت اشقیاء و اهل مخالفت و عصیان، اگر مُخَمَّر شده است از ماء مَالِح مُرّ و طینت خبیثۀ ملوئۀ که به مقتضای آن مخذول و غیر مَوْفَّق است در دار تکلیف به سوء اختیار خود، پس به جهت آن است که عصیان و مخالفت نموده است امر الهی را در بدو ایجاد، از روی اختیار و تمیز و عقل، فخذله الله تعالی بتلك الطينة الخبيثة بازاء تلك المخالفة.

و بالجمله اقتضاء طینت طیبۀ مراعمال صالحه، و اقتضاء طینت خبیثۀ مرر و فساد را، نخواهد بود مگر به جهت سبق تکلیف در بدو عالم ایجاد، حضرت صادق ع فرموده:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ فِي مُبْتَدَأِ الْخَلْقِ بَحْرَيْنِ، أَحَدُهُمَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَالْآخَرُ مِلْحٌ أُجَاجٌ. ثُمَّ خَلَقَ تُرْبَةَ آدَمَ مِنَ الْبَحْرِ الْعَذْبِ الْفُرَاتِ. ثُمَّ أَجْرَأَهُ عَلَى الْبَحْرِ الْأُجَاجِ فَجَعَلَهُ حَمًا مَسْنُونًا وَهُوَ خَلْقُ آدَمَ. ثُمَّ قَبَضَ قَبْضَةً مِنْ كَيْفِ آدَمَ الْأَيْمَنِ،

فَذَرَاهَا فِي صُلْبِ آدَمَ، فَقَالَ: هَؤُلَاءِ فِي الْجَنَّةِ وَلَا أَبَالِي. ثُمَّ قَبَضَ قَبْضَةً مِنْ كَيْفِ آدَمَ الْأَيْسَرِ، فَذَرَاهَا فِي صُلْبِ آدَمَ فَقَالَ: هَؤُلَاءِ فِي النَّارِ وَلَا أَبَالِي وَلَا أَسْأَلُ عَمَّا أَفْعَلُ وَلِي فِي هَؤُلَاءِ الْبَدَاءِ بَعْدَ وَفِي هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ سَيُتَبَلَوْنَ. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع: فَاحْتَجَّ يَوْمَئِذٍ أَصْحَابُ الشِّمَالِ وَهُمْ ذَرَّ عَلَى خَالِقِهِمْ، فَقَالُوا: يَا رَبَّنَا بِمِ أَوْجَبْتَ لَنَا النَّارَ وَأَنْتَ الْحَكَمُ الْعَدْلُ، مِنْ قَبْلِ أَنْ تَحْتَجَّ عَلَيْنَا وَتَبْلُوَنَا بِالرُّشْلِ وَتَعْلَمَ طَاعَتَنَا لَكَ وَمَعْصِيَتَنَا. فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: فَأَنَا أُخْبِرُكُمْ بِالْحُجَّةِ عَلَيْكُمْ الْآنَ فِي الطَّاعَةِ وَالْمَعْصِيَةِ وَالْإِعْدَارِ بَعْدَ الْإِخْبَارِ. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع: فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى مَالِكِ خَازِنِ النَّارِ، أَنْ مِرَّ النَّارَ تَشْهَقُ، ثُمَّ تُخْرِجُ عُقْمًا مِنْهَا. فَخَرَجَتْ لَهُمْ. ثُمَّ قَالَ اللَّهُ لَهُمْ: ادْخُلُوهَا طَائِعِينَ. فَقَالُوا: لَا نَدْخُلُهَا طَائِعِينَ. ثُمَّ قَالَ: ادْخُلُوهَا طَائِعِينَ أَوْ لَأَعَذِّبَنَّكُمْ بِهَا كَارِهِينَ. قَالُوا: إِنَّا هَرَبْنَا إِلَيْكَ مِنْهَا وَحَاجَجْنَاكَ فِيهَا حَيْثُ أَوْجَبْتَهَا عَلَيْنَا وَصَيَّرْتَنَا مِنْ أَصْحَابِ الشِّمَالِ، فَكَيْفَ نَدْخُلُهَا طَائِعِينَ؟ وَلَكِنْ ابْدَأْ أَصْحَابَ الْيَمِينِ فِي دُخُولِهَا كَيْ تَكُونَ قَدْ عَدَلْتَ فِينَا وَفِيهِمْ. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع: فَأَمَرَ أَصْحَابَ الْيَمِينِ وَهُمْ ذَرَّ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ: ادْخُلُوا هَذِهِ النَّارَ طَائِعِينَ. قَالَ: فَطَفِقُوا يَتَبَادَرُونَ فِي دُخُولِهَا، فَوَلَجُوا فِيهَا جَمِيعاً، فَصَيَّرَهَا اللَّهُ عَلَيْهِمْ بَرْدًا وَسَلَامًا، ثُمَّ أَخْرَجَهُمْ مِنْهَا. ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى نَادَى فِي أَصْحَابِ الْيَمِينِ وَأَصْحَابِ الشِّمَالِ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ فَقَالَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ: بَلَى يَا رَبَّنَا، نَحْنُ بَرِيَّتُكَ وَخَلْقُكَ، مُقَرَّرِينَ طَائِعِينَ. وَقَالَ أَصْحَابُ الشِّمَالِ: بَلَى يَا رَبَّنَا، نَحْنُ بَرِيَّتُكَ وَخَلْقُكَ كَارِهِينَ. وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ: وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ. قَالَ تَوْحِيدُهُمْ لِلَّهِ^۱ انتهى الحديث الشريف.

و دلالت بر اختیار هؤلا مکلفین در آن عالم، خوب واضح و ظاهراست. و در این حدیث شریف، اشاره فرموده است به اینکه بداء از برای اصحاب شمال خواهد بود. چنانچه در اخبار منقولہ از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در باب کیفیت اخذ میثاق نیز مذکور است. چنانچه در بحار، به طرق عدیده و به اسناد کثیره - در جلد سیّم بحار که کتاب عدل است، و هم در جلد چهار[دهم] بحار که سماء [و] عالم است - نقل نموده است از علل و از تفسیر علی بن ابراهیم و از کشی،

هریک به اسناد خود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام، و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیث، که آنچه محل شاهد است، ذکر می‌نماییم:

قال علیه السلام: «فَاَعْتَرَفَ رَبُّنَا عَزَّ وَجَلَّ غُرْفَةً بِيَمِينِهِ مِنَ الْمَاءِ الْعَذْبِ الْفَرَاتِ وَكَلَّمَا يَدَيْهِ يَمِينٍ، فَصَلَّصَلَهَا فِي كَفِّهِ حَتَّى جَمَدَتْ. فَقَالَ لَهَا: مِنْكَ أَخْلُقُ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ وَعِبَادِي الصَّالِحِينَ وَالْأَيُّمَةَ الْمُهْتَدِينَ وَالِدُّعَاةَ إِلَى الْجَنَّةِ وَاتَّبَاعَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَلَا أُبَالِي وَلَا أُسْأَلُ عَمَّا أَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ. ثُمَّ اغْتَرَفَ غُرْفَةً أُخْرَى مِنَ الْمَاءِ الْمَالِحِ الْأُجَاجِ، فَصَلَّصَلَهَا فِي كَفِّهِ فَجَمَدَتْ. ثُمَّ قَالَ لَهَا: مِنْكَ أَخْلُقُ الْجَبَّارِينَ وَالْفِرَاعِنَةَ وَالْعُنَاةَ وَإِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَالِدُّعَاةَ إِلَى النَّارِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَأَشْيَاعَهُمْ وَلَا أُبَالِي وَلَا أُسْأَلُ عَمَّا أَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ. قَالَ: وَشَرُّهُ فِي ذَلِكَ الْبَدَاءُ، وَلَمْ يَشْتَرِطْ فِي أَصْحَابِ الْيَمِينِ. ثُمَّ أَخْلَطَ الْمَاءَيْنِ جَمِيعاً فِي كَفِّهِ فَصَلَّصَلَهُمَا ثُمَّ كَفَّهُمَا قُدَّامَ عَرْشِهِ وَهُمَا سَلَالَةٌ مِنْ طِينٍ»^۱ الخبر.

چه شرط نمودن بداء در اصحاب شمال - دون یمین - ظاهر است در اینکه از برای هؤلاء، یک نحو فسخه و توسعه می باشد در آنچه به آن تکلیف کرده شده اند از طاعت و انقیاد، چه آنکه بدا در این اخبار، اگر نسبت داده شود به سوی حق تعالی، پس آن به معنی اظهار ما خفی علیهم است، از ترک طاعات و عتو و سرکشی، چه در ابتداء امر و چه در عالم تکلیف حسی ظاهری. یعنی حق سبحانه و تعالی ظاهر خواهد نمود بر ایشان، آنچه بر ایشان مخفی است از امتحان و اختبار به او و امر و نواهی اتباع رسل و انبیاء و ائمه المهدیین صلوات الله علیهم اجمعین، و اینکه از برای ایشان توسعه و اختیار است در آنچه به او ممتحن و اختبار کرده خواهند شد در همه عوالم. و اگر بداء نسبت داده شود به سوی مخلوقین - چنانچه ظاهراً این اخبار است - پس آن به معنی بداء در ندامت است، و به معنی «تجدد رأی بعد ان لم یکن» است، و به معنی «ابداء بعد الجهل» است، یعنی: حق سبحانه شرط نمود به ایشان بداء را، که اگر دست بردارند از عتو و سرکشی، و تسلیم نمایند امر حق تعالی را و انقیاد و

فروتنی نمایند مانند اصحاب یمین، پس اقاله خواهند نمود حق تعالی عثرات و زَلّات ایشان را؛ و محسوب خواهند شد از عِدَد سَعْداء، چنانچه در حدیث سابق نیز اشاره فرمودند که اصحاب شمال طلب اقاله نمودند از حق تعالی، فَأَقَالَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى.

و مقتضای ظاهر شرایع و ارسال رُسُل و انزال کُتُب به سوی کَفّار و عُتّاء و متمرّدين و فراعنه و طواغیت از جمیع امم نیز، همین است که اختیار عباد و اقاله حق تعالی ثابت است از برای ایشان در اعمال و عقائد باطله. و مقتضای رحمت الهی نیز همین است که طرد و منع ننماید عباد خود را از باب رحمت خود، بعد از رجوع ایشان از عُتْو و سرکشی و انابۀ ایشان به سوی حق تعالی.

و ادعیه و مناجات وارده از ائمه طاهرين (علیهم السلام) نیز دلالت دارند بر این مدعی. و از ادعیه لیالی قدر است قولهم (علیهم السلام): «وَإِنْ كُنْتُ مِنَ الْأَشْقِيَاءِ فَأَمَحْنِي مِنَ الْأَشْقِيَاءِ وَاکْتُبْنِي مِنَ السَّعْدَاءِ»^۱.

و مقتضی تعمیم بداء فی کل شیء - چنانچه مقتضی اخبار بداء است من قولهم (علیهم السلام): «مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا حَتَّى يَقْرَأَهُ بِالْبَدَاءِ»^۲ - نیز آن است که بداء در این امر ثابت باشد، که اگر کسی در آن عوالم، بنا بر تحقیق اخبار اخذ میثاق و اخبار طینت، اختیار نمود به سوء اختیار خود عتْو و سرکشی و کفران را، و محسوب شده است از عِدَد اصحاب شمال، آنکه اگر در این عالم تکلیف حسی ظاهری توبه و انابه نماید به سوی حق تعالی به نحو صدق و واقعیت و ثبات قدم، و مراجعت نماید از جهل و عناد خود، آنکه حق تعالی از او قبول نماید توبه و انابۀ او را و ملحق فرماید او را بعباده الصالحین، و محسوب فرماید او را از سَعْداء، إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

۸. کلام سید نعمه الله جزایری

سَيِّد سَنَد، مَحَدَّث وَجِيه، الْعَلَامَةُ الْحُجَّة، سَيِّد نِعْمَتِ اللَّهِ جَزَائِرِي، در صفحه ۹۳

۱. زاد المعاد ج ۱ ص ۱۲۹.

۲. کافی، ج ۸ (روضه)، ص ۱۶۵، حدیث ۱۷۷.

کتاب الأنوار النعمانية^۱ [چاپ قدیم] تحت عنوان «نور میثاقیّ یشتمل علی التکلیف الاول» گوید:

«آگاه باش که اخبار به حدّ استفاضه بل تواتر رسیده که این ارواح، قبل از داخل شدن در این اجسام، هنگامی که در عالم ملکوت بودند، نوعی از تکلیف الهی در آنها حاصل شده، و خداوند سبحان به طور مکرّر، عهد‌ها و پیمان‌های محکمی از آنها گرفته است به اینکه او خدای واحد و بدون هیچ شریکی است، که عموم هم به آن اقرار کردند. اما اقرار به ولایت علی و اهل بیت او علیهم‌السلام در یکی از پیمان‌ها و شاید در نخستین پیمان بوده باشد، در حالی که اینان ارواح خالص بودند، و قبل از اینکه با ذرات روبرو شوند، اقرار و اذعان کرده‌اند. از اینجا است که ائمه علیهم‌السلام فرموده‌اند که خداوند ولایت امامان علیهم‌السلام را در همان عالم عهد و میثاق، از مردم گرفت. یکی از این پیمان‌ها را مردم منکر شدند و نپذیرفتند، که سعادت و شقاوت از آنجا نمودار شد.

بدین روی، سید الموحّدین علیه‌السلام می‌فرماید:

«خدای سبحان اسامی شیعیان ما و اسامی پدران و مادران آنها را، چه آنها که تا کنون به دنیا آمده‌اند و چه کسانی را که هنوز نیامده‌اند، و تا روز قیامت می‌آیند، در صحیفه‌ای نوشته که آن صحیفه نزد ماست»^۲.

این نوشته در آن میثاق بوده و این صحیفه را ائمه علیهم‌السلام به ارث برده‌اند تا این زمان که به مولای ما، صاحب الزمان علیه‌السلام رسیده، و اکنون نزد آن جناب است.

گاهی فردی نزد امام علی علیه‌السلام می‌آمد و می‌گفت: من شیعه توهستم، اما آن امام همام او را دروغگومی شمرد و می‌فرمود: من نام تو را در صحیفه شیعه نمی‌بینم. آنگاه مشخص می‌شد که سخن آن فرد، ادعایی بیش نبوده است.

۱. الأنوار النعمانية في معرفة النشأة الإنسانية تأليف محدث بزرگ سید نعمة الله بن عبدالله موسوی جزایری شوشتری (۱۰۵۰-۱۱۱۲ هـ.ق) است که از شاگردان علامه مجلسی طاب ثراه و از ملازمان ایشان بوده است و از سوی شاه سلیمان صفوی (درگذشته ۱۱۰۵ هـ.ق) شیخ الاسلام بوده است.

۲. مضمون احادیث متعدد بنگرید: بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۷۳؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۱۹؛ معانی الأخبار، ص ۱۰۲؛ مناقب، ج ۱، ص ۲۵۳.

گاهی فردی از خواصّ شیعه، هنگامی که خدمت امام صادق علیه السلام می‌رسید، حضرتش را می‌دید که کتابی را توُرُق می‌کند. از او در باره آن می‌پرسید. امام می‌فرمودند: این کتابی است که نام‌های شیعیان تا روز قیامت در آن وجود دارد. سپس می‌فرمود: آیا دوست داری اسم خود و پدرت را در آن ببینی؟ و ایشان می‌گفت: بلی، سپس امام به او نشان می‌داد. این نمی‌تواند از ارواح باشد، مگر بعد از اینکه خداوند سبحان به آنها نوعی از فهم و شعور عطا کرده باشد که با آن معنی تکلیف و ثواب و عقاب را فهمیده باشد؛ زیرا آن تکلیف اول، مناطی برای اکثر احکام در این تکلیف بعدی می‌شود.

شیخ صدوق طاب ثراه، به اسنادش از ابن اُذینه روایت می‌کند:

«كُنَّا جُلُوساً عِنْدَهُ، فَذَكَرْنَا رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا. فَقُلْنَا: فِيهِ حِدَّةٌ. فَقَالَ: مِنْ عَلَامَةِ الْمُؤْمِنِ أَنْ تَكُونَ فِيهِ حِدَّةٌ. فَقُلْنَا لَهُ: إِنَّ عَامَّةَ أَصْحَابِنَا فِيهِمْ حِدَّةٌ. فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي وَقْتِ مَا ذَرَأَهُمْ، أَمَرَ أَصْحَابَ الْيَمِينِ، وَأَنْتُمْ هُمْ، أَنْ يَدْخُلُوا النَّارَ، فَدَخَلُوهَا فَأَصَابَهُمْ وَهَجٌ، فَالْحِدَّةُ مِنْ ذَلِكَ الْوَهَجِ. وَأَمَرَ أَصْحَابَ الشِّمَالِ، وَهُمْ مُخَالِفُونَا، أَنْ يَدْخُلُوا النَّارَ، فَلَمْ يَفْعَلُوا، فَمِنْ نَمَ لَهُمْ سَمْتُ وَلَهُمْ وَقَارٌ»^۱.

ابن اُذینه نقل کرده که گفت: محضر امام صادق علیه السلام بودیم، نام یکی از اصحاب و یاران برده شد. گفتیم: در وی تندی و تیزی است. امام علیه السلام فرمودند: از علائم مؤمن این که در او تیزی و تندی است. عرضه داشتیم: در تمام اصحاب ما تندی و تیزی هست، سر آن چیست؟

حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی، هنگامی که انسان را می‌آفرید به اصحاب یمین که شما همان گروه می‌باشید فرمود: داخل آتش شوید، پس اصحاب یمین داخل آتش شده، سوزش آتش به ایشان رسید، این حدّت و تیزی از اصابت همان سوزش آتش می‌باشد و از طرفی به اصحاب شمال که مخالفین ما هستند امر شد که آنها نیز به آتش وارد شوند ولی آنها وارد نشده قهراً سوزش آتش را لمس و حس نکردند لذا ایشان دارای وقار و سنگینی می‌باشند.

روایات و اخبار برگرفتن میثاق در عالم نخست دلالت دارند. اما آیات:

خداوند می فرماید: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ»^۱.

بیشتر مفسران می گویند: معنای آیه این است که خداوند متعال، دودمان آدم را به شکل موران ریز، از پشت او خارج ساخت و آنها را بر آدم عرضه کرد و فرمود: من از دودمان تو عهد می گیرم که مرا عبادت کنند و برایم شریکی نگیرند، پس رزق آنان بر عهده من خواهد بود. سپس فرمود: آیا من خدایتان نیستم؟ گفتند: بلی. شهادت می دهیم که تویی خدایمان. سپس به ملائکه فرمود: شهادت دهید. آنها گفتند: شهادت می دهیم. همچنین برخی مفسران گفته اند که خداوند متعال آنها را عاقل و فهیم قرار داد تا سخنان او را بشنوند و بفهمند. سپس آنان را به پشت آدم بازگرداند، در حالی که تمام مردم در آنجا محبوس بودند، تا این که هر کدام را که در آن زمان خارج ساخته بود، خارج کند. هرکسی که به دین اسلام ثابت بود، او به همان فطرت اولیه خود است و کسی که کافرو جاحد گشت، از فطرت اولیه خودش بازگشته است.

در بعضی از اخبار معتبره، آمده که خطاب اینگونه بود: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَمُحَمَّدٌ نَبِيُّكُمْ وَعَلَيْكُمْ إِمَامُكُمْ؟» قَالُوا بَلَى. پس این را از آیه حذف کردند، همچنان که در آیات دیگر دخل و تصرف کردند. پس در این میثاق به ولایت ائمه عليهم السلام نیز اقرار کردند، پس عدم قبول آن، باید در میثاقی دیگر باشد، تا بتوان بین تمام اخبار، جمع کرد.

باید دانست که تأویل آیه بدین سان که ذکر شد، همان است که اخباری با سندهای پاکیزه بر آن دلالت می کنند، و جمع کثیری از مفسران نیز پذیرفته اند. ولی سید مرتضی طاب ثراه، و شیخ ما طبرسی رحمه الله، آن را رد کرده اند.

آنگاه محدث جزایری کلام سید مرتضی را اجمالاً ذکر کرده و بعد از آن می‌گوید: «شگفتا از این تفسیر، با وجود احتیاجی که به تأویل در تمام ظواهر لفظ آیه دارد، و با آنکه هیچ خبری نیست که بر آن دلالت کند، چگونه عده‌ای بدان گرایش یافتند، و معنای اول را - که ما برگزیدیم - اِهمال کردند، با وجود اخبار فراوان در باره آن و کلام مفسران که آن را پذیرفته‌اند؟!»

به همین دلیل، أَبُوهُذَّیْل در کتاب الحجة گوید که حسن بصری و یاران او عقیده داشتند که نعمتهای اطفال در بهشت به سبب ایمانی است که در عالم ذر داشتند. از سوی دیگر، اخباری هست مانند آنچه که شیخ ما کلینی طاب ثراه آورده؛ سپس اخبار اندکی در این باب ذکر می‌کند.^۱

همچنین سید جزایری در همان کتاب، تحت عنوان «نور طینی» - که در تحقیق اخبار طینت است - بعد از ذکر اخبار و نقل اقوال در باره آنها می‌گوید:

«وجه پنجم، آن چیزی است که به نظر من می‌رسد، ولی با اقتباس از ائمه اطهار (علیهم‌السلام). خلاصه اینکه: از انوار سابقه روشن شد که خلق ارواح قبل از آفرینش عالم ذر بوده است، و خداوند سبحان آتشی برافروخت و آن ارواح را به دخول به آتش مکلف نمود. آنگاه برخی از آن ارواح گردن نهادند و کسانی نیز، از آن دوری کرده و در آن وارد نشدند. از اینجا بود که ایمان و کفر پدید آمد، لکن با اختیار. هنگامی که خداوند می‌خواست برای آن ارواح، بدن خلق کند که به هر نوعی از روح، بدنی مناسب با آن تعلق گیرد، برای ارواح طیبه بدنی مانند آنها آفرید و برای ارواح خبیثه نیز جسم‌های خبیثه قرار داد. پس خداوند هر آنچه را که انجام داد پاداش یا کیفری در مقابل آن تکلیف سابق بود. البته هنگامی که آن دو گِل را در هم آمیخت، اثر آن اختلاط را در قبول اعمال حسنه و ضد آن قرار داد. انتهی کلامه رُفَع مقامه»^۲.

۹. کلام علامه میرزا حبیب الله خویی

سید محقق مدقق، فقیه عصر و فرید دهر خویش، علامه وجیه حاج میرزا حبیب الله

۱. الاثوار النعمانیة ج ۱ ص ۲۷۵-۲۷۸، تحقیق سید محمد علی قاضی طباطبایی، چاپ تبریز.

۲. الاثوار النعمانیة ج ۱ ص ۲۹۴-۲۹۵.

علوی موسوی قدس سره^۱ در جلد اول [از چاپ قدیم] شرح نهج البلاغة کلام امام علی(ع) در خطبه اول نهج البلاغة را آورده است:

«وَاضْطَفَى سُبْحَانَهُ مِنْ وَلَدِهِ أَنْبِيَاءَ أَخَذَ عَلَى الْوَحْيِ مِيثَاقَهُمْ وَعَلَى تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ أَمَانَتَهُمْ لَمَّا بَدَّلَ أَكْثَرُ خَلْقِهِ عَهْدَ اللَّهِ إِلَيْهِمْ فَجَهِلُوا حَقَّهُ وَاتَّخَذُوا الْأَدَادَ مَعَهُ وَاجْتَالَتْهُمْ الشَّيَاطِينُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ وَافْتَطَعَتْهُمْ عَنْ عِبَادَتِهِ فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيَذْكُرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ»

که حدیث را به تمامی در بخش اخبار آورده ایم.

سید خویی رحمه الله در شرح آن می گوید:

«امام علی(ع) فرمود: لما بدّل أكثر خلقه عهد الله إليهم، یعنی: زمانی که بیشتر آفریدگان، عهد خداوند و میثاق گرفته شده از آنها در باب توحید و معرفت و نبوت و ولایت را عوض کردند. چنانکه در آیه شریفه و اخبار متواتره به آن اشاره شده است. خداوند سبحان می فرماید:

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ...» تا آخر آیه^۲.

بیشتر مفسران و محدثان می گویند: خداوند، دودمان آدم را از پشت او به شکل موران ریز خارج ساخت، سپس آنها را بر آدم عرضه داشت و فرمود: من از دودمان تو عهد و میثاق می گیرم که تنها مرا بپرستند و بر من شرک نوززند، و روزی آنها برعهده من است. سپس می فرماید: آیا من خدای شما نیستم؟ آنها می گویند: آری شهادت می دهیم که تویی خدای ما. سپس به ملائکه می گوید: شهادت دهید، و آنها می گویند: شهادت می دهیم.

برخی گفته اند: خداوند متعال، آنها را فهمیده و عاقل گردانید که خطاب او را

۱. سید حبیب الله بن محمد بن هاشم بن عبدالحسین هاشمی علوی موسوی خویی (۱۲۶۸-۱۳۲۴ هـ.ق) شرحی مفصل بر نهج البلاغة دارد به نام منهاج البراعة که ناتمام مانده و بعضی از اعلام معاصر، آن را کامل کرده اند و در ۲۱ جلد چاپ شده است. (الذريعة ج ۲۳ ص ۱۵۷، طبقات اعلام الشيعة ج ۱۴ ص ۳۶۲).

۲. اعراف: ۱۷۲.

بشنوند و آن را بفهمند، سپس آنها را به صلب آدم بازگردانند، در حالی که تمام مردم در آنجا محبوس بودند، تا هر که را در آن وقت خارج کرده بود، خارج گردانند. پس هر که بر دین اسلام ثابت ماند، بر فطرت اول خود مانده و هر که کافر و جاحد گشت، فطرت اولیه او تغییر یافته است. برخی از دانشوران، این تفسیر را با وجوه مختلف - که بالغ برده مورد است - رد کرده اند. یکی از آنها سید مرتضی رضی الله عنه، است که در کتاب الغرر والدرر به شدت مخالفت کرده است.»

آنگاه شارح خویی کلام سید مرتضی را نقل می کند. بعد از آن می گوید:

«سید مرتضی رحمه الله، از عدم انطباق ظاهر آیه، به آنچه آیه را بدان حمل کرده اند - از وجود عالم اخذ میثاق و اخراج دودمان آدم از پشت او مانند ذر - سخن می گوید که مسلم است، لکن بر او اشکال می شود که دو وجهی که در تأویل آیه ذکر کرده نیز، مانند آن است، بلکه مخالفت با ظاهر در آن دو وجه، بیشتر است از آن وجهی که آنان ذکر کرده اند؛ بعلاوه بر هر یک از آنها در هیچ خبری، شاهدی وجود ندارد.

و اما انکار اصل این قضیه و حکم به محال بودن آن به دلیل عقل، که ذکر کرده اند، هیچ وجهی ندارد و با دلیل مذکور - در مقابل اخبار متواتری که وجود آن عالم را می رساند - به هیچ وجه پذیرفته نمی شود. بلکه اخبار زیادی در تفسیر آیه رسیده، که نقل تفصیلی آنها ملال آور است.

ما فقط برخی از آنها را برای تبرک و توضیح و استشهاد می آوریم، مانند آنچه علی بن ابراهیم روایت کرده است.

آنگاه سید خویی شش حدیث از احادیث مسأله را نقل می کند. بعد از آن می گوید:

بالجمله خلاصه آنچه ذکر کردیم، آنکه مراد از عهد گرفته شده از خلق، که آن را عوض کرده اند، همان میثاق گرفته شده از آنها به ربوبیت خدا و نبوت رسولش ﷺ و ولایت ائمه علیهم السلام است. این است مراد کلام امیرالمؤمنین علیه السلام که در همین خطبه می فرماید: «فَجْهَلُوا حَقَّه»، یعنی همان حق لازم بر عباد، از معرفت و توحید، چنانکه روایت معاذ بن جبل به آن گواهی می دهد که ذیل

فصل چهارم خطبه گذشت. معاذ می گوید:

«قَالَ: كُنْتُ رَفَعْتُ النَّبِيَّ ﷺ. فَقَالَ: يَا مُعَاذُ! هَلْ تَدْرِي مَا حَقُّ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى الْعِبَادِ؟ يَقُولُهَا ثَلَاثًا. قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: حَقُّ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ لَا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا»^۱ تا آخر.

همراه نبی اکرم ﷺ بودم. ایشان فرمودند: «ای معاذ! می دانی حق خداوند عزوجل بر بندگان چیست؟ این جمله را سه بار فرمود. گفتم: خدا و رسولش دانایند. پیامبر فرمود: حق خداوند عزوجل، بر بندگان، این است که به او شرک نیاورند» تا آخر، چنانکه پیشتر گذشت.

البته احتمال می رود که مراد حدیث، گسترده تر از آن باشد، و از فروعی که ذکر شد، به نظر می رسد این جملات نیز بر آن دلالت کند، یعنی: جمله «وَاتَّخَذُوا الْأَنْدَادَ» یعنی شریک ها را با او برگرفتند. تا آنجا که فرماید: «لَيْسَتْ أَدْوَمُ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ... وَیُرْوَهُمْ آيَاتُ الْقُدْرَةِ»، که پنج هدف غایی از بعث رسل و ثمره هایی را که بر آن مترتب است، بیان می دارد.

مراد از میثاق فطرت، همان میثاق توحید و نبوت و ولایت است، چنانکه گواه آن است حدیثی که شیخ صدوق در کتاب توحید به اسنادش از عبدالرحمن بن کثیر آورده، که امام صادق علیه السلام ذیل آیه «فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»^۲ می فرماید: «التَّوْحِيدُ، وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، وَ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ»^۳ صلوات الله علیهما و آلهما.

وی از این مسکن از زراره آورده که می گوید:

«قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ، قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي كِتَابِهِ: فِطَرَتِ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا. قَالَ: فَطَرَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ عِنْدَ الْمِيثَاقِ عَلَى مَعْرِفَتِهِ أَنَّهُ رَبُّهُمْ. قُلْتُ: وَخَاطَبُوهُ؟ قَالَ: فَطَاطَأَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ: لَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَعْلَمُوا مَنْ رَبُّهُمْ وَلَا مَنْ رَازِقُهُمْ».

به امام باقر علیه السلام گفتم: اصلحک الله! منظور از آیه «فطرة الله التي فطر الناس

۱. توحید صدوق ص ۲۸.

۲. روم: ۳۰.

۳. توحید صدوق ص ۳۲۹.

علیها» چیست؟ فرمودند: آنها را در عالم میثاق بر توحید به معرفت خود سرشت که پروردگارشان است. گفتیم: آیا با او به مخاطبه سخن گفتند؟ امام علیه السلام سری تکان داد و فرمود: اگر چنین نمی بود، نه می دانستند پروردگارشان کیست و نه می دانستند روزی رسان آنها کیست.^۱

نیز از عبدالله بن سنان آورده که از امام صادق علیه السلام پرسید: در آیه «فطرة الله التي فطر الناس علیها» آن فطرت چیست؟ فرمود:
«هِيَ الْإِسْلَامُ فَطَرَهُمُ اللَّهُ حِينَ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ فَقَالَ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ، وَفِيهِمُ الْمُؤْمِنُ وَالْكَافِرُ».^۲

همان اسلام است، هنگامی که از آنها برای توحید میثاق گرفت و پرسید: آیا پروردگار شما نیستیم؟ و در بین آنها مومن و کافر بود.

شارح خوبی می افزاید:

«مراد از نعمت در قول امام علیه السلام که فرمود: «وَيَذْكُرُهُمْ مَنْسَى نِعْمَتِهِ»، یا آن نعمتی است که در عالم ذر و میثاق بر عباد منت نهاد، همانگونه که گذشت، یا تمامی نعمتهایی که انسان از آنها غفلت می ورزد. ولی بر اساس ظاهر لفظ نسیان، معنای اول ظاهر است. انتهى».^۳

شارح خوبی رحمه الله در فصل شانزدهم از شرح خطبه اول، در توضیح قول امام علیه السلام: «مَأْخُذًا عَنِ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُ» پس از اشاره ای بدانچه یاد شد، می گوید:

«در فصل چهاردهم در ضمن شرح قول امام علیه السلام: «لَمَّا بَدَّلَ ... إِلَيْهِمْ» اشاره شد که خداوند بر تمامی خلق بر توحید خدای متعال و نبوت محمد صلی الله علیه و آله و امامت ائمه علیهم السلام در روز میثاق پیمان گرفت. اینک شایسته است که در اینجا مواردی را ذکر کنیم که اخذ میثاق پیامبران سلام الله علیهم را به طور خاص برساند».^۴

سپس مواردی از اخبار را آورده که علاقمندان رجوع کنند.

۱. توحید صدوق ص ۳۳۰.

۲. توحید صدوق ص ۳۲۹.

۳. منهاج البراعة ج ۲ ص ۱۴۴-۱۵۰، نقل به تلخیص و اختصار.

۴. منهاج البراعة ج ۲ ص ۱۶۵.

۱۰. کلام سید شرف الدین نجفی

سید علامه متبحر نقاد، سید شرف الدین نجفی قدس سره در کتاب تأویل الآیات^۱ (براساس کنز جامع الفوائد که منتخب آن است) آورده است:

«امیرالمؤمنین (علیه السلام) از همه انبیاء و مرسلین برتر است، چنان که از طریق مؤلف و مخالف به اثبات رسیده است که خداوند سبحان او را امیرالمؤمنین نامید و بر دودمان آدم امیر گردانید، زمانی که ذر بودند. و آنان به این مطلب اقرار کردند. امیر افضل است از افراد تحت امر خود، و لام در "المؤمنین" برای استغراق است که شامل تمام مؤمنان، از جمله انبیاء و مرسلین می شود؛ به دلیل کلام الهی که در سوره صافات در مورد چندین پیامبر خود فرمود. در مورد نوح (علیه السلام): «انه من عبادنا المؤمنین»، در مورد ابراهیم (علیه السلام): «انه من عبادنا المؤمنین»، در مورد موسی و هارون (علیه السلام): «انهما من عبادنا المؤمنین»، و در مورد الیاس (علیه السلام): «انه من عبادنا المؤمنین». و اینان از انبیاء مرسلین هستند که سه نفر آنها نوح و ابراهیم و موسی (علیه السلام) اولوالعزم هستند. و هارون و الیاس از پیامبران مرسل هستند. پس امیرالمؤمنین (علیه السلام) از ایشان افضل است، زیرا که امیر، برتر است از مأمور علیه» تا آخر کلام او^۲.

۱۱. کلام شیخ حسن بن سلیمان حلی

فقیه وجیه فاضل جلیل متبحر شیخ حسن بن سلیمان حلی رحمه الله (زنده به سال ۸۰۲) شاگرد امام علامه شهید اول، در مختصر بصائر الدرجات (که اصل این بصائر نوشته سعد بن عبدالله قمی رحمه الله است)^۳ ذیل حدیث حلی که در همین کتاب در بخش

۱. کتاب تأویل الآیات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة نوشته سید شرف الدین علی حسینی استرآبادی غروی شاگرد محقق کرکی متوفی ۹۴۰ که در آن آیاتی را که به اهل بیت (علیهم السلام) تأویل شده، بیان می دارد. (الذریعة ج ۳ ص ۳۰۴). علامه امینی در این کتاب، فراوان از آن یا منتخب آن (کنز جامع الفوائد) نقل کرده است. کتاب دو بار چاپ شده: یک بار به تحقیق حسین استادولی (قم: جامعه مدرّسین، ۱۴۰۹) و بار دیگر: به تحقیق مرحوم سید محمد باقر موحد ابطحی (قم: مؤسسه الامام المهدي (علیه السلام)، ۱۴۰۷). در این کتاب، به همین چاپ استناد شده.

۲. تأویل الآیات ج ۱ ص ۱۸۷.

۳. در این مورد که نویسندۀ بصائر اصل که کتاب حلی مختصر آن است، چه کسی باشد، اختلاف

آیات مربوط به عالم ذر، ذیل آیه سیزدهم نقل شد، می‌گوید:

«بنده خدا و فقیر و مسکین او حسن بن سلیمان - که مدعی محبت خدا و محبت رسول خدا ﷺ و اهل بیت او علیهم السلام است، هر چند بینه‌ای برای این محبت ندارد - درباره کلام امام علی علیه السلام که فرمود: «فلن یستطیع هؤلاء ان یكونوا من هؤلاء و لا هؤلاء ان یكونوا من هؤلاء»^۱، می‌گوید:

ظاهر آن جبر است. در حالی که ثابت و محقق از مذهب آل محمد علیهم السلام آن است که جبر، مراد حضرتش نیست، زیرا با پاداش و کیفر منافات دارد.

به این برداشت ظاهری چنین پاسخ می‌دهیم: پیامبر ﷺ، به امری باطنی اشاره دارد که در علم خداوند عزوجل جریان یافته است که امر مخلوقاتش به او شروع و به او ختم می‌شود. سبب آن طاعت اطاعت‌کنندگان و معصیت معصیت‌کنندگان در بدو خلق و به صورت ذر بوده است، چنانکه امام علی علیه السلام خود در صدر حدیث شرح و بیان کرده است. در این عبارت، امام علی علیه السلام خبر می‌دهد از علمی که خداوند متعال به او آموخته و بر او اظهار کرده و درباره آن با امام علی علیه السلام گفتگو کرده و این علم از غیب به شهود و از سربه علانیه منتقل شده است. اما این، فقط خبر دادن است، نه اینکه با این کار، قدرت و اختیار را از مکلفین بردارد. پس تکلیف در ظاهر جریان دارد، نه در باطنی که در علم خداوند متعال قرار دارد. و ما باید این تکلیف را تصدیق کنیم و بپذیریم. انتهی»^۲.

این شیخ بزرگوار در جای دیگر کتاب می‌نویسد:

«به من گفتند که بر این عبارت حدیث که می‌فرماید: «قبض قبضة فقال إلى الجنة ولأبالي، ثم قبض قبضة وقال إلى النار ولأبالي»، اشکال گرفته‌اند و گفته‌اند:

نظرو وجود دارد. نظرمصنف در متن آمده، ولی نظر علامه آقابزرگ تهرانی این است که این کتاب، مختصر بصائر صفار است و حلی احادیثی از منابع دیگر بر این مختصر افزوده است. (الذریعة ج ۲ ص ۱۸۲). [به هر حال، اعتبار کتاب محفوظ است و این اختلاف نظر، اعتبار کتاب حلی را کم نمی‌کند. ویراستار].

۱. مصنف گوید: در توضیح این حدیث به تفصیل در مطلب چهارم کتاب مطالبی خواهیم گفت.

۲. مختصر بصائر الدرجات ص ۱۵۱.

آیا روا است که خداوند خلقی را برای دوزخ بیافریند، سپس آنها را مکلف به طاعت و ترک معصیت کند؟ و آیا این با عدل او منافات ندارد در حالی که خداوند سبCHAN منزه از آن است؟

(حسن بن سلیمان حلی پاسخ می دهد:) آگاه باش که برکلام آل محمد ﷺ هیچ اعتراضی وارد نیست. ایراد فقط به سبب عدم فهم شنونده به مقصود و مراد گوینده پیش می آید. این مضامین در حدیث آمده است که ارواح دو هزار سال پیش از خلقت ابدان آفریده شدند، و خدای سبحان به آنها امر فرمود که به ربوبیت خود و نبوت محمد ﷺ و امامت علی و اهل بیت اقرار کنند. برخی به قلب و زبان اقرار کردند و بعضی فقط به زبان. این است کلام الهی: «وله أسلم من في السماوات والأرض طوعاً وكرهاً وإليه ترجعون». سپس به هر دو گروه امر فرمود وارد آتش شوند. گروه اول که به قلب و زبان اقرار آورده بودند، وارد شدند. اما گروه دوم که فقط به زبان اقرار آورده بودند، گفتند: خدایا! ما را آفریدی تا به آتش بسوزانی؟ بدین روی اطاعت و معصیت ارواح، از آنجا استوار شد.

آنگاه که خدای سبحان دخول ارواح در اجساد را اراده کرد، طینت طیبه را آفرید و آب گوارای پاک را بر آن جریان داد، و از برگزیده آن بدن های محمد و آل محمد صلوات الله علیه و علیهم را آفرید. همچنین طینت خبیثه آفرید و آب شور پلید را بر آن جریان داد. آنگاه خداوند هر دو طینت را به مقتضای حکمت و لطفش در هم آمیخت... و این فقط در بدنها بود نه در ارواح.

پس قضیه ذکر شده در حدیث، در مورد بدن هایی است که قالب ارواح مؤمن و کافر می شوند و در مورد خلقت و تکلیف و معاد، تابع ارواح اند. بدین ترتیب، اشکالی در حدیث وجود ندارد».

۱۲. کلام میرزا محمد قاسم اردوبادی

فقیه وجیه، حجة الاسلام میرزا محمد قاسم بن محمد تقی اردوبادی قدس سره، مقیم نجف اشرف و مدفون در آن، متوفی سال ۱۳۳۳ در تالیف خود به نام الشهاب المبین

۱. ابوالقاسم اردوبادی (۱۲۷۴-۱۳۳۳) یعنی: محمد قاسم بن محمد تقی بن محمد قاسم بن عبد علی

فی افناء الجاحدين و المارقين^۱ - که نسخه آن نزد ما موجود است - می‌گوید:

«از جمله قصص قرآن عظیم الشان، ذکر عالم ذر که عبارت از تکلیف ارواح است... و ایضاً در اثبات آن عالم، تقریب است به روز قیامت و سهولت آن در جنب قدرت خدای تعالی مثل:

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ نُوْحٌ وَإِبْرَاهِيمُ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقاً غَلِيظاً. لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صَدَقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً أَلِيماً» (احزاب / ۷ و ۸)

یاد کن - یا محمد - وقتی را که گرفتیم از پیغمبران، عهد و پیمان آنها را، و از تو و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم، و گرفتیم از آنها عهد مؤکد شدید.

و علی بن ابراهیم گوید که خداوند عالم، اخذ عهد و پیمان فرمود، از همه انبیاء عهد دائمه برای خود، یعنی به عبادت خود، و دعوت نمودن خلق را به طرف خودش، عزّ جلاله.

بعد تصریح فرمود به خصوص این پنج نفر را که افضل انبیایند. و تقدیم حضرت رسول الله ﷺ به جهت افضلیّت آن سرور کائنات است به جهت اینکه از همه انبیاء سابقه میثاق را قبول نمود. و میثاق دومی مؤکد ایمان به رسول خدا و امیرالمؤمنین - صلی الله علیهما و آلهما المعصومین - است. و امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام

بن حسن اردوبادی تبریزی نجفی مشهور به ابوالقاسم، منسوب به اردوباد است، شهری در مرز فعلی بین ایران و قفقاز در آذربایجان ایران، نزدیک رود ارس. او فقیه بلند پایه، عالم والامقام، ادیب و شاعر و مرجع تقلید زمان خود بود. در تبریز زاده شد و در راه سفر زیارتی به مشهد الرضا علیه السلام، در همدان درگذشت. فرزند ادیب و دانشمندش میرزا محمد علی پیکر او را به نجف اشرف منتقل کرد و در یکی از حجره‌های صحن شریف علوی دفن کرد. در اعیان الشیعه ج ۲ ص ۴۱۰ شرح حال او را آورده و ۵۲ تألیف او را نام می‌برد.

۱. این کتاب به زبان فارسی در بیان اعجاز قرآن و نبوت خاصه و ذکر معجزات رسول خدا است. که در پاسخ به شبهات زمان خودش نوشته است. (الذریعة ج ۱۴ ص ۲۵۵). [ویراستار این ترجمه بخشی از کتاب را در فصلنامه سفینه شماره ۳۳ نقل کرده و مقاله‌ای در معرفی آن در یادنامه محقق طباطبائی نوشته است. باید دانست که علامه امینی متن منقول از مرحوم اردوبادی را به عربی ترجمه کرده و ما متن را که فارسی بود، از اصل مخطوط کتاب نقل کردیم.]

را نصرت کنند. شاهد این آیه دیگر است که می فرماید:

«وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ، ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ» (آل عمران / ۸۱)

یاد کن - یا محمد - وقتی را که الله - سبحانه و تعالی - اخذ فرمود از پیغمبران میثاق به آنچه دادیم به شما از کتاب و حکمت الهیه، بعد از آن رسول آید. علامتش آن است که تصدیق می نماید آنچه را با شماست. هر آینه به او ایمان بیاورید و البته به او نصرت نمایید...

واظهر به حسب لفظ، عالم ذراست، زیرا ظاهر هر دو آیه مبارکه، اجتماع انبیاء است در مخاطب شدن به خطاب مستطاب حضرت اقدس الهی عز شأنه.

آخر آیه دوم هم شاهد است و می فرماید:

«قَالَ أَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي، قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ» (آل عمران / ۸۱)

خدای تعالی فرمود: آیا اقرار نمودید و عهد مرا گرفتید بر این امر؟ انبیاء گفتند: اقرار نمودیم. فرمود خداوند عالم: پس شاهد باشید، و من هم با شما از شاهدانم. وجه شهادت، خطاب جمع است بر یکدیگر که ظاهرش اجتماع است، هر چند به اعتبار تعدد هم جایز است که متفرق را با صیغه جمع خطاب نمایند؛ اما خلاف ظاهر است، خصوصاً شهادت بعضی به دیگری با اجتماع مناسب تر است...

و مثل: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا، أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّتَهُمْ مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ. وَكَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (اعراف / ۱۷۲-۱۷۴)

یاد کن - یا محمد - وقتی را که اخذ نمودیم از بنی آدم ذریه آنها را...

یعنی وقتی که اولاد آدم، ذریه بودند که خود آنهاست. اضافه بیانیه است. و مثل:

«وَأَيَّةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفَلَكِ الْمَشْحُونِ» (یس / ۳۶ / ۴۱)

یعنی: آیه الهیه است برای آنها که حمل نمودیم ذرّیه آنها را در کشتی که پُر بود. مراد از ذرّیه، خود آنهاست؛ یعنی عهد از اولاد آدم، مشتمل به تمام مشخصات نیست، بلکه از ارواح بنی آدم است که در صورت ذرّ بودند، از همه جمیعاً در یک جا، چنانکه ظاهر لفظ آیه شریفه است.

[ادامه ترجمه آیه شریفه]

و آنها را شاهد گرفت بر نفس خودشان. و عهد مأخوذ این بود که: من آیا نیستم پروردگار شما؟ گفتند: بلی، شاهد شدیم به جهت کریه شدنِ اینکه بگویند روز قیامت که غافل بودیم از این، یا اینکه بگویند این است و جز این نیست که پدران ما شریک قرار داده بودند تورا، ما اطفال کوچک بودیم، آیا ماها راهلاک می کنید به سبب افعال آنها که اهل باطل بودند؟

یعنی این اعلام و تکلیف را در عالم ارواح کردیم که معارف در فطرت بنی آدم بماند به فعل پدران و اجداد خودشان گردیده نبود و فریب نخورند. و هرکس مخالفت نماید دیگر جای عذر نداشته باشد؛ چنانکه خود پدران و اجداد آنها عذر ندارند، به سبب اینکه تکلیف به عموم اولاد آدم شد.

و آیه مبارکه صریح است در اخذ میثاق از همه ذرّیه. پس لامحاله قبل از انتقال به ارحام و قبل از تولّد خواهد شد.

پس مقصود از لفظ «ظهورهم»، ارواح است. و مصداق خارجی او را خداوند تبارک و تعالی می داند. خداوند عالم به قدرت کامله خود در آنها قوه ای خلق نمود که خطاب مستطاب را شنیدند و فهمیدند و جواب دادند.

در خبر وارد است صراحتاً، و دلیل سماع و فهم است التزاماً. و اخبار موافق به این ظاهر است متواتر. همه صحیح است به اصطلاح قدما، و مقداری صحیح است به اصطلاح جدید...

[نقد برخی سخنان در باب آیه ذرّ]

مغرور به رأی کاسد خود، احادیث معتبره را انکار نموده، می گوید که قائلین به عالم ذرّ، آثاری بعضی مرفوع و بعضی موقوف نقل کرده اند و تأویل آیه کرده اند.

و ظاهر قرآن به این شهادت دارد. زیرا که بنا براین باید خداوند عالم فرموده بود: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ آدَمَ وَذُرِّيَّتِهِ مِنْ ظَهْرِهِ» پس اینکه فرمود: (مَنْ بَنَى آدَمَ ذُرِّيَّتَهُمْ) و (مَنْ ظَهَرَهُمْ) منافی این است. و ایضاً سیاق آیه این است که این مخاطبین، پدران مشرک داشتند و همه انسان، اولاد آدم است، پدرشان آدم. و آدم را مشرک گفتن جایز نیست.

سپس مرحوم اردوبادی در جواب این سخنان از کلام سید مرتضی بهره برده که در اینجا به تلخیص می آوریم تا سخن به درازا نکشد. پس می گوید:

این ایراد کلام اهل تفریط بود. اما اهل افراط گفته اند: مراد این است که خدای تعالی حقایق را نشر نمود در پیش علم خود، و آنها را استنطاق فرمود با زبان قابلیت و استعداد ذات، و او را در آنها دلائل نصب نمود. و در عقل آنها چیزی مرکب که آنها را داعی باشند به اقرار خدا؛ و این به منزله شاهد گرفتن بنی آدم به نفسهای خودشان [است] مثل «کُنْ» گفتن وقت خلقت اشیاء، و مثل گفتن آسمانها و زمین که آمدم در حال طاعت، و معلوم است که اینجاها قول حقیقی نیست، بلکه تمثیل است وقتی که آنها در اصلاّب آباء عقلیه و معدنهای اصلیه بودند، در حالتی که آنها رقائق در حقائق مذکوره بودند. و از این آباء به «ظهور» تعبیر شد به جهت اینکه هر یک ظهراست یا ظاهرکننده و یا ظهراست نزد او، به جهت اینکه صور عقلیه نوریّه بودند، ظاهره در حد ذات خود آنها را شاهد گرفت. یعنی آنها شهادت ذوات عقلیه و هویات نوریّه دادند.

پس به استعانت این قوه، خطاب «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» را شنیدند، چنانکه در دنیا با توالی بدنیه می شنودند. و با زبان این عقول عرض نمودند در جواب خطاب حضرت ربّ الارباب: بلی، تویی خدای ما که بر ما وجود مقدّسه ربانیه داده ای، کلام شریف تورا شنیدیم و جواب خطاب تورا عرض نمودیم.

دور نیست این جواب بالسان ملکوت که در عالم مثال باشد که پایین تراز عقل است و هر چیزی را ملکوتی هست چنانکه در آیات قرآنیّه توضیح به این بود. فرمود:

«فَسَبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» (یس / ۸۳)

تسبیح و تنزیه است خدای متعال را که در دست قدرت اوست ملکوت هر شیء. و ملکوت، باطن ملک است. و این همه‌اش حیات است. و برای هر ذره از ذرات، لسان ملکوتی هست که نطق می‌کند با تسبیح و تمجید و توحید خدای تعالی. و به این زبان، سنگ ریزه در دست مبارک حضرت رسول خدا ﷺ تسبیح نمود. و روز قیامت، زمین با این زبان، از اخبار خود خبر می‌دهد. با این زبان روز قیامت، جوارح و اعضای بنی آدم نطق می‌کند، چنانکه هر دو فقره در قرآن مجید تصریح شده.

[پاسخ به توجیه عالم ذرا]

مؤلف گوید: در بطلان تأویلات آنها کفایت می‌کند اینکه... این تأویلات آنها، تکذیب ظاهر قرآن و حدیث است. زیرا که راه رفتن ذر و مخاطبه خدای تعالی با اصحاب یمین و شمال و مخاطبه با انبیای اولوالعزم و افروخته شدن و تکلیف به اصحاب یمین و شمال به دخول نار و اطاعت اصحاب یمین به دخول نار و ترسیدن اصحاب شمال و داخل نبودن به آتش و اعتذار اصحاب شمال - الی آخره - همه واضح و لایح است در حقیقت قول، نه در خیال... و مفاسد این جور کلمات به حصر نمی‌گنجد. و حقیقت این، استبداد و اطاعت نکردن به اهل عصمت سلام الله علیهم است... و حدّ وسط این است که در معنی آیه ذکر شد موافق ظاهر آیه و نصوص کثیره... و از جمله آیه «فما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا به من قبل» و معنی آن گذشت در ضمن آیه سابقه چنانکه بیان شد. ایمان نمی‌آورند. به چیزی که در سابق تکذیب نموده‌اند.^۱

سپس وجه استدلال به این آیه را از آنچه از اخبار استفاده می‌شود ذکر کرد.

۱۳. کلام علامه قطب الدین اشکوری

علامه حجت، قطب الدین محمد بن شیخ علی بن عبدالوهاب اشکوری دیلمی

۱. توضیح ویراستار: کتاب الشهاب المبین مرحوم اردوبادی به زبان فارسی است. مرحوم علامه امینی در متن کتاب المقاصد العلیة گفتار علامه اردوبادی را به صورت ترجمه و تلخیص به عربی نقل کرده است. در اینجا، متن عبارات فارسی از اصل کتاب اردوبادی بر اساس نسخه خطی کتاب نقل شد که به شماره ۱۰۹۶۳ در کتابخانه آیه الله مرعشی در قم موجود است.

لاهیجی^۱ در کتاب محبوب القلوب در ترجمه حکیم سقراطیس می‌گوید:

«ارواح بر بعضی از اشراقات شهودیه مطلع بوده و نسبت به مُبدع آن در ربوبیت اقرار داشته است، چنانکه در این آیه شریفه آمده است: «الست بربکم قالوا بلی». اما با انس گرفتن به بدنهای ظلمانی و فرورفتن در پرده‌های هیولایی، از مولی و مُبدع خود دور مانده است. حال، اگر با ریاضت، از اسارتِ دار غرور (دنیا) درآید و با مجاهدت از التفات به عالم زور ترقی یابد، دوره گذشته خود را - که نزدیک بود به مرور اعصار و زمان، مندرس شود - بار دیگر باز خواهد یافت. این همان معرفتی است که «نور علی نور» است. و از اینجاست که شیخ گنجبه (نظامی) در خمسه می‌گوید:

توان بودی که پیش از صحبت خاک	ولایت داشتی بر بام افلاک
ز تو گرباز پرسند آن نشانها	نداری هیچ حرفی یاد از آنها
چو فردا بگذری زین محنت آباد	یقین دارم کزین هم ناوری یاد
کسی کویاد نارد قصه دوش	کند امروز را فردا فراموش ^۲

وی در تفسیر آیه شریفه «وَإِذْ أَخَذَ...» (اعراف: ۱۷۲) می‌گوید:

«بدان که گاه "آدم" را به آدم ابوالبشر می‌گویند و گاهی برهر بشری گفته می‌شود و شاید بر معنایی اعم از این معناها باشد، مثلاً گفته می‌شود: آدم مُلکی، آدم ملکوتی، آدم جبروتی و آدم لاهوتی. و به همین معنا در بعضی از خطبه‌های امیر مؤمنان علیه السلام آمده است: «أنا آدم الأول»^۳، زیرا هر چه در عالم طبع و عالم کثرت وجود دارد، در عالم مثال، دارای تصویر و مثالی به نحو کثرت و تفصیل است،

۱. مولی قطب الدین محمد بن ملا شیخ علی شریف لاهیجی اشکوری، از شاگردان میرداماد (متوفی بعد از ۱۰۷۵)، کتاب او محبوب القلوب است که بخشی از آن در شرح حالات حکماء چاپ شده است، در سه بخش: بخش اول: فلاسفه پیش از اسلام، بخش دوم: فلاسفه اسلام، بخش سوم: ائمه اطهار علیهم السلام. در خاتمه، شرح حال خود را آورده است. کتاب دیگر او ثمره الفؤاد است. نقل به تلخیص از: الذریعة ج ۲۰ ص ۱۴۱.

۲. منظومه خسرو و شیرین نظامی گنجوی، بخش ۱۰۰ (دریاد کردن زندگی پس از مرگ).

۳. مشارق أنوار الیقین ص ۲۶۸: منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة از میرزا حبیب الله خویی ج ۱۹ ص ۳۲۳.

به گونه ای که اگر او را ببیند، می گوید او بعینه همان است بدون هیچ اختلاف و تمیزی. او دارای حقیقتی در عالم عقول عرضیه و ارباب انواع است، و نیز حقایقی در عالم عقول طولیه دارد به نحو اتم و ابسط از آنچه که در این عالم است. از آن عوالم به ذر تعبیر می شود. و هر آنچه در ما فوق عالم طبع یافت شود، تمام آن علم و شعور و سمع و بصر و نطق است، برخلاف آنچه در این عالم است که شعور و سمع و بصر و نطقش با ابزارهای متمایزه ای است که در موضع بصر سمع و نطق و... نیست».

تا آنجا که گوید:

بعد از آنکه دانستی که تمام اشیاء - خصوصاً ما فوق عالم طبع - نسبت به خداوند متعال، همگی علم و شعور و سمع و بصر و نطق اند، جای تأمل نمی ماند که اِشهاد و اسماع و اقرار همگی بر حقیقت لغوی خود هستند، بلکه بیش از حقیقتشان در فوق عالم طبع حقیقت دارند. پس نیازی به تأویل مفسران و تکلفات و مجازهای آنها نیست تا از روی کراحت بگویند: «أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ»^(۷۲) أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ». یعنی شما را در آنجا وادار به شهادت و اقرار کردیم تا در تکلیف خود مستقل باشید و نسبت به ربوبیت آگاه شوید، پس غافل و تابع دیگران نباشید و کردار زشت خود را بر دیگری معلق نکنید».

استفتائات از علما در خصوص عالم ذر^۱

۱. میرزا محمد حسین نایینی

پرسش:

سخن شیخ و ملاذ ما آیه الله دامت برکاته السنیة در موضوع عالم ذر و میثاق گرفته شده از ذرات بشری برای ربوبیت خداوند متعال و نبوت محمد ﷺ و ولایت علی ﷺ چیست؟ آیا ادله منقوله از کتاب و سنت، عقیده به آن را تأیید

۱. آنچه در پی می آید، پرسشی است در باب عالم ذر، که مرحوم امینی از چهارتن از عالمان زمان خود (حدود سالهای ۱۳۵۳ قمری) پرسیده و اصل دستخط این بزرگان هم اکنون در کتابخانه امیرالمؤمنین ﷺ در نجف اشرف نگاهداری می شود. (ویراستار)

می‌کند یا نه؟ و آیا شایسته است که بالجمله آن را انکار کنیم و حتی بالجمله به آن ملتزم نباشیم؟ با جواب دادن، بر ما منت گذارید. خداوند اجرتان دهاد و از اسلام و اهل آن بهترین پاداش را نصیب کند.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

آنچه را که در کتاب و سنت در این خصوص آمده، ردّ و انکار آن جایز نیست. و اگرچه عقل از ادراک آن قاصر باشد، باید علم آن را به خدا و رسول و آل طاهرین و صلوات الله عليهم اجمعین برگرداند. والله العالم.

محمد حسین الغروی النائینی

۲۸ ذیحجه ۱۳۵۳

۲. شیخ محمد حسین اصفهانی

پرسش:

حجة الاسلام ادام الله تعالى برکاته،

چه می‌فرمایید در موضوع عالم ذر، آیا ادله موجود در کتاب و سنت، ما را در عقیده به آن یاری می‌کند یا نه؟ آن را بیان کنید. خداوند اجرتان دهاد و از اسلام و اهلش نیکو پاداش دهاد.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

آری. ادله کتاب و سنت بر این عقیده یاری می‌کند، و شاید ثبوت آن بالجمله از مسلمات باشد، والله اعلم.

حزره الجانی محمد حسین الاصبهانی

۳. میرزا علی شیرازی

پرسش:

حجة الاسلام، متع الله تعالى المسلمين بطول بقائكم،

چه می‌فرمایید در موضوع عالم ذر؟ آیا ادله کتاب و سنت، ما را در اعتقاد به آن

یاری می‌کند یا خیر؟ برما، با جواب دادن، منت گذارید. خداوند شما را از اسلام و اهل آن نیکوپاداش دهد.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

آری ادله کتاب و سنت فی الجملة کمک می‌نماید، و شاید در این روزگار، از ضروریات باشد.

الاحقر علی الجنتی الشیرازی

۴. شیخ محمد حسین کاشف الغطاء

پرسش:

چه می‌فرماید شیخ اجل ما حجة الاسلام دامت برکات وجوده، در موضوع عالم ذرّ و میثاقی که خداوند با خطاب خود از ذرات بشری برای ربوبیت خداوند متعال و نبوت محمد ﷺ و ولایت علی علیه السلام گرفته است؟ آیا ادله نقلی از کتاب و سنت عقیده به آن را تأیید می‌کند یا نه؟ و آیا انکار و ردّ آن و عدم تصدیق آن بالجملة صحیح است؟ پاسخ دهید، مأجور باشید، خداوند از اسلام اهلش جزای نیکوپتان دهد.

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

ادله نقلی از کتاب و سنت فی الجملة دلالت بر وجود عالم ذر دارد، و صحیح نیست که به طور کلی آن را انکار و بالجملة آن را رد کرد. خداوند سبحان بر حقایق مخلوقات و عوالم ابداعات و آیات متشابه خود آگاه است.
محمد حسین آل کاشف الغطاء

کلام برخی علما درباره عالم ذر به نظم

تا کنون برخی از اقوال منشور عالمان بزرگ نقل شد. اما آنچه به صورت نظم در این موضوع، از علمای امامیه رضوان الله علیهم رسیده و همچنین از سایر طبقات فریقین آمده، بسیار زیاد است که برای اختصار، تعدادی از آنها را ذکر می‌کنیم:

۱. سید صدرالدین عاملی

سید محقق جلیل فقیه و جیه، علامه حجت، شیخ الأجلة سید صدرالدین محمد موسوی عاملی بغدادی اصفهانی نجفی قدس الله سره می گوید:

عَلَيَّ بِشَطْرِ صِفَاتِ الْإِلَهِ	حَبِيبٌ وَفِيكَ يَدُورُ الْفَلَكَ
فَلَوْلَا الْغُلُوبُ لَكُنْتُ أَقُولُ	جَمِيعُ صِفَاتِ الْمُهِمِّنِ لَكَ
وَلَمَّا أَرَادَ الْإِلَهُ الْمِثَالَ	لِتَفِي الْمَثِيلِ لَهُ مَثْلَكَ
فَمِنْ عَالَمِ الذَّرِّ قَبْلَ الْوُجُودِ	لِقَوْلِ «بَلَى» اللَّهُ قَدْ أَهْلَكَ
وَقَدْ كُنْتَ عَلَّةَ خَلْقِ الْوَرَى	مِنْ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ حَتَّى الْمَلَكِ
وَعَلَّمْتَ جِبْرِيلَ رَدَّ الْجَوَابِ	وَلَوْلَاكَ فِي بَحْرِ قَهْرِ هَلَاكَ

علی در ناحیه صفات الهی است. حبیبی و فلک گرد تومی گردد.

پس اگر غلور نبود می گفتم که همه صفات خداوند مهیم را داری.

و وقتی خداوند خواست تا برای نفی همانند خود، نمونه ای بیاورد تورا به تصویر کشید.

پس خداوند تورا در عالم ذر، قبل از وجود، چون «بلی» گفتی، شایسته این مقام کرد.

و تو علت آفرینش همگان از جن و انس و حتی ملائکه بوده ای.

و توبه جبرئیل پاسخ دادن را آموختی و گرنه در دریای قهر الهی هلاک می شد.

۲. میرزا حبیب خراسانی

علامه تحریر آجل فقیه و جیه اصولی عارف حکیم، محقق نقاد حاج میرزا حبیب الله ابن حاج میرزا هاشم موسوی اصفهانی خراسانی طیب الله مضجعہ در مدح مولایمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) می گوید:

چون خرد بر کف قلم در مکتب عالم گرفت دل رموز آموزی از اسرار لایعلم گرفت

۱. سید صدرالدین موسوی عاملی (۱۱۹۳-۱۲۶۳) از اعلام بارز امامیه در فقه و حدیث و رجال و علوم عربیت، که علاوه بر این فنون، ادیبی شاعر بود که به زبان فارسی و عربی شعر می سرود و اشعارش در مجموعه ها فراوان است. (تراجم الرجال ج ۱ ص ۵۰). علامه آقابزرگ تهرانی در الکرام البررة ص ۱۶۷ شرح حال او را گفته و در الذریعة ج ۱۷ ص ۸۷ به القصائد الكثيرة او اشاره می کند.

در معلّم خانۀ تعلیمِ آسما، عقلِ پیر
 بر سماوات و زمین حملِ امانت عرضه شد
 از حجابِ قدس، نورش در سرای اُنس تافت
 صوتِ «إِنِّي جَاعِلٌ» در هفت بندِ نای چرخ
 نغمۀ «قَالُوا بَلَى» رجّع الصّدا شد از آلست
 داد منشور خلافت را چو توقیع وجود
 دستِ عهدش عهد از موسی بن عمران می بستند
 الغرض از جمله ذراتِ جهان دستِ آلست
 با تمام انبیا همراه بود اما نهان
 شد عیان چون نور احمد در جهان پرچم گرفت

وی قصیده دیگری در مدح امام امیرالمومنین علیه السلام سروده که مطلع آن چنین است:

روی تو که قبلۀ صلاة است مجموعه عالم صفات است
 ضمن آن می گوید:

نوشد ز لب تو کوثر آن کس کز خط تو در کفش برات است
 عهدی ز الست با تو بستم آن عهد همیشه با ثبات است

دیوان این علامۀ عارف را در نجف دیدم. شرح حال او را در کتابم صرعی الحقائق^۱ آورده‌ام که در بارۀ عالمان شهید شیعه نوشته‌ام. در آن منبع، گزیده‌ای مفید از اشعار نیکو و زیبای او را آورده‌ام.

۳. شیخ جابر کاظمی

شیخ فاضل ادیب اریب، شیخ جابر کاظمی - که خدای، او را در رحمت خود جای دهاد^۲ - در تخمیس قصیده اُزریه می سراید:

۱. علامه امینی کتابی به این عنوان ندارد. ظاهراً مراد او کتاب شهداء الفضیلة باشد که این عنوان دیگر برای آن است.

۲. تخمیس الأُزریة فی مدح النبی والوصی والاکل صلوات الله علیهم أجمعین. اصل قصیده از شیخ کاظم اُزری و تخمیس آن از شیخ جابر کاظمی است. قسمتهای مختلف آن در صفحات پیشین این کتاب

أَنَا فِي جُنتٍ تَحَصَّنْتُ فِي الذَّرِّ بُولَانِي لِآلِ طِهٍ وَحِيدَر
فَإِذَا الْكَوْنُ كُلُّهُ جَاشَ بِالشَّرِّ مَا أَبَالِي وَلَوْ أَهَيْلَتْ عَلَى الْأَرِّ
ضِ السَّمَاوَاتُ بَعْدَ نَيْلٍ وَلَاهَا

من در سپری هستم که در عالم ذر، با ولایتم نسبت به آل طه و حیدر، در پناه آن درآمدم.

پس بعد از نیل این ولایت، اگر شرت تمام عالم را فراگیرد و آسمانها بر زمین فروافکنده شود، هیچ باکی ندارم.

وی ضمن آن می‌گوید:

مُرْسَلٌ كُلُّ مُرْسَلٍ فِيهِ بَشَرٌ وَبِهِ بَارِئِ الْبَرِيَّةِ أَخْبَرُ
وَلَكُمْ حِينَ خَلَقِ آدَمَ وَالذَّرِّ تَوَهَّتْ بِاسْمِهِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرُّ
ضُ كَمَا تَوَهَّتْ بِصُبحِ ذُكَاها

فرستاده‌ای که همه رسولان بشارتش را داده‌اند و آفریننده انسانها خبرش را داده است. و هنگامی که خداوند آدم و ذر را آفرید، آسمانها و زمین نامش را آشکار کردند، همچنان که صبح روشنش را آشکار کرد.

نیز در ضمن آن گوید:

عَمَرَتْ كَفُّهُ الْعَوَالِمَ بِالذَّرِّ حَيْثُ عَمَّتْ بِجُودِهَا الْبَحْرُ وَالْبَرُّ
فَهِيَ مَجْرَى النَّدَاءِ مِنْ عَالِمِ الذَّرِّ أُنْمُلُ عَاشَتْ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرُّ
ضُ وَمَنْ فِيهِمَا عَلَى جَدَوَاهَا

دست او همه عالم‌ها را از گوهر پر کرد. چنان که بخشنده‌گی خود را بر همه جا، دریا و خشکی، شامل کرد.

پس دست او، از عالم ذر، مجرای بخششند. سرانگشتانی که آسمانها و زمین و هر که در آنهاست در عطا و بخشش آنها به سر می‌برد.

۴. میرزا محمد علی اردوبادی

شیخ مفضل ما، دانشور اجل، پرچم علم و ادب، علامه میرزا محمد علی فرزند شیخ میرزا قاسم اردوبادی این شعر خود را در تبریز برایم خواند:

أَبَا حَسَنِ إِنْ يَجْحَدُوكَ فَطَالَمَا بِمُنْتَشِرِ الْحَصْبَاءِ عَيْضٌ عَنِ الدَّرِّ
أَلَمْ يَكْفِهِمْ حُمُّ الْغَدِيرِ مَنْصَةً عَلَى سَالِفِ الْمِيثَاقِ فِي عَالَمِ الدَّرِّ

ای ابوالحسن، اگر تو را انکار می کنند، پس بسیار گذشته است که به جای درو گوه، سنگریزه های پراکنده می خواهند.

آیا جایگاه غدیر خم، برای آنان کافی نبود که بر پیمان گذشته در عالم ذر دلالت کند؟ این عالم بزرگ قصیده ای سروده که در آن، عالمان شهید شیعه را ستوده. این عالمان شهید، همانهایی که در کتابمان شهداء الفضيلة یاد شده اند. این کتاب در تاریخ زندگانی عالمان شهید امامی، رضوان الله علیهم، نوشته شده است.

وی در این قصیده درازدامن گوید:

وَقُلْ فِيهِمْ مَا شِئْتَ مِنْ فَخْرٍ لَهُمْ وَمَا شِئْتَ مِنْ أَمْرِ فَحَدِّثْ عَنِ الْبَحْرِ
وَمَا نَزَلُوا لِلْمَوْتِ وَهَنًا وَإِنَّمَا حَدَاهُمْ لَهُ الْمِيثَاقُ فِي عَالَمِ الدَّرِّ
هَنَالِكَ إِذْ جَاؤُوا بِعَهْدٍ مُؤَكَّدٍ فَلَمْ يُلَفْ مِنْهُمْ بَعْدَهُ وَجْهٌ مُزَوَّرٍ

برای ایشان هرفخری را که خواهی بگو، و اگر چیزی خواستی از دریا بگو. آنان از روی ناتوانی به سوی مرگ نرفتند، بلکه پیمانشان در عالم ذر، آنان را به سوی مرگ برد.

آنجا که پیمان مؤکدی داشتند. پس هیچ چهره منحرفی با آنها مواجه نخواهد شد.

۵. شیخ صالح تمیمی

ادیب اریب، زمامدار بلاغت، شیخ صالح تمیمی^۱ در ضمن قصیده ای در مدح

۱. صالح بن درویش بن علی کاظمی نجفی حلی بغدادی معروف به شیخ صالح تمیمی ادیب و نگارنده نظم و نثر، زاده و مدفون در کاظمین (متوفی به سال ۱۲۶۱). علامه شیخ آقابزرگ تهرانی در الکرام البررة ص ۶۵۳، شرح حالش را آورده و در الذریعة جزء دوم از ج ۹ ص ۵۸۷ دیوانش را یاد می کند. شرح حالش را بنگرید: أعيان الشيعة ج ۷ ص ۳۶۹؛ شعراء الحلة خاقانی ج ۳ ص ۱۴۲؛ المسك الأذفر آلوسی ص ۱۴۸.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می گوید:

نَبَأٌ وَالْعَظِيمُ قَالَ عَظِيمٌ وَيَلْ قَوْمٌ لَمْ يُعْنِهَا الْإِنْبَاءُ
لَمْ تَكُنْ فِي الْعُمومِ مِنْ عَالَمِ الدَّر رَوَيْنَهُ عَنِ الْعُمومِ التَّهَاءُ

۶. عبدالباقی موصلی

ادیب فاضل یگانه، عبدالباقی موصلی عمری اموی^۱ در مدح پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) می سراید:

كُنْتُ شَيْئاً وَأَدَمُ لَمْ يَكُنْ شَيْ فَحَوِيَتْ الْأَسْرَارَ بِالنَّشْرِ وَالطِّي
وَقَدِيمًا تَقَسَّمَتْ قِسْمَةُ الْفَى لَكَ ذَاتُ الْعُلُومِ مِنْ عَالَمِ الْغِي
بِ وَمِنْهَا لِأَدَمِ الْأَسْمَاءُ
سِرٌّ إِبْجَادِ عَالَمِ الدَّرِ أَنْتَا مُضْمَرًا بَيْنَ الْكَافِ وَالتَّوْنِ كُنْتَا
مُنْذُ قَالُوا بَلَى إِلَى أَنْ وُلِدْتَا لَمْ تَزَلْ فِي ضُمَائِرِ الْكَوْنِ تُخْتَا
رُ لَكَ الْأُمُّهَاتُ وَالْآبَاءُ

وی در قصیده دیگر گوید:

بَاسِلٌ لِلْهُدَى لَهُ وَثَبَاتٌ وَعَلَى الْحَقِّ وَفَقَّةٌ وَثَبَاتٌ
ظَاهِرَاتٌ وَتَارَةً مُضْمَرَاتٌ خَلَوَاتٌ مِنْ بَعْدِهَا جَلَوَاتٌ
عَلَّمَتْهُ الْإِظْهَارَ وَالْإِضْمَارَا
عَالَمُ الدَّرِ إِذْ أَجَابَ بِسُرْعَةٍ مُلْقِيًا نَحْوَ دَعْوَةِ الرَّبِّ سَمِعَهُ
ذَلِكَ الْحَبْرُ شَرَفَ اللَّهِ وَضَعَهُ نُقْطَةً الْبَاءِ مِنْ بَلَى كَانَ فِي عَهْ
بِ أَلَسْتَ فَأَيَّدَ الْإِقْرَارَا
كَعْبَةُ الْبَيْتِ قَابَلَتْهُ بِلَيْنٍ إِذْ رَأَتْهُ لَهَا أَجَلٌ قَرِينٍ

۱. عبدالباقی بن سلیمان بن احمد عمری فاروقی موصلی بغدادی (۱۲۰۴-۱۲۷۸) ادیب شاعر مورخ، زاده موصل که به بغداد رفت و در آنجا درگذشت. دیوان قصاید او التریاق الفاروقی یا الباقیات الصالحات نام دارد. اشعاری در مدح اهل بیت (علیهم السلام) در آن می توان یافت. علامه شیخ آقابزرگ تهرانی در الذریعة ج ۳ ص ۱۱ در ذیل دیوانش می گوید که از دیوانش خلوص ولای او آشکار است.

ذلِكَ الرُّكْنُ ذُو الْمَقَامِ الْمَكِينِ الْمُنَادِي يَا قِبْلَتِي قَابِلِينِي
بِسُحُورٍ فَقَابَلْتُهُ اخْتِياراً

نیز سروده است:

بِمِرَّةٍ وَجْهَ الْحُبِّ لِي قَدْ تَشَخَّصَتْ هَيَاكِلُ أَفْرَادِ الْوُجُودِ بِأَسْرِهَا
فَقَرَّتْ بِهَا عَيْنِي وَأَصْبَحَتْ شَاخِصاً إِلَيْهَا وَقَدْ عَزَّ الْتِفَاتِي لِغَيْرِهَا
وَفِيهَا ثُرَاتِي مَا سِوَاهُ لِنَاطِرِي فَلَمْ أَرِ مِنْهُ مَا أَنْطَوِي تَحْتَ سِتْرِهَا
تَجَلَّتْ بِهَا حَيْثُ انْجَلَتْ كُلُّ ذَرَّةٍ فَذَكَّرَتِ الْأَرْوَاحَ عَالَمَ دَرِّهَا
وَكَمْ مِنْ هَيُولَاهَا بَدَتْ لِي صُورَةٌ جَعَلْتُ عِقَالَ الْعَقْلِ طَوْعاً لِنَحْرِهَا
فَحَيَّرَتِ الْأَلْبَابَ مِنْهَا لُبَابَةً قَدْ اتَّخَذَتْ لُبِّي لِفَافاً لِقَسْرِهَا

و اوراست:

مِنْ عَالَمِ الذَّرِّ طَرَفِ الْعَيْنِ حِينَ رَمَى وَمَا انْتَنَى عَنْهُ قَلْبٌ غَيْرُ مَسْحُورٍ
أَدَارَ أَقْدَحِ أَحْدَاقٍ فَمَا تَرَكْتَ شَخِصاً بِمَا أَلَسْتُ غَيْرَ مَخْمُورٍ
وَقَدْ عَرَّتْ نَسَمَاتِ الذَّرِّ عَرَبْدَةً لَمْ تَصْخُ مِنْهَا لَيَوْمِ النَّفْخِ فِي الصُّورِ

۷. صالح بن قاسم حویزی

فاضل بارع، صالح بن قاسم حویزی نجفی مشهور به صالح حجی متوفای حدود ۱۲۷۵ می‌گوید:

يَا نَبِيَّ الْهُدَى وَمَا الْأَنْبِيَاءُ مِنْكَ إِلَّا أَرْضٌ وَأَنْتَ سَمَاءُ
إِنَّمَا الْأَنْبِيَاءُ مَبْدَأُ فَيْضٍ وَلَكَ الْإِبْتِدَاءُ وَالْإِنْتِهَاءُ
بَلْ بِأَسْمَاكَ سَبَّحُوا اللَّهَ فِي الدَّرِّ رَوْفِي الْبَعْثِ فِي صِفَاتِكَ جَاوُوا
عَرَفُوا فِيكَ بَعْضَ مَعْنَى فَتَاهُوا فِيهِ لَوْ لَمْ يَكُنْ بِهِ الْإِهْتِدَاءُ

۱. شیخ صالح بن قاسم بن محمد بن احمد حویزی نجفی مشهور به شیخ صالح حجی مدفون در نجف. ادیب فاضل بود که در علوم آلی و دینی مشارکت داشت. ضمناً شاعری است که در جلسات شعری با ادبای زمانش حضوری جدی داشت. سید محسن امین در اعیان الشیعة ج ۷ ص ۳۷۶ شرح حال او و نمونه ای از شعرش را آورده است.

۸. سید محمد موسوی

وی قصیده‌ای در نظم حدیث کسا سروده، که آن را به غلط به علامه سید عدنان بحرینی رحمه الله مقیم مُحَمَّرَه (خرمشهر) نسبت داده‌اند. ولی از پایان چکامه برمی‌آید که نام ناظم، سید محمد موسوی است. در اواخر این قصیده گوید:

لَا قَدَسَ اللَّهُ أَقْوَاماً قَدْ انْحَرَفُوا عَنِ الرَّشَادِ وَضَلُّوا بَعْدَ تَبْيَانِ
وَحُرْمَةِ الْبَيْتِ وَالْهَادِي وَعَتَرَتِهِ وَتِلْكَ غَايَاتُ أَقْسَامِي وَإِيمَانِي
لَوْ أَجْمَعَ النَّاسُ طَرّاً فِي مَحَبَّتِهِمْ فِي الدَّرِّ لَمْ يَخْتَلَفْ فِي ذَلِكَ اثْنَانِ

۹. سید حمیری

سید اسماعیل حمیری - از شاعران معاصر با امام صادق علیه السلام و راویان حضرتش متوفی ۱۷۳ - با اشاره به مضمون عالم ذر گوید:

طِبْتَ كَهْلاً وَعُغْلاً مَا وَرَضِعاً وَجَنِيناً وَلَدَى الْمِيثَاقِ طِيناً يَوْمَ كَانَ الْخَلْقُ طِيناً
كَنتَ مَأْمُوناً وَجِيهاً عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِيناً فِي حِجَابِ التَّوْرِ حَيّاً طَيِّباً لِلظَّاهِرِينَ^۱

۱۰. ابن حمّاد

وی در بیتی در مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام که ابن شهر آشوب نقل کرده، می‌سراید:

هُوَ الْآيَةُ الْكُبْرَى هُوَ الْحُجَّةُ الَّتِي بِهَا احْتَجَّ بَارِيهَا عَلَى الْخَلْقِ فِي الظَّلِّ^۲
او بزرگترین نشانه است و حجتی که خداوند در عالم ظل بدان احتجاج کرد.

۱۱. شیخ حر عاملی

محدث اجلّ شیخ الاجلّ علامه حجت، شیخ محمد بن حسن حرّ عاملی در دیوان خود، ضمن قصیده‌ای طولانی در مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام می‌سراید:

وَلَكُم نَالٌ سُودِداً لَمْ يُبْنِ كُنْ هَ عُلَاهُ الْإِنْشَاءُ وَالْإِنْشَاءُ

۱. علامه امینی شرح حال گسترده‌ای از سید حمیری را در الغدیر ج ۲ در شمار شاعران غدیریّه سرا آورده و اشعار زیادی از او در باره غدیر نقل کرده از جمله، این دو بیت است. الغدیر ج ۲ ص ۲۷۷. دیوان سید حمیری ج ۱ ص ۲۶۵.

۲. در باره ابن حمّاد و اشعار علوی او بنگرید: الغدیر ج ۴ ص ۱۴۰.

وَالْحُرُوفُ الَّتِي تَرَكَّبَتِ الْعِلْدَ يَاءُ مِنْهَا عَيْنٌ وَلَا يَاءُ
كَانَ نُوراً مَحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ فِي سَنَا آدَمَ لَهُ لَوْلَاءُ
أَخَذَ اللَّهُ كُلَّ عَهْدٍ وَمِيثَا قِ لَّهُ إِذْ بَدَأَ سَنَاءً وَسَنَاءُ
أَيُّ فَخْرٍ كَفَخْرِهِ وَالتَّيُّو نَ عَلَيْهِمَ عَهْدٌ لَهُ وَوَلَاءُ

۱۲. مظفر کرمانی

عالم محقق مدقق، دانشور بی مانند زمان خود، میرزا محمد تقی بن میرزا کاظم متخلص به مظفر کرمانی به فارسی سروده است:

عالمِ جان را سماواتی و آفاقی جدا بود پیش از این که این آفاق و این نه طاق بود
پیش از این عهدِ اَلَسْتُ رَبِّ وَمِيثاقِ بَلَى رمزی از ميثاقِ ما آن عهد و آن ميثاق بود

۱۳. شیخ جواد شبیبی

ادیب بارع، قبله اهل ادب، جواد بن محمد بن شبیب نجفی معروف به شبیبی^۱ گوید:

كُنْتُ وَالذَّرُّ عَالَمٌ مَا لَدَيْهِ جَسَدٌ يُسْمَعُ النَّدَا أُنْذِيهِ
قَائِلًا وَالْمَقَالُ أَصْبُو إِلَيْهِ قَدْ تَغَذَّيْتُ حُبَّكُمْ وَعَلَيْهِ
شَدَّ عَظْمِي وَابْيَضَّ فِي الرَّأْسِ فُؤْدِي

۱۴. سید محمد بن فلاح کاظمی

عالم بارع، سید شریف پسندیده، محمد بن فلاح کاظمی در قصیده کُراریه^۲ گوید:

۱. دیوان شیخ حرّ عاملی که به ترتیب قافیه مرتب شده به بیست هزار بیت می رسد و بیشترین در مدح اهل بیت (علیهم السلام) است. (الذریعة ج ۹ جزء اول ص ۲۳۳) [نسخه خطی آن که بخشی از نسخه به خط شیخ حرّ است، در کتابخانه ملک در تهران موجود است. ویراستار].

۲. جواد بن محمد بن شبیب اسدی بطّاحی نجفی بغدادی (۱۲۸۱-۱۳۶۳) عالم شاعر ادیب که در بغداد زاده شد و همانجا درگذشت و در نجف دفن شد. از آثارش: دیوان شعر، تعلیق بر رسائل، و دیوان رسائل. بنگرید: معجم المؤلفین ج ۳ ص ۱۶۸؛ أعيان الشيعة ج ۴ ص ۲۸۲.

۳. مؤلف شرح حال او را در حاشیه کتاب شهداء الفضيلة آورده و گوید: «ادیب شاعر مفلح، از بزرگواران هاشمی که قصیده کُراریه او در مناقب امیرالمؤمنین (علیه السلام) نزدیک به چهارصد و سی بیت دارد و مشهور

لِلَّهِ ذَرٌّ أَبِي وَمَنْ كَأَبِي وَمَنْ
 كَمْ بَاتَ يَرُوي لِي أَحَادِيثَ الْوَلَا
 عَنْ عَالَمِ الْأَرْوَاحِ عَمَّنْ فَوْقَهُ
 كُلُّ بِهِ أَخَذَ الْعُهُودَ عَلَيْهِ وَالـ
 وَرِثْتُ مَعْرِفَتِي بِهِ وَتَبَصَّرِي
 عَنْ عَالَمِ الذَّرِّ الَّذِي لَمْ يُنْكَرِ
 مِمَّنْ يُرَى مِنْ خَلْقِهِ الْمُتَكَثِّرِ
 سَمِثَاقٍ مِنْ مَاضٍ وَمِنْ مُتَأَخَّرِ

۱۵. سید حسین بحر العلوم^۱

علامه کم نظیر، سید حسین بحر العلوم در موارد بسیار، در اشعارش به عالم ذر اشاره می کند. از جمله:

یک. در قصیده ای در رثای امام سبط شهید علیه السلام:

قَضَى سَلِيلُ حَيْدَرِ الْـ كَرَّارِ خَيْرَةِ الْخَيْرِ
 قَضَى وَطَوْعُ أَمْرِهِ يُجْرِي الْقَضَاءَ وَالْقَدْرَ
 قَضَى... وَكَفُّهُ تَزِي بِهَظَالِ الْمَطَرِ
 شَهَادَةً مِنْ عَالَمِ الذِّ ذَرِّ لَهُ اللَّهُ ادَّخَرِ

زاده حیدر کرار، بهترین نیکویان رفت. آنکه قضا و قدر در فرمان اویند. آنکه دستش ابر پر باران را کوچک شمرد. شهادتی که خداوند از عالم ذر برای او اندوخته بود.

است. بزرگان ادب بر این قصیده تقریظ هایی نوشته اند و نسخه ای از آن را در اختیار دارم. مطلع آن چنین است:

نَظَرْتُ فَأَرَزْتُ بِالْغَزَالِ الْأَحْوَرِ وَسَطْتُ فَأَرَدْتُ كُلَّ لَيْثٍ قَسْوَرِ.

۱. در أعيان الشيعة ج ۶ ص ۱۸ گوید: سید حسین بن رضا بن مهدی بحر العلوم نجفی (۱۲۲۱ - ۱۳۰۶) فقیه اصولی ادیب شاعر که در اواخر عمر، بینایی خود را از دست داد، به ایران برای درمان سفر کرد و به زیارت مشهد الرضا علیه السلام رفت. چون به حرم مطهر نزدیک شد، قصیده ای سرود با این مطلع:

كَمْ أَنْحَلْتَنِي عَلَى رَغْمِ يَدِ الْغَيْرِ فَلَمْ تَدَعْ لَكَ مِنْ رَسْمٍ وَلَا أَثَرِ

علامه امینی در شهداء الفضيلة ضمن شرح حال سید علی نقی بحر العلوم در باره سید حسین گوید: «یکی از نوابغ فقه و ادب از شاگردان صاحب جواهر، که سال ۱۳۰۶ از بالای بام خانه اش افتاد و درگذشت... از جمله آثارش، شرح الدررة الفقهية که اصل آن را جلدش علامه بحر العلوم سروده است. دیوان شعرا و معروف است که به خط نوه اش سید حسن همراه با دیوان علامه بحر العلوم دیده ام».

دو. همچنين گويد:

مَلَكْتُ قَلْبِي بِلَا مَنٍّ وَلَا تَمَنٍّ فَمُرْ أَوَانَهُ بِمَا تَهْوَاهُ يَمْتَثِلِ
 إِنْ غِبْتَ مُرْتَجِلاً عَنِّي فَإِنَّكَ لَمْ تَبْرَحْ عَنِ الْقَلْبِ فِي حِلٍّ وَمُرْتَحِلِ
 وَلَسْتُ أَقْطَعُ كَلًّا وَالْهَوَى قَسَمًا حَبْلَ الْمَوَدَّةِ إِنْ تَقَطَّعَ وَإِنْ تَصِلِ
 وَهَلْ يَزُولُ هَوَى مَنْ وَجَدَهُ بِكَ لَا يَنْفَكُ بَلْ لَمْ يَزَلْ مِنْ عَالَمِ الْأَزَلِ

سه. در چكامه‌ای دراز دامن در ستايش خاندان نور ﷺ گويد:

هُمْ عَلَّةُ الْأَكْوَانِ لَوْلَاهُمْ لَمَّا خَلَقَ الْمُصَوِّرُ مِنْ مَلَأٍ أَوْ خَلَا
 تِلْكَ الْحَقِيقَةُ كَوْنَتْ مِنْ نُورِهِ فَأَنَارَتْ السَّبْعَ السَّمَاوَاتِ الْعُلَى
 فِي فِتْرَةٍ مِنْ رُسُلِهِ بُعِثَتْ لَنَا تَحْكِي طَوَائِفَهَا الظَّرَازَ الْأَوَّلَا
 أَسْمَاؤُهَا الْحُسْنَى بِهَا قَدْ كَلَّلَ الـ بَارِي سُرَادِقَ عَرْشِهِ فَتَكَلَّلَا
 وَعَلَى الْوَرَى فَرَضَ الْوَلَايَةَ عِنْدَمَا نَادَى: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى»
 أَفْهَلْ تَرَى فِي الْكَوْنِ مِنْ مِثْلِ لَهُمْ وَلِنُورِهِ بِهِمُ الْمُهِمُّ مَثَلَا

ايشان علت ايجاد عالم هستند، و اگر ايشان نبودند آفريننده هيچ نمی آفريد.

حقيقت از نور او آفريده شد و هفت آسمان بلند را روشن کرد.

خداوند، در زمان فترتی که رسولي نفرستاده بود، برای ما کسانی را فرستاد که نمونه برترند.

خداوند با نام‌های نيكوشان سراپرده عرش را آزين کرد.

هنگامي که خداوند ندا داد: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» ولايت بر همه مردم واجب شد.

آيا مانند ايشان در همه خلقت، می شناسی؟ حال آنکه خداوند مهيم، نور خود را با آنان به تصوير کشيده است.

چهار. در ضمن قصيده‌ای در رثای سبط شهيد ﷺ هم گويد:

لَا تَحْفَلِي الْيَوْمَ مِنْ خَطْبٍ يَنْوِبُ فَلِي صَحْبٌ لَدَى الْخَطْبِ تَقْدِي أَنْفُسًا دُونِي
 فَهَلْ تُخَالِسْنَ خُلَانَا لِي أَدَّخَرُوا مِنْ عَالَمِ الدَّرِّ حَاشَاهُمْ يَخُونُونِي

امروز اندوه هیچ مصیبتی را برای من نداشته باش که یارانی دارم که در هنگام سختی جانشان را برایم فدا می‌کنند.

آیا گمان می‌کنی یارانی که از عالم ذر برای من ذخیره شده‌اند، به من خیانت کنند؟

۱۶. سید حیدر حلّی

این شاعر نوآور فاضل در تخمیس قصیده عموی دانشور خود سید مهدی حلّی، گوید:

فَمُذْ كُنْتُ ذَرّاً قَدْ تَعَشَّقْتُ زَيْنَبَا وَفِي عَالَمِ الْأَصْلَابِ زِدْتُ تَعَذُّبَا
وَكُنْتُ بِهَا فِي ظِلَّةِ الرَّحِمِ مُطْرِبَا تَعَشَّقْتُهَا طِفْلاً وَكَهْلاً وَأَشْيَبَا
وَهُمَا عَرَّتَهُ رَعْشَةُ الرَّأْسِ وَالْقَدِ

از هنگامی که ذره‌ای بودم عاشق زینب شدم و در هنگامی که در پشت پدرانم بودم عشقش مرا آشفته‌تر کرده بود.

و در تاریکی رحم به عشق او خرسند بودم. در کودکی و بزرگسالی و پیری که در سر و قامت رعشه افتاد عاشقش بودم.

۱۷. شیخ حسین نجف

علامه اکبر، شیخ حسین نجف^۲، قصیده‌ای سروده با مطلع:

بِكَ الْعَيْشِ قَدْ سَارَتْ إِلَى نَحْوِ مَنْ تَهْوَى فَأُضْحَى بِسَاطِ الْأَرْضِ فِي سَيْرِهَا يُطَوَى
شترها تورا به سوی معشوق می‌برند، چنان که گویی زمین از حرکت آنها درهم می‌پیچد.

در ضمن آن گوید:

تَرْوُحُ وَتَعْدُو لَا تَمْلُ مِنَ السَّرَى وَمَا سَيِّمَتْ يَوْمًا وَلَا اتَّخَذَتْ لَهَا

۱. دیوان السید حیدر الحلّی، تحقیق علی الخاقانی، ج ۱ ص ۱۱۱

۲. شیخ حسین ابن حاج نجف بن محمد تبریزی الاصل نجفی (۱۱۵۹-۱۲۵۱)، مدفون در یکی از حجره‌های صحن شریف علوی، فقیه و ادیب و شاعر و از عالمان مهم روزگارش بود و در علوم مختلف دست داشت. دیوانی در مدح و ثنای ائمه علیهم‌السلام دارد و جز در باره خاندان نور در باره احدی شعری نسرود. شرح حال او را بنگرید: الکرام البررة ج ۱ ص ۴۳۲؛ موسوعة طبقات الفقهاء ج ۳ ص ۲۴۰؛ معجم المؤلفین ج ۴ ص ۶۵.

وَحَقُّ لَهَا أَنْ تَقْطَعَ الْبَيْدَ كُلَّهَا وَأَنْ تَخْرُقَ الْآفَاقَ تَقْطَعُهَا عَدَا
تَوُومُ جَمِيٍّ فِيهِ مَنَازِلٌ قَدْ سَمَتْ عَلُوءاً وَتَشْرِيفاً عَلَى جَنَّةِ الْمَأْوَى
وَقَدْ أَلْفَتْ مِنْ عَالَمِ الدَّرِّ وَدَّهَا فَلَيْسَ لَهَا عَنْهَا اصْطِبَارٌ وَلَا سَلْوَى

چه شبگیر و چه ایوار، از رفتن ملالی نخواهند یافت و هیچ روزی خسته نشده و به چیزی دیگر مشغول نمی شوند.

و حق دارند که همه بیابان را طی کنند یا با سبکی و تیزی به نهایت آفاق برسند. به سوی موطنی می روند که منزلگاه های بلندی دارد که بر بهشت شرافت و برتری دارند.

از عالم ذر با محبت آن منازل الفت گرفته اند، پس صبر و قراری برای رسیدن به آنها ندارند.

۱۸. سید مفتی عباس شوشتری

آیه الله سید عباس مفتی شوشتری^۱ در گذشته ۱۳۰۶، در قصیده ای طولانی - که در دیوان او صفحه ۶ آمده - می سراید:

فَاعْمَلْ بِمَا قَالَ الْوَصِيُّ الْمُرْتَضَى «دَعْ ذِكْرَهُنَّ فَمَا لَهُنَّ وَفَاءُ»
سَقِيًّا لِلَّيَالِ سَقِيَّتٌ خِلَالَهَا عَذْباً وَسَاقِي الْكَوْثَرِ الْمِسْقَاءُ
يَا حُسْنَهَا مِنْ خَمْرَةٍ قَدْ أَتَرَعَتْ كَاسَاتُهَا فَتَنَارَعَ الصُّلَحَاءُ
عَرَضَتْ عَلَى كُلِّ النَّفُوسِ فَعَافَهَا أَهْلُ الشَّقَاءِ وَذَاقَهَا السُّعْدَاءُ
هَذَا حَدِيثُ الدَّرِّ وَالْعَهْدِ الَّذِي قَدْ كَانَ فِيهِ سَعَادَةٌ وَشَقَاءُ
حَتَّى إِذَا مَا أُنْزِلَتْ أَرْوَاحُهُمْ وَتَكُونُ الْأَبْدَانُ وَالْأَعْضَاءُ
فَالنَّاسُ فِي أَمْرِ الْوَصِيِّ تَخَالَفُوا وَلِكُلِّهِمْ يَوْمَ الْجَزَاءِ جَزَاءُ

۱. مفتی سید عباس - یا: محمد عباس - ابن علی اکبر ابن سید محمد جعفر موسوی شوشتری از خاندان محدث سید نعمت الله جزایری مقیم لکهنودر هند (۱۲۱۴-۱۳۰۶) صاحب تألیفات فراوان که علامه طهرانی در الذریعه یاد کرده است. شرح حال گسترده او در اعیان الشیعه ج ۷ ص ۴۱۱ به بعد آمده و مصنف در کتاب الغدیر ج ۷ ص ۴۰۲ او را در شمار شاعران غدیر یاد می کند.

به آنچه مرتضی گفته است عمل کن: یاد آنان را رها کن که آنان را وفایی نیست. زنده باد آن شبهایی که در آن آبی گوارا به من نوشاندند و ساقی من، ساقی کوثر بود. چه نیکو بود آن شرابی که جامهای آن پرمی شد و صالحان آنها را به هم تعارف می کردند.

جام هایی که بر همه عرضه شد، اما شقاوتمندان نگرفتند و سعادتمندان از آنها چشیدند.

تا آنجا که جانهای ایشان فرود آمد و بدن ها و اعضا آفریده شدند. پس مردم در مسأله وصی اختلاف کردند و برای هر کدامشان در روز جزا، جزایی است.

وی در چکامه ای دیگر می سراید:

تَذَكَّرْتُ عَهْدِي فِي «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» بِأَمْرِهِ مِنْ بَعْدِ مَا كُنْتُ نَاسِيَا
أَحِبُّ عَلِيًّا وَالْأَيْمَةَ بَعْدَهُ وَمَا زِلْتُ فِيهِمْ لِلْهُمومِ مُقَاسِيَا
بُدُورُ سَمَاءِ الْغُرِّ أَرَفَعُ بِشَأْنِهِمْ وَهَلْ لَهُمْ نَدٌّ يَكُونُ مُضَاهِيَا

پیمانم را در «الست بر بکم» پس از فراموشی فریاد آوردم.

علی و امامان پس از او را دوست می دارم و همچنان در محبت ایشان، متحمل اندوه می شوم.

بدرهای روشن آسمانند و والا مقام. آیا همتایی دارند که خود را با ایشان برابر کند؟

۱۹. محمد باقر لاری

محمد باقر لاری متخلص به «صحبت»^۱ می گوید:

لَمَعَاتُ وَجْهِكَ أَشْرَقَتْ، وَشُعَاعُ ظِلْعَتِكَ اعْتَلَى
ز چه رو «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» نزنمی؟ بزنی، که: بلی، بلی

۱. مصنف در باره اش گوید: وی از اعلام سده سیزدهم است که در بلاغت و فصاحت زبانزد بود. علاوه بر داشتن منصب علمی و پیشوایی روحانی بر مردم که در لارستان عهده دار بود. به سال ۱۳۵۱ درگذشت. شرح حال او در فارسنامه ناصری ج ۲ ص ۲۸۵ آمده است.

به جوابِ طبلِ اَلَسْتُ او، زولا چه کوسِ بلی زدم
 همه خیمه زد به درِ دلم، سپه غم و حشم بلا
 پی خوانِ دعوتِ عشقِ او، همه شب ز خیلِ کروبیان
 رَسد این سَفیرِ مهیمنی، که گروه غم زده: الصَّلا
 من و مهرِ آن مه خوبرو، که چوزد صلا ی بلی براو
 به نشاط و قهقهه شد فرو، که: اَنَا الشَّهِیدُ بِکَرَبَلَا

۲۰. ابنِ عَرْنَدَس

علامه فقیه ناسک، ابنِ عرنَدَس، شیخ صالح بن عبدالوهاب حلی^۱ در قصیده اش
 گوید:

هُمُ التَّوَرُ نُورُ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ	هُمُ التَّيْنُ وَالزَّيْتُونُ وَالشَّفْعُ وَالْوَتْرُ
فَلَوْلَاهُمْ لَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ آدَمَا	وَلَا كَانَ زَيْدٌ فِي الْوُجُودِ وَلَا بَكْرُ
وَلَا سَطِخَتْ أَرْضٌ وَلَا رُفِعَتْ سَمَا	وَلَا أَشْرَقَتْ شَمْسٌ وَلَا طَلَعَ الْبَدْرُ
وَأَسْمَاؤُهُمْ مَكْتُوبَةٌ فَوْقَ عَرْشِهِ	وَمَكْنُونَةٌ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُخْلَقَ الذَّرُّ
سَرَى سِرُّهُمْ فِي الْكَائِنَاتِ وَفَضْلُهُمْ	فَكُلُّ نَبِيٍّ فِيهِ مِنْ سِرِّهِمْ سِرٌّ

سری سَرِّهِمْ فِي الْكَائِنَاتِ وَفَضْلُهُمْ

آن نورند، نور خداوند جل جلاله، آنان انجیرند و زیتون و شفع و وتر.
 اگر ایشان نبودند، خداوند آدم را نمی آفرید و زید و بکری در وجود نمی آمدند.
 زمینی گسترده نمی شد و آسمانی برپا نمی شد و خورشیدی نمی تابید و ماهی
 طلوع نمی کرد.

بر عرش خداوند نام ایشان نوشته است و قبل از آنکه ذرات خلق شوند، نهفته بود.
 سرایشان و برتری ایشان در کائنات منتشر شد و در هر پیامبری از سرایشان سری
 است.

۱. از عالمان شاعر سده نهم. مصنف، غدیریّه او را در الغدیر آورده، همراه با نکته ای در باره آن که از کتاب
 المنتخب طَرِیحی نقل کرده است.

۲۱. کاظم کویتی

وی در تخمیس شعری مشهور می‌سراید:

نَفْسِي بِحُبِّ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى افْتَتَنْتُ فِي عَالَمِ الدَّرِّ لَمَّا لِلْوَلَا قَبِلْتُ
فَأَنْشَدْتُ طَرَبًا مِنْ بَعْدِ مَا وُضِعَتْ لَا عَذَّبَ اللَّهُ أُمِّي إِنَّهَا شَرِبَتْ
حُبَّ الْوَصِيِّ وَغَدَّتْنِيهِ بِالْبَنِّ
فَأَرْضَعْتَنِي بِهِ فِي عَالَمِ الزَّمَنِ بِدَرِّ إِيْمَانِهَا عَطْفًا بِلَا مَنِّ
كَانَتْ تَهِيمٌ بِهِ سِرًّا وَفِي عَلَنٍ وَكَانَ لِي وَالِدٌ يَهُوئُ أَبَا حَسَنِ
فَصِرْتُ مِنْ ذِي وَذَا أَهْوَى أَبَا حَسَنِ

جانم به محبت علی مرتضی گرفتار شده است، در آن هنگام که در عالم ذر ولایت را پذیرفت.

پس از خوشی پس از آنکه قرار یافت سرود: خداوند بیامرزاد مادرم را که محبت آن وصی را نوشید و با شیر آن را به من نوشاند.

و مرا از روی عطوفت، بی منتی با شیرایمانش شیرداد.

و پدری داشتم که عاشق ابوالحسن بود.

پس این شد که از این پدر و آن مادر، عاشق ابوالحسن شدم.

۲۲. ابوالقاسم زاهی

ابوالقاسم زاهی، علی بن اسحاق بغدادی^۱ در گذشته به سال ۳۵۲، می‌سراید:

يَا سَادَتِي يَا آلَ يَاسِينَ فَقَطْ عَلَيْكُمُ الْوَحْيُ مِنَ اللَّهِ هَبْطُ
لَوْلَاكُمْ لَمْ يُقْبَلِ الْفَرُّسُ وَلَا رَحْنَا لِيَحْرِيَ الْعَفْوُ مِنْ أَكْرَمِ شَطْ
أَنْتُمْ وُلَاةُ الْعَهْدِ فِي الدَّرِّ وَمَنْ هَوَاهُمْ اللَّهُ عَلَيْنَا قَدْ شَرَطْ
مَا أَحَدٌ قَائِسُكُمْ بِغَيْرِكُمْ وَمَا زَجَّ السَّلْسَلُ بِالشُّرْبِ اللَّمَطْ
إِلَّا كَمَنْ ضَاهَى الْجِبَالَ بِالْحَصَى أَوْ قَائِسَ الْأَبْحَرَ جَهْلًا بِالنَّقْطْ

۱. مصنف در الغدير ضمن شعرای غدیریة سرای سده چهارم، او را یاد کرده و همین اشعار او را نقل می‌کند. (الغدير ج ۳ ص ۳۹۱).

ای سروران من، ای آل یاسین، وحی خداوند تنها بر شما فرود آمد. اگر شما نبودید هیچ واجبی پذیرفته نمی شد، و از کریم ترین شط به دریای عفو نمی رفتیم. شما در عالم ذر ولی عهد بودید که خداوند محبت ایشان را به ما شرط کرده است. هیچ کس شما را با غیر شما مقایسه نکرده است و آب خوشگوار را با آب گل آلود نیامیخته است،

مگر آنکه از نادانی، سنگ ریزه ها را به کوه ها همانند کرده باشد یا دریاها را به نقطه ها!

۲۳. معتوق بن شهاب موسوی

وی در چکامه ای در مدح نبی اعظم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که در دیوان او ص ۱۰ آمده می سراید:

ذُرِّيَّةٌ مِثْلُ مَاءِ الْمُنِّ قَدْ طَهَّرُوا وَطَهَّرُوا فَصَفَتْ أَوْصَافُ ذَاتِهِمْ
أُمَّةٌ أَخَذَ اللَّهُ الْعَهْدَ لَهُمْ عَلَى جَمِيعِ الْوَرَى مِنْ قَبْلِ خَلْقِهِمْ
قَدْ حَقَّقَتْ سُورَةُ الْأَحْزَابِ مَا جَحَدَتْ أَعْدَاؤُهُمْ وَأَبَانَتْ وَجْهَ فَضْلِهِمْ

ذریه ای که مانند باران پاکند و پاک گردانیده شدند، پس اوصاف ذات ایشان پاک و روشن شد.

امامانی که خداوند پیمان ها را برایشان از همه مردم پیش از خلقتشان گرفت. سوره احزاب، آنچه را دشمنانشان انکار می کردند روشن کرد و وجه برتری ایشان را آشکار کرد.

۲۴. ابن فارض

این بیتها سروده عمر بن فارض یا نواده او شیخ علی است، چنانکه در دیوان ابن الفارض ص ۷۶۰ نقل شده است:

فَهَا أَنْتَ نَفْسٌ بِالْعُلَا مُطْمَئِنَّةٌ وَسِرُّكَ فِي أَهْلِ الشَّهَادَةِ ذَائِعٌ
لَقَدْ قُلْتُ فِي مَبْدَى الْأَسْتُ بِرَبِّكُمْ بَلَى قَدْ شَهِدْنَا وَالْوَلَا مُتَتَابِعٌ
فَيَا حَبَّذَا تِلْكَ الشَّهَادَةُ إِنَّهَا تُجَادِلُ عَنِّي سَائِلًا وَتُدَافِعُ

توروحی هسی که در بالا آرام گرفته است و سر تو در میان آنان که شهادت دادند پراکنده است.

آنجا که الست بریکم آشکار شد، گفتم: آری به ربوبیت خدا شهادت می‌دهیم و به ولایت نیز.

خوشا آن شهادت که در قیامت، از من در برابر پرسشگر دفاع خواهد کرد.

۲۵. ابن عربی

در قصیده‌ای منسوب به محیی الدین ابن عربی که در مدح معصومان است، می‌خوانیم:

وَقَعَ الْبِدَاءُ لَهُمْ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَأُجَابَتِ الدَّرَاتُ
وَحَيَاتِكُمْ مَنْ فَاتَهُ مِنْ أَنْسِكُمْ وَقَتًا فُكِّلَ الْعُمَرُ عَنْهُ فَوَاتُ

ندایی برایشان آمد: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری، و ذرات پاسخ گفتند. قسم به زندگانی شما که هر کس در زمانی، انس با شما را از دست بدهد، همه عمرش را از دست داده است.

۲۶. ابوالمحاسن حائری

فاضل گرامی شیخ محمد حسن ابوالمحاسن حائری^۱ قصیده‌ای طولانی در ستایش رسول خاتم دارد که در میلاد گرامی آن جناب سروده، با این مطلع:

حَبِيبَ نَفْسِي وَمُنَايَ وَالْوَطَرِ ذِكْرُكَ أُنْسِي وَحَدِيثِي وَالسَّمَرِ

ای محبوب من، آرزوی من، خواسته من! یاد تو مونس من است و گفتار من و قصه شبانه من.

ضمن آن گوید:

مَدَحْتُ فِي مَدْحِ عَلِيٍّ أَحْمَدًا حَيْثُ هُمَا نَفْسٌ بِوَحْيٍ وَأَثَرُ
أُنْظُرُ إِلَىٰ أُخُوَّةٍ بَيْنَهُمَا فَهُوَ بَدِيعٌ مِنْ جِنَاسٍ ذِي خَطَرِ
يَا أَيُّهَا النَّوْرُ الَّذِي قَدْ جَاءَنَا بِالنُّورِ مِنْ آيَاتِ وَحْيٍ وَشُورِ
بِالْوَحْيِ وَالسَّنَةِ قَدْ هَدَيْتَنَا يَا هَادِيًا فِي سُورٍ وَفِي سَيْرِ

۱. ادیب شاعر، محمد حسن بن حمادی بن محسن جناجی مالکی حائری ابوالمحاسن، درگذشته به سال ۱۳۴۴، مدتی وزارت معارف عراق را عهده‌دار بود. دیوان شعر بزرگی دارد. معجم المؤلفین ج ۹ ص ۱۸۸.

وَخَاتِمًا نُبُوَّةً قَدْ بَدَأْتُ قَبْلَ الْوَرَى وَالْخَلْقُ فِي عَالَمٍ ذَرَّ

در مدح علی، احمد را ثنا گفتم. چرا که ایشان بنا بر قرآن و روایت، یکی هستند. به برادری ایشان نظر کن، که بدیع است و همتایی بزرگی است. ای نوری که نور وحی و آیات و سوره‌ها را برای ما آوردی.

با وحی و سنت ما را هدایت کردی. ای که در سوره‌ها و سیره‌ها هادی هستی. و نبوتی را که پیش از خلق همه، وقتی که همه در بودند آغاز شد، پایان دادی.

۲۷. شرع الاسلام

فاضل طالب، شرع الاسلام قصیده‌ای در مدح امیرالمؤمنین علیه السلام دارد با مطلع:

إِنَّ قَدَرَ الْحَقِّ فِي الْقَوْلِ عَلَيَّ هُوَ صَدِيقٌ وَمَعْنَاهُ جَلِي
ضمن آن می‌گوید:

أُخِذَ الْعَهْدُ مِنْ الْخَلْقِ لَهُ قَبْلَ خَلْقِ الْكَوْنِ عِنْدَ الظُّلْلِ
إِنَّهُ فِي عَالَمِ الدَّرِّ بَدَأَ أَخَذَ هَذَا الْعَهْدَ يَوْمَ الْأَوَّلِ
أَنْ يُؤَالُوهُ وَيَرْجُوا نَصْرَهُ وَيُؤَالُوا أَنْسَهُ فِي الْعَمَلِ
أَثَبَتِ التَّصُّ بِهَذَا وَكَذَا مُفَرَّدَ الْأَخْبَارِ بَعْدَ الْجَمَلِ
ثُمَّ إِجْمَاعُ الْوَرَى كُلِّهِمْ نَاشِرًا حَقَّ إِمَامٍ بَطْلٍ

از خلق، برای او پیمان گرفته شد، در عالم اظله، پیش از آنکه عالم خلق شود. همانا او در عالم در آشکار شد. این عهد در روز اول گرفته شده است. که ولایت او را بپذیرند و یاریش را بخواهند و در عمل از او تبعیت کنند. نص قرآن، و همچنین روایات این را ثابت کرده است. و پس از آن نیز اجماع همه مردم که حق امام پهلوان را منتشر کرده است.

۱. شیخ طالب بن اسد بن جعفر معروف به شرع الاسلام، از همپیمانان امارت جزائر در جنوب عراق، فاضل شاعر، زاده نجف و درگذشته به سال ۱۳۴۶. بسیار شعری سرود. حسین شاکری در کتابش *علي في الكتاب والسنة والأدب* ج ۵ ص ۶۳، شرح حال او را آورده و برخی از ابیاتش در مدح اهل بیت علیهم السلام و در باب غدیر را آورده است.

مطلب چهارم

در بیان آیه شریفه «وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً، فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ، وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ، وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» (واقعہ: ۷-۱۱)

آگاه باش - خداوند ما را بر قول ثابت، استوار گرداناد و ما را از اصحاب یمین قرار دهد - که خداوند، تبارک و تعالی، تمام بندگان خود را به اعتبار آنچه به سوی آن بازگردانده خواهند شد، به دو گروه اصحاب یمین و شمال تقسیم کرده است. سپس اصحاب یمین را در دو قسم قرار داده: جمعی از آنها را برگزیده و به عنوان «سبقت» شناسانده و به همین سبب آنها را امین خود برآفریدگان قرار داد، آنها را با روح القدس بر دیگران برتری داد. پس سابقون گروهی از اصحاب یمین و طایفه‌ای از آنانند که از آنان بطور ویژه یاد کرده، زیرا در آن هنگام که خداوند آتش آزمون را در عالم ذر برافروخت، آنان در ورود به آن آتش بر دیگران سبقت گرفتند. این نکته را به تفصیل در مطلب سوم (آیه هفدهم از سلسله آیات) تحت عنوان آیه «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» آوردیم.

گواه بر حقیقت این تقسیم، روایت علی بن ابراهیم قمی رحمه الله، است به اسنادش از حذیفه بن یمان که گوید:

«عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، أُرْسِلَ إِلَى بِلَالٍ، فَأَمَرَهُ أَنْ يُنَادِيَ بِالصَّلَاةِ... إِلَى أَنْ قَالَ ﷺ:

أُخْبِرْكُمْ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ قِسْمَيْنِ؛ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِمَا قِسْماً، وَذَلِكَ قَوْلُهُ:

أَصْحَابُ الْيَمِينِ وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ. فَأَنَا مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ وَأَنَا خَيْرُ أَصْحَابِ الْيَمِينِ، ثُمَّ جَعَلَ الْقِسْمَيْنِ أَثْلَاثًا، فَجَعَلَنِي مِنْ خَيْرِهَا أَثْلَاثًا. وَذَلِكَ قَوْلُهُ: فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ، وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ، وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، فَأَنَا مِنَ السَّابِقِينَ وَأَنَا خَيْرُ السَّابِقِينَ.

ثُمَّ جَعَلَ الْأَثْلَاثَ قَبَائِلَ، فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهَا قَبِيلَةً، وَذَلِكَ قَوْلُهُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ، إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ، فَقَبِيلَتِي خَيْرُ الْقَبَائِلِ، وَأَنَا سَيِّدُ أَدَمَ وَأَكْرَمُكُمْ عَلَى اللَّهِ، وَلَا فُحْرَ، ثُمَّ جَعَلَ الْقَبَائِلَ ثِيُوتًا، فَجَعَلَنِي مِنْ خَيْرِهَا بَيْتًا. وَذَلِكَ قَوْلُهُ: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا^۱. تا آخر حدیث^۱.

حذیفه یمانی گوید: رسول خدا ﷺ به بلال امر فرمود تا مردم را به نماز فراخواند... تا آنجا که گوید:

حضرتش فرمود: خدا خلق را دو قسمت آفرید و مرا در بهترین قسم نهاد. و این گفتار خدای، عز وجل، است در ذکر اصحاب یمن و اصحاب شمال. من از اصحاب یمن هستم و این دو قسم را سه قسم فرمود، و مرا در بهترین آنها نهاد. و این گفتار خدای، عز وجل، است (در سوره واقعه): «اصحاب میمنه، کدامند اصحاب میمنت، اصحاب مشأمه، کدامند اصحاب مشأمه، و سابقون سابقون»، حضرت فرمود: من از سابقونم، من بهترین سابقونم. سپس همه این سه قسمت را قبیله قبیله ساخت و مرا در بهترین قبیله نهاد. و این گفتار خداست (در سوره حجرات) «ما شما را شعبه ها و قبیله ها ساختیم تا همدیگر را بشناسید. براسستی گرامی ترین شما نزد خدا با تقواترین شما است همانا خداوند علیم و خبیر است»، فرمود: پس قبیله من بهترین قبیله است و من سرور فرزندان آدمم، محترم ترین آنان نزد خدای، جل ثناؤه، و بر خود نبالم.

سپس قبائل را چند خاندان کرد و مرا در بهترین خاندان نهاد. و این گفته خدای،

۱. تفسیر قمی ج ۲ ص ۳۴۷؛ غایة المرام ج ۴ ص ۱۵۳؛ بحار الأنوار ج ۱۶ ص ۳۱۵. همچنین: المعرفة والتاریخ نوشته یعقوب فسوی و مناقب امیرالمؤمنین (علیه السلام) ج ۲ ص ۱۴۵ رقم ۷۰ نوشته محمد بن سلیمان کوفی همین مضمون را از ابن عباس روایت کرده است.

عزو و جل، است (در سوره احزاب): «همانا خدا می خواهد پلیدی را از شما خاندان ببرد و شما را خوب پاکیزه کند».

در چندین حدیث، از قول معصومین علیهم السلام آمده است:

«نحن السابقون السابقون ونحن الآخرون»^۱.

ماییم مراد از «السابقون السابقون» و ماییم مراد از «آخرون».

از برخی اخبار استفاده می شود که مراد از «سابقون» که در آیه آمده و مقربان و برگزیدگان از اصحاب یمن، علی علیه السلام و شیعیان او هستند، به سبب سبقتی که برای ورود به بهشت می گیرند و قربی که به خداوند متعال دارند. شیخ الطائفه طوسی رحمه الله در کتاب امالی به اسناد خویش از ابن عباس روایت کرده که گوید:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد آیه «والسابقون السابقون اولئك المقربون في جنات نعیم» پرسیدم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

«قال لی جبرائیل: ذاك علي وشيعته، هم السابقون إلى الجنة، المقربون من الله بكرامته لهم»^۲.

جبرئیل به من گفت: اینان علی و شیعه اش هستند. اینانند پیشتازان به سوی بهشت، که به سبب کرامتی که خداوند بدانها داده، مقربان اویند.

پس مردم سه گروه اند، که تحت دو عنوان و دو قسمت یاد می شوند. و خداوند، آنها را در دو عالم تکلیف و دونشأ خلق آفریده است. براساس این تقسیم، به خاک سپرده می شوند، و بر مراتب سه گانه برانگیخته می شوند، و هر صنفی در مرتبه ای محشور می شود، هر چند که هر کدام به تنهایی، با وجود کثرت، در هر مرتبه ای دیگر است. در آینده باز هم در این مورد سخن خواهیم گفت.

۱. مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۴۰۳ از امام باقر علیه السلام؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۷۱، به روایت از حضرت علی علیه السلام؛ نیز: الغدير ج ۲ ص ۳۰۶، به نقل از محدثان و منابع سنی همچون: الرياض النضرة ج ۱ ص ۱۵۷؛ مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۰۲؛ كفاية الطالب ص ۴۶؛ الدر المنثور ج ۶ ص ۱۵۴؛ الصواعق المحرقة ص ۷۴؛ تذكرة الخواص ص ۱۱.

۲. الأمالي طوسی ص ۷۲.

بیان تقسیم سه گانه در بعضی از روایات

در چندین حدیث درباره این سه قسم مطالبی آمده است، هرچند - چنان که دانستیم - در حقیقت آنان را در یک قسم جمع می کند. اکنون سه حدیث در این زمینه می خوانیم:

۱. ثقه جلیل، محمد بن حسن صفار رحمه الله در بصائر الدرجات، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت می کند:

«عَنْ جَابِرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام، عَنِ الرُّوحِ. قَالَ: يَا جَابِرُ! إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ عَلَى ثَلَاثِ طَبَقَاتٍ وَأَنْزَلَهُمْ ثَلَاثَ مَنَازِلَ وَبَيَّنَ ذَلِكَ فِي كِتَابِهِ، حَيْثُ قَالَ: فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ. فَأَمَّا مَا ذَكَرَ مِنَ السَّابِقِينَ فَهُمْ أَنْبِيَاءُ مُرْسَلُونَ وَغَيْرُ مُرْسَلِينَ، جَعَلَ اللَّهُ فِيهِمْ خَمْسَةَ أَزْوَاجٍ، رُوحَ الْقُدُسِ وَرُوحَ الْإِيمَانِ وَرُوحَ الْقُوَّةِ وَرُوحَ الشَّهْوَةِ وَرُوحَ الْبَدَنِ... إِلَى أَنْ قَالَ: وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَصْحَابِ الْمَيْمَنَةِ فَهُمْ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا... إِلَى أَنْ قَالَ: وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَصْحَابِ الْمَشْأَمَةِ فَمِنْهُمْ أَهْلُ الْكِتَابِ» تا آخر حدیث^۱.

جابر جعفی گوید: از امام باقر علیه السلام درباره روح پرسیدم. فرمود: ای جابر! خداوند آفریدگان را بر سه طبقه آفرید و در سه جایگاه جای داد. و این را در کتابش آشکار ساخته آنجا که فرمود: «أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ... أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ». در مورد سابقین، آنان انبیاء مرسل و غیر مرسل هستند که خداوند در آنها پنج روح نهاده است: روح القدس، روح الایمان، روح القوه، روح الشهوة، روح البدن. تا آنجا که فرمود: اصحاب المیمنة مؤمنان راستین اند... اصحاب المشئمة اهل کتاب از ایشانند.

۲. صفار و کلینی رحمهما الله، به اسناد خود از جابر جعفی از امام صادق علیه السلام گویند:

«عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يَا جَابِرُ! إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَصْنَافٍ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ

الْمُقَرَّبُونَ. فَالسَّابِقُونَ هُوَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَخَاصَّةُ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ، جَعَلَ فِيهِمْ خَمْسَةَ أَزْوَاجٍ، أَيْدَهُمْ بِرُوحِ الْقُدُسِ، فِيهِ بُعِثُوا أَنْبِيَاءٌ وَأَيْدَهُمْ بِرُوحِ الْإِيمَانِ... إِلَى أَنْ قَالَ: وَجَعَلَ فِي الْمُؤْمِنِينَ أَصْحَابَ الْمَيْمَنَةِ رُوحَ الْإِيمَانِ» تا آخر حدیث^۱.

جابر جعفی گفت: حضرت صادق علیه السلام فرمود: ای جابر! خداوند مردم را سه گونه آفریده، این آیه اشاره به همان است: وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ.

سابقون، پیامبر اکرم و برگزیدگان از میان مردمند که در آنها پنج روح قرار داده و به روح القدس ایشان را تأیید نموده، با روح القدس به مقام پیامبری مبعوث شده‌اند و به روح ایمان تأییدشان کرده... و در مؤمنین که اصحاب یمین هستند روح ایمان قرار داده است...

صفار رحمه الله به اسناد خویش از امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیثی طولانی روایت کرده

است:

«إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يَقُولُ: خَلَقَ اللَّهُ الْخَلْقَ وَهُوَ عَلَى ثَلَاثَةِ طَبَقَاتٍ، وَأُنْزِلُهُمْ ثَلَاثَ مَنَازِلَ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى فِي الْكِتَابِ: فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ. فَأَمَّا مَا ذَكَرْتُ مِنَ السَّابِقِينَ فَأَنْبِيَاءُ مُرْسَلُونَ وَغَيْرُ مُرْسَلِينَ، جَعَلَ اللَّهُ فِيهِمْ خَمْسَةَ أَزْوَاجٍ... إِلَى أَنْ قَالَ: وَأَمَّا مَا ذَكَرْتُ مِنْ أَصْحَابِ الْمَيْمَنَةِ فَهُمْ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا بِأَعْيَانِهِمْ... إِلَى أَنْ قَالَ: وَأَمَّا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ فَهُمْ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى» تا آخر حدیث که طولانی است^۲.

امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود: همانا من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: خداوند، عزوجل، مردم را سه طبقه آفرید و در سه درجه جای داد، و این همان قول خدا، عزوجل، است در قرآن: فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (که در سوره واقعه بیان می فرماید).

۱. بصائر الدرجات ص ۴۶۹ ح ۶؛ [بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۵۲ بنگرید: توضیح علامه مجلسی ذیل حدیث. ویراستار]

۲. بصائر الدرجات ص ۴۴۹؛ الکافی ج ۲ ص ۲۸۱ ح ۱۶؛ بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۶۴ [ویراستار].

اما آنچه در باره سابقون فرموده، آنها انبیاء هستند، مرسل و غیر مرسل، که خدا در آنها پنج روح قرار داده... سپس اصحاب میمنه را یاد فرموده و آنها همان مؤمنین حقیقی هستند... و اما اصحاب مشأمه یهود و نصارییند.

تفصیل کلام در وجه این تقسیم

این تقسیم الهی عوامل موجب‌ه‌ای دارد و بر سر نوشت هر فردی از آحاد فریقین، تأثیری ندارد. در توضیح این مطالب بیان نکاتی لازم است.

باید بدانیم از آنجا که خداوند، تبارک و تعالی، عمل هیچ عمل‌کننده‌ای را - مرد باشد یا زن - تباه نمی‌سازد و اطاعت و سرکشی، حتماً اثری در پیشگاه او خواهد داشت و هر عمل‌کننده‌ای با طاعت و معصیت خویش، به اقتضای فعلش مستحق قرب و بعد و شرافت و ذلت و علو منزلت و انحطاط و کرامت و اهانت می‌شود، پس هر که به قدر ذره‌ای کار نیک کرده باشد یا قدر ذره‌ای بدی کرده باشد، جزای آن را خواهد دید.^۱

و این امر به عالم خاصی اختصاص دارد. پس اطاعت‌کنندگان درگاه الهی، و اقرارکنندگان به ربوبیتش و اهل ولایت نسبت به شناسندگان خدا در خلقت اول، با انقیاد و طاعت خود در عالم اظلهف مستحق کرامت و تفضیل و تشریف شدند، و به تبجیل و تجلیل از سوی خداوند متعال شایستگی یافتند؛ همچنانکه انکار منکران و سرکشی مستکبران موجب اهانت و خفت آنان شد.

در مطلب سوم هم دانستیم که برتری انبیاء و اوصیاء بر دیگران، و تفضیل بعضی از آنان بر یکدیگر، و این گونه فضائل و تشریفات الهی بر آنان، همگی از جهت عمل و شایستگی به دست آمده آنان در عالم ذرّ اول، بوده است.

پوشیده نماند که همانطور که بعد از محقق شدن اعمال در خارج، آثاری بر آنها مترتب می‌شود، می‌توان قبل از تحقق آن اعمال نیز - چنانچه علم به تحقق آن اعمال در آینده داشته باشیم - آثاری بر آن اعمال مترتب کرد.

این مطلب، معهود و متعارف بین مردم است که هر عقل سلیمی آن را می‌پذیرد.

مثلاً پدری بداند - یا گمان برد یا حتی احتمال بدهد - که یکی از فرزندان، قابلیت و استعداد آن را دارد که در آینده او را به خواسته و آرزویش برساند. در این حالت، او را بر دیگر فرزندان ترجیح داده و او را نسبت به فرزندان دیگر امتیاز می‌دهد و بطور ویژه عزیز می‌دارد و برمی‌گزیند، به اعتبار آینده‌ای که خواهد داشت. و همین گونه است عکس قضیه.

پس اینکه خداوند، اهل طاعت را بر دیگران برتری می‌دهد و آنان را به تشریف و تکریم خود امتیاز می‌دهد، و اینکه اهل معصیت را کوچک و خوار می‌دارد، همه اینها، همان طور که می‌تواند بعد از تحقق طاعت و معصیت باشد، می‌تواند قبل از تحقق طاعت و معصیت ایشان و براساس علم ازلی خداوند باشد که پیشاپیش می‌داند که سرنوشت هر یک از بندگان چه خواهد بود و چه خواهند کرد.

آثار انقیاد و طاعت یا استکبار و معصیت انسان در خلقت اول و روز الست - چنانکه در مطلب سوم دانستیم - بعد از تحقق آنها مترتب شده است. این شاء الله در آینده در این زمینه بیشتر توضیح خواهیم داد. اما باید دانست که گاه، ترتیب آثار بر طاعت و معصیت مکلفین، قبل از تحقق یافتن شان است به سبب علم باری تعالی به جایگاهی که بندگان بدان خواهند رسید. و از جمله آثار مترتبه بر عمل قبل از تحقق آن، - به سبب علم باری تعالی بدان - امر آفرینش روحی و اختلاف افراد بشر در آن است. خداوند از میان بندگان صاحبان ولایت مطلقه را به نبوت و وصایت برگزید، و ارواحشان را از کلمه الهیه ثانویه، هزاران سال قبل از همگان آفرید و بدین سان برتر و شریفتر از دیگران قرار داد. آنگاه این ارواح را در اشباح قدسی جای داد و بر مرکب‌های نوری سوار کرد؛ اشباح نوری که مخزون و مکنون در علم سابق او بود و هیچ نبی مرسل و فرشته مقربی را از آن آگاه نکرد، آنان که از کلمه الهیه اولیه آفریده شده بودند، چنان که در اخبار زیادی وارد شده است و برخی از آنها پیش از این یاد شد.

خداوند چنین شرافتی به آنها داد، زیرا علو همت آنان را در اطاعت می‌دانست، و سبقت آنها را نسبت به دیگران در عبودیت می‌دانست. همین سان است برتری که به انبیاء داد در خلقت ارواحشان داد، و هم اینچنین پیروان آنان را که مطیع خداوند در ولایت بودند برتری داد. و هر کسی را که خداوند کرامت او را خواست، روحش را از طینت

علّیین آفرید، همه اینها به خاطر این است که از طاعت و ایمان و انقیاد آنان خبر داشته است. برعکس آن، ارواح مستکبران و جباران و کسانی که از ولایت او خارج می‌شوند و هر آنکس را که خواری او را اراده کند، از طینت سجین آفرید چون به سرنوشت آنان که سرکشی و استکبار و عصیان بود آگاهی داشت.

و این تشریف و تکریم و اهنت و تحقیر، مقتضای شأن هریک از افراد بشر بر اساس طاعت یا عصیانی است که در پیش می‌گیرد.

این مطلب از حدیثی برمی‌آید که امام اصحاب حدیث و شیخ آنان جناب صدوق قدس سرّه در علل الشرایع به اسناد خویش از امام صادق علیه السلام روایت کرده است:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ، خَلَقَ بَحْرَيْنِ: بَحْرًا عَذْبًا وَبَحْرًا أُجَاجًا. فَخَلَقَ تُرْبَةَ آدَمَ مِنَ الْبَحْرِ الْعَذْبِ، وَشَنَّ عَلَيْهَا مِنَ الْبَحْرِ الْأُجَاجِ. ثُمَّ جَبَلَ آدَمَ فَعَرَكَ عَرَكَ الْأَدِيمِ، فَتَرَكَهُ مَا شَاءَ اللَّهُ. فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَنْفَخَ فِيهِ الرُّوحَ، أَقَامَهُ شَبَحًا فَقَبَضَ قَبْضَةً مِنْ كَتِفِهِ الْأَيْمَنِ، فَخَرَجُوا كَالدَّرِّ، فَقَالَ: هَؤُلَاءِ إِلَى الْجَنَّةِ. وَقَبَضَ قَبْضَةً مِنْ كَتِفِهِ الْأَيْسَرِ، وَقَالَ: هَؤُلَاءِ إِلَى النَّارِ. فَأَنْطَقَ اللَّهُ تَعَالَى أَصْحَابَ الْيَمِينِ وَأَصْحَابَ الْيَسَارِ، فَقَالَ أَهْلُ الْيَسَارِ: يَا رَبِّ لِمَ خَلَقْتَ لَنَا النَّارَ وَلَمْ تُبَيِّنْ لَنَا وَلَمْ تَبْعَثْ إِلَيْنَا رَسُولًا؟ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُمْ: ذَلِكَ لِعِلْمِي بِمَا أَنْتُمْ صَائِرُونَ إِلَيْهِ وَإِنِّي سَأُبْلِيكُمْ» تا آخر حدیث^۱.

وقتی حق تعالی آسمانها و زمین را آفرید، دو دریا پدید آورد: یکی شیرین و دیگری تلخ. خاک آدم علیه السلام را از دریای شیرین آفرید. سپس از دریای تلخ بر آن پاشید. بعد آدم را از آن آفرید. آنگاه آن را همچون چرم مالید. سپس رهایش نمود. و وقتی خواست در آن روح بدمد، او را به صورت شبخ و تمثالی برپا داشت. بعد یک مشت از کتف راستش برداشت. اجزاء ریزی از آن خارج شدند. پس فرمود: اینها اهل بهشت هستند. یک مشت هم از کتف چپش برداشت و فرمود: اینها اهل جهنم هستند. بعد حق تعالی اصحاب یمین (ذراتی را که از راست بیرون آمده بودند)، و اصحاب یسار (ذراتی را که از چپ خارج گشتند)، به سخن درآورد.

۱. علل الشرائع ج ۲ ص ۴۲۵ ح ۶؛ بحار الأنوار ج ۵ ص ۲۴۵ و ج ۹۶ ص ۲۱۷.

اصحاب یسار عرضه داشتند: پروردگارا، چرا آتش را برای ما آفریدی، و حق را برای ما روشن نکردی و به سوی ما رسولی مبعوث نداشتی؟
خداوند عز و جلّ به آنها فرمود: به خاطر آنکه سرنوشت شما را می دانم و من شما را به می آزمایم.

پیش از این نیز، اخبار دیگری را که به همین مطلب دلالت دارند، آوردیم.^۱
چون خداوند متعال می دانست که بعضی از بندگان او با طاعت خویش خواهان تقرب به او هستند، و تن به انجام اعمالی می دهند که پسندیده او باشد و سرانجام آن اعمال رسیدن به بهشت است و همچنین می دانست که بعضی دیگر، گردن به عبادت او نمی نهند، ولایت او را انکار می کنند و به گردنکشی روزگار می گذرانند و سرانجامی جز آتش نخواهند داشت، برای همین، هرکسی را از جایی آفرید که لیاقت و شایستگی اش را داشت و منتهای امرش و بازگشتنش به همانجاست.

پس هنگامی که بندگان به اعتبار اعمال اختیاری خود گروهی در بهشت و گروهی در دوزخ قرار می گیرند، خداوند متعال با علم به اینکه گروهی براساس این اختیار، به کجا خواهند رسید و هرفرقه ای به کجا برمی گردد، آنها را همان گونه آفرید و همان را اصلشان قرار داد.

اشاره به این مطلب در علل الشرایع و بصائر الدرجات است که به اسناد خود آورده اند که امام باقر (ع) می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ، خَلَقَ الْخَلْقَ، فَخَلَقَ مَنْ أَحَبَّ مِمَّا أَحَبَّ وَكَانَ أَحَبَّ أَنْ يَخْلُقَهُ مِنْ طِينَةِ الْجَنَّةِ، وَخَلَقَ مَنْ أَبْغَضَ مِمَّا أَبْغَضَ، وَكَانَ مَا أَبْغَضَ أَنْ يَخْلُقَهُ مِنْ طِينَةِ النَّارِ» تا آخر حدیث^۲.

خداوند، عز و جلّ، آفریدگان را آفرید، پس آنچه را دوست می داشت، از آنچه

۱. بنگرید به مطلب سوم در همین کتاب.

۲. الکافی ج ۲ ص ۱۰ ح ۳؛ بحار الأنوار ج ۴ ص ۹۹ ح ۱۶؛ علل الشرائع ج ۱ ص ۱۱۸ ح ۳؛ بصائر الدرجات ص ۸۰ ح ۱؛ مختصر البصائر ص ۱۶۴ و ۲۱۶. شرح این حدیث را در منابع زیر ببینید: شرح کافی مازندرانی ج ۸ ص ۲۶؛ بحار الأنوار ج ۲ ص ۹۹؛ مجمع البحرین ج ۳ ص ۹۲.

دوست می داشت آفرید. و دوست داشت آنان را از گل بهشت بیافریند. و آنچه را دشمن داشت، از آنچه دشمن می داشت آفرید. و آنچه آفریدنش را دشمن می داشت، از گل دوزخ آفرید.

توضیح آن چنین است: انسان‌ها - مِنْ حَيْثُ هُوَ، به اعتبار ذاتشان، قطع نظر از صفات و شؤون هر فرد و مزایای شخصی او که کسب کرده است - هیچ یک از آنان برتری و مزیت و ترجیحی بر همدیگر ندارند و همه در برابر آفریدگار خود یکسانند. برتری و مزیت و ترجیح و محبوبیت و مبعوض بودن نزد پروردگار، امری است که فقط براساس طاعت و معصیت آنان معتبر است. یعنی اهل طاعت را به سبب طاعتشان دوست می دارد، و اهل معصیت را به سبب عصیانشان دشمن می دارد. هرگاه خداوند بداند کسی او را اطاعت خواهد کرد، هرگز او را دشمن نمی دارد. و هر که را عاصی و شقی بشناسد، هرگز او را دوست نخواهد داشت.

برقی و کلینی و صدوق، رحمه الله، در محاسن و توحید و کافی، در «باب السعادة والشقاوة» با اسناد از امام صادق (ع)، روایت کرده اند که می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ السَّعَادَةَ وَالشَّقَاوَةَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ خَلْقَهُ؛ فَمَنْ عَلِمَهُ اللَّهُ سَعِيداً لَمْ يُبْغِضْهُ أَبَداً، وَإِنْ عَمِلَ شَرّاً أَبْغَضَ عَمَلَهُ وَلَمْ يُبْغِضْهُ، وَإِنْ كَانَ عَلِمَهُ شَقِيئاً لَمْ يُحِبِّهِ أَبَداً، وَإِنْ عَمِلَ صَالِحاً أَحَبَّ عَمَلَهُ وَأَبْغَضَهُ لِمَا يَصِيرُ إِلَيْهِ. فَإِذَا أَحَبَّ اللَّهُ شَيْئاً لَمْ يُبْغِضْهُ أَبَداً وَإِذَا أَبْغَضَ شَيْئاً لَمْ يُحِبِّهِ أَبَداً» تا آخر حدیث^۱.

امام صادق (ع) فرمود: به راستی خدا سعادت و شقاوت را آفرید، پیش از آنکه آفریدگان را بیافریند. هر که را خدا با سعادت آفرید، هیچ گاه او را دشمن ندارد

۱. محاسن ج ۱ ص ۲۷۹؛ توحید ص ۳۵۷ ح ۵؛ الکافی ج ۱ ص ۱۵۲ ح ۱. علامه امینی می نویسد: مراد از آفرینش سعادت و شقاوت در این گونه احادیث، «خلق تقدیری» است نه «خلق تکوینی». چنانکه در باب افعال عباد آمده که مخلوق خداست. یعنی قبل از آفرینش آفریدگان مقدر شده و نزد خدای تعالی معلوم است. در چندین حدیث به این مطلب تصریح شده که برخی از آنها در آینده یاد خواهد شد. مراد از سعید و شقی کسی است که فرجام امرش به سعادت یا شقاوت پایان پذیرد. در حدیثی که شیخ حافظان حدیث رئیس المحدثین شیخ صدوق در علل الشرائع از امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده، به این نکته اشاره شده است. حضرتش می فرماید: «إِنَّ حَقِيقَةَ السَّعَادَةِ أَنْ يَخْتَمَ الْمَرْءُ بِالسَّعَادَةِ، وَإِنَّ حَقِيقَةَ الشَّقَاوَةِ أَنْ يَخْتَمَ الْمَرْءَ عَمَلَهُ بِالشَّقَاوَةِ» [معانی الأخبار ص ۳۴۵].

و اگر کار از او سرزد، کردارش را دشمن دارد، ولی خودش را دشمن ندارد. اما اگر شقی بوده باشد، او را هرگز دوست ندارد، و اگر عمل صالحی از او سرزد، کردارش را دوست دارد و خودش را دشمن دارد، به خاطر سرانجامی که به سوی آن می رود. پس چون خدا چیزی را دوست دارد، دیگر هرگز آن را دشمن ندارد. و چون چیزی را دشمن دارد، دیگر هرگز آن را دوست ندارد.

خداوند با داشتن علم ازلی به آنچه هر فرد بشر، چه چیزی برمیگزیند تا به آن برسد، و با شناختی پیشینی، از محبوبان و مبغضان خود، برای هر کدام از دو گروه جایگاهی قرار داد به آنچه شایسته آن است و لیاقت دارد. و خواست که اهل طاعتش را بزرگ دارد و شرافت بخشد و بر دیگران برتری دهد. همچنین واجب گردانید که کسانی که او را دوست ندارند، از آنچه دوست ندارد آفریده شوند.

در سطور پیش دیدیم که امام باقر (علیه السلام) فرمود: «فخلق ما احبّ...» خداوند، عزوجل، اهل طاعت خود را از طینت بهشت و اهل معصیتش را از طینت دوزخ آفرید.

همچنین اشاره می کند به این که طاعت و معصیت است که علت اختلاف در خلقت آدمیان و علت ایجاد آنها به نحو مخصوص از محلی معلوم است، نه برعکس. به این معنی که هریک از افراد بشر، با انتخاب طاعت یا معصیت، موجب خلقتشان از محلی مخصوص از علیین یا سفلیین شده اند که شایستگی آنان براساس اختیارشان در آینده بوده است. نه اینکه آفرینش آنها از آن جای مخصوص در افعال عباد مؤثر باشد و خلقت هر فرد او را مجبور به ارتکاب معصیت یا طاعت کند.

اینچنین بود که خدای تعالی انسانها را به دو صنف تقسیم کرده است: اصحاب یمین و اصحاب شمال. و سرنوشت انسان ها براساس طاعت و معصیت، موجب این تقسیم بندی شده و به دو گروه اصحاب یمین و اصحاب شمال تقسیم کرده است. پس جایگاهی که انسان مطیع به آن می رسد و کارهای نیکو که برمیگزیند، سبب شرافت او شده و او را در گروه اصحاب یمین قرار داده و در همه عوالم به آن شناخته می شود. و همچنین است استکبار انسان عاصی از عبادت و آنچه که به سبب اعمال زشتش به

آن می‌رسد باعث اهانت او شده و او را از اصحاب شمال قرار داده و در همه عوالم به آن شناخته می‌شود.

این تقسیم بندی الهی، هیچ تأثیری بر افعال عباد ندارد و به اندازه ذره‌ای در انجام اعمال اثر نمی‌کند، چه رسد به اینکه تمام اعمال بر آن مترتب شود و جنبهٔ علیّت در کارهای بندگان داشته باشد و اختیار را از مکلف سلب کند و تأثیری در کارهای او داشته از او سلب اختیار کند.

به عبارت روشن‌تر: خداوند، تبارك و تعالی، به علم سابق ازلیش نسبت به فرجام امور بندگان - از نزدیکی و دوری به خود - و همچنین آگاهی او از انتخاب هر فرد نسبت به پیمودن آن دو مسلک و تبعیت از آنها، بندگان شریف و سعادتمندان را گرد آورد و در جهت یمین قرار داد، یعنی کسانی را که طاعت و انقیاد و فوز رسیدن به سعادت عبودیت را در آنها دید.

از سوی دیگر، کسانی را که پست و شقی بودند گرد آورد، یعنی کسانی را که استکبار و سرکشی را در آنها دید، در سمت چپ (شمال) قرار داد. آنگاه این دو گروه را نشانه و علامتی داد که اهل ایمان از اهل کفر و مردان والا از دون صفتان در ملکوت شناخته شوند و آنها را با همین نشانه‌ها به اهل خلافت و اولیاء ولایت و امناء دولت خود معرفی کرد.

این مسأله به خداوند متعال برمی‌گردد و فعلی از افعال اوست، که بنا بر مصالح کون و خارج از عالم مکلفین است و هیچ ارتباطی به افعال بندگان ندارد تا شک یا احتمال تأثیر بر آن برود.

حقیقت این امر را با مثالی در خارج در خواهیم یافت. مثلاً: اگر پادشاهی تمام رعایای خود را برای آزمایش، یک جا برای گرفتن بیعت جمع کند، در حالی که از قبل به حالات آنان آگاهی دارد که در مسیر قبول یا انکار قرار می‌گیرند. آنگاه بر اساس همین آگاهی و گرفتن بیعت، آنها را در دو صف و دو گروه قرار دهد. در نتیجه آنان را که از اطاعت‌کنندگان می‌داند در راست، و آنان را که از سرکشان می‌داند در چپ قرار دهد، و هر کدام از آنان را به اولیاء امور و حافظان و حکام و خدمتکاران خود معرفی کند. وقتی پادشاه آنان را همانگونه یافت که فکر می‌کرد و بر آن اساس تقسیم کرده بود. پس از گذشت زمانی، تمام آنانی که

در راست او بودند با او بیعت کردند و تمامی آنانی که در چپ او قرار داشتند، از او سر پیچیدند. آیا می شود گمان کرد یا احتمال داد که کار این پادشاه - که رعایای خود را به مقتضای علم خود در دو گروه قرار داده - بر فرجام امورشان اثر کند؟ و آیا آنان را از اختیاری که باید داشته باشند، خارج می سازد؟

تقسیم الهی چیزی جز این نیست. خداوند، بندگان را به دو صنف تقسیم کرده و آنان را در دو گروه تحت عناوین اصحاب یمین و اصحاب شمال قرار داده است. این کار که در مقام اخذ بیعت و میثاق بوده، هیچگونه تأثیری بر اعمال بندگان و افعال آنها ندارد؛ بلکه فقط نشانه و علامتی است که خداوند متعال به وسیله آن اهل طاعت و معصیت خود را به اهل ملکوت و حافظان سر و خلفاء و اولیای امر خویش معرفی کرد. خداوند بدین سان اهل طاعت خود را به عنوان «هؤلاء إلى الجنة» و اهل معصیت را با عنوان «هؤلاء إلى النار» شناساند، همانگونه که در حدیث صادق اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم أجمعین دیدیم که اندکی پیش از این گذشت.

دلیل عقلی و نقلی بر این مطلب

روشن است که عقل، این امر را می ستاید و آن را از لوازم تعریف الهی و مقتضای شؤون ربوبیت و مقامات الهی می داند. اگر این تقسیم در میان نمی بود و خداوند، بندگان را به اعتبار حالات و فرجام خود، در دو گروه جای نمی داد و اهل طاعت خود را تحت یک عنوان و اهل معصیت را تحت عنوانی دیگر گرد نمی آورد و اهل هر فرقه را با عنوانی جامع با کلمه ای واحد به اهل ملکوت و ملائکه خویش نمی شناساند، و هر که از این دو گروه را که خواستار شناسایی اش باشد همراه با هر کسی که می خواست گرد نمی آورد؛ در آن حال بر خداوند متعال لازم می شد که در مقام شناساندن اهل طاعت و معصیتش برای هر کسی که خواهان معرفی ایشان بود، فرد فرد افراد بشر را بشناساند و از حالات آنها خبر دهد و حقیقت فرد فرد هر گروه را اعلام کند، به اینکه «این شخص به سوی بهشت است» و «این شخص به سمت دوزخ است». اگر این نحو از شناساندن نمی بود، می بایست هر یک از مردم، شناساندنی خاص به خود، به عدد تمامی افراد مردم دارا باشد.

پس شناساندنی را که خداوند برگزید، از بهترین تعاریف و دارای کاملترین علامات و

نشانه‌ها بوده است. با این نشانه و علامت، حقیقت امر بندگان او در تمام عوالم‌شان از خلقت اول و نشأه حاضره و قیامت کبری و غیر آنها شناخته می‌شوند، چنانکه پوشیده نیست. پس هر کس که خداوند بندگان را به او شناساند، از اهل ملک و ملکوت و غیب و شهود، آنان را با این علامت و نشانه می‌شناساند.

یازده وجه در بیان مراد از یمین و شمال

خداوند متعال بندگان خود را به دو گروه اصحاب الیمین و اصحاب الشمال تقسیم نمود، و با آنها گروه بهشت و دوزخ را معین ساخت، و به وسیله آنها اهل طاعت و معصیت را در عوالم و نشأت به فرشتگان و آدمیان شناساند. در مورد این دو گروه، یازده وجه مطرح است از آنچه گفته شده و می‌توان گفت:

وجه اول: مراد از اصحاب یمین و شمال، «اصحاب برکت و شومی» است، زیرا سعدا به سبب طاعت خود خوشبخت و اشقیا به سبب معصیت خود شوم هستند. به همین دلیل، اعراب دست چپ را «شومی» و سمت چپ را «الاشأم» می‌نامند. «یمن» گویی از یمین می‌آید، و «شوم» چیزی است که از جانب چپ (شمال) می‌آید. گفته‌اند: منطقه یمن و شام را بدین نامها نامیدند، زیرا در سمت راست و چپ کعبه قرار گرفته‌اند.

این وجه به قرینه آیه شریفه: «وَأَصْحَابُ الْمِیْمَنَةِ»، «وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ» به موضوع ما نزدیک است.

وجه دوم: مراد، جهت والایی و پستی است به صورت تمثیل؛ زیرا علو برتر از سفلی است، همان‌گونه که یمین برتر از شمال است. اهل شمال کسانی‌اند که به سمت سفلی (پستی) می‌روند، و اهل یمین آنان‌اند که به سمت علو (بالا) می‌روند. می‌توان از این وجه به اصحاب ملک و ملکوت، یا اصحاب روح و جسم تعبیر کرد.

وجه سوم: اصحاب یمین کسانی‌اند که نامه اعمال آنها را به دست راست آنها می‌دهند، و اصحاب شمال کسانی‌اند که نامه اعمال‌شان به دست چپ آنها داده می‌شود. پس هر آن کس که نامه‌اش به دست راستش داده شود، مؤمن است و بهشت مأوای اوست. و هر آن کس که کارنامه‌اش به دست چپ او داده شود، دوزخ موعده و جایگاه اوست.

وجه چهارم: اصحاب یمین آنانند که از سمت راست به سوی بهشت برده می‌شوند. و اصحاب شمال آنانند که از سمت چپ به سوی آتش جهنم برده می‌شوند.

بیشتر مفسران این وجه را ذکر کرده‌اند. یکی از مفسران در این زمینه گفته است:

«تمامی عالم مانند شخص واحدی است، زیرا وجودش در سایه وجود حق است، که وحدت طبعی و جمعی دارد که همان سایه وجود حق الهیه است. او دارای روحی واحد است که همان روح اعظم و عقل اول است و مشتمل است بر مجموع ارواح کلیه عقلیه به صورت اشتمالی عقلی؛ و مانند انسان دارای دو جانب است:

یکی: سمت یمین، که ملکوت اعلی در آن است، که همان مدبرات علوی متعلق به برازخ نوری است. در آن بهشت، سعادت هستند. برخی از فرشتگان آنجا، برخی بندگان خدا را به سوی رضوان او سوق می‌دهند، و برخی از آنان نویسندگان حسنات اند که نامه‌های اعمال حسنه‌مان را می‌نویسند که همان ملائکه علیین هستند و نامه‌های ابرار بدست آنان است. [در قرآن می‌فرماید:] إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ. کتابت در اینجا عبارت است از تصویر حقایق. نویسندگان همان تصویرگران و نقش‌بندان هستند. نامه عمل، همان محل تصویر و نقش است. قلم واسطه‌ای است بین دست راست نویسنده و نوشته. در اینجا مراد از کاتب، همان جوهر ملکوتی فعال علوی است، مراد از قلم همان نیروی علمی تصویرگراوست و مراد از صحیفه، نفوس ناطقه خالی از نقوش در ابتدای فطرت است. شک نیست که هیچ کس نمی‌تواند این کتابت آسمانی را با این حواس کدر و خاکی ببیند، زیرا این نوشته‌های غیبی در عالم غیب اتفاق افتاده‌اند، در حالی که بیشتر مردم اعتقادی به عالم غیب ندارند و تنها به محسوسات اعتماد و اطمینان دارند.

دوم: سمت شمال، که ملکوت سفلی در آن است، یعنی همان مدبرات سفلیه که برازخ ظلمانیه آنها را پوشانده است. و جحیم اشقیاء در آن است. و مانند گروه قبلی دو گروه از ملائکه دارد: گروهی اهل دوزخ را به سمت آتش می‌کشاند و گروه دیگر

نویسندگان اعمال زشت فِجَارند، به دلیل آیه شریفه وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ^۱. گروه اول، ملائکه غِلَظِ شِدَاد هستند که نسبت به اوامر پروردگار خویش عصیان نمی‌کنند و فقط فرمان خداوند را انجام می‌دهند. و گروه دوم، ملائکه‌ای هستند که قلم‌هایی از آتش به دست دارند و گناهان و شرور و اقوال دروغ‌گویان و ستمگران را در صحیفه‌هایی می‌نویسند که سزاوار سوختن است، به دلیل اخبار دروغ و کلمات واهی که در آن است، چنانکه در این آیه آمده است: إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سِجِّينٍ، وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ، كِتَابٌ مَّرْقُومٌ، وَيَلَّيْ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ^۲.

این وجه به آنچه ابتدا یاد شد، به هم نزدیک‌اند؛ زیرا مراد از اصحاب یمین و اصحاب شمال در وجه اول، همان گیرندگان نامه‌های اعمال به یمین و شمال هستند. مراد از آنها در وجه اخیر، دو گروه‌اند: هر آن کسی که آرزو و مقصدش رسیدن به ملکوت اعلی و بهشت سعادت‌مندان با علّیین باشد، و نیز هر آن کسی که آرزو و مقصدش رسیدن به ملکوت سفلی و دوزخ اشقیای با اهل سِجِّین باشد. شک نیست که هر کس نامه اعمالش را با دست راست بگیرد، با ملائکه سمت راست و علّیین محشور می‌شود. اما هر کسی که نامه اعمالش را به دست چپ یا از پشت بگیرد، مورد شکنجه مسئولان آتش و زبانیة الجحیم، یعنی شکنجه‌کنندگان اهل نکال و اصحاب شمال خواهند بود و در طبقه سِجِّین و در زمره شیاطین خواهد بود.

پس نتیجه در این دو وجه - یعنی وجه اول و چهارم - یکی است». پایان کلامی که نقل شد.

روشن است که باید در این مورد تأمل بیشتری کرد.

وجه پنجم: اصحاب یمین کسانی هستند که حسنات انجام می‌دهند. و اصحاب شمال اهل سیئات هستند. حسنات انسان را مَلْکِی می‌نویسد که در سمت راست او قرار می‌گیرد و سیئات را مَلْکِی که در سمت چپ او جای دارد. پس فعل نیک و محمود به یمین نسبت می‌گیرد و فعل بد و مذموم به شمال منسوب می‌شود.

۱. ق: ۲۱.

۲. مطففین: ۷-۱۰.

وجه ششم: اصحاب یمین و شمال، اصحاب سمت راست و سمت چپ آدم ابو البشر علیه السلام - به اعتبار خلقت - هستند. این وجه از حدیثی استفاده می شود که در روایت کافی از امام باقر علیه السلام آورده که می فرماید:

«فَلَمَّا اخْتَمَرَتِ الطِّينَةُ أَخَذَهَا فَعَرَكَهَا عَرَكًا شَدِيدًا فَخَرَجُوا كَالَّذَرِ مِنَ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ»^۱ تا آخر حدیث.

پس آنگاه که گل تخمیر شد، آن را گرفت و سخت مالید، پس مانند ذرات ریز از راست و چپش خارج شدند.

ضمیر به آدم علیه السلام برمی گردد که در متن حدیث ذکر شده است.

در علل الشرایع از امام صادق علیه السلام آورده است:

«فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَنْفُخَ فِيهِ الرُّوحَ، أَقَامَهُ شَبَحًا. فَقَبَضَ قَبْضَةً مِنْ كَتِفِهِ الْأَيْمَنِ فَخَرَجُوا كَالَّذَرِ، فَقَالَ: هَؤُلَاءِ إِلَى الْجَنَّةِ. وَقَبَضَ قَبْضَةً مِنْ كَتِفِهِ الْأَيْسَرِ، وَقَالَ: هَؤُلَاءِ إِلَى النَّارِ. فَأَنْطَقَ اللَّهُ تَعَالَى أَصْحَابَ الْيَمِينِ وَأَصْحَابَ الْيَسَارِ»^۲ تا آخر حدیث.

وقتی خواست در آن روح بدمد، او را به صورت شبیح و تمثالی برپا داشت. بعد یک مشت از کتف راستش برداشت. بلافاصله اجزاء ریزی از آن خارج شدند. پس فرمود: اینها اهل بهشت هستند. یک مشت هم از کتف چپش برداشت و فرمود: اینها اهل جهنم هستند. بعد حق تعالی اصحاب یمین و ذراتی را که از کتف راست بیرون آمده بودند و اصحاب یسار یعنی ذراتی را که از کتف چپ خارج گشتند، به سخن درآورد.

عیاشی در حدیثی طولانی از همان امام علیه السلام - که در جای خود ذکر خواهد شد - آورده است:

«ثُمَّ قَبَضَ قَبْضَةً مِنْ كَتِفِ آدَمَ الْأَيْمَنِ فَذَرَأَهَا فِي صُلْبِ آدَمَ فَقَالَ هَؤُلَاءِ فِي الْجَنَّةِ وَلَا بَالِي...»^۳ تا آخر حدیث.

سپس مشتی از کتف راست آدم برگرفت و آن را در پشت آدم قرار داد و گفت: اینان در بهشتند و باکی ندارم...

۱. الکافی ج ۲ ص ۷؛ بحار الأنوار ج ۶۴ ص ۱۱۱ ح ۲۲.

۲. علل الشرائع ج ۲ ص ۴۲۵ ح ۶؛ بحار الأنوار ج ۵ ص ۲۴۵ ح ۳۵.

۳. تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۱۸۲ ح ۷۸.

وجه هفتم: مراد از آنان، اصحاب سمت راست و چپ جبرئیل - به اعتبار وصف خلقت - است. هر آن کسی که از طینت سمت راست او آفریده شده، اهل بهشت است و آن کسی که از طینت سمت چپ او آفریده شده، اهل دوزخ است. این وجه از حدیثی برگرفته شده که در کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده که می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ عليه السلام، بَعَثَ جَبْرَائِيلَ عليه السلام فِي أَوَّلِ سَاعَةٍ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ. فَقَبَضَ بِيَمِينِهِ قَبْضَةً بَلَغَتْ قَبْضَتُهُ مِنَ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا. وَأَخَذَ مِنْ كُلِّ سَمَاءٍ تَرْتِبَةً. وَقَبَضَ قَبْضَةً أُخْرَى مِنَ الْأَرْضِ السَّابِعَةِ الْعُلْيَا إِلَى الْأَرْضِ السَّابِعَةِ الْقُصْوَى. فَأَمَرَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ كَلِمَتَهُ، فَأَمْسَكَ الْقَبْضَةَ الْأُولَى بِيَمِينِهِ وَالْقَبْضَةَ الْأُخْرَى بِشِمَالِهِ. فَفَلَقَ الطِّينَ فَلَقَتَيْنِ، فَذَرَا مِنَ الْأَرْضِ ذَرَوًا وَمِنَ السَّمَاءِ ذَرَوًا. فَقَالَ لِلَّذِي بِيَمِينِهِ: مِنْكَ الرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ وَالصِّدِّيقُونَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَالسُّعَدَاءُ وَمَنْ أُرِيدُ كَرَامَتَهُ، فَوَجَبَ لَهُمْ مَا قَالَ كَمَا قَالَ. وَقَالَ لِلَّذِي بِشِمَالِهِ: مِنْكَ الْجَبَّارُونَ وَالْمُشْرِكُونَ وَالْكَافِرُونَ وَالطَّوَاعِثُ وَمَنْ أُرِيدُ هَوَانَهُ وَشِقْوَتَهُ، فَوَجَبَ لَهُمْ مَا قَالَ كَمَا قَالَ»^۱ تا آخر حدیث.

امام صادق علیه السلام فرمود: به راستی خدا عز و جل، چون خواست آدم علیه السلام را بیافریند، در ساعت اول روز جمعه جبرئیل را فرستاد تا با دست راستش مشتی برگرفت که از آسمان هفتم به آسمان دنیا می‌رسید، و از هر آسمان خاکی برداشت، و مشت دیگری از زمین هفتم برین تا زمین هفتم فرودین برگرفت. سپس خدا عز و جل کلمه خود (جبرئیل) را دستور داد تا مشت اول را به دست راست و مشت دوم را به دست چپ خود نگاه داشت، سپس آن گِل را به دو قسمت شکافت: آنچه از زمین بود، به نوعی درپاشید و آنچه از آسمانها بود به نوعی درپاشید. آنگاه خدای تعالی نسبت به آنچه در دست راستش بود، فرمود: رسولان و پیغمبران و اوصیاء و صدیقان و مؤمنان و سعادتمندان و هر که ارجمندی‌اش را خواستم، از توست. پس آنچه در باره آنها فرمود، چنان که فرمود ثابت و لازم شد. نیز نسبت به آنچه در دست چپش بود، فرمود: ستمگران و مشرکان و کفار و طغیانگران و هر که

۱. الکافی ج ۲ ص ۵. محدث مجلسی در بحار الأنوار ج ۶۴ ص ۸۷ توضیحی ذیل حدیث دارد.

خواری و شقاوتش را خواستم از توست. پس آنچه درباره آنها فرمود، چنان که فرمود، ثابت و لازم شد.

وجه هشتم: مراد از اصحاب یمین، اصحاب و شیعیان حضرت علی علیه السلام هستند. محدث کاشانی در تفسیر الصافی ذیل آیه «وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ» (واقعہ: ۲۷) گوید:

«قمی رحمہ اللہ می گوید: یمین امیرالمؤمنین علیه السلام است، و اصحاب یمین، شیعیان او هستند»^۱.

کاشانی ذیل آیه شریفه «وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ» گوید: «پس سلام برتوباد، از صاحب یمین. یعنی: از جانب برادران تو، که برتو سلام می کنند. این چنین گفته شده است.

قمی می گوید: یعنی هرکس که از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام باشد. سلام باد بر تو، ای محمد، از اصحاب یمین، که عذاب نخواهند شد»^۲.

در کافی از امام صادق علیه السلام آمده است که می فرماید:

«قال رسول الله ﷺ لعلي عليه السلام: يا علي هم شيعتك فسلم ولدك منهم أن يقتلوهم»^۳. رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای علی! آنها شیعیان تو هستند و فرزندان تو از ایشان به سلامت هستند (یعنی) از اینکه آنان را بکشند..

فیض کاشانی ذیل آیه «كل نفس بما كسبت رهينة الا اصحاب اليمين» (مدثر: ۳۸) آورده که علی بن ابراهیم قمی گوید: یمین امیرمؤمنان علیه السلام است و اصحاب الیمین شیعیان او هستند.^۴

مرحوم فیض همچنین در ذیل آیه «وَأَصْحَابُ الشَّامِلِ مَا أَصْحَابُ الشَّامِلِ» می فرماید:

۱. صافی ج ۵ ص ۱۲۲.

۲. صافی ج ۵ ص ۱۳۰ و ۱۳۱.

۳. الکافی ج ۸ ص ۲۶۰ ح ۳۷۳؛ برهان ج ۴ ص ۲۸۵؛ نور الثقلین ج ۵ ص ۲۲۹؛ تفسیر صافی ج ۲ ص ۱۲۶۱.

۴. صافی ج ۵ ص ۱۲۵.

قمی گفته است: اصحاب شمال دشمنان آل محمد صلوات الله عليهم و یاران ایشانند که در سَموم و حَمیم هستند.^۱

فیض کاشانی ذیل آیه شریفه «وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمَكْذِبِينَ الضَّالِّينَ» به نقل از قمی گوید:

مکذبین ضالّین یعنی اصحاب شمال، همانها هستند که آنها را با افعالشان توصیف نمود تا از افعال آنها بر حذر دارد، و خبر دهد از وعیدی که به آنها داده است.

کاشانی از کافی آورده که در حدیثی از امام محمد باقر علیه السلام آورده است: اینان مشرک اند. و قمی گوید: «آنان دشمنان آل محمدند علیهم السلام».^۲

فرات بن ابراهیم ذیل آیه «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ...» آورده که امام باقر علیه السلام فرمودند: «اینان شیعیان ما اهل بیت هستند».^۳

در همان کتاب به سند خویش آورده که امام باقر علیه السلام می فرماید: «شیعه علی بن ابی طالب، به خدا سوگند، اصحاب یمین هستند».^۴

وجه اینکه یمین، علی علیه السلام باشد و دشمنان او از اصحاب شمال باشند، روشن است و بر کسی پوشیده نیست و از وجوهی که در صفحات پیش گذشت، مشخص می شود.^۵

وجه نهم: مراد از یمین، سمت راست علی علیه السلام و مراد از شمال، سمت چپ اوست، برای این که او دارنده و صاحب بهشت و جهنم و تقسیم کننده آنهاست که مُنادی بهشت در روز قیامت از سمت راست و مُنادی جهنم از سمت چپش ندا می کند.

این مضمون را صفار، قدس سرّه، در بصائر الدرجات به سند خویش از امام صادق علیه السلام

۱. صافی ج ۵ ص ۲۵۰. در نور الثقلین ج ۵ ص ۴۵۸ ذیل آیه «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا أَصْحَابُ الْيَمِينِ» (سوره مدثر) همین مطلب را از تفسیر قمی نقل می کند.

۲. صافی ج ۵ ص ۱۳۱؛ اصفی ج ۲ ص ۱۲۶؛ قمی ج ۲ ص ۳۵۰؛ الکافی ج ۲ ص ۳۰.

۳. تفسیر فرات کوفی ص ۵۱۳؛ شواهد التنزیل ج ۲ ص ۳۸۹؛ بحار الأنوار ج ۷ ص ۱۹۳.

۴. تفسیر فرات کوفی ص ۵۱۴.

۵. در این مورد همچنین بنگرید: مرآة الأنوار (مشهور به مقدمه تفسیر برهان) ذیل ماده «یمن».

روایت کرده است که فرمودند:

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ، وَضَعَ مُنْبَرُيزَاهُ جَمِيعَ الْخَلَائِقِ، يَضَعُهُ رَجُلٌ يَقُومُ مَلَكٌ عَنْ يَمِينِهِ وَمَلَكٌ عَنْ يَسَارِهِ. يُنَادِي الَّذِي عَنْ يَمِينِهِ: يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ! هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَاحِبُ الْجَنَّةِ، يُدْخِلُهَا مَنْ يَشَاءُ. وَيُنَادِي الَّذِي عَنْ يَسَارِهِ: يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ! هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَاحِبُ النَّارِ، يُدْخِلُهَا مَنْ يَشَاءُ»^۱.

روز قیامت منبری را که تمام خلایق می‌بینند، قرار می‌دهند و مردی بر بالای آن ایستاده و فرشته‌ای در سمت راست و فرشته دیگری در سمت چپش ایستاده‌اند. فرشته سمت راست ندا می‌کند: ای خلایق! این مرد، علی بن ابی طالب علیه السلام است، صاحب بهشت که هر که را بخواهد داخل آن می‌نماید. سپس فرشته سمت چپ ندا نموده و می‌گوید: مردم! این علی بن ابی طالب علیه السلام است، صاحب دوزخ که هر که را بخواهد، داخل آن می‌کند.

وجه دهم: مراد، اصحاب سمت راست و چپ رسول الله ﷺ هستند، زیرا هنگامی که خداوند، تبارک و تعالی، کتاب الکَلِّ و دیوان الکَلِّ را به او داد، دیوان اهل بهشت و کتاب اَسْمَاء و معرف‌های آنان را سمت راست او نهاد و کتاب دوزخیان و کارنامه مشخصات آنها را سمت چپ او قرارداد، چرا که او نبی کَلِّ و امام کَلِّ است.

این مضمون در حدیثی آمده که شیخ وجیه، صفار، رحمه الله، در باب پنجم از جزء چهارم بصائر الدرجات به اسناد خویش از عبد الصمد بن بشیر آورده که می‌گوید:

«ذَكَرَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُدُو الْأَذَانِ وَقِصَّةُ الْأَذَانِ فِي إِسْرَاءِ النَّبِيِّ ﷺ حَتَّى انْتَهَى إِلَى السِّدْرَةِ. قَالَ: فَقَالَتِ السِّدْرَةُ الْمُنتَهَى: مَا جَاوَزَنِي مَخْلُوقٌ قَبْلَكَ. قَالَ: ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى^۲. قَالَ: فَدَفَعَ إِلَيْهِ كِتَابَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ وَأَصْحَابِ الشِّمَالِ. قَالَ: وَأَخَذَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ بِيَمِينِهِ، فَفَتَحَهُ فَنَظَرَ إِلَيْهِ. فَإِذَا فِيهِ أَهْلُ الْجَنَّةِ وَأَسْمَاءُ آبَائِهِمْ وَقَبَائِلِهِمْ. قَالَ: فَقَالَ لَهُ: أَمِنْ

۱. بصائر الدرجات ص ۴۳۵؛ علل الشرائع صدوق ج ۱ ص ۱۶۴.

۲. النجم: ۸-۱۰.

الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ^۱. قَالَ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَالْمُؤْمِنُونَ كُلُّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ. قَالَ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا^۲. قَالَ: فَقَالَ اللَّهُ: قَدْ فَعَلْتُ. قَالَ: رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا، إِلَى آخِرِ السُّورَةِ، وَكُلُّ ذَلِكَ يَقُولُ اللَّهُ: قَدْ فَعَلْتُ. قَالَ: ثُمَّ طَوَى الصَّحِيفَةَ، فَأَمْسَكَهَا بِيَمِينِهِ. وَفَتَحَ صَحِيفَةَ أَصْحَابِ الشِّمَالِ، فَإِذَا فِيهَا أَشْمَاءُ أَهْلِ النَّارِ وَأَشْمَاءُ آبَائِهِمْ وَقَبَائِلِهِمْ. قَالَ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: رَبِّ إِنْ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ. قَالَ: فَقَالَ اللَّهُ: فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ. قَالَ: فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ مُنَاجَاةِ رَبِّهِ، رُدَّ إِلَى بَيْتِ الْمَعْمُورِ، ثُمَّ قَصَّ قِصَّةَ الْبَيْتِ وَالصَّلَاةِ فِيهِ، ثُمَّ نَزَلَ وَمَعَهُ الصَّحِيفَتَانِ، فَدَفَعَهُمَا إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ^۳.

نزد امام صادق علیه السلام آغاز اذان و داتسان اذان در اسراء پیامبر ﷺ تا آنجا که به سدره رسید یاد شد. امام فرمود: سدره منتهی گفت: هیچ مخلوقی قبل از تواز کنار من نگذشته است. فرمود: آنگاه نزدیک آمد و براو نازل گردید، بدان نزدیکی که با او به قدر دو کمان یا نزدیکتر از آن شد. پس به بنده خد وحی کرد آنچه را که وحی کرد. فرمود: پس کتاب اصحاب یمین و اصحاب شمال را به او داد. فرمود: کتاب اصحاب یمین را به دست راست گرفت و آن را باز کرد و در آن نظر افکند و دید که در آن نام‌های اهل بهشت است و نام پدرانشان و قبائلشان. پس به او گفت: پیامبر به آنچه از پروردگارش براو نازل شده است ایمان آورد. پس رسول خدا ﷺ گفت: و مؤمنان همه به خداوند و ملائکه و کتابهایش و پیامبرانش ایمان آوردند، خداوند ما را به سبب فراموشی و خطا مؤاخذة نفرما. پس خدا فرمود: اجابت کردم. پروردگارا، بار تکلیفی فوق طاقت ما بردوش ما منه، و پیامرز و بیخس گناه ما را... تا آخر سوره. در هر بار خدا می فرمود: اجابت کردم. پس آن صحیفه را در پیچید و در دست راست نگاه داشت. و صحیفه اصحاب شمال را گشود پس در آن نام‌های اهل دوزخ و نام پدرانشان و قبائلشان بود. پس رسول

۱. البقرة: ۲۸۵.

۲. البقرة: ۲۸۶.

۳. بصائر الدرجات ص ۲۱۰، ح ۱.

خدا ﷻ فرمود: پروردگارا، همانا اینان گروهی هستند که کایمان نیاورند. پس خدا فرمود: پس روی از آنها بگردان و بگوبه سلامت (تا بروند در ضلالت) که به زودی (برکیفر کفرو عصیانشان) آگاه می شوند.

پس هنگامی که پیامبر از مناجات خود با پروردگارش فارغ شد به بیت المعمور بازگردانده شد. سپس داستان بیت و نماز در آن را بازگو کرد. سپس فوراً آمد در حالی که دو صحیفه با او بود. پس آنها را به علی بن ابی طالب ﷺ داد.

در همان کتاب، به اسناد از ابی الصباح کِنانی آورده که امام باقر ﷺ می فرماید:

«عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَمَّنْ ذَكَرَهُ قَالَ: خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَفِي يَدِهِ الْيُمْنَى كِتَابٌ وَفِي يَدِهِ الْيُسْرَى كِتَابٌ. فَنَشَرَ الْكِتَابَ الَّذِي فِي يَدِهِ الْيُمْنَى، فَقَرَأَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، كِتَابٌ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ، لَا يُزَادُ فِيهِمْ وَاحِدٌ وَلَا يَنْقُصُ مِنْهُمْ وَاحِدٌ. قَالَ: ثُمَّ نَشَرَ الَّذِي بِيَدِهِ الْيُسْرَى، فَقَرَأَ: كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لِأَهْلِ النَّارِ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ وَقَبَائِلِهِمْ، لَا يُزَادُ فِيهِمْ وَاحِدٌ وَلَا يَنْقُصُ مِنْهُمْ وَاحِدٌ»^۱.

پیامبر اکرم بیرون آمد، در حالی که در دست راستش نوشتاری و در دست چپش نوشتاری بود. نوشتاری را که در دست راست داشت، گشود و خواند: بسم الله الرحمن الرحيم، کتاب اهل بهشت به نام هاشان و نام پدرانشان، یک نفر در ایشان کم یا زیاد نمی شود. بعد نوشتار دست چپ خود را گشود و خواند: نوشته ای از خداوند رحمن رحیم، کتاب اهل دوزخ با نام هاشان و نام پدرانشان و قبایلشان، يك نفر در ایشان کم یا زیاد نمی شود.

نیز در همان کتاب، به اسناد از محمد بن عبدالله آورده که امام صادق ﷺ فرمود:

«خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، النَّاسَ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ الْيُمْنَى قَابِضاً عَلَى كَفِّهِ، قَالَ: أَتَذَرُونَ مَا فِي كَفِّي؟ قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. فَقَالَ: فِيهَا أَسْمَاءُ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَأَسْمَاءُ آبَائِهِمْ وَقَبَائِلِهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ الْيُسْرَى، فَقَالَ: أَتَيْهَا النَّاسُ! أَتَذَرُونَ مَا فِي كَفِّي؟ قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. فَقَالَ: فِيهَا أَسْمَاءُ أَهْلِ النَّارِ وَأَسْمَاءُ آبَائِهِمْ وَقَبَائِلِهِمْ

۱. بصائر الدرجات ص ۲۱۱ باب ۵ ح ۲؛ بحار الأنوار ج ۱۷ ص ۱۴۶ ح ۴۰، وج ۱۶ ص ۱۲۵ ح ۲۱.

إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. ثُمَّ قَالَ: حَكَمَ اللَّهُ وَعَدَلْ، حَكَمَ اللَّهُ وَعَدَلْ، فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ^۱.

امام صادق عليه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مردم خطبه خواند، سپس دست راست خود را مشت بسته بلند کرد، و فرمود: ای مردم! می دانید در مشت من چیست؟ گفتند: خدا و پیغمبرش داناترند. فرمود: در آن است نامهای اهل بهشت و نامهای پدران و قبایل آنها تا روز قیامت.

سپس دست چپش را بلند کرد و فرمود: ای مردم! می دانید در این مشت من چیست؟ گفتند: خدا و پیغمبرش داناترند. فرمود: نامهای دوزخیان و نامهای پدران و قبایل آنهاست تا روز قیامت.

سپس فرمود: خدا حکم فرموده و عدالت نموده، خدا حکم فرموده و عدالت نموده، گروهی در بهشت و گروهی در دوزخ اند.

وجه یازدهم: مراد، اصحاب نفس و عقل هستند که در سمت راست و چپ قلب انسان قرار دارند، و می توان گفت: «اصحاب الرحمن و الشیطان».

توضیح این که انسان در اصل فطرت خود از جانب خداوند متعال، به نام های متقابله ممزوج است از دو جهت نور و ظلمت، و مرکب است از روح و بدن و سَر و علن. روح او جوهری است لطیف، نوری علوی و سماوی که حاصل دمیدن خداوند متعال است. و بدن او جوهری کدر و ظلمانی و زمینی و سفلی است که حاصل ترکیب اجساد و امتزاج اضداد است. هر کدام از آنان شوق و رغبت نسبت به عالم خویش دارند که به سوی مبدأ ابدی خویش مایل می شوند.

قلب ملکوتی، امری است انسانی که بین دو طرف و میان دو نشأه واقع شده است، رویی به سمت بدن و قوای جسمانی دارد و وجهی به سمت روح و قوای روحانی.

قلب سَرّی ملکوتی دو قوه علمی دارد که خود مانند آینه ای بین آن دو نصب شده

۱. بصائر الدرجات ص ۲۱۲؛ الکافی ج ۱ ص ۴۴۴؛ مولی محمد اردبیلی در جامع الرواة ج ۱ ص ۳۹۶ در باره «حسن بن سیف» که در طریق حدیث آمده، نکته ای دارد که برای اهل تحقیق مفید است. در ادامه آن نیز نکته ای از محقق متن عربی کتاب بیان شده است. بنگرید: متن عربی کتاب، حاشیه ص ۳۵۶.

است: یکی از آنان در سمت راست و دیگری در چپ او قرار دارند، یکی مانند ملک که به همین نام وقوه عاقله نامیده می‌شود و دیگری مانند شیطان که به همین نام وقوه وهمیه نامیده می‌شود. در آنها دو معلّم و مدبّر وجود دارد؛ یکی از آنان انسان را امر به خیر و نهی از شرّ می‌کند، و دیگری امر به شرّ و دوری از خیر می‌کند. این دو، در قلبهای آدمیان تأثیر می‌گذارند، یکی با سعادت و خیر، و دیگری با شقاوت و شرّ. قلب از دو سوی، مورد تأثیر متضادّ آنها قرار می‌گیرد که شایسته است به یکی لفظ نور و بردیگری لفظ تاریکی اطلاق شود؛ هر کدام شاخه‌هایی و خادمان فراوانی دارد که قابل شمارش نیستند.

اشاره به دو قوه موجود در انسان، در اخبار وارده

در اخبار زیادی با عبارات مختلف در مورد این دو قوه اشاره شده است. مانند این احادیث:

۱. شیخ قمیّین، فقیه ثقه، حمیری، در قُرب الإسناد به اسناد خویش آورده که امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«إِنَّ لِلْقَلْبِ أَذْنَيْنِ: رُوحَ الْإِيمَانِ، يَسَاوِيهِ بِالْخَيْرِ، وَالشَّيْطَانُ يَسَاوِيهِ بِالشَّرِّ، فَأَيُّهُمَا ظَهَرَ عَلَى صَاحِبِهِ غَلَبَهُ»^۱.

قلب دو گوش دارد: روح ایمان که خیر را در گوش انسان نجوا می‌کند، و شیطان که شرّ را در گوشش نجوا می‌کند. هر یک بردیگری غلبه کرد، بر انسان غالب می‌شود.

۲. شیخ ثقه، جناب صدوق به اسناد خویش از ابی عبد الرحمن روایت کرده که گوید:

«قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنِّي رُبَّمَا حَزَنْتُ، فَلَا أَعْرِفُ فِي أَهْلٍ وَلَا مَالٍ وَلَا وَلَدٍ. وَرُبَّمَا فَرِحْتُ فَلَا أَعْرِفُ فِي أَهْلٍ وَلَا مَالٍ وَلَا وَلَدٍ. فَقَالَ: إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَمَعَهُ مَلَكٌ وَشَيْطَانٌ. فَإِذَا كَانَ فَرَحُهُ كَانَ مِنْ دُنُوِّ الْمَلِكِ مِنْهُ. فَإِذَا كَانَ حُزْنُهُ كَانَ مِنْ دُنُوِّ الشَّيْطَانِ مِنْهُ. وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلاً وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»^۲.

۱. قُرب الإسناد ص ۳۳ ح ۱۰۸؛ وسائل الشیعة ج ۲ ص ۳۱۳.

۲. علل الشرائع ج ۱ ص ۹۳؛ مشکاة الأنوار ص ۴۹۰؛ آیه در سوره بقره: ۲۶۸.

به امام صادق علیه السلام گفتم: بسا من محزون یا مسرور می گردم و منشأ آن نه اهل و نه مال و نه فرزند است و هیچ سببی برایش نمی بینم، جهت آن چیست؟

حضرت فرمودند: سبب آن هیچ کس نیست. جهتش صرفاً همین است که با انسان، فرشته و شیطانی می باشند. هرگاه سرور و نشاط برانسان عارض شود، از ناحیه نزدیک شدن فرشته به او است. و هر زمان که حزن و غم او را فرا گیرد، به خاطر نزدیک شدن شیطان به او است. و دلیل بر آن کلام حق، تبارک و تعالی، است: «شیطان به شما وعده فقر می دهد و وادارتان می کند به اعمال زشت، ولی خدا به شما وعده آمرزش و احسان می دهد و او صاحب رحمت بی منتهاست و به همه امور داناست».

۳. از رسول اکرم صلی الله علیه و آله:

«عن رسول الله صلی الله علیه و آله أنه قال: إنَّ للشیطان لَمَّةً بآدم وللملک لَمَّةً. فأما لَمَّةُ الشیطان، فأیعادٌ بالشرِّ وتکذیبٌ بالحقِّ. وأما لَمَّةُ الملک، فأیعادٌ بالخیرِ وتصدیقٌ بالحقِّ. فمن وجد ذلك، فلیعلم بأنَّه من الله ولیحمد الله. ومن وجد الأخری، فلیتعوذ بالله من الشیطان الرجیم. ثمَّ قرأ: الشَّیطانُ یَعِدُّکُمُ الْفَقْرَ ویَأْمُرُکُمُ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ یَعِدُّکُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا»^۱.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: همانا شیطان خطوری در قلب انسان دارد و فرشته نیز خطوری دارد. آنچه شیطان در خاطر انسان می اندازد وعده شر و تکذیب حق است. و آنچه فرشته در خاطر انسان می اندازد وعده خیر و تصدیق حق است. هر که آن را در خود یافت، بداند که از سوی خداوند است و خدا را شکر کند. و هر که دیگری را یافت از شر شیطان رجیم به خدا پناه برد. سپس قرائت فرمود: شیطان شما را وعده فقر دهد و به کارهای زشت وادارد، و خدا به شما وعده آمرزش دهد، و خدا را رحمت بی منتهاست.

۱. در شرح کافی مازندرانی ج ۵ ص ۷۰ از طریق عامه نقل کرده است. نیز: سنن ترمذی ج ۵ ص ۲۱۹ ح، ۲۹۸۸ که حدیث را حسن می داند؛ مسند ابویعلی ج ۸ ص ۴۱۷ ح ۴۹۹۹؛ صحیح ابن حبان ص ۴۰؛ تحفة الاشراف مزی ج ۷ ص ۳۳۹؛ ابن اثیر ذیل ماده «لَمَّة» به مضمون حدیث اشاره کرده است. آیه قرآن در سوره بقره: ۲۶۸.

۴. از امام صادق علیه السلام است که می فرماید:

«لِلشَّيْطَانِ لَمَّةٌ وَلِلْمَلِكِ لَمَّةٌ. فَلَمَّةُ الشَّيْطَانِ وَعْدُهُ بِالْفَقْرِ وَأَمْرُهُ بِالْفَاحِشَةِ، وَلَمَّةُ الْمَلِكِ أَمْرُهُ بِالْإِنْفَاقِ وَنَهْيُهُ عَنِ الْمَعْصِيَةِ»^۱.

شیطان خطوری در قلب دارد و ملک، خطوری. خطور شیطان انسان را به فقر وعده می دهد و به کار زشت امر می کند. اما خطور ملک او را به انفاق امر می کند و از معصیت باز می دارد.

۴. در حدیث دیگر است:

«لَا بَنَ آدَمَ لِمَتَانِ، لَمَّةٌ مِنَ الْمَلِكِ وَلَمَّةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ»^۲.

فرزند آدم را دو گونه خطورات قلبی است: خطوری از ملک و خطوری از شیطان.

۵. در کافی به اسناد خویش از امام صادق علیه السلام روایت کرده:

«قَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: لِمَتَانِ: لَمَّةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ وَلَمَّةٌ مِنَ الْمَلِكِ. فَلَمَّةُ الْمَلِكِ الرِّقَّةُ وَالْفَهْمُ، وَلَمَّةُ الشَّيْطَانِ السَّهْوُ وَالْقَسْوَةُ»^۳.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: دو گونه خطور وجود دارد: خطوری از شیطان و خطوری از ملک. خطور شیطان، نازکدلی و فهم است. و خطور شیطان، سهو و قساوت است.

۶. در همان کتاب، به اسناد از امام صادق علیه السلام روایت کرده که می فرماید:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَا مِنْ قَلْبٍ إِلَّا وَلَهُ أَذْنَانِ. عَلَى إِحْدَاهُمَا مَلَكٌ مُرْشِدٌ وَعَلَى الْأُخْرَى شَيْطَانٌ مُفْتِنٌ. هَذَا يَأْمُرُهُ وَهَذَا يَرْجُرُهُ. الشَّيْطَانُ يَأْمُرُهُ بِالْمَعَاصِي وَالْمَلَكُ يَرْجُرُهُ عَنْهَا. وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ، مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»^۴.

حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام فرمود: هر دلی دو گوش دارد: برگوش راست،

۱. فقه القرآن راوندی ج ۱ ص ۲۳۳. [ویراستار]

۲. النهایة ج ۴ ص ۲۷۳؛ بحار الأنوار ج ۶۷ ص ۵۰؛ مجمع البحرین ج ۴ ص ۱۴۲.

۳. الکافی ج ۲ ص ۳۳۰ باب القسوة ح ۳؛ بنگرید: تعلیق علامه طباطبائی ذیل حدیث.

۴. الکافی ج ۲ ص ۲۶۶ باب «أن للقلب أذنين...» ح ۱؛ آیه یاد شده در سوره ق: ۱۷ و ۱۸؛ بنگرید: تعلیق فیض کاشانی و علامه طباطبائی بر حدیث؛ المیزان ج ۳ ص ۱۸۵.

فرشته راهبر و برگوش چپ، شیطان فتنه‌گراست. آن یک امر می‌کند و این یک باز می‌دارد. شیطان به گناهان وسوسه می‌کند. و فرشته او را از آن گناهان باز می‌دارد. این است کلام خدا که می‌گوید: «بر چپ و راست او دو نگهبان نشسته. سخنی بر زبان نیاورد جز این که در برابرش محافظی مهیا ایستاده».

۷. در همان کتاب، به اسناد از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که می‌فرماید: «إِنَّ لِلْقَلْبِ أَذُنَيْنِ. فَإِذَا هَمَّ الْعَبْدُ بِذَنْبٍ، قَالَ لَهُ رُوحُ الْإِيمَانِ: لَا تَفْعَلْ، وَقَالَ لَهُ الشَّيْطَانُ: افْعَلْ. وَإِذَا كَانَ عَلَى بَطْنِهَا، نُزِعَ مِنْهُ رُوحُ الْإِيمَانِ»^۱.

حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام فرمود: همانا قلب انسان دو گوش دارد. هر گاه انسان خواهش گناه در دل پیروانند، سروش ایمان برگوش راست او ندا دهد که مکن. و آواز شیطان برگوش چپ گوید که بکن. و اگر آن انسان در دل گناه رفت، سروش ایمان از او رخت برمی‌بندد.

۸. در همان کتاب، به اسناد از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: «مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلِقَلْبِهِ أَذُنَانِ: فِي جَوْفِهِ أَذُنٌ يَنْفُثُ فِيهَا الْوَسْوَاسُ الْخَنَاسُ، وَأُذُنٌ يَنْفُثُ فِيهَا الْمَلَكُ. فَيُؤَيِّدُ اللَّهُ الْمُؤْمِنَ بِالْمَلِكِ. فَذَلِكَ قَوْلُهُ: وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ»^۲.
قلب مؤمن دو گوش دارد: بر یکی شیطان وسوسه‌گر به کمین نشسته، بر دیگری فرشته الهام به ارشاد او همت بسته. خداوند بنده مؤمن را با همین فرشته تأیید و تقویت می‌کند. این است کلام خدا که می‌گوید: «مؤمنان را با روح خود تقویت کرد».

۹. امام الموحّدين امیرالمؤمنین علیه السلام این معنی را اینگونه تعبیر نمود: «إِنَّ لِلْقُلُوبِ خَوَاطِرَ سَوِّءٍ وَالْعُقُولَ تَرْجُو عَنْهَا»^۳.

خطورهای زشتی به دلها می‌رسد که عقل از آنها باز می‌دارد.

توضیح حدیث

خواطری که قلب انسان را، به افعال و اعمال تحریک می‌کند، به دو گروه نیک و بد

۱. الکافی ج ۲ ص ۲۶۷ همان باب ح ۲؛ بحار الأنوار ج ۶ ص ۲۰۶ ح ۳۵ و ج ۶ ص ۴۴ ح ۲.

۲. الکافی ج ۲ ص ۲۶۷؛ مجمع البیان ج ۱۰ ص ۴۹۹، نقل از عیاشی.

۳. عیون الحکم ص ۱۵۷.

تقسیم می شوند. یعنی: عواملی که به سوی خیرفرامی خواند و نفعش به آخرت برمی گردد و خیرش به خودش بازمی گردد، و عواملی که به شرّفرامی خواند و سرانجام، آدمی را به ضرر می کشاند. این دو خاطر متضادّ هستند. خاطرِ پسندیده را «الهام» و خاطر نکوهیده را «وسواس» می نامند.

خواطر تماماً رویدادهایی هستند که خود، ناگزیر مبدأ و سبب دارند. سبب خواطرِ نیکو که به سمت نیکی ها فرامی خواند، در لسان شرع مَلَك نامیده می شود، که در سمت راست قلب است. نیکی ها حاصل فرمان اوست، و لطفی که قلب برای پذیرش الهام و دعوت مَلَك پیدا می کند، «توفیق» نام دارد. اما سبب خواطر زشت که به سمت شرّ فرامی خواند، شیطان نام دارد که سمت چپ قلب است، و بدیها حاصل فرمان اوست و پذیرش قلب برای وسوسه شیطان، «اغواء» و «خذلان» نامیده می شود.

در کلام امیر مؤمنان علیه السلام، کلمه «خواطر» تعبیر از سبب به مسَبَب است.

این دو قوه علمیه، دو جوهرند که در برابر قدرت خداوند متعال برای دگرگون کردن قلوب و شناساندن آن، مستخر شده اند، مانند انگشتان آدمی که در تسخیر قدرت انسانند، تا اجسام را بگردانند.

در حدیث پیامبر اکرم - درود خدا بر او و خاندانش باد - اشاره به همین مطلب دارد که می فرماید:

«قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ إصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ يُقَلِّبُهُ كَيْفَ يَشَاءُ»^۱.

قلب مؤمن بین دو انگشت از انگشتان خدای رحمان است، هر طور مشیت کند، آن را می گرداند.

خداوند متعال، برتر است از اینکه دارای انگشتی جسمانی مرکب از گوشت و استخوان

۱. صدوق در علل الشرائع ج ۲ ص ۶۰۵ آن را نقل کرده با توضیح مفیدی که برای اهل تحقیق مغتنم است. از طریق اهل سنت: المستدرک علی الصحیحین حاکم نیشابوری ج ۴ ص ۳۲۱؛ سنن ابن ماجه رقم ۳۸۳۴؛ کنز العمال ج ۱ ص ۲۴۲ رقم ۱۲۱۶؛ السنة نوشته ابن ابی عاصم ص ۹۸ باب ۳۹ (باب أن القلوب بین إصبعین من أصابع الرحمن)؛ امالی مرتضی ج ۲ ص ۲؛ در تأویل خبر، سید مرتضی در امالی و علامه طباطبایی در المیزان ج ۹ ص ۴۸ مطالبی گفته اند.

و خون یا دیگر اشیاء مُلکی و ملکوتی باشد، بلکه روح انگشتان و معنای آن، واسطه تحریک و دگرگونی و قدرتی بر تغییر و تصریف است. انسان هر آنچه را که بخواهد، با انگشتان انجام می دهد. خداوند، تبارک و تعالی، نیز ملک و شیطان را به تسخیر خود می گیرد تا هر آنچه را که بخواهد، انجام بدهد. حکمت و سنتش بدین سان جریان و استمرار دارد. البته این حدیث نبوی وجوه دیگری نیز دارد که در اینجا نمی گنجد.

تقابل بین دوقوه و نیروهای آنها در انسان

این دوقوه، سپاهیان و یاران و خدمتکاران و نیروهایی دارند که در قلب انسان همواره باهم در داد و ستدند. هر کدام از این دوقوه، دافعه و جاذبه ای بر خاطر دارند. هر کدام از آنان خواهان تسخیر دیگری است تا دیگری را به خدمت و بردگی بگیرد. در پیچه قلب، بر هر کدام از آنان که گشوده شود و دعوت او را پاسخ گوید و خطورات او غلبه پیدا کند، حکم و غلبه و امارت برای اوست، و برای او تمکن بر قلب حاصل می شود. بر این قلب مُلکی بشری خلقی، احاطه می یابد که منبع روح بخاری است، و آثار امارت و حکومت او در تمامی اجزاء مملکت بدن و رگهای این عالم کوچک نمایان می شود و حکمش جریان می یابد و تمامی رعایای او تحت سلطنتش خواهند بود.

قلب امری، به سبب داشتن لطافت و صفای روحی و نورانیت فطری و ذاتی، به یک اندازه شایسته پذیرایی هر دو گروه آثار مُلکی و شیطانی است، مانند آینه ای است که همه گونه نوری بر آن وارد شده و تصویرهای مختلف و متضادی - به سبب آن دو نیرویی که در سمت چپ و راست او قرار دارند - در آن نمایان می شود. به سبب ورود خواطر پسندیده و ناپسند از طرف ملک و شیطان، دائماً در حالت تغییر و انتقال و شکل پذیری و انفعال است. پس آنچه از حسنات دیده می شود، از سوی خدا است، ولی سیئات از جانب شیطان است.

حدیثی از امام باقر علیه السلام که کلینی رحمه الله به اسناد خویش روایت کرده، در اینجا مفید است. می فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا هُوَ اللَّهُ وَالشَّيْطَانُ، وَالْحَقُّ وَالْبَاطِلُ، وَالْهُدَى وَالضَّلَالَةُ، وَالرُّشْدُ

وَالْعَیُّ، وَالْعَاجِلَةُ وَالْأَجَلَةُ وَالْعَاقِبَةُ، وَالْحَسَنَاتُ وَالسَّيِّئَاتُ. فَمَا كَانَ مِنْ حَسَنَاتٍ فَلِلَّهِ، وَمَا كَانَ مِنْ سَيِّئَاتٍ فَلِلشَّيْطَانِ لَعَنَهُ اللَّهُ» تا آخر حدیث^۱.

همانا خداست و شیطان، حق است و باطل، هدایت است و گمراهی، راه راست است و گمراهی، دنیا است و آخرت، حسنات است و سیئات، پس هر چه حسنات است از خداست. و هر چه سیئات است از شیطان، لعنه الله.

اگر قلب به سمت ملک گشوده شود و دعوت او را پاسخ گوید و خطورات نیک بر او مستولی و خطورات بد شیطانی از او دور شود، و ملک بر او غلبه کند و بر این مملکت بدنی مستولی و حکومتش مستقر شود و مجال را بر شیطان تنگ کند و آثار حکومت عقلی و ملکی و رحمانی در آیین قلب نمودار شود و به وسیله نور علم و معرفت و یقین متجلی شود، دارنده این قلب، بشری ملکی است که حقیقت ملکی را به تن کرده و خود را به حکومت عقل هیکل های ملکوتی قدسی همانند کرده، بلکه او از آنها هم بالاتر است و آنان خادمان اویند.

اما اگر آدمی به جایی رسید که شیطان بر قلب او غلبه کند و خواطر سیئه در آن راه یابد و آن را استقرار و مأوی خویش قرار دهد، سربازان و حزبش مملکت او را تحت تسخیر و تسلط خود گیرند و پراز و سوسه هایی باشد که او را به سمت دنیا و نابودی آخرت بکشاند، و شهوات شیطانی با گوشت و خون او آمیخته شود و آثار سلطه شیطانی در تمامی اجزای مملکت بدنی او همچون خون در رگ ها جریان یابد. همچنانکه در این حدیث شریف نبوی ﷺ آمده است:

«إِنَّ الشَّيْطَانَ لِيَجْرِيَ مِنْ ابْنِ آدَمَ مَجْرَى الدَّمِ»^۲.

همانا شیطان در فرزند آدم، به سان خون، جریان دارد.

همانگونه که در احادیث شریفه آمده است، چنین فردی، بشری شیطانی است که در شکل حقیقت شیطانی و صورتی حیوانی در آمده و همانند میمون ها و خوک ها محشور خواهد گشت.

۱. الکافی ج ۲ ص ۱۵ ح ۲؛ محاسن ص ۲۵۱؛ بحار الأنوار ج ۶۷ ص ۲۲۸ ح ۳ و ۴.

۲. عوالي اللئالی ج ۱ ص ۳۲۵ ح ۶۶؛ بنگرید: مسند احمد بن حنبل ج ۳ ص ۱۵۶؛ صحیح بخاری، کتاب الاحکام، باب ۲۱.

نتیجه کلام

از مطالب پیشین نتیجه گرفتیم که انسان‌ها به سبب فرجام خود که به وسیلهٔ دو نیروی علمی عقلی و وهمی بدان می‌رسند - که در لسان شرع به ملک و شیطان تعبیر می‌شود - به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروه بهشتیان و گروه دوزخیان، یا اصحاب یمین و شمال. اینان به این اعتبار که در سمت راست و چپ قلب قرار دارند، یمینی و شمالی می‌شوند، و اختلاف مراتب هر کدام از دو گروه بهشت و دوزخ بر حسب پیروی از این دو نیرو است؛ انسان با پیروی از قوه عقلیهٔ ملکی آنچه را باید، به دست می‌آورد و با حکومت کردن قوهٔ عقلیه و دستیابی به معارف الهیه، مظهري از حقیقت ربوبی خواهد شد. پس بدین روی، او بهتر از فرشتگان می‌شود و رسیدن به عالمِ قدس او برای فرشتگان ممکن نخواهد بود.

همین گونه است پیروی از قوهٔ وهمیهٔ شیطانی، که مورد پیروی اصحاب شمال و امیر آنها و لیبیک گفتن به دعوت شیطان است؛ همان که انسان را از حقیقت خویش خارج ساخته و او را به پستی می‌کشانند تا به جایی می‌رسد که پست‌ترو فرومایه‌تراز چارپایان خواهد شد.

در این مورد روایتی که شیخ اصحاب حدیث، جناب صدوق رحمه الله در علل الشرایع به إسنادهٔ خویش روایت کرده، مفید است. عبدالله بن سنان گوید:

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ: الْمَلَائِكَةُ أَفْضَلُ أَمْ بَنُو آدَمَ؟ فَقَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رَكَّبَ فِي الْمَلَائِكَةِ عَقْلًا بِلَا شَهْوَةٍ، وَرَكَّبَ فِي الْبَهَائِمِ شَهْوَةً بِلَا عَقْلِ، وَرَكَّبَ فِي بَنِي آدَمَ كِلَيْهِمَا. فَمَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ شَهْوَتُهُ فَهُوَ خَيْرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَمَنْ غَلَبَتْ شَهْوَتُهُ عَقْلُهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبَهَائِمِ»^۱.

از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا فرشتگان برترند یا فرزندان آدم؟ حضرت فرمودند: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمودند: خداوند، عزوجل، در فرشتگان، عقل را بدون شهوت؛ و در چهارپایان، شهوت را بدون عقل؛ و در فرزندان آدم هر دو

۱. علل الشرائع ج ۱ ص ۴ ح ۱؛ بحار الأنوار ج ۵۷ ص ۲۹۹ ح ۵؛ وسائل الشیعة ج ۱۵ ص ۲۰۹.

را قرار داد. حال، کسی که عقلش بر شهوتش غالب گردد، به یقین از فرشتگان بهتر است. و آن که شهوتش بر عقلش غلبه کند، حتماً از چهارپایان بدتر می باشد.

این خلاصه مطلب و اجمال کلام است که برتری بعضی از افراد بشر بر بعضی دیگر در خلقت اول، و تشریف بعضی بر بعضی دیگر در آفرینش ارواح آنها را می رساند، که چگونه بعضی را بر بعضی دیگر تکریم کردند، آنها را در اصحاب یمین و دیگران را در اصحاب شمال جای دادند، و این قبل از آزمایش آنها با تکلیف بود و قبل از صدور آنچه موجب تفضیل و تشریف می شود، بر اساس علم خداوند متعال بود به فرجامی که به آن می رسند.

و اما برتری بعضی بر بعض دیگر در آفرینش دوم، و برتری دادن به جمعی نسبت به دیگران در آفرینش - که اجسام انبیاء را از طینت علیّین و بدن های مؤمنان را از مرتبه پایین تر از آن آفرید، و بدن های کفار و مُعاندان را از طینت سجّین آفرید - به سبب استحقاق و شایستگی هر فرد است و اهلیت او در آنچه روز تکلیف اول، با گردن نهادن یا گردنکشی خود، بدان رسیده است.

بدین روی به لحاظ طینت، مختلف آفریده شدند، به حسب فرجام خود، که در روز میثاق به اختیار خود برگزیدند و به اقتضای آنچه که هر فرد در زمان آزمونش در عالم ذر انتخاب کرد. با این وجود، علم خداوند متعال، در باره فرجام امر آنها در این نشأه نیز موجب آن می شود.

پس هر آنچه کسی در تکلیف اول برگزید، یعنی سلوک و پیروی یکی از این دوراه، که در تکلیف دوم هم به آن می رسد، همان، موجب آفرینش او از محلّ مخصوص به خودش، و با خلقت ویژه خودش، از علیّین یا از سجّین می شود.

خداوند متعال، هر کسی را نسبت به استحقاق عملی و قابلیت ذاتی ثابت او، به اعمالش و آنچه را که شایسته اوست و به آن برمی گردد و پایانش به آن می رسد آفرید، و آفرینش خاص هر کس از علیّین یا سفلیّین هیچ تأثیری بر کارها و اختیارات او ندارد.

پس همانطور که دانستیم، کیفیت آفرینش اول و خصوصیات آن، نه در عالم تکلیف اول بر فرجام امور بندگان اثر می گذارد، و نه در آفرینش دوم. زیرا خصوصیت

آفرینش در خلقت دوم و کیفیت جِبَلَّت آن، نه تأثیری در افعال بندگان و فرجامشان در این عالم دارد، نه مستلزم فساد می‌شود، نه با اختیار منافات دارد، و نه موجب جبر در افعال آنها می‌شود.

دفع توهم

اشکال

شاید گفته شود: بعضی از احادیث مأثوره از اهل بیت عصمت و طهارت که در این مورد آمده است، تأثیر خصوصیت طینت آفرینش بر عمل را می‌رساند، و از آنها چنین برداشت می‌شود که کیفیت آفرینش از علیین و سفلیین در افعال بندگان دخالت دارد. لذا نه فقط در سعادت و شقاوت و هدایت و ضلالت آدمی تأثیر دارد، بلکه در تمامی افعال جزئی بشری، چه حسنات و چه سیئات مؤثر است.

در این زمینه به ده حدیث اشاره می‌کنیم:

۱. در بصائر و کافی و علل الشرایع به اسنادشان از ابو حمزه ثمالی از امام صادق علیه السلام

روایت کرده‌اند:

«إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ أَعْلَىٰ عَلَيِّينَ، وَخَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِنَا مِمَّا خَلَقْنَا مِنْهُ، وَخَلَقَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ؛ فَفَلُوبُهُمْ تَهْوِي إِلَيْنَا لِأَنَّهَا خُلِقَتْ مِمَّا خُلِقْنَا. ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَلْبَارِ لَفِي عَلَيِّينَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا عَلَيُّونَ كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ»^۱

وَخَلَقَ عُدُونَنَا مِنْ سَجِّينَ، وَخَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِهِمْ مِمَّا خَلَقَهُمْ مِنْهُ، وَأَبْدَانَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ؛ فَفَلُوبُهُمْ تَهْوِي إِلَيْهِمْ لِأَنَّهَا خُلِقَتْ مِمَّا خُلِقُوا مِنْهُ. ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سَجِّينَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَجِّينُ كِتَابٌ مَرْقُومٌ»^۲.

خدا ما را از اعلی علیین آفرید، و دل‌های شیعیان ما را از همانی آفرید که ما را

۱. المطففین: ۱۸-۲۱.

۲. المطففین: ۷-۹.

۳. علل الشرائع ج ۱ ص ۱۱۶؛ بصائر الدرجات ص ۳۵؛ الکافی ج ۱ ص ۳۸۹؛ تفسیر قمی ص ۷۱۷؛ بحار الأنوار ج ۵ ص ۲۳۵ ح ۱۰.

آفریده است. و پیکرهایشان را از درجه پایینش آفرید. از این رودل‌های شیعیان به ما متوجه است، زیرا از آنچه ما آفریده شده‌ایم، آفریده شده‌اند. سپس این آیه را قرائت فرمود: «هرگز! نامه نیکان در علین است، توجّه دانی علین چیست؟ کتابی است نوشته که مقربان شاهد آنند».

و دشمن ما را از سجّین آفرید، و دل‌های پیروانشان را از همانی آفرید که آنها را آفریده است. و پیکرهایشان را از پایین تر آن آفرید. از این رودل‌های پیروانشان به آنها متوجه است، زیرا اینها آفریده شدند از آنچه آنها آفریده شدند. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «اصلاً نامه بدکاران در سجّین است، توجّه دانی سجّین چیست؟ کتابی است نوشته شده».

۲. در بصائر الدرجات و علل الشرائع به اسنادشان از امام سجاد علی بن الحسین صلوات الله علیهما روایت کرده‌اند که می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ النَّبِيِّينَ مِنْ طِينَةِ عَلِيِّينَ، قُلُوبُهُمْ وَأَبْدَانُهُمْ. وَخَلَقَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ تِلْكَ الطِّينَةِ، وَخَلَقَ أَبْدَانَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ. وَخَلَقَ الْكُفَّارَ مِنْ طِينَةِ سَجِّينَ، قُلُوبُهُمْ وَأَبْدَانُهُمْ. فَخَلَطَ بَيْنَ الطِّينَتَيْنِ. فَمَنْ هَذَا يَلِدُ الْمُؤْمِنُ الْكَافِرَ وَيَلِدُ الْكَافِرُ الْمُؤْمِنَ. وَمَنْ هَاهُنَا يُصِيبُ الْمُؤْمِنُ السَّيِّئَةَ، وَمَنْ هَاهُنَا يُصِيبُ الْكَافِرُ الْحَسَنَةَ. فَقُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ تَحْنُ إِلَى مَا خُلِقُوا مِنْهُ، وَقُلُوبُ الْكَافِرِينَ تَحْنُ إِلَى مَا خُلِقُوا مِنْهُ»^۱.

خداوند، عزّوجلّ، دل‌ها و پیکرهای پیغمبران را از طینت (گل و سرشت) علّیین آفرید و دل‌های مؤمنان را هم از آن طینت آفرید، و پیکرهای مؤمنان را از پایین تر از آن آفرید. و کافران را از طینت سجّین آفرید، هم دل‌ها و هم پیکرهایشان را. آنگاه این دو طینت را در هم آمیخت. به همین جهت، از مؤمن کافر متولد می‌شود و از کافر، مؤمن. و نیز به همین سبب مؤمن به گناه و بدی می‌رسد و کافر ثواب و نیکی می‌کند (زیرا طینت هریک از آنها به طینت دیگری آمیخته است). پس دل‌های مؤمنان، بدانچه از آن آفریده شده، می‌گیرانند و دل‌های کافران بدانچه از آن آفریده شده تمایل یابند.

۱. بصائر الدرجات ص ۳۵ باب ۹ ح ۵؛ علل الشرائع ج ۱ ص ۸۲؛ الکافی ج ۲ ص ۲.

۳. در بصائر، علل و کافی به اسنادشان از امام صادق عليه السلام روایت کرده اند:

«إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ عَلِيٍّ وَخَلَقَ أَزْوَاجَنَا مِنْ فَوْقِ ذَلِكَ، وَخَلَقَ أَزْوَاجَ شِيعَتِنَا مِنْ عَلِيٍّ وَخَلَقَ أَجْسَادَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ. فَمِنْ أَجْلِ تِلْكَ الْقَرَابَةِ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ، قُلُوبُهُمْ تَحِنُّ إِلَيْنَا»^۱.

خداوند، ما را از علیین آفرید و روح ما را از فوق آن، و روح شیعیان ما را از علیین آفرید و بدن آنها را از پایینتر از آن. به دلیل این خویشاوندی میان ما و آنهاست که دل‌هایشان به سوی ما گرایش می‌یابد.

۴. در بصائر از امام صادق عليه السلام روایت شده است که می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ جَعَلَنَا مِنْ عَلِيٍّ، وَجَعَلَ أَزْوَاجَ شِيعَتِنَا مِمَّا جَعَلَنَا مِنْهُ. وَمِنْ ثَمَّ تَحِنُّ أَزْوَاجُهُمْ إِلَيْنَا، وَخَلَقَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ. وَخَلَقَ عَدُوَّنَا مِنْ سَجِينٍ، وَخَلَقَ أَزْوَاجَ شِيعَتِهِمْ مِمَّا خَلَقَهُمْ مِنْهُ، وَخَلَقَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ، وَمِنْ ثَمَّ تَهْوِي أَزْوَاجُهُمْ إِلَيْهِمْ»^۲.

خداوند، ما را از علیین قرار داد، و روح شیعه ما را از همان آفرید که ما را از آن قرار داد. بدین روی، روح آنها به سوی ما تمایل دارد، و بدن آنها را از پایین تر از آن آفرید. دشمن ما را از سَجین آفرید و ارواح پیروان آنها را از همان آفرید که روح آنها را. و بدن‌هایشان را از پایین تر از آن آفرید. بدین روی، ارواح پیروانشان به سوی ایشان تمایل دارد.

۵. در همان کتاب از امام صادق عليه السلام روایت شده است که می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَنَا مِنْ عَلِيٍّ، وَخَلَقَ مُحِبِّينَا مِنْ دُونِ مَا خَلَقَنَا مِنْهُ. وَخَلَقَ عَدُوَّنَا مِنْ سَجِينٍ، وَخَلَقَ مُحِبِّيَهُمْ مِمَّا خَلَقَهُمْ مِنْهُ. فَلِذَلِكَ يَهْوِي كُلُّ إِلَى كُلِّ»^۳.
خداوند، عز و جل، ما را از علیین آفرید و محبان ما را از پایین تر از آنچه ما را آفرید، خلق کرد. دشمن ما را از سَجین آفرید و دوستداران آنها را از همان آفرید که آنها را خلق کرد. بدین روی هر گروه به اصل خود گرایش می‌یابند.

۱. بصائر ص ۳۹ ح ۱؛ علل الشرائع ج ۱ ص ۱۱۷ ح ۱۵؛ بحار الأنوار ج ۵ ص ۲۴۳ ح ۳۱؛ الکافی ج ۱ ص ۳۸۹ ح ۱؛ بحار الأنوار ج ۵۸ ص ۴۴ ح ۲۱.

۲. بصائر ص ۴۰ باب ۱۰ ح ۲؛ بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۱۲ ح ۲۵.

۳. بصائر ص ۳۶ باب ۹ ح ۹؛ بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۱۱ ح ۱۸.

۶. در همان کتاب از امام سجاد علی بن الحسین علیه السلام روایت شده است:

«إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ جَبْرئِيلَ إِلَى الْجَنَّةِ، فَأَتَاهُ بِطِينَةٍ مِنْ طِينَتِهَا. وَبَعَثَ مَلَكَ الْمَوْتِ إِلَى الْأَرْضِ، فَجَاءَهُ بِطِينَةٍ مِنْ طِينَتِهَا. فَجَمَعَ الطَّيْنَتَيْنِ، ثُمَّ قَسَمَهَا نِصْفَيْنِ. فَجَعَلَنَا مِنْ خَيْرِ الْقَسَمَيْنِ، وَجَعَلَ شِيعَتَنَا مِنْ طِينَتِنَا. فَمَا كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا مِمَّا يُرْغَبُ بِهِمْ عَنْهُ مِنَ الْأَعْمَالِ الْقَبِيحَةِ، فَذَلِكَ مِمَّا خَالَطَهُمْ مِنَ الطِّينَةِ الْخَبِيثَةِ، وَمَصِيرُهَا إِلَى الْجَنَّةِ. وَمَا كَانَ فِي عَدُونِنَا مِنْ بَرٍّ وَصَلَاةٍ وَصَوْمٍ وَمِنَ الْأَعْمَالِ الْحَسَنَةِ، فَذَلِكَ لِمَا خَالَطَهُمْ مِنْ طِينَتِنَا الطَّيِّبَةِ، وَمَصِيرُهُمْ إِلَى النَّارِ»^۱.

همانا خداوند جبرئیل را به بهشت فرستاد پس برای او گلی از گل بهشت آورد. و فرشته مرگ را به زمین فرستاد پس برای او گلی از گل زمین آورد. پس هر دو گل را روی هم آورد، سپس به دو نیمه کرد. پس ما را از نیمه بهتر قرار داد و پیروان ما را از گل ما قرار داد. پس رغبتی که پیروان ما به اعمال زشت دارند از آن آمیختگی به گل خبیث است، و سرنوشتشان بهشت است. و اگر دشمن ما کار نیکو و نماز و روزه و اعمال حسنه انجام دهد از آمیختگی است که با گل پاک ما دارد و سرنوشتشان به سوی آتش است.

۷. در همان کتاب از امام صادق علیه السلام روایت شده است:

«إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ طِينَةِ عَلِيِّينَ، وَخَلَقَ قُلُوبَنَا مِنْ طِينَةِ فَوْقِ عَلِيِّينَ، وَخَلَقَ شِيعَتَنَا مِنْ طِينَةِ أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ. وَخَلَقَ قُلُوبَهُمْ مِنْ طِينَةِ عَلِيِّينَ، فَصَارَتْ قُلُوبُهُمْ تَحْنُ إِلَيْنَا لِأَنَّهَا مِنَّا» تا آخر حدیث^۲.

خداوند، (بدن) ما را از طینت علیّین و دل‌هایمان را از طینت فوق علیّین و شیعیان ما را از طینت پایین‌تر از آن آفرید، و دل‌هایشان را از طینت علیّین آفرید. بدین جهت دل‌هایشان به ما گرایش می‌یابد که آنها از ما هستند.

۸. در محاسن و کافی از عبدالله بن کیسان روایت است که به امام صادق علیه السلام گفت:

«قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ أَنَا مَوْلَاكَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ كَيْسَانَ. فَقَالَ: أَمَّا النَّسَبُ فَأَعْرِفْهُ، وَأَمَّا أَنْتَ فَلَسْتُ أَعْرِفُكَ. قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: إِنِّي وُلِدْتُ بِالْجَبَلِ

۱. بصائر ص ۳۷ باب ۹ ح ۱۰.

۲. بصائر ص ۴۴ ح ۱۸؛ بحار الأنوار ج ۵ ص ۲۴۹ ح ۴۰.

وَنَشَأَتْ بِأَرْضِ فَارِسَ، وَأَنَا أُخَالِطُ النَّاسَ فِي التَّجَارَاتِ وَغَيْرِ ذَلِكَ. فَأَرَى الرَّجُلَ حَسَنَ السَّمْتِ وَحَسَنَ الْخُلُقِ وَالْأَمَانَةِ، ثُمَّ أُفْتِشُهُ، فَأَتَبَيَّنُهُ عَنْ عَدَاوَتِكُمْ. وَأُخَالِطُ الرَّجُلَ، فَأَرَى فِيهِ سُوءَ الْخُلُقِ وَقِلَّةَ أَمَانَةٍ وَزَعَاةَ، ثُمَّ أُفْتِشُهُ، فَأَتَبَيَّنُهُ عَنْ وَلَايَتِكُمْ. فَكَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ؟ قَالَ: فَقَالَ لِي: أَمَا عَلِمْتَ يَا ابْنَ كَيْسَانَ! أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَخَذَ طِينَةً مِنَ الْجَنَّةِ وَطِينَةً مِنَ النَّارِ، فَخَلَطَهُمَا جَمِيعاً، ثُمَّ نَزَعَ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ. فَمَا رَأَيْتَ مِنْ أَوْلِيكَ مِنَ الْأَمَانَةِ وَحُسْنِ السَّمْتِ وَحُسْنِ الْخُلُقِ، فَمِمَّا مَسَّتْهُمْ مِنْ طِينَةِ الْجَنَّةِ، وَهُمْ يَعُودُونَ إِلَيَّ مَا خَلَقُوا مِنْهُ. وَمَا رَأَيْتَ مِنْ هَؤُلَاءِ مِنْ قِلَّةِ الْأَمَانَةِ وَسُوءِ الْخُلُقِ وَالزَّعَاةِ، فَمِمَّا مَسَّتْهُمْ مِنْ طِينَةِ النَّارِ. وَهُمْ يَعُودُونَ إِلَيَّ مَا خَلَقُوا مِنْهُ»^۱.

عبد الله بن کیسان گوید: به امام جعفر صادق علیه السلام گفتم: قربانت گردم، من عبد الله بن کیسان چاکر شما هستم. فرمود: تبارت را می شناسم، اما تو را نمی شناسم.

عرض کردم: من در منطقه جَبَل زاده شده و در سرزمین فارس بزرگ شده ام، و در امر تجارت و کارهای دیگر با مردم معاشرت دارم. گاهی با شخصی معاشرت می کنم و از او خوش رفتاری و حُسن خُلق و امانت داری می بینم، سپس مذهبش را بررسی می کنم، معلوم می شود با شما دشمن است. از سوی دیگر، با مرد دیگری معاشرت می کنم و از او بد خُلقی و کمی امانت و ناپاکی می بینم، سپس بررسی می کنم، معلوم می شود ولایت شما را دارد، این چگونه است؟

فرمود: ابن کیسان! مگر نمی دانی که خداوند، عز و جل، گلی از بهشت برگرفت و گلی از دوزخ، سپس آن دورا به هم آمیخت، آنگاه این را از آن، و آن را از این جدا ساخت. (آنها را از هم جدا ساخت و مؤمنان را از گل بهشت و کفار را از گل دوزخ آفرید). پس آنچه از امانت داری و حسن خلق و خوش رفتاری در دشمنان ما ببینی، از جهت تماس آنها با طینت بهشتی (پیش از جدا کردن آنها از یک دیگر) است، و ایشان عاقبت به اصل خلقت خود برگردند (ویکسره دوزخی شوند). و آنچه از بی امانتی و بد خُلقی و آلودگی در دوستان ما می بینی،

۱. محاسن ج ۱ ص ۱۳۶ باب ۷ ح ۲۰؛ الکافی ج ۲ ص ۴ ح ۵؛ شرح کافی مازندرانی ج ۸ ص ۹؛ بحار الأنوار ج ۵ ص ۲۵۱ ح ۴۵ و ج ۶۴ ص ۸۶ ح ۹.

در اثر تماس آنها با طینت دوزخی است، و بالاخره به اصل خلقت خود برگردند (ویکسره بهشتی شوند).

۹. در کافی و علل الشرایع از امام صادق علیه السلام حدیثی طولانی روایت شده که در آخر آن می‌فرماید:

«وَمَا رَأَيْتُ مِنْ نَزَقٍ أَصْحَابِكَ وَخَرَقِهِمْ، فَمِمَّا أَصَابَهُمْ مِنْ لَطَخِ أَصْحَابِ الشِّمَالِ. وَمَا رَأَيْتُ مِنْ حُسْنِ سِيَمَاءٍ مَنْ خَالَفَكُمْ وَوَقَّارِهِمْ، فَمِمَّا أَصَابَهُمْ مِنْ لَطَخِ أَصْحَابِ الْيَمِينِ»^۱.

آنچه از سبکسری و ضعف رأی یارانت می‌بینی، به دلیل آمیختگی است که از اصحاب شمال به آنها رسیده است. و آنچه از حُسن سیما و وقار مخالفان می‌بینی، از آمیختگی اصحاب یمن است.

۱۰. در علل الشرایع از زید شحام، از امام صادق علیه السلام روایت شده است:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَنَا مِنْ نُورٍ مُبْتَدِعٍ مِنْ نُورٍ، رَسَخَ ذَلِكَ النُّورُ فِي طِينَةٍ مِنْ أَعْلَى عَلِيِّينَ، وَخَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِنَا مِمَّا خَلَقَ مِنْهُ أَبَدَانَنَا، وَخَلَقَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ طِينَةِ دُونِ ذَلِكَ. فَقُلُوبُهُمْ تَهْوِي إِلَيْنَا لِأَنَّهَا خُلِقَتْ مِمَّا خُلِقْنَا مِنْهُ. ثُمَّ قَرَأَ: كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَنْبَارِ لَفِي عَلَيِّينَ وَمَا أَذْرَاكَ مَا عَلَيُّونَ كِتَابَ مَرْقُومٍ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ. وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ قُلُوبَ أَعدَائِنَا مِنْ طِينَةٍ مِنْ سَجِينٍ، وَخَلَقَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ طِينَةٍ مِنْ دُونِ ذَلِكَ، وَخَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِهِمْ مِمَّا خَلَقَ مِنْهُ أَبْدَانَهُمْ. فَقُلُوبُهُمْ تَهْوِي إِلَيْهِمْ. ثُمَّ قَرَأَ: إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سَجِينٍ وَمَا أَذْرَاكَ مَا سَجِينُ كِتَابَ مَرْقُومٍ وَيْلَ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ»^۲.

خداوند، تبارک و تعالی، ما را از نوری که از نور آفرید، خلق کرد. آن نور در طینتی از اعلی علیین رسوخ نموده آفرید، و قلوب پیروانمان را از آنچه بدنهای ما را از آن آفرید ایجاد کرد، و بدنهایشان را از طینتی پایین‌تر از آن خلق نمود. لذا دل‌هایشان به ما مایل است. زیرا از آن چیزی آفریده شدند که ما آفریده شدیم. سپس این

۱. الکافی ج ۲ ص ۱۱ ح ۲؛ علل الشرائع ج ۱ باب ۷۶ ص ۸۳ ح ۵؛ بحار الأنوار ج ۵ ص ۲۴۰ ح ۲۲ و ج ۶ ص ۱۲۲ ح ۲۵.

۲. علل الشرائع ج ۱ ص ۱۱۷ ح ۱۴؛ بحار الأنوار ج ۵ ص ۲۴۳ ح ۳۰؛ با اشاره به آیات مطفین: ۱۸-۲۱ و ۷-۹.

آیات را تلاوت فرمودند: كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلَيِّنَ، وَمَا أَدْرَاكَ مَا عَلَيُّونَ كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ.

پس از آن فرمودند: حقّ تبارك و تعالی قلوب دشمنان ما را از طینت سَجّین و بدن‌هاشان را از طینت دیگری آفرید و دل‌های پیروانشان را از آنچه بدن‌های ایشان را خلق کرد آفرید. از این رو دل‌های پیروانشان به ایشان مایل است. سپس این آیات را قرائت فرمود: كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينُ كِتَابٌ مَرْقُومٌ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (البته روز قیامت بدکاران با نامه عمل سیاهشان در عذاب سَجّینند و چگونه به حقیقت سَجّین آگاه توانی شد، کتابی است نوشته شده، وای به حال منکران).

این احادیث همگی مُسند است و علاقمندان می‌توانند به سند آنها در منابع یادشده رجوع کنند.

پاسخ

در این مورد اخبار دیگری نیز وجود دارد که تأثیر خصوصیت خلقت در افعال بندگان و تأثیر طینت در فرجام انسان را می‌رساند؛ لیکن این اخبار باز هم چیزی بیش از ایجاب خصوصیت طینت بر اعمال مناسب آن، و سببیت کیفیت جبلّت نسبت به افعال مقتضی را نشان نمی‌دهد؛ و مجرد آن، موجب فساد نمی‌شود زیرا علیّت را نمی‌رساند. در توضیح آن می‌گوییم: فسادی که تأثیر طینت و خلقت بر افعال بشری ایجاد می‌کند، در موردی است که منافعی با اختیار باشد و این اختیار را از بندگان در مقام عمل بگیرد. به طوری که اراده فقط تابع آثار طینت و خصوصیت خلقت و جبلّت شود. این ممکن نیست مگر اینکه کیفیت خلقت و خصوصیت طینت، مؤثر در افعال عباد باشد، اما به نحو علیّت نه اقتضا.

اما اگر تأثیر و سببیت و ایجاب آن بوجه اقتضا باشد نه علیّت، هرگز فساد نمی‌آورد. زیرا سبب اقتضایی و مؤثری که بوجه علیّت نباشد، تأثیر آن وابسته است به عدم وجود مانع وجود شرط آن. این شرط تأثیر مقتضی، در تمام اسباب اقتضایی است. پس بر این وجه، تأثیر خصوصیت طینت و کیفیت جبلّت و خلقت، وابسته است به عدم اراده فرد مکلف

بر خلاف مقتضای آن؛ زیرا اراده مکلف بر خلاف آنچه طینت اقتضا می‌کند، مانع تأثیر و تحقق آثار آن می‌شود، بلکه اگر مکلف، مقتضای طینت و کارهای مناسب آن را اراده نکند، مانع ترتب آثار و مقتضیات آن می‌شود. پس تا زمانی که مکلف، خلاف مقتضای طینت را اراده کند، هیچ اثری بر افعال او نمی‌گذارد، و تأثیر آن وابسته به اراده مکلف است. و آنچه فرد مکلف با اختیار می‌خواهد، سازگار است با آنچه طینت اقتضا و استدعا دارد.

خلاصه اینکه سبب اقتضایی و مؤثر بوجه اقتضاء، تأثیر آن و تحقق اثر آن تابع اراده مکلف است، و تأثیر و ایجابش مشروط به آن است؛ و این نه با اختیار منافات دارد، و نه موجب جبر و فساد می‌شود.

اشکال

اگر گفته شود: دانستیم که خصوصیت طینت و خلقت و جبلّت، فساد نمی‌آورد، زیرا سببیت و ایجاب آن در افعال عباد، بوجه اقتضاء است نه علیت. نیز پذیرفتیم که اخبار ده‌گانه یادشده، علیت را نمی‌رساند، بلکه نتیجه‌ای بیش از اقتضاء ندارد. اینک معنای این سه حدیث چه می‌شود؟

یک. در کافی به اسناد خویش از زُرارَه آورده که امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

«لَوْ عَلِمَ النَّاسُ كَيْفَ ابْتَدَأَ الْخَلْقَ مَا اخْتَلَفَ اِثْنَانِ. إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ قَالَ: كُنْ مَاءً عَذْبًا أَخْلُقُ مِنْكَ جَنَّتِي وَأَهْلَ طَاعَتِي. وَكُنْ مِلْحًا أَجَاغَا أَخْلُقُ مِنْكَ نَارِي وَأَهْلَ مَعْصِيَتِي. ثُمَّ أَمَرَهُمَا فَاِمْتَرَجَا. فَمِنْ ذَلِكَ صَارَ يَلِدُ الْمُؤْمِنُ الْكَافِرَ وَالْكَافِرُ الْمُؤْمِنَ... إِلَى أَنْ قَالَ: فَلَا يَسْتَطِيعُ هَؤُلَاءِ أَنْ يَكُونُوا مِنْ هَؤُلَاءِ، وَلَا هَؤُلَاءِ مِنْ هَؤُلَاءِ»^۱.

امام باقر علیه السلام فرمود: اگر مردم بدانند آغاز آفرینش چگونه بوده، دوتن با یکدیگر (در امر دین) اختلاف نمی‌کردند. خداوند، عزوجل، پیش از آنکه خلق را بیافریند، فرمود: آبی گوارا باش، تا از تو بهشت و اهل طاعت خود را بیافرینم، و آبی شور و تلخ باش تا از تو دوزخ و اهل معصیت را بیافرینم. سپس به آن دو آب دستور فرمود

۱. الکافی ج ۲ ص ۶۷ ح ۱. علامه مجلسی می‌نویسد: «ما اختلف اثنان» یعنی در مورد بحث قضاء و قدر با هم اختلاف نمی‌کردند، یا در مورد امر دین بطور کلی. (بحار الأنوار ج ۵ ص ۲۵۳).

تا آمیخته شدند. از این جهت است که مؤمن کافرا را زاید و کافر مؤمن را... تا آنجا که فرمود: پس نه این دسته توانند از آنها باشند و نه آنها توانند از اینها باشند.

دو. در همان کتاب به اسناد خویش از امام صادق علیه السلام روایت کرده است:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ عليه السلام، أَرْسَلَ الْمَاءَ عَلَى الطِّينِ. ثُمَّ قَبَضَ قَبْضَةً فَعَرَكَهَا، ثُمَّ فَرَقَهَا فَوَقَّتَيْنِ بِيَدِهِ... إِلَى أَنْ قَالَ: فَلَنْ يَسْتَطِيعَ هَؤُلَاءِ أَنْ يَكُونُوا مِنْ هَؤُلَاءِ وَلَا هَؤُلَاءِ أَنْ يَكُونُوا مِنْ هَؤُلَاءِ» تا آخر حدیث^۱.

امام صادق علیه السلام فرمود: چون خداوند، عزوجل، اراده فرمود آدم را بیافریند، آب را بسوی خاک روان کرد، سپس مستی برگرفت و آن را بمالید، آنگاه آن را با دست قدرت خود، دو نیمه ساخت... تا آنجا که فرمود: از این رو اینها نتوانند از آنها شوند و آنها نتوانند از اینها گردند.

سه. در بصائر به اسناد خود، از فضیل بن زبیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که می فرماید:

«يَا فَضِيلُ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ: إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ خُلِقْنَا مِنْ عَلِيٍّ وَخُلِقَ قُلُوبُنَا مِنَ الَّذِي خُلِقْنَا مِنْهُ، وَخُلِقَ شِيعَتُنَا مِنْ أَشْفَلِ مِنْ ذَلِكَ، وَخُلِقَ قُلُوبُ شِيعَتِنَا مِنْهُ. وَإِنَّ عَدُوَّنَا خُلِقُوا مِنْ سَجِينٍ، وَخُلِقَ قُلُوبُهُمْ مِنَ الَّذِي خُلِقُوا مِنْهُ، وَخُلِقَ شِيعَتُهُمْ مِنْ أَشْفَلِ مِنْ ذَلِكَ، وَخُلِقَ قُلُوبُ شِيعَتِهِمْ مِمَّا خُلِقُوا مِنْهُ. فَهَلْ يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ عَلِيٍّ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَهْلِ سَجِينٍ؟ وَهَلْ يَسْتَطِيعُ أَهْلُ سَجِينٍ أَنْ يَكُونُوا مِنْ أَهْلِ عَلِيٍّ؟» تا آخر حدیث^۲.

ای فضیل، آیا ندانستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ما اهل بیتی هستیم که از علیین آفریده شدیم، و قلوب ما از همان که آفریده شدیم خلق شده. و پیروان ما از پایین تر از آن، و قلوب پیروان ما از آن آفریده شد. و همانا دشمنان ما از سَجین آفریده شدند، و قلوب ایشان از همان که خودشان آفریده شدند، پیروان آنان از پایین تر از آن آفریده شدند، و قلوب پیروانشان از آنچه آفریده شدند خلق شده. پس آیا هیچ یک از اهل علیین می تواند که از اهل سَجین گردد؟! و آیا اهل سَجین می توانند از اهل علیین باشند؟!

۱. الکافی ج ۲ ص ۷ ح ۳.

۲. بصائر الدرجات ص ۳۸ ح ۱۶.

پس عدم توانایی مکلف برخلاف مقتضای جِبَلَّت و خصوصیت طینت او - چنان که این اخبار و دیگر احادیث به مضمون آن می‌رساند - ظاهر آن، معنای علیت می‌دهد!

پاسخ

گفتیم که عدم تواناییِ بندگان برخلافِ مقتضایِ جِبَلَّت و طینت، که از این اخبار نتیجه گرفته‌اند، موجب علیتِ خصوصیتِ طینت و خلقت در افعالِ بندگان نمی‌شود، و منافای با اختیار نیست. زیرا عدم توانایی نسبت به یک فعل، می‌تواند صورت‌های مختلف داشته باشد. و می‌توانیم برای آن سه وجه تصور کنیم:

وجه اول: اینکه فعل، ذاتاً مُحال و مُمتنع الوقوع باشد. و عدم توانایی در انجام آن، شاید از این جهت باشد. همانگونه که در این آیات شریفه آمده است:

«وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ»^۱.

در صورتی که آنها نه هرگز به مشرکان و نه به خود یاری توانند کرد.

«وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ»^۲.

و آنهایی را که شما خدا می‌خوانید جز خدای یکتا هیچ یک قدرت بریاری شما بلکه بریاری خود ندارند.

«أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِّنَّا يُصْحَبُونَ»^۳.

آیا برای این مشرکان غیر ما خدایانی هست که بتوانند عذاب ما را از اینان منع کنند، در صورتی که نه آن خدایان قدرت بردفاع از خود دارند و نه آنها از سوی ما همراهی و حمایت شوند؟

«وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ»^۴.

و بت پرستان خدا را نمی‌پرستند و به جای اوبت‌هایی را پرستش می‌کنند که از

۱. اعراف: ۱۹۲.

۲. اعراف: ۱۹۷.

۳. انبیاء: ۴۳.

۴. نحل: ۷۳.

آسمان و زمین مالک چیزی که روزی به مشرکان دهند نیستند و توانایی (بر هیچ کار) ندارند.

«وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَّعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ، لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُندٌ مُّحَضَّرُونَ»
تا آخر آیه ۱.

و به جای خدا، خدایانی دیگر گرفتند، تا مگریاری شوند. هرگز آن خدایان کمترین نصرتی به آنها نتوانند کرد.

وجه دوم: اینکه به سبب کوتاهی یکی از مقدمات خارجی باشد که شرط فعل باشد و فعل، متوقف بر آن باشد. نمونه آن در این آیات است:

«وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»^۲.

و مردم را حج و زیارت آن خانه به امر خدا واجب است بر هر کسی که توانایی برای رسیدن به آنجا دارد.

«فَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ فَاِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا»^۳.

پس اگر نتواند، باید شصت مسکین را طعام دهد.

«وَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا»^۴.

و هر که را توانایی آن نباشد که زن گیرد.

«إِلَّا الْمُسْتَضْعِفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا»^۵.

مگر آن گروه از مردان و زنان و کودکان که ناتوان بودند و گریز و چاره‌ای برایشان میسر نبود و راهی نمی‌یافتند.

این قسم از استطاعت را «استطاعت ظاهری عملی» نام می‌نهیم. و این، مناط تکلیف

۱. یس: ۷۴-۷۵.

۲. آل عمران: ۹۷.

۳. مجادله: ۴.

۴. نساء: ۲۵.

۵. نساء: ۹۸.

و شرط عام آن است که تمام تکالیف - چه جزئی و چه کلی - وابسته بدان است. و بر مبنای عقل، تکلیف بدون آن قبیح است.

وجه سوم: اینکه تحقق فعل و عدم توانایی مکلف به آن مُحال باشد، بدان سبب که بروقوع فعل و تحقق آن در خارج، اراده‌ای نداشته باشد، در نتیجه، با وجود تمکن بر انجام آن، به اختیار خود آن کار را انجام ندهد. یعنی انسان - با وجود تمامیت مقدمات خارجی که تکلیف وابسته بدان است و با وجود گرد آمدن تمام آن مقدمات - خود را از کاری بازدارد و آن بار را بر ندارد، و خود را نسبت به آن ملزم نکند، به هر هدف دینی یا دنیوی، و هر انگیزه عقلی یا نفسی.

این قسم از استطاعت را «استطاعت ارادی باطنی» می‌نامیم که در شرع و عرف بسیار کاربرد دارد و متعارف است. مثلاً اگر شخصی تمام موارد استطاعت مالی و جسمی و مقدمات حج را دارا باشد، ولی خود را برای رفتن به حج و انجام اعمال آن آماده نکند، بلکه ترک حج را برگزیند، به او عدم استطاعت نسبت می‌دهند و می‌گویند: «فلانی نمی‌تواند حج برود» (یعنی اصلاً نمی‌خواهد). یا مثلاً می‌گویند: «فلانی نمی‌تواند فلانی را ببیند».

این بدان رو است که انسان اراده دارد و ممکن نیست عملی از او سربزند که خواهان آن نباشد. پس تا زمانی که خواهان نباشد، غیرمستطیع است.

این معنی در شعرو نثر بسیار استعمال شده است، مانند قول علامه نحیر شیخ عیسی بن شجاع نجفی قدس سره:

فَلَمْ أَسْتَطِعْ خُلْفًا لِأَمْرِكَ إِنَّهُ لِأَمْرٍ عَلَى كُلِّ الْبَرِّيَّةِ وَاجِبٌ

پس من توانایی مخالفت امرتورا ندارم، همان امر توامری است که بر همه‌گان واجب است.

شیخ طبرسی رحمه الله، در مورد این گونه ناتوانی، به شیوه تمثیل می‌گوید:
«امیر، مراد در این مورد امر نمود، ولی استطاعت انجام امر او را ندارم؛ یعنی: خود را مجبور به اطاعت از امیر نمی‌کنم». انتهى^۱.

همچنین سید مرتضی رحمه الله در امالی خود (صفحه ۷۲ از جزء ۴) در تأویل آیه شریفه «انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ»^۱ بعد از ذکر کلامی طولانی می گوید:

عادتِ اهل لغت در مورد کسی که کاری را برای خود سنگین می داند، این است که بگویند: او قادر به انجام آن نیست و توانایی و قدرت آن را ندارد. مثلاً می گویند: فلانی قادر به سخن گفتن با فلان شخص نیست، و حتی تاب دیدن او را ندارد. و مانند آن. که هدف آنها سنگین پنداری و شدت زحمت و مشقت است.^۲

این مطلب در آیات و احادیث متعدد آمده است.
آیه اول:

«لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ صَرْبًا فِي الْأَرْضِ»^۳.

مخصوص فقیرانی است که در راه خدا بازمانده و ناتوان شده اند و توانایی آنکه در زمین بگردند ندارند.

و آیات مکرّری در مورد عالمی که موسی علیه السلام از او تبعیت نمود:
«إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا»^۴.

تو نمی توانی که با من صبر پیشه کنی.

شیخ فقیه متکلم، ابوالفتح گرجاکی، در کنز الفوائد می گوید:

فصل

بدان، أَيْدِكَ اللَّهُ تَعَالَى، نَفْيِ فِعْلٍ - تَوْشَعًا وَ مَجَازًا - بِنَفْيِ اسْتَطَاعَتِ تَعْبِيرِ می شود. مثلاً با اینکه می دانیم شخصی به خاطر سنگینی و منجر بودن فعل، آن را انجام نمی دهد، به او می گوییم: تو توانایی انجام آن را نداری. هر چند

۱. فرقان: ۹؛ اسراء: ۴۸.

۲. امالی شریف مرتضی ج ۴ ص ۷۲، علامه مجلسی هم د بحار الأنوار ج ۵ ص ۶۲ سخن سید مرتضی را نقل کرده.

۳. بقره: ۲۷۳.

۴. کهف: ۶۷، ۷۲ و ۷۵.

که در حقیقت توانایی داشته باشد. و کسی به شخصی که از او متنفر است می‌گوید: تونمی‌توانی مرا ببینی. به این معنی که دیدن من برای توسنگین است. یا به بیماری که روزه او را اذیت می‌کند، می‌گوییم: توقادر به روزه گرفتن نیستی، با اینکه در حقیقت او می‌تواند روزه بگیرد، لکن به اوزیان می‌رساند و او را به مشقت می‌اندازد.

آیه شریفه در مورد عالمی که حضرت موسی علیه السلام او را پیروی نمود، بر همین مبنا تأویل می‌شود. خداوند در این آیه می‌فرماید: «قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَني مِمَّا عَلَّمْتَ رُسُداً قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا»^۱ به این معنی که تو صبر نخواهی کرد و بر تو آسان نیست، و کار من بر طبع توسنگین است. در اینجا نداشتن صبر را به عدم استطاعت تعبیر کرده است، وگرنه او هم قادر است و هم استطاعت دارد. جواب موسی علیه السلام که می‌فرماید: «سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا»^۲ بر این قول دلالت دارد. نمی‌گوید: «إِنْ شَاءَ اللَّهُ مُسْتَطِيعًا». با آنکه جواب باید با سؤال مطابقت داشته باشد. لذا جواب حضرت موسی علیه السلام، همانگونه که ذکر کردیم، دلالت بر این دارد که استطاعت یاد شده در ابتدا، عبارت است از توانایی انجام فعل مجازاً. مردم هم آن را بسیار به کار می‌برند. و این شعر هم به این مناسبت سروده شده است:

أَزَى شَهَوَاتٍ لَسْتُ اسْتَطِيعُ تَرْكَهَا وَأَحْذَرُ أَنْ وَقَعْتُهَا صَرَرَ الْإِثْمِ

فَلَا النَّفْسُ تَنْهَانِي وَتُبْصِرُ شِدَّهَا وَأَكْرَهُ إِيَّانَ الْعِتَابِ عَلَى عِلْمِ

شهوتهایی را می‌بینم که توانایی ترکشان را ندارم. و نمی‌خواهم آنها را مرتکب شوم و گناه کنم.

نفس من مرا نهی نمی‌کند و مسیر هدایت خود را نمی‌بیند. نمی‌خواهم از روی آگاهی سرزنش شوم.

شک نداریم که قصد شاعر در عبارت «لَسْتُ اسْتَطِيعُ تَرْكَهَا»، آن است که اگر آن را ترک کند، برایش سنگین خواهد بود و او این را نمی‌خواهد. او استطاعت را در

۱. کهف: ۶۶ و ۶۷.

۲. کهف: ۶۹.

حقیقت، از خود نفی نمی‌کند، زیرا اگر چنین می‌کرد، عبارت «وَأَحْذَرُ أَنْ وَقَعْتُهَا الْإِثْمَ» و همچنین عبارت «وَأَكْرَهُ إِتْيَانَ الْعِقَابِ عَلَى عِلْمٍ» معنایی نداشت.

نیز بر همین معناست که این آیه شریفه تأویل می‌شود: «مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ»^۱. گوش دادن به آیات الهی برای اینان سنگین بود و تأمل و تدبّر در آیات را ناخوش می‌داشتند، لذا خود را ناتوان از شنیدن جلوه دادند. مانند انسان لجباز که حاضر به شنیدن براهین و بینات نیست. اعشی گوید:

وَدَّعْ هُرَيْرَةً إِنَّ الرِّكْبَ مُرْتَحِلٌ وَهَلْ تُطِيقُ وَدَاعاً أَيُّهَا الرَّجُلُ^۲

هریره را وداع کن که سواران در حال رفتند. ای مرد، آیا توانایی وداع داری؟
می‌دانیم که او قادر به وداع کردن است، ولی شاعر قدرت را از او سلب کرده، به سبب کراهیت و سنگینی کار.^۳

آیه دوم

«مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ»^۴.

و هرگز توانایی شنیدن نداشتند و نمی‌دیدند.

سید شریف مرتضی قدس سره، در آمالی خود (ج ۳ ص ۱۵)، در بیان وجوه تأویل این آیه می‌فرماید:

آنان بخاطر کراهیت و سنگینی که از استماع آیات الهی دارند، خود را به شنیدن می‌زنند، همچنانکه می‌گوییم فلانی - از شدت عداوتی که به فلان فرد دارد - نمی‌تواند او را ببیند و با او سخن بگوید و سخنانش را بشنود. همین گونه به کسی که نسبت به شنیدن برهان‌ها و بینات الهی عناد دارد، می‌گوییم: «او برای شنیدن حق، استطاعت ندارد و حتی نمی‌توان به او یادآوری کرد». همچنانکه اعشی می‌گوید:

۱. هود: ۲۰.

۲. بیت از اعشی است و مَطْلَعِ چکامه نام آور او است که به ضمیمه معلقات سبع منتشر شده است. خزانه الأدب ج ۸ ص ۳۹۵.

۳. کنز الفوائد ص ۴۶ و ۴۷ (چاپ مصطفوی قم ۱۴۱۰، ط ۲).

۴. هود: ۲۰.

وَدَّعَ هُرَيْرَةَ إِنَّ الرِّكْبَ مُرْتَحِلٌ وَهَلْ تُطِيقُ وَدَاعاً أَيُّهَا الرَّجُلُ

هریره را وداع کن که سواران در حال رفتند. ای مرد، آیا توانایی وداع داری؟
می دانیم که او قادر به وداع است، ولی نفی قدرت از او، به سبب کراهیت و سنگینی
نسبت به این کار است.

عبارت «وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ» یعنی: بینایی آنها کاری برایشان انجام نمی دهد و آنها
را سود نرساند، زیرا از تأمل و تدبّر در آیات الهی روی می گردانند. هنگامی که سود
بینایی از آنها گرفته شد، می توان خود دیدن را هم از آنها نفی کرد؛ همچنانکه به
کسی که از حق و تأمل در آن روی گردان باشد، گفته می شود: چرا نمی شنوی و
نمی بینی و تعقل نمی کنی؟ و مانند اینها.^۱

آیه سوم

«الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا»^۲.

کسانی که بر چشم شان پرده بود، و از یاد من غافل بودند، و هیچ توانایی بر شنیدن
نداشتند.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

«قُلْتُ: قَوْلُهُ: الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي. قَالَ: يَعْنِي بِالذِّكْرِ
وَلَايَةَ عَلِيٍّ عليه السلام، وَهُوَ قَوْلُهُ: ذِكْرِي. قُلْتُ: قَوْلُهُ: لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا. قَالَ: كَانُوا لَا
يَسْتَطِيعُونَ إِذَا ذَكَرَ عَلِيٌّ عَنْهُمْ أَنْ يَسْمَعُوا ذِكْرَهُ، لِشِدَّةِ بُغْضٍ لَهُ وَعَدَاوَةٍ مِنْهُمْ لَهُ
وَلِأَهْلِ بَيْتِهِ»^۳.

گفتم: الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي. فرمود: منظور از ذکر، ولایت
علی علیه السلام است. گفتم: لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا. فرمود: وقتی سخن از علی علیه السلام پیش
آنها می شد، تاب شنیدن آن را نداشتند، به واسطه شدت کینه و دشمنی با او
و خاندانش.

۱. امالی مرتضی ج ۳ ص ۱۵.

۲. کهف: ۱۰۱.

۳. تفسیر قمی ص ۴۰۷ و ۴۰۸؛ بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۳۷۷ ح ۱۰۴.

در کتاب عیون أخبار الرضا علیه السلام و توحید، از هروی نقل است که می‌گوید:

«سَأَلَ الْمَأْمُونُ الرِّضَا علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا، فَقَالَ علیه السلام: إِنَّ غِطَاءَ الْعَيْنِ لَا يَمْنَعُ مِنَ الذِّكْرِ، وَالذِّكْرُ لَا يُرَى بِالْعَيْنِ، وَلَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ شَبَّهَ الْكَافِرِينَ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام بِالْعُمَيَّانِ، لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَسْتَتِقِلُونَ قَوْلَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فِيهِ، وَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا» تا آخر حدیث^۱.

مأمون از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در باره کلام خداوند، عزوجل، درباره این آیه پرسید که: الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا. حضرت فرمود: پوشش چشم از ذکر منع نمی‌کند، و ذکر به چشمها دیده نمی‌شود، ولیکن خداوند، عزوجل، کسانی را که به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام کافر شده‌اند به کوران تشبیه فرموده، زیرا که ایشان گفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله را در شأن او گران می‌شمردند و نمی‌توانستند که آن را بشنوند.

آیه چهارم

«إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ»^۲.
 هنگامی که حواریون گفتند: ای عیسی بن مریم، آیا خدای تومی تواند که برای ما از آسمان مائده‌ای فرستد؟

در تفسیر صافی ذیل آیه می‌گوید:

گفته‌اند: این استطاعت، مقتضای حکمت و اراده الهی است، نه مقتضای قدرت.^۳

در مجمع البیان گوید:

دیدگاه ابوعلی فارسی در مورد معنای آیه این است که: آیا خداوند این کار را در حق توانجام می‌دهد که دلیلی برای راستگویی تو باشد؟ چون برای آنان جایز نیست که شکی در آن نسبت به قدرت خداوند متعال داشته باشند، زیرا آنها

۱. عیون أخبار الرضا ج ۲ ص ۱۲۳؛ توحید ص ۳۵۳؛ احتجاج ج ۲ ص ۱۹۶.

۲. مائده: ۱۱۲.

۳. تفسیر صافی ج ۲ ص ۹۷؛ اقوال در این زمینه را بنگرید: بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۲۶۰.

مؤمن و عارف به مسئله بودند. گویی از او پرسیدند تا راستگویی و صحت امر او را بدانند تا اشکال و شبهه‌ای برای او باقی نگذارند. بدین روی بعد از آن گفتند: «وَتَطْمِئِنُّ قُلُوبُنَا»، چنانکه ابراهیم علیه السلام گفت: «لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي»^۱.

آیه پنجم

«صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ...»^۲.

خدا مثلی زده: بنده مملوکی که قادر بر هیچ چیز نیست...

این برخی از آیات بود که دلالت بر استطاعت و عدم آن در معنای سوم می‌کرد، یعنی فعل و عدم آن.

یازده حدیث در این زمینه

اخباری که دلالت بر این معنی می‌کند، بسیار زیاد است که اختصار، امکان نقل همه آنها را نمی‌دهد. لذا به نقل ده حدیث برای اثبات دعوی خود اکتفا می‌کنیم:

۱. در خصال، با اسناد، از امام جعفر صادق، از پدرش، علیه السلام آمده است که می‌فرماید: «لَا تَسْلِمُوا عَلَى... إِلَى أَنْ قَالَ: وَلَا عَلَى الْمُصَلِّي، وَذَلِكَ لِأَنَّ الْمُصَلِّيَّ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَرُدَّ السَّلَامَ...». تا آخر حدیث^۳.

سلام مدهید... بر نماز گزار، زیرا نماز گزار نمی‌تواند جواب سلام دهد.

۲. در عقاب الأعمال به اسناد خویش از ابو حمزه ثمالی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده: «كَفَى بِالْمَرْءِ عَيْبًا أَنْ يُبْصِرَ مِنْ عُيُوبِ النَّاسِ مَا يَعْمَى عَنْهُ مِنْ نَفْسِهِ، وَأَنْ يُعَيَّرَ النَّاسَ بِمَا لَا يَسْتَطِيعُ تَرْكُهُ» تا آخر حدیث^۴.

۱. مجمع البیان ج ۳ ص ۴۵۲.

۲. نحل: ۷۵. این آیه دلالت دارد که مملوک تا زمانی که در قید بردگی است، چیزی از اموال را مالک نمی‌شود. پس عبارت «لا يقدر على شيء» به معنای نفی قدرت از او نیست، بلکه نفی تصرف در اموال است. قطب راوندی می‌نویسد: «هر بخش از اموال را که مولایش به او اجازه تصرف دهد، برایش مباح است». فقه القرآن قطب راوندی ج ۲ ص ۲۱۵. به هر حال، عدم امکان تصرف به عنوان نفی قدرت تعبیر شده است. بنگرید: المیزان ج ۶ ص ۳۳۹-۳۵۸ و ج ۱۲ ص ۲۹۹ و ۳۰۹.

۳. خصال ج ۲ ص ۷۵۱؛ بحار الأنوار ج ۷۶ ص ۹.

۴. عقاب الأعمال ص ۱۶۶؛ بحار الأنوار ج ۷۲ ص ۴۷، به نقل از الأمالی طوسی و مجالس مفید.

برای عیب انسان کافی است که عیب دیگران را ببیند و از خود غافل باشد و مردم را به عیبی سرزنش کند که خود هم دارد و توان ترک آن را ندارد.

۳. در تهذیب الأحکام، کتاب التجارة، از معاویه بن عمار روایت کرده که می‌گوید:

«قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَحْيِيئُنِي الرَّجُلُ يَطْلُبُ مِنِّي بَيْعَ الْحَرِيرِ، وَلَيْسَ عِنْدِي مِنْهُ شَيْءٌ، فَيَقُولُنِي عَلَيْهِ وَأَقُولُهُ فِي الرِّبْحِ وَالْأَجْلِ، حَتَّى نَجْتَمِعَ عَلَى شَيْءٍ، ثُمَّ أَذْهَبُ فَأَشْتَرِي لَهُ الْحَرِيرَ فَأَدْعُوهُ إِلَيْهِ. فَقَالَ: أَرَأَيْتَ إِنْ وَجَدَ بَيْعاً هُوَ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِمَّا عِنْدَكَ، أَيْسَرُ أَنْ يَنْصَرِفَ إِلَيْهِ وَيَدْعَكَ، أَوْ وَجَدْتَ أَنَّكَ، أَتَسْتَطِيعُ أَنْ تَنْصَرِفَ عَنْهُ وَتَدْعَهُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: فَلَا بَأْسَ!»^۱

معاویه بن عمار می‌گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: شخصی نزد من می‌آید و درخواست پارچه حریر از من می‌کند که چیزی از آن نزد من موجود نیست. پس درباره سررسید و سود آن با هم گفتگو می‌کنیم تا به توافق می‌رسیم. سپس حریر را می‌خرم و او را فرامی‌خوانم.

امام علیه السلام فرمود: به من بگو که اگر کالایی بهتر از آنچه توداری بیابد، آیا می‌تواند تو را رها کند و به سوی آن برود؟ یا اگر تو خریدار بهتری یافتی، می‌توانی به سوی او بروی و شخص اول را ترک کنی؟ گفتم: آری! امام علیه السلام فرمود: پس اشکال ندارد!

۴. در اصول کافی به اسناد خویش از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تَبْيَانَ كُلِّ شَيْءٍ، حَتَّى وَاللَّهِ مَا تَرَكَ اللَّهُ شَيْئاً يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْعِبَادُ، حَتَّى لَا يَسْتَطِيعَ عَبْدٌ يَقُولُ: لَوْ كَانَ هَذَا أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ، إِلَّا وَقَدْ أَنْزَلَهُ اللَّهُ فِيهِ»^۲.

خداوند، تبارک و تعالی، در قرآن، تبیان هر شیئی را فرستاده. تا آنجا که - به خدا سوگند - هیچ چیزی را که مورد نیاز مردم باشد، رها نکرده است. برای اینکه کسی نتواند بگوید: «کاش این مطلب در قرآن نازل شده بود»، مگر آنکه خداوند آن را فر فرستاده است.

۱. تهذیب الأحکام ج ۷ ص ۵۰ ح ۲۱۹؛ الکافی ج ۵ ص ۲۰۰ ح ۵؛ بحار الأنوار ج ۱۰ ص ۱۳۷؛ وسائل الشیعة ج ۱۲ ص ۳۷۷ ح ۷.

۲. الکافی ج ۱ ص ۵۹ ح ۱؛ بحار الأنوار ج ۱۰ ص ۱۳۸.

۴. نیز در اصول کافی به اسناد خود روایت کرده که امام باقر علیه السلام به کسی در باب شب قدر پاسخ می دهد:

«قَالَ رَجُلٌ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَا تَغْضَبْ عَلَيَّ. قَالَ: لِمَاذَا؟ قَالَ: لِمَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْهُ... إِلَى أَنْ قَالَ: وَإِنَّمَا تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، بِالْحُكْمِ الَّذِي يَحْكُمُ بِهِ بَيْنَ الْعِبَادِ. قَالَ السَّائِلُ: وَمَا كَانُوا عَلِمُوا ذَلِكَ الْحُكْمَ؟ قَالَ: بَلَى قَدْ عَلِمُوهُ، وَلَكِنَّهُمْ لَا يَسْتَطِيعُونَ إِمضَاءَ شَيْءٍ مِنْهُ حَتَّى يُؤْمَرُوا فِي لَيْلِ الْيَوْمِ الْقَدْرِ، كَيْفَ يَصْنَعُونَ إِلَى السَّنَةِ الْمُقْبِلَةِ. قَالَ السَّائِلُ: يَا أَبَا جَعْفَرٍ لَا أَسْتَطِيعُ انْكَارَ هَذَا. قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: مَنْ أَنْكَرَهُ فَلَيْسَ مِنَّا» تا آخر حدیث.^۱

مردی به امام باقر علیه السلام گفت: ای فرزند رسول خدا، از من خشمگین مباش. فرمود: چرا؟ گفت: برای آن چیزی که می خواهم از شما بپرسم... تا آنجا که فرمود: ملائکه و روح در شب قدر با حکمی که برای بندگان مقرر کرده نازل می شوند. پرسید: مگر آن حکم را نمی دانستند؟ فرمود: آری، می دانند ولی نمی توانند مطلبی را امضاء کنند تا در شب های قدر دستور بایند که تا سال آینده چگونه رفتار کنند. مرد سائل گفت: من نمی توانم این موضوع را انکار کنم. امام فرمود: هر که انکار آن کند، از ما نیست.

۵. در کتاب النکاح کافی (ص ۴)، به اسناد خود از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«لَمَّا لَقِيَ يُوسُفُ عليه السلام، أَخَاهُ، قَالَ: يَا أَخِي كَيْفَ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَنْزَوِّجَ النِّسَاءَ بَعْدِي؟ فَقَالَ: إِنَّ أَبِي أَمَرَنِي قَالَ: إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ لَكَ ذُرِّيَّةٌ تُثْقِلُ الْأَرْضَ بِالتَّشْبِيحِ فَافْعَلْ»^۲.

وقتی یوسف علیه السلام با برادرش ملاقات کرد، پرسید: برادر! چگونه توانستی پس از من ازدواج کنی؟ پاسخ داد: پدرم به من امر فرمود که اگر بتوانی دودمانی داشته باشی که زمین را با تسبیح خداوند سنگین کند، چنین کن.

۱. الکافی ج ۱ ص ۲۵۲ و ۲۵۳.

۲. الکافی ج ۵ ص ۳۲۹ ح ۴؛ ج ۵ ص ۳۳۳؛ ج ۶ ص ۲ ح ۴.

۶. نیز در کتاب الطهارة کافی (ص ۳۰) به اسناد خویش از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است:

«عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: سَأَلْتُهُ كَيْفَ صَارَتْ الْحَائِضُ تَأْخُذُ مَا فِي الْمَسْجِدِ وَلَا تَضَعُ فِيهِ؟ فَقَالَ: لِأَنَّ الْحَائِضَ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَضَعَ مَا فِي يَدِهَا فِي غَيْرِهِ، وَلَا تَسْتَطِيعُ أَنْ تَأْخُذَ مَا فِيهِ إِلَّا مِنْهُ»^۱.

زراره از امام باقر علیه السلام پرسید: چگونه حائض می تواند چیزی از مسجد بردارد، ولی نمی تواند چیزی در مسجد بگذارد؟ فرمود: چون حائض می تواند آنچه را در دست دارد، در جایی بگذارد، ولی نمی تواند چیزی را که در آن است بردارد مگر از همان جا.

۷. در اصول کافی باب «مانص الله عز وجل ورسوله على الائمة عليهم السلام» در حدیثی طولانی از امام صادق علیه السلام روایت است:

«فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، كَانَ عَلِيٌّ أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ لِكَثْرَةِ مَا بَلَغَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَإِقَامَتِهِ لِلنَّاسِ وَأَخَذِهِ بِيَدِهِ. فَلَمَّا مَضَى عَلِيٌّ لَمْ يَكُنْ يَسْتَطِيعُ عَلِيٌّ وَلَمْ يَكُنْ لِيَفْعَلْ أَنْ يَدْخُلَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَلَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ وَلَا وَاحِدًا مِنْ وَلَدِهِ؛ إِذَا لَقِيَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْزَلَ فِيْنَا كَمَا أَنْزَلَ فِيكَ، فَأَمَرَ بِطَاعَتِنَا كَمَا أَمَرَ بِطَاعَتِكَ وَبَلَغَ فِيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَمَا بَلَغَ فِيكَ، وَأَذْهَبَ عَنَّا الرِّجْسَ كَمَا أَذْهَبَهُ عَنْكَ. فَلَمَّا مَضَى عَلِيٌّ عليه السلام كَانَ الْحَسَنُ عليه السلام أَوْلَى بِهَا لِكِبَرِهِ. فَلَمَّا تَوَفَّى لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يَدْخُلَ وَلَدُهُ وَلَمْ يَكُنْ لِيَفْعَلْ ذَلِكَ. وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ»، فَيَجْعَلُهَا فِي وَلَدِهِ، إِذَا لَقِيَ الْحُسَيْنُ: أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِي كَمَا أَمَرَ بِطَاعَتِكَ وَطَاعَةِ أَبِيكَ، وَبَلَغَ فِي رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَمَا بَلَغَ فِيكَ وَفِي أَبِيكَ، وَأَذْهَبَ اللَّهُ عَنِّي الرِّجْسَ كَمَا أَذْهَبَ عَنْكَ وَعَنْ أَبِيكَ. فَلَمَّا صَارَتْ إِلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَدْعِيَ عَلَيْهِ كَمَا كَانَ هُوَ يَدْعِي عَلَى أَخِيهِ وَعَلَى أَبِيهِ لَوْ أَرَادَ أَنْ يَصْرِفَ الْأَمْرَ عَنْهُ، وَلَمْ يَكُنَّا لِيَفْعَلَا» تا آخر حدیث^۲.

۱. الکافی ج ۳ ص ۱۰۶ ح ۱.

۲. الکافی ج ۱ ص ۲۸۶ ح ۱.

چون پیغمبر ﷺ وفات یافت، برای پیشوایی مردم، علی علیه السلام از همه مردم سزاوارتر بود، به جهت آنچه که رسول خدا ﷺ نسبت به او فرموده بود، و دست او را گرفته و در میان مردم به پا داشته بود. و چون علی درگذشت، نمی توانست و اقدام هم نمی کرد که محمد بن علی و نه عباس بن علی و نه هیچ یک از پسران دیگرش را (غیر از حسنین علیه السلام) در اهل پیغمبر داخل کند، زیرا در آن صورت حسن و حسین می گفتند: خداوند، تبارک و تعالی، آیه اهل بیت را در باره ما نازل فرمود، چنان که در باره تونازل کرد و مردم را به اطاعت ما امر کرد، چنان که به اطاعت تو امر فرمود، و رسول خدا ﷺ نسبت به ما تبلیغ کرد، چنان که نسبت به تو، تبلیغ فرمود و خدا ناپاکی را از ما برد چنان که از تو برد.

و چون علی علیه السلام درگذشت، حسن علیه السلام به امامت سزاوارتر بود برای بزرگسالی اش. و چون وفات نمود، نمی توانست و اقدام هم نمی کرد که فرزندان خودش را در امر امامت داخل کند و در میان آنها قرار دهد، در صورتی که خداوند، عز و جل، می فرماید: «خویشاوندان در کتاب خدا به یکدیگر سزاوارترند»، زیرا در آن صورت حسین علیه السلام می گفت: خدا مردم را به اطاعت من امر نمود، چنان که به اطاعت تو و اطاعت پدرت امر فرموده و رسول خدا ﷺ در باره من هم فرموده، چنان که در باره تو و پدرت فرموده و خدا ناپاکی را از من برده، چنان که از تو و پدرت برده است.

پس چون امامت به حسین رسید، هیچ یک از اهل بیت او نمی توانست در برابرش ادعا (یعنی ادعای امامت) کنند، همچنان که اگر برادرش و پدرش (یعنی امام حسن و امام علی علیه السلام) می خواستند از او امامت را بگیرند (یعنی به دیگری بسپارند) می توانست ادعا کند. و ایشان نیز چنین نکردند.

۸. کتاب الوصایا از فروع کافی (ص ۲۵۱) به اسناد خود از خالد الطویل روایت می کند:

«دَعَانِي أَبِي حَسَنٌ حَضَرْتُهُ الْوَفَاةُ، فَقَالَ: يَا بُنَيَّ أَقْبِضْ مَالَ إِخْوَتِكَ الصَّغَارِ، فَاغْمَلْ بِهِ وَخُذْ نِصْفَ الرِّبْحِ وَأَعْطِهِمُ النِّصْفَ، وَلَيْسَ عَلَيْكَ ضَمَانٌ. فَقَدَّمْتَنِي أَمْ وَلَدٍ لِأَبِي بَعْدَ وَفَاةِ أَبِي، إِلَى ابْنِ أَبِي لَيْلَى، فَقَالَتْ لَهُ: إِنَّ هَذَا يَأْكُلُ أَمْوَالَ وَلَدِي. قَالَ: فَقَصَصْتُ عَلَيْهِ مَا أَمَرَنِي بِهِ أَبِي. فَقَالَ ابْنُ أَبِي لَيْلَى: إِنَّ كَانَ أَبُوكَ أَمَرَكَ بِالْبَاطِلِ لَمْ

أَجْرُهُ، ثُمَّ أَشْهَدَ عَلَيَّ ابْنُ أَبِي لَيْلَى إِنَّ أَنَا حَرَكْتُهُ فَأَنَا لَهُ ضَامِنٌ.

فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام بَعْدُ، فَقَصَصْتُ عَلَيْهِ قِصَّتِي، ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: مَا تَرَى؟ فَقَالَ: أَمَّا قَوْلُ ابْنِ أَبِي لَيْلَى فَلَا أَسْتَطِيعُ رَدَّهُ، وَأَمَّا فِي مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَلَيْسَ عَلَيْكَ ضَمَانٌ^۱.

ابن ابی عمیر، از عبد الرحمن بن حجاج، از خالد الطویل روایت کرده است که گفت: پدرم به هنگام احتضارش مرا فراخواند، و گفت: فرزند عزیزم مال برادران کوچکت را بگیر، و آن را سرمایه کار قرار ده، و نصف سود را خود بردار و نیم دیگر را به ایشان واگذار، و تو ضامن نیستی. بعد از وفات پدرم، مادر یکی از فرزندان پدرم، مرا به نزد [قاضی] ابن ابی لیلی برد و گفت: این مرد اموال فرزند مرا می خورد. من داستان ما موریتم از سوی پدرم را برای او بازگفتم. ولی ابن ابی لیلی گفت: اگر پدرت تو را به کار باطلی امر کرده باشد، من آن را تجویز نمی کنم. سپس ابن ابی لیلی، شهودی بر من گرفت که اگر در آن مال تصرفی کنم ضامن باشم.

من نزد امام صادق عليه السلام رفتم، و داستان خود را به آن حضرت عرض کردم. و از آن حضرت کسب تکلیف کردم. امام عليه السلام فرمود: قول ابن ابی لیلی را، من نمی توانم رد کنم، اما در رابطه میان تو و خداوند، عزوجل، ضمانی بر عهده تو نیست.

۹. در کتاب الزهد نوشته حسین بن سعید کوفی اهوازی به اسناد خویش از امام باقر عليه السلام روایت کرده است:

«كَفَى بِالْمَرْءِ عَيْبًا أَنْ يَعِيبَ عَلَى النَّاسِ أَمْرًا هُوَ فِيهِ لَا يَسْتَطِيعُ التَّحَوُّلُ عَنْهُ إِلَى غَيْرِهِ»^۲.

برای عیب انسان کافی است که مردم را بر مطلبی عیب کند که خود نیز دارد و نمی تواند به حالت خوبی تغییر کند.

اینها شماری از اخباری است که براستطاعت در معنای سوم دلالت دارند.

۱. الکافی ج ۷ ص ۶۲ ح ۱۶.

۲. الزهد ص ۳ باب ۱ ح ۱. [این همان مضمون حدیث دوم در همین بخش است. ویراستار].

نتیجه کلام

دانستیم که استطاعت و عدم آن، بر سه وجه قابل تصور است: گاهی نسبت به ذات شیء، و گاهی به اعتبار مقدمات خارجی آن، و گاه نسبت به اراده مکلف و فعل او که خود را از آن عمل بازدارد. پس استطاعت و عدم استطاعت انسان، در هریک از وجوه سه گانه، از جهتی تصور می شود و از جهتی قابل اعتبار خواهد بود. اما وجه سوم - یعنی استطاعت ارادی باطنی - مانند دو قسم دیگر، مناط تکلیف نیست، و تکلیف مشروط و متوقف بر آن نمی شود.

با علم نسبت به عدم این استطاعت، تکلیف خواستن از مکلف زشت نیست، و این عدم استطاعت، اختیار را نفی نمی کند و قدرت مکلف را سلب نمی کند. بلکه عمل و تحقق عمل، موقوف به آن است. و وجود استطاعت و عدم آن، در عمل، به همین نحو ملاحظه می گردد. و به همین شکل، با فعل و عدم آن، تصور می شود؛ به این معنا که اگر انسان، فعلی را که به آن امر شده بود انجام دهد، خود را ملزم به انجام آن می کند، پس استطاعت آن کار را دارد. ولی اگر انجام ندهد، مستطیع نخواهد بود، زیرا تحقق اعمال در خارج بدان متوقف است و وجود آن تابع اراده است و بدون آن غیر ممکن و ممتنع خواهد بود.

پس احادیث یاد شده - که بر عدم استطاعت بندگان نسبت به مخالفت با مقتضای طینت و جبلت دلالت دارد - بر همین وجه آخر استطاعت نظر دارد و مراد از عدم استطاعت در آن، همین وجه سوم است. پس عدم استطاعت بندگان به استطاعت ارادی باطنی برای دستیابی به مخالف مقتضای طینت، بدان سبب است که آن را اراده نکرده اند و بر آنها سنگین آمده و به اختیار خود، از شهوات نفس تبعیت کرده و به سوء اختیار، خود را از آن کار خیر، باز داشته اند و هوای نفس را معبود خود گرفته اند. و اینها فسادی ایجاد نمی کند (یعنی باعث عقیده به جبر نمی شود) و این مطالب، علیت خصوصیت طینت را در پی ندارد، و منافعی با اختیار نیست و موجب جبر باطل و فاسد هم نمی شود.

خلاصه اینکه خداوند، تبارک و تعالی، فرجام هر فردی را - که آن فرجام را خود فرد به

اختیار برمی‌گزیند - می‌داند، پس روح او را از هر آنجا که شایسته اوست و به آن بازمی‌گردد، خلق می‌کند. و هر فرد را نسبت به عمل اختیاری او و انتخاب سعادت یا شقاوت در تکلیف اول، نسبت به قرب و بُعد از حضرت الهی شایستگی می‌دهد. خداوند در علم ازلی خود، سازگاری انتخاب هر شخصی را با انتخاب او در دنیا و آخرت دانسته؛ که آنان که در خلقت اول سعیدند، در دنیا نیز به اختیار خود سعید خواهند بود، و اشقیاء هم همانگونه‌اند. لذا هر فردی را از طینت شایسته‌اش آفرید و آن را نشانه و علامتی قرار داد برای شناساندن او.

پس در وجه سوم از استطاعت، هیچ احدی مستطیع نخواهد بود و هیچ کاری انجام نمی‌دهد برخلاف آنچه طینتش اقتضا کند. و خداوند برخلاف آنچه علمش ایجاب می‌کند و برخلاف آنچه به ملائکه و پیامبران و خلفای خود خبر داده، چیزی را اراده نمی‌کند.

استطاعت در احادیث یاد شده به همین معنی است. و مراد از عدم استطاعت در آن، همان عدم فعل و اراده است، که فسادی ایجاد نمی‌کند و منافای با اختیار بندگان نیست.

بیان روایات دیگری در این باره

اخبار فراوان دیگری هم این را بیان می‌کند که به چهار مورد از آنها اشاره می‌شود:

۱. در کافی و توحید به اسناد خود از علی بن اسباط آورده‌اند که می‌گوید:

«سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام عَنِ الْإِسْطِطَاعَةِ. فَقَالَ: يَسْتَطِيعُ الْعَبْدُ بَعْدَ أَرْبَعِ خِصَالٍ أَنْ يَكُونَ مُخْلَى السَّرْبِ صَحِيحَ الْجِسْمِ سَلِيمَ الْجَوَارِحِ، لَهُ سَبَبٌ وَارِدٌ مِنَ اللَّهِ.

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَسِّرْ لِي هَذَا. قَالَ: أَنْ يَكُونَ الْعَبْدُ مُخْلَى السَّرْبِ صَحِيحَ الْجِسْمِ سَلِيمَ الْجَوَارِحِ، يُرِيدُ أَنْ يَزْنِيَ فَلَا يَجِدُ امْرَأَةً، ثُمَّ يَجِدُهَا، فَمَا أَنْ يَعِصِمَ نَفْسَهُ فَيَمْتَنِعَ كَمَا امْتَنَعَ يُوسُفُ عليه السلام، أَوْ يُخْلِيَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ إِرَادَتِهِ فَيَزْنِيَ فَيُسَمَّى زَانِيًا. وَلَمْ يُطِعِ اللَّهُ بِإِكْرَاهٍ وَلَمْ يَعِصِهِ بِغَلَبَةٍ»^۱.

علی بن اسباط گوید: از حضرت رضا عليه السلام درباره استطاعت پرسیدم. فرمود:

۱. الکافی ج ۱ ص ۱۶۰ ح ۱؛ توحید ص ۳۵۸؛ بحار الأنوار ج ۵ ص ۳۷.

استطاعت بنده پس از چهار خصلت حاصل می شود: ۱- اینکه راهش باز باشد
 ۲- تندرست باشد ۳- اعضایش سالم باشد ۴- برای او سببی از جانب خدا برسد.
 گفتم: قربانت گردم: سبب از جانب خدا را برایم توضیح دهید. فرمود: بعد از آنکه
 بنده راهش باز باشد، تندرست باشد، اعضایش سالم باشد، می خواهد زنا کند،
 زنی را پیدا نمی کند و سپس پیدا می کند، آنگاه یا خود را نگاه می دارد و خودداری
 می کند، چنان که حضرت یوسف علیه السلام خودداری کرد، یا خود را تسلیم خواست
 خویش می کند و زنا می کند و زانی نامیده می شود. نه (آنکه سر باززند) خدا را به
 زور اطاعت کرده و نه (آنکه زنا کند) با اجبار معصیت کرده.

۲. در کافی به اسناد خویش از فردی از اهل بصره آورده که می گوید:

«عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْإِسْطِطَاعَةِ. فَقَالَ:
 أَتَسْتَطِيعُ أَنْ تَعْمَلَ مَا لَمْ يَكُنْ؟ قَالَ: لَا. قَالَ: فَتَسْتَطِيعُ أَنْ تَنْتَهِيَ عَمَّا قَدْ كُنْ؟
 قَالَ: لَا. قَالَ: فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: فَمَتَى أَنْتَ مُسْتَطِيعٌ؟ قَالَ: لَا أَذْرِي.

قَالَ: فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ خَلْقًا فَجَعَلَ فِيهِمْ آلَةَ الْإِسْطِطَاعَةِ، ثُمَّ لَمْ
 يُفَوِّضْ إِلَيْهِمْ، فَهُمْ مُسْتَطِيعُونَ لِلْفِعْلِ وَقَتِ الْفِعْلِ إِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ الْفِعْلَ.
 فَإِذَا لَمْ يَفْعَلُوهُ فِي مُلْكِهِ لَمْ يَكُونُوا مُسْتَطِيعِينَ أَنْ يَفْعَلُوا فِعْلًا لَمْ يَفْعَلُوهُ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ
 وَجَلَّ أَعَزُّ مِنْ أَنْ يُضَادَّهُ فِي مُلْكِهِ أَحَدٌ.

قَالَ الْبَصْرِيُّ: فَالِنَّاسِ مَجْبُورُونَ؟ قَالَ: لَوْ كَانُوا مَجْبُورِينَ كَانُوا مَعْدُورِينَ.

قَالَ: فَقَوَّضَ إِلَيْهِمْ؟ قَالَ: لَا. قَالَ: فَمَا هُمْ؟

قَالَ: عَلِمَ مِنْهُمْ فِعْلًا، فَجَعَلَ فِيهِمْ آلَةَ الْفِعْلِ. فَإِذَا فَعَلُوهُ كَانُوا مَعَ الْفِعْلِ مُسْتَطِيعِينَ.
 قَالَ الْبَصْرِيُّ: أَشْهَدُ أَنَّهُ الْحَقُّ وَأَنْتُمْ أَهْلُ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَالرِّسَالَةِ^۱.

مردی بصری گوید: از حضرت صادق علیه السلام در باره استطاعت پرسیدم. حضرت
 فرمود: تومی توانی کاری انجام دهی که به وجود نیامده باشد؟ گفت: نه، فرمود:
 می توانی از کاری که انجام یافته، بازایستی؟ گفت: نه. فرمود: پس توکی استطاعت
 داری؟ گفت: نمی دانم.

حضرت به او فرمود: خدا خلق را آفرید و ابزار استطاعت را در آنها قرار داد، ولی کار را به ایشان واگذار نفرمود. پس ایشان چون کار را انجام دهند، هنگام کار و همراه کار، استطاعت بر آن کار دارند. اگر کاری را در ملک خدا انجام ندادند، استطاعت نداشته‌اند آن کار نشده را انجام دهند، زیرا خداوند عزوجل مقتدرتر از آن است که کسی در مُلک او با او ضدیت کند.

مرد بصری گفت: پس مردم مجبورند؟ فرمود: اگر مجبور بودند معذور بودند (و نمی‌بایست کیفر ببینند). گفت: پس به ایشان واگذار شده است؟ فرمود: نه. گفت: پس در چه حالند؟

فرمود: (پیش از آنکه خدا آنها را بیافریند) کار و وضع آنها را دانست، پس ابزار همان کار را در وجودشان قرار داد. و چون انجام دهند مقارن عمل استطاعت دارند.

مرد بصری گفت: گواهی دهم که حق همین است، و شما خاندان نبوت و رسالت هستید.

۳. در کافی به اسناد از صالح نیلی روایت است که گفت:

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: هَلْ لِلْعِبَادِ مِنَ الْإِسْطِطَاعَةِ شَيْءٌ؟ قَالَ: فَقَالَ لِي: إِذَا فَعَلُوا الْفِعْلَ كَانُوا مُسْتَطِيعِينَ، بِالِإِسْطِطَاعَةِ الَّتِي جَعَلَهَا اللَّهُ فِيهِمْ.

قَالَ: قُلْتُ: وَمَا هِيَ؟ قَالَ: الْآلَةُ مِثْلُ الزَّانِي إِذَا زَنَى كَانَ مُسْتَطِيعاً لِلزَّانَا حِينَ زَنَى، وَلَوْ أَنَّهُ تَرَكَ الزَّانَا وَلَمْ يَزِنْ كَانَ مُسْتَطِيعاً لِتَرْكِهِ إِذَا تَرَكَ. قَالَ: ثُمَّ قَالَ: لَيْسَ لَهُ مِنَ الْإِسْطِطَاعَةِ قَبْلَ الْفِعْلِ قَلِيلٌ وَلَا كَثِيرٌ، وَلَكِنْ مَعَ الْفِعْلِ وَالتَّوَكُّلِ كَانَ مُسْتَطِيعاً.

قُلْتُ: فَعَلَى مَاذَا يُعَذِّبُهُ؟ قَالَ: بِالْحُجَّةِ الْبَالِغَةِ وَالْآلَةِ الَّتِي رَكَّبَ فِيهِمْ. إِنَّ اللَّهَ لَمْ يُجْبِرْ أَحَدًا عَلَى مَعْصِيَتِهِ وَلَا أَرَادَ إِزَادَةَ حَتْمِ الْكُفْرِ مِنْ أَحَدٍ، وَلَكِنْ حِينَ كَفَرَ كَانَ فِي إِزَادَةِ اللَّهِ أَنْ يَكْفُرُوا فِي إِزَادَةِ اللَّهِ وَفِي عِلْمِهِ أَنْ لَا يَصِيرُوا إِلَى شَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ.

قُلْتُ: أَرَادَ مِنْهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا؟ قَالَ: لَيْسَ هَكَذَا أَقُولُ، وَلَكِنِّي أَقُولُ: عَلِمَ أَنَّهُمْ سَيَكْفُرُونَ،

فَأَزَادَ الْكُفْرَ لِعِلْمِهِ فِيهِمْ، وَلَيْسَتْ هِيَ إِزَادَةٌ حَتْمٍ، إِنَّمَا هِيَ إِزَادَةٌ اخْتِيَارٍ^۱.

صالح نیلی گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم، آیا بندگان از استطاعت بهره‌ای دارند؟ حضرت به من فرمود: زمانی که کار را انجام دادند، استطاعت دارند، با استطاعتی که خدا در آنها نهاده است. پرسیدم: آن چیست؟ فرمود: آلت و ابزار است. مانند زناکار، که چون زنا کند در زمان زنا استطاعت آن را داشته است. و اگر ترک زنا کند و مرتکب آن نشود استطاعت ترک زنا داشته است. سپس فرمود: برای او پیش از عمل، هیچ گونه استطاعتی، نه کم و نه زیادش، نیست، بلکه در صورت انجام دادن یا ترک کردن، مستطیع می‌شود. گفتم: (اگر آلت و ابزار معصیت هم از خداست) پس چرا زناکار را عذاب می‌کنند؟ فرمود: به سبب حجت رسا (که عقل او بیان پیمبران است) و ابزاری که در بندگان جای داده (و آن قدرت و اختیار ایشان است). خدا هیچ کس را بر نافرمانی خود مجبور نسازد و از هیچ کس کفر را به اراده حتمی خود نخواست است. ولی هنگامی که کافر شود (کشف می‌کنیم) که کفر او در اراده خدا بوده است. و نیز در اراده و علم خداست که کفار به سوی خیر نمی‌گرainند.

عرض کردم: خدا نسبت به ایشان اراده کرد که کافر شوند؟! فرمود: من چنین نمی‌گویم بلکه من می‌گویم: خدا دانست که ایشان کافر می‌شوند، پس کفر آنها را اراده نمود، به سبب آنچه نسبت به ایشان می‌دانست، این اراده خدا اراده حتم نیست، بلکه اراده اختیار است.

۴. در کافی به اسناد از ابو بصیر روایت است که می‌گوید:

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: كُنْتُ بَيْنَ يَدَيْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ جَالِسًا وَقَدْ سَأَلَهُ سَائِلٌ، فَقَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ. مِنْ أَيْنَ لِحَقِّ الشَّقَاءِ أَهْلَ الْمَعْصِيَةِ حَتَّى حَكَّمَ اللَّهُ لَهُمْ فِي عِلْمِهِ بِالْعَذَابِ عَلَى عَمَلِهِمْ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيُّهَا السَّائِلُ حُكْمُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَقُومُ لَهُ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِهِ بِحَقِّهِ. فَلَمَّا حَكَّمَ بِذَلِكَ، وَهَبَ لِأَهْلِ مَحَبَّتِهِ الْقُوَّةَ عَلَى مَعْرِفَتِهِ، وَوَضَعَ عَنْهُمْ ثِقَلَ الْعَمَلِ بِحَقِيقَةِ مَا هُمْ أَهْلُهُ، وَوَهَبَ لِأَهْلِ الْمَعْصِيَةِ الْقُوَّةَ عَلَى مَعْصِيَتِهِمْ، لِسَبْقِ عِلْمِهِ فِيهِمْ. وَمَنْعَهُمْ إِطَاقَةَ الْقَبُولِ

مِنْهُ، فَوَافِقُوا مَا سَبَقَ لَهُمْ فِي عِلْمِهِ، وَلَمْ يَقْدِرُوا أَنْ يَأْتُوا مَا لَا تُنْجِيهِمْ مِنْ عَذَابِهِ، لِأَنَّ عِلْمَهُ أَوْلَى بِحَقِيقَةِ التَّصَدِيقِ. وَهُوَ مَعْنَى شَاءَ مَا شَاءَ وَهُوَ سِرُّهُ»^۱.

ابو بصیر گوید: خدمت امام صادق علیه السلام نشسته بودم که شخصی از او پرسید و گفت: قربانت گردم ای پسر پیغمبر! از چه جهت شقاوت به گنهکاران رسید تا خدا در علم خود بر عمل ایشان حکم به عذاب کرد؟

امام علیه السلام فرمود: ای سؤال کننده، هیچ یک از خلق خدا نتواند بحق اوقیام کند (و چنان که شایسته اوست انجام وظیفه نماید). و چون این مطلب را دانست، به اهل محبت خویش نیروی معرفتش را عطا فرمود و سنگینی عمل (و اطاعت خویش) را از ایشان برداشت، به طوری که سزاوار آن بودند. و به اهل معصیت نیروی معصیت بخشید برای آنچه از پیش نسبت به ایشان می دانست و ایشان را از توانایی پذیرش از خود بازداشت و حال آنها با آنچه از پیش نسبت به ایشان می دانست موافق گشت و نتوانستند آنچه را از عذاب او نجات می دهد انجام دهند. زیرا علم خدا را به حقیقت تصدیق سزاوارتر است. این است معنی این جمله که: «خدا خواست هر چه را خواست» و این است راز آن.

نقدی بر کلام علامه مجلسی

شیخ بزرگوار ما علامه محدث مجلسی قدس سره، در مجلد سوم بحار صفحه ۱۳ [چاپ قدیم] حدیثی از فقه الرضا علیه السلام ذکر می کند که - با اندکی تغییر - مانند خبر مرد بصری است که ما از شیخ المحدثین آوردیم، آنگاه می نویسد:

در این خبر سخن از عدم تقدم استطاعت بر فعل به میان آمده است، که موافق براخباری است که کلینی آورده است. این خبر، چند وجه دارد:

اول: تقیه ای باشد، زیرا موافق است با آنچه اشاعره می گویند که بندگان قدرت و اکتساب دارند، که مقارن با فعل است و در آن اثر نمی گذارد؛ برخلاف اخبار زیادی که تقدم استطاعت را می رسانند، که هر کس به آن معتقد نشود، مشرک است.

۱. الکافی ج ۱ ص ۱۵۳ باب السعادة والشقاوة ح ۲.

دوم: شاید مراد از استطاعت در چنین اخباری، استقلال در فعل باشد، به گونه‌ای که هیچ مانعی جلوراه او قرار نگیرد. و این ممکن نمی‌شود مگر در حال فعل، زیرا ممکن است که قبل از انجام فعل، خداوند آن را - با نابودی یا ازاله عقل یا عاملی دیگر که فعل بر آن متوقف باشد - زایل کند.

سوم: شاید بدان معنا باشد که در حین انجام فعل، استطاعت ظاهر شود، و شخص بداند که پیش از آن مستطیع بوده که خداوند به او اجازه انجام فعل را داده است، همچنانکه آمده است که پس از قضاء، بداء نخواهد بود. البته وجه اول روشن‌تر به نظر می‌رسد.^۱

حقاً اینگونه بیان به دور از ساحت ایشان است. گویا ایشان از معانی دقیق استطاعت غافل شده تا جایی که حدیث شریف را موافق با مذهب اشاعره می‌دانند! فقط از این روی که این حدیث استطاعت را همزمان با عمل می‌داند و تحقق آن را همراه با فعل می‌شمارد. به همین روی پنداشته که این خبر، با اخبار پیشین که در مورد استطاعت تکلیفیّه ظاهریه در معنای اول و دوم آوردیم، تعارض دارد. به گمان او، مفاد این حدیث، با احادیثی که تقدّم استطاعت بر عمل را - به دو معنای اول و دوم - می‌رسانند، در تضاد است. اما این نکته بر او پوشیده مانده که استطاعت در معنای سوم - که هیچ تکلیفی بر آن متوقف نیست - قبل از فعل اصلاً وجود ندارد، چه کم چه زیاد؛ بلکه همراه با فعل و ترک است، زیرا چنانکه روشن شد، مناط اراده و عمل می‌شود.

ایشان به دلیل عدم توجه به این مطلب، برای تصحیح معنای حدیث شریف، به چنین وجوه فاسدی پناه برد است. خصوصاً وجه اول که آن را آشکارتر از بقیه می‌داند و برمی‌گزیند.

بازگشت به بحث پیشین

از مطالب پیشین نتیجه گرفتیم که خداوند بندگان را در خلقت اول و میثاق و عوالم بعد از آن، در دو گروه اصحاب بهشت و دوزخ، و اصحاب یمین و شمال، قرار داده است.

همچنین طینت هر گروه را براساس فرجام امورشان، با خود انتخاب نموده‌اند، به آنان اختصاص داد. بعضی را بر بعض دیگر در خلقت ملکوتیه اولیه و مُلکیه ثانویه برتری داد، و هر کدام از آنها را از ارواح بشری و اجسام آنها، نسبت به آنچه شایستگی و استحقاق آن را در بازگشت و رجوع خود دارد، آفرید و کسانی را با این خصوصیات و جهات، به ملک و بشر شناساند.

مهم اینکه این امور، هیچ تأثیری به شکل علیت، در هدایت و ضلالت و سعادت و شقاوت بندگان و در اعمال حسنه و سیئه آنان - چه کلی باشد چه جزئی - ندارد. و هیچ دخالتی در فرجام امورشان نیز نخواهد داشت. و این عقیده فساد برنمی‌انگیزد، و هیچ اثری بر آن مترتب نخواهد شد، مگر با اراده فرد مکلف و انتخاب مقتضای آن.

برخی از احادیث اهل بیت علیهم‌السلام که این مطلب را می‌رساند

همچنان که عوالم پیشین اثری بر افعال بندگان و فرجام آنها در این حیات دنیوی ندارد، باید دانست: سرنوشتی که هر فردی از دو گروه، در تکلیف خود می‌یابد، بر قلب او نوشته می‌شود، و انتخاب هر کدام از آنها بر پیشانی او ثبت می‌گردد. خداوند آن را به عنوان نشانه و علامت قرار می‌دهد تا به بندگان خاص - از ملائکه و رسل و خلفای خود - که شناساندن آنها را به بندگانش اراده کرده باشد، بنمایاند. این حقیقت در روایات فراوانی از اهل بیت عصمت و طهارت آمده است.

۱. در بصائر الدرجات، از امام باقر علیه‌السلام روایت است:

«لَيْسَ مَخْلُوقٌ إِلَّا وَبَيِّنَ عَيْنِيهِ مَكْتُوبٌ أَنَّهُ مُؤْمِنٌ أَوْ كَافِرٌ. وَذَلِكَ مَحْجُوبٌ عَنْكُمْ وَلَيْسَ بِمَحْجُوبٍ مِنَ الْأَيَّامَةِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ. لَيْسَ يَدْخُلُ عَلَيْهِمْ أَحَدٌ إِلَّا عَرَفُوهُ هُوَ مُؤْمِنٌ أَوْ كَافِرٌ. ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ. فَهُمْ الْمُتَوَسِّمُونَ»^۱.

در پیشانی هر انسانی نوشته شده که مؤمن است یا کافر. این مطلب از دیده شما پنهان است، ولی ائمه آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آن را می‌بینند. هر کس وارد بر آنها شود،

۱. بصائر الدرجات ص ۳۷۴ ح ۱؛ اختصاص ص ۳۰۲؛ بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۱۳۰ ح ۱۶؛ آیه در حجز: ۷۵.

می‌شناسند که مؤمن است یا کافر. بعد این آیه را خواند: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ (همانا در آن برای اشارت دانان نشانه‌هایی هست). و فرمود: ائمه علیهم‌السلام متوسمین هستند.

۲. در همان کتاب، از امام باقر علیه‌السلام روایت است:

«إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْأَرْوَاحَ قَبْلَ الْأَبْدَانِ بِالْفُتَيْ عَامٍ. فَلَمَّا رَكَّبَ الْأَرْوَاحَ فِي أَبْدَانِهَا، كَتَبَ بَيْنَ أَعْيُنِهِمْ مُؤْمِنٌ أَمْ كَافِرٌ، وَمَا هُمْ بِهِ مُبْتَلُونَ، وَمَا هُمْ عَلَيْهِ مِنْ سَيِّئٍ مِنْ أَعْمَالِهِمْ وَحُسْنِهِ فِي قَدَرِ أَذُنِ الْفَأْرَةِ. ثُمَّ أُنْزِلَ بِذَلِكَ قُرْآنًا عَلَى نَبِيِّهِ فَقَالَ: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ. وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هُوَ الْمُتَوَسِّمُ، ثُمَّ أَنَا مِنْ بَعْدِهِ وَالْأَيُّمَةُ مِنْ ذُرِّيَّتِي مَنْ بَعْدِي هُمُ الْمُتَوَسِّمُونَ»^۱.

خداوند، ارواح را دو هزار سال قبل از بدن‌ها آفرید. وقتی روح‌ها را در بدن‌ها جای داد، در پیشانی آنها رقم زد که مؤمن است یا کافر. و آنچه گرفتار خواهند شد، و هر کار خوب یا بدی که انجام می‌دهند، در اندازه گوش موشی نوشت. آنگاه در این مورد، آیه بر پیامبر اکرم نازل کرد: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ. پیامبر اکرم متوسم بود. من نیز بعد از او متوسم هستم و ائمه از فرزندان من متوسمین هستند.

صقار، همین حدیث را ذیل حدیث طولانی در جای دیگر کتاب روایت کرده است.^۲

و فرات بن ابراهیم نیز آن را با تغییر اندکی روایت کرده است.^۳

۳. در حدیث طولانی دیگری به اسناد از محمد بن مسلم، از امام باقر از امیرالمؤمنین علیه‌السلام

آمده است:

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ الْأَرْوَاحَ قَبْلَ الْأَبْدَانِ بِالْفُتَيْ عَامٍ. فَلَمَّا رَكَّبَ الْأَرْوَاحَ فِي أَبْدَانِهَا، كَتَبَ بَيْنَ أَعْيُنِهِمْ مُؤْمِنٌ أَوْ كَافِرٌ... ثُمَّ أُنْزِلَ بِذَلِكَ قُرْآنًا عَلَى نَبِيِّهِ، فَقَالَ: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ. وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هُوَ الْمُتَوَسِّمُ وَأَنَا بَعْدَهُ، وَالْأَيُّمَةُ مِنْ ذُرِّيَّتِي هُمُ الْمُتَوَسِّمُونَ»^۴.

۱. بصائر الدرجات ص ۳۷۷ ح ۹؛ بحار الأنوار ج ۵۷ ص ۱۳۳ ح ۵.

۲. بصائر ص ۳۷۵ ح ۲.

۳. تفسیر فرات کوفی ص ۲۲۸.

۴. بصائر الدرجات ص ۳۷۶ ح ۹.

خداوند، تبارک و تعالی، ارواح را دو هزار سال پیش از بدن‌ها آفرید. آنگاه در پیشانی هر کدام نوشت: مؤمن یا کافر... سپس در قرآن بر محمد ﷺ فرو فرستاد: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ». رسول خدا از متوسِّمین بود و پس از او من و امامان بعدی از دودمانش نیز چنین هستیم.

۴. در همان کتاب، از عبدالرحمن بن بشر بن کثیر:

«حَبَّجْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ. فَلَمَّا صِرْنَا فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ، صَعَدَ عَلَى جَبَلٍ فَأَشْرَفَ فَنَظَرَ إِلَى النَّاسِ، فَقَالَ: مَا أَكْثَرَ الصَّحِيحِ وَأَقَلَّ الْحَاجِجِ.

فَقَالَ لَهُ دَاوُدُ الرَّقِّيُّ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! هَلْ يَسْتَحِبُّ اللَّهُ دُعَاءَ هَذَا الْجَمْعِ الَّذِي أَرَى؟ قَالَ: وَيَحْكُ يَا أَبَا سُلَيْمَانَ! إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ؛ الْجَاهِدْ لَوْلَايَةِ عَلِيِّ كَعَابِدِ وَثْنٍ.

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، هَلْ تَعْرِفُونَ مُحِبَّكُمْ وَمُبْغِضَكُمْ؟ قَالَ: وَيَحْكُ يَا بَا سُلَيْمَانَ! إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ يُؤَلَّدُ إِلَّا كُتِبَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مُؤْمِنٌ أَوْ كَافِرٌ. إِنَّ الرَّجُلَ لَيَدْخُلُ إِلَيْنَا بَوْلَايَتِنَا وَبِالْبَرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِنَا، فَتَرَى مَكْتُوبًا بَيْنَ عَيْنَيْهِ مُؤْمِنٌ أَوْ كَافِرٌ. وَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ، نَعْرِفُ عَدُوَّنَا مِنْ وَلِيِّنَا»^۱.

ابن کثیر گفت: در خدمت حضرت صادق ﷺ به حج رفتم. در بین راه بر فراز کوه رفت و به مردم نگرست و فرمود: چقدر داد و فریاد زیاد است، ولی حاجی کم است!

داود رقی عرض کرد: یا ابن رسول الله! آیا دعای این جمعیت که می بینم مستجاب می شود؟ فرمود: وای بر توای ابوسلیمان! خداوند نمی آمرزد کسی را که شریک برایش قرار دهد، منکر ولایت علی ﷺ مانند بت پرست است.

گفت: فدایت شوم! آیا شما دوستان و دشمنان خود را می شناسید؟ فرمود: ای ابوسلیمان! هر بنده ای که متولد شود در پیشانی او نوشته است مؤمن است یا کافر. شخص پیش ما می آید مدعی ولایت ما و بیزاری از دشمنانمان است و در پیشانی او نوشته که مؤمن است یا کافر. خداوند در این آیه می فرماید: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ. ما دوست را از دشمن تشخیص می دهیم.

۱. بصائر الدرجات ص ۳۷۸؛ بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۱۲۳ ح ۱.

۵. در همان کتاب، از معاویه دُهنی از امام صادق علیه السلام ذیل آیه

«يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ»^۱.

گناهکاران با نشانه‌هایشان شناخته شوند، آنگاه از موهای پیشانی و پاهایشان گرفته شوند.

فرمود:

«فَقَالَ: يَا مُعَاوِيَةُ! مَا يَقُولُونَ فِي هَذَا؟ قُلْتُ: يَزْعُمُونَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَعْرِفُ الْمُجْرِمِينَ بِسِيمَاهُمْ فِي الْقِيَامَةِ، فَيَأْمُرُ بِهِمْ فَيُؤْخَذُ بِنَوَاصِيهِمْ وَأَقْدَامِهِمْ، فَيُلْقَوْنَ فِي النَّارِ. فَقَالَ لِي: وَكَيْفَ يَحْتَاجُ الْجَبَّارُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَى مَعْرِفَةِ خَلْقِ أَنْشَأُهُمْ وَهُمْ خَلْقُهُ؟ فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ وَمَا ذَلِكَ؟ قَالَ: لَوْ قَامَ قَائِمًا أَعْطَاهُ اللَّهُ السِّيَمَاءَ، فَيَأْمُرُ بِالْكَافِرِ فَيُؤْخَذُ بِنَوَاصِيهِمْ وَأَقْدَامِهِمْ...» تا آخر حدیث^۲.

امام صادق علیه السلام در باره آیه «يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ» به معاویه دُهنی فرمود: ای معاویه! در باره این موضوع چه می‌گویند؟ گفت: می‌پندارند که خداوند، تبارک و تعالی، مجرمان را در قیامت به سیمایشان می‌شناسد و امر می‌فرماید که پیشانی و پای آنان را بگیرند و به آتش درافکنند.

فرمود: چگونه خداوند، تبارک و تعالی، به شناخت آفریدگانی نیازمند شود که خود آنان را ساخته و مخلوقان او هستند؟ گفتم: فدایت شوم، مطلب چیست؟

فرمود: مطلب این است که وقتی قائم ما قیام کند، خداوند سیمایشان را به حضرتش می‌بخشد. آنگاه امر می‌فرماید که کافرا را با پیشانی و پاهایش بگیرند...

۶. در تفسیر برهان، از محمد بن حنفیه روایت شده است:

«إِنَّمَا حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ شَيْءٌ يَكْتُبُهُ اللَّهُ فِي أَيْمَنِ قَلْبِ الْعَبْدِ الْمُؤْمِنِ. وَمَنْ كَتَبَهُ اللَّهُ فِي قَلْبِهِ لَا يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ مَحْوُهُ. أَمَا سَمِعْتَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ. فَحُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ الْإِيمَانُ»^۳.

۱. الرحمن: ۴۱.

۲. بصائر الدرجات ص ۳۷۶ باب ۱۷ ح ۸؛ اختصاص ص ۳۰۴؛ بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۲۰ ح ۲۶.

۳. البرهان ج ۴ ص ۳۱۲ ح ۸؛ تأویل الآيات ج ۲ ص ۶۷۶؛ كنز جمع الفوائد: ۳۳۵؛ آیه در مجادله: ۲۲.

محبت ما اهل بیت، چیزی است که خداوند در سمت راست قلب بنده مؤمن می نویسد. کسی که خداوند در قلبش چیزی بنویسد، هیچ کس نمی تواند آن را محو و پاک کند. آیا نشنیده ای که خدای سبحان می فرماید: «آنانند که در دلهاشان ایمان نوشته است و آن را به روحی از جانب خودش آراسته است». محبت ما اهل بیت، همان ایمان است.

پس این حقیقت است که ایمان و کفر بندگان در زمانی پیش از این دنیا ثبت شده و انتخاب سعادت یا شقاوت، در صحیفه دل به قلم الهی و خطی سری قبل از جای دادن ارواح در ابدان و امتزاج آنها باهم، و قبل از هبوط آن ارواح از عوالم علوی ملکوتی ثبت شده است. و این، بر کارهایشان در این دنیا اثری نمی گذارد.

انتخاب هر فرد بشر، در تکلیف اول و فرجامی که در این دنیا خواهد داشت در چهره او نوشته می شود، و شأن هر هدایت و ضلالتی، پیش از آفرینش و پیش از سفر او به عالم سفلی، تعیین شده است. خداوند تعالی، حالات بندگان را با این نشان و علامت به جانشینان خود در زمینش شناسانده است، و این عقیده، فساد نمی آورد و منافاتی با اختیار ندارد و اختیار را از مکلفان نمی گیرد. واقعیت یاد شده اثری بر اعمال بشر ندارد. آنچه بر دلهایشان نوشته شده، نقش و اثری بر بندگان ندارد که در انتخاب عمل و فرجام امورشان اثر کند.

پیشتر گفتیم که آنچه بر دلهای بشر ثبت شده و مواردی مانند معرفت، انکار، ایمان و کفر که در عالم میثاق به دست آورده اند، فقط نشانه و علامتی است. مانند بذرهایی که در زمین قلب، کاشته می شوند، در نسبت به این عالم. پس خداوند بر اساس آزمونها و مشاهدات حالات افراد و اقرا یا استکباری که در فرجامشان دید، و بر اساس ایمان و کفری که از برای هر کسی حاصل شد، و آنچه که از ایمان ملکی آنان دانست و آنچه در ملکوت انتخاب کرده بودند، و دانست که مؤمن در عالم اول، مؤمن در عالم ملکی است و شقی عالم اول، شقی در عالم ملکی است، آنان را در خلق دوم، در دو گروه آفرید. گروهی به سوی بهشت و گروهی به سوی جهنم.

چنانکه به پیامبر خود خبر داده بود:

«فَمَا كَانُوا لِيَوْمِنَا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ»^۱.

بر آن نبودند که به آنچه پیش از آن تکذیب کرده بودند ایمان بیاورند.

و فرمود:

«فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ»^۲.

گروهی در بهشت خواهند بود و گروهی در دوزخ.

پس تمام آفریدگان به اعتبار حالت سابق میثاقی خود پیش از آمدن به این عالم عنصری، به سعادت یا شقاوت موصوف شده بودند. هر فردی یا سعید است یا شقی. سعید به این اعتبار، سعید آفریده شده و شقی نیز به همین اعتبار، شقی آفریده شد.

این است معنای حدیث شریفی که به روایت ابوالجارود در تفسیر قمی آمده است:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِهِ: «كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ، فَرِيقًا هَدَى وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ». قَالَ: خَلَقَهُمْ حِينَ خَلَقَهُمْ مُؤْمِنًا وَكَافِرًا وَشَقِيًّا وَسَعِيدًا، وَكَذَلِكَ يَعُودُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُهْتَدِيًا وَضَالًّا. يَقُولُ: إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ، وَهُمْ الْقَادِرِيَّةُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا قَدَرَ، وَيَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَى الْهُدَى وَالضَّلَالَةِ، وَذَلِكَ إِلَيْهِمْ إِنْ شَاءُوا اهْتَدَوْا وَإِنْ شَاءُوا ضَلُّوا. وَهُمْ مَجُوسُ هَذِهِ الْأُمَّةِ.

وَكَذَبَ أَعْدَاءُ اللَّهِ؛ الْمَشِيئَةُ وَالْقُدْرَةُ لِلَّهِ «كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ» مَنْ خَلَقَهُ اللَّهُ شَقِيًّا يَوْمَ خَلَقَهُ كَذَلِكَ يَعُودُ إِلَيْهِ شَقِيًّا، وَمَنْ خَلَقَهُ سَعِيدًا يَوْمَ خَلَقَهُ كَذَلِكَ يَعُودُ إِلَيْهِ سَعِيدًا. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: الشَّقِيُّ مَنْ بَطَّنَ أَمَّهُ، وَالسَّعِيدُ مَنْ سَعَدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ... تا پایان حدیث^۳.

امام باقر ع در بیان آیه «كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ، فَرِيقًا هَدَى وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ» (همچنانکه شما را آفرید، باز خواهید گشت، گروهی را هدایت و گروهی

۱. یونس: ۷۴.

۲. شوری: ۷.

۳. تفسیر قمی ج ۱ ص ۲۲۶ ذیل آیات ۲۹ و ۳۰ سوره اعراف؛ بحار الأنوار ج ۵ ص ۹ ح ۱۳؛ نور الثقلین ج ۲ ص ۱۸.

را گمراهی سزاوار است) فرمود: خداوند خلق را در هنگام آفرینش مؤمن و کافر و سعید و شقی آفرید، و همان گونه در روز قیامت هدایت شده و گمراه باز خواهند گشت. خداوند می‌فرماید: «إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ» (اینان ولایت شیطانها را به جای خدا پذیرفتند و می‌پندارند که هدایت یافته‌اند). و اینان قَدَرِیه هستند که می‌گویند قَدَرِی در کار نیست. گمان دارند که خودشان بر هدایت و گمراهی قادرند، و به دست آنان است اگر خواستند هدایت شوند و اگر خواستند گمراه شوند. آنان مجوسان این امتند. دشمنان خدا دروغ می‌گویند. مشیت و قدرت از آن خداست، همچنانکه شما را آفرید باز خواهید گشت. آن را که در روز خلقت، شقی آفرید، شقی باز خواهد گشت و آن را که هنگام آفرینش سعید آفرید، به سوی خدا سعید باز خواهد گشت. رسول خدا ﷺ، فرمود: شقی در شکم مادرش شقی است و سعید در شکم مادرش سعید است.

و شاید کلام پیامبر ﷺ که می‌فرماید: «الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بطنِ أُمِّهِ وَالسَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بطنِ أُمِّهِ»^۱، خبر دادن و آگاه کردن باشد به اینکه پايانی که آنان در این دنیا به آن می‌رسند، براساس آنچه خود در این دنیا برگزیده‌اند، با وضعیتی که در میثاق به آن رسیده‌اند، توافق دارد. و شاید مراد از «أُمُّ» همان طینت و خاک آنها باشد؛ زیرا اصل انسان و آنچه انسان از آن زاده می‌شود، یا آنچه در بدایت و نهایت گرد می‌آورد، همان خاک و گل است. همچنانکه لوح محفوظ و فاتحه‌الکتاب و محکمات قرآن را «أُمُّ الْکِتَاب» و مکه معظمه را «أُمُّ الْقُرَى» و توده شامل مغزو حواش انسان را «أُمُّ الرَّأْس» می‌گویند.

پس معنای حدیث چنین می‌شود: سعید در این دنیا آن کسی است که در گل و طینت سعید شد، و شقی آن است که در آنجا شقی شد.

این در صورتی است که مراد از خلق، در حدیث ابی جارود، «خلق تکوین» باشد.

۱. الزهد ص ۱۴ ح ۲۸؛ بحار الأنوار ج ۵ ص ۱۵۳؛ عوالي اللئالی ج ۱ ص ۳۵؛ در منابع اهل سنت: المعجم الكبير ج ۹ ص ۱۰۰؛ المعجم الأوسط ج ۳ ص ۱۰۷؛ المعجم الصغير ج ۲ ص ۵؛ فیض القدیر ج ۴ ص ۱۸۴ رقم ۴۸۰۹؛ كشف الخفاء عجلونی ج ۱ ص ۴۵۲.

و شاید مراد از آن «خلق تقدیر» باشد. آنچه امام علیه السلام در ردّ دیدگاه قدریه فرمود، این را تأیید می‌کند.

پس توجیه حدیث این می‌شود که: آن کسی را که خداوند متعال با «علم ازلی خود» در اصل خلقت، شقی مقدر نمود، شقی است. و آن که سعادت او را مقدر نمود، سعید خواهد شد.

معنای حدیث در بیان علامه طریحی

شیخ ما علامه طریحی نجفی، در معنای حدیث شریف گوید:

بهترین سخنی که در معنای حدیث می‌توان گفت، آن است که گفته‌اند: شقیّی که به نهایت شقاوت رسیده، کسی است که خداوند علم دارد که او در فعلش شقی خواهد شد، به سبب انتخاب کفر و معصیتی که «فی بطن امه (در شکم مادرش)» کرده بود. گویی که از همان هنگام شقیّی بوده و خداوند این را می‌دانسته. و معلوم قابل تغییر نیست. زیرا علم به معلوم - همچنان که هست (علی ما هو علیه) - تعلق می‌گیرد. و معلوم از علم تبعیت نمی‌کند. مثلاً اگر زید در علم خداوند سیاه بوده است، پس این علم الهی او را سیاه نمی‌کند. نام نهادن او به شقی در شکم مادر، نوعی مبالغه است. یعنی: حتماً آنگونه خواهد شد. مانند این آیه شریفه که می‌فرماید: «إِنَّكَ مَيُتٌ وَإِنَّهُمْ مَيُتُونَ»^۱، یعنی اینکه تو خواهی مُرد (نه اینکه الآن مرده هستی).^۲

این توجیه، از صریح روایتی که رئیس اصحاب حدیث، شیخ ما، صدوق قدس سرّه، در کتاب توحید روایت کرده، استفاده می‌گردد. وی از ابن ابی عمیر روایت می‌کند:

سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ مَعْنَى قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَالسَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ. فَقَالَ: الشَّقِيُّ مَنْ عَلِمَ اللَّهُ وَهُوَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَنَّهُ سَيَعْمَلُ أَعْمَالَ الْأَشْقِيَاءِ، وَالسَّعِيدُ مَنْ عَلِمَ اللَّهُ وَهُوَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَنَّهُ سَيَعْمَلُ أَعْمَالَ السُّعَدَاءِ. قُلْتُ لَهُ: فَمَا مَعْنَى قَوْلِهِ ﷺ: اَعْمَلُوا فِكْلَ مَيْسَرٍ

۱. زم: ۳۰.

۲. مجمع البحرین ج ۱ ص ۲۴۹ (ماده شقی).

لِمَا خُلِقَ لَهُ؟ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ، خَلَقَ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ لِيَعْبُدُوهُ وَلَمْ يَخْلُقْهُمْ لِيَعْبُوه. وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ. فَيَسِّرْ كُلًّا لِمَا خُلِقَ لَهُ، فَالْوَيْلُ لِمَنْ اسْتَحَبَّ الْعَمَى عَلَى الْهُدَى^۱.

محمد بن ابی عمیر گفت: أبو الحسن حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را پرسیدم از معنی قول رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «شقی در شکم مادرش شقی شده و سعید در شکم مادرش سعید شده».

امام علیه السلام فرمود: شقی کسی است که خدا دانسته که او به زودی اعمال اشقیا را به عمل آورد، و حال آنکه او در شکم مادرش باشد. و سعید کسی است که خدا دانسته که او به زودی اعمال نیکبختان را به عمل آورد، و حال آنکه او را در شکم مادرش باشد.

گفتم: پس معنی کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله چیست که فرمود: «عمل کنید، که هر کس برای آنچه به جهت آن آفریده شده است، توفیق یافته است و برای او آسان شده است». فرمود: خداوند، عَزَّوَجَلَّ، جن و انس را آفرید برای آنکه او را بپرستند، و ایشان را نیافرید برای آنکه او را نافرمانی کنند. و این است معنی قول خداوند عَزَّوَجَلَّ، که فرمود: وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ، یعنی: نیافریدم پریان و آدمیان را مگر برای آنکه بپرستند مرا. بوجه اختیار، نه به طریق اجبار. پس هریک را توفیق داده برای آنچه او را به جهت آن آفریده است. پس وای بر کسی که کوری ضلالت و گمراهی را بر راه راست برگزیند.

این مطلب را از روایتی که پیش از این، از کتاب کافی و توحید، از امام صادق علیه السلام آوردیم، نیز فهمیده می شود، که فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّعَادَةَ وَالشَّقَاءَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ خَلْقَهُ. فَمَنْ عَلِمَهُ اللَّهُ سَعِيدًا لَمْ يُبْغِضْهُ أَبَدًا. وَإِنْ عَمِلَ شَرًّا أَبْغَضَ عَمَلَهُ وَلَمْ يُبْغِضْهُ. وَإِنْ عَلِمَهُ شَقِيًّا لَمْ يُحِبِّهِ اللَّهُ أَبَدًا...» تا آخر حدیث^۲.

۱. توحید ص ۳۵۶ ح ۳؛ بحار الأنوار ج ۵ ص ۱۵۷.

۲. الکافی ج ۱ ص ۱۵۲ ح ۱؛ توحید ص ۳۵۷ ح ۵.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: همانا خداوند عزوجل، نیکبختی و بدبختی را آفرید پیش از آنکه خلق خود را بیافریند. پس هر که خدا او را نیکبخت دانست، هرگز او را دشمن ندارد، حتی اگر کار بدی را انجام دهد، عملش را دشمن دارد و شخص او را دشمن ندارد. اما اگر او را بدبخت دانسته باشد، هرگز او را دوست ندارد...

پس هرگاه خدا چیزی را دوست داشت، هرگز آن را دشمن ندارد. و هرگاه چیزی را دشمن داشت، هرگز آن را دوست ندارد. با این وجه، مراد از آفرینش انسان به صورت شقی و سعید، همان آفرینش تقدیری است، نه آفرینش تکوینی. و این معنی از خلقت، در احادیثی که در مورد آفرینش افعال بندگان وارد شده، بیان شده است.

به عنوان نمونه به این چهار حدیث توجه شود:

۱. در عیون أخبار الرضا علیه السلام به اسناد خویش از عبدالسلام بن صالح هروی آورده که می‌گوید: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا علیه السلام يَقُولُ: أَفْعَالُ الْعِبَادِ مَخْلُوقَةٌ. قُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَا مَعْنَى مَخْلُوقَةٌ؟ قَالَ: مُقَدَّرَةٌ.^۱

هروی گوید: امام رضا علیه السلام فرمود: کارهای بندگان مخلوقند. گفتم ای فرزند رسول خدا، یعنی چه مخلوقند؟ فرمود: یعنی مقدرند.

۲. در همان کتاب به اسناد خود آورده که امام رضا علیه السلام در ضمن نوشتار خود برای مأمون در مورد «محض الإسلام» نوشت:

«أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يَكْلِفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا، وَأَنَّ أَفْعَالَ الْعِبَادِ مَخْلُوقَةٌ لِلَّهِ تَعَالَى، خَلَقَ تَقْدِيرًا لَا خَلْقَ تَكْوِينٍ، وَاللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» تا پایان حدیث^۲.

خداوند، تبارک و تعالی، هیچ کس را جز به اندازه توانش تکلیف نمی‌کند. و کارهای بندگان مخلوق است، به خلق تقدیر، نه به خلق تکوین. و خداوند خالق هر چیز است.

۳. در کتاب توحید، به اسناد از امام صادق علیه السلام آمده است:

«إِنَّ أَفْعَالَ الْعِبَادِ مَخْلُوقَةٌ خَلَقَ تَقْدِيرًا لَا خَلْقَ تَكْوِينٍ» ومعنى ذلك أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۲ ص ۱۲۵؛ معانی الأخبار ص ۳۹ ح ۵۲.

۲. عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۱۳۲ باب ۳۵.

وتعالی لم یزل عالماً بمقادیرها قبل کونها»^۱.

امام صادق علیه السلام فرمود: کارهای مردم، خلق تقدیر است نه خلق تکوین. (شیخ صدوق می نویسد) بدین معنا که خداوند تبارک و تعالی پیش از تکوین آنها، نسبت به مقدرات آنها دانا بوده است.

۴. در همان کتاب، از حمدان بن سلیمان آورده که می گوید:

«عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الرَّضَا علیه السلام أَسْأَلُهُ عَنْ أَفْعَالِ الْعِبَادِ، أَمْخْلُوقَةٌ هِيَ أَمْ غَيْرُ مَخْلُوقَةٍ؟ فَكَتَبَ علیه السلام: أَفْعَالُ الْعِبَادِ مُقَدَّرَةٌ فِي عِلْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، قَبْلَ خَلْقِ الْعِبَادِ بِالْفَيِّ عَامٍ» تا آخر حدیث^۲.

حمدان بن سلیمان گوید: به محضر امام رضا علیه السلام نوشتم و درباره کارهای بندگان پرسیدم که آیا مخلوق است یا غیرمخلوق؟ امام در پاسخ نوشت: کارهای مردم در علم خداوند عز و جل، دو هزار سال پیش از آفرینش بندگان، مقدر بوده است.

نقدی بر کلام طریحی در معنای حدیث: استعمال، حقیقی است نه مجاز

شیخ اجل طریحی قدس سره، در باب کلام رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمود: «شقی در شکم مادر شقی شده است» مجاز را فهمیده، که خطا است و حدیث شریف در این وجه به کار نرفته است. آیه شریفه «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» نیز فقط بوجه حقیقت است، نه مجاز. در مورد وجهی که در معنای حدیث یاد شد، امر کاملاً آشکار است. در مورد آنچه در وجه اخیر ذکر شد، برای این است که هیئت فاعل نشان می دهد که ذات، متصف به ماده است و ماده وصفی عنوانی برای آن است. و نسبت دادن و متصف نمودن امری است که وجود دخلی در شکل گیری آن ندارد و فرض آن کافی است، و زمان هم داخل در مدلول هیئت مشتق و ماده آن نیست.

اما نسبت، گاهی با قطع نظر از وجود ملاحظه می گردد، مانند اینکه بگوییم: «الانسان ناطق» یا: «العدم سابق».

۱. توحید ص ۴۱۶ ح ۱۵.

۲. توحید ص ۴۱۶ ح ۱۶.

و گاهی به اعتبار وجود ملاحظه می‌شود، یا در زمان حال مانند: «زید ایستاده است»، یا در گذشته مانند: «زید دیروز زد»، یا در آینده قبل از تحقق مبدأ و فاعلیت آن، مانند آیه شریفه:

«إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ»^۱.

تومرده‌ای و آنها مرده‌اند (یعنی تو خواهی مرد و آنها خواهند مرد).

و آیه شریفه:

«إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ»^۲.

تو مردم را برای روزی گرد آورده‌ای (یعنی گرد خواهی آورد).

و کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) که در مورد ابن ملجم لعنة الله علیه فرمود:

«هو قاتلی»^۳.

او قاتل من است (یعنی من به دست او کشته خواهم شد).

و یا قول صحابه قبل از واقعه طّف (کربلا) که در مورد ابن سعد لعنة الله علیه می‌گفتند: «این قاتل حسین (علیه السلام) است»^۴. و این سخن نزد آنان معروف بود. و مانند اینکه ما خطاب به امام زمان (علیه السلام) می‌گوییم:

«یا رافع الظلم! یا باسط العدل! یا ممیت الفتن! و یا محیی السنن»^۵.

ای بردارنده ستم، ای گستراننده عدل، ای میراننده فتنه‌ها، و ای احیا کننده سنت‌ها.

و مانند آنها.

۱. زمر: ۳۰.

۲. آل عمران: ۹.

۳. بنگرید: مقتل امیرالمؤمنین (علیه السلام) نوشته ابن ابی الدنيا، به تحقیق علامه سید عبدالعزیز طباطبائی، در نشریه تراثنا شماره ۱۲ ص ۱۱۳ ح ۷۵.

۴. ارشاد شیخ مفید ج ۲ ص ۱۳۱؛ تاریخ دمشق ابن عساکر ج ۴۵ ص ۴۸.

۵. این مضامین در زیارتنامه‌های حضرت بقية الله ارواحنا فداه آمده است. بنگرید: بحار الأنوار ج ۱۰، کتاب المزار.

پس مفهوم مشتق، جهت عامی دارد که بر تمامی این موارد و امثال آنها منطبق می شود و هیچکدام از آنها مجاز نیست. صدق و اطلاق بر تمامی آنها حقیقی است، و سازگار با وجود موضوع له، و تحقق آن در تمامی آنها است.

خلاصه چیزی دارای مبدأ باشد، آن چیز - از حیث ذات - اعم است از اینکه با آن مبدأ باشد یا نباشد، و اعم است از اینکه آن مبدأ در زمان حال موجود باشد یا پیش از این موجود بوده یا بعد از این تحقق خواهد یافت. پس اطلاق این خصوصیات، مربوط به موارد اطلاق هستند، و داخل در وضع نیستند. پس کاربرد لفظ روایت، بوجه حقیقی است نه مجازی.

نتیجه بحث

برگردیم به بحث اصلی. نتیجه آنکه انسان به اعتبار ائصاف به سعادت یا شقاوت، با اقرار به ولایت یا استکبار از قبول آن در خلقت اول، و توافق آن با فرجام سعادت یا شقاوتش در دنیا و تطابق آن با اختیار و انتخابش که در میثاق به آن متّصف شده است، سعید یا شقیّ آفریده شده است. این وصف برای هر فرد و ایمان یا کفری که انتخاب کرده و در خلقت اول برگزیده، بر قلب او حک شده است، و بر پیشانی هر شخص مؤمن یا کافر نگاشته شده است.

و این معنی می تواند منظور اخباری باشد که معرفت و انکار را از صُنع خداوند متعال می داند، و می گوید که بندگان در پدید آمدن آنها هیچ نقشی ندارند، ولی با این همه نسبت به قبول آنها اختیار دارند. مانند حدیثی که شیخ رئیس اصحاب حدیث، جناب صدوق رحمه الله در توحید به اسناد خویش آورده که عبدالرحیم قصیر می گوید:

«كَتَبْتُ عَلَى يَدَيَّ عَبْدَ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ... إِلَى أَنْ قَالَ: اخْتَلَفَ النَّاسُ جُعِلْتُ فِدَاكَ بِالْعِرَاقِ فِي الْمَعْرِفَةِ وَالْجُحُودِ، فَأَخْبَرَنِي، جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَهْمَا مَخْلُوقَانِ... فَكَتَبَ عَلَيْهِ عَلَى يَدَيَّ عَبْدَ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ: سَأَلْتُ عَنْ الْمَعْرِفَةِ مَا هِيَ. فَأَعْلَمَ رَحِمَكَ اللَّهُ أَنَّ الْمَعْرِفَةَ مِنْ صُنْعِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْقَلْبِ مَخْلُوقَةٌ، وَالْجُحُودُ صُنْعُ اللَّهِ فِي الْقَلْبِ مَخْلُوقٌ، وَلَيْسَ لِلْعِبَادِ فِيهِمَا مِنْ صُنْعٍ، وَلَهُمَا فِيهِمَا الْإِخْتِيَارُ مِنَ الْإِكْتِسَابِ. فَبَشَّهَوْنَهُمُ الْإِيمَانَ اخْتَارُوا الْمَعْرِفَةَ،

فَكَانُوا بِذَلِكَ مُؤْمِنِينَ عَارِفِينَ. وَبِشَهَوَتِهِمُ الْكُفَرَ اخْتَارُوا الْجُحُودَ، فَكَانُوا بِذَلِكَ كَافِرِينَ جَا حِدِينَ ضَالًّا. وَذَلِكَ بِتَوْفِيقِ اللَّهِ لَهُمْ وَخِذْلَانٍ مِّنْ خِذْلِهِ اللَّهُ، فَبِالْاخْتِيَارِ وَالْاِكْتِسَابِ عَاقِبَتُهُمُ اللَّهُ وَأَثَابَهُمْ^۱. تا آخر حدیث^۱.

عبد الرحیم قصیر گفت: عریضه ای به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام نوشتم و به دست عبد الملک بن أعین دادم که به آن حضرت برساند به این مضمون که مردم در چند مورد اختلاف کرده اند... مردم در عراق در باب معرفت و جحود که شناخت و انکار است اختلاف کرده اند، پس مرا خبرده که آیا این دو امر مخلوقند؟... امام علیه السلام در پاسخ نوشت: سؤال کردی در باره معرفت که آن چیست. پس بدان - خدا تو را رحمت کند - که معرفت از صنع خداوند، عزّ وجلّ، در دل است، که مخلوق است، و جحود نیز صنع خدا است که در دل است و مخلوق است، و بندگان را در این دو امر صُنعی نیست، و ایشان را در اکتساب اینها اختیار است. پس بدان سبب که ایشان ایمان را خواهش داشتند، معرفت را برگزیدند و به این واسطه مؤمن و عارف شدند. و بدان سبب که ایشان کفر را خواهش داشتند، جحود را برگزیدند و به این واسطه کافر جاحد گمراه شدند. و این به توفیق خداوند است که ایشان را توفیق داده و آنان را وا گذاشته است. پس خدا به اختیار و اکتساب، ایشان را کفیر یا پاداش می دهد.

چهار وجه در توضیح و معنای حدیث

این حدیث چهار وجه دارد.

وجه اول: اینکه معرفت و انکار، هریک، به اعتبار افراد و صاحبانشان ملاحظه شود. به اینکه از معرفت، معرفت دارندگان آن اراده شود، و از انکار، انکار منکران خواسته شود. با این همه، از مراد از خلق، خلق تکوین است.

پس مراد از معرفت و انکار، که دو آفریده خداوند متعال است، همان معرفت و انکار فطری اصلی است که در دلها به ودیعت نهاده و ثبت شده است و در عالم میثاق به دست آمده است. پس بندگان بر همان معرفت و انکار آفریده شده اند که بر قلب های

دارندگان آنها نگاشته شده است. و در این دنیا بندگان را صنعتی برای آنها نیست، بلکه در خلق اول کسب شده‌اند. پس سعید، کسی است که بر سعادت اصلی میثاقی خود خلق شده است، و شقی کسی است که بر شقاوت فطری که در سابق بر او محقق شده بود، خلق شده است. و بندگان در این دنیا برای کسب معرفت و انکاری که در همین دنیا خواهند داشت مختارند (نه آن معرفت و انکاری که در عالم میثاق کسب کرده بودند). همچنین ممکن است که معرفت و انکار، نسبت به آنچه دو گروه در این دنیا به آن خواهند رسید، لحاظ شود. زیرا معرفت و انکار هر فردی، بر قلب او نوشته و ثبت شده است، همانگونه که ادله آن را سابقاً خواندیم.^۱

وجه دوم: معرفت و انکار، به تنهایی، به اعتبار اشخاص در این عالم موجود ملاحظه گردد. لکن مراد از «خلق الله» را خلق تقدیر بدانیم، نه خلق تکوین. پس معنی چنین می‌شود که معرفت و انکار، در علم خداوند متعال، مانند سایر افعال بندگان، مخلوق تقدیری خداوند متعال است. یعنی: مقدّر است و به اعتبار تقدیر، آنها صنعتی در آن ندارند، ولی اختیار اکتساب دارند.

وجه سوم: معرفت و انکار با هم، نسبت به هر فردی از جمیع افراد بشر ملاحظه گردد، و مراد از خلق را خلق تکوین بدانیم، و مقصود از معرفت و انکار را شناخت این دنیا و انکار آن بدانیم که بندگان کسب می‌کنند. پس در این حال، منظور از آفرینش آنها، آفرینش موجب و ماده آنهاست، که همان عقل و نفس است. زیرا قلب ملکوتی انسانی، در اصل فطرتش، که از خداوند متعال حاصل شده است - چنانکه سابقاً به تفصیل در این باره گفته ایم - مانند آینه‌ای است که بین دو قوه علمی نصب شده باشد. یکی از آنها در سمت راست و دیگری در سمت چپ او قرار دارند، که در اخبار به ملک و شیطان نامگذاری شده‌اند و ما آنها را به قوه عاقله و وهمیه می‌شناسیم و تمامی افراد بشر در این دو قوه در یک مسیر هستند. آنان به نور عقل، به سوی خدا روی می‌آورند، او را می‌شناسند و واحد می‌دانند. و به تعلیم او، شناخت حاصل می‌کنند و هر چه به او اضافه شود، به

۱. مصنف در حاشیه این موضع از کتاب برای بحث «کفر اصلی و جحود فطری» به حدیثی از کافی استناد کرده که از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است (کافی، ج ۲، باب القسوة، ص ۳۳۰، ح ۱).

خدا اضافه شده و به او نسبت داده می‌شود. از سویی به تعلیم نفس و قوه و همیه، انسان پروردگار خود را انکار می‌کند و در فراموشی قرار می‌گیرد و افعال مضاف به او، به شیطان اضافه می‌گردد و به او نسبت داده می‌شود، چنانکه در روایتی از امام باقر (ع) آمده است: «فما كان من حسنات فلله وما كان من سيئات فللشیطان»^۱.

پس هرچه کار نیک است برای خداست و هرچه کار زشت است برای شیطان است. بنا براین، مراد از خلق معرفت و انکار، عبارت است از خلق عقل و نفس. و این گونه تعبیر، تعبیر از سبب به مسبب است.

نیز ممکن است مراد از خلق معرفت و انکار در هر شخصی به خلق تکوینی، آفرینش خود آنها باشد، نه خلقت موجب آنها با اراده ثبت و کتابت از خلق نسبت به لحاظ عالم تکلیف که هر فردی دارد.

وجه چهارم: معرفت و انکار، هر دو با هم از هر کسی لحاظ شود، و مراد از خلق، خلق تقدیری باشد نه خلق تکوینی. پس این دو، نسبت به دو عالم تکلیف ملاحظه می‌شوند: تکلیف دزی و تکلیف ملکی شهودی.

معنای حدیث این چهار وجه را دارد، که به اعتباری می‌توان آنها را شش وجه دانست. بهترین وجه در این میان، وجه اول و پس از آن وجه دوم است.

به هر حال، خلق معرفت و انکار در دل‌های بشر، اثری در فرجام امور انسان ندارد و کار را به جبر فاسد نمی‌کشاند و اختیار را از انسان نمی‌گیرد. به این یافته‌ها در حدیث عبدالرحیم قصیر اشاره شده که در آن، امام (ع) فرمود:

«وَلَهُمْ فِيهِمَا الْاِخْتِيَارُ مِنَ الْاِكْتِسَابِ، فَيَشْهَوْتُهُمُ الْاِيْمَانُ اخْتَارُوا الْمَعْرِفَةَ فَكَانُوا بِذَلِكَ مُؤْمِنِينَ عَارِفِينَ، وَيَشْهَوْتُهُمُ الْكُفْرُ اخْتَارُوا الْجُحُودَ فَكَانُوا بِذَلِكَ كَافِرِينَ جاحِدِينَ ضَالًّا»^۲.

و برای آنان در به دست آوردن این دو، اختیار است. با خواهش ایمان، معرفت را انتخاب می‌کنند و بدان سبب مؤمن و عارف شوند. و با خواهش کفر، انکار را

۱. محاسن ص ۲۵۱؛ بحار الأنوار ج ۷ ص ۲۲۸ ح ۳.

۲. توحید ص ۲۲۶ ح ۷.

انتخاب می‌کنند و بدان سبب کافر و جاحد و گمراه می‌گردند.

این کلام امام علیه السلام می‌رساند که معرفت و انکار یعنی ایمان و کفر، که در دل‌های بشر خلق شده‌اند، با اختیار منافات ندارد. معنای این حدیث، با اکتساب ایمان و کفر به اختیار انسان و پیروی آنها به اراده انسان مکلف، تضادی ندارد. چرا که پاداش و کیفر الهی فقط براساس اختیار و اکتساب است.

آنگاه امام علیه السلام فرمود:

«وَذَلِكَ بِتَوْفِيقِ اللَّهِ تَعَالَى لَهُمْ وَخِذْلَانٍ مِّنْ خِذْلِهِ، فَبِالْإِخْتِيَارِ وَالْاِكْتِسَابِ عَاقِبَتُهُمُ اللَّهُ وَأَتَابُهُمْ...» تا آخر حدیث.

و این به سبب توفیق خداوند تعالی است برای ایشان و خذلان کسی که او را خذلان داده است. پس با اختیار و اکتساب آنان را عقاب و ثواب کند...

و این اشاره است به اینکه بازگشت توفیق و خذلان به این دنیا است، و این دو، مدخلیتی در این اکتساب دارند، و این دو، تابع اراده و اختیار مکلف هستند. هر کس هدایت را برگزید، خداوند توفیقش می‌دهد. و هر که حیات دنیا را بر آخرت ترجیح داد، خداوند او را گرفتار خذلان می‌کند و ضلالت را برایش اراده می‌کند. با پیروی از اراده اختیاری نه اراده حتمی ناگزیر و جبری.

توضیح این مطلب، إن شاء الله ذیل آیه «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ...»^۱ خواهد آمد.

بیان علامه مجلسی

شیخ محدث مجلسی در توضیح کلام امام علیه السلام: «إِنَّ الْمَعْرِفَةَ مِنْ صُنْعِ اللَّهِ» گوید:

یعنی اصل معرفت یا کمال آن، بعد از اکتساب و تفکر انسان، از طرف خداوند متعال است. افاضه‌کننده معارف، خداوند متعال است، و تفکر در آن نقش دارد. و پاداش و کیفر، فقط براساس انجام آن مبادی یا ترک آنها است.

شاید معنی این باشد که معرفت فقط از طرف باری تعالی است؛ یا به باقی گذاردن

۱. انعام: ۱۲۵. مصنف به بحثی در این مورد ارجاع داده ولی ظاهراً موفق به نوشتن آن نشده است.

آن در دل‌های مردم، یا به بیان انبیاء و حجج الهی علیهم‌السلام. اما مردم مکلفند که آن را بپذیرند و به زبان خود بدان اقرار آورند. مردم باید درون خود را پیش از این قبول و اقرار، برای حق جوئی، از عصبیت و عناد و دیگر عوامل محرومیت از حق، مانند تقلید اهل فساد خالی کنند تا بتوانند حق را بپذیرند.

این است مراد از «اختیار از اکتساب». سپس امام علیه‌السلام توضیح می‌دهد که توفیق و خذلان الهی نیز دخلی در این اکتساب دارد.^۱

بر هیچ متأملی پوشیده نماند، که این توضیح، با قطع نظر از صحت و سقم آن، غیر تام است و در توجیه روایت، قاصر. زیرا در آن، انکار از مخلوقات خداوند محسوب می‌شود و بندگان هیچ دخالتی در آفرینش آن ندارند. پس این بیان در صورتی تام خواهد بود که معرفت با جحد، مقرون و شریک در حکم نباشد.

از این بیان که در توضیح نامه عبدالرحمن قصیر گفته شد، معنای چند حدیث روشن می‌شود:

۱. در کافی از فضیل آورده که می‌گوید:

«قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَوْلَيْكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ. هَلْ لَهُمْ فِيمَا كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمْ صُنْعٌ؟ قَالَ: لَا»^۲

فضیل از امام صادق علیه‌السلام در مورد آیه «اولئك كتب في قلوبهم الإيمان» پرسید که آیا در باره آنچه در دل‌هایشان نوشته، صنعی دارند؟ فرمود: نه.

۲. در محاسن به اسناد از حسن بن زیاد آمده است که می‌گوید:

«عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زِيَادٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ. هَلْ لِلْعِبَادِ بِمَا حَبَّبَ، صُنْعٌ؟ قَالَ: لَا وَلَا كَرَامَةً»^۳. حسن بن زیاد گفت: از امام صادق علیه‌السلام در مورد آیه «حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ» پرسیدم که آیا بندگان را در باره آنچه محبوبشان گردانیده، صنعی

۱. بحار الأنوار ج ۵ ص ۳۲.

۲. الکافی ج ۲ ص ۱۵ ح ۲، با اشاره به آیه ۲۲ سوره مجادله.

۳. محاسن ج ۱ ص ۱۹۹؛ بحار الأنوار ج ۵ ص ۲۲۲ ح ۶، با اشاره به آیه ۷ سوره حجرات.

هست؟ فرمود: نه. کرامتی هم نیست.

۳. در همان کتاب، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت است که می‌فرماید:

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِنِّي لَا أَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْحُبَّ الَّذِي تُحِبُّونَا لَيْسَ بِشَيْءٍ صَنَعْتُمُوهُ، وَلَكِنَّ اللَّهَ صَنَعَهُ»^۱.

امام باقر علیه السلام فرمود: من به خوبی می‌دانم که این محبت به ما دارید، ساخته شما نیست، بلکه خداوند آن را ساخته است.

۴. در همان کتاب، از امام صادق علیه السلام روایت است که می‌فرماید:

«لَمْ يُكَلِّفِ اللَّهُ الْعِبَادَ الْمَعْرِفَةَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ إِلَيْهَا سَبِيلًا»^۲.

خداوند، بندگان را به معرفت تکلیف نکرده، و راهی برای آنها قرار نداده که بدان دست یابند.

۵. در همان کتاب، از صفوان آمده است:

«عَنْ صَفْوَانَ قَالَ: قُلْتُ لِعَبْدٍ صَالِحٍ: هَلْ فِي النَّاسِ اسْتِطَاعَةٌ يَتَعَاطَوْنَ بِهَا الْمَعْرِفَةَ؟ قَالَ: لَا، إِنَّمَا هُوَ تَطَوُّلٌ مِنَ اللَّهِ. قُلْتُ: أَفَلَهُمْ عَلَى الْمَعْرِفَةِ ثَوَابٌ إِذَا كَانُوا لَيْسَ فِيهِمْ مَا يَتَعَاطَوْنَهُ بِمَنْزِلَةِ الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ وَالَّذِي أُمِرُوا بِهِ فَفَعَلُوهُ؟ قَالَ: لَا، إِنَّمَا هُوَ تَطَوُّلٌ مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَتَطَوُّلٌ بِالثَّوَابِ»^۳.

صفوان گوید: از امام کاظم علیه السلام پرسیدم: آیا مردم برای دستیابی به معرفت استطاعت دارند؟ فرمود: نه، این موهبتی از جانب خداست. گفتم: حال که در این موهبت نقشی ندارند مانند رکوع و سجده که بدان امر شدند و انجام دادند، آیا بر این معرفت ثوابی دارند؟ فرمود: نه، این موهبتی از خداوند بر آنهاست و موهبتی دیگر ثواب آن است.

۶. در قرب الإسناد، از بزنطی روایت است که می‌گوید:

«عَنِ الْبَزَنْطِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام: لِلنَّاسِ فِي الْمَعْرِفَةِ صُنْعٌ؟ قَالَ: لَا.

۱. محاسن ج ۱ ص ۱۴۹؛ بحار الأنوار ج ۵ ص ۲۲۲ ح ۴.

۲. محاسن ج ۱ ص ۱۹۸؛ بحار الأنوار ج ۵ ص ۲۲۲ ح ۵.

۳. محاسن ج ۱ ص ۲۸۱.

قُلْتُ: لَهُمْ عَلَيْهَا ثَوَابٌ؟ قَالَ: يَتَطَوَّلُ عَلَيْهِمْ بِالثَّوَابِ كَمَا يَتَطَوَّلُ عَلَيْهِمْ بِالْمَعْرِفَةِ^۱.
 بَزَنْطِي گوید از امام رضا علیه السلام پرسیدم: آیا مردم در معرفت نقشی دارند؟ فرمود:
 نه. گفتم: آیا ثوابی بر آن دارند؟ پاسخ داد: خداوند ثواب را موهبت می‌فرماید،
 چنانکه معرفت را به آنان بخشیده بود.

از آنچه ذکر شده، معنی این احادیث و مانند آنها، و عدم تعارض بین آنها، برای ما روشن می‌شود و مشخص می‌شود که هرکدام از آنها به یک معنا برمی‌گردد؛ بعضی به معرفت فطری اصلی، که مردم با آن آفریده شده‌اند: «وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لِيَقُولُنَّ اللَّهُ»^۲، و بعضی به کمال آنها اشاره می‌کند، و بعضی دیگر به معرفت آفریده شده در قلوب بشر به خلقت تکوینی و تقدیری برمی‌گردد.

حدیثی که در کتاب احتجاج آمده، در فهم این احادیث کمک می‌کند. از جمله حدیث احتجاج امام صادق علیه السلام بر زندگی که مسائل بسیاری را از حضرتش پرسید:
 «قَالَ: فَمَنْ خَلَقَهُ اللَّهُ كَافِرًا أَمْ يَسْتَطِيعُ الْإِيمَانَ وَلَهُ عَلَيْهِ بِتَرْكِهِ الْإِيمَانَ حُجَّةٌ؟ قَالَ علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ خَلْقَهُ جَمِيعًا مُسْلِمِينَ، أَمَرَهُمْ وَنَهَاَهُمْ. وَالْكَفْرُ اسْمٌ يَلْحَقُ الْفَاعِلَ حِينَ يَفْعَلُهُ الْعَبْدُ. وَلَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ الْعَبْدَ حِينَ خَلَقَهُ كَافِرًا. إِنَّهُ إِنَّمَا كَفَرَ مَنْ بَعْدَ أَنْ بَلَغَ وَقْتًا لَزِمَتْهُ الْحُجَّةُ مِنَ اللَّهِ، فَعَرَضَ عَلَيْهِ الْحَقُّ، فَجَحَدَهُ، فَبِإِنْكَارِهِ الْحَقَّ صَارَ كَافِرًا» تا آخر حدیث که طولانی است^۳.

پرسید: آیا بنده‌ای که خدا کافرش آفریده، توان ایمان را دارد؟ با اینکه او را در ترک ایمان بهانه دارد (یعنی خداوند خودش او را کافر آفریده است).

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند همه خلق را مسلمان آفرید و آنان را امر و نهی فرمود. کفر اسمی است که هنگام ارتکاب به فاعلش می‌رسد، و خداوند در ابتدا هیچ بنده‌ای را کافر نیافرید، و فقط وقتی کافر شود که حجت بر او تمام شده باشد، پس حق بر او عرضه می‌شود و در صورت انکار کافر می‌گردد.

۱. قرب الإسناد ص ۱۵۱.

۲. لقمان: ۲۵.

۳. احتجاج ج ۲ ص ۸۴؛ بحار الأنوار ج ۵ ص ۱۹. در احتجاج: «مکملین» به جای «مسلمین».

پیوست‌ها

پیوست اول: معانی رؤیت خداوند

پیوست دوم: مراد از بعثت در حدیث نبوی

پیوست اول: معانی رؤیت خداوند

باید دانست که رؤیت خدا به چهار معنی قابل بحث است و نفی و اثباتی که در اخبار اهل بیت علم و حکمت علیهم السلام وارد شده، هر کدام به یکی از این معانی آمده است.

معنی اول: رؤیت خداوند متعال به دیده ناتوان جسم و درک خداوند با حواس ظاهری عنصری.

بی تردید، هر کس کمترین آشنایی با فرهنگ دینی دارد، این دیدن را در تمام عوالم مُلکی و ملکوتی در دنیا و آخرت محال و ممتنع می‌داند. زیرا احساس یک شیء، حالتی وضعی است برای جوهر حساس، در نسبت با محسوس وضعی. پس اینکه ما چیزی را که وضع و جهت ندارد، محسوس بدانیم، مانند آن است که چیزی بی جهت را در جهت فرض کنیم یا چیزی را که وضعیت ندارد را در وضعیتی بپنداریم. و این فرض دو امر متناقض است. پس این فرض محال است.

این مطلب از نامه‌ای برمی‌آید که احمد بن اسحاق به حضور امام هادی علیه السلام نوشت، که کلینی و صدوق رحمهما الله روایت کرده‌اند:

«كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الثَّالِثِ عليه السلام أَسْأَلُهُ عَنِ الرُّؤْيَةِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ النَّاسُ. فَكَتَبَ: لَا تَجُوزُ الرُّؤْيَةُ مَا لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الرَّائِي وَالْمَرْئِي هَوَاءٌ لَمْ يَنْفُذْهُ الْبَصَرُ. فَإِذَا انْقَطَعَ الْهَوَاءُ عَنِ الرَّائِي وَالْمَرْئِي لَمْ تَصَحَّ الرُّؤْيَةُ، وَكَانَ فِي ذَلِكَ الْإِشْتِبَاهُ، لِأَنَّ الرَّائِي مَتَى سَاوَى الْمَرْئِي فِي السَّبَبِ الْمَوْجِبِ بَيْنَهُمَا فِي الرُّؤْيَةِ وَجَبَ الْإِشْتِبَاهُ، وَكَانَ ذَلِكَ التَّشْبِيهُ لِأَنَّ الْأَسْبَابَ لَا بُدَّ مِنْ اتِّصَالِهَا بِالْمُسَبَّبَاتِ»^۱.

۱. الکافی ج ۱ ص ۹۷ ح ۴، توحید ص ۱۰۹ ح ۷، بحار الأنوار ج ۴ ص ۳۴ ح ۱۳.

احمد بن اسحاق گوید: به امام هادی علیه السلام نامه نوشتم و درباره دیدن خدا و اختلاف مردم در آن، پرسیدم. پس آن حضرت نوشت: تا وقتی که میان بیننده و دیده شده (هدف دید) هوایی (فضایی) نباشد که دید در آن نفوذ کند، دیدن صورت نگیرد، پس اگر چنین فضایی از میان بیننده و هدف قطع شود، دیدن درست نشود و در آن اشتباه خواهد بود. چون وقتی بیننده در سبب موجب در بین آنها، مساوی آن چیز باشد، اشتباه حاصل می شود. و این تشبیه است. زیرا اسباب باید به مسببات متصل باشند.

این قسم رؤیت، همان است که در اخبار مربوطه محال دانسته اند، مانند حدیث محمد بن عبید از امام رضا علیه السلام، که در کافی و توحید به اسناد روایت شده است:

«كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام أَسْأَلُهُ عَنِ الرُّؤْيَةِ وَمَا تَرْوِيهِ الْعَامَّةُ وَالْخَاصَّةُ، وَسَأَلْتُهُ أَنْ يَشْرَحَ لِي ذَلِكَ. فَكَتَبَ بِخَطِّهِ:

اتَّفَقَ الْجَمِيعُ لَا تَمَانَعَ بَيْنَهُمْ، أَنَّ الْمَعْرِفَةَ مِنْ جِهَةِ الرُّؤْيَةِ ضَرُورَةٌ. فَإِذَا جَازَ أَنْ يُرَى اللَّهُ بِالْعَيْنِ، وَقَعَتِ الْمَعْرِفَةُ ضَرُورَةً. ثُمَّ لَمْ تَحُلْ تِلْكَ الْمَعْرِفَةُ مِنْ أَنْ تَكُونَ إِيمَانًا أَوْ لَيْسَتْ بِإِيمَانٍ. فَإِنْ كَانَتْ تِلْكَ الْمَعْرِفَةُ مِنْ جِهَةِ الرُّؤْيَةِ إِيمَانًا، فَالْمَعْرِفَةُ الَّتِي فِي دَارِ الدُّنْيَا مِنْ جِهَةِ الْاِكْتِسَابِ لَيْسَتْ بِإِيمَانٍ، لِأَنَّهَا ضِدُّهُ. فَلَا يَكُونُ فِي الدُّنْيَا مُؤْمِنٌ، لِأَنَّهُمْ لَمْ يَرَوْا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ. وَإِنْ لَمْ تَكُنْ تِلْكَ الْمَعْرِفَةُ الَّتِي مِنْ جِهَةِ الرُّؤْيَةِ إِيمَانًا، لَمْ تَحُلْ هَذِهِ الْمَعْرِفَةُ الَّتِي مِنْ جِهَةِ الْاِكْتِسَابِ أَنْ تَرُؤَلَ وَلَا تَرُؤَلَ فِي الْمَعَادِ. فَهَذَا دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُرَى بِالْعَيْنِ، إِذِ الْعَيْنُ تُؤَدِّي إِلَى مَا وَصَفْنَاهُ»^۱.

محمد بن عبید گوید: به حضرت رضا علیه السلام نامه نوشتم و درباره دیدن خدا و آنچه عامه و خاصه روایت کرده اند، پرسیدم و خواستم که این مطلب را برایم شرح دهد.

حضرت به خط خود نوشت: همه اتفاق دارند و اختلافی میان آنها نیست که شناسایی از راه دیدن، ضروری و قطعی است، پس اگر درست باشد که خدا به

چشم دیده شود، قطعاً شناختن او حاصل شود. آنگاه این شناختن بیرون از این نیست که یا این دیدن همان ایمان است و یا ایمان نیست.

اگر این شناسایی از راه دیدن، همان ایمان باشد، پس معرفت خداوند در دنیا که از راه کسب است، ایمان نباشد، زیرا این معرفت خلاف آن است و باید در دنیا مؤمنی وجود نداشته باشد، زیرا ایشان خداوند - عَزَّوَجَلَّ - را ندیده‌اند. و اگر شناسایی از راه دیدن ایمان نباشد، شناسایی از راه کسب، در معاد نابود نمی‌شود و این چشم نابود می‌شود.

این دلیل است بر اینکه خداوند - عَزَّوَجَلَّ - به چشم دیده نشود، زیرا دیدن به چشم به آنچه گفتیم می‌رسد.

همچنین حدیث یعقوب بن اسحاق از امام عسکری علیه السلام:

«كَتَبْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام، أَسْأَلُهُ كَيْفَ يَعْبُدُ الْعَبْدُ رَبَّهُ وَهُوَ لَا يَرَاهُ. فَوَقَّعَ عليه السلام: يَا أَبَا يُوسُفَ! جَلَّ سَيِّدِي وَمَوْلَايَ وَالْمُنْعِمُ عَلَيَّ وَعَلَى آبَائِي أَنْ يُرَى. قَالَ: وَسَأَلْتُهُ هَلْ رَأَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَبَّهُ؟ فَوَقَّعَ عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَرَى رَسُولَهُ بِقَلْبِهِ مِنْ نُورٍ عَظَمَتْهُ مَا أَحَبَّ!»^۱

یعقوب بن اسحاق گوید: به امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم که: چگونه بنده پروردگارش را ببیند، در صورتی که او را نمی‌بیند؟ آن حضرت نوشت: ای ابو یوسف! آقا و مولا و ولی نعمت من و پدرانم بزرگتر از آن است که دیده شود. گفت: از آن حضرت پرسیدم: آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله پروردگارش را دیده است؟ در جواب نوشت: خداوند تبارک و تعالی از نور عظمتش به قلب پیغمبرش، آنچه دوست داشت نشان داد.

معنی دوم: رؤیت خداوند به چشم دل و بصیرت باطن و حواس روحی قلبی، با حقایق ایمان نه با اعضای بدن.

رؤیت با این معنی در هر دو عالم (دنیا و آخرت) جایز است، ولی چنین دیدنی ویژه جانشینان خداوند است، یعنی پیامبران و امامان صلوات الله علیهم، و در درجه بعد،

۱. الکافی ج ۱ باب فی إبطال الرؤية ص ۹۵ ح ۱، توحید ص ۱۰۸ ح ۲.

عالمان استواری که پیرو آن گرامیان شده و در پرتو نور علمشان راه پیموده‌اند.

به این قسم از رؤیت در چندین حدیث اشاره شده است، از جمله:

۱. در کافی و توحید از امام صادق علیه السلام روایت شده است:

«جَاءَ حَبْرٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ حِينَ عَبْدْتَهُ؟ قَالَ: فَقَالَ: وَيْلَكَ مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ. قَالَ: وَكَيْفَ رَأَيْتُهُ؟ قَالَ: وَيْلَكَ، لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ فِي مُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ، وَلَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ»^۱.

یکی از احبار نزد امیر مؤمنان صلوات الله علیه آمد و گفت: ای امیر مؤمنان آیا هنگامی که پروردگارت را عبادت کرده‌ای، او را دیده‌ای؟ فرمود: وای بر تو، پروردگاری را که نبینم عبادت نمی‌کنم. گفت: چگونه او را دیده‌ای؟ فرمود: وای بر تو، چشم‌ها در مشاهدۀ دیدگان او را درک نمی‌کنند، بلکه دل‌ها با حقایق ایمان او را می‌بینند.

از این حدیث برمی‌آید که حق عبودیت آن است که براساس رؤیت قلبی حاصل از حقایق ایمان باشد.

۲. در توحید، از مرازم از امام صادق علیه السلام روایت شده است:

«رَأَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِقَلْبِهِ»^۲.

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، پروردگارش را عزوجل، با قلب خود دید.

۳. در توحید از امام ابی الحسن علیه السلام روایت شده است:

«سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام: هَلْ رَأَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، بِقَلْبِهِ رَأَهُ. أَمَا سَمِعْتَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى؟ أَيْ لَمْ يَزِرْهُ بِالْبَصَرِ وَلَكِنْ رَأَهُ بِالْفُؤَادِ»^۳.

از امام ابوالحسن علیه السلام پرسیدم: آیا رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، پروردگارش عزوجل را دید؟

۱. الکافی ج ۱ ص ۹۷ ح ۶، بحار الأنوار ج ۴ ص ۴۴ ح ۲۳ به نقل از توحید.

۲. توحید ص ۱۱۶، و نقل آن در بحار الأنوار ج ۴ ص ۴۳ ح ۱۹.

۳. توحید ص ۱۱۶ ذیل ح ۱۹. آیه در سوره نجم: ۱۱.

فرمود: آری. به قلب خود او را دید. آیا نشنیدی که خداوند فرمود: «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى» (قلب آنچه را دید دروغ نشمرد)؟ یعنی با چشم او را ندید، بلکه با قلب دید.

۴. در کافی از عبدالله بن سنان از پدرش از امام باقر علیه السلام روایت کرده است:

«حَضَرْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام، فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْخَوَارِجِ. فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا جَعْفَرٍ! أَيُّ شَيْءٍ تَعْبُدُ؟ قَالَ: اللَّهُ. قَالَ: رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: لَمْ تَرَهُ الْعَيْنُ بِمُشَاهَدَةِ الْعَيْنِ، وَلَكِنْ رَأَيْتُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ»^۱ تا آخر حدیث.

نزد امام باقر علیه السلام بودم. یکی از خوارج آمد و از ایشان پرسید: ای ابوجعفر، چه چیزی را می پرستی؟ فرمود: الله. گفت: آیا او را دیده ای؟ فرمود: چشم ها او را به مشاهده آشکار نمی بینند، ولی دلها او را به حقائق ایمان می بینند.

معنی سوم: دیدن مظهری از مظاهر صفات الهی به همین چشم سر

چه علم به مظهریت آن مظهر داشته باشد یا نه. این امر، جایز است و در همه عوالم روی می دهد، بدون اختصاص به یک عالم یا انحصار به یک شخص. بلکه برای تمام افراد می تواند روی دهد. این است معنی کلام امام حسین علیه السلام در دعای عرفه:

«عَمِيتَ عَيْنٌ لَا تَرَكَ».

کور است چشمی که تو را نبیند.

همچنین:

«أَنْتَ الَّذِي تَعَرَّفْتَ إِلَيَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ فَرَأَيْتَكَ ظَاهِرًا فِي كُلِّ شَيْءٍ وَأَنْتَ الظَّاهِرُ لِكُلِّ شَيْءٍ».

تو همانی که در همه چیز او را شناختم، تو را در هر چیز آشکار دیدم و تو برای همه آشکاری.

و در حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام:

«مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ فِيهِ»^۲.

چیزی ندیدم مگر آنکه خدا را در آن دیدم.

در این موضوع در آغاز مطلب دوم کتاب سخن گفتیم.

۱. کافی ج ۱ ص ۹۷ ح ۵؛ و به نقل آن در بحار الأنوار ج ۴ ص ۲۶ ح ۱؛ توحید ص ۱۰۸ ح ۵.

۲. بحار الأنوار ج ۹ ص ۲۷؛ المیزان ص ۸ ح ۲۶۳.

معنی چهارم: دیدن مظهر مثالی خدا، با چشم دل و چشم امری ملکوتی.

این دیدن، از اینکه بیننده بدانند آن مظهر، مثالی برای خداوند جلّ ذکره باشد، جدا نیست.

وقوع این مطلب در دنیا ممکن نیست. ولی آنچه از پیامبر ﷺ و دیگر هیاکل قدسی و خلفای الهی روایت شده که خدا را در این دنیا دیدند، به این معنی است و اینکه آنان پروردگارش را به صورت چنین و چنان دیده‌اند به علت ظهور سلطان آخرت در ایشان و تجرد روحشان است از دنیا و آنچه در دنیاست، و به سبب خالص شدن حواس ایشان از حجاب‌ها و پوشش‌های بشری با قوای ملکوتی روحانی است.

پس اشکالی بر نمونه‌هایی از این گونه رؤیت که در برخی روایات آمده است وارد نیست. از جمله شیخ ثقه جلیل، جناب ابوالقاسم ابن قولویه در باب ۲۱ کامل الزیارات، از ابن ابی یعفور از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند:

«بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَنْزِلِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، وَالْحُسَيْنُ فِي حَجْرِهِ، إِذْ بَكَى وَخَرَّ سَاجِدًا. ثُمَّ قَالَ: يَا فَاطِمَةُ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ! إِنَّ الْعَلِيَّ الْأَعْلَى تَرَأَى لِي فِي بَيْتِكَ هَذَا فِي سَاعَتِي هَذِهِ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ وَأَهْيَا هَيْئَةٍ، وَقَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ! أَتَحِبُّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ قُرَّةَ عَيْنِي وَرِيحَانَتِي وَثَمَرَةَ فُؤَادِي وَجِلْدَةَ مَا بَيْنَ عَيْنَيْ. فَقَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ! - وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - بُورِكَ مِنْ مَوْلُودٍ عَلَيْهِ بَرَكَاتِي وَصَلَوَاتِي وَرَحْمَتِي وَرِضْوَانِي. وَلَعْنَتِي وَسَخَطِي وَعَذَابِي وَخُزْيِي وَنَكَالِي عَلَى مَنْ قَتَلَهُ وَنَاصَبَهُ وَنَاوَاهُ وَنَازَعَهُ. أَمَّا إِنَّهُ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» تا آخر حدیث.

ابن ابی یعفور آورده که حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام فرمودند: روزی رسول خدا ﷺ، در منزل حضرت فاطمه علیها السلام بود، در حالی که حضرت امام حسین علیه السلام در دامن آن جناب بودند. حضرت گریسته و به سجده رفت، سپس فرمودند: ای فاطمه، ای دختر محمد! در این ساعت و در همین مکان، خداوند علیّ اعلی در بهترین صورت و زیباترین شکل، خود را به من نشان داد و گفت: ای محمد آیا حسین را دوست داری؟ گفتم: آری، نور دیده و گل خوشبو و میوه

دل و پرده ما بین دیدگان من است. خداوند در حالی که دست بر سر حسین علیه السلام نهاده بود، به من فرمود: ای محمد! برکت حاصل می شود از مولودی که براو برکات و رحمت و رضوان من می رسد. و لعنت و غضب و عذاب و ذلت و عقوبت من بر کسی است که او را بکشد و نصب عداوتش کند و با او دشمنی آورد و با وی به جنگ برخیزد. بطور حتم و قطع، او سرور شهیدان است از پیشینیان و پسینیان در دنیا و آخرت.

ظاهراین گونه اخبار شریف که فراوان است، خالی از اشکال نیست. اما نمی توان منحصرأ به سبب معنای ظاهری، آنها را رد کرد، چنانکه بعضی از معاصران ما - گرچه به ناروا جامه عالمان پوشیده و بدون شایستگی خود را در شمار اهل فضل جای داده اند - چنین می کنند. آنان هر مطلبی را که اندیشه کوتاهشان بدان نمی رسد، نمی پذیرند و نفایس اخبار را به محض اینکه نمی فهمند، رد می کنند. این کار، چیزی جز جسارت بر کتاب خدا و کلام اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست. چرا چنین می کنند؟ چون دستشان در علم الحدیث کوتاه است و در این میدان، ناتوانند. خداوند کریم به ما و آنها عقلی کامل و خردی برتر روزی کند و ما را از شرور نفس باز دارد.

متن حدیث یادشده کامل الزیارات، معنایی نیکو و توجیهی زیبا دارد، گرچه سندش در اصطلاح برخی دانشوران، ضعیف باشد.

باید دانست که مراد از «مظهر مثالی» که گفته شد، این نیست که چیزی در نوع با خداوند متعال برابری کند؛ زیرا «مثال» مترادف با «مثل» نیست^۱. بلکه مراد از آن، مظهر حقیقت مقدسه الوهیت است. یعنی: کسانی که خدای بزرگ را شناخته اند به حقیقت و شؤنوش، چنانکه گویی او را دیده اند، اگر امکان دیدنش می بود. البته ذات الهی منزّه از شبیه و نظیر و شکل و صورت و ماهیت است.

البته روشن است که این مظاهر الهی، درجاتی دارند و در یک درجه نیستند. رؤیت مثالی بر اساس این تفاوت و تفاضل برای این ذوات مقدسه، متفاوت خواهد بود.

۱. خداوند در قرآن، مَثَل را برای خود پذیرفته است: «وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى». ولی مَثَل را از خود نفی کرده است: «لیس کمثله شیء». تفاوت میان این دو، گفتاری مفصل و مستقل می طلبد. [ویراستار]

این اجمال کلام در این زمینه است و در اینجا مجال تفصیل نیست. در این موضوع، فوائد فراوانی است که شیخ صدوق رحمه الله در توحید و عیون به اسنادش از عبد السلام بن صالح هروی آورده است.

«قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَا تَقُولُ فِي الْحَدِيثِ الَّذِي يَزُويهِ أَهْلُ الْحَدِيثِ أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَزُورُونَ رَبَّهُمْ مِنْ مَنَازِلِهِمْ فِي الْجَنَّةِ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا الصَّلْتِ! إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَضَّلَ نَبِيَّهُ مُحَمَّدًا ﷺ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالْمَلَائِكَةِ، وَجَعَلَ طَاعَتَهُ طَاعَتَهُ وَمُتَابَعَتَهُ مُتَابَعَتَهُ وَزِيَارَتَهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ زِيَارَتَهُ. فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ. وَقَالَ: إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ. وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ زَارَنِي فِي حَيَاتِي أَوْ بَعْدَ مَوْتِي فَقَدْ زَارَ اللَّهَ. دَرَجَةُ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْجَنَّةِ أَرْفَعُ الدَّرَجَاتِ. فَمَنْ زَارَهُ إِلَى دَرَجَتِهِ فِي الْجَنَّةِ مِنْ مَنْزِلِهِ فَقَدْ زَارَ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى. قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَمَا مَعْنَى الْخَبَرِ الَّذِي رَوَوْهُ أَنَّ ثَوَابَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ النَّظَرُ إِلَى وَجْهِهِ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا الصَّلْتِ! مَنْ وَصَفَ اللَّهَ بِوَجْهِهِ كَالْوُجُوهِ فَقَدْ كَفَرَ، وَلَكِنْ وَجْهُ اللَّهِ أَنْبِيَائُهُ وَرُسُلُهُ وَحُجَجُهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ. هُمْ الَّذِينَ بِهِمْ يُتَوَجَّهُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى دِينِهِ وَمَعْرِفَتِهِ. وَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: كُلُّ مَنْ عَلِمَهَا فَإِنْ وَبَقِيَ وَجْهُ رَبِّكَ. وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ^۱. فَالنَّظَرُ إِلَى أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَحُجَجِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي دَرَجَاتِهِمْ ثَوَابٌ عَظِيمٌ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ أَبْغَضَ أَهْلَ بَيْتِي وَعَشْرَتِي لَمْ يَرِنِي وَلَمْ أَرَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَقَالَ عَلَيْهِ وآلِهِ السَّلَامُ: إِنَّ فِيكُمْ مَنْ لَا يَرَانِي بَعْدَ أَنْ يُفَارِقَنِي. يَا أَبَا الصَّلْتِ! إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُوصَفُ بِمَكَانٍ، وَلَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَالْأَوْهَامُ^۲» تا آخر حدیث.

ابوالصلت هروی گوید: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: نظر شما درباره این حدیث چیست که اهل حدیث روایت می‌کنند: «مؤمنان از منازل و جایگاه‌های خود در بهشت، خدا را زیارت می‌کنند»؟ حضرت فرمودند: ای ابوالصلت! خداوند تبارک و تعالی، حضرت

۱. القصص: ۸۸.

۲. عیون أخبار الرضا: ج ۱، ص ۱۱۵، باب ۱۱؛ التوحید، ص ۱۱۷، باب ۸.

محمد ﷺ را بر تمام آفریدگان، حتی فرشتگان و انبیاء عظام، برتری داده است؛ اطاعت و پیروی از او را به منزله اطاعت و پیروی از خود قرار داده است و زیارت و دیدار پیامبر را در دنیا و آخرت به منزله زیارت و دیدار خود شمرده است. دلیل بر این مدّعی آن است که خداوند می‌فرماید: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»^۱ (هر کس از پیامبر پیروی کند، از خدا پیروی کرده است). و نیز فرموده است: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»^۲ (کسانی که با تو بیعت می‌کنند، در واقع با خدا بیعت می‌کنند، دست خداوند بالای دست آنهاست). همچنین حضرت رسول ﷺ فرموده‌اند: «هر کس در زمان حیات من یا بعد از مرگم به دیدار و زیارت من بیاید خداوند را زیارت نموده است»، و درجه و مقام پیامبر ﷺ در بهشت از تمام درجات بالاتر است. پس هر کس از درجه و مقام خود در بهشت، حضرت رسول ﷺ را زیارت کند، خداوند تبارک و تعالی را زیارت کرده است. ابوالصلت گوید: پرسیدم: ای فرزند رسول خدا! معنی این روایت چیست: «ثَوَابِ كَفْتَنِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» نظربه وجه خدا است؟ حضرت فرمودند: ای ابوالصلت! هر کس خداوند را دارای وجه و صورت و چهره‌ای همانند صورت و چهره آفریدگان بداند، کافراست. وجه خدا، انبیاء و پیامبران و حجّت‌های او هستند. آنها کسانی هستند که مردم به توسط آنها به سوی خداوند و دین و معرفت او رو می‌آورند. خداوند می‌فرماید: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَإِنْ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»^۳ (هر کس که بر روی زمین است، از بین خواهد رفت، و وجه با عظمت و کریم پروردگارت باقی می‌ماند). نیز می‌فرماید «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»^۴ (همه چیز از بین می‌رود جز وجه خداوند). پس نگاه کردن به پیامبران الهی و حجّت‌های خداوند ﷺ در مقامات و درجاتشان برای مؤمنان، ثواب بزرگی است در روز قیامت. حضرت رسول ﷺ فرموده‌اند: «هر کس اهل بیت و خاندان مرا دوست نداشته باشد، در قیامت نه او مرا می‌بیند و نه من او را»، و فرموده‌اند: «در میان شما کسانی هستند که بعد

۱. نساء: ۸۰.

۲. فتح: ۱۰.

۳. الرحمن: ۲۷ و ۲۶.

۴. قصص: ۸۸.

از اینکه از من جدا شدند، دیگر مرا نخواهند دید». ای ابا صلت! خداوند، تبارک و تعالی، جا و مکان ندارد، و با چشم دیده نمی‌شود و افکار و عقول نمی‌تواند کُنه او را درک کند. این حقیقت بر افراد ژرف‌نگر پوشیده نیست، چنانکه در معنای آیه «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» بیان شده است.

شیخ فقیه وحیه عبدالحسین شوشتری کاظمی شارح کفایه، بیت‌های مولانا الجلیل سید صدرالدین عاملی را تشطیر کرده و گوید:

عَلِيٌّ بِشَطْرِ صِفَاتِ الْإِلَهِ	حَبِيبٌ وَفِيكَ يَدُورُ الْفَلَكَ
فَلَوْلَا الْعُلُوُّ لَكُنْتُ أَقُولُ	جَمِيعُ صِفَاتِ الْمُهِمَنِ لَكَ
وَلَمَّا أَرَادَ الْإِلَهِ الْمِثَالَ	لِنَفِي الْمَثِيلِ لَهُ مَثَلُكَ
فَمِنْ عَالَمِ الذَّرِّ قَبْلَ الْوُجُودِ	لِقَوْلِ «بَلَى» اللَّهُ قَدْ أَهْلَكَ
وَقَدْ كُنْتَ عَلَّةَ خَلْقِ الْوَرَى	مِنْ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ حَتَّى الْمَلَكُ
وَعَلَّمْتَ جِبْرِيلَ رَدَّ الْجَوَابِ	وَلَوْلَاكَ فِي بَحْرِ قَهْرٍ هَلَكُ

علی در ناحیه صفات الهی است. حبیبی و فلک گرد تومی‌گردد.
پس اگر غلو نبود می‌گفتم که همه صفات خداوند مهیم را داری.
و وقتی خداوند خواست تا برای نفی همانند خود، نمونه‌ای بیاورد تورا به تصویر کشید.
پس خداوند تورا در عالم ذر، قبل از وجود، چون «بلی» گفتمی، شایسته این مقام کرد.
و تو علت آفرینش همگان از جن و انس و حتی ملائکه بوده‌ای.
و توبه جبرئیل پاسخ دادن را آموختی و گرنه در دریای قهر الهی هلاک می‌شد.

پیوست دوم: توضیحی در مورد حدیث کتاب الیقین

«إِنَّهُ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ، لَمْ يَسْبِقْهُ إِلَى الْإِيمَانِ بِي أَحَدٌ، وَالَّذِي فَدَا رَسُولَ اللَّهِ بِنَفْسِهِ، وَالَّذِي كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ، وَلَا أَحَدٌ يَعْبُدُ اللَّهَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ مِنَ الرِّجَالِ غَيْرُهُ...» تا آخر حدیث^۱.

همانا او (علی بن ابی طالب علیه السلام) نخستین کسی است که به خدا و رسولش ایمان آورد، هیچ کس در ایمان بر او سبقت نگرفته است. او کسی است که جان خود را فدای رسول خدا کرد، و همراه حضرتش بود در زمانی که هیچ مردی همراه پیامبر نبود که خدا را عبادت کند.

مراد از مبعث در این حدیث شریف، مبعث اول از دو مبعث رسول خدا صلی الله علیه و آله است، چنانکه از همین حدیث فهمیده می شود. روشن است که این مقتضای اطلاق منصب آن حضرت است. استدعای اطلاق نبوتش و عمومیت امرش ضرورتاً وجود مبعثی دیگر برای اوست که بر تمام آفریدگان برانگیخته شده، بجزبعثتی که در این دنیا داشته است.

به این مبعث اول (پیش از این دنیا) در چندین حدیث اشاره شده است، از جمله:

۱. در کفایة الطالب مسندا از ابن عباس روایت شده است:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: خَلَقَ اللَّهُ قَضِيْبًا مِنْ نُورٍ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الدُّنْيَا بِأَرْبَعِينَ أَلْفَ عَامٍ، فَجَعَلَهُ أَمَامَ الْعَرْشِ كَانَ أَوَّلُ مَبْعَثِي فَشَقَّ مِنْهُ نِصْفًا فَخَلَقَ مِنْهُ نَبِيِّكُمْ وَالنِّصْفُ الْآخِرَ عَلَيَّ بَنِي أَبِي طَالِبٍ علیهم السلام».

رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند شاخه‌ای از نور را چهل هزار سال پیش از آن که این دنیا را خلق کند، آفرید و آن را مقابل عرش قرار داد. این مبعث اول من بود. پس آن را دو نیم کرد. پس پیامبر شما را از نیمی از آن آفرید و از نیم دیگر علی بن ابی طالب (علیه السلام) را.^۱

۲. در بصائر الدرجات، به اسنادش از معمر آمده است:

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: هَذَا نَذِيرٌ مِنَ التُّذْرِ الْأُولَى. ^۲ [قال:] يَعْنِي مُحَمَّدًا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) حَيْثُ دَعَاهُمْ بِالْإِقْرَارِ بِاللَّهِ فِي الذَّرِّ الْأَوَّلِ»^۳.

از امام صادق (علیه السلام) درباره کلام خداوند تبارک و تعالی پرسیدم که فرموده است: این نذیری است از نذیران اول. فرمود: یعنی محمد (صلی الله علیه و آله) چنانکه آنان را به اقرار به خداوندی خدا در ذر اول دعوت کرد.

۳. در حدیثی طولانی شیخ صدوق از مفضل روایت کرده که امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«يَا مُفَضَّلُ! أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَعَثَ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) وَهُوَ رُوحٌ إِلَى الْأَنْبِيَاءِ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) وَهُمْ أَرْوَاحُ، قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ بِالْفِي عَامٍ؟ فَقُلْتُ: بَلَى. قَالَ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّهُ دَعَاهُمْ إِلَى تَوْحِيدِ اللَّهِ وَطَاعَتِهِ وَاتِّبَاعِ أَمْرِهِ، وَوَعَدَهُمُ الْجَنَّةَ عَلَى ذَلِكَ، وَأَوْعَدَ مَنْ خَالَفَ مَا أَجَابُوا إِلَيْهِ وَأَنْكَرَهُ النَّارَ؟ فَقُلْتُ: بَلَى»^۴.

ای مفضل، آیا ندانستی که خداوند، تبارک و تعالی، دو هزار سال پیش از آفرینش خلق، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را در حالی که روح بود بر انبیا (علیهم السلام) که روح بودند مبعوث کرد؟ گفتم: آری. فرمود: آیا ندانستی که ایشان را به توحید خدا و اطاعت از او و تبعیت از او امر و دعوت کرد و برای این به آنان وعده بهشت داد و آنان را که مخالفت ورزیدند و انکار کردند وعید جهنم داد؟ گفتم: آری.

۱. کفایت الطالب، باب ۸۴.

۲. النجم: ۵۶.

۳. بصائر الدرجات: ۸۳.

۴. الصافي فيض کاشانی ج ۱ ص ۲۷.

این مطلب همان است که در حدیث نبوی - که در مقام مفاخره فرمود مورد نظر بود. فرمود:

«كُنْتُ نَبِيًّا وَآدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالظِّينِ»^۱.

پیامبر بودم وقتی که آدم بین آب و گِل بود.

«نَبِئْتُ وَآدَمُ بَيْنَ الرُّوحِ وَالْجَسَدِ»^۲.

پیامبر شدم در حالی که آدم بین روح و جسد بود.

بیان عالمان شیعی در این زمینه

۱. رئیس المحدثین، شیخ حافظان حدیث، بزرگ مردی که به دعای مولایمان امام غائب

منتظرزاده شد و در زبان عالمان «صدوق» نام گرفت، در کتاب عقاید [ص ۹۵] گوید:

«وَيَجِبُ أَنْ نَعْتَقِدَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَخْلُقْ خَلْقًا أَفْضَلَ مِنْ مُحَمَّدٍ وَالْإِثْمَةِ، وَأَنْهُمْ أَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ وَأَكْرَمُهُمْ عَلَيْهِ، وَأَوَّلُهُمْ إِقْرَارًا بِهِ لَمَّا أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى، وَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَعَثَ نَبِيَّهُ مُحَمَّدًا ﷺ إِلَى الْأَنْبِيَاءِ فِي الدَّرَجَةِ، وَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَعْطَى مَا أَعْطَى كُلَّ نَبِيٍّ عَلَى قَدْرِ مَعْرِفَتِهِ نَبِيَّنَا وَسَبَقَهُ إِلَى الْإِقْرَارِ بِهِ، وَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ جَمِيعَ مَا خَلَقَ لَهُ وَلِأَهْلِ بَيْتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ».

و واجب است اعتقاد داشته باشیم که خداوند هیچ کسی را برتر از محمد و ائمه نیافرید و ایشان محبوب ترین لقا خداوند و مکرم ترین آنان نزد خداوند هستند و اول کسانی هستند که وقتی خداوند از پیامبران پیمان گرفت اقرار کردند پس آنان را بر خود گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند آری. و اینکه خداوند تعالی پامبرش محمد ﷺ را در عالم ذر برا نبیاء مبعوث کرد و اینکه خداوند هر چه هر پیامبری دارد به اندازه معرفتی بود که به پیامبر ما داشت و به میزان سبقتی بود که در اقرار به او داشت، و اینکه خداوند هر چه آفریده است برای او اهل بیتش ﷺ آفرید.^۳

۱. عوالی اللئالی ج ۴ ص ۱۲۱.

۲. بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۳۵۳.

۳. عقاید، ص ۹۵.

در این کلام، فوائد فراوان هست برای کسی که به دیده دقت بنگرد.

۲. شیخ محدث مجدد، احیا کننده سنت، ابن شهر آشوب، به این مطلب اشاره کرده و می گوید:

«وَإِنْ كَانَ آدَمُ أَوَّلَ الْأَنْبِيَاءِ فَنُبُوءَةُ مُحَمَّدٍ ﷺ أَقْدَمُ مِنْهُ، قَوْلُهُ ﷺ: كُنْتُ نَبِيًّا وَآدَمُ مَنخُولٌ فِي طِينَتِهِ».

هرچند آدم اولین پیامبر بوده است، اما نبوت محمد ﷺ از آن پیشتر بوده است. پیامبر ﷺ فرمود: من پیامبر بودم در حالی که آدم در گِلِ خود بود.^۱

۳. اربلی در کتاب کشف الغمة [ج ۱ ص ۲۳] گوید:

«قَالَ ﷺ: أَنَا الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ، لِأَنَّهُ أَوَّلُ فِي النَّبُوءَةِ وَآخِرُ فِي الْبِعْثَةِ».

پیامبر ﷺ فرمود: من اولم و آخرم. چون او در نبوت اول بود و در بعثت آخر.^۲

فیض کاشانی ذیل آیه دوم سوره فتح گوید:

لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ.^۳

تا خدا گناه تو را آنچه پیش از این بوده و آنچه پس از این باشد برای تو بیامزد.

«یکی از اهل معرفت گفته است: عصمت رسول خدا ثابت است و هیچ گناهی بر حضرتش نیست. پس دلیلی نیست که گناهی به او نسبت داده شود، مگر از این باب که حضرتش مخاطب باشد ولی مراد، امت باشد، از باب إِيَّاكَ أَدْعُو وَاسْمَعِي یا جَارَةَ (به در بگویم تا دیوار بشنود). گویی می فرماید: «ما تقدم من ذنبك» یعنی از زمان آدم ﷺ تا زمان او، «وما تأخر» یعنی از زمان او تا قیامت، زیرا همگان، امت حضرتش بوده اند. زیرا هیچ امتی نیست که تحت شرع رسول خاتم نبوده باشد. آن گرامی، خود فرمود: «پیامبر بودم در حالی که آدم بین آب و گِل بود». اوست سرور تمام انبیاء و مرسلین و سرور تمام مردمان. لذا خداوند به او بشارت داد و فرمود: «ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر». چرا که

۱. مناقب، ج ۱، ص ۲۱۴.

۲. کشف الغمة، ج ۱، ص ۲۳.

۳. فتح: ۲.

رسالتش برای عموم مردم بود، (حتی افراد پیش از میلاد حضرتش در دنیا) از آن روی که برای این رسالت، دیدن شخص آن گرمی ضرورت نداشت. پیامبر در زمان حیات خود، امام علی علیه السلام را برای تبلیغ دعوتش به یمن فرستاد (بدون اینکه مردم یمن او را دیده باشند). به همین سان از آغاز نبوتش - یعنی زمانی که حضرت آدم هنوز بین آب و گل بود - رسولان و پیامبرانی به امتها فرستاد، و بدین سان همه امتها را به سوی خداوند فراخواند. پس تمام آنها امتِ اویند، از آدم ابو البشر، تا روز جزا. بدین روی خداوند به او بشارت داده که گناه همه را می‌آمرزد، چه متقدمان و چه متأخران. در این آیه، مخاطب، رسول الله است و مقصود، مردمنده که خداوند همه را می‌آمرزد و به سعادت می‌رساند. این است شایسته گسترده‌ی رحمتش که بر همه چیز وسعت دارد، رحمتی که به عمومیت رتبه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم شایسته باشد. چنانکه حضرتش به نص قرآن، بر تمام مردم برانگیخته شد نه فقط بر این امت. وقتی می‌فرماید که «بر تمام مردم»، همگان را در بر می‌گیرد، از آدم تا روز قیامت را. اینان مخاطبند به خطاب آمرزش الهی که گناه متقدم و متأخرشان را بیامرزد.^۱

